

یب- رموز معموله در این کتاب را ذیلا تذکر میدهد:

ت- / علامت کتاب / روضات الجنّات

تغ- / علامت کتاب / تذکرة الخواتین

ج- / علامت جلد

جش- / علامت کتاب / رجال نجاشی

جم- / علامت کتاب / معجم الأدباء

حث- / علامت کتاب / الحوادث الواقعة

حی- / علامت کتاب / تاریخ حشری

خغ- / علامت کتاب / اخبار العلماء باخبار الحکماء

خل- / علامت کتاب / خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرجال

خه- / علامت کتاب / خزينة الاصفیاء

خیر- / علامت کتاب / خیرات حسان

س- / علامت کتاب / قاموس الأعلام

ص- / علامت صفحه- /

صد- / علامت کتاب / مرصد الأطلّاع

صف- / علامت کتاب / المنصف

صه- / علامت کتاب / خلاصة الأقوال

ض- / علامت كتاب / رياض العارفين

ضع- / علامت كتاب / رياض العلماء

ع- / علامت كتاب / آداب اللغة العربيّة

عقن- / علامت كتاب / عقلاء المجانين

عم- / علامت كتاب / آثار عجم

عن- / علامت كتاب / اعيان الشيعة

عه- / علامت كتاب / احسن الوديعه

ف- / علامت كتاب / فهرست ابن النديم

فر- / علامت كتاب / النور السافر

فع- / علامت كتاب / لغات تاريخيه و جغرافيه

ص: ٤

فه- / علامت كتاب / سلافة العصر

ق- / علامت مطابق- /

قب- / علامت كتاب / مناقب ابن شهر آشوب

قص- / علامت كتاب / قصص العلماء

قن- / علامت كتاب / اتقان المقال

كا- / علامت كتاب / تاريخ ابن خلكان

كش- / علامت كتاب / رجال كشي

كف- / علامت كتاب / كشف الظنون

كمن - / علامت كتاب / الدرر الكامنة

لر - / علامت كتاب / لواقح الأنوار

لس - / علامت كتاب / مجالس المؤمنين

م - / علامت ميلادی -

مخل - / علامت كتاب / مرآت الخيال

مر - / علامت كتاب / مطرح الأنظار

مس - / علامت كتاب / مستدرک الوسائل

مط - / علامت كتاب / معجم المطبوعات

مع - / علامت كتاب / مجمع الفصحاء

مف - / علامت كتاب / معارف ابن قتيبه

مل - / علامت كتاب / منهج المقال

ملل - / علامت كتاب / امل الآمل

من - / علامت كتاب / منن الرحمن

مه - / علامت كتاب / نامه دانشوران

نر - / علامت كتاب / تذکره نصرآبادی

نل - / علامت كتاب / نقد الرجال

نی - / علامت كتاب / کنی و القاب قمی

ه - / علامت هجری -

هب - / علامت كتاب / هدیة الأحباب

- باب اول این کتاب که حاوی شرح حال معروفین بلقب و نسب از طبقات مذکوره در اول جلد اول بوده بپایان آمد اکنون با تأییدات خداوندی در ضمن چهار باب دیگر بشرح حال معروفین بکنیه از ایشان که عبارت از مصدرین بیکی از چهار لفظ اب یا ابن یا ام یا بنت میباشد (ابو فلان - ابن فلان - امّ فلان - بنت فلان) میپردازیم و پیش از شروع باصل مطلب در تحقیق اجمالی کنیه گوئیم: کنیه یا کنوه که ناقص یائی و واوی هردو مستعمل و از کنی یکنی و کنا یکنو مأخوذ (بروزن سفره و سرکه) و جمع هردو کنی میباشد (بروزن دعا و رضا) در اصطلاح نحویین و علمای ادب یکی از اقسام سه گانه علم (با دو فتحه) را گویند که با یکی از چهار لفظ مذکور فوق مصدر باشد. بعضی از ادبا کنیه را منحصر به دو اولی دانند و برخی دیگر مصدر به اخ و اخت را (اخو فلان - اخت فلان) نیز بانواع کنیه افزوده و بشش نوعش دانند. منظور ما در این کتاب بجهت قلت دو قسم آخری فقط چهار نوع اولی مذکور فوق بوده و پرواضح است که امر، در اختلافات اصطلاحات سهل و جای مذاقه و مناقشه و خرده گیری نمیشد (لا مشاحه فی الاصطلاح).

دو قسم دیگر علم (با دو فتحه) نیز عبارت از اسم (نام اصلی) و لقب (مشعر بمدح و ذمّ)

است چنانچه در کتب ادبیّه نگارش داده اند.

ناگفته نماند که در زبان عرب کنیه را غالباً در مقام احترام و تعظیم استعمال نمایند زیرا مخاطب کردن اشخاص با اسامی شخصی اصلی ایشان سوء ادب عرفی میباشد و اکثرشان (اگر یکسر هم نباشد) از ذکر اسمایشان ابا و اظهار کراهت مینمایند این است که محض ایفای وظیفه ادب اشخاص را با کنیه مخاطب میدارند. فرق بین کنیه و القاب مدحیه (که نیز برای تعظیم و احترام در کارند) این است که لقب با معنی خود لفظ، افاده مدح و تعظیم میکند بخلاف کنیه که مشعر بتعظیم بودن آن فقط بجهت ذکر نکردن اسم شخصی است که نوعاً منفور طباع است.

ظاهر کلام سیوطی انحصار استعمال کنیه بهمین مرام احترام است و لکن چنانچه فوقاً اشعار داشتیم این حکم غالبی میباشد نه دائمی انحصاری بلکه گاه است که کنیه را در مقام تحقیر و تذلیل نیز استعمال کرده و کنایه از صفات رذیله و قبیح الذکر نمایند مثل ابو جهل و ابو الفواحش و مانند آنها. در ماده عته از قاموس اللغة گوید که ابو العتاهیه لقب ابو اسحق اسمعیل است نه کنیه او و جوهری را هم در کنیه گرفتن آن نسبت بآشتباه و توهم داده است. ظاهر این کلام قاموس آنکه هر لفظ مصدر به اب، کنیه نمیشد بلکه در جائی کنیه گویند که منظور نظر، تعظیم و احترام باشد و بنابراین ابو جهل و نظائر آن نیز از قبیل لقب بوده و قول مذکور سیوطی اقرب بصحت است. اگرچه بعضی از اهل ادب بخیال اینکه هر لفظ مصدر به اب کنیه میباشد از قول مذکور قاموس که ابو العتاهیه را لقب دانسته تعجب مینمایند لکن محاورات عرفیه قول قاموس را تأیید مینماید. در تفسیر سوره عبس از تفسیر المنار نیز کلمه ام مکتوم را لقب عاتکه مادر عمرو بن قیس و در سوره تبت از تفسیر مذکور هم کلمه ابو لهب را لقب عبد العزی گرفته و نظائر این بسیار است و معذالک باز هم اختلاف اصطلاح جای مناقشه نیست.

تبصرة- از بعض مثالهای فوق استظهار میشود که در صحت استعمال کنیه لازم نیست که صاحب آن فرزندی یا پدری یا برادری داشته باشد که مجوز استعمال ابو فلان و

ص: ۷

ابن فلان و یا اخو فلان و اخت فلان باشد بلکه گاهی این چهار کلمه اب و ابن و اخ و اخت را محض تکریم یا تحقیر ببعضی از صفات فاضله یا نازله اضافه داده و انتساب و مصاحبت و ارتباط تام با آن صفت را اراده نمایند مثل ابو لهب گفتن بجهت جمال و سرخ روئی، ابو هریره گفتن بجهت بازی کردن با گربه کوچک، ابو الادیان گفتن علی بصری (که خواهد آمد) و نظائر اینها که بسیار است و محتاج به اکتار نمیشد.

با قطع نظر از اضافه بصفات مذکوره موافق آنچه در صناعه الطرب و غیره تصریح شده شخص بی فرزند را نیز در اوائل زندگانی بلکه در مبدأ ولادت (علاوه بر اسم معمولی) کنیه ای برای او معین میکردند که با آن کنیه شهرت یابد و علاوه بر دفع محذور سوء ادب بودن ذکر اسم اصلی (چنانچه مذکور شد) با بعضی از القاب سوء نامناسب نیز ملقب نگردند و یا بتفأل اینکه زندگانی بسیار کرده و فرزندی بدان اسم روزیش گردد. ظاهر بعضی از اخبار دینیّه هم آن است که حضرت سید الشهداء ع در زمان طفولیت کنیه ابو عبد الله را داشته است.

از بیان فوق (که مجوز استعمال کنیه مصاحبت و انتساب و ارتباط تام میباشد) استکشاف میشود که استعمال هریک از مصدر به اب و امّ در هریک از مرد و زن صحیح بوده و لازم نیست که اولی در اولی و دومی هم در دومی استعمال یابد، این مطلب واضح و محتاج بیسط نمیشد و تحقیق زاید این مراتب را موکول بکتاب مربوطه و تتبع خود ارباب رجوع میداریم و شروع بابواب چهارگانه کنیه مینمائیم.

ص: ۸

باب دوم [ترجمه حال مصدرین بلفظ «اب»]

ابو ابراهیم

کنیه جمعی از اکابر می باشد که بعنوان مختلفه در این کتاب نگارش یافته است و در اصطلاح رجالی عبارت از محمد بن قاسم اسدی، مهزم بن ابی برده، یعقوب بن ابراهیم و بعضی دیگر بوده و در اخبار و احادیث دینیّه اشاره بوجود مقدّس حضرت امام موسی بن جعفر ع می باشد.

ابو احمد

کنیه جمعی از اکابر می باشد که بعنوان مختلفه در این کتاب مرقوم شده است و در اصطلاح رجالی عبارت از عبد العزیز بن یحیی، عمر بن ربیع، عمرو بن حرث، محسن بن احمد، محمد بن ابی عمیر و جمعی کثیر دیگر است که بعضی از ایشان در محل مقتضی از این کتاب مرقوم و بعضی دیگر را نیز موکول بکتاب رجالیّه میدارد.

ابو الاحوص ابو اخیحه

در اصطلاح رجالی اولی، داود بن اسد بن عفر یا عفیر بصری یا مصری و دویمی عمرو بن محسن و موکول بدان علم شریف است.

ابو الاخطل

همام بن غالب که بعنوان فرزندق نگارش یافته است.

ابو ادريس

در رجال کنیه تلید بن سلیمان محاربی و عبد الرحمن بن بدر کوفی است.

ابو الادیان - علی - بصری

، از مشاهیر صوفیّه می باشد با جنید بغدادی و ابو سعید خراز معاصر بود، زمان متوکّل دهمین خلیفه عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ - رلب - رمز) را تا روزگار مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ ه قمری - رصه - شک) دریافته و در اواخر قرن سیّم هجرت درگذشت. کنیه اش در اصل ابو الحسن

ص: ۹

بوده و ابو الادیان گفتن وی از آن است که در تمامی دین ها مناظره میکرد و مخالفین را ملزم و مجاب مینمود. (ص ۲۲۷ ج ۲ مه)

ابو اراکه

در خاتمه باب کنی تحت عنوان آل ابی اراکه اشاره خواهد شد.

ابو الارامل

وجود مبارک و مقدّس حضرت رسالت پناهی میباید صلعم.

ابو ارب

مردی است از قبیله ایادیا نزار که در کثرت جماع ضرب المثل و انکح من ابی ارب از امثال دائره میباید. گویند که در یک شب از هفتاد دختر باکره دوشیزه ازاله بکارت نموده است.

(مرصع ابن الاثیر)

ابو ارطاة ابو الارقم ابو الازهر

در اصطلاح رجالی، اولی حجاج بن ارطاة نخعی کوفی، دویمی ابان بن ارقم، سیمی زفر بن نعمان عجلی بوده و شرح حالشان موکول بدان علم شریف است.

ابو اسامة - جنادة بن محمد

- بعنوان هروی نگارش یافته است.

ابو اسامة - زید بن یونس

- بعنوان شحام نگارش داده ایم.

ابو اسحق^۱

ابو اسحق - ابراهیم منطقی

- ذیلا بعنوان ابو اسحق منطقی مذکور است.

^۱ (۱) - ابو اسحق - در اصطلاح رجال و تراجم احوال، کنیه ابراهیم بن ابی حفص، ابراهیم بن احمد، ابراهیم بن اسحق، ابراهیم بن حکم، ابراهیم بن هاشم، ثعلبة بن میمون، حازم بن حسین و جمعی کثیر دیگر میباید که غالبا نام ایشان ابراهیم بوده و عده وافی از ایشان در محل مقتضی از این کتاب با عناوین مختلفه مرقوم و مصطلحات رجالی نیز بکتاب مربوطه محول و در اینجا چند نفر از ایشان را تذکر خواهیم داد.

- کازرونی، از اکابر اهل حال و اجلای عرفای با کمال قرن پنجم هجرت می باشد که با قادر بالله بیست و پنجمین

(۱۱) - ابو اسحق - در اصطلاح رجال و تراجم احوال، کنیه ابراهیم بن ابی حفص، ابراهیم بن احمد، ابراهیم بن اسحق، ابراهیم بن حکم، ابراهیم بن هاشم، ثعلبه بن میمون، حازم بن حسین و جمعی کثیر دیگر می باشد که غالباً نام ایشان ابراهیم بوده و عده وافی از ایشان در محل مقتضی از این کتاب با عناوین مختلفه مرقوم و مصطلحات رجالی نیز بکتاب مربوطه محول و در اینجا چند نفر از ایشان را تذکر خواهیم داد.

ص: ۱۰

خلیفه عباسی (۳۸۱ - ۴۲۲ ه ق - شفا - تکب) معاصر بود، پدرش نخست کیش زردشتی داشته تا در ابتدای استیلای دیالمه بر فارس دین مقدس اسلامی را پذیرفت، ابو اسحق و و دیگر فرزندان او نیز در اوان اسلام پدر بوجود آمدند. چون ابو اسحق بعد رشد رسید بعد از تحصیل مقدمات و فنون ادبیه بخدمت بسیاری از مشایخ و اصحاب حدیث رسیده و بمدارج عالیه کمالات متنوعه معقوله و منقولی ارتقا یافت تا مرجع مشایخ عرفای وقت خود شد، در بلاد بسیاری خانقاه و تکایا بنا نهاده و اشخاصی را برای پذیرائی فقرا و مساکین واردین آنجا تعیین نمود، با ابن سینا مکالمات عرفانی داشت و در اثر اهتمامات وی بیست هزار نفر گبر و یهود، دین مقدس اسلامی را پذیرفتند. پیوسته با کفار و مذاهب باطله طریق مبارزت می پیموده و بهمین جهت او را شیخ غازی گویند.

وفات او بسال چهار صد و بیست و ششم هجرت در هفتاد و یک سالگی در شیراز واقع شد و بنوشته آثار عجم در کازرون در خانقاهی که موسوم باسم خود او می باشد مدفون گردید. بزعم بعضی، صاحب ترجمه همان شیخ ابو اسحق معروف به سبزپوشان است و لکن در آثار عجم این عقیده را تغلیط کرده و گوید سبزپوشان از مرتاضین و عرفا بود، با ایلات میزیسته و بیلاق و قشلاق مینمود، در درّه وسیعی نزدیکی کوهی در سه فرسخی سمت جنوبی شیراز مدفون و در جلو مرقد او مهتاب با وسعتی است و از تاریخ وفاتش اطلاعی نیست.

(ص ۵۹ ج ۴ مه و ۳۲۶ و ۴۹۲ عم و ۴۳ ج ۱ فع)

ابو اسحق - ابراهیم بن علی

- ذیلا بعنوان ابو اسحق شیرازی مذکور است.

ابو اسحق - ابراهیم بن محمد بن ابراهیم

- بعنوان اسفراینی نگارش یافته است.

ابو اسحق سبزوшان

فوقاً ضمن ابو اسحق ابراهيم بن شهریار تذکر دادیم.

ابو اسحق سبیبی - عمر

- یا عمرو بن عبد الله بن علی بن احمد همدانی کوفی تابعی، خواهرزاده یزید بن حصین از شهدای کربلا میباشد که بنوشته ابن خلکان شرف حضور مبارک حضرت امیر المؤمنین ع را درک و ابن عباس و دیگر اصحاب را نیز دیدار کرده است. شعبه و اعمش و سفیان ثوری از وی روایت کرده‌اند و بنا بنقل

ص: ۱۱

معتمد در ریاض العلماء بتشیع وی قائل، صدوق نیز در کتاب اختصاص او را ثقه و امامی مذهب و ابدال اهل زمان خودش دانسته و گوید که نزد عامّه و خاصّه اوثق مردم در حدیث بود، چهل سال با وضوی نماز عشا نماز صبح را هم خوانده و هرشب ختم قرآن می‌نمود، مع ذالک در کلمات بعضی از اهل فنّ مقدوح است. اصل اسمش نیز در کتب رجال و تراجم مابین عمرو و عمر محل خلاف و نظر بوده بعضی بر یکی بودن عمرو و عمر قاطع هستند و عمر نوشتن را حمل بر سهو می‌نمایند و بعضی دیگر قطع بتعدد کرده و گویند که عمرو و عمر هردو برادر بودند که عمرو بسال صد و بیست و ششم در حدود صدسالگی و عمر هم در صد و سی‌ام هجرت در نود سالگی درگذشته‌اند. ما هم بسط زاید را موکول به تنقیح المقال و دیگر کتب رجالیه میداریم و وجه تسمیه سبیبی و شرح حال اجمالی یونس پسر صاحب ترجمه و اسرائیل پسر یونس را نیز در تحت عنوان سبیبی تذکر داده‌ایم.

(ص ۳ هب و ۴۱۸ ج ۱ کا و ۸۵ ج ۱ و ۳۳۳ ج ۲ تنقیح المقال)

ابو اسحق شامی

- از اکابر عرفا و مشایخ طریقت اوائل قرن چهارم هجرت میباشد که از مریدان شیخ ممشاد سابق الذکر، کراماتی بدو منسوب و لقبش شرف الدین بوده است. از دست مرشد مذکورش خرقة خلافت پوشید، اغلب ادوار زندگانی او در شام بود، بسال سیصد و بیست و نهم هجری قمری در شهر عکّه از بلاد شام وفات یافته و هم در آنجا مدفون گردید و جمله قطب الواصلین - ۳۲۹ ماده تاریخ وفات او است. (ص ۲۷۵ ج ۲ مه و ۲۳۹ ج ۱ خه)

ابو اسحق شیرازی - ابراهیم بن علی

- با محمد بن یوسف فارسی شیرازی، فیروزآبادی البلده، شیخ الاسلام الشّهرة، ابو اسحق الکنیه، اشعری الاصول، شافعی الفروع، جمال الدین اللقب، از اعیان و اکابر علمای شافعیّه میباشد که فقیه اصولی محدث متکلم صوفی زاهد متقی مدرّس مدرسه نظامیه بغداد بود و از تألیفات او است:

۱- التنبیه فی فروع الشافعیة که کثیر الفروع در لیدن و قاهره چاپ، یکی از کتب خمسہ متداولہ شافعیہ، بیشتر از همه متداول و محل توجه اکابر بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند.

ص: ۱۲

گویند بهر فرعی که در آن ذکر کرده دو رکعت نماز میخوانده است ۲- شرح لمع مذکور ذیل که در اصول فقه است ۳- الطب الروحانی و این هردو در قاهره چاپ شده است ۴- طبقات الفقهاء و یک نسخه از آن که در تاریخ پانصد و هفتاد و نهم هجرت بخط ابو الطاهر بن ابی عبد الله حسین قیسرانی انصاری نوشته شده در خزانه مصریه موجود است ۵- اللمع در اصول فقه که مذکور شد ۶- المعونة فی الجدل ۷- المذهب فی الفروع که از مهمترین کتب فقهیه شافعیه و محل توجه اکابر بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند، بسال چهار صد و پنجاه و پنجم هجرت در تألیف آن شروع و در شصت و نهم هجرت بیابانش رسانده است ۸- التکت فی علم الجدل و غیر اینها.

گویند که ابو اسحق از طرف مقتدی بالله بیست و هفتمین خلیفه عباسی (۴۶۷-۴۸۷ ه ق - تسز - تفر) بجهت خواستاری دختر ملک جلال الدوله بنیشابور رفت، پس از انجام وظیفه با امام الحرمین جوینی سابق الذکر استاد غزالی مناظره‌های علمی کرد، نزد اهالی خراسان حایز شرافت بی‌نهایت گردید بحدّی که با خاک زیر پای مرکبش تبرک می‌جستند، امام الحرمین هم هنگام وداع رکابش را گرفته و به مرکبش سوار نمود.

وفات ابو اسحق در بغداد بسال چهار صد و چهل و ششم و یا هفتاد و ششم هجرت واقع شد و خلیفه مزبور بجنزه‌اش نماز خواند. نگارنده بقرینه تاریخ تألیف کتاب مذهب فوق که مذکور شد و بقرینه نماز خلیفه که مصرّح به تلخیص الآثار است علاوه بر قضیه خواستگاری دختر ملک جلال الدوله که مذکور گردید و مدرّس بودن ابو اسحق در مدرسه نظامیه بغداد که در سال چهار صد و پنجاه و نهم هجرت باهتمام وزیر پاک‌ضمیر خواجه نظام الملک تأسیس یافته است صحت تاریخ دویمی منقول از کشف الظنون را تأیید مینماید و بنوشته آثار عجم وفات ابو اسحق بسال چهار صد و هفتاد و نهم هجرت واقع و در شیراز مدفون است و ظاهراً در مدفن اشتباه شده بلی تاریخ مذکور احتمال صحت دارد.

(کف و ص ۳ ج ۱ کا و ۴۷ ت و ۳۱۰ ج ۱ مه و ۸۸ ج ۳ طبقات الشافعیه و غیره)

ابو اسحق - عمر

- یا عمرو بن عبد الله همان ابو اسحق سبّعی مذکور فوق است.

ابو اسحق کازرونی

همان ابو اسحق ابراهیم بن شهریار مذکور فوق است.

ابو اسحق منطقی - ابراهیم

- در علم منطق شهرتی بسزا داشته و تألیفاتی دارد که از آن جمله است:

ص: ۱۳

۱- تفسیر انالوطیقا ۲- تفسیر باری ارمیناس ۳- تفسیر قاطیغوریاس که هر سه مشجر بوده و تمامی کتابهای او در اثر مشکلی عباراتش متروک گردید، زمان و مشخصات دیگری بدست نیامد.

ناگفته نماند پس از آنکه علم شریف منطق را که از مخترعات ارسطو و به نه باب منقسم و هربابی باسمى موسوم بوده از یونانی عبری ترجمه نمودند اسامی قدیمی یونانی را بکلی متروک نداشتند و در بعضی از کتب منطق عربی آنها را نیز با اسامی عربی مذکور دارند، ما هم بجهت تکثیر فائده بترتیب اساس الاقتباس خواجه تذکر می‌دهیم:

الف- ایساغوجی عبارت از مدخل منطق بوده و مشتمل بر مباحث الفاظ، کلی و جزئی، ذاتی و عرضی و کلیات خمس است. از آنرو که منظور اصلی در این موضوع کلیات بوده و مباحث دیگر بمنزله مقدمه آن است غالبا کلمه ایساغوجی یونانی را بکلیات خمس ترجمه نمایند. ب- مقولات عشره که بیونانی قاطیغوریاس خوانند. ج- عقود و قضایا و اقوال جازمه که بیونانی باری ارمیناس است. د- علم قیاس که بیونانی انولوطیقای اول گویند. ه- برهان که بیونانی انولوطیقای دوم خوانند. و- جدل که بیونانی طویقا است. ز- مغالطه یا حکمت مموهه که بیونانی سوفسطیقا است. ح- خطا به که بیونانی ریطوریکا است. ط- شعر که بیونانی بیطوریکا و یا بقول بعضی انوطیقا یا ابوطیقا نامند.

مخفی نماند ارسطو که اصل واضح علم منطق میباشد در هریک از ابواب نه‌گانه منطق کتابی بهمین اسم یونانی خود تألیف داده و جمعی از اکابر بترجمه و شرح و تفسیر آنها پرداخته‌اند و چنانچه اشاره شد صاحب ترجمه ابراهیم منطقی نیز سه کتاب از آن جمله را شرح و تفسیر کرده است. (کف و اساس الاقتباس و ص ۳۴۷ ف و غیره)

ابو اسحق نیشابوری - ابراهیم بن محمد بن ابراهیم

- بعنوان اسفرائینی نگارش یافته است.

ابو اسد

در اصطلاح رجالی عبد الصمد بن عبد الشهید است.

ص: ۱۴

ابو اسرائیل

در اصطلاح رجالی کنیه اسماعیل بن عبد العزیز ملائی کوفی است.

کنیه خواجه عبد الله انصاری، طغرائی حسین بن علی، قطیفی ابراهیم بن سلیمان بوده و هرسه بهمین عناوین در محل خود نگارش یافته است و در اصطلاح رجالی کنیه ابان بن عیاش، اسحق بن جندب، بکر بن اشعث، ثابت بن شریح، عبد الله بن عثمان فزاری، عمرو بن غانم، محمد بن زیاد اشجعی، محمد بن سالم بن شریح، محمد بن مقلاص، میسر بن ابی البلاد و جمعی وافر دیگر میباشد.

- یا دولی یا دثلی ظالم بن ظالم، از اکابر و اشراف فقهاء و شعراء و نحویین و مردمان بافطانت و حاضر الجواب و نادره گوی و از اعیان و سادات محدثین تابعین و از خواصّ اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد که در رکاب ظفرانتساب آن حضرت در صفین و غزوات دیگر حاضر بلکه بتصریح رجال شیخ، از اصحاب حضرات حسنین و امام سجّاد ع نیز بود. وی نخستین کسی است که قرآن مجید را اعراب گذاشت و آن کتاب مقدّس دینی آسمانی را از شایبه تحریف و غلط که متدرجا در میان عرب بواسطه مخالطت و معاشرت عجم و ملل بیگانه ظاهر میشد محفوظ داشت و بدینوسیله از آن محذور خطیر مدافعه نمود. چنانچه نقطه گذاری قرآن مجید نیز در زمان عبد الملک بن مروان پنجمین خلیفه اموی (۶۵-۸۶ هـ ق - سه - فو) باهتمام نصر بن عاصم لثی و یحیی بن یعمر عدوانی (که هردو از شاگردان ابو الاسود دثلی، باتقوی و دیانت معروف و از شائبه لابیالی گری و بیدینی مبرا بوده اند) واقع گردید.

از کلمات بعضی برمیآید که نقطه گذاری نیز مثل اعراب، از خود ابو الاسود بوده و شرح این مراتب و چگونگی نقطه و اعراب را از حیث شکل و رنگ و لون و دیگر

(۱)- ابو الاسود- در اصطلاح رجالی عبارت از احمد بن علویه، جبیر بن حفص، جمیل بن عبد الرحمن، خلاد بن اسود، ظالم بن ظالم، عمر بن محمد، عمرو بن غیاث و بعضی دیگر بوده و اشهر از همه ظالم بن ظالم میباشد و شرح حال اجمالی او را مینگارد.

مزایای آنها که مشتبه بهمدیگر نشوند موکول بکتاب مربوطه میدارد.

^۲ (۱)- ابو الاسود- در اصطلاح رجالی عبارت از احمد بن علویه، جبیر بن حفص، جمیل بن عبد الرحمن، خلاد بن اسود، ظالم بن ظالم، عمر بن محمد، عمرو بن غیاث و بعضی دیگر بوده و اشهر از همه ظالم بن ظالم میباشد و شرح حال اجمالی او را مینگارد.

ناگفته نماند که ابو الاسود، بسیاری از قواعد نحویه را بر روی همان اصل و اساسی که از زبان معجز بیان حضرت امیر المؤمنین ع دریافته بوده چیده و مرتب نموده و مراد کسانی که ابو الاسود را واضع علم نحو دانند همین معنی است و الا اصل واضع و پایه گذار علم نحو، آن حضرت بوده و آن ترجمان اسرار و حقایق نخستین کسی است که آن علم شریف را ابداع و اصول و اساس آنرا بابو الاسود املا فرموده و یاد داده است و این موضوع از قضایای مسلّمه بوده و قابل شبهه و تردید نمیباشد. ابن ابی الحدید در اوّل شرح نهج البلاغه اش گوید همه مردم میدانند که حضرت علی ع نخستین کسی است که علم نحو را انشا و اختراع کرده و اصول و جوامع آنرا بابو الاسود املا فرموده و از آن جمله سه قسم اسم و فعل و حرف بودن کلام و تقسیم کلمه بمعرفه و نکره و تقسیم وجوه اعراب برفع و نصب و جرّ و جزم است پس گوید نزدیک است که این مطلب ملحق بمعجزه گردد زیرا که قوه بشری وافی بدین حصر نبوده و قادر بر این استنباط نمیباشد.

سبب وضع و ابتکار آن حضرت این علم شریف را موافق بعضی از روایات وارده آنکه زنی بعد از فوت پدرش میگفته است ابوی مات و ترک علی مالا اینجمله غلط و مخالف اصول زبان عرب بوده و بایستی می گفت: ابی مات و ترک لی مالا چون این خبر مسموع آن حضرت گردید اصول اولیه نحو را در رقعهای نوشته و بابو الاسود عنایت فرمود.

یا موافق بعضی از روایات دیگر، کسی آیه شریفه **أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ** را بکسر لام میخوانده است که علاوه بر غلط لفظی مغیّر معنی هم بوده و مفید براءت خدا از مشرکین و پیغمبر خود میباشد (نعوذ بالله) چون این خبر مسموع آن بزرگوار گردید فرمود همانا این کار در اثر اختلاط عرب با عجم است پس فرمود کلمات عرب بر سه گونه است اسم و فعل و حرف و در بعضی از روایات وارده اسم را نیز بنام ظاهر و مضمر و شقّ ثالث (که نه ظاهر است و مضمر) بسه قسمت کرد و آنگاه فرمود: انح یا ابا الاسود نحوه یعنی این راه را پیش گیر و علاوه او را بتوسعه اطراف آن و اضافه کردن قواعد و فروع

ص: ۱۶

نحویه دیگر که بمرور ایّام تصادفش نماید ارشاد کرد و فرمود: و اصف الیه ما وقع الیک.

ابو الاسود گوید بعد از صدور این امر مطاع قواعدی جمع کرده و بنظر مبارک آن حضرت رساندم که از آنجمله پنج حرف نصب (حروف مشبّهة بالفعل) **انّ و أنّ و کانّ و لیت و لعلّ** بوده و حرف **لکنّ** را که نیز یکی از آنجمله است ننوشته بودم، آن حضرت فرمود پس چرا **لکنّ** را ترک کرده ای گفتم بخیالم نرسید که آن نیز از حروف نصب است پس آن را نیز بحسب دستور مطاع بدانها افزودم.

وجه تسمیه علم نحو نیز از همان فرمایش فوق آن حضرت اقتباس شده و یا خود بجهت آن است که در موقعی که ابو الاسود بعضی از قواعد موضوعه خود را بنظر حقایق اثر آن حضرت رسانید مورد قبول و تحسین شد و فرمود نعم ما نحوت یا ما احسن هذا النحو الذی نحوت. از ابو جعفر بن رستم طبری نقل است وقتی که آن حضرت بعضی از قواعد نحویه را بابو الاسود القا فرمود ابو الاسود گوید فاستأذنته ان اصنع نحو ما صنع یعنی از آنحضرت استیذان نمودم بهمان نحوی که کرده من هم عمل و اقدام کنم اینک این علم بهمان سبب به نحو نامیده شد.

نگارنده گوید در سبب وضع علم نحو و وجه تسمیه آن علم شریف بهمین اسم مشهوری خود، جهات دیگری نیز بهمین نمط گفته‌اند که اصلاً منافی همدیگر نبوده و همه آنها ممکن الوقوع است و کلمه جامعه در سبب وضع و ابتکار این علم که آن حضرت را بدان وادار کرد همانا غلط یا اغلاطی بوده که از اختلاط عرب با عجم و ملل دیگر ناشی، زبان اصلی ایشان را فاسد و بالتبجیه منتهی بتحریف و غلط خواندن کتاب الهی میگردید. همچنانچه در اوّل عنوان اشاره شد ابو الاسود، شاعر حاضر جواب و بدیهه‌گوی بوده است. وقتی در قبیله بنی قشیر (که ناصبی و جبری بوده‌اند) وارد شد، ایشان سنگ بجانبش می‌انداختند او نیز رد میکرد، روز دیگر چون کار بآشتی انجامید ایشان را بجهت آن کردار خارج از نزاکت ملامت می‌نمود ایشان از روی همان عقیده جبری گفتند ما سنگ نینداختیم بلکه سنگ‌انداز خدا بوده است گفت بخدا دروغ نیندید که

ص: ۱۷

اگر خدا می‌انداخت مسلماً آن سنگ‌ها بر من خورده و خطا نمیکرد. در معجم الادباء ابیات ذیل را که در دیوان مشهور منسوب بحضرت امیر المؤمنین ع است بابو الاسود نسبت داده است:

و ما طلب المعیشه بالتمنی
و لكن الق دلوک فی الدلاء
تجئک بملاءها یوما و یوما
تجئک بحمأة و قليل ماء

تا آخر آنها که در دیوان مذکور همین دو بیت بوده و در معجم الادباء سه بیت دیگر نیز بدانها افزوده است. در معجم الادبا سه بیت مذکور در ذیل را نیز که در دیوان مذکور است بابو الاسود نسبت داده است:

ذهب الرجال المقتدی بفعالهم
و المنکرون لكل امر منکر
و بقیة فی خلف یزین بعضهم
بعضاً لیدفع معور عن معور
سلکوا بنیات الطريق فاصبحوا
متنکبین عن الطريق الاکبر

در کشف الظنون دیوانی نیز بنام دیوان ابی الاسود بدو نسبت داده است. گویند معاویه بجهت استمالت قلب ابو الاسود هدیه و ارمغانی که حلوا نیز در آن بوده بدو فرستاد، دخترک پنج و شش ساله‌اش یک لقمه از آن حلوا خورد، ابو اسود گفت این را معاویه فرستاده که ما را از محبت حضرت امیر المؤمنین ع منصرف سازد، آن دخترک گفت قبحه الله یخدعنا عن السید المطهر بالشهد المزعفر وای بر حال فرستنده آن و خورنده آن پس آن لقمه را قی کرد و این شعر را انشا نمود:

ا با لشهد المزعفر یا ابن هند (حرب خ ل)
نبيع عليك احسابا (اسلاما خ ل) و دینا
معاذ الله کیف یکون هذا
و مولانا امیر المؤمنینا

موافق آنچه در مجالس المؤمنین از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده آن دخترک اصلاً از آن حلوا نخورد لکن بمجرّد شنیدن اینکه معاویه بمنظور فرییش فرستاده بالبدیهه آن دو بیت را انشا نمود. بالجملة نوادر و طرائف ابو الاسود بسیار و بسط آنها خارج از وضع این مختصر میباشد.

ناگفته نماند نخستین کسی که علم نحو را از ابو الاسود فراگرفته پسرش عطا و

ص: ۱۸

دو شاگرد دیگرش یحیی و نصر مذکورین فوق میباشد. ایشان بعد از وفات ابو الاسود که بسال شصت و نهم یا نود و نهم هجرت در بصره بمرض فلج یا طاعون عام وقوع یافت پیشوای علم نحو بوده‌اند. مخفی نماند که اسم و نسب و نسبت ابو الاسود محل خلاف ارباب تراجم میباشد که بطور خلاصه تذکر میدهد: اسم و نسب اشهر، ظالم بن ظالم است چنانکه مذکور داشتیم و در کلمات دیگران ما بین ظالم بن سارق، ظالم بن عمرو بن عثمان، ظالم بن عمرو یا عمیر بن ظالم، ظالم بن عمرو یا عمیر بن سفیان بن جندل بن سیمر یا یعمر بن خلس بن نفاثة بن عدی بن دئل بن بکر بن عبد مناة بن کنانة محل خلاف است. همچنین نسبت مشهوری او مابین دثلی و دولی و دیلی در کتب تراجم مختلف و حرف ثانی آن مابین یای حطّی و همزه مفتوحه بکسر اوّل و مابین همزه مکسوره و واو مفتوحه بضمّ اوّل مردّد و ظاهراً موافق آنچه در نسب اشاره شد دئل نام جدّ اعلیٰ ابو الاسود و پدر یکی از شعب قبائل کنانه و نسبت ابو الاسود نیز بهمین قبیله دئل بوده و این اختلافات مذکوره در نسبت تماماً محض اختلاف رسم الخط و تحریف یافتن همزه به یای حطّی و یا عکس آن بوده و اصل مطلب شایسته صرف وقت نیست.

(ص ۲۶۱ ج ۱ کا و ۲۰۱ ج ۲ مه و ۲۵۲ ج ۱ ع و ۶۵ لس و ۴۴ ج ۱ فع و

۳۴۱ ت و ۴ ج ۱ مه و ۳۴ ج ۲ جم و ۶۳ عم)

ابو الاسود کاتب - احمد بن علویه

- در باب سیّم بعنوان ابن الاسود خواهد آمد.

ابو اسید ابو الاشعث ابو الاشهب

در اصطلاح رجالی اولیٰ کنیه عبد الله بن ثابت صحابی، دویمی محمد بن حماد مزنی، سیمی جعفر بن حارث و محمد بن یزید جعفری بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

ابو الاصغ - عبد العزيز بن احمد

- بعنوان اخفش نگارش یافته است.

ابو الاكراد - علی بن میمون

- موکول بعلم رجال است.

ابو امامه

در اصطلاح رجالی اسعد بن زرارہ انصاری، اسعد بن سهل بن حنیف، ایاس بن ثعلبه حارثی، صدی بن عجلان باهلی و بعضی

ص: ۱۹

دیگر میباشد و در اینجا فقط بشرح حال اجمالی آخری میپردازیم.

ابو امامه - صدی بن عجلان

- باهلی، از مشاهیر اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین ع و از حاضرین بدر میباشد، معاویه جاسوسها برگماشته بود که بطرف حضرت امیر المؤمنین ع فرار ننماید. نام او در کتب رجالیّه مابین صدی و سهل و ثعلبه و عبد الله و عبد الرحمن مردّد و مشهور همان صدی (بضمّ اوّل و فتح ثانی و تشدید آخر) است که مذکور داشتیم و از قضیه نصب جاسوس که مذکور شد تشییع و خلوص ابو امامه استظهار می شود لکن بعضی او را از کسانی شمرده اند که از حضرت علی ع منحرف بوده اند و اقامت او نزد معاویه نیز از ته دل و با رضا و رغبت بوده و تحقیق مطلب را بتواریخ و سیر و کتب رجالیّه موکول میدارد.

نسبت باهلی (بکسر ه) بقبیله باهله نامی است از شعب قبیله قیس عیلان و باهله در اصل نام زن مالک بن اعصر بن سعد بن قلیس عیلان و اخیراً معن پسر مالک مزبور با وی همسر شد و بهمین جهت اولاد باهله بانتساب او شهرت یافتند (نه بانتساب پدر) این است که اشراف و اکابر از نسبت باهلی امتناع ورزند و شاعری گوید:

إذا كانت النفس من باهلة

و ما ينفع الاصل من هاشم

دیگری گفته است:

عوى الكلب من شؤم (لؤم خ ل) هذا النسب

إذا قلت للكلب يا باهلی

وفات ابو امامه بسال هشتاد و یکم یا ششم هجرت در نود و یک سالگی در حمص شام واقع گردید.

(تنقیح المقال و ص ۴ هب و ۱۳۴ صف)

در اصطلاح رجالی کنیه چند نفر میباشد که بضمیمه قبود مختلفه از همدیگر امتیاز یابند چنانچه ابو امیه جعفری سوید بن غفله و جمحی صفوان بن اسد و عمیر بن وهب و ضمیری عمر بن امیه و کندی شریح بن حارث و غیرهم. در این کتاب فقط شرح حال آخری بعنوان قاضی شریح نگارش یافته است و دیگران را محول بکتاب رجالیّه میداریم.

ص: ۲۰

در اصطلاح رجال و تراجم کنیه ابراهیم بن عیسی یا عثمان یا زیاد خراّز یا خزّاز و حارثه بن قدامه تمیمی و منصور بن حازم بجلی و هلال بن مقلاص صیرفی و جمعی دیگر میباشد اینک بعضی از ایشان را تذکر و دیگران را موکول بکتاب رجالیّه میداریم.

- خزرچی انصاری، از اکابر اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین ع و حاضرین بدر و عقبه و غزوات دیگر بود، آن حضرت هنگام هجرت بمدینه منوره در خانه وی نزول اجلال فرمود. خدمات وی و مادرش در حق آن حضرت معروف است. آن زن از هردو چشم نابینا بوده و بسیار تمنا میکرد که اقلا یک چشمش بینا میبود تا جمال مبارک عدیم المثال آن وجود مقدّس را زیارت می نمود پس در اثر یک توجه آن بزرگوار از هردو چشم بینا گردید و این نخستین معجزه بوده که در مدینه از آن حضرت بظهور پیوست.

ابو ایوب گوید که آن حضرت در طبقه تحتانی خانه ام نزول فرمود، شب دیدم که مسکن آن حضرت مهبط انوار الهی است اینک تحتانی بودن منزل آن وجود مقدّس را دیگر دور از وظیفه ادب دیدم، با زن خود امّ ایوب هم فکر شدم، تمام شب اندیشناک بوده و بخواب نرفتم، صبح قضیه را بعرض حضور مبارک رسانیدم. بعد از التجا و سوگند دادن بطبقه فوقانی تشریف فرما شدند. گویند که ابو ایوب در زمان معاویه بعزم غزوه باستانبول رفت و بسال پنجاهم یا پنجاه و یکم یا دویم هجرت در همانجا وفات یافت، در قرب حصار شهر مدفون گردید، بقعه او مشهور و مزار مردم میباشد. نیز گویند که مسیحیان آن سرزمین از دیرگاهی در هنگام استسقا بدانجا رفته و دعا مینمودند و بسط تحقیق رفتن باستانبول و مزایای دیگر قضیه ابو ایوب را موکول بکتاب مربوطه میدارد.

(ص ۴ هب و ۱۱۹ مف و ۱۵۳ ج ۱ تاریخ بغداد و غیره)

- بهمین عنوان شاذکونی نگارش یافته است.

ابو ایوب ققیه - سلیمان بن یسار

- یکی از فقهای سبعة و در ضمن همین عنوان نگارش یافته است.

ابو ایوب مدینی - سلیمان بن ایوب

- از ادبا و ظرفای مدینه میباشد که در اصول سرود و خوانندگی و حکایات مغنیان باخبر بود، چندین کتاب بنام اخبار ظرفاء مدینه و طبقات المغنین و قیان الحجاز و قیان مکه و کتاب النغم تألیف داده و زمان و مشخص دیگری از وی بدست نیامد. (اطلاعات متفرقه)

ابو بحیر

(بر وزن کمیل) در اصطلاح رجالی کنیه عبد الله بن نجاشی اسدی است.

ابو البحتری

کنیه مردی میباشد که با چند تن از قوم خود نزدیکی قبر حاتم طائی نزول کرد، حاتم را مخاطب داشته و میگفت که یا ابا الجعد ما را مهمان کن کسان او گفتند از استخوانهای پوسیده چه توقع داری گفت قبیله حاتم گمان دارند حاتم کسانی را که نزد قبر او فرود آیند مهمان میکند سپس خوابیده و باندک فاصله و راحلتاه گویان از خواب بیدار شد، در جواب استفسار از سبب آن گفت در خواب دیدم که حاتم از قبر برآمد و ناقه مرا پی کرد پس دیدند که ناقه او در میان دیگر ناقه‌ها در خون خود غلطان است گفتند اینک حاتم ترا مهمان کرده است. گوشت آنرا خورده و کوچ نمودند، ابو البحتری را نیز در ردیف خودشان کردند، در اثنای راه دیدند شترسواری در عقب ایشان آمد، شتر دیگری نیز در یدک خود آورد، بعد از شناسائی ابو البحتری گفت من عدی بن حاتم هستم، پدرم در خواب بمن گفت که رفقای ترا با شتر خود تو مهمان کرده است و مرا امر نمود که ترا بهمین شتر یدکی سوار نمایم پس عدی این اشعار را فروخواند:

ظلوم العشيرة شتامها

ایا البحتری لأنت امرؤ

لدى حفرة صدحت هامها

اتیت بصحبک تبغی القرى

و حولک طى و انعامها

اتبغی لدى الرم عند المبيت

و نأتى المطی فنعتامها

فانا سنشیع اضیافنا

سالم بن زرارہ غطفانی هم در ضمن مدح عدی بن حاتم، بهمین قضیه اشاره کرده و گوید:

ص: ۲۲

به تضرب الامثال فی الشعر میتا

و کان له اذ ذاک حیا مصاحباً

قری قبره الاضیاف اذ نزلوا به

و لم یقر قبر قبله الدهر راکباً

سال وفات ابو البختری بدست نیامد، عدی بن حاتم بسال شصت و هفتم هجرت در صد و بیست سالگی در کوفه وفات یافته است و لفظ بختری در اینجا با حای حطّی است بخلاف ابو البختری مذکور در ذیل که آن با حای ثخذ است.

(ص ۳۱۳۴ ج ۴ س و ۱۲ ج ۱ نی از مروج الذهب)

ابو بحر

در اصطلاح رجالی لقب اقرع بن حابس، جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن ناصر بحرانی، صخر بن قیس، ضحاک و بعضی دیگر و شرح حالشان موکول بکتاب رجالیّه بوده و فقط شرح حال صخر را بعنوان احنف نگارش داده‌ایم.

ابو البختری

در اصطلاح رجالی، کنیه سعد بن عمران یا سعید بن فیروز و وهب بن وهب میباشند و بشرح حال اجمالی دویمی میپردازیم.

ابو البختری - وهب بن وهب بن وهب

- یا کثیر بن عبد الله بن زمعه بن مطلب بن اسد قرشی اسدی قاضی مدنی، از فقها و محدّثین عامّه میباشند که ربیب حضرت صادق علیه السلام و مادرش عبده دختر علی بن یزید در مدینه از ازواج آن حضرت بود. با اینکه مدتی در آستان مقدّس آن بزرگوار بسر برد ولی در اثر عدم قابلیت محل نتیجه نداد، روایاتش نزد علمای فریقین مردود، در کلمات علمای رجال مقدوح و عبارتهای متنوعه در ذمّ و قدح وی مذکور است. در عهد هارون عباسی بقضاوت بغداد و اخیراً بقضاوت مدینه نامزد گردید، عاقبت معزول شده و ببغداد رفت و در سال یکصد و نود و نهم یا دویستم هجرت درگذشت.

بختری (بر وزن سرمدی یا بضمّ اوّل) مردم زیبا بدن و متکبر و خودپسند را گویند و بختره و تبختر یعنی تکبر و راه رفتن مردم متکبر و خودپسند و یا راه رفتنی است که با تمایل و ناز و کرشمه باشد و دور نیست که لفظ بختر بقرینه معانی مذکوره معرب بهتر باشد چنانچه از مجلسی هم نقل شده است. بهرحال این لفظ بختری (با خای ثخذ)

ص: ۲۳

غیر از لفظ بختری (با حای حطّی) میباشد که در محل خود از این کتاب نگارش یافته است.

(ص ۳۰۵ ج ۲ کا و ۴۵۹ ج ۱ مه و ۵ هب و ۲۵۵ مف و ۱۶۰ ج ۱۹ جم

و ۴۸۱ ج ۱۳ تاریخ بغداد و غیره)

ابو البدر - شیخ الرئيس

- در ریاض العلماء مینویسد شیخ الرئيس فاضل کامل امامی مشهور است پس گوید این عبارت را در شهر اردبیل در کتابی دیدم که ابو علی طوطی نقل کرده که شیخ الرئيس ابو البدر این اشکال را:

و یا موافق بعض نسخ بدین روش نوشته و گفته است که بنا بنقل شخصی موثق حضرت امیر المؤمنین ع آنها را بر روی سنگی دیده و فرمود آنها اسم اعظم خدا است پس آنها را بدین ابیات شرح نمود:

على رأسها مثل السنان المقوم

ثلث عصی صفت بعد خاتم

الى كل مأمول و ليس بسلم

و میم طمیس ابتر ثم سلم

كأنبوب حجام و ليس بمحجم

و هاء شقیق ثم واو منکس

تشیر الى الخیرات من غیر معصم

و اربعة مثل الأناييت (الانامل خ ل) صفت

الى كل مخلوق فصیح و اعجم

فذلك اسم الله جل جلاله

توق به كل المکاره تسلم

فيا حامل الأسم الذى ليس مثله

در دیوان مشهور منسوب بحضرت امیر المؤمنین ع و هم چنین در شرح دیوان میبیدی ابیات شش گانه مذکور تحت عنوان (طلسم دفع صداع و کدورت که مجرب اکابر است باین صورت) بدین ترتیب است - ثلث الخ و میم الخ و اربعة الخ و هاء الخ فیا حامل الخ فذلك الخ و بنابراین شکل مذکور فوق بهمان ترتیب باشد که از نسخه دیوان نقل شد و در حاشیه یک نسخه از

دیوان که نزد این نگارنده موجود است نیز بهمان ترتیب نوشته و فقط صورت خاتم (ه) را که در اوّل است تغییر داده بدین شکل میباشد.

پوشیده نماند که در بیت سیّمی دیوان مزبور بعوض الانایب کلمه (الاصابع) و بیت چهارمی

ص: ۲۴

نیز در دیوان مذکور بدین طرز است:

و هاء شقیق ثم واو مقوس علیها اذا یبدو کانبوب محجم

مصراع دویمی شعر پنجمی نیز این چنین است: توق من الاسواء تنج و تسلّم ناگفته نماند که شکل مذکور را در کتاب اعیان الشیعة بدین نمط نوشته است:

اگرچه این شکل ظاهراً مطابق ابیات مذکوره نیست لکن اگر در صورت اقتضا تمامی اشکال پنج گانه فوق کتابت شود دیگر بهتر خواهد شد.

تبصرة: بجهت زیادت بصیرت ترجمه فارسی بعضی از کلمات مذکوره در ابیات مزبوره را می نگارد: ۱- عصی: با دو کسره و تشدید آخر جمع عصا و مراد در اینجا حرف الف است. صفت: یعنی صف کشیده و راست کرده شده ۲- خاتم: بمعنی انگشتر و در اینجا کنایه از شکل مدور است ۳- سنان: نیزه ۴- طمیس: کور و نابینا ۵- ابتر:

بمعنی دم بریده و مقطوع الآخر و این هردو صفت حرف میم و گویا کنایه از بی چشم و دم بریده نوشتن آن است بدین شکل (م) برخلاف چشم دار و یا دم دار نوشتن آن بدین صورت (م-م) ۶- سلم: بر وزن مدّت: نردبان ۷- اصابع: جمع اصبع بمعنی انگشت، انابیت جمع انبوب بمعنی نی، انامل جمع انملة بمعنی بند بالائی انگشتان یعنی چهار الف نیز بشکل چهار نی و یا چهار انگشت و یا چهار بند بالائی انگشتان پهلوی هم نوشته شود بطوری که گویا صف کشیده اند. معصم بمعنی بند دست که جای النگو و دست بند است ۸- شقیق: بمعنی شکافته و گویا کنایه از دو چشمی نوشتن حرف (ه) است چنانچه در اشکال فوق نمودار است ۹- مقوس: بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل کج کرده شده و منکس با همان صیغه سرنگون و وارونه کرده شده ۱۰- یدو: یعنی ظاهر گردد ۱۱- محجم:

بر وزن مرفق آلت حجامت ۱۲- توق: امر حاضر از باب تفعّل است یعنی خود را با آن اسم مقدّس حفظ و حراست و نگهداری کن ۱۳- اسواء: جمع سوء بمعنی شدّت، مکاره جمع مکروه (ظاهراً غیر قیاسی است) بمعنی امر شدید و ناملاتمات زمان ۱۴- فصیح:

ص: ۲۵

زبان آور. اعجم بسته زبان و گویا کنایه از عرب و عجم و تمامی اصناف مردمان است و در شرح دیوان میبیدی این رباعی را در تفسیر و بیان ابیات مذکوره نوشته است:

صفری سه الف کشیده مدّی بر سر	میمی کج و کور و نردبانی دربر
پس چار الف است و ها و واوی دم سر	این است یقین اسم خدای اکبر

در ریاض العلماء بعد از نقل ابیات مذکوره گوید این ابیات (ذیل) و طلسم نیز از حضرت امیر المؤمنین ع نقل شده است:

خمس هئات و خط فوق خط	و صلیب حوله اربع نقط
و همیزات اذا اعددتها	فهی سبع لم تجد فیها الغلط
ثم هاء ثم واو بعد هاء	ثم صاد ثم میم فی الوسط
تلک اسماء عظیم قدرها	فاحتفظ فیها و ایاک الغلط
تشفی الاسقام و الداء الذی	عجزت عنه الاطباء بالنمط

یعنی شکلی بدین طرز که پنج ه و دو خط افقی بالای هم و صورت خاجی که در اطراف آن چهار نقطه باشد و هفت همزه کوچک پس حرف ه، بعد حرف واو، پس حرف صادی که در وسط آن حرف میمی باشد می نویسی و اینها اسمائی عظیم القدر هستند، آنها را حفظ کن و مراقب باش که غلطی نداشته باشد، آنها شفای تمامی مرضها و دردهائی هستند که اطبای حاذق از مداوای آنها درمانده اند و با اصول و نمط متداولی معمول در طبابت، نمیتوانند معالجه بکنند و شکل مذکور موافق دستور معینی در ابیات مزبوره این چنین میشود:

در ریاض العلماء بعد از این جمله گوید مشهور در این عصر آن است که این اشکال را در ایام جمعه رمضان و یا فقط روز جمعه آخر آن ماه مبارک بعد از چهل و یک مرتبه آیه شریفه: **وَإِنْ يَكَادُ** بجهت چشم زخم و مکاره و شدائد و مانند آنها مینویسند و نیز سند کتابت این اشکال را بشیخ بهائی نسبت میدهند و کیفیت کتابت این اشکال مختلف بوده و صحیح آن است که مطابق مضمون این اشعار باشد تا آنکه در خاتمه گوید نام و زمان و مذهب این شیخ (شیخ الرئیس ابو البدر) را بدست نیاوردم

ص: ۲۶

لکن ظاهر آن است که شیعه اثنی عشری است انتهی.

مخفی نماند که این ابیات پنج‌گانه آخری در دیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین ع نقل نشده است. در حاشیه ریاض گوید (بمناسبت حرز مذکور) نام مادر موسی بنوشته تفسیر ابن عادل یوخابد است و بعضی ابا دحا و برخی ابا دخت گویند. نگارنده گوید: نام مادر حضرت موسی بن عمران بنابر آنچه باریاب علوم غریبه منسوب دارند از اسرار و منشأ بعضی از آثار عجیبه بوده و ظاهر آن است که تعرض ریاض العلما بذکر آن در موقع ذکر طلسم مذکور فوق نیز بهمین جهت است که آن نیز مثل طلسم مزبور منشأ آثار عجیب میباشد. چون رشته کلام بدینجا رسید محض من باب استطراد گوئیم در قاموس الاعلام مینویسد مادر موسی دختر لاوی بن یعقوب ع و برادرزاده حضرت یوسف ع و نامش یوحاېث است. در ناسخ التواریخ گوید نام مادر موسی یوکبد میباشد. در کامل ابن اثیر گوید نام مادر موسی یوحاېذ و در اواخر کتاب گوهر شب چراغ گوید: طریفة - قیل ان اسم ام موسی الذی تفتح به الاقفال و القيود هو هذا. طیسوم ایوم قیوم دیموم دیوم نیز بفاصله یک ورق گوید طریفة گویند عزیمت اسم مادر حضرت موسی علیه السلام چنین است:

اللهم رب هلیا بنت وعیا المؤمنة الصدیقة ام موسی علیه السلام بالله العزیز الکبیر المتعال المهیمن العظیم الذی فتحت به الاطباق و استنارت به الافاق و فتحت به الاقاسی افتح هذا القفل او هذا الغلف - و ان شئت قلت قلب قلب فلان بن (فلان) علی مودة ف (فلان) بحق هذه الاسماء الوحا الوحا الوحا الساعة الساعة العجل العجل الحریق الحریق النار فی قلب فلان بنت ف علی حب ف بن ف

(متفرقه و باب کنی از قسم اول ریاض که برای خاصه منعقد ساخته است)

ابو بدر - یوسف بن یحیی

- در باب القاب بعنوان مقدسی نگارش یافته است.

ابو بدیل - ابراهیم بن علی

- در باب القاب بعنوان خاقانی مذکور شده است.

ابو براء

در اصطلاح رجالی عامر بن مالک است که در باب القاب بعنوان ملاعب الاسنة مذکور افتاده است.

ابو برده

در اصطلاح رجالی کنیه ابراهیم بن مهزم، مالک بن هبیره، هانی بن عمرو و جمعی دیگر از اصحاب و محدثین میباشد و در

ص: ۲۷

اینجا فقط بشرح حال اجمالی ابو برده عامر بن ابی موسی میپردازیم.

ابو برده - عامر بن ابی موسی اشعری عبد الله بن قیس

- بعد از شریح قاضی متصدی قضاوت کوفه شد، مانند پدرش (که شرح حال او را در باب اول بعنوان اشعری نگارش داده‌ایم) از مبغضین حضرت امیر المؤمنین ع بود، روزی دست ابو العادیه قاتل عمار یاسر شهید صفین را محض بجهت این عمل شنیع او بوسه داد و گفت این است که یکی از خواص و خصیصین علی بن ابیطالب ع را کشته است و ابدًا آتش جهنم نخواهد دید. ابو برده از کسانی است که در قتل حجر بن عدی (که بفرموده علمای رجال از جمله ابدال و از اصحاب کبار آن حضرت بوده) کوشش بسیاری کرد و بامر زیاد بن ابیه پدر عبید الله بن زیاد مشهور شهادتی بدین مضمون بنگاشت: بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما شهد علیه ابو برده ابن ابی موسی لله رب العالمین شهدان حجر بن عدی خلع الطاعة و فارق الجماعة و لعن الخليفة و دعا الى الحرب و الفتنة و جمع الجموع يدعوهم الى نكث البيعة و خلع امير المؤمنين معاوية و كفر بالله ابو برده در سال یکصد و سیم یا چهارم یا ششم یا هفتم هجرت درگذشت.

پسرش بلال نیز قاضی بصره و از نوآب ابو الهیثم خالد امیر کوفه (که شرح حالش بهمین عنوان خواهد آمد) بود، بعد از عزل خالد، یوسف بن عمر ثقفی از طرف هشام بن عبد الملک دهمین خلیفه اموی (۱۰۵-۱۲۵ ه ق - قه - قکه) بامارت عراقین منصوب شد، خالد و عمال او را که بلال مذکور نیز از آن جمله بوده در موقع رسیدگی حساب ایام امارت اشکنجه داد، در ماه ذیقعد ۱۲۵ ه ق - قکه یا محرم ۱۲۶ ه ق - قکو) در شهر حیره یک فرسخی کوفه خالد را کشت، بلال نیز با اشکنجه یوسف درگذشت.

گویند بلال نخستین کسی میباشد که حکم جوری کرده است چنانچه بی‌شاهد و بی‌بینه بحقائیت یکی از متداعیین حکم داده و میگفت که او در نظر من مهربانتر از رفیق محکومش بوده است. ناگفته نماند قتل خالد مذکور بدین شکل بوده پایهای او را در میان دو تخته فشار داده شکستند، پس ساقین و بعد ورکین او را بهمان دستور شکسته

ص: ۲۸

و عاقبت کمر او را بهمان نحو شکستند تا درگذشت در هیچیک از این مراحل حرفی نزد و افسوس نکرد و اظهار الم و توجع ننمود.

(ص ۱۸۶ و ۲۶۵ ج ۱ کا و ۱۱۵ مف و ۱۵ ج ۱ نی)

ابو برزه - نضلة بن عبید

- اسلمی صحابی، مدنی خزاعی که با کنیه‌اش مشهور و اسم خود و پدرش مثل تاریخ وفات و محل وفاتش محل خلاف بوده و مابین نضلة بن عبید، نضلة بن عبید الله، نضلة بن عبد الله، خالد بن نضلة، عبد الله بن نضلة، عبد الله بن عائد مردد و بنا بنقل معتمد اولی را که اشهر از غیر او است در اسد الغابة تصحیح کرده است. بهرحال وی پیش از فتح مکه بشرف اسلام مشرف شد، در هفت غزوه اسلامی حاضر و از اصفیای حضرت امیر المؤمنین ع بود. وفات او بسال شصت و پنجم هجرت در

(کتب رجالیه و ص ۱۶ ج ۱ نی و ۱۸۲ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

عم رضاعی حضرت رسالت ص و از اصحاب آن حضرت است.

در اصطلاح رجالی هبة الله بن حمدان بوده و موکول بدان علم شریف است.

- بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد، مکنّی به ابو البرکات، از شعرای فضلاى نامى قرن هشتم هجرت و

میتوان گفت که موسوم به محمد بودن چهارده تن از پدران وی علی التوالی از خصایص تاریخی او بوده و در صورت ثبوت و صحت بی نظیر و بی سابقه میباشد. وی در اصل تونسوی بوده و اخیراً بقاهره رفت، بسیار بدزبان و بذله گو و فضّاح و کثیر الهجو بود، عاقبت بمدینه منوره رفته و توطّن نمود، از هجوگوئی توبه کرده و ملتزم گردید که تا آخر عمر اوقات خود را در مدیحه گوئی حضرت رسالت ص مصروف دارد، بهمین عهد خود استوار بوده تا وقتی عازم رحلت از مدینه گردید، در آن حال آن حضرت را در خواب دید که بدو فرمود چطور بمفارقت ما رضا میدهی اینک از آن عزم منصرف و تا آخر عمر در آن ارض اقدس اقامت گزید و خود را عاشق النبی ص می نامید. صاحب تونس پیش او کس فرستاده و خواستار مراجعت بوطن اصلی خود (تونس) گردید جواب داد که اگر سلطنت مشرق و مغرب بمن مفوّض گردد باز هم از جوار حضرت رسالت ص دست بردار نخواهم شد، در همان شب باز آن حضرت را در خواب دید که سه لقمه بدو اطعام فرمودند و بعد از این جمله گوید که آن حضرت کلامی هم فرمودند آنرا باحدی نمیگویم الاّ اینکه در آخرش این جمله بود: و اعلم انی عنک راض پس قصیده مبسوطه انشا نمود که از ابیات آن است:

فررت من الدنيا الى ساكن الحمى

لجأت الى هذا الجنب و انما

لجأت الى سامى العماد (العباد خ ل) رحيبه

نيز از اشعار او است:

لقد صدق الباقر المرتضى

سلیل الامام عليه السلام

بما قال فى بعض الفاظه

سلاح اللثام قبيح الكلام

ابو حیان و دیگران اشعار او را روایت میکنند. وفات او بسال هفتصد و سی و چهارم هجرت در مدینه منوره واقع گردید.

(ص ۴۳۱ ج ۱ کمن و ۱۵۹ ج ۱۴ عن و ۲۴۳ فوائد البهية)

ابو البركات - حسن بن محمد

- در باب اول بعنوان جوانی نگارش یافته است.

ص: ۳۰

ابو البركات - طیب بلدی

- هبة الله بن علی بن ملکان، از مشاهیر اطباءى قرن ششم هجرى عرب میباشد که در دیهی بلد نام از توابع دجیل مابین بغداد و سامره متولد و در بغداد اقامت داشت، در طبّ و فلسفه و فنون ادبیّه و حید عصر خود و به اوحّد الزمان ملقب بود، نوادر بسیاری در حسن معالجات وی منقول است، در عهد مستنجد سی و دویمین خلیفه عباسی (۵۵۵-۵۶۶ ه ق - ثنه - ثسو) و مستضیّء سی و سیمین ایشان (۵۶۶-۵۷۵ ه ق - ثسو - ثعه) بمقامی بس عالی رسیده و متصدی طبابت خاصّه آن دو خلیفه بوده است. در بدایت حال در دین یهود بود، در اواخر زندگانی دین مقدّس اسلامی را ستوده و محصلین دیگر غیراسلامی را بمجلس درس خود راه نمیداد و از تألیفات او است:

۱- اختصار التشریح لجالینوس ۲- الاقربادین ۳- امین الارواح ۴- رساله فی العقل و ماهیته ۵- المعتبر و غیر اینها.

نام و نسب او مابین هبة الله بن علی بن ملکا، هبة الله بن یعلی بن ملکا، هبة الله بن ملکا بن ملکا مردّد و ظاهر آن است که سیّمی از راه نسبت بجدّ بوده و دو اوّلّی نیز یکی از علی و یعلی بدیگری تحریف یافته است اگرچه اظهر بقرینه یهودی الاصل بودن علی نبودن پدرش میباشد و بهرحال او را ابن ملکا و ابن ملکان نیز گویند. سال وفاتش بدست نیامد و رجوع باین التلمیذ هبة الله نیز نمایند.

(ص ۱۰۶۵ ج ۲ س و ۶۷۶ ج ۲ مه)

ابو البركات - عبد الرحمن بن محمد

- در باب سیّم بعنوان ابن الانباری خواهد آمد.

ابو البركات - عبد السلام بن عبد الله

- در باب اوّل بعنوان شیخ الاسلام مذکور شده است.

ابو البركات - عبد القاهر بن ابی الحسن علی بن عبد الله

- مکتبی به ابو البركات، از اولاد ابو جراده از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع، بهمین جهت به ابن ابی جراده نیز موصوف و ادیبی است کاتب شاعر لطیف ظریف، از مشاهیر خطّاطان که در حسن خط مانند ابن البواب شهره آفاق، اشعار او نیز رائق بوده و از او

ص: ۳۱

است که با محلول طلا نوشته است.

خطا اخلد منه فی الكتب

ما اخترت الا اشرف الرتب

فتری محاسن صورة الادب

و الخط كالمرآة ننظرها

ان لم یکن الاله من حسب

هو وحده حسب یطال به

حتى جرى فکتبت بالذهب

ما زلت اتفق منه من ذهب

وفات او بسال پانصد و پنجاه و دویم هجرت واقع گردیده و او را ابن العدیم نیز گویند.

(ص ۱۶ ج ۱۶ جم)

ابو البركات - عبد الله بن احمد

- در باب اوّل بعنوان نسفی نگارش داده ایم.

ابو البركات - عمر بن ابراهیم بن محمد

- کوفی فقیه محدث نحوی لغوی زیدی علوی، از ائمه فقه و حدیث و نحو و لغت، بسیار قانع، در شدائد صابر، خط او نیز خوب، با کبر سنی که داشته فتور و خللی در حواس وی نبوده و ابن الشجری و ابن عساکر از وی درس خوانده‌اند. نسب او با ده واسطه به زید بن حضرت سجّاد ع موصول میشود، با اینکه مذهب زیدی داشته موافق رأی ابو حنیفه فتوی میداده است. کتاب شرح اللمع از تألیفات او است که کتاب نحو لمع نام عثمان بن جنی نحوی مشهور را شرح کرده و در سال پانصد و سی و نهم هجرت درگذشت.

(کف و ص ۲۷ ج ۱ نی و ۲۵۷ ج ۱۵ جم)

ابو البرکات - مبارک بن احمد

- در باب سیّم بعنوان ابن المستوفی خواهد آمد.

ابو البرکات - محمد بن احمد

- در باب سیّم بعنوان ابن ایاس خواهد آمد.

ابو البرکات - سید نعمان بن محمود

- در باب اوّل بعنوان آلوسی نگارش یافته است.

ابو البرکات - هبة الله بن حمدان

- مصطلح رجال و ابن علی همان ابو البرکات طیب فوق است.

ابو برنیة ابو برید کوفی ابو بریده ابو بزره

در اصطلاح رجالی، اولی هبة الله بن احمد، دویمی ثابت بن موسی، سیمی عمرو بن سلمة جرمی صحابی و شرح حال ایشان موکول بکتاب رجالیّه میباشد، چهارمی نیز همان ابو بزره مذکور فوق است که بعضی زای نقطه‌دار را بر رای

ص: ۳۲

بی نقطه مقدم داشته‌اند.

ابو بشر

بکسر ب، در اصطلاح رجالی کنیه ابان بن محمد، احمد بن محمد سراج، براء بن معرور، مسعدة بن صدقه و بعضی دیگر است.

ابو بشر - عمرو بن عثمان

- بعنوان سیبویه نگارش یافته است.

ابو بشر - متی بن یونس

- دیرقنی، از حکمای اواخر قرن سیم هجرت میباشد که بالخصوص در منطق مسلم عصر خود بود، بسیاری از کتب منطق قدما را شرح و تفسیر کرده و روزگار خود را در بغداد در تدریس و تصنیف گذرانده است. کتاب السماء و العالم و کتاب نقل اصل البرهان و کتاب نقل اصل الشعر از تألیفات او بوده و در سیصد و هشتم هجرت درگذشت.

دیرقنی بنوشته مراد دیری است بزرگ و شبیه بقلعه، دارای حصاری مستحکم و بلند از دیرهای معروف نصاری که به دیر اسکون و دیر مرماری نیز موسوم و در دیهی قنی نامی است از قراء نهروان در شانزده فرسخی سمت شرقی بغداد (قنی بضم اوّل و تشدید نون مقصور با الف). گویند در آن دیر صد قلابه است که آنها را بقیمت گزاف داد و بستاد نمایند. دیر معبد نصاری و جایی است بزرگ که ایشان در صحرا و مواضع دور از معموره و مردم تأسیس میدهند و در آن، مساکنی برای راهبان خود بنا میکنند و هریک از آن مسکنها را قلابه نامند و هرمعبد که ایشان در معموره و داخل بلاد سازند بیعه و گاهی کنیسه نیز گویند الا اینکه اهل عراق لفظ کنیسه را بمعبد یهود اختصاص داده و در معبد نصاری تنها بیعه استعمال نمایند.

(صد و اطلاعات متفرقه)

ابو بشر - محمد بن احمد

- در باب القاب بعنوان دولابی نگارش یافته است.

ابو بشر - یمان ابی الیمان

- در باب القاب بعنوان بندنیچی مذکور شده است.

ص: ۳۳

ابو بصیر^۳

^۳ (۱) ابو بصیر - محل خلاف کثیر و در کتب رجال از چندین جهت مطرح بحث و جدال و مابین لیث بن بختری، یحیی بن قاسم اسدی، عبد الله بن محمد اسدی، یوسف بن حارث مشترک است بلکه در تنقیح المقال ضمن شرح حال یونس بن عبد الرحمن از رجال کشی خبری از حضرت ابو الحسن عسکری ع در مدح کتاب یونس مذکور روایت نموده که در سند آن ابو بصیر، حماد بن عبید الله بن اسید هروی است. در نتیجه المقال و تنقیح المقال نیز خبری دیگر از رجال کشی در شرح حال خیران خادم نقل کرده اند که در سند آن ابو بصیر، حماد بن عبد الله قندی است. بنابراین ابو بصیر کنیه شش تن بوده و دامنه اشکال دیگر وسیع تر میباشد. از

اولی و سیمی همان ابو بصیر لیث و دویمی نیز مابین او و ابو بصیر یحیی مشترک و هردو ذیلاً مذکور هستند.

(۱) ابو بصیر - محل خلاف کثیر و در کتب رجال از چندین جهت مطرح بحث و جدال و مابین لیث بن بختری، یحیی بن قاسم اسدی، عبد الله بن محمد اسدی، یوسف بن حارث مشترک است بلکه در تنقیح المقال ضمن شرح حال یونس بن عبد الرحمن از رجال کشی خبری از حضرت ابو الحسن عسکری ع در مدح کتاب یونس مذکور روایت نموده که در سند آن ابو بصیر، حماد بن عبید الله بن اسید هروی است. در نتیجه المقال و تنقیح المقال نیز خبری دیگر از رجال کشی در شرح حال خیران خادم نقل کرده‌اند که در سند آن ابو بصیر، حماد بن عبد الله قندی است. بنابراین ابو بصیر کنیه شش تن بوده و دامنه اشکال دیگر وسیع‌تر می‌باشد. از آن رو که ایشان مابین ثقه و غیره مشترک و اعتبار روایاتی که در سند آنها ابو بصیر باشد خلل‌دار میشد جمعی از اکابر در شرح حال روات مکنی به ابو بصیر و علامات و قرائن تمییز ثقه و ضعیف الحال ایشان از یکدیگر رساله مفرده تألیف داده‌اند. لکن آنچه در نسخه رجال کشی موجوده نزد این نگارنده (اگرچه کثیر الغلط است) در سند این روایت آخری است ابو نصر حماد بن عبد الله است (بنون اول، بر وزن صبر) نه ابو بصیر.

در نتیجه المقال روایت اولی را نیز که در شرح حال یونس بوده بواسطه ابو بصیر حماد بن عبد الله بن عبید الله نقل نموده نه حماد بن عبید الله و در این حال دور نیست که حماد مذکور در سند روایت اولی نیز همان حماد سند روایت دویمی باشد که

آن رو که ایشان مابین ثقه و غیره مشترک و اعتبار روایاتی که در سند آنها ابو بصیر باشد خلل‌دار میشد جمعی از اکابر در شرح حال روات مکنی به ابو بصیر و علامات و قرائن تمییز ثقه و ضعیف الحال ایشان از یکدیگر رساله مفرده تألیف داده‌اند. لکن آنچه در نسخه رجال کشی موجوده نزد این نگارنده (اگرچه کثیر الغلط است) در سند این روایت آخری است ابو نصر حماد بن عبد الله است (بنون اول، بر وزن صبر) نه ابو بصیر.

در نتیجه المقال روایت اولی را نیز که در شرح حال یونس بوده بواسطه ابو بصیر حماد بن عبد الله بن عبید الله نقل نموده نه حماد بن عبید الله و در این حال دور نیست که حماد مذکور در سند روایت اولی نیز همان حماد سند روایت دویمی باشد که کنیه‌اش بحکم نسخه مذکوره ابو نصر است نه ابو بصیر و در این صورت کنیه ابو بصیر منحصر بهمان چهار نفر اولی مذکور فوق می‌باشد و بس. بر تقدیر اینکه صاحب این کنیه پنج یا شش نفر بوده و حماد بن عبد الله یا عبید الله نیز دارای کنیه ابو بصیر باشند باز هم بواسطه عدم اشتها باین کنیه بلکه مذکور نبودن ایشان در بسیاری از کتب رجالیه از منصرف اطلاق خارج بوده و این کنیه در صورت نبودن قرینه منصرف بغیر ایشان است بلکه دو تن آخری از چهار تن اولی نیز (عبد الله بن محمد اسدی و یوسف بن حارث) بهمان جهت عدم اشتها بهمین کنیه و نامی از عبد الله نبودن در اکثر کتب رجالیه از منصرف اطلاق آن کنیه خارج می‌باشند علاوه بر اینکه در یوسف بن حارث نیز احتمال داده‌اند که کنیه او هم مثل حماد مذکور فوق ابو نصر باشد نه ابو بصیر بلکه مولی عنایة الله در تأیید این معنی اصراری وافی بکار برده و شیخ را نیز در ابو بصیر نوشتن آن بسهو القلم منسوب داشته و در تنقیح المقال نیز همین عقیده ابو نصر بودن یوسف را تأیید و فاضل استرآبادی هم بنا بنقل معتمد آن را ستوده است و بشرح حال ابو بصیر یوسف نیز مراجعه نمایند.

بالتنقیح منصرف اطلاق لفظ ابو بصیر و عبارت روشن و ساده مراد از آن در صورت اطلاق و نبودن قرینه فقط یکی از دو تن اولی از چهار تن اولی مذکورین فوق و عبارت از لیث بن مراد بختری یا یحیی بن قاسم است و بس و چنانچه مذکور می‌داریم هردو ثقه و عادل و روایات ایشان معتبر و محل اطمینان بوده و دیگر حاجتی بصرف اوقات در تمییز ایشان از دیگران و یا تمییز هریکی از دیگری نمی‌باشد. مع ذلک بعضی از ممیزاتی که در کلمات اهل فن در این موضوع نگاشته‌اند در ضمن شرح حال اجمالی هریک تذکر داده خواهد شد. ناگفته نماند که عتبه یا عبید بن اسید از صحابه نیز کنیه ابو بصیر داشته و حاجتی بذکر آن نداریم و همچنین بعضی از شعرای زمان جاهلیت نیز دارای همین کنیه بوده‌اند که تذکر می‌دهیم.

کنیه‌اش بحکم نسخه مذکوره ابو نصر است نه ابو بصیر و در این صورت کنیه ابو بصیر منحصر بهمان چهار نفر اولی مذکور فوق می‌باشد و بس. بر تقدیر اینکه صاحب این کنیه پنج یا شش نفر بوده و حماد بن عبد الله یا عبید الله نیز دارای کنیه ابو بصیر باشند باز هم بواسطه عدم اشتها باین کنیه بلکه مذکور نبودن ایشان در بسیاری از کتب رجالیه از منصرف اطلاق خارج بوده و این کنیه در صورت نبودن قرینه منصرف بغیر ایشان است بلکه دو تن آخری از چهار تن اولی نیز (عبد الله بن محمد اسدی و یوسف بن حارث) بهمان جهت عدم اشتها بهمین کنیه و نامی از عبد الله نبودن در اکثر کتب رجالیه از منصرف اطلاق آن کنیه خارج می‌باشند علاوه بر اینکه در یوسف بن حارث نیز احتمال داده‌اند که کنیه او هم مثل حماد مذکور فوق ابو نصر باشد نه ابو بصیر بلکه مولی عنایه الله در تأیید این معنی اصراری وافی بکار برده و شیخ را نیز در ابو بصیر نوشتن آن بسهو القلم منسوب داشته و در تنقیح المقال نیز همین

ص: ۳۴

ابو بصیر اسدی ابو بصیر اصغر ابو بصیر اعشی قیس

دویمی همان ابو بصیر لیث مذکور ذیل، اولی نیز مابین ابو بصیر یحیی و ابو بصیر عبد الله مذکورین ذیل مشترک و در صورت نبودن قرینه راجع بیحیی بوده و سیمی هم از شعرای زمان جاهلیت می‌باشد و بعنوان اعشی در باب القاب نگارش یافته است.

ابو بصیر - عبد الله بن محمد

- اسدی کوفی، مکنی به ابو بصیر که بنوشته بعضی به ابو محمد نیز مکنی می‌باشد از اصحاب حضرت باقر ع بلکه بتصریح بعضی از علمای رجال از اصحاب حضرت صادق ع نیز بوده و بمدلول بعضی از روایاتی که در رجال کشی درباره وی مذکور داشته ثقه و جلیل القدر و او هم مثل ابو بصیر لیث مذکور ذیل مکفوف و بنابر آنچه از رجال ابن داود نقل شده کنیه او بعوض ابو بصیر ابو نصر بوده ولی در تنقیح المقال محمول به سهوش داشته است. بهر حال چنانچه فوقا اشاره نمودیم بر تقدیر صحت کنیه ابو بصیر هم چنانچه بس مشهور بوده و مخالفی غیر از ابن داود سراغی نداریم باز هم عبد الله از منصرف اطلاق این کنیه ابو بصیر خارج و در صورت نبودن قرینه مراد از آن یکی از ابو بصیر لیث یا یحیی مذکورین ذیل است.

(کتب رجالیه)

ابو بصیر - لیث بن بختری

- مرادی مکفوف کوفی که در کلمات بعضی از اکابر به ابو محمد و بعضی دیگر به ابو یحیی نیز مکنی و گاهی به اصغر

عقیده ابو نصر بودن یوسف را تأیید و فاضل استرآبادی هم بنا بنقل معتمد آن را ستوده است و بشرح حال ابو بصیر یوسف نیز مراجعه نمایند.

بالتیجه منصرف اطلاق لفظ ابو بصیر و عبارت روشن و ساده مراد از آن در صورت اطلاق و نبودن قرینه فقط یکی از دو تن اولی از چهار تن اولی مذکورین فوق و عبارت از لیث بن مراد بختری یا یحیی بن قاسم است و بس و چنانچه مذکور میداریم هر دو ثقه و عادل و روایات ایشان معتبر و محل اطمینان بوده و دیگر حاجتی بصرف اوقات در تمییز ایشان از دیگران و یا تمییز هریکی از دیگری نمیباشد. مع ذالک بعضی از ممیزاتی که در کلمات اهل فن در این موضوع نگاشته‌اند در ضمن شرح حال اجمالی هریک تذکر داده خواهد شد. ناگفته نماند که عتبه یا عبید بن اسید از صحابه نیز کنیه ابو بصیر داشته و حاجتی بذکر آن نداریم و همچنین بعضی از شعرای زمان جاهلیت نیز دارای همین کنیه بوده‌اند که تذکر میدهیم.

ص: ۳۵

نیز موصوف میباید از وجوه و اعیان و اکابر اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده و از ایشان روایت نموده بلکه بنوشته فهرست شیخ از حضرت موسی ع نیز روایت کرده است. در باب وفات آن حضرت از کتاب کافی استظهار میشود که زمان سعادت توأمان حضرت رضاع را نیز درک کرده است (لکن این دو فقره خلاف ظاهر و محتاج بتحقیق میباشد) کیف کان از اجلای محدثین امامیه، جلالت و وثاقت او مصرح به علمای رجال و اخبار دینیّه وارده از اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین بوده و یکی از چهار نفر میباشد که در بعضی از اخبار آل محمد ع ایشان را به نجبا و امنای حلال و حرام الهی و سابقین و مقربین و اوتاد ارض و حفاظ و اعلام دین و قول بصدق و قیام با قسط و عدالت موصوف و به نوید بهشتی مستبشر کرده و تصریح فرموده‌اند بر اینکه در صورت نبودن ایشان آثار نبوت مندرس و منقطع میگشت. سه نفر دیگر هم عبارت از زراره و محمد بن مسلم و برید بن معاویه هستند و تحقیق زاید موکول بکتاب مربوطه میباشد.

چنانچه فوقا اشاره شد لفظ ابو بصیر در صورت نبودن قرینه منصرف یکی از همین لیث و یحیی بن قاسم مذکور ذیل است بلکه دور نیست که تنها لیث باشد و بر فرض تردید مابین این دو نفر، باز هم چنانچه اشاره نمودیم قادیح در اعتبار آن خبر نیست. ناگفته نماند چنانچه تحت عنوان اصحاب اجماع اشاره شد ابو بصیر لیث مرادی هم بعقیده بعضی از علمای رجال از ایشان میباشد که بعوض ابو بصیر اسدی یحیی بن قاسم مذکور ذیل او را یکی از شش نفر طبقه اول ایشان دانند بشرحی که در محل خود مذکور است و در نخبه المقال گوید:

و لیث بن بختری المرادی

ابو بصیر کش من الاوتاد

بشره ق فی صحیح السند

و قیل اجمعوا مکان الاسدی

(کتاب رجالیه)

ابو بصیر - مرادی

- همان ابو بصیر لیث مذکور فوق است.

- (نابینا) مابین ابو بصیر لیث مذکور فوق و ابو بصیر یحیی بن قاسم اسدی مذکور ذیل مشترک است بلکه در اتقان المقال

ص: ۳۶

از مولی عنایت الله نقل کرده که ابو بصیر عبد الله بن محمد مذکور فوق را به مکفوف موصوف دارند و این حرف با اینکه شاهی ندارد ممکن است که جمیعاً مکفوف بوده و کنیه از باب تفأل عادی باشد مثل سلیم گفتن مارزده و نظائر آن و چنانچه ذیلاً مذکور می‌داریم ابو بصیر یشکر نیز مکفوف بوده است.

ابو بصیر - یحیی

- بن ابی القاسم اسحق اسدی کوفی تابعی مکفوف و نابینا، از مشاهیر و ثقات محدثین شیعه امامی، از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام، کنیه مشهوری او ابو بصیر بوده و گاهی به ابو محمد نیز مکنی دارند. از بعضی نسخ رجال شیخ نقل است که در باب اصحاب حضرت صادق ع کنیه مشهوری مذکور را برخلاف دیگر علمای رجال بلکه برخلاف کلام خود که در باب اصحاب حضرت باقر ع است ابو نصیر نوشته که حرف ب اول را تبدیل بنون داده و البته بحکم قرائن مذکوره اشتباه و سهو القلم کاتب است. بهر حال ابو بصیر یحیی اسدی ثقه و امامی مذهب و موافق آنچه تحت عنوان اصحاب اجماع از باب اول اشاره کردیم یکی از طبقه اول ایشان است که فقیه‌ترین پیشینیان هستند. بعضی از اخبار دینیّه نیز نصّ صریح در جلالت و وثاقت و علم و فقاہت وی می‌باشد و بالخصوص در فقه و تفسیر بدیگران تقدّم داشته و کتابی هم در تفسیر بدو منسوب دارند.

نام پدر یحیی نیز در کلمات علمای رجال مابین قاسم و اسحق مکنی به ابو القاسم مردّد و بر فرض قاسم بودن نیز او غیر از یحیی بن قاسم حذاء ازدی واقفی است که در رجال کشی هریکی را مستقلاً عنوان کرده و کلام شیخ در باب اصحاب باقر ع از رجال خود نیز صریح در تعدّد می‌باشد و واقفی بودن یحیی بن قاسم حذاء ازدی مسلّم و مصرّح به کلمات علمای رجال و بعضی از اخبار دینیّه است. گویا همین اشتباه اسمی سبب شده که وثاقت و عدم وثاقت ابو بصیر یحیی اسدی (صاحب ترجمه) محلّ خلاف بوده و بعضی او را نیز بخیال اینکه همین یحیی ازدی است واقفی پنداشته‌اند خصوصاً که در کلمات بعضی از اجلّه پدر این یحیی ازدی را نیز مثل یحیی اسدی ابو القاسم نوشته‌اند که بر این فرض نیز تولید

ص: ۳۷

اشتباه می‌باشد. در تأیید تعدّد ایشان علاوه بر آنچه مذکور داشتیم گوئیم که اولی مکفوف و به اسدی موصوف و به ابو بصیر مکنی بوده بخلاف دویمی که به حذاء و ازدی موصوف بوده و در جائی به مکفوف موصوف نشده و به ابو بصیر مکنی نمی‌باشد.

علاوه که تاریخ وفات ابو بصیر یحیی سال یکصد و چهل و هشتم همان سال وفات حضرت صادق ع و یا دو سال بعد از آن، سال پنجاهم هجرت بوده و این تاریخ که سال دوم امامت حضرت امام موسی ع است منافات یبّی با واقفی بودن او دارد که بعد از وفات آن حضرت در حدود یکصد و هشتاد و سیّم هجرت حدوث یافته و بسط مطلب موکول است به

(کتاب رجالیه)

ابو بصیر - یحیی بن قاسم

- مکفوف اسدی، همان ابو بصیر یحیی بن ابی القاسم مذکور فوق است و اما یحیی بن قاسم ازدی حذاء که در ضمن آن مذکور شد کنیه ابو بصیر نداشته است.

ابو بصیر - یشکر بن وائل

- بنوشته معارف ابن قتیبّه از جمله تابعین و از قبیله بنی یشکر میباشد، او را در کودکی نزد مسیلمه بردند، دست بر روی وی مالید مکفوف و ناپیدا شد، بهمین جهت به ابو بصیر مکنّی گردید (بطور قلب) چنانچه غراب را بجهت حدّث باصره اش اعور گویند و سال وفاتش بدست نیامد.

ابو بصیر - یوسف بن حارث

- موافق آنچه از رجال شیخ و ابن داود و خلاصه علّامه و دیگران نقل شده بتری مذهب و ضعیف الحال، از اصحاب ابو جعفر اوّل حضرت باقر ع و یا ابو جعفر ثانی حضرت جواد ع بوده است. مکنّی به ابو بصیر بودن او محل تردید است، بنابر تحقیق تنقیح المقال کنیه اش ابو نصر میباشد و بنابراین، صاحب کنیه ابو بصیر که بنابر مشهور چهار نفر بوده و یکی از ایشان هم همین یوسف بن حارث را میشمارند (و فوقاً تذکر دادیم) منحصر بسه نفر لیث و یحیی و عبد الله بن محمد اسدی مذکورین فوق میباشد و کنیه یوسف بن حارث ابو نصر بوده نه ابو بصیر بلکه اگر کنیه یحیی را نیز ابو بصیر بدانیم چنانچه از بعضی نسخ رجال شیخ نقل شد ابو بصیر کنیه

ص: ۳۸

انحصاری همان لیث و عبد الله مذکورین میباشد و بس و تحقیق مراتب موکول است به

(کتاب رجالیه)

ابو البقاء - حیان بن عبد الله

- بعنوان ابن هشام در باب سیّم خواهد آمد.

ابو البقاء - صالح بن حسین

- در باب اوّل بعنوان جعفری نگارش یافته است.

ابو البقاء - صالح بن شریف

- در خاتمه باب کنی ضمن بنی احمر خواهد آمد.

ابو البقاء - عبد الله بن حسین بن عبد الله بن حسین

- عکبری بغدادی المولد و المسکن و المدفن، مکتبی به ابو البقاء، ملقب به محب الدین، از فقها و محدثین حنبلیّه میباشد که ادیب نحوی حاسب عروضی، از افاضل اوائل قرن هفتم هجرت، بسیار متواضع و دارای اخلاق فاضله، کثیر الفضل و المحفوظات و با اینکه اعمی و هردو چشمش در کودکی از آفت آبله نابینا بوده خداوند حکیم با حکمت بالغه خود بجای قوه باصره، بنعمت حافظه خارج از متعارف و قوه مدرکه فوق العاده متّعم و مفتخرش فرموده بود (جلّت حکمته). اینک نحو و علوم عربیّه را از ابن الخشاب و بعضی دیگر از اکابر وقت اخذ، حدیث و روایات را از ابو الحسن بطایحی، فقه و اصول و مذهب و علم خلاف را از ابو یعلی فراء و بعضی از فنون متداوله دیگر را از افاضل وقت فراگرفت تا آنکه گوی سبقت از دیگران ربود، در سلک رؤسای علمی منسلک شد، آنی از تدریس غافل نبود، مجلس وی مرجع استفاده دانشمندان و محصلین بغداد و نواحی آن بود. هرگاه اراده تصنیف کتابی در مطلبی و موضوعی میداشت نخست کتب مربوطه بهمان مطلب را حسب المقرّر میخواندند پس مطالب مهمّه منظوره خود را بدینوسیله حفظ کرده و بکاتب املا مینمود تا آنکه بتألیفات نافعه بسیاری موفق آمد:

۱- الاستیعاب فی الحساب ۲- الاشارة فی النحو ۳- اعراب الحديث ۴- ایضاح المفصل یا الايضاح فی شرح المفصل که شرح کتاب مفصل نام زمخشری است ۵- البلغة فی الفرائض ۶- التبیان فی اعراب القرآن که به ترکیب ابو البقاء معروف و مختص اعراب کلمات قرآن و وجوه قرائات آنها میباشد، در طهران چاپ سنگی شده و در مصر نیز بارها بطبع رسیده و یک

ص: ۳۹

نسخه آن بشماره ۲۰۶۳ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود است ۷- التبیان فی شرح الديوان که شرح دیوان متنبی است و در کلکته و قاهره بطبع رسیده است ۸- ترتیب اصلاح المنطق علی حروف المعجم ۹- الترصیف فی التصریف یا فی النحو ۱۰- التعليق یا التعليقة فی الخلاف ۱۱- التفسیر و آن غیر از اعراب القرآن مذکور فوق است ۱۲- التلخیص فی الفرائض ۱۳- التلخیص فی النحو ۱۴- التلقین فی النحو ۱۵- التهذیب فی النحو ۱۶- شرح ایضاح و تکمله ابو علی فارسی ۱۷- شرح الحماسة ۱۸- شرح خطب ابن نباته ۱۹- شرح الفصیح ۲۰- شرح اللمع لابن جنی ۲۱- شرح مقامات حریری ۲۲- اللباب فی علل البناء و الاعراب ۲۳- لباب الکتاب که شرح ابیات الکتاب سیبویه است ۲۴- الملقح فی الجدل ۲۵- الناهض فی الفرائض و غیر اینها.

گویند جمعی از اکابر شافعیّه از وی درخواست کردند که مذهب شافعی را قبول کند و ایشان نیز تدریس نحو و لغت را در مدرسه نظامیه بغداد بعهدہ وی موکول نمایند در پاسخ گفت اگر مرا در پشت پا ایستاده نگهداشته و از طلا آن مقدار بر سرم بریزند که جسد من در همان حال ایستادگی در زیر طلا پنهان و پوشیده گردد باز هم از مذهب حنبلی منصرف و دست‌بردار نمیباشم. وفات ابو البقاء بسال ششصد و شانزدهم هجرت در هفتاد و هشت یا شصت و هشت سالگی در بغداد واقع گردید و در چندین جا از کشف الظنون تاریخ وفات او را پانصد و هشتم نوشته و البته اشتباه بتاریخ ولادت شده است. اما نسبت عکبری بطور خلاصه تحت دو عنوان عکبری و تلعکبری از باب اوّل نگارش یافته است.

(کف و ص ۲۸۸ ج ۱ کا و ۶ هب ۴۵۳ ت و ۱ ج ۲ مه و غیره)

ابو البقاء - عکبری

- همان ابو البقاء عبد الله مذکور فوق است.

ابو البقاء - کفوی

- حسینی ابن شریف موسی، از افاضل نامی اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد که در شهر کفه از بلاد قدس شریف در جای پدر مفتی بود، در زمان سلطان محمد خان رابع نوزدهمین سلطان عثمانی (۱۰۵۸ - ۱۰۹۹ ه ق - غنح - غسط) مدتی بقضاوت بغداد و قلیب منصوب شد، عاقبت در اثر حسد رقبا باز بشهر خود کفه مراجعت کرد، در سال هزار و نود و پنجم هجرت درگذشت و از تألیفات او است:

ص: ۴۰

۱- تحفه شاهان که بزبان ترکی در فقه و اخلاق و عقائد تألیف و در استانبول چاپ شده است ۲- کلیات العلوم که به کلیات ابو البقاء معروف و حاوی قواعد کلیّه تمامی علوم متداوله بوده و بارها در ایران و استانبول و قاهره بطبع رسیده است و غیر اینها.

(اطلاعات متفرقه)

ابو البقاء - محمد بن مبارک

- در باب سیّم بعنوان ابن الخل خواهد آمد.

ابو البقاء - محمد بن موسی

- در باب اول بعنوان دمیری نگارش یافته است.

- طائی، از مشایخ عرفا و صوفیه میباید که همسنگ شبلی و نظائر وی، مقبول عام و خاص، جامع علوم ظاهر و باطن و فنون طریقت و حقیقت بود. بسال سیصد و سیّم هجرت در زمان مقتدر بالله هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هـ ق- رصه- شک) درگذشت. ابهر دیهی است از اعمال اصفهان و شهری است مابین قزوین و زنجان و همدان که قلعه محکمی داشته و در سال بیست و چهارم هجرت در زمان خلافت عثمان مفتوح اسلامیان گردیده است و نسبت صاحب ترجمه بهمین ابهر دویمی میباید.

(ص ۱۰۸ ج ۳ مه)

- یا زین الدین علی، از اجلّه علما و عرفا و اولیای قرن هشتم هجرت میباید که جامع کمالات صوری و معنوی، در علوم ظاهری کامل، در صفای باطن و کشف و شهود بحری بوده بی ساحل. خواجه بهاء الدین نقشبند بخدمت وی رسیده و سید شریف جرجانی و ملا سعد تفتازانی با آن همه مراتب عالی علمی که دارند بمقامات وی معتقدند، امیر تیمورلنگ صاحبقران (۷۷۱-۸۰۷ هـ ق-)

(۱۱) ابو بکر- در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم کنیه و یا اسم اصلی جمعی زیاد میباید که در محل مقتضی از این کتاب تحت عناوین متفرقه نگارش یافته است و بعضی دیگر را نیز در اینجا تذکر میدهد.

ص: ۴۱

ذعا- ض) نیز بدو دست ارادت داده و بدو منسوب است:

گر منزل افلاک شود منزل تو وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعیهای بی حاصل تو

نیز از او است که به ملک غیاث الدین از حکمرانان وقت نوشته است:

^۴ (۱) ابو بکر- در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم کنیه و یا اسم اصلی جمعی زیاد میباید که در محل مقتضی از این کتاب تحت عناوین متفرقه نگارش یافته است و بعضی دیگر را نیز در اینجا تذکر میدهد.

افراز ملوک را نشیب است بترس

در هردلکی از تو نهیب است بترس

با خلق ستمگری کنی نندیشی

در هرستمی با تو حسیب است بترس

در آخر محرم هفتصد و نود و یکم هجری قمری در قریه تایباد از دیهات بوشنج از اعمال هرات وفات یافت و در ماده تاریخ آن گفته‌اند:

تاریخ وفات قطب اوتاد

یک نقطه بنه باخر صاد

(صاد- ۷۹۱) (ص ۶ هب و ۱۳۰ لس و غیره)

ابو بکر جامی

نامش همین ابو بکر، پسر اسحق، نسبش به ملا عبد الرحمن جامی سابق الذکر موصول، کمالات صوری و معنوی را جامع، در حسن خط مشهور، خصوصا خط نستعلیق را خوب مینوشته و قطعات خوب از خود بیادگار گذاشته است زمانی از خراسان بکردستان رفته و بجهت حسن خطی که داشته مرجع استفاده جمعی انبوه گشت و عاقبت در سال هزار و هفتاد و هفت هجری قمری درگذشت.

(ص ۱۳۲ پیدایش خط و خطاطان)

ابو بکر خالدی

همان ابو بکر محمد بن هاشم مذکور ذیل است.

ابو بکر رازی - محمد بن زکریا

- در باب اول بعنوان رازی محمد مذکور است.

ابو بکر سالم ابو بکر شعبه

رجوع به ابو بکر عیاش مذکور ذیل نمایند.

ابو بکر صولی - محمد بن یحیی

- در باب القاب بعنوان صولی نگارش یافته است.

ابو بکر صیرفی - محمد بن عبد الله

- بغدادی شافعی، معروف به ابو بکر صیرفی، از مشاهیر فقه‌های شافعیّه می‌باشد که با حذاقت و حدّت نظر و استحسان

ص: ۴۲

و قیاس موصوف بود، فقه را از ابو العباس بن سربج فراگرفت، در علم اصول نیز در نهایت مهارت و در آن علم شریف بعد از امام شافعی داناترین مردم محسوب می‌شد، اقوال و اختلافات او در مسائل اصولیه در کتب اصولیه امامیه نیز منقول و غالباً در قبال اقوال ابو بکر باقلانی و ابو الحسین بصری مذکور می‌دارند. کتابی در اجماع و یکی هم در اصول و یکی دیگر نیز در شروط تألیف داده و روز پنجشنبه بیست و دویم ربیع الاخر سیصد و سی‌ام هجرت درگذشت. (ص ۷۰۸ ت و ۳۲ ج ۲ کا و ۲۹۷۵ ج ۴ س و ۱۸۶ ج ۴ فع)

ابو بکر - عبد الله بن طاهر

- فوقاً بعنوان ابو بکر ابهری مذکور شد.

ابو بکر - عیاش بن سالم

- خیاط محدث اسدی کوفی، از مشاهیر متعبدین محدثین می‌باشد که بسیار عابد و زاهد و متقی و دائم التلاوة بود، هرگز از تلاوت قرآن مجید افسرده نمیشد، گویند (و العهدة علیهم) در مدت عمر خود دوازده هزار و یا بقولی بیست و چهار هزار بار ختم قرآن کرده است. قضیه ردّ و انکار او بر موسی بن عیسی عباسی در تخریب قبر مطهر حضرت حسین بن علی ع مشهور و در آخر جلد عاشر بحار الانوار و بعضی از مصنفات دیگر مجلسی مذکور و در جلد اول نامه دانشوران هم از آنها منقول می‌باشد.

از کلمات او است: دوستدار دنیا بسیار مسکین و ینوا می‌باشد که برای یک درهم زیان، تمامی روز در ماتم بسر میبرد و لکن برای نقصان عمر و دین خود ابداً حزن و اندوهی بخود راه نمیدهد. موافق آنچه تحت عنوان قراء سبعة مذکور داشتیم صاحب ترجمه یکی از دو راوی قرائت عاصم و دیگری نیز عبارت از ابو عمرو بزاز است.

ناگفته نماند که نام اصلی صاحب ترجمه نیز ابو بکر بوده و عیاش نام پدرش می‌باشد (ابو بکر بن عیاش) و چنانچه متعارف است بجهت کثرت استعمال غالباً لفظ ابن را انداخته و اسم پسر را بسوی اسم پدر اضافه داده و ابو بکر عیاش گویند و نظائر آن بسیار است.

بقول بعضی، نام اصلی صاحب ترجمه سالم و بقولی دیگر شعبه بوده و ابو بکر کنیه او است (سالم بن عیاش یا شعبه بن عیاش). بهر حال وفات ابو بکر عیاش در سال یکصد و

نود و سیّم هجرت واقع گردید.

ابو بکر - محمد بن عبد الله

- همان ابو بکر صیرفی مذکور فوق است.

ابو بکر - محمد بن هاشم بن وعله

- یا سعید خالدي، از افاضل نامی اواخر قرن چهارم هجرت میباشد که مراتب فضل و کمالش مشهور و بمناسبت این که ولادت او و برادرش سعید (که شرح حالش نیز بعنوان ابو عثمان سعید بن هاشم خواهد آمد) در قریه خالديه نامی از اعمال موصل واقع و بزرگ شده آنجا هستند هریک از ایشان را به خالدي موصوف داشته و جمعا خالديان گویند. همچنانکه نسبتا برادر بودند در مراتب فضل و کمال نیز پیوندی بکمال داشته و در سیاق بدایع الفاظ و ابتکار معانی مانند فرقدین در اوج کمال بوده اند. ثعالبی در حق ایشان گوید:

ان هذان لساحران، عاقبت در اثر وفور کمالات بترقیات بسیاری نایل و در عداد شعرای سیف الدولة بن حمدان معدود و حراست خزائن کتب دولتی بعهده ایشان موکول گردید.

سری رفاء بسبب معادات و مهاجاتی که با ایشان داشته ایشان را بسرقت اشعار خود متهم داشت (چنانچه در ضمن شرح حال سری رفاء بطور خلاصه اشعار نمودیم). هردو برادر طریق تشیع پیموده اند، ابو بکر را اشعار جان گدازی در وقایع پرفجایع کربلا هست که نقل آنها منافای اختصار این عجاله میباشد و در سال سیصد و هشتادم هجرت وفات یافت.

(ص ۲۴۰ ف و ۲۴۸ ج ۱ مه)

ابو بکر وراق

ابن محمد بن عمر حکیم ترمذی که اسم اصلیش هم ابو بکر، اصلش از ترمذ، از افاضل عرفا و اعظم زهاد میباشد که در ورع و تقوی و مراحل تجرید و تفرید، کمالی بسزا داشت، در وفور زهد و علم و فضل از این طبقه مستثنی بوده و او را کشته نفس و مبارک نفس و مؤدب الاولیاء میگفتند. وفات او در اواخر قرن سیّم هجرت در بلخ واقع گردید. (ص ۳۵۱ ج ۲ مه)

ابو البلاد - یحیی بن سلیم

- یا سلیمان (هر دو بضمّ اوّل و فتح ثانی) از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام و نابینا بود، از آن

دو بزرگوار روایت نموده و راوی اشعار عرب هم می باشد. پسرش ابراهیم بن ابی البلاد هم که کنیه او در کتب رجالیّه مابین ابو الحسن و ابو یحیی و ابو اسماعیل مردّد است ادیب قاری ثقه و جلیل القدر و از اصحاب حضرات صادق و کاظم و رضا علیهم السلام بوده و عمری بسیار نموده است. حضرت رضاع در نامه ای که برای او مرقوم فرموده مدح و تحسینش نموده و ابراهیم کتابی در حدیث دارد و بفرموده وحید بهبهانی زمان حضرت جواد ع را نیز درک کرده و بنوشته بعضی از علمای رجال از حضرت باقر ع نیز روایت مینماید.

در نخبه المقال وثاقت و صحت طریق روایت از او و مدح حضرت رضاع و از اصحاب سه امام عالی مقام اولی بودن او را اشعار داشته و گوید:

و ابن ابی البلاد ابراهیم ابوه یحیی جده سلیم
طق صج جش جنج ثقه ق ظم و ضا له کتاب و ثنا من الرضاع

(کتب رجالیه و ص ۸۶ لس و ۴۱۲ ج ۵ اعیان الشیعه)

ابو البیان - نیا بن محمد

- در باب سیّم بعنوان ابن الحورانی خواهد آمد.

ابو تراب

در اصطلاح رجالی لقب حماد بن صالح ازدی و علاء الدین بن محمد است.

ابو تراب - اصفهانی

- از فضایل نامی و شعرا و خوش نویسان عهد شاه عباس کبیر صفوی (۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه ق - ظصو - غلج) می باشد که برئیس الخطّاطین مشهور و از شاگردان میرعماد حسنی قزوینی سابق الذکر بود، آنی از وظائف خدمتگذاری میر فروگذاری نمیکرد، مال بسیاری از ثروت شخصی خود را در راه میر و تحصیل علم و خط مصروف داشت، بعد از کشته شدن میر در سال هزار و بیست و چهارم یا هفتم هجری قمری که کسی جرأت نزدیکی نعش او را نداشت (بعلتی که در شرح حال میر در باب اوّل اشاره نمودیم) صاحب ترجمه نالان و خروشان خود را بر سر نعش رسانیده و با احترام تمام مدفونش کرد و اشعاری در مرتبه اش گفته که مطلعش این است:

دهر، پرفتنه و پرمشغله و پرغوغا است شرح این ماتم و این سوک که را خود یارا است

سال وفات ابو تراب بدست نیامد. (ص ۱۲۳ پیدایش خط و خطاطان)

ص: ۴۵

ابو تراب خوانساری

سید ابو تراب بعنوان خوانساری سید ابو تراب مذکور شده است.

ابو تراب رازی

در باب اول بعنوان سید مرتضی رازی نگارش یافته است.

ابو تراب عاملی - شیخ عبد الصمد

- برادر شیخ بهائی در باب اول ضمن شرح حال پدرش شیخ حسین تحت عنوان عز الدین نگارش یافته است.

ابو تراب نخشی - نخشی عسکر بن حسین

- یا حصین، یا عسکر بن محمد بن حصین، از اکمل مشایخ خراسان، استاد عرفا و در طبقه اولی این سلسله معدود، در علم و زهد و تقوی و توکل و فتوت و مجاهده وحید عصر خود، با حاتم اصم و شیخ ابو حاتم عطار و احمد بن حنبل مصاحب بود، در طی مراحل عرفانی و انجام وظائف مجاهده عزمی راسخ فتور ناپذیر داشت بحدی که سی سال یا چهل سال سر بیالین نهاد و در هنگام غلبه خواب سر یزمین می نهاد، بارها بحجّ بیت الله الحرام مشرف شد، کلمات عرفانی و کرامات بسیاری بدو منسوب است.

در هفدهم جمادی الاولی سال دویست و چهل و پنجم هجری قمری در بادیه بصره باد سموم بر وی خورد، گویند (و العهدة علیهم) تنها و بحال ایستادگی جان داد، تا یک سال یا چند سال بهمان حال رو بقبله عصا بر دست بود، هیچ ضرر و آفتی از درندگان ندید تا مردمان وقوف یافته و او را شناخته و بخاکش سپردند. لکن در طبقات شعرانی موافق آنچه در تاریخ بغداد از بعضی نقل کرده گویند که ابو تراب در بادیه مرده و بدن او را درندگان پاره کردند و جمله صاحب سعید - ۲۴۵ ماده تاریخ وفات او است. نسبت نخشی بهمین عنوان در باب اول مذکور شد و ابو تراب بعقیده بعضی از نخشب ترکستان و بزعم بعضی از نخشب عراق عرب است.

(ص ۴۳۳ ج ۲ مه و ۳۱۵ ج ۱۲ تاریخ بغداد و غیره)

ابو تمام - حبیب بن اوس بن حارث بن قیس بن اوس

- طائی عاملی شامی، معروف به ابو تمام، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب بلکه اشهر و اشعر ایشان است. در فصاحت و بلاغت دارای مقامی بلند و وحید عصر خود، از کثرت

ص: ۴۶

ابتکار معانی طریفه به صیقل المعانی ملقب، در عهد معتصم هشتمین خلیفه عباسی (۲۱۸-۲۲۷-ریح-رکز) تمامی شعرای وقت مقدم، بسیار کریم النفس و دارای اخلاق حمیده بود. بفرموده نجاشی و علامه حلّی و شیخ حرّ عاملی ابو تمام ادیبی است فاضل منشی، از رؤسا و اجلای شیعه امامیه، در محفوظات خود متفرد. گویند که چهارده هزار ارجوزه عربی غیر از مقطّعات و قصائد و مفردات در حفظ داشته است، با این همه بواسطه لکنت زبانی که داشته حرف زدن درباره او بسیار دشوار بود اینک یکی از شعرا در حق وی گوید:

یا نبی الله فی الشعر و یا عیسی بن مریم انت من اشعر خلق الله ما لم تتکلم

از آثار قلمی ابو تمام است:

۱- الاختیارات من شعرا الشعراء ۲- الحماسة یا دیوان الحماسة که به حماسه ابی تمام معروف و برهانی قاطع بر فضل و کمال معرفت او میباشد و آن غیر از اختیارات مرقوم و غیر از دیوان مذکور ذیل او است. اشعاری را که در موضوع حماسه و شجاعت از اشعار زمان جاهلیت عرب انتخاب کرده جامع و بنام حماسه و غیره به ده باب مبوّب نموده و بنام باب اولش (حماسه) شهرت یافته و در هند و مصر و قاهره و کلکته و غیره و گاهی تنها و گاهی با بعضی از شرواحی که فحول و اکابر بر آن نوشته‌اند بارها چاپ شده است ۳- دیوان اشعار او که بدیوان ابی تمام معروف است.

مخفی نماند که اشعار ابو تمام مرتّب نبوده تا آنکه ابو بکر صولی سابق الذکر آنها را بترتیب حروف مرتّب داشت، سپس علی بن حمزه اصفهانی هم آنها را جمع و تدوین کرد لکن ترتیب حروف را منظور ننمود بلکه بنام مدیح و هجا و معاتبات و اوصاف و فخر و غزل و مرائی بهفت باب مبوّب و مرتّب کرد و همین است که در بیروت و قاهره چاپ و یک نسخه خطّی از آن بشماره ۲۴۳ در کتابخانه مدرسه سیهسالار جدید طهران موجود است ۴- فحول الشعراء که حاوی شرح حال جمعی وافر از شعرای اسلام و جاهلیت است.

نسب ابو تمام با هفده واسطه به یعرب بن قحطان موصول میشود و اصلا شامی بود، در اوائل زندگانی در مصر اقامت گزیده و سقائی میکرد، در مجالس ادبا و ارباب

ص: ۴۷

کمال نیز حاضر میشد تا آنکه در اثر فطانت و استعداد فطری از کمالات ایشان بهره‌ور گردید، در نتیجه علاقه مفروطی که بشعر گفتن داشته اشعار او ممتاز و در میان مردم شایع شد، قصائدی برای معتصم گفت، بصله و جایزه او نایل و بدیگران مقدّم گردید. گویند که او قصیده‌ای سبیه در مدح احمد بن معتصم گفته و در حضور او میخوانده تا بدین شعر رسید:

فیه و اکرم شیمة و نحاس

ابلیت هذا المجد ابعاد غایة

فی حلم احنف فی ذکاء ایاس

اقدام عمرو فی سماحة حاتم

فیلسوف اعظم یعقوب بن صباح کندی که حاضر بود گفت، مقام امیر بالاتر از اشخاصی است که در این شعر ذکر شده‌اند پس ابو تمام کمی سر فروبرده و گفت:

مثلا شرودا فی الندی و البأس

لا تنکروا ضربی له من دونه

مثلا من المشکاة و النبراس

فالله قد ضرب الاقل لنوره

آن فیلسوف بمجرّد شنیدن این دو شعر که حاکی از تمام فطانت و حدّت ذهن و فراست او بوده بسیار متأثر و متألّم شد و گفت اسف دارم بر این چنین شخصی که زیاده بر سه روز عمر نخواهد کرد زیرا که آتش ذکاوتش مشتعل شده و او را سوزانده است و نیز از اشعار ابی تمام است:

طویت اتاح لها لسان حسود

و اذا اراد الله نشر فضیلة

ما کان يعرف طیب عرف العود

لو لا اشتعال النار فی ما جاورت

و یکدی الفتی فی عیشه و هو عالم

ینال الفتی من عیشه و هو جاهل

هلکن اذا من جهلن البهائم

و لو کانت الارزاق تأتي علی الحجی

و لا المجد فی کف الفتی و الدراهم

فلم یجتمع شرق و غرب لقاصد

در مدح اهل بیت عصمت ع نیز اشعار بسیاری گفته و قصیده‌ای هم دارد که اسامی مبارکه ائمّه اطهار ع را تا معاصرش حضرت جواد ع ذکر کرده است. از مناقب ابن شهر آشوب نقل است که ابو تمام اشعاری گفته که حاوی ذکر دوازده امام تا حضرت ولی عصر ع میباشد.

وفات ابو تمام بسال دویست و سی و یکم یا سی و دوم یا بیست و ششم یا هشتم یا نهم هجری قمری در موصل و ولادتش هم بسال یکصد و نودم در دیهی جاسم نام از توابع حوران از بلاد دمشق واقع شد و ابو نهشل بن حمید طوسی قبه‌ای بر سر قبر او بنا نهاد

ص: ۴۸

و حسن بن وهب هم در مرثیه وی گفته است:

فجع الفریض بخاتم الشعراء
و غدیر روضتها حبیب الطائی
ما تامعا فتجاورا فی حفرة
و کذاک کانا قبل فی الاحیاء

(ص ۲۰۴ ت و ۱۳۱ ج ۱ کا و ۷۰ ج ۲ ع و ۱۹۶ ج ۱ مه و ۴۴۸ هر و غیره)

ابو تمیم معد بن اسمعیل - ابو تمیم معد بن علی -

اولی چهارمین خلیفه فاطمی و دومی هشتمین ایشان و بعنوان معزّ لدین الله و مستنصر بالله نگارش داده‌ایم.

ابو توبه - میمون بن جعفر

- ادیب نحوی لغوی، از شاگردان ابو الحسن کسائی و معاصر اصمعی (متوفی بسال ۲۱۴ ه ق - رید) بوده و در غرائب لغات بروی تقدّم داشت و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۱۰ ج ۱۹ جم)

ابو التّهانی - حسن بن ابراهیم

- در باب اول بعنوان جبرتی نگارش یافته است.

ابو ثمامه - عمرو بن عبد الله بن کعب

- صائدی انصاری، از فرسان و شجاعان عرب و اکابر شیعه و از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد که در محاربات اسلامی از حاضرین رکاب آن حضرت بود، در عمل اسلحه نیز خیرتی بسزا داشت، هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد ابو ثمامه نیز بامر او مشغول خرید و تهیه اسلحه بود تا آنکه مسلم بشهادت رسید، ابو ثمامه مختفی و پنهانی بهمراهی نافع بن هلال، عازم آستان ملایک پاسبان حضرت حسین بن علی علیهما السلام شد، در اثنای راه بفیض حضور نایل و در رکاب مبارک عزیمت کربلا داد، عاقبت بشرف شهادت مشرف و بسعادت ابدی تاریخی سلام خصوصی ناحیه مقدّسه موفق و نام

خود را زینت اوراق گردانیدند. (السلام علی ابی ثمامة عمرو بن عبد الله الصائدی) همین ابو ثمامه است که روز عاشورا کثیر بن عبد الله شعبی را که از طرف ابن سعد آمده و قصد ملاقات حضرت سید الشهداء ع را داشت از تشرّف حضور با شمشیر مانع آمد و بخلع شمشیرش بگماشت

ص: ۴۹

و هم ظهر بودن و فرارسیدن وقت نماز را متذکر شد بشرحی که در کتب مربوطه نگارش داده‌اند. لفظ ثمامه بفتح ثای ثخذ و تخفیف هردو میم، صائدی هم منسوب به قبیله بنی صائد از شعب و بطون قبیله همدان است.

(کتب رجالیه و دیگر کتب مربوطه)

ابو ثمامه - مسیلمه

- از اهل یمامه میباشد که نخست بشرف اسلام مشرّف اخیرا در عهد سعادت حضرت رسالت ص در یمامه دعوی نبوت کرد، در مدتی اندک گروه انبوهی از سبک مغزان بدو گرویدند. نامه‌ای بخدمت آن حضرت عرضه داشت که تصدیق نبوت و تشریک خود در آن منصب الهی و بدو قسمت کردن زمین مابین خودشان (که هریکی در قسمت مختصی خود نبوت کرده و مشغول تبلیغات باشد) و بعضی لاطائلات دیگر را حاوی بود تا در همان اوقات آن حضرت وفات یافت. در سال دوم خلافت ابو بکر، لشگری با سرلشگری خالد بن ولید به یمامه گسیل شد، مابین مسلمین و اتباع مسیلمه محاربه شدیدی واقع گردید، قریب به بیست هزار نفر از طرفین مقتول و در نتیجه مسلمین غالب و مسیلمه نیز کشته شد و مردم از شرّ اغوا و اضلال او خلاصی یافتند و کذب و دروغ‌گوئی او بهمه معلوم و در این صفت خبیثه ضرب المثل گردید.

ناگفته نماند که سجاح دختر حارث تمیمی نیز که مذهب نصاری داشته در اواخر عهد حضرت نبوی ص در میان بنی تغلب و بنی ربیع و قبیله خود بنی تمیم بدعوی نبوت آغاز کرد، بدین جهت بین او و مسیلمه رقابت حاصل شد او نیز لشگری برای مدافعه مسیلمه برگماشت، لشگر او با لشگر مذکور مسلمین مصادف و متحد المرام بودند و اخیرا رقابت ایشان بصلح و آشتی بلکه بنوشته بعضی بازدواج مبدل گردید تا بعد از قتل مسیلمه (بدست لشگر اسلام) سجاح توبه کرده و بشرف اسلام مشرّف شد و سجاح اصلا مرتدّ نبوده است و بسط زاید موکول بتواریخ و سیر است.

(ص ۲۵۳۶ ج ۴ و ۴۲۸۶ ج ۶ س)

ص: ۵۰

ابو الثمانین - علی بن ابی احمد حسین

- بعنوان علم الهدی در باب اوّل نگارش یافته است.

ابو الثناء احمد بن ابو البركات محمد - ابو الثناء احمد بن محمد -

در باب اوّل القاب اولی بعنوان سیواسی و دویمی بعنوان زابلی نگارش یافته‌اند.

ابو الثناء - محمود بن ابی بکر

- در باب اوّل بعنوان ارموی مذکور شده است.

ابو الثناء - محمود بن ابی الفضل

- در باب اوّل بعنوان بهاء الدین طبری مذکور است.

ابو الثناء - محمود بن عبد الرحمن

- در باب اوّل بعنوان شمس الدین مذکور است.

ابو الثناء - محمود بن عبد الله

- در باب اوّل بعنوان آلوسی مذکور است.

ابو الثناء - محمود بن عمر

- در باب اوّل بعنوان سدید الدین ذکر شده است.

ابو الثناء - محمود بن مسعود

- در باب اول بعنوان قطب الدین شیرازی ذکر شده است.

ابو الثناء - محمود بن نعمت

- در باب سیّم ضمن ابن سکره محمد بن عبد الله خواهد آمد.

ابو ثور

در اصطلاح رجالی کنیه فهم بن عمرو بن قیس عیلان و جمعی دیگر است.

ابو ثور - عمرو بن معدیکرب

- در باب اول بعنوان زبیدی مذکور است.

ابو جابر

در اصطلاح رجالی عبد الله بن عمرو بن حرام و سیار بن طارق و بعضی دیگر است.

ابو الجارود - زیاد بن ابی زیاد

- منذر بن جارود عبدی همدانی خراسانی، مکتبی به ابو الجارود و ابو النجم نخست از اصحاب حضرت باقر ع بلکه بنوشته بعضی از اصحاب حضرت امام سجّاد و صادق ع نیز بود لکن تفسیر خود را که بقرآن مجید نوشته تنها از حضرت باقر ع روایت مینماید. اخیراً بعد از خروج

ص: ۵۱

زید بن علی بدو گرایید، از آن حضرت اعراض کرده و زیدی مذهب شد و همچنانکه کور مادرزاد و بی بصر بوده بی بصیرت هم گردید و از طرف قرین الشرف آن حضرت به سرحوب ملقب شد که بنوشته قاموس نام شیطانی است کور و نابینا و ساکن دریا. فرقه جارودیه هم که بهمین جهت به سرحوبیه نیز موسوم و از شعب زیدیّه میباشند (و بعنوان جارودیّه نگارش داده ایم) بدو منسوب و اخبار بسیاری در ذمّ وی وارد است. در سال یکصد و پنجاهم هجرت و یا بعد از آن سال درگذشت و مقام، مقتضی بسط زاید نیست.

(کتب رجالیه)

ابو الجاموس - ثور بن یزید

- اعرابی، از ادبای عرب میباشد که گاهی در بصره میهمان آل سلیمان بن علی میشد، ابن مقفع (متوفی در حدود سال ۱۴۵ ه ق - قمه) نیز فنون فصاحت را از وی یاد گرفته است و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۶۷ ف)

ابو جبل

واقفی مذهب و از اصحاب حضرت امام کاظم ع و موکول بعلم رجال است.

ابو جحیفه - وهب بن عبد الله

- از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد و در حال صغر از اصحاب حضرت رسالت ص نیز بوده است.

ابو الجراح

در اصطلاح رجالی عبد الملک بن میسرہ کندی و یکی از اصحاب هم هست.

ابو الجراح - عبد الله بن عیاش

- بعنوان متوف در باب اول مذکور شده است.

ابو جراده - عامر بن ربیعہ

- در خاتمه باب کنی ضمن عنوان بنی ابی جراده خواهد آمد.

ابو جریر

(بر وزن کمیل) کنیه سه تن از اصحاب کبار ائمه اطهار ع میباشد که عبارتند از زکریا بن ادريس بن عبد الله بن سعد اشعری قمی و زکریا بن عبد الصمد قمی و محمد بن عبد الله یا عبید الله و شرح حال ایشان موکول بکتاب

ص: ۵۲

رجالیّه است و اولی با چند تن دیگر از اصحاب ائمه ع در قبرستان بزرگ قم (که در این اواخر باغ ملی شده) مدفون هستند.

ابو جعد

در اصطلاح رجالی احمد بن عامر طائی و بعضی از اصحاب کبار بوده و موکول بدان علم است.

ابو جعدة

واقفی و از اصحاب حضرت امام کاظم ع و موکول بعلم رجال است.

ابو جعفر

در کتب اخبار و آثار دینیّه و اصطلاح فقها کنیه حضرت باقر و حضرت جواد علیهما السلام میباشد چنانچه در صورت نبودن قرینه مراد حضرت باقر ع بوده و در جائی که مراد حضرت جواد ع باشد به کلمه ثانی مقید کرده و ابو جعفر ثانی گویند و شاید در بعضی موارد باتکال قرائن دیگر کلمه ابو جعفر را مطلق گفته و بلفظ ثانی مقید نمایند و گاهی من باب تأکید در حضرت باقر ع هم مقید به کلمه اول نمایند باری کلمه ابو جعفر در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم کنیه جمعی وافر از محدثین و طبقات دیگر میباشد که در کتب رجالیّه مذکور و در این کتاب نیز با عناوین متفرقه نگارش یافته است.

ابو جعفرک - احمد بن علی

- در باب اول بعنوان بوجعفرک مذکور است.

ابو الجناب - احمد بن عمر

- بعنوان نجم الدین کبری در باب اول نگارش یافته است.

ابو جناده - حصین

- بن مخارق سلولی واقفی اعمی موکول بکتب رجالیه است.

ابو الجود یا ابو الجوز

قاسم بن محمد در باب اول بعنوان عجلانی نگارش یافته است.

ابو الجوزا

اوس بن خالد تابعی و اوس بن عبد الله بصری ربعی از محدثین عامّه و منبه بن عبد الله تمیمی محدث امامی و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است.

ابو جویره

در اصطلاح رجالی حطان بن خفاف است.

ص: ۵۳

ابو جهل

عمرو یا عمر بن هشام بعنوان ابو الحکم خواهد آمد.

ابو الجهم

در اصطلاح رجالی بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی و ثویر بن ابی فاخنه سعید بن علاقه و حرث بن صمة و بعضی دیگر و موکول بدان علم شریف هستند.

ابو الجیش - انس بن رافع

- موکول بعلم رجال است.

ابو الجیش - مظفر بن محمد

- ضمن عنوان ابو سهل اسماعیل بن علی خواهد آمد.

ابو حاتم - سهل بن محمد

- در باب اول (القاب) بعنوان سجستانی نگارش یافته است.

ابو حاتم - محمد بن ادريس

- در باب اول بعنوان رازی مذکور است.

ابو حاتم - محمد بن ادريس بن منذر

- موکول بعلم رجال است.

ابو حاتم - محمد بن حیان

- بعنوان بستی در باب اول مذکور است.

ابو الحارث

در اصطلاح رجالی کثیر بن کلثم یا کلثمة و محمد بن عبد الرحمن است.

ابو الحارث یا ابو الحارس - عبید الله

- یا غیلان در باب القاب بعنوان ذو الرمة مذکور است.

ابو الحارس اولاسی

فیض بن حضر از مشاهیر عرفا و معاصرین ذو النّون مصری میباشد که زمان مأمون هفتمین خلیفه عباسی را تا عهد معتمد پانزدهمین ایشان دریافته و در حدود دویست و شصتم هجری درگذشت. اولاس بفتح اول قلعه ایست در ساحل دریای شام. (ص ۱۹۴ ج ۲ مه)

ابو حازم ابو حامد

در اصطلاح رجالی اولی سعید بن ابی حازم احمسی، سلمة بن دینار و میسرة بن حبیب و دویمی هم احمد بن ابراهیم مراغی و سلیمان بن عبد الله است.

ابو حامد - احمد بن ابی طاهر محمد

- در باب اول (القاب) بعنوان اسفراینی نگارش یافته است.

ص: ۵۴

ابو حامد - احمد بن عامر

- در باب اول بعنوان مرورودی نگارش یافته است.

ابو حامد - احمد بن علی بن عبد الکافی

- در باب اول بعنوان سبکی نگارش یافته است.

ابو حامد - احمد بن محمد

- انطاکی بعنوان ابو الرقعمق در همین باب خواهد آمد.

ابو حامد - احمد بن محمد

- دلوی در باب اول بعنوان دلوی مذکور است.

ابو حامد - احمد بن محمد

- صاغانی بهمین عنوان صاغانی در باب اول مذکور است.

ابو حامد - دوستان

- در باب اول بعنوان دوستان مرقوم است.

ابو حامد - زیاد بن معاویه

- در باب اول بعنوان نابغه ذبیانی مذکور است.

ابو حامد - محمد بن عبد الله

- تحت عنوان ابن زهره در باب سیّم خواهد آمد.

ابو حامد - محمد بن علی بن عمر

- در باب اول بعنوان سمرقندی مذکور است.

ابو حامد - محمد بن محمد بن محمد

- در باب اول بعنوان عمیدی مذکور است.

ابو حامد - محمد بن محمد بن محمد

- در باب اول بعنوان غزالی نگارش یافته است.

ابو حبش

یا ابو حبیش تمیم بن عمرو از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع و موکول بکتاب مربوطه است.

ابو حبه ابو حبیب ابو حبیش

در اصطلاح رجالی اولی ثابت بن نعمان و روح بن زنباع و عامر بن عمرو، دویمی ناجیه بن ابی عماره صیداوی، سیمی همان ابو حبش مذکور فوق و تماماً موکول بکتاب رجالیّه هستند.

ابو الحتوف - عجلانی

- انصاری، پسر حارث بن سلمه انصاری، بقبیله بنی عجلان از شعب قبیله خزرج منسوب، از شهدای کربلا و نخست با برادرش سعد بن حارث بن سلمه در کوفه از خوارج بودند. هردو برادر با عمر بن سعد برای مقاتله با امام مظلوم بکربلا آمدند تا آنکه آن حضرت بعد از شهادت اصحاب ندا در داد

ص: ۵۵

الا من ناصر ینصرنا اهل و عیال و اطفال، صدا بگریه و نوحه بلند کردند پس در این حال هردو برادر مشمول سعادت و توفیق پروردگاری شده و گفتند این بزرگوار دخترزاده پیغمبر ما میباشد و فردای قیامت انتظار شفاعت جدّ او را داریم و با این حال با چه رو بسر مقاتله برآئیم. از لشگریان ابن سعد جدا شدند، در پیشروی آن حضرت بدیشان حمله برده و جمعی را

مقتول و گروهی را مجروح و زخم‌دار نمودند، عاقبت هردو در یک مکان بدرجه رفیع‌ه شهادت نایل و عاقبت بخیر شدند و سعادت ابدی را حیازت نمودند. حشرنا الله معهم. نام ابو الختوف در جائی بنظر نرسیده و دور نیست که متحد الاسم و الکنیه باشد. (ص ۱۲ ج ۲ تنقیح المقال و غیره)

ابو الحجاج^۵

ابو الحجاج - اقصری

- در باب اول بعنوان اقصری ابو الحجاج مذکور است.

ابو الحجاج - یوسف بن حیدره

- در باب اول بعنوان رحبی مذکور است.

ابو الحجاج - یوسف بن سلیمان

- در باب اول بعنوان اعلم نگارش یافته است.

ابو الحجاج - یوسف بن عبد الرحمن

- بن یوسف بن عبد الملک بن یوسف بن علی بن ابی الزهر حلبی مزی دمشقی شافعی، ملقب به جمال الدین، مکنی به ابو الحجاج، از اکابر محدثین عامه قرن هشتم هجرت میباشد که بسیار قانع و متواضع و باحیا و حلیم و کم‌سخن بود، اصلاً غیبت و بدگوئی از کسی نمیکرد و خودپسندی نمی‌نمود، تاریخ بغداد و مسند ابن حنبل و صحاح سته و دیگر کتب احادیث مبسوطه متداوله را از محیی الدین نووی و مشایخ بسیار دیگری که در حدود هزار نفر میباشند خوانده و استماع نموده و در روایت آنها اجازه داشت، اغلب محدثین دمشق و غیره نیز از وی استماع حدیث کردند و هرچه استماع مینمودند دیگر حریص‌تر شده و اصلاً سیر نمیگردیدند و خسته‌خاطر نمی‌گشتند، او را بحافظ و دریای علم حدیث بودن ستوده و

(۱) ابو الحجاج - در اصطلاح رجال، عبد الله ثمالی صحابی و عبید الله بن صالح خثعمی است.

ص: ۵۶

بر سلف و خلف ترجیحش میدادند.

^۵ (۱) ابو الحجاج - در اصطلاح رجال، عبد الله ثمالی صحابی و عبید الله بن صالح خثعمی است.

علاوه بر علوم حدیثیه، حافظ قرآن، در لغت و نحو و صرف و علوم عربیه و فقه شافعی نیز متبحر، نسبت بشرح حال روات و محدثین نیز احفظ مردم بود، بشرح حال ادبا و شعرا و امرا و ملوک و وزرا و طبقات دیگر غیر از محدثین اصلاً نمیرداخت و از تألیفات او است:

۱- اطراف الكتب السنة که حافظ شمس الدین محمد بن احمد ذهبی بنام مختصر اطراف المزی تلخیصش کرده است ۲- تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف چنانچه بعضی از معاصرین گفته‌اند ۳- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال در کشف الظنون گوید این کتابی است بزرگ که مثل آن تألیف نشده و گمان هم نمیرود که قدرت تألیف مثل آن داشته باشند. ذهبی مذکور بنام تهذیب التهذیب همین کتاب را تلخیص کرده و ابن حجر عسقلانی نیز تلخیصش کرده و پاره‌ای فوائد دیگری بدان افزوده و تهذیب الکمال فی معرفة الرجال نامیده سپس این را نیز ملخص کرده و به تقریب التهذیب موسومش داشته است.

وفات ابو الحجاج مابین ظهر و عصر روز جمعه دوازدهم صفر هفتصد و چهل و دویم هجری قمری در حال قرائت آیه الكرسی در دمشق واقع شد، در مقابر صوفیه نزدیکی معاصرش ابن تیمیه مدفون گردید و جماعت زیادی در نماز جنازه‌اش حاضر بوده‌اند. مزی بکسر اول و تشدید ثانی منسوب به قریه میزه نامی است (با همان حرکت) از مضافات دمشق.

(کف و ص ۴۵۷ ج ۲ کمن و غیره)

ابو الحجاج - یوسف بن محمد بن ابراهیم

- در باب اول بعنوان بیاسی نگارش یافته است.

ابو الحجاج - یوسف بن یحیی بن اسحق

- سبتی مغربی اسرائیلی، از اطباء نامی قرن هفتم هجری میباشد که در هردو قسمت علمی و عملی طبّ تجربتی کافی داشت و در نجوم و هندسه و صناعات فلسفه بصیرتی وافی. مولد و منشأ وی شهر سبتیه از مشهورترین بلاد مغرب، جدّ نهمش سمعون و بهمین جهت به ابن سمعون نیز موصوف و شرح فصول بقراط از آثار نفیسه او است و بسال ششصد و بیست و سیّم هجرت

ص: ۵۷

در حلب درگذشت. (ص ۲۱۱ ج ۲ مه)

ابو حذیفه

در اصطلاح رجالی اسحق بن بشر و بهشم بن عثبه است.

ابو حذیفه - واصل بن عطای معتزلی

- بنوشته روضات، نخستین کسی است که با اسم معتزلی موسوم بوده و در علم کلام تألیف کتاب نموده و طریق معرفت حق را منحصر بقرآن و اجماع و عقل و خبر متواتر اجماعی داشته است و مجملی از شرح حال او را بعنوان غزال در باب اول نگارش داده‌ایم و بدانجا مراجعه نمایند.

ابو حرب - عطا

- پسر ابو الاسود دثلی سابق الذکر موکول بعلم رجال است.

ابو الحرث - ارسلان بن عبد الله

- بعنوان بساسیری در باب اول مذکور شده است.

ابو الحرث - عبید الله یا غیلان بن عقبه

- در باب اول بعنوان ذو الرمة مذکور است.

ابو الحرم - مکی بن ریان

- ذیلا بعنوان ابو الحزم (با زای هوّز) مذکور است.

ابو حرره - جریر بن عطیه

- بهمین عنوان جریر در باب اول ذکر شده است.

ابو الحزم - مکی بن ریان

- یا زیان بن شبة بن صالح، ملقب به صائن الدین، مکنّی به ابو الحزم یا ابو الحرم از افاضل اوائل قرن هفتم هجرت میباشد که حجت کلام عرب، جامع فنون ادب، علم و فضل و عقل و دیانت وی مسلم بود. حدیث و نحو و لغت را از ابن صفار و ابن خشاب و ابن الانباری و سایر مشایخ بغداد فراگرفت پس بشهر موصل که اقامتگاه اوّلی او بوده برگشت و بنای تدریس گذاشت، در فنون متنوعه مرجع استفاده فضلی موصل و نواحی بود، چون اوقات خود را منحصر بتدریس میداشت لاجرم در تمامی عمر تألیفی نتوانست پرداخت و از اشعار او است:

فلا تقبله تضح قریر عین

إذا احتاج النوال الی شفیع

فاولی ان یعاف لمنتین

إذا عیف النوال لفرد من

در ششصد و سیّم هجری قمری در موصل وفات یافت و در صحرای باب المیدان در مقبره معافی بن عمران در جوار ابو بکر قرطبی مدفون گردید و ماقبل حرف آخر کنیه او مابین رای قرشت و زای هوز مردّد است. (ص ۱۷۱ ج ۱۹ جم و ۲۰۷ ج ۲ مه)

ص: ۵۸

ابو حسام - حسان بن ثابت

- در باب اول بهمین عنوان مذکور است.

ابو حسان

در اصطلاح رجالی جمیل بن زیاد مرادی و موسی بن عبیده عجلی است.

ابو الحسن^۶

ابو الحسن - احمد بن عبد الله بن محمد

- بکری، اگرچه بعنوان بکری مذکور و هم اشاره شده است بر اینکه استاد شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ ه ق - ظسو) و مؤلف سه کتاب مقتل امیر المؤمنین ع و وفاة فاطمة الزهراء و الانوار و مفتاح السرور و الافکار فی مولد النبی المختار میباشد باز در تحقیق این موضوع گوئیم:

در کشف الظنون هم همان کتاب انوار را ستوده و بابو الحسن احمد بن عبد الله بکری منسوب داشته ولی تاریخ وفات ابو الحسن و استاد شهید ثانی بودن او را مذکور نداشته است. از بحار الانوار نیز نقل است که در موقع ذکر کتب خاصه همین سه کتاب را بابو الحسن

^۶ (۱) ابو الحسن - کنیه حضرت امیر المؤمنین ع علی بن ابیطالب و امام سجاد و امام موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و حضرت علی النقی علیهم السلام میباشد، لکن استعمال آن در حق حضرت علی ع در اخبار و آثار دینیّه اگر هم باشد بسیار نادر است و از آن وجود مقدس به امیر المؤمنین ع تعبیر می نمایند که بمدلول آثار دینیّه از صفات خاصه آن حضرت است. همچنین استعمال آن در امام سجاد ع نیز نادر بوده این است که در اخبار دینیّه و اصطلاح فقها با نبودن قرینه راجع بامام کاظم ع میباشد و اگر مقید بکلمه اول یا ماضی نمایند باز آن حضرت را اراده کنند چنانچه اگر مقید بکلمه ثانی باشد (ابو الحسن ثانی) مراد حضرت رضاع است و در جایی که حضرت امام هادی را اراده نمایند بکلمه ثالث مقید دارند (ابو الحسن ثالث).

در اصطلاح بعضی از مصنفین که بسیار نادر و میتوان گفت که متفرد است لفظ ابو الحسن با نبودن قرینه عبارت از حضرت امیر المؤمنین ع و مقید بکلمه اول حضرت سجاد ع و بکلمه ثانی حضرت امام موسی ع و بکلمه ثالث حضرت رضاع و بکلمه رابع حضرت امام علی النقی ع است. مع ذالک امر سهل و غالبا مراد بواسطه قرائن خارجیه معلوم میشود. باری کلمه ابو الحسن در کتب تراجم و تواریخ و سیر کنیه جمعی زیاد از طبقات مختلفه بوده و در این کتاب نیز شرح حال بسیاری از ایشان که تذکر دادن آنها در نهایت صعوبت است بعنوان متفرقه نگارش یافته است و در اینجا یکچندی از ایشان را که تحت عنوان دیگر ذکر نشده تذکر میدهم.

(۱) ابو الحسن - کنیه حضرت امیر المؤمنین ع علی بن ابیطالب و امام سجاد و امام موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و حضرت علی النقی علیهم السلام میباشد، لکن استعمال آن در حق حضرت علی ع در اخبار و آثار دینیّه اگر هم باشد بسیار نادر است و از آن وجود مقدس به امیر المؤمنین ع تعبیر می نمایند که بمدلول آثار دینیّه از صفات خاصه آن حضرت است. همچنین استعمال آن در امام سجاد ع نیز نادر بوده این است که در اخبار دینیّه و اصطلاح فقها با نبودن قرینه راجع بامام کاظم ع میباشد و اگر مقید بکلمه اول یا ماضی نمایند باز آن حضرت را اراده کنند چنانچه اگر مقید بکلمه ثانی باشد (ابو الحسن ثانی) مراد حضرت رضا ع است و در جایی که حضرت امام هادی را اراده نمایند بکلمه ثالث مقید دارند (ابو الحسن ثالث).

در اصطلاح بعضی از مصنفین که بسیار نادر و میتوان گفت که متفرد است لفظ ابو الحسن با نبودن قرینه عبارت از حضرت امیر المؤمنین ع و مقید بکلمه اول حضرت سجاد ع و بکلمه ثانی حضرت امام موسی ع و بکلمه ثالث حضرت رضا ع و بکلمه رابع حضرت امام علی النقی ع است. مع ذالک امر سهل و غالباً مراد بواسطه قرائن خارجیه معلوم میشود. باری کلمه ابو الحسن در کتب تراجم و تواریخ و سیر کنیه جمعی زیاد از طبقات مختلفه بوده و در این کتاب نیز شرح حال بسیاری از ایشان که تذکر دادن آنها در نهایت صعوبت است بعنوانین متفرقه نگارش یافته است و در اینجا یک چندی از ایشان را که تحت عنوان دیگر ذکر نشده تذکر میدهیم.

ص: ۵۹

بکری مصری استاد شهید ثانی نسبت داده و هرسه را از مدارک کتاب بحار خود می شمارد و بعد از این جمله گوئیم که ابو الحسن بکری مذکور اصلاً استاد شهید ثانی نبوده بلکه اقلای سه قرن پیش از او و از متقدمین بوده است. چنانچه در ذریعه از کتاب منهاج السنه ابن تیمیّه (متوفی بسال ۷۲۸ ه ق - ذکح) نقل کرده که ابو الحسن بکری، مؤلف کتاب انوار، اشعری مذهب بوده و این خود برهانی قاطع است بر اینکه زمان همین ابو الحسن پیش از زمان ابن تیمیه بوده و استاد شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ ه ق - طسو) نتواند بود و اینکه در بحار الانوار ابو الحسن بکری مؤلف انوار و دو کتاب دیگر مذکور فوق را استاد شهید دانسته اشتباه میباشد بلی استاد شهید، محمد بن محمد بن عبد الرحمن بکری مذکور ذیل است که او نیز مصری و کنیه اش ابو الحسن بوده و همین وحدت کنیه و نسبت بکری و مصری منشأ اشتباه شده است. بالجملة استاد شهید ابو الحسن محمد بن محمد بکری مذکور ذیل است که تألیف انوار نامی ندارد و ابو الحسن بکری که مؤلف انوار میباشد استاد شهید نبوده و نامش هم احمد بن عبد الله است.

(ص ۴۰۹ ج ۲ ذریعه و غیره)

ابو الحسن - احمد بن محمد

- طبیب طبری، مکنّی به ابو الحسن، از اطبّای نامی قرن چهارم هجرت، از مردمان طبرستان، طبیب خاصّ رکن الدوله دیلمی (متوفی بسال ۳۶۶ هـ ق- شسو) و مؤلف کتاب معالجات بقراطیه بوده و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۰۶ ج ۱ مر و ۲۹۹۴ ج ۴ س)

ابو الحسن اشعری - علی

- در باب سیّم بعنوان ابن ابی بشر خواهد آمد.

ابو الحسن بکری - احمد بن عبد الله

- فوق و محمد بن محمد ذیل است.

ابو الحسن حسینی - ابن شیخ الشریعة حاج میرزا محمد

- بن محمد علی بن ابو الخیر بن عبد الباقي بن عبد الوهاب حسینی، از اکابر علما و مراجع و زعمای عصر حاضر ما میباشد که حاوی فروع و اصول و فنون ادبیّه و عربیّه، محقّق مدقّق عمیق النظر دقیق الفکر، علاوه بر مراتب سامیه علمیّه دارای کمالات معنوی، در

ص: ۶۰

مکارم اخلاق طاق و اجداد طاهرین خود را وارث بالاستحقاق، اجتهاد و فقاہت وی مسلّم مخالف و موافق و مورد تصدیق یگانه و بیگانه و از اکابر اساتید این نگارنده است.

عکس حاج میرزا ابو الحسن آقا انگجی - ۱

نخست در موطن اصلی و مولد خود شهر تبریز آذربایجان ادبیّات و مقدمات لازمه و قسمت مهمّی از ریاضیّات را تکمیل نمود، درس سطحی فقهی و اصولی را از آقای امیر فتاح سرابی و میرزا محمود اصولی (که از افاضل علمای آذربایجان بوده‌اند) فراگرفت، در سال هزار و سیصد و چهارم هجرت بمرام ادامه تحصیلات علمیّه بنجف اشرف عازم و در حوزه درس استدلالی فقهی و اصولی آقای شیخ محمد حسن مامقانی و فاضل ایروانی و حاج میرزا حبیب الله رشتی و دیگر اجلّه (که شرح حال هریکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) حاضر شد تا بمقام عالی علمی ارتقا جسته و باجازات ایشان نایل گردید، در هزار و سیصد و هشتم به تبریز غم‌انگیز برگشته و تا آخر عمر بتدریس و تألیف و انجام حوائج مسلمین مشغول بود و از تألیفات او است:

۱- ازاحة الالتباس عن حکم المشکوک من اللباس که در تبریز چاپ سنگی شده است ۲ و ۳ و ۴- حاشیه رسائل شیخ مرتضی انصاری و حاشیه ریاض و حاشیه مکاسب شیخ انصاری ۵- کتاب الارث که شرح باب ارث نجاه العباد صاحب

جواهر است ۶ و ۷ و ۸- کتاب الحج و کتاب الصلوة و کتاب الطهارة. صاحب ترجمه در هیجدهم ذیقعه هزار و سیصد و پنجاه و هفتم هجرت عازم دار القدس گردید و کلمه المغفور- ۱۳۵۷ ماذه تاریخ وفات او است. مخفی نماند که وی در محلّه انگج نامی از محلات تبریز مقیم و بهمین جهت به انگجی معروف و نام اصلی او هم ابو الحسن بود و محض بجهت توهم کنیه بودن آن در همین باب کنیه نگاشته آمد.

(اطلاعات متفرقه)

ص: ۶۱

ابو الحسن - سعید بن هبة الله

- بن حسین طبیب، از متمیزین اطّباء قرن پنجم هجرت میباشد که در زمان خود با کثرت علم و دانش و حسن معالجه در غایت شهرت، حکیم‌باشی مقتدی بالله و مستظهر بالله بیست و هفتمین و هشتمین خلیفه عباسی و معالجات بیمارستان عضدی در بغداد نیز بدو مفوض بوده و از تألیفات او است:

۱- الاقناع در طب که بسیار مبسوط است ۲- کتاب خلق الانسان ۳- کتاب المغنی در طب که بسیار مختصر است ۴- کتاب الیرقان. وی بسال چهار صد و نود و چهارم یا پنجم هجرت درگذشت. (کف و ص ۱۰۶ ج ۱ مر)

ابو الحسن - محمد بن محمد بن عبد الرحمن

- بکری مصری، اشعریّ الاصول، شافعیّ الفروع، ابو الحسن الکنیة، صدیقیّ النسب و الشهرة، از اکابر عرفای علما و علمای عرفای اواسط قرن دهم هجرت میباشد که جامع اصول شریعت و طریقت و حقیقت، بلکه از مشایخ طریقت و کرامات بسیاری بدو منسوب بود. بارها تکلیف قضاوتش نمودند لکن حامل آن بار گران نگردید، در علم رجال نیز فرید دهر خود و در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد اقصی و جامع ازهر مشغول تدریس و تألیف بوده و از آثار اوست:

۱- اربعین اربعین که در هریک از چهار فقره موضوعات متفرقه چهار حدیث روایت نموده است چنانچه چهار حدیث در طواف و چهار دیگر در صلوات حضرت پیغمبر ص و هکذا ۲- تسهیل السبیل فی معانی التنزیل ۳ و ۴- شرح صغیر و شرح کبیر بر عباب که منظومه‌ایست در فقه شافعی از قاضی شهاب الدین احمد بن ناصر (متوفی بسال ۸۱۰ ه ق- ضی) ۵- شرح منهاج نووی که کتاب منهاج الطالبین نام یحیی بن شرف الدین نووی شافعی (متوفی بسال ۶۷۶ ه ق- خعو) را که در فقه شافعی میباشد شرح کرده است ۶- شرح النفحة الوردیة که منظومه ابو حفص عمر بن مظفر ابن الوردی است ۷- مختصر ایساغوجی و غیر اینها که بسیار و در حدود چهار صد میباشد. وفاتش بسال نهصد و پنجاه و سیم هجرت واقع شد و موافق تحقیقی که فوقا در شرح حال ابو الحسن احمد بن عبد الله نگارش دادیم استاد شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ ه ق- ظسو) همین ابو الحسن محمد بکری است نه ابو الحسن احمد مذکور که مدتها پیش از زمان شهید بوده است. (ص ۴۲۷ نور سافر و اطلاعات متفرقه)

ابو الحسنات - محمد عبد الحی

- ابن حافظ محمد عبد الحلیم ابن محمد امین لکنوی هندی انصاری، از اذکیای علمای حنفیه اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد که از پنجسالگی شروع بحفظ قرآن مجید نمود، در ده سالگی بحفظ تمامی آن موفق آمد، در این اثنا اصول خط و کتابت را فراگرفته و بعضی از کتب فارسی را خواند، در یازده سالگی بتحصیلات علمیّه شروع و تمامی علوم متداوله معقولی و منقولی را از پدر خود فراگرفت، بعضی از کتب هیئت را نیز از مولی محمد نعمت الله (متوفی بسال ۱۲۹۰ ه ق - غرض) خواند تا در هفده سالگی از تحصیلات لازمه فارغ و مشغول تألیف شد و آثار نفیسه بیادگار گذاشت که شماره تألیفات متنوعه او بالغ بچهل و چهار میباشد:

۱- الآثار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة که در هند با چندین کتاب دیگر یکجا چاپ شده است ۲- الافادة الخطيرة فی مبحث نسبة سبع عرض شعيرة چنانچه فاضل رومی در شرح چغمینی و شیخ بهائی نیز در اول کتاب تشریح الافلاک گفته‌اند که ارتفاع اعظم جبال نسبت بتمامی کره زمین (که محیطش هشت هزار فرسخ است) مانند نسبت خوردترین کره‌ای است که قطر آن سبع عرض یکدانه جوی باشد (مثل دانه خشخاش مثلاً) به کره‌ای که قطر آن مقدار یک ذراع باشد و این کتاب افاده نام ابو الحسنات در شرح و توضیح و تحقیق همین مسئله بوده و در هند چاپ شده است ۳- البیان العجیب فی شرح ضابطة التهذیب که شرح ضابطه اشکال اربعه تهذیب المنطق ملا سعد تفتازانی است ۴- الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه که حاوی شرح حال افاضل حنفیه تا زمان خودش بوده و در روز شنبه یازدهم صفر سال هزار و دویست و نود و دویم هجرت از تألیف آن فارغ و از تعلیقاتی هم که بهمان کتاب نوشته در نود و سیّم فراغت یافته و مجموعاً در لکناهو و مصر و قازان بطبع رسیده است و غیر اینها. وی در سال هزار و سیصد و چهارم هجرت درگذشت.

(ص ۲۴۸ فوائد البهیه چاپ مصر و ۱۵۹۵ مط)

ابو الحسین^۷

ابو الحسین بصری

همان ابو الحسین طیب مذکور ذیل است.

ابو الحسین طیب یا ابو الحسین طیب - محمد بن علی

^۷ (۱) ابو الحسین - کنیه جمعی کثیر از ارباب کمال میباشد که در این کتاب بعضی از ایشان بعنوانین مختلف نگارش یافته و بعضی دیگر را نیز در اینجا تذکر میدهد.

- بصری الاصل، بغدادی المنشأ و المدفن، معتزلی المذهب، طیب اللقب، از پیشوایان اطباء و متکلمین اسلامی قرن پنجم هجرت میباشد که بالخصوص در علم کلام در غایت کمال و مجلس تدریس او در بغداد مرجع افاضل و مصنفاتش محل استفاده اکابر بود:

۱- تصفح الادلة در دو مجلد در اصول دین ۲- شرح الاصول الخمسة التي بنى الاسلام عليها که کتاب اصول خمسة نام شیخ ابو محمد عبد الوهاب باهلی را شرح کرده است ۳- غرر الادلة ۴- کتاب فی الامامة ۵- المعتمد فی اصول الفقه و آن کتابی است بزرگ و فخر رازی هم کتاب محصول خود را از آن اخذ کرده است. ابو الحسین بسال چهار صد و سی و ششم هجرت در بغداد وفات یافت و در مقبره شونیزیه بخاک رفت.

(کف و ص ۷۰۸ ج ۱ س و ۳۶۹ ج ۲ مه و ۵۶ ج ۲ کا)

ابو حفص^۸ ابو حفص - احمد بن یحیی

- در باب سیّم بعنوان ابن ابن حجله خواهد آمد.

ابو حفص جنزی - عمر بن عثمان

- در باب اوّل بهمین عنوان جنزی مذکور شده است.

ابو حفص حداد - عمر بن سلّمة

- یا سلم یا سالم، از اکابر عرفای قرن سیّم هجرت، از مشایخ مشار بالبنان اهل طریقت، صاحب ریاضت و عبادت و مروّت و فتوّت، شیخ و سرسلسله فرقه ملامتیّه، از معاصرین جنید بغدادی، کرامات بسیاری بدو منسوب، مقامات عرفانی و اقوال حکیمانه اش مشهور بود. بظاهر کار آهنگری

(۱) ابو الحسین - کنیه جمعی کثیر از ارباب کمال میباشد که در این کتاب بعضی از ایشان بعنوانین مختلف نگارش یافته و بعضی دیگر را نیز در اینجا تذکر میدهد.

(۲) ابو حفص - در اصطلاح رجالی کنیه عمر بن حفص و عمر بن سعید و عمر بن عنکته و بعضی دیگر است.

ص: ۶۴

میکرد و اندوخته خود را بدرویشان میداد و از کلمات او است:

^۸ (۲) ابو حفص - در اصطلاح رجالی کنیه عمر بن حفص و عمر بن سعید و عمر بن عنکته و بعضی دیگر است.

هرکه افعال و احوال خود را در هروقتی موازنه با قرآن و سنت نبویّه نکند نباید او را از مردان شمرد. گویند هروقتی که نزد او ذکر خدا میشد حالش از کثرت خوف و خشیت بطوری متغیّر میگردد که حاضرین احساس میکردند. وفات ابو حفص بسال دویست و شصت و چهارم یا پنجم یا ششم و یا هفتادم هجرت واقع شد. بنابر اوّل جمله:

امام افاق - ۲۶۴ و بنابر دویمی جمله: حداد سلطان زمان - ۲۶۵ و بنابر سیّمی جمله:

حداد محب حق نما - ۲۶۶ و بنابر چهارمی لفظ کریم - ۲۷۰ ماده تاریخ وفات او است.

(ص ۳۳۰ ت و ۷۰۹ ج ۱ س و ۵۵ ج ۱ فع و ۱۵۵ ج ۲ خه و ۷۰ ج ۱ لر)

ابو حفص - حکیم سغدی سمرقندی

- از فضایی قرن اوّل هجرت و بزعم بعضی مخترع ساز بربط میباشد و از اینرو در زبان شعراء آن را بربط سغدی نیز گویند. یا بقول بعضی برعکس این میباشد و آن حکیم را سغدی گفتن نه بجهت انتساب بناحیه سغد است بلکه بجهت انتساب او بهمین آلت بربط اختراعی خودش میباشد که آنرا سغد نیز نامند. این حکیم در نظم پارسی پس از بهرام گور مقدّم فارسی‌گویان و نخستین کسی است که بزبان فارسی شعر گفته و از او است:

او ندارد یار بی‌یار چگونه بودا

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا

بعضی گویند که غیر از این بیت شعر دیگری از او دیده نشده است. نام و تاریخ وفات و مشخصّ دیگری از وی بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش نیز همین ابو حفص است.

اما سغد بضمّ اوّل ناحیه وسیع و بزرگی است از ترکستان که مرکز آن سمرقند، به دیهات بسیاری مشتمل، آبش فراوان، درختانش بی‌پایان، بمساحت پنج مرحله امتداد داشته و از کثرت اشجار و درهم‌پیچیدگی شاخها در اغلب مواضع سطح زمین آفتاب‌گیر نبوده و چیزی از آن دیهات بشمار دیده نمیشود این است که این ناحیه را یکی از جنان دنیا میشمارند. (صد و ص ۶۴ ج ۱ مع و اطلاعات متفرقه)

ابو حفص خوزی

پسر شیخ عبد الله یقظان، از اکابر عرفا و صوفیّه قرن پنجم هجرت میباشد که با شیخ ابو سعید ابو الخیر آتی الترجمة معاصر و معاشر،

ص: ۶۵

علوم متداوله و بعضی از علوم غریبه را جامع بود و تسخیر جنّ می نمود و بهمین جهت بلقب شیخ الجن و الانس ملقب گردید، در اوقات اعتکاف در مدینه و عتبات عالیات قریب به دویست بنده آزاد کرد که اغلب آنها عالم و فاضل بوده اند و این رباعی از او است:

از بسکه بدیدم ز وصال تو فراق جویای فراق گشتم اندر آفاق
اکنون که بمن فراق تو گشته وفاق خواهی تو بشام باش خواهی بعراق

وفات او بسال چهار صد و هفتاد و دویم هجری قمری در هفتاد تمام یا هفتاد و پنج سالگی واقع گردید.

(ص ۶۷ ج ۱ مع و ۶۹ ریاض العارفین)

ابو حفص سراج الدین

در باب اوّل بعنوان سراج الدین ابو حفص مذکور است.

ابو حفص سغدی

فوقا بعنوان ابو حفص حکیم مذکور شد.

ابو حفص سهروردی

عمر بن محمد در باب اوّل بهمین عنوان سهروردی مذکور شده است.

ابو حفص شطرنجی - عمر بن عبد العزیز

- از مشاهیر شعرای اوائل خلافت بنی عباس میباشد که از کثرت ابتلای شطرنج بهمین لقب شطرنجی مشهور و ندیم اولاد هرون الرشید بوده و از او است:

تحب فان الحب داعية الحب و کم من بعيد الدار مستوجب القرب
اذا لم یکن فی الحب عتب و لا رضا فاین حلاوات الرسائل و الكتب

در زمان خلافت معتصم (۲۱۸-۲۲۷ هـ ق - ریح - رکز) درگذشت.

(ص ۷۰۹ ج ۱ س)

ابو حفص - عمر بن احمد

- در باب سیّم بعنوان ابن شاهین خواهد آمد.

ابو حفص - عمر بن اسحق

- در باب اوّل بعنوان سراج الدین عمر نگارش یافته است.

ابو حفص - عمر بن سلّمه

- همان ابو حفص حداد مذکور فوق است.

ابو حفص - عمر بن عثمان

- همان ابو حفص جنزی مذکور فوق است.

ص: ۶۶

ابو حفص - عمر بن علی

- دو تن بوده و در باب سیّم بعنوان ابن الفارض و ابن الملقن مذکورند.

ابو حفص - عمر بن محمد بن احمد

- در باب اوّل بعنوان نسفی نگارش یافته است.

ابو حفص - عمر بن محمد بن عبد الله

- در باب اوّل بعنوان سهروردی مذکور شده است.

ابو حفص - عمر بن محمد بن معمر

- در باب سیّم بعنوان ابن طبرزد خواهد آمد.

ابو حفص غزنوی

همان ابو حفص عمر بن اسحق مذکور فوق است.

- اندلسی اشبیلی، از مشاهیر اطباءى قرن ششم هجرت میباشد که مولد و منشأ وی شهر اشبیلیه از بلاد اندلس بود، علاوه بر مهارتی بسزا که در اصول طبابت داشته در ادبیات و فنون شعری و حسن خط نیز ممتاز و هردو خط مشرقی و اندلسی را خوب می‌نوشت و اشعار طرفه میگفته و از او است:

لئن غبت عن عینی و شط بک النوی فانت بقلبی حاضر و قریب
خیالک فی وهمی و ذکرک فی فمی و متواک فی قلبی فاین تغیب

تألیفات طریفه نیز بدو منسوب است و وفات او بسال پانصد و هشتاد و هفتم هجری قمری در مراکش واقع گردید. (ص ۱۱۲ ج ۱ مر و ۲۴۵ ج ۱۰ جم و ۷۱۰ ج ۱ س)

- یا عمر بن هشام بن مغیره مخزومی، از اکابر و رؤسای قریش بود، در زمان جاهلیت کنیه ابو الحکم داشت، در دوره اسلامی بجهت کثرت خبائث و عناد و عداوتی که درباره حضرت رسالت ص داشته و نسبت بدین مقدس اسلامی بیشتر از دیگران اظهار معاندت مینموده از طرف قرین الشرف

(۱) ابو الحکم - در اصطلاح رجالی کنیه ثوبان بن سعد صحابی، عمار بن الیسع، هشام بن سالم مذکور، رافع بن سنان، مسکین بن مسکین، نصر خثعمی و بعضی دیگر است.

ص: ۶۷

آن حضرت مکنی به ابو جهل گردید، بسال دویم هجرت در غزوه بدر در هفتاد سالگی مقتول شد و آن حضرت بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که فرعون این امت بقتل رسید بلکه در خبر دیگر فرمود: ان هذا اعتی علی الله من فرعون ان فرعون لما ایقن بالهلاك وحد الله و ان هذا لما ایقن بالهلاك دعا باللات والعزی. نام ابو جهل چنانچه اشاره شد مابین عمرو و عمر مردد و اولی مشهور میباشد و در مرصع ابن اثیر عمر نوشته شده و شاید او آخر عمرو در نسخه مرصع افتاده باشد. (ص ۹ هب و ۵۳ ج ۱ فع و ۷۰۳ ج ۱ س)

^۹ (۱) ابو الحکم - در اصطلاح رجالی کنیه ثوبان بن سعد صحابی، عمار بن الیسع، هشام بن سالم مذکور، رافع بن سنان، مسکین بن مسکین، نصر خثعمی و بعضی دیگر است.

همان ابو الحکم عبید الله بن مظفر مذکور ذیل است.

ابو الحکم جوالیقی - هشام بن سالم

- مکتبی به ابو الحکم، از اسرای خوارج و فقهای امامیه و ثقات روات حضرت امام صادق و امام کاظم ع بود، یکی از اصول اربع مائة نیز بدو منسوب است. بزندی، صفوان، ابن بزیع، ابن ابی عمیر و اکثر اجلای اصحاب ائمه ع از وی روایت کرده‌اند. او اولین کسی است که بعد از وفات حضرت صادق ع شرفیاب حضور مبارک حضرت کاظم ع شد و بامامت آن امام عالی مقام اظهار اعتقاد نمود، اصحاب خود را نیز از امام بحق بودن آن حضرت مستحضر داشته و از عبد الله افطح که مدعی امامت بوده منصرف مینمود. وجه نسبت جوالیقی هم ضمن شرح حال ابن الجوالیقی موهوب خواهد آمد. (هب و نی و کتب رجالیه)

ابو الحکم - عبید الله بن مظفر بن عبد الله بن محمد

- باهلی القبیله، اندلسی مرسی الولاده، مغربی الشهرة، ابو الحکم الکنية، حکیم طیب فاضل ادیب شاعر، از مشاهیر فضلی اطبای قرن ششم هجری، از اهالی شهر مرسیه از بلاد اندلس، جامع هردو قسمت علمی و عملی طب، زیاده از حد شفیق و خلیق و کثیر المزاج، در اصول طبابت نادره روزگار بلکه در هندسه و فنون ادبیات و فلسفه نیز مسلم عرب و عجم و شهره هردیاری بود. زمان مقتفی سی و یکمین خلیفه عباسی (۵۳۰-۵۵۵ ه ق - ثل - ثنه) و چند نفر از خلفای پیش از او را درک کرد، با ابن التلمیذ هبة الله آتی الترجمة معاصر بوده و از تألیفات و آثار قلمی او است:

ص: ۶۸

۱- حافظ الصحة ۲- دیوان شعر که به دیوان ابو الحکم مشهور و ذیلاً بنام نهج الوضاعة مذکور است ۳- رساله‌ای در امراض صدری ۴- شرح حقیقة البرء جالینوس.

با این همه کمالات علمیّه دائم الخمر بود، اغلب اوقات چنان مست میشد که قدرت خودداری را از دست میداد و این بود که وقتی در حال مستی بر زمین افتاد و چشمش از این صدمه دریده شد و بعد از آن به اشتر معروف گردید (که شخص چشم‌دریده را گویند).

علاوه بر اینها بهجو و هزلیات نیز مایل بوده و با شعرای عصر خود مهاجرات داشت، هجو هرکسی را که تصمیم داشت مرده‌اش فرض کرد و بطرز مرثیه هجوش میگفت و خودش اشعار خود را جمع و تدوین کرده و به نهج الوضاعة لاولی الخلاعة موسومش گردانید و از اشعار او است که نزدیکی وفات خود گفته است:

و غیونی عن الاهلین و الوطن

یا لهف نفسی اذا درجت فی الکفن

و قيل لا يبعدن من كان ينشدنا

انا اللذي نظر الاعمي فلم يرني

ابو الحكم در سال پانصد و شانزدهم هجرت ببلاد شرقی رحلت کرد، بعد از ایفای وظائف حج مدتی در دمشق و صعيد مصر و اسکندريه اقامت گزید، اخيرا عزيمت عراق داده و دیری هم در بغداد مقيم شد، بجهت انتساب بر سلطان محمود بن ملکشاه سلجوقي هفتمین ملوک سلاجقه ایرانی (۵۱۲-۵۲۵ ه ق- ثيب- ثكه) یک بیمارستان متحرک و سیار که اسباب و آلات و اثاث آن حمل چهل شتر بوده برای اردوی سلطان مذکور تشکیل داد، عاقبت بدمشق مراجعت کرده و مشغول طبابت شد تا شب چهارشنبه چهارم یا ششم ذيقعده سال پانصد و چهل و نهم هجری قمری در همانجا درگذشت.

(ص ۷۱۰ ج ۱ س و ۱۹۵ ج ۱ کا و ۱۱۰ ج ۱ مر و ۲۴۷ ج ۲ مه و ۲۶۴ خع)

ابو الحكم - عمرو بن هشام

- همان ابو الحكم ابو جهل مذکور فوق است.

ابو الحكم - مغربی

- همان ابو الحكم عبید الله مذکور فوق است.

ابو الحكم - منذر بن سعید

- اندلسی، از ادبای قرن چهارم هجرت میباشد که نحوی فاضل خطیب کامل شاعر ماهر بود، مسافرتها کرده و

ص: ۶۹

از افاضل هردیاری استفاده‌ها نمود و از تألیفات او است:

۱- احکام القرآن ۲- الناسخ و المنسوخ و از اشعار او است:

مقالی کحد السیف وسط المحافل

امیز به ما بین حق و باطل

بقلب ذکی قد توقد نوره

کبرق مضيئي عند تسکاب وابل

در سال سیصد و پنجاه و پنجم هجری قمری درگذشت.

(ص ۱۷۴ ج ۱۹ جم)

ابو الحكم - هشام بن سالم

- همان ابو الحكم جوالیقی مذکور فوق است.

ابو الحکما - یعقوب بن اسحق

- در باب اول بعنوان کندی نگارش یافته است.

ابو الحکیم

در اصطلاح رجالی جابر بن طارق، زید بن عبد الله، صهیب و غیره میباشد.

ابو حلیقه

بعنوان رشید الدین ابو حلیقه در باب اول مذکور است.

ابو حماد

در اصطلاح رجالی عطا بن سالم کوفی، مفضل بن سعید یا صدقه و غیره میباشد.

ابو حمدون - طیب بن اسمعیل بن ابراهیم بن ابی تراب

- ذهلی، مکنی به ابو محمد، معروف به ابن حمدون، از مشاهیر و اخیار قراء میباشد که بسیار صالح و زاهد بود، اصول و حروف قرائت را از علی بن حمزه کسائی (متوفی بسال ۱۷۹ هـ ق - قعط) اخذ کرد، بتعلیم قرائات متروکه و نادر حرصی قوی داشته و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۳۶۰ ج ۹ تاریخ بغداد)

ابو الحمراء ابو حمران

در اصطلاح رجالی اولی هلال بن حارث، خادم رسول الله ص و دویمی موسی بن ابراهیم مروزی است.

ابو حمزه - ثابت

- بن ابی صفیه دینار، ثمالی القبیله، کوفی البلده، ابو حمزه الکنیة و الشهرة، از مشایخ و زهاد اهل کوفه و اجلای تابعین، بقبیله ثماله از بطون قبیله ازد منسوب، از عدول و ثقات و معتمدین شیعه، روایات او نزد سلاطین و علما و محدثین و فقها معتمد و مستشهد و بمدلول بعضی از آثار

دینیّه لقمان عصر خود و یا سلمان زمان خود بود. فیض حضور مبارک چهار امام عالی مقام سجّاد و باقرین و کاظم ع را درک کرده و از ایشان روایت نموده است و راوی دعای سحر طولانی ماه رمضان هم که بس مشهور و در تمامی کتب ادعیّه متداوله مذکور و به دعای ابو حمزه معروف میباشد همین صاحب ترجمه بوده و کتابی در تفسیر قرآن مجید، یکی هم در زهد و یکی دیگر در نوادر داشته است.

وفات ابو حمزه بنابر مشهور بسال یکصد و پنجاهم هجرت دو سال بعد از وفات حضرت صادق ع بوده و بنابراین ابو حمزه دو سال از عهد حضرت کاظم ع را هم دیده و تشرّف او بحضور چهار امام معظم (چنانچه مصرّح به رجال شیخ طوسی و بعضی از اجلّه است) صحیح و درست می باشد ولی اگر تاریخ وفات ابو حمزه را صد و پنج هجرت بگیریم (چنانچه از دوجا از بعض نسخ رجال شیخ نقل شده) از اصحاب حضرت کاظم ع بودن سهل است که از اصحاب حضرت صادق ع نیز نبوده و تنها از اصحاب حضرت سجّاد و باقر ع (متوفی ۱۱۴ یا ۱۱۶ یا ۱۱۷ ه ق - قید یا قیو یا قیز) میباشد و بس و الله العالم.

اشکال دیگر نیز این است که در کتب اخبار بسیار وارد است که حسن بن محبوب (که بسال دویست و بیست و چهارم هجرت در هفتاد و پنج سالگی وفات یافته) از همین ابو حمزه روایت مینماید چون ولادت ابن محبوب با ملاحظه مقدار عمر او در سال یکصد و چهل و نهم میباشد پس اگر وفات ابو حمزه صد و پنج باشد حسن اصلا او را ندیده و ولادت او چهل و چهار سال بعد از آن است و اگر وفات ابو حمزه صد و پنجاهم باشد حسن در آن موقع دوساله بوده و بهر تقدیر روایت حسن از او (که مصرّح به کتب اخبار است) خارج از امکان میباشد بنابراین هیچ کدام از دو تاریخ مذکور در وفات ابو حمزه صحیح نبوده و اقلا باید در حدود صد و هفتادم باشد تا حدود بیست سالگی حسن را مصادف شده و روایت کردن وی از او بحکم عرف و عادت صورتی داشته باشد. در اعیان الشیعه بقرینه پاره‌ای قضایا، زنده بودن ابو حمزه در سال صد و پنجاه و هشتم را ثابت کرده که وفات او در سالهای دیگر بعد از این سال میباشد. بهر حال تحقیق مقام و حل اشکال را موکول

بکتاب رجال و تنبّع کامل خود ارباب رجوع میدارد.

چنانچه اشاره شد ثمالی (بضمّ یا فتح اول و تخفیف میم) منسوب بر ثماله پدر و سرسلسله یکی از بطون قبیله ازد بوده و آن قبیله و هریک از افراد آن را بجهت انتساب او ثمالی گویند و اصل اسم و نسب او بدین روش است: عوف بن اسلم بن احجن بن کعب بن حرث بن کعب بن عبد الله بن مالک بن نصر بن ازد بن غوث. اما ثماله لقب همین عوف بوده که بمعنی بقیه اندک میباشد زیرا در جنگی اکثر ایشان فوت شد و مردم گفتند ما بقی منهم الاثماله، یا خود ثماله بمعنی کف روی شیر است، چون عوف قوم خود را اطعام میکرد و شیر را با کف روی آن، پیش میهمان میآورد بدین لقب ملقب گردیده و قبیله عوف را نیز بجهت انتساب وی بهمین لقب مشهوری او ثماله گفتند و ابو حمزه ثمالی هم از همین قبیله است. در تنقیح المقال بتبعیّت صدوق گفته است که ابو حمزه از قبیله طی بوده نه ثماله و ثمالی گفتن او بجهت سکونت در کوی ایشان بوده است و بس.

ناگفته نماند که محمد بن یزید نحوی معروف به مبرد نیز از همین قبیله ثماله بوده است.

(ص ۲۲ ج ۱۶ عن و کتب رجالیه)

ابو حمزه خراسانی

از اکابر مشایخ عرفای خراسان میباشد که در اصل نیشابوری بوده و با مشایخ بغداد ملاقات کرد، در سلک اصحاب جنید بغدادی منسلک و در زهد و توکل مقامی عالی داشته و کراماتی بدو منسوب، بسال دویست و نود تمام و یا سیصد و نهم هجرت در نیشابور درگذشت و در جوار شیخ ابو حفص حداد سابق الذکر دفن شد. (ص ۷۱۱ ج ۱ س و ۱۶۶ ج ۲ خه)

ابو حمید ابو حمیده

در اصطلاح رجالی اولی عمر بن قیس مکی، دومی عبد الرحمن بن سعد صحابی و موکول بکتاب مربوطه هستند.

ابو حنبل طائی

در مرصع ابن اثیر گوید در کثرت وفا ضرب المثل است گویند که که روزی امرء القیس با اهل و عیال و اسلحه و اموال خود بروی وارد آمد، او هم در حفظ و حراست او اهتمام تمام بکار برده و بهمین جهت ضرب المثل

ص: ۷۲

شد و اوفی من ابی حنبل الطائی و احمی جارا من ابی حنبل الطائی از امثال دائره میباشد و بکتاب امثال نیز مراجعه نمایند.

ابو حنیفه^{۱۰}

ابو حنیفه - احمد بن داود

- ذیلا بعنوان ابو حنیفه دینوری مذکور است.

ابو حنیفه اسکافی - اسکافی

- ذیلا بعنوان ابو حنیفه مروزی مذکور است.

ابو حنیفه ثانی - عبید الله بن ابراهیم بن احمد بن عبد الملک

^{۱۰} (۱) ابو حنیفه - بنوشتہ قاموس اللغة، عنوان بیست تن از فقہا میباشد و در اینجا بعضی از ایشان را تذکر میدہیم.

- بخاری محبوبی عبادی، از اکابر علمای حنفیه قرن هفتم هجرت میباشد که در معرفت علم خلاف و مذهب، وحید عصر خود بوده و بهمین جهت به ابو حنیفه ثانی شهرت یافته است چنانچه بجهت محبوب نام داشتن یکی از اجداد او به محبوبی نیز موصوف و بسبب اتصال نسب او بعباده بن صامت صحابی بعبادی هم معروف بود و از تألیفات او است:

۱- شرح الجامع الصغیر که ظاهراً شرح کتاب جامع صغیر نام محمد بن حسن شیبانی و در فقه حنفی است ۲- الفروق. ولادت صاحب ترجمه در پنجم جمادی الاولی پانصد و چهل و ششم و وفاتش در جمادی الاولی ششصد و سیام یا هشتادم هجری قمری در بخارا واقع شد، دویمی بملاحظه مدت عمر بسیار مستبعد بوده و اولی اقرب بصحت است.

(ص ۱۰۸ فوائد البهیة)

ابو حنیفه دینوری - احمد

- بن داود بن وند، از قدمای فلاسفه و حکما و ریاضیین اسلامی میباشد که در نحو و لغت و منطق و نجوم و هیئت و حساب و هندسه و تاریخ و معرفة النبات و علوم هند وحید عصر خود، بیان آداب عرب و حکم فلاسفه را جامع، در کلمات بعضی از اجلّه در عداد نوادر رجال معدود و نظیر خواجه نصیرش دانند. بالجملة در علوم بسیاری متفّن، بصدق معروف، در روایات خود محل اعتماد و از علمای کوفه و بصره اخذ مراتب علمیّه نموده است. غالب تتلمذ او از سکیت و

(۱) ابو حنیفه - بنوشته قاموس اللغة، عنوان بیست تن از فقها میباشد و در اینجا بعضی از ایشان را تذکر میدهم.

ص: ۷۳

ابن السکیت بود، در اصفهان رصد خانه‌ای تأسیس داده و زبجی هم تألیف نمود و از تألیفات او است:

۱- الاخبار الطوال در تاریخ عمومی از بدو خلقت تا انقراض یزدجرد ساسانی و تاریخ حیات خلفا را نیز تا آخر ایام معتصم عباسی (متوفی بسال ۲۲۷ هـ ق- رکز) نگذشته و در لیدن و قاهره چاپ شده است ۲ و ۳- اصطلاح المنطق و البحث فی حساب الهند ۴ تا ۱۰- البلدان و تفسیر القرآن و الجبر و المقابلة و الجمع و التفریق و جواهر العلم و حساب الخطأین و حساب الدور ۱۱- الشعر و الشعراء ۱۲- الفصاحة ۱۳- القبلة و الزوال ۱۴- الکسوف ۱۵- لحن العامة یا ما یلحن فیہ العامة ۱۶- النبات که دو کتاب در این موضوع داشته و تمام معلومات جوی و فلکی و ریاضی علمای اسلام را جامع میباشد ۱۷- نوادر الجبر ۱۱- الوصایا و غیره. وفات ابو حنیفه در سال دویست و هشتادم یا هشتاد و یکم یا دویم و یا نودم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۷۱۲ ج ۱ س و ۱۱۶ ف و ۴۴۴ ت ۱۹۷ ج ۲ ع و ۱۲ هب و ۲۶ ج ۳ جم و غیره)

ابو حنیفه زوزنی

در باب اول بعنوان زوزنی عبد الرحمن مذکور است.

ابو حنیفه سائق الحاج یا ابو حنیفه سابق الحاج - سعید بن بیان

- همدانی، از ثقات محدّثین امامیه و از روات حضرت صادق ع بود، دو فقره خبر که در رجال کشی وارد و اشعار بر مذمت وی دارند بر فرض صحت دلالت نیز ضعیف و یکی بجهت مرسل بودن و دیگری بسبب مشترک بودن محمد بن حسن که در سند آن است مابین ضعیف و غالی و ثقه مردّد و قابل اعتماد نمیباشد. حرف سیّم کلمه سابق الحاج که لقب همین ابو حنیفه میباشد مابین همزه و حرف بای ابجد مردّد و ظاهر، اولی است که از سوق مشتق بوده و بمعنی امیر حاجّ و سوق‌دهنده حجّاج است که هر سال ایشان را از کوفه بمکه برده و سرپرست ایشان بوده است و بنابر دویمی بمعنی سبقت گیرنده میباشد که پیش از حجّاج وارد مکه شده و در مراجعت نیز پیش از ایشان وارد کوفه میشده است.

(کتب رجالیه)

ابو حنیفه شیعه - نعمان بن محمد

- بن منصور بن احمد بن حیون، از مشاهیر علما و فقهای افریقا میباشد که قاضی مصر، کنیه‌اش ابو حنیفه، بسیار عاقل و منصف، در شعر و لغت و تاریخ و فقه و تفسیر بصیر، در علوم قرآنیّه دانا

ص: ۷۴

و خبیر بود، نخست مذهب مالکی داشته و اخیرا مذهب امامیه را برگزید، بهمین جهت به ابو حنیفه شیعه شهرت یافت چنانچه بجهت انتساب بموطن اصلی خود مغرب‌زمین (افریقا) به ابو حنیفه مغربی نیز معروف میباشد، نیز بهمان جهت بوده که بملوک فاطمیّون مصر ارتباط یافت، در موقعی که چهارمین ایشان معز لدین الله (۳۴۱-۳۶۵ هـ ق - شما - شسه) بجهت استحکام اساس خلافت بافریقا رفته بوده صاحب ترجمه نیز بمصاحبت او بمصر رفت و بقضاوت دیار مصر منصوب و پیوسته ملازم خدمت معزّ بوده اینک به مصری و صاحب المعز شهرت یافت و قاضی نعمان مصری در السنه دایر است و موافق مذهب شیعه تألیفاتی نیز دارد:

۱- الآثار النبویه ۲- ابتداء الدعوة للعبیدیین ۳- الاخبار فی فقه الامامیه ۴- اختلاف اصول المذاهب ۵- اختلاف الفقهاء ۶- الاقتصاد ۷- الامامة ۸- تاریخ الخلفاء المصریة و الملوك الفاطمیة و الائمة الاسماعیلیة ۹- دعائم الاسلام ۱۰- شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار ع ۱۱- مختصر الآثار ۱۲- المنتخبات که قصیده‌ایست فقهی و غیر اینها و تألیفات بسیاری درباره اهل بیت عصمت و طهارت و ردّ مخالفین مذهب جعفری خصوصا مالک و شافعی و ابو حنیفه داشته است.

از کتاب دعائم الاسلام او نقل است (و العهدة علی الناقل) که مردی خراسانی در سفر حج با امام اعظم ابو حنیفه کوفی مذکور ذیل ملاقات کرد و بعضی از احکام دینیّه را شفاها از وی یاد گرفته و نوشت تا سال دیگر همان نوشته خود را بنظر ابو حنیفه رسانید و او اظهار داشت که از همه آن فتاوی سال قبل رجوع کرده است، آن مرد خراسانی خاک بر سر کرد و فریاد برآورد

که یا معشر الناس این مرد در سال قبل بتمامی محتویات این ورقه فتوی داده و من هم بدانها کار بستم، باتکال آنها خونها ریخته و تصرف در امور مسلمین نمودم، مال و عرض و ناموس مردم را بیکدیگر مباح کردم و اکنون خودش از گفته‌های سابق خود منصرف می‌باشد. امام اعظم جواب داد که آنها رأی پارسالی من بوده و اینها عقیده امسالی. خراسانی گفت اگر فتاوی امساله را اخذ نمایم باز هم ممکن است که سال

ص: ۷۵

آینده تجدّد رأی باشد امام اعظم گفت نمیدانم خراسانی گفت من میدانم و بزعم بعضی در همین کتاب دعائم از خوف خلفای اسماعیلیّه (که اسماعیل بن امام جعفر صادق ع را حیّ و حاضر و قائم آل محمد ع دانسته و حضرت امام موسی بن جعفر ع و اولاد او را اصلاً امام نمیدانند) روایتی از امام موسی و اولاد او نکرده است لکن در مستدرک الوسائل با فقرات خود آن کتاب بطلان این عقیده استشهاد نموده و نقل آنها خارج از وضع کتاب است باری وفات ابو حنیفه شیعیه، در اول رجب سال سیصد و شصت و سیّم یا هفتم هجری قمری در مصر واقع گردید.

(ص ۷۱۲ ج ۱ س و ۷۵۸ ت و ۳۱۳ مس و ۲۹۷ ج ۲ کا و ۱۱۱ لس و ۹۶ ج ۱ مه و باب نون از ریاض العلما و غیره)

ابو حنیفه صاحب المعز

همان ابو حنیفه مذکور فوق است.

ابو حنیفه صغیر - محمد بن عبد الله

- بن محمد بن عمر، فقیه بلخی هندوانی مکتبی به ابو جعفر، از اکابر فقهای حنفیه می‌باشد که از اهل بلخ بود، در فقه و زهد و ورع و ذکاوت بنهایت رسیده و از تبخری که در فقاها داشت او را ابو حنیفه صغیر می‌گفته‌اند، در بلخ بنقل حدیث پرداخته و مشکلات فقهیه را بمرحله بیان می‌آورد تا بسال سیصد و شصت و دویم هجری قمری در بخارا درگذشت.

(ص ۱۷۹ فوائد البهیة)

ابو حنیفه - عبد الرحمن

- در باب اول بعنوان زوزنی عبد الرحمن نگارش یافته است.

ابو حنیفه غزنوی

همان ابو حنیفه مروزی مذکور ذیل است.

ابو حنیفه کوفی

همان ابو حنیفه نعمان بن ثابت مذکور ذیل است.

ابو حنیفه مروزی

یا غزنوی، که بنابر مشهور از اهل مرو و بزعم بعضی، از مردمان غزنه بود و بهمین جهت نسبت او نیز مابین مروزی و غزنوی مردّد میباشد، از آنرو که پدرش شغل کفشگری را داشته به اسکافی شهرت یافت

ص: ۷۶

(که اسکاف بمعنی کفشگر است) بهرحال وی حکیم فقیه منشی و کمالات معقولی و منقولی را جامع بود، حکمت را از ابو نصر فارابی فراگرفت و سمت دبیری نوح بن منصور هفتمین ملک سامانی (۳۶۵-۳۸۷ ه ق - شسه - شفر) را داشت و در سال سیصد و هشتاد و ششم هجری قمری درگذشت و ظاهراً اسمش نیز همین ابو حنیفه بوده است.

(ص ۸۳ ج ۱ مع و غیره)

ابو حنیفه مغربی - نعمان بن محمد

- همان ابو حنیفه شیعه مذکور فوق است.

ابو حنیفه - نعمان بن ثابت

- بن زوطی یا مرزبان یا کامگار یا طاوس یا ماه یا هرمزد، بغدادیّ المسکن و المدفن، یزدجردیّ النسب، امام اعظم اللقب و الشهرة، کوفیّ الولادة و النشأة، خزّاز الحرفة، تیملیّ النسبة، ابو حنیفه الکنية. اولین ائمه اربعه فروعیّه اهل سنت و جماعت میباشد که در باطن مذهب زیدی را داشت (چنانچه ذیلاً اشاره خواهیم کرد) و از مشاهیر و اکابر تابعین بود. بنابر مشهور فقط زمان انس بن مالک و عبد الله بن ابی اوفی و سهل بن سعد ساعدی و ابو الطفیل عامر بن وائله را از اصحاب کبار درک کرده و غیر از این چهار نفر زمان دیگر اصحاب را ندیده است و از آن چهار نفر نیز حدیثی روایت ننموده و با خودشان ملاقات نکرده است و یا بقول بعضی غیر از چهار نفر مذکور جمعی دیگر از صحابه را نیز دیده و از همه شان روایت حدیث نموده و بهرحال با گروه بسیاری از تابعین ملاقات و احادیث بسیاری از ایشان روایت مینماید.

جد ابو حنیفه از اهل کابل طخارستان و از موالی بنی تیم الله بن ثعلبه بوده و همانا تیملی گفتن او و یا هریک از خانواده وی نیز بهمین جهت انتساب ولائی به تیم الله میباشد.

نخست از کفار و ملل بیگانه بوده تا در یکی از جنگهای اسلامی اسیر مسلمانان شد، اخیراً از قید رقیت و بندگی خلاص و بدین مقدس اسلامی مشرف و پسرش ثابت پدر ابو حنیفه نیز در ایام اسلام وی بوجود آمد و خود ابو حنیفه بسال هشتادم و یا هشتاد و دویم هجرت در کوفه متولد گردید. چنانچه اشاره شد نسب او بیزدجرد بن شهریار آخرین

ملوک ساسانی ایرانی موصول میشود و نخست در مولد مذکور خود (کوفه) شغل و حرفت خزفروشی را داشته و اخیراً بتحصيلات علمیه پرداخته و از بسیاری از تابعین استماع احادیث شریفه نموده است.

یک قسمت از فقه و حدیث را از قاضی حماد بن ابی سلیمان (متوفی بسال ۱۲۰ هـ ق- قک) فراگرفت و چنانچه بس مشهور و مصرح به ابن ابی الحدید و جمعی وافر از اکابر میباید از تلامذه حضرت صادق ع و خوشه چین خرمن علوم ظاهری و باطنی بی پایان آن حجة الله الکبری بوده و از انوار علمیه آن امام حقیقت اقتباس نموده و اخیراً بهر وسیله که بوده از آن حضرت منحرف شد و در احکام شرعیه که فهم آنها خارج از حدود ادراکات و اذهان معمولی بشر است باب عمل برأی و قیاس و استحسان را باز کرد و از اینرو موافق آنچه ضمن شرح حال ابو حنیفه شیعه اشاره شد فتاوی مختلف از وی صادر گردید و موافق آنچه از تاریخ منتظم ابن الجوزی حنبلی نقل شده مورد طعن عموم شد، جمعی در اصول عقائد طعنش می‌زنند، قومی در صحت روایات او قدح و گروهی در عمل به رأی کردن او در مقابل نصّ و احادیث صحیحیه مذمومش دانند و عین عبارات ابو حامد غزالی است که در تنقیح المقال از کتاب منخول وی نقل کرده است فاما ابو حنیفه فقد قلب الشریعة ظهر البطن و شوش مسلکها و غیر نظامها و اردف جمیع قواعد الشریعة باصل هدم به شرع محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و من فعل شیئا من هذا مستحلا کفر و من فعل غیر مستحل فسق بعد از اینجمله دامنہ مطلب را تفصیل داده که نقل آن را ضرورتی نمیباشد و بعضی از فتاوی ابو حنیفه را مینگارد:

۱- مطهر بودن دباغت چنانچه پوست حیوان میته یا نجس العین را اگر دباغی کنند پاک میشود چه از حیوان مأكول اللحم باشد یا غیر مأكول (باستثنای پوست خوک) ۲- جواز وضو گرفتن با نبیذ مطبوخ (شراب خرما) با نبودن آب و اگر آن هم نباشد تیمم است ۳- جواز و صحت وضو با آب غصبی و نماز در لباس غصبی و مکان غصبی با حرمت آنها ۴- جواز تکبیر نماز بغیر عربی با قدرت بعربی ۵- واجب نبودن خود فاتحه در نماز بلکه اگر بعوض آن مقدار یک آیه بخواند نمازش صحیح بلکه ترجمه و معنی آن نیز بهر زبانی که باشد خود قرآن است و نماز صحیح است ۶- واجب نبودن ذکر در رکوع و سجود نماز ۷- نمازگذار در سجده مخیر است

مابین اینکه پیشانی بر زمین بگذارد یا بینی ۸- در رکعت آخری تشهد واجب نبوده و جلوس بقدر تشهد کافی است ۹- نیز در رکعت آخری میتواند که فقط با حدث و یا یکی دیگر از منافیات از نماز خارج بشود ۱۰- ربا بودن نشستن داین در زیر سایه دیوار مدیون ۱۱- دو سال بودن اقصی حمل ۱۲- حلال بودن شراب چنانچه زمخشری در سبب کتمان عقیده مذهبی خود که بهر نحوی اظهارش کند مورد طعن مردم میباید گوید:

و اکتمه کلماته لی اسلم

اذا سئلوا عن مذهبی لم ایح به

ایح الطلا و هو الشراب المحرم الخ

فان حنفیا قلت قالوا بانی

ابن خلکان شافعی از کتاب مغیث الخلق امام الحرمین نقل کرده که سلطان محمود بن سبکتکین مذهب ابو حنیفه داشته و بعلم حدیث بسیار حریص بود تا آنکه اکثر احادیث را موافق مذهب شافعی یافت پس علمای هردو فرقه حنفی و شافعی را جمع کرده و امر ملوکانه بمذاکره مذهبی و بیان افضلیت کدام یک از آنها صادر گردید، قفال مروزی شافعی سابق الذکر که یکی از حاضرین بوده از فرصت استفاده کرد، دردم بلند شد و دو رکعت نماز بدین روش بجا آورد: لباسی از پوست سگ دباغی شده ساتر عورت کرد، سرخود را بنجاست آلوده نمود، با شراب خرما وضو گرفت، بزبان فارسی تکبیرة الاحرام گفت، بعوض حمد و سوره کلمه دو برگ سبز که ترجمه فارسی **مُذْهَبَاتَانِ** است بزبان آورده و اصلاً رکوع نکرد، بعوض سجده نیز مانند منقار بزمین زدن خروس، دو مرتبه سر بزمین زده و برداشت، بعد از آن تشهد گفته و بعوض سلام نیز تیز داد و بشاه گفت که این نماز ابو حنیفه است شاه گفت که اگر ابو حنیفه نماز این جوری را جایز ندیده باشد ترا خواهم کشت پس کسی را که در اقوال ابو حنیفه بصیرت داشته بتحقیق قضیه برگماشت و مطلب را موافق عمل قفال مروزی یافتند اینک شاه، باستناد اینکه احدی نماز مذکور را تجویز نمی کند از مذهب حنفی بمذهب شافعی عدول نمود.

ابو حنیفه بعد از انصراف از حضرت صادق ع موافق قیاس و استحسان و آراء خود بنای تدریس گذاشت. فضیل بن عیاض، وکیع بن جراح، ابراهیم ادهم، بشر حافی، داود طائی، ابو یوسف قاضی، محمد بن حسن شیبانی و بعضی دیگر از اکابر مجتهدین، تلامذه وی بوده و از وی روایت می کنند. مذهب حنفی که آراء و عقائد همین ابو حنیفه

ص: ۷۹

میباشد در عهد دولت عثمانی بسیار توسعه یافت و در حکم مذهب رسمی آن دولت شد و قسم اعظم اهل سنت و بیشتر از نصف مسلمانان روی کره تابع همین مذهب هستند.

از نوادر منقوله در حق ابو حنیفه و زهد و ورع و تقوای او است که در آخرین حج، بطواف خانه کعبه رفت، در کعبه را بدست گرفت، نصف قرآن را بر یک پای ایستاده خواند و نصف دیگر را بر پای دیگر ایستاده تمام کرد. نیز حضرت پیغمبر آب دهن مبارک خود را بانس بن مالک امانت سپرده بود که آن را بابو حنیفه برساند، آن آب در درون لپهای انس چون آبله بسته شده بود تا بعد از ولادت ابو حنیفه بدو تسلیم نمود. همچنین هفت هزار مرتبه ختم قرآن کردن او در محل قبض روح خود، سی یا چهل سال تمامی شب را احیا کردن، نماز صبح را با وضوی نماز عشا خواندن بزعم بعضی تمامی نمازهای پنج گانه را با یک وضو خواندن، منحصر بودن خواب او در زمستان بساعت اوّل شب و در فصول دیگر بساعت مابین ظهر و عصر و مانند اینها بدو منسوب میباشد (و العهدة علیهم) و قضاوت در تمامی مراتب مشروحه از وضع این مختصر خارج و بعهد خود ارباب رجوع محمول و در اینجا فقط قضیه زیدی مذهب بودن ابو حنیفه را که در صدر عنوان اشاره شد و صریح کلام زمخشری میباشد تذکر میدهد.

در کشاف در تفسیر آیه شریفه: **وَإِذِ ابْنَلِیْ اِبْرَاهِیْمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ** که آیه صد و بیست و چهارم سوره بقره است گوید (یعنی خطاب بابراهم) هرکسی که از ذریّه تو ظالم باشد عهد خلافت و امامت من باو نمیرسد بلکه این عهد کسی را میرسد که عادل بوده و بری از ظلم باشد و گفته اند که این

آیه دلیل است بر اینکه فاسق صلاحیت امامت را ندارد و البته کسی که خبرش مردود شده و واجب الطاعة و نافذ القضاة و الشهادة نبوده و صلاحیت امامت جماعت در نماز را نداشته باشد چگونه امامت مطلقه امت را صالح می‌باشد. بعد از این جمله گوید که ابو حنیفه در باطن نصرت کردن بر زید بن علی بن الحسین و حمل و نقل اموال نزد او را واجب دانسته و هم فتوی میداده که خروج کردن

ص: ۸۰

با مصاحبت او برای مدافعه از امامت و خلافت کاذبه منصور دوانیقی و امثال او که تماما دزد بوده و بغیر حق موسوم بامام و خلیفه هستند واجب و لازم می‌باشد. نیز در حق منصور و اتباع او می‌گفته که اگر ایشان بنای مسجدی را تصمیم داده و مرا هم ببازرسی آجرهای آن مسجد بگمارند البته قبول نمی‌کنم (که در حقیقت اعانت بر ظلمه است). از این عیینه نیز نقل کرده که امام برای دفع ظلم و ظلمه است پس چگونه نصب ظالم برای امامت روا باشد و اگر بکنند مصداق مثل معروف است که من استرعی الذئب فقد ظلم. این است که فقه زیدی با فقه حنفی در اغلب مسائل مطابق می‌باشد چنانچه سید شریف در شرح مواقف تصریح کرده است.

ابو حنیفه از مخضرمین دولتین امویّه و عباسیّه می‌باشد که آخر اوّلی و اوّل آخری را درک کرده و در هر دو دوره از کثرت زهد و ورعی که داشته بسیار محترم بوده است از طرف یزید بن عمر فزاری که از طرف مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی والی عراقین بوده بقضاوت کوفه تکلیفش کردند لکن از کثرت زهد و ورع و خوف تضییع حقوق مردم شدیداً ردّ نموده و اصرار فوق العاده ایشان کارگر نشد و عاقبت محکوم بصد و ده تازیانه گردید که بسرش زدند. همچنین از طرف ابو جعفر منصور دوانیقی دویمین خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ ق- قلو- قنح) بقضاوت بلکه قاضی القضاتی تکلیف شد او نیز اکیداً ردّ نمود و اصرار مؤثر نشد عاقبت بهمین جهت و یا بجهت دیگر مورد سطوت و غضب منصور واقع، ببغداد جلب و حبس شد، چندین مرتبه از محبس بیرونش آورده و تهدیدش کردند، او نیز در ردّ خود ثابت ماند و زیر بار قضاوت نرفت تا در محبس جان داد و یا از طرف منصور عاقبت محکوم بتازیانه تصاعدی شد، هر روز ده تازیانه بیشتر از روز سابق می‌زدند تا آنکه شماره تازیانه بصد رسیده و در محبس درگذشت و بقول بعضی بالاخره قبول قضاوت کرد و بفاصله دو سه روز شش روز دیگر مریض شد و جان بمالک جانان سپرد.

وفات ابو حنیفه در ماه رجب یا شعبان یکصد و پنجاهم یا یکم یا سیّم هجری قمری در بغداد واقع شد و مرقدش معروف است. شرف الملک ابو سعد محمد بن منصور خوارزمی

ص: ۸۱

از وزرای سلطان ملکشاه بن البارسلان سیّمین حکمران سلجوقیان ایرانی (۴۶۵-۴۸۵ هـ ق- تسه- تفه) مقبره‌ای عالی بر سر قبرش بنا نهاد و بعد از آن سلاطین عثمانی نیز کرارا در تعمیرات و تزیینات آن افزوده‌اند. ناصر الدین شاه قاجار نیز در موقع تشرف بزیارت عتبات در حدود صد هزار تومان آن روزی که معادل چندین میلیون امروزی میشود در تزیینات آن صرف نموده است.

نگارنده گوید: ظنّ قوی می‌رود که آن‌همه حبس و تازیانه و آزار و شکنجه ابو حنیفه که بحسب ظاهر بی‌هانه ردّ قضاوت بوده در باطن بجهت تأیید مذهب زیدی بوده است و دور نیست که تأدیب نکردن ثوری که او نیز ردّ قضاوت کرده و علاوه بر اینکه خودش ردّ کرده مصاحبت شریک نخعی را نیز محض بجهت قبول قضاوت ترک نموده مؤید این مطلب باشد.

از تألیفات ابو حنیفه است:

۱- الفقه الاکبر در کلام که شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند و در مصر چاپ و در لکناو و دهلی نیز با بعضی از شرح‌های چاپ شده است ۲- المسند که به مسند امام اعظم و مسند ابو حنیفه معروف و در حدیث است و از طرف بعضی از اکابر بابواب فقهیه مرتب و در لکناو چاپ شده است ۳- المقصود در علم صرف چنانچه بعضی بدو نسبت داده و در استانبول چاپ شده است. اما کیفیت خروج زید بن علی بن الحسین ع که اشاره شد آیا بداعیه امامت بوده و یا باذن و اجازه امام باقر ع بوده است خارج از وضع ابن عجاله بوده و موکول بکتاب مبسوطه مربوطه می‌باشد.

(کف و ۲۸۴ ف و ۲۹۴ ج ۲ کا و ۷۶۳ ت و ۳۲۳ ج ۱۳ تاریخ بغداد و ۴۹۳ ج ۱ مه و ۴۳ ج ۱ خه و ۴۳۸ هر و ۱۳۸ ج ۲ ع و شرح نهج ابن ابی الحدید و کشاف و ۷۱۱ ج ۱ س و غیره)

ابو حنیفه - نعمان بن محمد

- بعنوان ابو حنیفه شیعه نگارش دادیم.

ابو حیان^{۱۱}

ابو حیان - اثیر الدین محمد

- بن یوسف بن علی بن حیان اندلسی جیانی شافعی، محدث مفسر قاری ادیب نحوی لغوی، شاعر ماهر رجالی

(۱) ابو حیان- در اصطلاح ارباب تراجم، کنیه چندی از اکابر می‌باشد که بعضی از ایشان را تذکر می‌دهد و ظاهر آن است که در صورت نبودن قرینه مراد ابو حیان اثیر الدین محمد بن یوسف است که مذکور می‌شود. اما ابو حیان مصطلح رجالی که اغلب علمای رجال فقط بعنوان ابو حیان (بدون ذکر اسم و لقب) ذکر کرده و توثیقش نموده‌اند نامش مجهول و در جایی بنظر نیامد.

^{۱۱} (۱) ابو حیان- در اصطلاح ارباب تراجم، کنیه چندی از اکابر می‌باشد که بعضی از ایشان را تذکر می‌دهد و ظاهر آن است که در صورت نبودن قرینه مراد ابو حیان اثیر الدین محمد بن یوسف است که مذکور می‌شود. اما ابو حیان مصطلح رجالی که اغلب علمای رجال فقط بعنوان ابو حیان (بدون ذکر اسم و لقب) ذکر کرده و توثیقش نموده‌اند نامش مجهول و در جایی بنظر نیامد.

ملقب به اثیر الدین، مکتبی به ابو حیان، از اکابر و فحول قرن هشتم هجری اندلس میباشد که بسال ششصد و پنجاه و چهارم هجرت در شهر مطخشارش از بلاد غرناطه متولد شد و بهمین جهت به غرناطی نیز موصوف میباشد. نخست در مالقه و غرناطه قرآن مجید و ادبیات را از اکابر وقت خواند سپس بافریقا و مصر و اسکندریه و حجاز و شامات و نواحی دیگر مسافرتها کرد، از بسیاری از اکابر هردیاری بتکمیل ادبیات و قرائات و حدیث و تفسیر و دیگر علوم متداوله متنوعه پرداخت. شماره اساتید او که از ایشان درس خوانده و از انوار علمیّه ایشان استناره نموده چهار صد و پنجاه نفر از اجلّه و عده مشایخ اجازه وی بسیار و متجاوز از همین مقدار بلکه بنوشته بعضی هزار و پانصد نفر است. تلامذه او نیز در حال حیات خودش در شماره اساتید وقت بوده‌اند.

بالجملة تمامی اوقات او در افاده و استفاده و تعلیم و تعلّم و تألیفات متنوعه مصروف بود، در تفسیر و حدیث و لغت و نحو و صرف و علوم عربیّه و اخبار و سیر و تراجم احوال و معرفت طبقات رجال و بالخصوص در شرح حال مشاهیر اندلس احاطه فوق الغایه داشت، بلکه بنوشته بعضی از ارباب تراجم، از اقطاب سلسله علم و ادب و اعیان متبصرین در دقائق لغت عرب، در نحو و صرف امام مطلق، بالخصوص در نحو، سیبویه و امیر المؤمنین متأخرین و بهمین جهت با وفور کمالات متنوعه به ابو حیان نحوی و شیخ النحاه معروف بود چنانچه بجهت تبحر در حدیث به شیخ المحدثین و تفنّن در علوم متنوعه به رئیس العلماء موصوف میباشد. عجب‌تر آنکه بعضی از تألیفات و آثار او بقواعد زبان فارس و ترک و حبش و السنه بیگانه مشتمل بوده و در علمای عرب بسیار نادر الوقوع و این خود جالب نظر دقت است. نصایح حکیمانه و اشعار طریفه‌اش نیز بسیار و از آن جمله است:

فلا اذهب الرحمن عنی الاعادیا

عدای لهم فضل علی و منة

و هم نافسونی فاکتسبت المعالیا

هم بحثوا عن زلتی فاجتنبتها

لما غنیت عن الاکیاس بالیاس

ارحت روحی من الایناس بالناس

بنات فکری و کتبی هن جلاسی

و صرت بالبیث وحدی لا اری احدا

لا تأمن علیهما انسانا

ان الدراهم و النساء کلیهما

ينزعن ذا اللب المتين عن التقى

فیری اسائه فعله احسانا

اتى بشفيع ليس يمكن رده

دراهم بيض للجروح مراهم

تصير صعب الامر اهون ما ترى

و تقضى لبانات الفتى و هو نائم

قصیده‌ای نیز در قرائات دارد بر وزن قصیده شاطبیّه مشهوره که از آن مختصرتر و فوائدش بیشتر و مع ذالک حظّ شاطبیّه نداشته و مثل آن رواج نگرفت و در ضمن شرح حال رضی شاطبی نیز دو شعر ابو حیّان که در مرثیه‌اش گفته مذکور گردیده و از تألیفات ابو حیّان است:

۱- الابيات الوافيه في علم القافية ۲- اتحاف الاديب (الاريب خ ل) بما في القرآن من الغريب ۳- الاثير في قراءة ابن كثير ۴- الادراك للسان الاتراك که در استانبول چاپ و مقداری وافى از لغت و قواعد صرف و نحو زبان ترك را حاوی است و در اوقاتی که در مصر مقیم بوده و باملوک مصر که از ترك بوده‌اند مراوده داشته تألیف داده است ۵- الاعلام باركان الاسلام ۶- الافعال في لسان الترك ۷- البحر المحيط در تفسیر که تفسیر کبیر نیز گویند و چندین مجلد است و در قاهره چاپ و خود ابو حیّان تلخیصش کرده و آن را به النهر الماد من البحر موسوم داشته و آن نیز در حاشیه خود بحر المحيط چاپ شده است ۸- التذكرة في العربية که چهار جلد بزرگ است ۹- التذيل و التكميل من شرح التسهيل که شرحی مبسوط بر کتاب تسهيل ابن مالک بوده و چندین مجلد است ۱۰- تقريب النائي في قراءة الكسائي ۱۱- تهيج السالك في الكلام على الفية ابن مالک ۱۲- الحلل الحالية في اسانيد القرائات العالية ۱۳- الرمزة في قراءة حمزة ۱۴- الروض الباسم في قراءة عاصم ۱۵- زهو الملك في نحو الترك ۱۶- عقد اللآلی في القرائات السبع العوالی ۱۷- غاية الاحسان در نحو ۱۸- غاية المطلوب في قراءة يعقوب ۱۹- غريب القرآن ۲۰- المبدع في التصريف ۲۱- المزن الهامر في قراءة ابن عامر ۲۲- مسلك المرشد في تجريد مسائل نهاية ابن رشد ۲۳- منطق الخرس بلسان (في لسان خ ل) الفرس ۲۴- منهج السالك في الكلام على الفية ابن مالک ۲۵- المورد الغمر في قراءة ابی عمرو ۲۶- النافع في قراءة نافع ۲۷- نفحة المسك في سيرة الترك ۲۸- نور الغبش في لسان الحبش ۲۹- نهاية الاعراب في التصريف و الاعراب ۳۰- النیر الجلی فی قراءة زید بن علی و غیر اینها که بسیار است.

ابو حیّان از مذهب معتزله و مجسمه و بدع فلاسفه تبرّی جسته و بمذهب ظاهریه که در ضمن عنوان ظاهری داود اشاره نمودیم مایل و بمحبت حضرت امیر المؤمنین ع بسیار راغب و باستناد حدیث شریف نبوی ص که درباره آن حضرت فرموده یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق از مقاتلین آن حضرت اظهار تبرّی مینموده است و وقتی از

ص: ۸۴

بدر الدین ابن جماعة صحت این حدیث را استفسار نموده و او نیز تصدیق کرد ابو حیّان گفت پس کسانی که با حضرت علی بسر مقاتله درآمده و شمشیر بروی او کشیدند محبّ آن حضرت بوده‌اند و یا مبغض دیگر ابن جماعة چیزی نگفت. وفات ابو حیّان بسال هفتصد و چهل و پنجم هجری قمری در قاهره مصر واقع شد و شهید اوّل بواسطه جمال الدین عبد الصمد بن ابراهیم بن خلیل از تلامذه ابو حیّان از او روایت میکند.

(ص ۷۴۳ ت و ۹۲ ج ۱ فع و ۷۱۲ ج ۱ س و ۳۰۲ ج ۴ کمن و غیره)

ابو حیان اندلسی - محمد بن یوسف

- همان ابو حیان اثیر الدین مذکور فوق است.

ابو حیان بغدادی یا ابو حیان توحیدی یا ابو حیان شیرازی - همان ابو حیان علی بن محمد

- مذکور ذیل است.

ابو حیان - علی بن محمد بن عباس

- معتزلیّ الاصول، شافعیّ الفروع، شیرازی یا نیشابوری یا واسطی یا بغدادیّ الاصل، (علی الخلاف) از مشاهیر علما و فضلاّی اواخر قرن چهارم هجری عهد دیالمه میباشند و بنابر مشهور، بجهت انتساب بخرمای توحید نامی که پدرش آنرا در بغداد میفروخته به ابو حیان توحیدی شهرت یافت و بعضی از شرّاح دیوان متنبّی هم این شعر او را

هن فیه احلی من التوحید

یترفن من فمی رشقات

حمل بر همین معنی کرده‌اند و یا موافق آنچه از ابن حجر نقل شده توحیدی گفتن او بهمان معنی مرکوز اذهان و منسوب به توحید دینی است که معتزله خودشان را اهل عدل و اهل توحید نامند در مقابل اشاعره که بجبر قائل بوده و بهمین جهت گویا خدا را نشناخته و اصلاً توحید نکرده‌اند.

ابو حیّان از مشایخ صوفیه، رئیس بلغا، فیلسوف ادبا، ادیب فلاسفه، در فقه و کلام و نحو و شعر و لغت و ادبیّات عرب و بعضی از فنون دیگر متفنّن، گاهی او نیز مانند ابو حیّان اثیر الدین مذکور فوق به ابو حیان نحوی موصوف و با این همه مراتب

ص: ۸۵

علمیه مردی بوده کذاب و قلیل الورع و الدیانة. بنوشته معجم الادبا با آن همه ذکاوت و فطانت که وحید دنیا بوده بسیار بدزبان و هرزه‌درای، طعن و توهین و تحقیر دیگران دکان خودفروشی او بلکه بنوشته ابن خلّکان بدعقیده هم بوده است. از صاحب ابن عبّاد و وزیر مهلبی که بعد از استحضار از سوء عقیده او تصمیم قتلش داده بودند فراری بود.

موافق نقل معتمد از تاریخ ابن حوزی، زنادقه اسلام سه کس بوده‌اند: ابن الراوندی، ابو العلاء معری، ابو حیان توحیدی و صدمه اسلامی ابو حیّان بیشتر از دیگران بوده است باری تألیفاتی نیز بدو منسوب دارند:

۱- اخلاق الوزیرین و ظاهرا همان مثالب مذکور ذیل است ۲- الاشارات الالهیه ۳- الامتناع (الامتناع خ ل) و الموانسة ۴- البصائر و الذخائر ۵- الحج العقلى اذا ضاق الفضاء عن الحج الشرعى و در روضات الجنان گوید که این کتاب ابو حیان نظیر کتاب حسین بن منصور حلاج است که در حج فقرا از اختراعات خودش نوشته و سبب عمده قتل وی گردید ۶- ریاض العارفین ۷- الصدیق و الصداقة و بنوشته معجم الادباء در سال چهار صد تمام هجرت از مسوده بمبیضه نقل شده است ۸- مثالب (ثلب خ ل) الوزیرین که دو مجلد بوده و حاوی مطاعنی است که به دو نفر وزیر روشن ضمیر صاحب بن عباد و ابو الفضل ابن العمید بسته است و ابن خلکان گوید که در این کتاب به دو نفر وزیر معظم تاخته، نقائص ایشان را شمرده، فضائل ایشان را سلب کرده و نهایت تعصب بکار برده و انصاف ننموده است. پس گوید موافق آنچه خودم تجربه کرده و از موثقین نیز شنیده‌ام این کتاب بسیار شوم و بدمیمت است، هرکه تملکش نماید احوالش واژگون گردد و بعضی از اسباب تألیف این کتاب را هم در شرح حال ابن عباد اسمعیل تذکر خواهیم داد ۹- المحاضرات و المناظرات ۱۰- المقامات ۱۱- المقایسات.

وفات توحیدی بنوشته کشف الظنون سال سیصد و هشتادم و در روضات از بعض معاجم نقل کرده که در حدود سال مذکور و یا بعد از آن بوده پس از بعض تواریخ معتبره شیراز نقل کرده که بسال سیصد و شصتم هجرت در شیراز وفات یافته است نگارنده گوید:

موافق آنچه فوقا در تاریخ تألیف کتاب صدیق و صداقت اشاره شد در سال چهار صد تمام هجرت در قید حیات بوده و وفات او ظاهرا بعد از آن تاریخ میباشد بلکه در طبقات الشافعیة او را از رجال قرن پنجم شمرده و در سوء عقیده او نیز توقف کرده است.

(ص ۷۴۴ ت و ۵ ج ۱۵ جم و ۱۷۳ ج ۲ کا و ۳۰۴ مط و ۱۴ هب و ۲ ج ۴ طبقات الشافعیة)

ص: ۸۶

ابو حیان غرناطی ابو حیان محمد بن یوسف ابو حیان نحوی

همان ابو حیان اثیر الدین مذکور فوق میباشد و گاه است که ابو حیان توحیدی فوق را نیز ابو حیان نحوی گویند و لکن در صورت نبودن قرینه راجع به اوّلی است و بس.

ابو حیان نیشابوری ابو حیان واسطی

چنانچه اشاره شد همان ابو حیان توحیدی مذکور فوق است.

ابو حیوس - محمد بن سلطان

- بن محمد بن حیوس بن محمد بن مرتضی بن محمد بن هیشم بن عدی غنوی، مکنّی به ابو الفتیان، ملقب به صفی الدولة، از مبرزین و مشاهیر شعرای شام میباشد و از آن رو که پدرش از امرای مغرب زمین بوده او نیز به امیر شهرت داشته و دیوان شعر بزرگی هم دارد و جمعی از ملوک و اکابر را دیده و در قبال مدایح ایشان بانعامات بسیاری نایل گردیده و از او است:

فلاشکرن ندی اجاب و مادعی

انی دعوت ندی الکرام فلم یجب

شکر بطیء عن ندی متسرع

و من العجائب و العجائب جمّة

بسال چهار صد و هفتاد و سیّم هجری قمری در هفتاد و نه سالگی در حلب درگذشت و حیوس بفتح اوّل و تشدید ثانی است. (ص ۱۱۴ ج ۲ کا)

ابو حیه - طارق بن شهاب

- یکی از اصحاب حضرت رسالت ص و موکول بعلم رجال است.

ابو حیه - هیشم بن ربیع

- بعنوان نمیری نگارش یافته است.

ابو خالد^{۱۲}

ابو خالد زبالی

از اصحاب حضرت موسی بن جعفر ع، امامی مذهب، محبّ اهل بیت عصمت ع میباشد. حسن العقیده بودن او

(۱) ابو خالد - در اصطلاح رجالی، اسماعیل بن سلمان، حارث بن قیس بن خالد، داود بن هیشم، عمر بن خالد، قاسم بن سالم، محمد بن مهاجر، یحیی بن یزید و جمعی دیگر است.

ص: ۸۷

از این روایت وی که در باب مولد آن حضرت از اصول کافی روایت کرده ظاهر و هویدا است. چنانچه خود ابو خالد گوید: هنگامی که آن حضرت را نزد مهدی عباسی میبردند در منزل زباله نزول فرمودند من هم در حضور ایشان رفته و بسیار

^{۱۲} (۱) ابو خالد - در اصطلاح رجالی، اسماعیل بن سلمان، حارث بن قیس بن خالد، داود بن هیشم، عمر بن خالد، قاسم بن سالم، محمد بن مهاجر، یحیی بن یزید و جمعی دیگر است.

اندوهناک بودم، در جواب استفسار از سبب ملال من بعرض رساندم چگونه اندوهناک نباشم که آینده و مآل کار شما با این طاغی معلوم نیست که چطور خواهد شد و بکجا خواهد رسید، در مقام تسلی فرمودند که مرا هیچ باکی نبوده و جای اندیشه نیست، در روز فلانی از ماه فلانی در موضع فلانی (که خود آن حضرت معین فرمود) منتظر آمدن من باش. گوید که بعد از آن روزها و ماهها را می‌شمرم تا آنکه همان روز در همان موضع معین چشم براه و منتظر بودم نزدیک بغروب گردید ولی اثری پیدا نشد، وسوسه شیطانی در دلم خطور کرده و ترسیدم که در صدق کلام حقیقت انتظام آن امام عالی مقام شک کرده باشم، پس در عین حال قافله‌ای از طرف عراق پیدا شد، باستقبال رفته و دیدم که آن حضرت پیش قافله بقاطری سوار است، مرا ندا درداد و فرمود که شک مکن و شیطان دوست میداشت که تو شک کرده باشی، من شکر کرده و گفتم حمد خدائی را سزا است که وجود مقدس را از شر ایشان مستخلص گردانید فرمود که بار دیگر بطرف ایشان رفته و دیگر خلاص نخواهم شد. اسم اصلی ابو خالد در جائی بنظر نرسید و دور نیست که آن هم ابو خالد باشد. اما زبالی بضمّ اوّل منسوب بموضعی زباله نام است در راه مکّه مابین ثعلبیه و واقصه.

(مراسد و تنقیح المقال)

ابو خالد سجستانی

از اصحاب حضرت رضا ع میباشد که نخست واقفی مذهب و بامام حیّ و قائم آل محمد بودن و مهدی منتظر بودن حضرت موسی ع معتقد بود، اخیراً از روی قواعد نجومی از آن عقیده منصرف و برخلاف اصحاب قبلی خود بعقائد حقّه موفق و بموت آن حضرت و امامت حضرت رضا ع قاطع گردید و ظاهراً اسم اصلیش نیز ابو خالد بوده است. (کتب رجالیه)

ابو خالد - عبد الملک بن عبد العزیز

- در باب سیّم بعنوان ابن جریح خواهد آمد.

ص: ۸۸

ابو خالد کابلی یا ابو خالد کنکر

ذیلاً بعنوان ابو خالد وردان مذکور است.

ابو خالد - وردان

- از اهل کابل میباشد که نامش همین وردان، لقبش کنکر و یا خود کنکر نام اصلی مادرزادی او و وردان اسم یا لقب مشهوری او است. بهرحال وی از اجلّای اصحاب حضرت سجاد ع بوده، در بدایت حال کیسانی مذهب و بامامت جناب محمد حنفیه و قائم آل محمد بودن وی معتقد بوده و مدتی هم خدمتش نمود تا آنکه روزی آنجناب را بحرمت حضرت رسالت ص و امیر المؤمنین ع سوگند داد و امام مفترض الطاعة بودن او را از خودش استفسار نمود در جواب فرمود یا ابا

خالد قسم بزرگ دادی همانا امام مفترض الطاعة من و تو و عموم مسلمین، حضرت علی بن الحسین ع است. ابو خالد خدمت آن حضرت شتافته و پس از استیذان فیض باب حضور مبارک گردید آن حضرت فرمود مرحبا بک یا کنکر چه رو داده که برخلاف عادت معمولیت بدیدن ما آمدی؟ ابو خالد بمجرد این کلام سجده شکر کرد و گفت حمد خداوندی را که آنقدر از اجل حتمی مهلت داد که معرفت بامام خود رساندم آن حضرت فرمود چگونه امام خود را شناختی؟ ابو خالد قضیه قسم دادن او بجناب محمد حنفیه و ارشاد آنجناب را بدستور مذکور عرض کرد و هم اظهار داشت که تو مرا بهمان اسم اصلی مادرزادیم (که بذات الهی قسم، غیر از پدر و مادر کسی مرا بدین اسم نمیشناخته) ندا دردادی پس یقین کردم که که امام مفترض الطاعة من و عموم مسلمین شما هستید. باری صاحب ترجمه از اعیان اصحاب حضرت سجّاد ع و ثقات و معتمدین ایشان بلکه بمدلول بعضی از آثار دینیّه از حواریّین آن حضرت بوده است:

ناگفته نماند: ظاهر شرح حال فوق که موافق بعضی از کتب رجال و تراجم احوال نگاشته آمد آنکه ابو خالد کابلی یک تن بوده و نامش نیز مابین وردان و کنکر محل خلاف و نظر و ظاهر کلام علامّه موافق روایت مذکوره آنکه نام اصلیش کنکر و وردان اسم یا لقب مشهوری او میباشد، لکن ظاهر کلام رجال شیخ که در تنقیح المقال نقل کرده

ص: ۸۹

آنکه ابو خالد کابلی عنوان دو تن از اصحاب ائمّه ع بوده و بقید اکبر و اصغر از همدیگر امتیاز یابند: ابو خالد کابلی اکبر نامش کنکر و از اصحاب امام سجّاد ع بوده که فوقاً مذکور شد و اما ابو خالد کابلی اصغر نامش وردان و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده است و موافق نقل معتمد، در رجال ابن داود نیز بتعدّد ابو خالد قائل، اکبر را بنام مذکورش کنکر عنوان کرده و اصغر را نیز بنام خودش نگارش داده و علامّه ملتفت قضیه نشده و باتحاد و یکی بودن ابو خالد قائل و چنانچه مذکور شد کنکر را نام اصلی همان وردان پنداشته است. از کلمات بعضی از علمای رجال استظهار میشود که نام هردو ابو خالد، وردان بوده کنکر تنها لقب ابو خالد اکبر است و ظاهر بعضی دیگر نام هردو وردان و لقب هردو کنکر میباشد. بالجملة تعدّد ابو خالد کابلی مسلّم و جای تردید نمیشود و بسط زاید موکول بکتاب مربوطه است.

(ص ۱۵ هب و ۶۶ لس و ۹۰ ج ۱ مه و ۳۶۸ ج ۶ عن و غیره)

ابو خالد یزید بن حاتم ابو خالد یزید بن مهلب

در ضمن شرح حال ابو سعید مهلب خواهند آمد.

ابو خدّاش ابو خدیج ابو خدیجه

در اصطلاح رجالی اولی حیّان بن یزید و عبد الله بن خدّاش، دویمی خیمه بن رحیل بن معاویه، سومی نیز سالم بن سلمه و سالم بن مکرم بن عبد الله است.

ابو خراش - خویلد بن مرة

- ذیلا بعنوان ابو خراشه مذکور است.

ابو خراش - مخلد بن یزید

- در ضمن شرح حال ابو سعید مهلب خواهد آمد.

ابو خراشه - خفاف

- بن ندبه صحابی، از مشاهیر مخضرمین شعرا و فرسان قبیله قیس از عرب میباشد که کنیه اش ابو خراشه یا ابو خرشه بوده و هردو دوره جاهلیت و اسلام را دیده است. بعضی از صولتها و دلیریها که در زمان جاهلیت از وی بیروز آمده بوده سبب شهرت و آوازه وی گردید، در مدینه فیض باب حضور مبارک نبوی ص و بشرف اسلام مشرف، در غزوات حنین و طائف بلکه در فتح

ص: ۹۰

مکه نیز در رکاب مبارک آن حضرت حاضر، در موقعی که بعضی از مسلمین صوری از دین مقدس اسلامی مرتد شدند او همچنان در اسلام خود ثابت بود و در زمان خلافت عمر (۱۳-۲۳ هـ ق - یح - کج) درگذشت.

خفاف با ضم و تخفیف و ندبه هم بفتح اول نام مادر او است. نام پدرش موافق قاموس و شرحش تاج العروس عمیر بن حرث بن عمرو بن شریذ سلمی بوده و شعر مشهور عباس بن مرداس سلمی

ابا خراشة اما انت ذا نفر فان قومی لم یأکلهم الضبع

هم که در سیوطی و مغنی و بعضی از کتب عربیه محل استشهاد بعضی از مسائل ادبیّه است خطاب بهمین صاحب ترجمه میباشد. کنیه اش ابو خراشه است بضم خ بر وزن کناسه و اینکه در قاموس الاعلام حرف الف ماقبل شین را اسقاط کرده و ابو خرشه نوشته است اشتباه و یا از سهو چاپخانه بوده و ممکن است که هردو صحیح و مستعمل است.

(جامع الشواهد و ص ۲۰۵۲ ج ۳ س و حاشیه شمنی و غیره)

ابو خراشة - خویلد بن مرة بن عبد العزی

- بن معاویه هذلی نیز از مخضرمین شعرای عرب بوده و هردو دوره جاهلیت و اسلام را دیده است.

بسیار سریع السیر بوده بحدی که در دویدن بر اسب پیشی میگرفت، در زمان جاهلیت بمکه رفت، ولید بن مغیره عموی ابو جهل دو اسب داشته و میخواست که داخل در اسب دوانی باشد ابو خراشه گفت اگر من در دویدن بر اسبهای تو سبقت بگیرم

چه خواهی داد ولید گفت هردو اسب از آن تو باشد پس ابو خراشه سبقت کرده و هردو اسب را تملک نمود. محتمل است که این ابو خراشه همان ابو خراشه مذکور فوق بوده و اختلاف اسم ناشی از اختلاف خطوط با همدیگر بوده باشد و کنیه او را در قاموس ابو خراش نوشته است.

(اطلاعات متفرقه و ظاهرا در اغانی هم هست)

ابو خراشه

رجوع به ابو خراشه خفاف نمایند.

ص: ۹۱

ابو الخزرج ابو خزیمه ابو الخطاب

در اصطلاح رجالی اولی حسن بن زبرقان، حسین بن زبرقان، طلحة بن زید و دویمی هم فاتک نامی است از اصحاب، سیمی هم زحر بن نعمان اسدی کوفی و راشد منقری و بعضی دیگر است.

ابو الخطاب - عبد الحمید بن عبد المجید

- در باب اوّل بعنوان اخفش مذکور است.

ابو الخطاب - عمر بن حسن

- در باب اوّل بعنوان ذو النسبین نگارش یافته است.

ابو الخطاب - عمر بن عبد الله

- ابی ربیعہ قرشی بعنوان مخزومی مذکور شده است.

ابو الخطاب - قتادة بن دعامة

- در باب اوّل بعنوان سدوسی مذکور است.

ابو الخطاب - محفوظ بن احمد

- در باب اوّل بعنوان کلوذانی مذکور شده است.

ابو الخطاب - محمد بن علی

- در باب اوّل بعنوان جبلی مذکور است.

ابو الخطاب - محمد بن محمد بن ایطالب

- از مشاهیر و مهره اطّباء بغداد میباشد که در ضبط معانی و هردو قسمت علمی و عملی طبّ مسلّم کلّ، لکن در فنون ادبیّه قلیل الحظّ و کثیر اللحن و طبیب مخصوص ابو المعالی هبة الله محمد بغدادی وزیر مستظهر بالله بیست و هشتمین خلیفه عباسی (۴۸۷-۵۱۲ ه ق - تفرّج - ثیب) بود. کتابی در ساختن آلات جراحی و یکی دیگر در مفردات ادویه بطریق جدول و یکی هم در طب دارد که نامش شامل و بشصت و سه مقاله مشتمل و تمامی مطالب طبّی را بطرز سؤال و جواب حاوی و نزد اهل فنّ بسیار مطلوب است. وی در سال پانصد تمام یا پانصد و پانزدهم هجری قمری درگذشت. (ص ۱۱۳ ج ۱ مه و ۷۱۴ ج ۱ س)

ابو الخطاب - محمد بن ابی زینب

- مقلّاص اسدی کوفی ملعون غالی که علاوه بر ابو الخطاب به ابو اسمعیل و ابو الظبّیان نیز مکنّی، در بدایت حال مستقیم الاحوال و از اصحاب حضرت صادق ع بوده که مسائل شیعیان را بحضور مبارک آن حضرت رسانده و جواب صادر مینمود، عاقبت ببعضی دعاوی فاسده آغاز کرد و جمعی

ص: ۹۲

از اشقیا نیز بسرش گرد آمدند تا آنکه مردم بمقالات فاسده ایشان استحضار یافته و خود و اتباع او را کشتند. همین ابو الخطاب سرسلسله فرقه خطاییه میباشد که تحت عنوان بزعیه اشاره نمودیم و اخبار بسیاری در لعن و ذمّ و تبرّی از او در رجال کشی و غیره وارد و او را بجهت انتساب بپدرش مقلّاص که کنیه ابو زینب را داشته ابن ابی زینب نیز گویند و در ردیف اشخاص مسمّی به محمد از نخبه المقال گوید:

ملعون الغالی لدی الاصحاب

ثم ابن مقلّاص ابو الخطاب

(کتب رجالیه)

ابو خفاف ابو خلاد

در اصطلاح رجالی اولی ناجیه بن خفاف صحابی، دویمی معمر بن خلاد بغدادی، حکم بن حکیم، عمرو بن حرّیث و بعضی دیگر است.

ابو خلیفه - فضل بن حباب بن محمد بن شعیب بن صخر

- بصریّ البلدة، جمحی القبیلة، حنفیّ الشهرة، از مشاهیر شعرا و ارباب سیر میباشد که در اخبار و آداب و اشعار و انساب سلف باخبر و از راویان آنها بود، مدتی در بصره قضاوت نموده و اشعار نغز و طرفه میگفته و از او است:

قالوا نریک تطیل الصمت قلت لهم ما طول صمتی من عی و لا خرس

لکنه احمد الامرین عاقبة عندی و ابعده من منطق شکس

ءانشر البز (البرخ ل) فی من لیس يعرفه او انثر الدر للعمیان فی الغلس

قالوا نریک ادیبا لست ذا خطل فقلت هاتوا ارونی وجه مقتبس

لوشئت قلت و لکن لااری احدا یروی الکلام فاعطیه مدی النفس

کتاب طبقات الشعراء الجاهلیّین و کتاب الفرسان از تألیفات او بوده و در سال سیصد و پنجم هجری قمری درگذشت و بعضی از کلمات او مشعر بتشیّع میباشد.

(ص ۲۰۴ ج ۱۶ جم و ۱۶۵ ف)

ابو الخلیل ابو خبیة ابو خیثمة

در اصطلاح رجالی اولی بدر بن خلیل اسدی، عبد الله بن خلیل یا ابی الخلیل حضرمی، دویمی محمد بن خالد، سیمی هم زهیر بن معاویة و عبد الرحمن و بعضی دیگر و تماما موکول بدان علم شریف هستند.

ص: ۹۳

ابو الخیر^{۱۳}

ابو الخیر - احمد بن اسمعیل بن یوسف

- طالقانی قزوینی، ملقب به رضی الدین، از اجلای علمای شافعیّه و اکابر حفاظ و وعاظ اواخر قرن ششم هجرت میباشد که با ابن جوزی عبد الرحمن واعظ مشهور آتی الذکر معاصر بود. در بعضی اوقات در بغداد، بنوبت مجلس وعظ منعقد مینمودند،

^{۱۳} (۱) ابو الخیر - در اصطلاح رجالی برکه بن محمد بن برکه اسدی، حمدان بن سلیمان بن عمیره نیشابوری، سلامة بن ذکاء حرانی، صالح بن ابی حماد رازی و بعضی دیگر میباشد.

هرکدام یکروز موعظه کرده و خلیفه وقت نیز در مجلس موعظه حاضر و در پس پرده می‌نشست و ازدحام عام میشد. نوادر بسیاری در تبخّر و کثرت احاطه صاحب ترجمه در حدیث و تفسیر و قرائت و دیگر علوم شرعیّه و فنون اسلامیّه منقول و در سال پانصد و نودم هجری قمری درگذشت.

(ج ۴ مه)

ابو الخیر - احمد بن علی بن احمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان نجاشی نگارش یافته است.

ابو الخیر - احمد بن مصطفی

- در باب اوّل بعنوان طاش کوپری زاده مذکور است.

ابو الخیر - جواد

- ذیلا بعنوان ابو الخیر حماد مذکور است.

ابو الخیر - حسن بن سوار

- در باب سوم بعنوان ابن الخمار خواهد آمد.

ابو الخیر - عاشق

- بعنوان عاشق ابو الخیر در باب اوّل مذکور است.

ابو الخیر - عبد الله بن عمر

- در باب اوّل بعنوان بیضاوی نگارش یافته است.

ابو الخیر - فضل الله

- بعنوان ابو سعید فضل الله خواهد آمد.

ابو الخیر - محمد بن عبد الرحمن

- در باب اوّل بعنوان سخاوی مذکور است.

ابو الخیر - محمد بن عبد الله

- بعنوان مروزی محمد بن عبد الله در باب اوّل مذکور است.

(۱) ابو الخیر - در اصطلاح رجالی برکت بن محمد بن برکه اسدی، حمدان بن سلیمان بن عمیره نیشابوری، سلامة بن ذکاء حرانی، صالح بن ابی حماد رازی و بعضی دیگر میباشد.

ص: ۹۴

ابو الخیر - محمد بن محمد بن علی

- در باب اوّل بعنوان جزری مذکور است.

ابو الخیر - محمد بن محمد

- فارسی، ملقب به تقی الدین، مکنی به ابو الخیر، از اکابر علمای امامیه قرن دهم هجرت و از اجلای تلامذه غیاث الدین منصور سابق الذکر (متوفی در حدود سال ۹۴۰ ه ق - ظم) بوده و از تألیفات او است:

۱- آغاز و انجام که بزبان پارسی در اسطرلاب است ۲- اسامی العلوم و اصطلاحاتها که بعد از سال نهصد و پنجاه و هفتم تألیف شده است ۳- بستان الادب که بنام - لغت و صرف و اشتقاق و نحو و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و خط و قرض الشعر و انشاء نثر و محاضرات و تواریخ حاوی چندین فن از ادبیات است ۴- تهذیب الاصول فی تحریر اصول اقلیدس ۵- حل التقویم ۶- طلیعة العلوم ۷- مفتاح السعادة ۸- الموضوعات و سال وفاتش بدست نیامد.

(متفرقات ذریعة)

ابو داود^{۱۴}

ابو داود سجستانی - سلیمان بن اشعب (اشعث خ ل) بن اسحق

- بن بشیر بن شداد بن عمرو بن عمران ازدی سجستانی، از اکابر و مشاهیر علما و محدثین و حفاظ عامّه میباشد که در سال دویست و دویم هجرت تولد یافت، بارها ببغداد رفته و سیاحتها نمود، از مشایخ کبار خراسان و عراق و شام و مصر و مکه و

^{۱۴} (۱) - ابو داود - در اصطلاح رجالی کنیه سلیمان بن اشعث، سلیمان بن سفیان، سلیمان بن عبد الرحمن، سلیمان بن عمرو بن عبد الله نخعی، عمیر بن عامر خزرجی، محمد بن سعید کشی، تقیع بن حارث همدانی، یوسف بن ابراهیم و بعضی دیگر میباشد و از آن جمله شرح حال سلیمان بن اشعب مذکور فوق را نگارش داده و غیر او را موافق رویه معموله در این کتاب موکول بکتاب رجالیه میداریم.

مدینه احادیث بسیاری استماع کرد، چنانچه خودش گوید پانصد هزار حدیث نبوی کتابت نمودم و از آن جمله چهار هزار و هشت تمام یا هشتصد حدیث صحیح و قریب بصحیح انتخاب کرده و در کتاب سنن خود مندرج داشتم و از این احادیث صحیحہ نیز چهار حدیث برای دین انسانی کافی است:

اول انما الاعمال بالنیات دویم من حسن اسلام المرء ترکہ ما لا یعنیه سوم لا یكون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لایخیه ما یرضی لنفسه چهارم الحلال بین و الحرام بین و بین ذالک امور مشتبہات.

(۱) - ابو داود - در اصطلاح رجالی کنیه سلیمان بن اشعث، سلیمان بن سفیان، سلیمان بن عبد الرحمن، سلیمان بن عمرو بن عبد الله نخعی، عمیر بن عامر خزرجی، محمد بن سعید کشی، نقیع بن حارث همدانی، یوسف بن ابراهیم و بعضی دیگر میباشد و از آن جمله شرح حال سلیمان بن اشعب مذکور فوق را نگارش داده و غیر او را موافق رویه معموله در این کتاب موکول بکتب رجالیه میداریم.

ص: ۹۵

همین کتاب سنن به سنن ابی داود معروف و یکی از صحاح سنّ اهل سنّت و جماعت میباشد که در مصر و لکناو با شروح متفرقه چاپ شده است آن را خود ابو داود بعد از تألیف بنظر احمد بن حنبل که آخرین ائمّه اربعه ایشان است رسانید و زیاده از حد مورد تحسین گردید.

از ابراهیم حربی نقل است که بعد از تألیف کتاب سنن تمامی مشکلات حدیث بابو داود سهل و نرم شد چنانچه داود نبی را سختی آهّن. ابو داود علاوه بر کتاب سنن مذکور یک کتاب دیگر مراسیل نامی نیز در حدیث تألیف داده و در قاهره چاپ شده است. وفات ابو داود روز جمعه پانزدهم شوال دویست و هفتاد و دویم یا سوم یا پنجم و یا بقول قاموس الاعلام هشتاد و پنجم هجری قمری در بصره واقع شد و پسرش عبد الله نیز از اکابر حفاظ و مراتب علمیه اش مسلم کل و شرح حالش بعنوان سجستانی مذکور افتاده است.

(ص ۳۲۱ ت و ۲۳۰ ج ۱ کا و ۲۴۶ ج ۱ مه و ۵۸ ج ۱ فع و ۵۵ ج ۹ تاریخ بغداد و غیره)

ابو داود - سلیمان

- بن عقبه ظاهری، از مشاهیر علما و فقهای عامّه قرن سوم هجرت میباشد که بفقّه شافعی مایل و ملاک احکام او ظاهر آیات قرآنی و احادیث نبویّه بود، قیاس را که از اختراعات ابو حنیفه بوده اکیدا ردّ مینمود، بهمان جهت به ظاهری شهرت یافته و در فنون ریاضیه نیز خبیر بود، کتابهای اقلیدس را عبری ترجمه و شرح نمود و بسال دویست و هفتادم هجرت در شصت و هشت سالگی درگذشت. (ص ۷۱۴ ج ۱ س)

ابو دجانه - سماک بن خرشه

- یا اسلم بن لوزان انصاری خزرجی ساعدی، از اصحاب کبار و اکابر انصار عالی‌مقدار و شجاعان نامی عرب می‌باشد که همواره در مدافعه از اسلام میکوشید، در بدر و احد و جمیع غزوات اسلامی در رکاب مبارک حضرت نبوی ص حاضر بود، آن حضرت در روز احد شمشیر خود را بدو داد، او نیز با همان شمشیر جمعی را کشت، وی یک دستمال سرخ بر سر می‌بسته و همه او را بهمان علامت می‌شناختند.

بعد از وفات آن حضرت در زمان خلافت ابو بکر در جنگ یمامه نیز که برای

ص: ۹۶

مدافعه از مسیلمه مدعی نبوت تشکیل یافته بوده حاضر شد و عامل قوی در قتل آن خبیث بود. چنانچه پس از آنکه سپاه مسیلمه در حدیقه الرحمن (که بحدیقه الموت موسوم شده) پناهیده و در باغ را بستند ابو دجانه با آن دل قوی که داشته مسلمانان را گفت که او را در میان سپری برنشانند و سر نیزه‌ها را باطراف سپر محکم بسته و بلندش کنند. چون همچنان کردند ابو دجانه از سر دیوار بیابان جسته و مانند شیر ژیان می‌خروشید و از کسان مسیلمه میکشت تا براء بن مالک نیز از مسلمانان بهمان روش داخل باغ شد و در باغ را باز کرد، مسلمانان وارد باغ گشتند، مسیلمه نیز در آن بین مقتول شد و بنابر مشهور براء و ابو دجانه نیز در همانجا بعد از اظهار شجاعت‌های فوق العاده بشهادت رسیدند. بنا بروایتی دیگر ابو دجانه زنده بوده تا در صفین بشهادت رسید.

علی الجملة جلالت ابو دجانه مسلم و بروایت شیخ مفید یکی از آن بیست و هفت نفر است که با حضرت قائم آل محمد عجل الله فرجه از ظهر کوفه بیرون آمده و از حکام و انصار آن حضرت می‌باشد. باری عجب‌تر قول تاریخ حشری است که ابو دجانه بآذربایجان آمده و در محاربه، داد مردانگی داده تا بشهادت رسید و در قریه خلیجان (یک فرسخی تبریز) مدفون است. (ص ۱۵ هب و کتب رجالیه و غیره)

ابو الدر

کنیه سه کس یاقوت نام می‌باشد و بعنوان مستعصمی و ملکی و مذهب الدین در باب اول (القاب) نگارش داده‌ایم.

ابو الدرداء - عامر بن حارث

- صحابی و عویم یا عویر بن عامر بن زید خزرجی انصاری صحابی مدنی، هردو از اصحاب و مجهول الحال، بمدلول کلمات بعضی از علمای رجال و ارباب تراجم با اینکه حضرت علی ع را از چندین جهت اولی بخلافت دانسته و بمعاویه هم در این باب اعتراض می‌کرده‌اند لکن بامامت و واجب الاطاعة بودن آن حضرت معتقد نبودند و قول آن بزرگوار را (در قاتل بودن عثمان و عدم جواز تسلیم قاتلین یا متهمین بقتل او، بمعاویه) قبول نکرده و از آن حضرت منحرف شده و ترک نصرت کردند. بالجملة ضعف حال و صحیح العقیده نبودن

ص: ۹۷

ایشان از کتب تراجم و اخبار و سیر مکشوف و با وجود این حکیم بوده و فقیه، احادیث بسیار و بعضی از اقوال حکیمانه از عامر منقول و زنش ام الدرداء نیز از نسوان صالحه صحابیات بوده است.

(ص ۲۱ ج ۱ ل ر و ۷۱۵ ج ۱ س و ۵۸ ج ۱ فع و ۱۶ هب و غیره)

ابو دلامه - زند

- یا زبد بن جون، غلامی بوده حبشی سیاه‌رنگ، از موالی بنی اسد از شعرای اوائل عهد خلافت عباسی، شاعر مخصوص اولین و دومین و سیمین ایشان سفاح و منصور و مهدی عباسی بود. بجهت لطافت اشعار و مهارت فوق العاده که در اصول و آداب و وظائف ندیم بودن داشته بانعامات بسیاری از ایشان نایل آمد و درعین حال بجهت ضعف عقیده مذهبی بمحرمت دینیّه مایل بود و نوادر و غرائب بسیاری از وی منقول است.

در روز وفات زن او که دختر عموی منصور عباسی بوده خلیفه نیز در تشییع جنازه و دفن وی حاضر و بیش از اندازه افسرده و متألّم بود، در موقع دفن بابو دلامه که نزدیکی وی نشستہ بوده گفت وای بر حال تو برای این خانه تنگ و تاریک چه چیز تهیه کرده‌ای گفت دختر عموی خلیفه را، پس منصور از کثرت خنده بر قفا افتاد و گفت مرا پیش مردم رسوا نمودی. از ابیات قصیده‌ایست که در مرثیه ابو العباس سفاح گفته است:

ویلا و عولا فی الحیوة طویلا

ویلی علیک و ویل اهلی کلهم

و لتبکین لک الرجال عویلا

فلتبکین لک السماء بعبرة

فجعلته لک فی التراب عدیلا

مات الندی اذمت یا ابن محمد

مقصود از ابی دلامه در مثل معروف اعیب من بغلة ابی دلامه که حریری نیز در مقامه چهلّم تبریزیّه از کتاب مقامات خود نقل کرده همین ابو دلامه صاحب ترجمه بوده است. از جمله عیوب قاطرش آن بوده که شاش خود را حبس میکرد و در میان جماعت شاشیده و آن را برایشان می‌پاشید.

از اطناب کلام اعتذار نموده و یکی دیگر از نوادر ابو دلامه را نیز مینگارد:

گویند روح بن حاتم مهلبی والی بصره بمحاربه لشگر خراسان رفته و ابو دلامه نیز حاضر

ص: ۹۸

بود پس مبارزی از لشگر خراسانیان خارج و جمعی از کسان روح را کشت پس روح، ابو دلامه را بمبارزت وی تکلیف نموده و اصرارش نمود او امتناع کرده و این اشعار را فروخواند:

انی اجود بروحی ان تقدمنی

الی القتال فیخزی لی بنو اسد

ان المهلب حب الموت اورثکم

و لم ارث انا حب الموت من احد

ان الدنو الی الاعداء اعلمه

مما یفرق بین الروح و الجسد

لو ان لی مهجة اخرى لجدت بها

لکنها خلقت فردا فلم اجد

روح گفت پس حقوق سلطانی را برای چه میگیری گفت برای آنکه از طرف او مدافعه کنم نه برای آنکه عوض او کشته شوم. روح قسم یاد نمود که البته باید بمبارزت رفته و آن مرد مبارز را بکشی و یا اسیرش کنی و یا خودت کشته شوی. ابو دلامه ناچار ماند و گفت این اول روز آخرت است و ساز و سامانی لازم دارد روح گفت او را نان و مرغی پخته و قدری شراب و تنقلات دادند پس ابو دلامه بمیدان رفته و اسب را بجولان آورد و نیزه‌بازی و شمشیربازی نمود، در موقع مواجهه با حریف، شمشیر را در غلاف کرد و گفت شتاب مکن که چند کلمه خواهم گفت و گوش دار که من برای مهمی پیش تو آمده‌ام پرسید که آن چیست ابو دلامه بعد از شناساندن خود گفت که من برای مقاتله تو نیامده‌ام، فقط شهادت و لیاقت ترا دیده و برای صداقت بستن با تو آمده‌ام، ترا بامری دلالت میکنم که بهتر از مبارزه و مقاتله باشد بگو انشاء الله مبارک است ابو دلامه گفت می‌بینم که از کثرت مقاتله خسته و گرسنه و تشنه شده‌ای، ما را با خراسان و عراق چه کار است، من نان و گوشت و شراب دل‌بخواه همراه دارم بهتر آن است که در کنار این نهر که در نزدیکی است فرود آمده و آنها را صرف کرده و شب را نیز با سرود و تغنی بصبح آریم.

حریف نیز اظهار رغبت کرده و برحسب تبانی، ابو دلامه گریخته و حریف هم تعقیبش کرد تا از میان لشگر خارج شدند و خودشان را بکنار همان نهر رساندند، ابو دلامه گفت این روح بن حاتم از خانواده مروّت و کرم میباشد، این انگشتر هم مال او است که بتو بذل کرده، کنیز و نیزه و اسب و خلعتی فاخر نیز بتو عنایت خواهد فرمود پس هردو متفقا نزد روح آمدند، ابو دلامه گفت از آن سه چیز که مرا مابین آنها مخیر نمودی

ص: ۹۹

کشتن حریف را قادر نبودم و کشته شدن خودم را نیز راضی نشدم، دست خالی برگشتن را هم قانع نگردیده‌ام اینک شقّ سیمی را انجام داده و با خود حریف آمدم و اکنون اسیر کرم تست و فلان چیزها را نیز بدو بذل کرده و وعده داده‌ام. روح گفت وقتی قبول دارم که خانواده و اهل و عیال خودش را نیز بیاورد که از محذور انصراف آسوده‌خاطر باشیم آن مرد حریف گفت اهل و عیال من دور و آمدن ایشان غیر میسر است لکن بطلاق زنم سوگند یاد میکنم که خیانتی بشما نکرده باشم و الاّ زنم مطلقه بوده و آوردنش نیز سودی ندارد، روح باور کرد و آن گفته‌های ابو دلامه را با زیادتیه‌ای بسیاری بدو ببخشید پس آن خراسانی بمیدان جنگ برگشت و با خراسانیها بنای مقاتله گذاشته و انتقام بسیاری از ایشان برآورده و این قضیه سبب اعظم فتح و ظفر روح بن حاتم گردید. وفات ابو دلامه بسال یکصد و شصت و یکم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۵۴ ج ۱ نی و ۷۴ ج ۲ ع و ۲۰۹ ج ۱ کا و ۱۶۵ ج ۱۱ جم)

ابو دلف^{۱۵}

ابو دلف - قاسم بن عیسی بن معقل بن ادريس

- عجل، از طائفه بنی عجل میباشد و سلسله نسبش به بکر بن وائل موصول میشود وی از فضایی ادبا و شعرای امرا و مرجع استفاده ادبا و فضلا و شعرا بود و بحدود طبع و سخاوت و مردانگی و شجاعت معروف است. پدرش عیسی شهر کرج را بنیاد نهاد ولی عمرش بانجام رساندن آن وفا نکرد پس ابو دلف بحکم عزیمت موروثی بیپایانش رسانید و با تمامی خویشانان خود کوچیده و در آنجا اقامت گزید و توطّن نمود.

ابن خلکان موافق آنچه از دیگران نیز نقل شده گوید روزی ابو دلف را در ایام مرض موت اندک تخفیفی از آن شدت وجع و الم که داشته حاصل شد، به دربان گفت آیا کسی از نیازمندان بر در سرای ما هستند گفت بلی چندی است که ده نفر از سادات خراسان

(۱) - ابو دلف - بر وزن شرف، در اصطلاح رجالی محمد بن مظفر کاتب مجنون بدعاقت است.

(تنقیح المقال)

ص: ۱۰۰

حاضر و منتظر صحت و بهبودی امیر و اذن ورود میباشند پس با ضعف تمام بر بستر نشست، بعد از تفقّد مکشوف داشت که ضیق معاش و قلت بضاعت ایشان را از اهل و وطن آواره ساخته و بامید عطا نزد وی آمده‌اند، امر نمود که هریکی از ایشان را یک کیسه طلا که هرکیسه‌ای محتوی دو هزار دینار (هردیناری معادل یک اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی است) بوده دادند، علاوه بر آن، مخارج و نفقه مراجعت ایشان را نیز عطا فرمود که آن کیسه‌ها را همچنان سربسته و دست‌نخورده باهل خود برسانند. در قبال این خدمت درخواست نمود که هریکی از ایشان سلسله نسب خود را پدر بر پدر تا حضرت امیر المؤمنین ع و صدیقه طاهره ع بخط خودشان نوشته و در پایان آن ورقه نیز بخط خودشان بنگارند:

یا رسول الله انی وجدت اضافة و سوء حال فی بلدی و قصدت ابا دلف العجلی فاعطانی الفی دینار کرامة لک و طلبا لمرضاةک و رجاء لشفاعتک ایشان نیز بهمان قرار نوشته و تسلیمش نموده و رفتند و حسب الوصیه، آن اوراق را در توی کفن ابو دلف گذاشته و با او دفن کردند.

^{۱۵} (۱) - ابو دلف - بر وزن شرف، در اصطلاح رجالی محمد بن مظفر کاتب مجنون بدعاقت است.

(تنقیح المقال)

در کرم و سخاوت و احوال و وقایع شاعرانه او غرائب و نوادر بسیاری منقول و در عهد مأمون و معتصم عباسی مشمول عنایات بسیاری بود و وفات او در سال دویست و بیست و پنجم یا ششم هجرت واقع گردید.

(ص ۷۱۵ ج ۱ س و ۱۶۹ ف و ۱۶ هب و ۲۹۹ ج ۱ مه و ۲۰۴ لس)

ابو الدنيا - علی بن عثمان

- مغربی حضرموتی، معروف به معمر و معمر مغربی، مکنی به ابو الدنيا، نام و نسب او در کتب مربوطه مابین عثمان بن خطاب و علی بن عثمان بن خطاب مردّد و شرح حال و حکایات و قصص او در بحار و غیره مذکور است و در اینجا پیاره‌ای ملاحظات راجحه تنها بنقل کلام خطیب بغدادی (متوفی بسال ۴۶۳ ه ق - تسج) اکتفا مینماید. در صفحه چهل و نهم جلد سیّم تاریخ بغداد بواسطه عبد العزیز بن علی از ابو بکر آمدی محمد بن عثمان روایت کرده که او ابو الدینار را در میان مکه و مدینه دیده که از حضرت امیر المؤمنین ع (علی بن ابیطالب) روایت کرد که حضرت رسالت ص میفرمود: طوبی لمن رآنی و من رآی من رآنی و من رآی

ص: ۱۰۱

من رآی من یرانی. نیز در صفحه دویست و نود و هفتم جلد یازدهم تاریخ بغداد گوید:

ابو الدنيا عثمان بن خطاب بن عبد الله بن عوام اشج مغربی بلوی از بلاد مغرب زمین که آن را رنده گویند شهرتش ابو الدنيا، کنیه اش ابو عمرو و از معرّین دنیا میباشد که مدت مدیدی زندگانی کرد، بعد از سال سیصد هجرت از دیار خود ببغداد آمده و بلاواسطه از حضرت امیر المؤمنین (علی بن ابیطالب ع) روایت کرد و اکثر ارباب حدیث هم از وی نقل حدیث نموده و هم از خودش نقل میکنند که ولادت او در اوّل زمان خلافت ابو بکر (۱۱ - ۱۳ ه ق - یا - یج) بود، پس از آنکه نوبت خلافت بحضرت امیر المؤمنین (علی ع) رسید بمصاحبت پدر از وطن خودشان خارج و عزیمت ملاقات و شرفیابی حضور مبارک آن حضرت را داشتند، در نزدیکی کوفه از کثرت عطش قدرت حرکت برای ایشان نماند، پدرش را که بسیار پیر بوده در جایی نشانده و خودش پی آب رفت که بلکه در اطراف آن صحرا آبی پیدا کند یا از کسی سراغش نماید، اندکی نرفته بود که چشمه آبی بنظرش آمد که در مقابل آن، برکه‌ای بوده و تمامی صحرا را هم آب گرفته بوده است. از آن آب سیراب شد و غسل کرد و برگشته و پدرش را نیز بهمانجا برد لکن دیگر نشانی از آن آب ندیدند پس پدر از کثرت عطش بی تاب شد و با نهایت اضطراب جان داد، در همانجا دفنش کرده و تنها شرفیاب حضور مبارک آن حضرت شد و وقتی رسید که آن بزرگوار عازم صفین بودند، گوید که رکاب مبارک را گرفته و سوارش نمودم، خواستم که از ران مبارک بوسه دهم با رکابم زد و رویم مجروح شد و اشج گفتن من نیز بهمان جهت باقی بودن اثر آن جراحت است.

حسب الامر جریان قضیه را عرضه داشتم ببشارت عمری دراز مستبشرم فرمود که هرکه از آن آب خورد عمری طولانی نماید و دیگر آن را نتوانی دید.

ابو بکر جعفر که ناقل این قضیه است گوید پس از آنکه ابو الدنیا این قضیه را نقل کرد او را تعقیب کرده و اصرار داشت که از وی استماع حدیث بنمایم تا آنکه باستماع پانزده حدیث موفق گردیدم و چند تن از مشایخ بلاد خودش نیز که همراهش بودند میگفتند که وی بطول عمر مشهور بوده و پدران ما هم نسلا قبل نسل نقل میکنند و ملاقات او

ص: ۱۰۲

با حضرت امیر المؤمنین ع محرز میباشد. یوسف بن احمد گوید که عثمان بن خطاب ببغداد آمد و پنج حدیث روایت کرد و من سه حدیث از آن جمله را حفظ کردم یکی این است که حضرت امیر المؤمنین از حضرت نبوی ص روایت کرد که کل مود فی النار. انتهی کلام تاریخ بغداد ملخصا و مترجما. بعد از این جمله گوید علمای حدیث قول ابو الدنیا را متقن نمیدانند و با مرویات او احتجاج نمی نمایند، وفات او بسال سیصد و بیست و هفتم هجرت در اثنای مراجعت بوطن خود وفات یافت، بعد از وفات او نامش عثمان را به علی و کنیه اش ابو عمرو را به ابو الحسن تبدیل دادند انتهی.

نگارنده گوید ظاهر بلکه ظن متاخم بعلم آنکه متقن ندانستن قول ابو الدنیا و احتجاج نکردن علمای حدیث با مرویات او همانا بجهت رافضی و شیعه بودن او است که در نظر بعضی از متعصبین عامه جرمی بزرگ و قادح در وثاقت و عدالت میباشد چنانچه در موارد بسیاری از تاریخ بغداد پس از آنکه شخصی را با اوصاف حمیده بسیاری میستاید در پایان کلامش گوید که در آن شخص غیر از رافضی بودن عیب دیگری پیدا نمیشود.

بسیاری از حالات ابو الدنیا و وقایع عجیبه او در دو کتاب جنة المأوی و نجم ثاقب حاج میرزا حسین صاحب مستدرک سابق الذکر و در جلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی مذکور و در اکمال الدین صدوق ابن بابویه (متوفی بسال ۳۸۱ هـ ق - شفا) با اسانید بسیاری بشرح حال و گذارشات ابو الدنیا و ملاقات او با حضرت امیر المؤمنین ع و از آب غیر معهود خوردن و از اصحاب آن حضرت بودن و حاضر صفین و جمل بودن او و پدیدار بودن اثر لجام اسب آن حضرت در بالای ابروی راست او و دیگر عجائب حالات او پرداخته و چند حدیث نیز بواسطه او از آن حضرت روایت نموده و کلمات او صریح است در اینکه عهد سعادت رسالت ص را نیز درک کرده و در موقع خلافت ابو بکر نیز در سن و سال رشد و کمال بوده است و اینکه چیزی راجع بوفاات او نوشته ظاهر است در اینکه در زمان صدوق نیز زنده بوده بلکه موافق آنچه از سید نعمت الله جزائری (متوفی بسال ۱۱۱۲ هـ ق - غقیب) نقل شده در قرن یازدهم نیز زنده بوده است چنانچه سید مذکور در مقدمه شرح عوالی اللثالی بعد از ذکر چندی از اسناد و طرق روایت خود گوید که ما یک طریق و

ص: ۱۰۳

سند دیگری داریم که قریب و قصیر (قلیل الواسطه) است چنانکه من اجازه روایتی دارم از سید هاشم بن حسین احسائی و او هم اجازه روایتی دارد از شیخ محمد حرفوشی (متوفی بسال ۱۰۵۹ هـ ق - غنط) و او هم همین ابو الدنیا را دیده و ابو الدنیای مغربی و صاحب امیر المؤمنین بودن و حاضر صفین و زخمی شدن روی او از اثر رکاب آن حضرت و دیگر اوصاف و علائم قطعیه را از خودش شنیده و در روایت کتب اخبار از ائمه اطهار ع تقاضای اجازه کرده و او نیز در روایت آنها از حضرت امیر

المؤمنين و سایر ائمه ع اسما باسم تا حضرت قائم عجل الله فرجه اجازه داده و همچنین در نقل کتب عربیه از مصنفین آنها نیز اجازه‌اش داده و بنابراین سند سید نعمت الله جزائری با سه واسطه از معصوم روایت مینماید.

على الجملة تحقیق قطعی بعضی از این مراتب بتاریک می‌رسد و احراز واقع قضیه بجهت قصور وسائل و اهمیّت موضوع خارج از امکان عادی میباشد و تحقیق مزایای دیگر ابو الدنيا را بکتب مذکوره و دیگر کتب مربوطه موکول میدارد و در ردیف اشخاص مسمی به علی از نخبه المقال گوید:

معمّر المغرب صاحب الولی ع

ثم ابو الدنيا ابن عثمان علی

ابو دواد ایادی - حارثة بن حجاج

- از مشاهیر شعرای زمان جاهلیت عرب میباشد که بالخصوص در وصف اسب اشعار خوبی داشت و بعضی نوادر درباره وی منقول و از اشعار او است:

و الدهر اروع من ثعالة

و الدهر يلعب بالفتی

و الحر تكفيه المقالة

و العبد يقرع بالعصا

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۷۱۵ ج ۱ س)

ابو الدوائق - عبد الله يا عبید الله

- بعنوان منصور دوانقی نگارش داده‌ایم.

ابو دهبیل جمحی - وهب بن زمعه

- از مشاهیر شعرای قریش میباشد که در اواخر خلافت حقّه حضرت علی ع نشأت و در زمان معاویه و یزید

ص: ۱۰۴

شهرت یافت، قصائد بسیاری در مدح معاویه و عبد الله بن زبیر گفت، طراوت اشعارش با صباحت و لطافت اندامش توأم بود، از اینرو معاشقاتی مابین او و بعضی از مشاهیر نسوان عرب واقع شد و اخبار و نوادری در این باب منقول است. از آنجمله مابین او و عمره نامی از مشاهیر شعرای نسوان قریش (که خانه‌اش مرجع ادبا و مجمع شعرا بوده و ابو دهبیل نیز بیشتر از

دیگران مراوده داشته) متدرجا روابط معاشقه برقرار و بالاخره در مکه منتشر گردید تا از طرف خود عمره از ورود خانه او ممنوع و از این رو بسیار متألم شد و اشعار سوزناک بسیاری در هجران و مفارقت خود گفت که از آن جمله است:

علینا و باحوا باللذی کنت اکتُم

و قالوا لنا ما لم نقل ثم کثروا

کلانا بها ثاو و لا نتکلم

الیس عظیمیا ان نکون ببلدة

در مکه معاشقه دو طرفی بین او و عاتکه دختر معاویه نیز واقع شد، در مراجعت از مکه بطمع دیدار عاتکه بشام رفته و در آنجا نیز از دیدارش محروم شد و بحال دردناکی اشعار سوزناکی سروده و از درد هجران نالان بود تا بسبب انتشار آن اشعار از طرف معاویه تبعید و ملزم بمراجعت مکه گردید، حسرتنامه‌های بسیاری از آنجا بمعشوقه خود میفرستاد تا یکی از آنها بدست معاویه و یزید افتاد و یزید قتل او را تصمیم داد لکن معاویه دور از عقلش دیده و همان سال برای اصلاح این حال بحج رفت، ابو دهبل را با احسانات و نوازشهای بسیاری بهر نحوی که بوده راضی نموده و از آن تعشقش منصرف گردانید.

از اشعار او است که در حق عاتکه گفته است:

فمن دونها تخشی المتالف و القتل

حمی الملک الجبار عنی لقائها

و لا فی حبیب لا یکون له وصل

فلا خیر فی حب یشاف و باله

و لم یک فی ما بیننا ساعة بذل

فوا کبدی انی اشتهرت بحبها

وفات ابو دهبل در سال شصت و سیّم هجرت واقع گردید.

(ص ۷۱۵ ج ۱ س و مجلس هشتم امالی سید مرتضی)

ابو ذات الکرش - عبیده بن سعید بن عاص

- از حاضرین بدر بوده و ذات الکرش لقب دخترش میباشد که بجهت کوچکی شکم این لقب را داشته است.

(مرصع ابن اثیر)

ص: ۱۰۵

ابو الذباب یا ابو الذبان - عبد الملک بن مروان بن حکم

- پنجمین خلیفه اموی که در اوّل رمضان سال شصت و پنجم هجرت بخلافت وی بیعت شد، نخست تنها در مصر و شام حکومت داشت و دیگر ممالک اسلامی تحت حکومت عبد الله بن زبیر بود تا آنکه عبد الله بن زبیر را کشته و در عراق و حجاز و دیگر قلمرو اسلامی متصرف و حکمران گردید، تمامی معاملات را که تا آن زمان با زبانهای رومی و قبطی و سریانی و فارسی بوده بعربی تبدیل داد.

بنابر مشهور نخستین کسی که در دوره مقدّسه اسلامی سکه درهمی و دیناری زده او بوده است که بامر و اشاره حضرت باقر ع سکه اسلامی بخط عربی زد و تا آن زمان در طلا سکه رومی و در نقره سکه فارسی ایرانی معمول بوده است. در بدایت حال با زهد و ورع و معلومات فقهی و کثرت عبادت شهرت داشت تا همینکه خبر خلافت بدو رسید قرآن مجید را که در آن حال مشغول تلاوتش بوده برکنار کرد و گفت:

هذا فراق بینی و بینک پس بنای ظلم و تعدی گذاشت و هریک از حجاج بن یوسف ثقفی و برادرش احمد بن یوسف و مهلب بن ابی صفره و موسی بن نصیر و نظائر ایشان را که در کثرت ظلم و طغیان مشهور هستند علی الترتیب بحکومت عراق و یمن و خراسان و مصر و دیگر بلاد اسلامی نصب و بجان و مال مسلمین مسلط نمود در سال هشتاد و ششم هجرت در دمشق مرد و نزد معاویه بن ابی سفیان بخاک رفت. در قاموس الاعلام گوید که ابروهای عبد الملک بهم موصول، چشمهای بسیار بزرگ، بدنش پرموی و دهان و نفسش بسیار بدبو و متعفن بود بعدی که هرپشه که از دم دهانش میگذشت از عفونت دهانش مسموم شده و بمثابه مرده میشد و کنیه ابو الذباب یا ابو الذبان نیز بهمین جهت بوده که ذباب بضمّ اوّل اقسام پشه میباشد و ذبان نیز با کسر و تشدید جمع آن است و بقول ابن اثیر ابو الذباب گفتن او همانا بجهت اجتماع پشه بر دهان بوده چنانچه بجهت کثرت بخل او به رشح الحجر نیز ملقب بود.

عبد الملک هفده پسر داشته که از آن جمله ولید و سلیمان و یزید و هشام خلافت

ص: ۱۰۶

کرده‌اند و شرح حال پدرش مروان نیز در باب اوّل بعنوان اوقص نگارش یافته است. موضوع سکه زدن عبد الملک که اشاره شد محتاج بتتبع زاید است و بنوشته بعضی از ارباب سیر اوّلین سکه اسلامی در زمان حضرت امیر المؤمنین ع میباشد و تحقیق قضیه موکول بعهد خود علاقمندان است و قضیه طریفه خراب کردن عبد الملک دار الاماره کوفه را در ضمن شرح حال شعبی نگارش داده‌ایم.

(ص ۳۱۱ ج ۴ س و مرصع ابن الاثیر و حیاة الحیوان)

ابو ذر

در اصطلاح رجالی احمد بن حسن بن اسباط و عمار جهنی است.

ابو ذر بوزجانی

از اعظم مشایخ متقدمین و اماجد محققین بوده و از او است:

يعرفنا من كان من جنسنا

و سائر الناس لنا منكرون

تو بعلم ازل مرا دیدی

دیدى آنچه بعیب بخردی

تو بعلم آن و من بعیب همان

رد مکن آنچه خود پسندیدی

وفات و مشخص دیگری بدست نیامد. (ص ۴۸ ریاض العارفین)

ابو ذر غفاری - جندب بن جنادة

- غفاری مهاجری، از اصحاب کبار حضرت رسالت ص و چهارمین یا پنجمین شخصی است که بعد از بعثت بدین مقدس اسلامی مشرف شد. بنوشته اسد الغابة سه سال پیش از بعثت نیز خداپرست بود عابد و زاهد و مستقیم الاحوال و ثابت الایمان و راسخ العقیده و یکی از ارکان اربعه (سه دیگر نیز عبارتند از سلمان و مقداد و حذیفه) و در زمان رده (بعد از وفات آن حضرت) در ایمان و عقائد حقّه خود ثابت بوده و اصلاً فتوری در دل او خطور نکرد بلکه از حواریین آن حضرت محسوب و در غزوات اسلامی حاضر رکاب مبارک، بعد از وفات آن حضرت نیز ملازم دربار حضرت امیر المؤمنین ع، در موالات و نشر مناقب اهل بیت عصمت متجاهر، در پخش مطاعن اعداء آل محمد ع و مدافعه از منکرات متجاسر و ثابت قدم و قائم و مصداق لا تأخذه فی الله لومة لائم بود. مواعظ و کلمات قصار زیاد داشت، اخبار و روایات بسیاری در جلالت و زهد و ورع و وثاقت و عبادت و عظمت او وارد، فضائل او بی شمار

ص: ۱۰۷

و بعضی از کرامات و خوارق عادات نیز در حق او در کتب مربوطه مذکور میباشد. خطبه‌ای هم دارد که در فهرست شیخ مذکور و تمامی حوادث واقعه بعد از رحلت حضرت رسالت ص را حاوی است. در حلیه الاولیاء نیز اخبار از مغیبات را بابو ذر نسبت داده و یک فقره از آنها را هم نقل کرده است.

حضرت رسول الله ص زهد او را تشبیه بعیسی بن مریم نموده و در صدق لهجه‌اش نیز فرماید که آسمان سایه نینداخته و زمین حامل نشده کسی را که صادق‌تر از ابو ذر باشد. حضرت امیر المؤمنین ع نیز فرماید ابو ذر حامل علمی شد که مردم از تحصیل آن عاجز ماندند و چیزی از آن علم را از دلش بیرون نکرد. بالجمله شرح مقامات سامیه ابو ذر کتاب مستقلی را لازم داشته و خارج از حوصله این مختصرات است.

مخفی نماند که ابو ذر بعد از وفات ابو بکر نیز در مدینه بود تا آنکه نوبت خلافت به عثمان رسید، ابو ذر نیز با بعضی از کارهای او شدیداً اظهار مخالفت کرد، عاقبت بهمین جهت بشام تبعید شد، در آنجا نیز از مخالفت اعمال عثمان و معاویه خودداری و فروگذاری نکرد و میگفت و الله میبینم که نور حق را خاموش، باطل را احیا، اشخاص صادق را تکذیب، غیر

متقی را برای انجام امور عامه انتخاب و سرکار آورده، اشخاص صالح را خانه نشین کرده و دیگران را بر ایشان مقدم میدارند. معاویه بعثمان شکایت کرد اینک از شام نیز به ریزه تبعید شد و در آنجا بوده تا بسال سی و دویم هجرت در زمان خلافت عثمان همانجا در نهایت فقر بلاعقب عازم روضه رضوان گردید.

مالک اشتر و عبد الله بن مسعود که با جمعی از یاران خود از آنجا عبور میکرده‌اند از قضیه مستحضر شدند، بلوازم تجهیز و تکفینش قیام کردند، بجنائز او نماز خوانده و در همانجا دفن نمودند اهل و عیالش را نیز بمدینه نقل دادند.

عمرو ابن عباس و جمعی دیگر از اصحاب، احادیث بسیاری بواسطه او از حضرت رسالت ص روایت کرده‌اند. در اعیان الشیعة نیز از مستدرک حاکم از ابو ذر روایت کرده که حضرت رسول الله فرمودند: اذا اقترب الزمان کثر لبس الطیالسة و کثرت التجارة و کثر المال

ص: ۱۰۸

و عظم رب المال بماله و کثرت الفاحشة و کانت امارة الصبيان و کثر النساء (کذا) و جار السلطان و طفف فی المکیال و المیزان و یربی الرجل جرو الکلب خیر له من ان یربی ولدا له و لا یوقر کبیر و لا یرحم صغیر و یكثر اولاد الزنا حتی ان الرجل لیغشی المرأة علی قارعة الطريق فیقول امثلهم فی ذالک الزمان لو اعتزلتما عن الطريق و یلبسون جلود الضأن علی قلوب الذئاب. الحدیث اللهم احفظا من فتن آخر الزمان.

نام ابو ذر چنانچه موافق اسد الغابة و استیعاب و کلبی و واقدی و طبقات ابن سعد و رجال شیخ و فهرست شیخ و خلاصه علمائه و بسیاری از کتب رجالیه نگارش دادیم و بسیار مشهور هم هست همان جندب و پدرش جناده است (هر دو بضم جیم و فتح دال) لکن در کلمات بعضی دیگر از ارباب تراجم مابین جندب بن سکن، جندب بن عبد الله، یزید بن جناده، بدر بن جندب، بریر بن جندب و غیر اینها مردّد و البته قول مشهور مذکور اقرب بصحت است. اما غفاری با کسر و تخفیف منسوب است به بنی غفار (بهمان حرکت) که شعبه‌ایست از قبیله بنی کنانه و اولاد غفار بن ملیل بن ضمرة بن بکر بن عبد منات بوده و ابو ذر نیز یکی از افراد همین بنی غفار میباشد. توهم اینکه نسبت او بکوهی غفاره نام، یا به دیهی غفاریه نام از مصر بوده و یا بیک نوع کلاه نازک غفاره نامی که در زیر کلاه معمولی بر سر میگذارند منتسب میباشد (که ابو ذر فروشنده آن نوع کلاه بوده) دور از تحقیق است، خصوصا دو فقره اولی، که بنوشته اهل سیر، مدنی بوده نه مصری و رمله بنت و قیعه مادر ابو ذر نیز از بنی غفار و با پسرش ابو ذر بشرف اسلام مشرفّ بوده است. ریزه بر وزن طلبه دیهی بوده در یک فرسخی مدینه که در صدر اسلام بسیار آباد بوده ولی در اواخر خراب شده و اثری از آن باقی نمانده است.

(ص ۱۱۰ مف و ۱۷ هب و ۴۱۹ ج ۱۷ عن و تنقیح المقال و دیگر کتب رجالیه)

ابو ذر هروی - عبد الله بن احمد بن محمد

- انصاری مالکی، از مشاهیر محدّثین عامّه میباشد که در سرخس و هرات و بلخ و مرو و بصره و غیره استماع احادیث شریفه نموده و از تألیفات او است:

۱- تفسیر قرآن مجید ۲- المستدرک علی الصحیحین که مستدرکات صحیح مسلم و صحیح

ص: ۱۰۹

بخاری است ۳- معجم الشیوخ ۴- المناسک. وفات او بسال چهار صد و سی و چهارم هجرت واقع شد و نام او را در قاموس الاعلام عبد الله و در کشف الظنون تنها عبد نوشته بلکه تصریح کرده که بغیر اضافه است. (کف و ص ۷۱۶ ج ۱ س)

ابو ذویب - خویلد بن خالد

- هذلی، از مشاهیر قدماى مخضرمین شعرای عرب میباشد که هردو دوره جاهلیّت و اسلام را دیده و قصائد بسیاری در مدح و مرثیه حضرت رسالت ص گفته و لکن بشرف ملاقات آن حضرت نایل نگردیده است. وی بسال بیست و هفتم هجرت از زمان خلافت عثمان در محاربه روم یا افریقا مقتول شد و اخبار و نوادر بسیاری درباره او منقول است. نسبت هذلی بقبیله هذیل میباشد و گویند شاعرترین تمامی قبائل، هذیل و شاعرترین قبیله هذیل نیز ابو ذویب است و نیز نقل کرده‌اند پنج پسر او بمصر رفت و همه‌شان در ظرف یکسال از طاعون مردند و از ابیات قصیده‌ایست که در مرثیه ایشان گفته است:

و الدهر لیس بمعتب من یجزع

امن المنون و ریه تتوجع

جون السحاب له حدائد اربع

و الدهر لایبقی علی حدائنه

عند الرقاد و عبرة لا تقلع

اودی بنی فاعقبونی حسرة

کحلت بشوک فهی عور تدمع

فالعین بعدهم کأن حداقها

شعرا این قصیده عینیّه ابو ذویب را در مرثیه اولاد عنوان مینمایند.

(ص ۷۱۷ ج ۱ س و ۱۷ هب)

ابو الراجیا - مختار بن محمد

- یا محمود در باب اوّل بعنوان زاهدی مذکور است.

ابو راشد

در اصطلاح رجالی کنیه عبد الرحمن از دی صحابی و بعضی دیگر است.

ابو رافع

در اصطلاح رجالی کنیه بسر یا بشر سلمی از اصحاب حضرت رسالت ص و نیز ابراهیم یا اسلم که در خاتمه باب کنی ضمن عنوان آل ابی رافع خواهد آمد.

ص: ۱۱۰

ابو الربیع ابو الرجا

در اصطلاح رجالی، اولی اشعث بن سعید، خالد بن اوفی، سلیمان بن خالد، محمد بن فضل و بعضی دیگر و دومی هم زیاد بن منذر و محمد بن ولید بن عماره است. در اکمال الدین صدوق از کسانی که بشرف ملاقات حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نایل شده و یا از معجزات آن حضرت واقف شده‌اند یکی هم ابو الرجا را نوشته و لکن اسمی برای او ذکر نکرده است.

ابو رجا - شهاب الدین

- غزنوی، از فضلی شعرای نامی اواخر قرن ششم هجری می‌باشد که با حکیم سنائی و عثمان مختاری معاصر و به شاه ابو رجا معروف بود، نظامی عروضی و محمد عوفی صاحب تذکره لب الالباب تمجیدات بسیاری از وی کرده‌اند و از اشعار او است:

ای ناروا ز قد تو بازار نارون

ای تاختن رسیده ز زلف تو تاختن

ساق و سرین و سینه و سیما و ساعدت

سیماب و سیم و سوسن و سرین و نسترن

در پانصد و نود و هفتم هجری قمری درگذشت. (ص ۶۸ ج ۱ مع)

ابو رجا - مختار بن محمد

- در باب اول بعنوان زاهدی نگارش یافته است.

ابو رشا یا ابو رشاد - احمد بن محمد

- بن قاسم بن احمد بن خدیو اخسیکتی ادیبی است معروف، ملقب به ذو الفضائل، در نظم و نثر و نحو و لغت یدی طولی و دستی توانا داشت، مرجع استفاده اکثر فضلا بوده و تتلمذش نموده‌اند و از تألیفات او است:

۱- کتابی در تاریخ که بتاریخ ابی رشاد معروف است ۲- الزوائد که شرح سقط الزند ابو العلاء معری است. تألیفات دیگر نیز بدو منسوب، وفاتش بسال پانصد و بیست و ششم یا هشتم هجری قمری بموت فجاءه در مرو واقع گردید. ظاهر آن است که کنیه‌اش ابو رشاد با دال بوده و بی‌دال بودن آن (چنانچه در بعض مواضع بنظر رسیده) از سهو القلم کاتب است.

(کف و ص ۷۱ ت و ۵۲ ج ۵ جم)

ابو رشید - نوف بن فضالة

- در باب اوّل بعنوان بکالی مذکور است.

ص: ۱۱۱

ابو الرضا^{۱۶}

ابو الرضا - صدر الدین

- در باب اوّل (القاب) بعنوان صدر الدین صدر مذکور است.

ابو الرضا - فضل الله بن علی

- راوندی در باب اوّل بعنوان ضیاء الدین مذکور شده است.

ابو الرضا - محسن بن جعفر

- در ضمن شرح حال برادرش عیسی تحت عنوان ابن الرضا خواهد آمد.

ابو رغال

از مردمان زمان جاهلیّت قدیم میباشد که عامل صالح پیغمبر بوده و بجهت رسالت بطرف قومی مبعوث شد، حرام را برایشان حلال گردانید، در موقع تخریب کعبه رهنمای حبشه هم بود. گویند او نخستین کسی است که عشریّه (دهیک) گرفت، در ظلم و شومی و نحوست ضرب المثل بود و حجّاج قبر او را سنگسار میکنند. جریر گوید:

اذا مات الفرزدق فارجموه کما ترمون قبر ابی رغال

^{۱۶} (۱) ابو الرضا - در اصطلاح رجالی عبد الله بن بحر و عبد الله بن یحیی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع است.

(مرصع ابن اثیر)

ابو رفاعه

در اصطلاح رجالی تمیم بن ایاس عدوی، حجاج بن رفاعه کوفی، رافع بن مالک خزر جی و عدی بن تمیم است.

ابو الرقعمق - احمد بن محمد

- انطاکی شامی، از مشاهیر شعرا، مولد و منشأ وی شهر انطاکیه از بلاد شام بود، مدت بسیاری در مصر اقامت کرد، اکثر اشعارش در مدح ملوک و اکابر آن دیار میباشند. در هردو رشته جدّ و هزل بطرز ابن الحجاج بغدادی آتی الترجمة اشعار طریفه بسیاری دارد و سزد که او را نیز در در مقابل ابن الحجاج مذکور ابن الحجاج شام گویند و مطلع یکی از قصائد او است:

(۱) ابو الرضا- در اصطلاح رجالی عبد الله بن بحر و عبد الله بن یحیی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع است.

ص: ۱۱۲

وقوقی وقوقی هدیه فی طبق

اما ترونی بینکم تیساً طویل العنق

نیز از اشعار او است که در مدح ابو الفرج یعقوب بن کلس وزیر عزیز بن معز عبیدی صاحب مصر گفته است:

قد سمعنا مقاله و اعتذاره

و اقلناه ذنبه و عثاره

و المعانی لمن عنیت و لکن

بک عرضت فاسمعی یا جاره

سحرتنی الحاظه و کذا کل

ل ملیح الحاظه سحارة

ما علی موثر التباعد والاع

راض لو آثر الرضا و الزیارة

وفات او در بیست و دویم رمضان سیصد و نود و نهم هجرت واقع گردید. ابن خلکان گوید کنیه صاحب ترجمه ابو حامد بوده و همین عنوان ابو الرقعمق را من باب لقب سوء بدو اطلاق میکرده‌اند و دیگر چیزی نگفته و وجه لقب سوء بودن ابو الرقعمق را بیان نکرده است که معنی لغوی آن چیست و بچه مناسبت دلالت بر قدح او دارد.

نگارنده گوید: در کتب مشهوره لغت عرب از قاموس و تاج العروس و لسان العرب و قطر المحيط و امثال آنها لغت رقعق اصلا وجود ندارد تا چه رسد بمعنی و ترجمه آن و ظاهر آن است که سکوت ابن خلکان نیز بهمین جهت شاهد و مؤید نداشتن است و نیز نگارنده گوید: اولاً شاید استعمال اهل عرف در این گونه موارد با اینکه اهل زبان بوده و بالقطع لغت ایشان نبودن کلمه رقعق را هم عارف بوده‌اند روی یک اصل فطری طبیعی عمومی می‌باشد که در این گونه موارد لفظی منفور خلق السّاعة (که بحکم قریحه و نظر خودشان مشعر بطعن و قدحش دانند) جعل و اختراع کرده و استعمال نمایند بدون اینکه اصل لغت و زبان خودشان را رعایت کرده باشند. بعد از تفتّن و توجه بعادات معموله اهل عرف معلوم میشود که این حال یک رویه معمولی عمومی و بین اهالی هرزبانی متداول می‌باشد که در این گونه موارد لفظ منفوری اختراع کرده و در مورد قدحش استعمال نمایند اگرچه آن لفظ اصلا در زبان ایشان وجود نداشته باشد و دیگر حاجتی بذکر بعضی از این قبیل کلمات دایره مابین آذربایجانی‌ها و غیره نداریم.

ثانیا ظاهر آن است که کلمه ابو الرقعق مصحّف و محرّف ابو الزبعق باشد و زبعق

ص: ۱۱۳

با زای هوّز و بای ابجد و عین سغفص و نون و قاف (بر وزن سمندر) در لغت عرب بمعنی آدم بدخلق است و در باب قاف از جامع الشواهد در شرح این شعر (قالوا اقترح الخ) گوید که این شعر با یک شعر دیگر سابق بر آن از ابو الزبعق است چنانچه چهار تن از یاران او روزی اجتماع داشتند و کس فرستاده درخواست کردند که او نیز در آن مجمع حاضر شود و هم غذائی را معین کند که موافق دلخواه وی تهیه نمایند، از آنرو که هوا سرد و او نیز عریان بوده نرفته و این دو بیت را بدیشان فرستاد:

فاتی رسولهم الی حصیصا

اخواننا عزموا الصباح بسحرة

قلت اطبخوالی جبة و قمیصا

قالوا اقترح شیئا نجد لك طبخة

پس هریک از ایشان ده دینار (که هردیناری معادل یک اشرفی طلای هیجده نخودی است) و یک خلعت برای او فرستاد، او نیز یکی از آنها را پوشیده و در آن مجمع حاضر گردید.

در جامع الشواهد اصلا چیزی دیگر از اسم و زمان و سال وفات و مشخصات دیگر ابو الزبعق را ذکر نکرده و لکن ظنّ قوی آن است که همان ابو الرقعق مذکور فوق باشد.

(جامع الشواهد و ص ۴۲ ج ۱ کا و غیره)

ابو رقیه ابو رمته ابو رمله ابو روح ابو روق ابو رویم ابو رهم

در اصطلاح رجالی اولی تمیم بن اوس، دویمی جندب بن حیّان، سیمی عامر بن رمله، چهارمی فرج بن قره یا فروه، پنجمی عطیة بن حارث، ششمی طلاب بن حوشب و هم نافع بن عبد الرحمن که تحت عنوان قراء سبعة از باب اوّل مذکور شده و هفتمی احزاب بن اسید و تماما موکول بعلم شریف رجال هستند.

ابو ریاش - احمد بن ابی هاشم

- ابراهیم قیسی شیبانی یمامی، از مشاهیر روات ادب میباشد که پنج هزار لغت و بیست هزار شعر را حافظ، در حفظ تاریخ و وقایع و انساب عرب عارف، نادره زمان خود و زیدی مذهب بود، در زن گرفتن و طلاق دادن جدّی وافر داشت، پیوسته لباسش کثیف و چرکین و در غذا خوردن

ص: ۱۱۴

نیز بسیار نفرت آور بود، دیگران از هم کاسه گی او متنفر بوده‌اند. در سیصد و سی و نهم هجرت درگذشت و معاصرش ابن لنکک آتی الذکر اشعار بسیاری در هجو او گفته است:

(ص ۱۲۳ ج ۲ جم)

ابو الریاض - شیخ ابراهیم بن علی بن حسن بن یوسف بن حسن

- بحرانی، از علمای امامیه قرن دوازدهم هجرت بوده و از آثار قلمی و تألیفات او است:

۱- الاقتباس و التضمین من کتاب الله المبین فی اثبات عقائد الدین که منظومه‌ایست در اصول دین پنج‌گانه با رد مخالفین در هر مسئله در نهایت متانت ۲- جامع الریاض فی مدح النبی و آله الحفاظ و آن منظومه‌ایست مشتمل بر چهارده روضه بعدد حضرات معصومین ع و روضه در اصطلاح شعرا دیوانی است که مشتمل بیست و هشت قصیده بوده و حرف قافیه آنها بعدد حروف باشد و یک روضه از آن که در مدح حضرت امیر المؤمنین ع است در حال حیات خود ناظم استنساخ شده و خودش در سال هزار و صد و پنجاهم هجرت آن نسخه را با اصلش که بخط خودش بوده مقابله و تصحیح کرده است و سال وفاتش بدست نیامد.

(ج ۱ و ۵ ذریعه)

ابو الریان

در اصطلاح رجالی مطرف بن مالک صحابی است.

ابو ریحان - محمد بن احمد بن ریحان

- هروی خوارزمی بیرونی، یا احمد بن محمد (چنانچه ذیلا تذکر خواهیم داد) از مشاهیر حکمای نامی و اکابر فلاسفه اسلامی میباشد که در فنون ریاضی و شعب طبّی و بالجملة در تمامی علوم حکمیّه متبحّر و بحری بود زخّار، وحید روزگار، معروف هردیار، مراتب کمالات متنوعه او کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار و اصلا جای تردید و انکار نمیباشد. در اثر انتسابی که بآل سبکتکین داشته از فتوحات ایشان در بلاد هند استفاده از وقت نمود، قریب بچهل سال ببلاد هند مسافرت کرده و سیاحتها نمود، بر زبان هندوان و علوم متنوعه ایشان وقوف کامل رسانید، نتیجه افکار حکمای هند و فلاسفه یونان را ضمیمه معارف اسلامیّه نمود، علوم و معارف اسلامی را در بلاد هندوستان رواج کلی داد، نسبت بترقیات

ص: ۱۱۵

معارف دینی در آن سامان مصدر خدمات برجسته و شایان شد.

با آن همه تبخّر که در علوم متنوعه متداوله اسلامی و تمهّر فوق العاده که در تمامی فنون و شعب حکمت هندوان و فلسفه یونانی داشته بیشتر شهرت آفاقی او در ریاضیات و نجوم و هیئت و جغرافیا میباشد که بسیاری از مشکلات جغرافیای هند و دیگر اقطار شرقی را که تا آن زمان در بوته اجمال بوده است از پرده خفا بعرصه ظهور آورد، در تاریخ طبیعی نیز نسبت بحیوانات و نباتات و معادن و احجار قیمتی بتحقیقات وافیه موفق و طالبان علوم و معارف را رهین زحمات خود نمود. آنی از اشتغالات علمی غفلت نکرد، دستش از تحریر و زبانش از تقریر و مغزش از فکر و چشمش از مطالعه فراغت نداشت.

فقط سالی دو روز مهرگان و نوروز را که اوّلی روز تحویل آفتاب بمیزان و دومی نیز روز تحویل آن ببرج حمل و دو نقطه اعتدال خریفی و ربیعی بوده و از اعیاد عظیمه عجم میباشد تعطیل میکرد و بس.

این حکیم دانشمند با ابو علی مسکویه و ابو سهل مسیحی و شیخ الرئیس ابو علی سینا و نظائرشان معاصر، بین او و شیخ الرئیس مراسلات و مجادلات و مناظراتی در بعضی از مطالب حکمت و فلسفه جریان یافته که نقل آنها موجب اطناب است. شمس المعالی قابوس بن و شمسگیر که بعضی از تألیفات ابو ریحان بنام او میباشد تکلیف وزارتش نمود لکن چون آن حکیم دانشمند حشمت و عظمت علم را مافوق جمیع مقامات سامیه رسمیه میدانسته از قبول آن مقام عالی اکیدا امتناع نموده و حامل آن بار گران نگردید.

تألیفات طریفه منیفه ابو ریحان برای اثبات تبخّر و تفنّن و تمهّری گواه صادق و برهان قاطع بوده و بشهادت بعضی از آنها در طبّ و ادبیات و طلسمات و علوم غریبه نیز صاحب ید بیضا بوده و مهارتی بسزا داشته است:

۱- الآثار الباقیه عن الفزّون الخالیة در تاریخ و نجوم و آن کتابی است کثیر الفوائد، شرح و بیان تواریخی را که در میان امم مختلفه دایر و مستعمل است با اختلافاتی که در مبادی آنها میباشد حاوی، فوائد تاریخی بسیاری از ملوک آشور و بابل و کلدان و قبط و روم و یونان را محتوی که برای شمس المعالی قابوس بن و شمسگیر تألیف و دارای اهمیت فوق العاده است. در

ص: ۱۱۶

آداب اللغة العربية تقریبا یک صفحه از مزایا و دقائق آن را نگارش داده و علیقلی میرزا اعتضاد السلطنة شرحی فارسی بر آن نوشته و حکیم سخا و مستشرق آلمانی نیز بانگلیسی ترجمه‌اش کرده است.

همین ترجمه و اصل خود کتاب که عربی است در لیبسیک چاپ شده‌اند و یک ترجمه فارسی دیگرش نیز در این اواخر در طهران بطبع رسیده است ۲- اختصار المجسطی که کتاب مجسطی نام بطلمیوس را که در فن هیئت بوده و تمامی کتبی که بعد از آن در آن فن شریف تألیف شده خوشه‌چین کلمات او هستند ملخص نموده است ۳- الارشاد فی احکام النجوم ۴- استعمال الاسطرلاب الکری ۵- الاستیعاب فی الاسطرلاب که نسخه آن در پاریس و لندن و برلین موجود و بنوشته نامه دانشوران در طهران در کتابخانه علیقلی میرزای مذکور فوق نیز بوده است ۶- تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن ۷- التفهیم لاوائل (لاولی خ ل) صناعة التنجیم یا التفهیم فی صناعة التنجیم که بطریق مدخل میباشد و ظاهر آن است که ابو ریحان دو کتاب بهمین اسم تفهیم داشته یکی عربی و دیگری فارسی و هردو مستقل بوده و ترجمه یکدیگر نمیباشند و چند نسخه از عربی در کتابخانه برلین و یک نسخه عکسی نیز در کتابخانه مصر موجود و فارسی هم در این اواخر در طهران چاپ شده است ۸- الجماهر فی الجواهر یا فی معرفة الجواهر که نسخه‌اش در اسکوریال موجود و در حیدرآباد هند هم بطبع رسیده است ۹- زیج مسعودی که بنام سلطان مسعود بن محمود غزنوی تألیفش داده است ۱۰- شرح دیوان ابی تمام ۱۱- الصيدلة در طب که از معرفت ماهیات ادویه و اسماء آنها و اختلاف آراء متقدمین اطبا بترتیب حروف معجم سخن رانده و استقصای بلیغ نموده است ۱۲- العجائب الطبیعیة و الغرائب الصناعیة که در عزائم و نیرنجات و طلسمات بحث کرده و واقعیت و با حقیقت بودن آنها را ثابت و مبرهن مینماید ۱۳- قانون مسعودی در هیئت و نجوم که بسیار مبسوط و بنام سلطان مسعود فوق تألیف و برویه مجسطی بطلمیوس میباشد، نسخه‌اش در برلین موجود و در کتابخانه علیقلی میرزای مذکور فوق نیز موجود بوده است. گویند که سلطان معظم برای تألیف این کتاب یک بار فیل پول نقره فسی صله و انعامش کرده و او نیز بعذر استغنا و عدم احتیاج بخزانة دولتی بخشیده است ۱۴- مبادی العلوم که اصلش پیارسی بوده و ترجمه عربی آن در پاریس موجود است ۱۵- مقالات الهیة و غیر اینها که بسیار و تماما نزد اروپائیان نیز مقبول و محل توجه و اعتبار و نسخه آنها در اکثر کتابخانه‌ها موجود میباشد.

یاقوت گوید: مصنفات ابو ریحان که در منطق و حکمت و نجوم دارد زیاد و فهرست آنها در وقف‌نامه جامع مرو در حدود شصت ورق بوده است. باری ابو ریحان پس از آنکه در حدود چهل سال در هند اقامت کرده سپس مدتی هم در خوارزم بود، عاقبت به غزنه که مرکز حکومت غزنویان بوده رفته و توطّن نمود و بنابر مشهور در سال چهار صد و سی‌ام

ص: ۱۱۷

هجرت وفات یافته و هم در آنجا مدفون است. بنوشته بعضی از اجلّه وفات او بسال چهار صد و چهل و بعضی دیگر در حدود چهار صد و پنجاهم و کلمات کشف الظنون نیز در موارد مختلفه مابین این سه تاریخ و بعضی دیگر مردّد و لکن در اکثر آنها بهمان تاریخ مشهور مذکور تصریح کرده است. نقل است که یکی از رفقای ابو ریحان در حال احتضار و مشرف بموتی بر وی وارد آمد، آن حکیم علم‌دوست و تشنه معارف یک مسئله ریاضی را از وی استفسار نمود که فلان روز آن را

چطور گفتی رفیق گفت این حال چه جای سؤال است حکیم فرمود که وداع دنیا با علم این مسئله بهتر از وداع با جهل آن است رفیق گوید که آن مسئله را بیان کرده و خارج شدم و در اثنای راه صدای بانگ و شیون شنیدم که بدرود جهان گفت.

نگارنده گوید: این حال ابو ریحان بهترین سرمشق و وسیله عبرت برای اهل علم و محصلین میباشد که قدر ساعات و دقائق و توانی جبران ناپذیر خودشان را بدانند و آنی از اشتغالات متنوعه علمی غفلت نورزند:

گنجی چنین عزیز، مکن رایگان تلف

عمر تو گنج و هرنفس از وی یکی گهر

در عوض گردد ترا حاصل غرض

هرچه بینی در جهان دارد عوض

عمر باشد عمر قدر آن بدان

بی عوض دانی چه باشد در جهان

اسم ابو ریحان، بنابر مشهور، چنانچه در اوّل عنوان نگاشتیم، محمد بن احمد میباشد، در کشف الظنون نیز هر جا که از ابو ریحان، نامی برده بهمین اسمش مذکور داشته و فقط در عنوان (الارشاد فی احکام النجوم) بطوری نوشته که حاکی از تردید او مابین احمد بن محمد و محمد بن احمد بوده بلکه مشعر بترجیح اوّلی است.

در روضات الجنّات نیز در تحقیق اسم ابو ریحان مترّد و در دو جا بشرح حال او پرداخته چنانچه در ردیف محمد بن بعنوان ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی مذکورش داشته و در ردیف احمد بن هم بعنوان ابو ریحان احمد بن محمد بن احمد هروی بیرونی خوارزمی اش نوشته و همین عنوان را بریاض العلما (که استاد کل این صناعت است) هم نسبت داده است.

ص: ۱۱۸

از طبقة النّحاة نقل کرده که ابو ریحان را بعنوان محمد بن احمد بن ریحان خوارزمی بیرونی مذکور داشته و بعد از نقل کلمات صاحب طبقات که در شرح حال وی گفته گوید گویا (ظاهرا) محمد پدر احمد بوده و لفظ ابو ریحان هم کنیه احمد است. ملخص مجموع کلمات روضات که تحت دو عنوان مذکور گفته آن است که ابو ریحان متعدد نبوده و تنها یک نفر بوده منتها یکی از کسانی که بشرح حال او پرداخته اند اشتباه کرده و اسم پدر را بر اسم پسر مقدّم داشته است و اخیرا احتمال هم داده که ایشان متعدد و احمد بن محمد غیر از محمد بن احمد باشد و یکی پدر و دیگری پسر است و در این باب عقیده قطعی اتّخاذ نکرده است ولی بعد از مراجعه بمدارکی که ذیلا اشاره خواهیم کرد ظنّ قوی قریب بعلم (اگر علم هم نباشد) به محمد بودن اسم ابو ریحان حاصل و تردید بی مورد میباشد.

نسبت بیرونی، شهر بیرون نامی از بلاد سند میباشد که مولد و منشأ ابو ریحان است و از آن رو که اخیرا از هند بخوارزم رفته و مدتی در آنجا باشتغال علمی پرداخته به خوارزمی نیز موصوف میباشد و یا بیرونی گفتن او موافق آنچه از سیوطی نقل شده بجهت نسبت بکلمه بیرون مقابل اندرون است (بمعنی خارج) از آن رو که در خوارزم غریب و اقامت او بسیار کم بوده بیرونی اش گفتند که در زبان خوارزمیان غریب را گویند.

نگارنده گوید که این دو وجه اصلاً منافی هم نبوده و هردو ممکن الوقوع است.

(کف و ذریعه و ص ۶۸ و ۷۱۸ ت و ۳۷ ج ۱ مه و ۳۴۵ ج ۲ ع و ۲۳ ج ۳ و ۱۸۰ ج ۱۷ جم و ۶۱۵ مط و ۱۱۵ ج ۱ مر و ۳۴۵ ج ۲ ع و غیره)

ابو الزبعتی

رجوع به ابو الرقعمق نمایند.

ابو زبید ابو زرعه

در اصطلاح رجالی اولی کنیه ربیع کوفی، دویمی عمرو صحابی و هم احمد بن حسین رازی و بعضی دیگر است.

ابو زرعه - احمد بن محمد

- رازی، از عرفای قرن چهارم هجرت و از شاگردان شیخ شبلی (متوفی بسال ۳۴۲ ه ق - شنب) میباشد که بسیار

ص: ۱۱۹

زنده دل بوده و مزاح بسیار میکرد، روزی بدو گفتند مزاح بسیار میکنی گفت من هیچ مایه ندارم جز آنکه درویشان از سخن من میخندند. بنوشته نامه دانشوران، شعرا قصیده عینیه او را در مرثیه اولاد خودشان عنوان میکنند و از ابیات همان قصیده است: امن المنون و ریه تتوجع الخ لکن موافق آنچه در شرح حال ابو ذویب هذلی مذکور داشتیم این اشعار از او بوده و شاید ابو زرعه تمثیل میکرده است. سال وفات ابو زرعه بدست نیامد.

(ص ۲۷۳ ج ۲ مه و ۲۲۱ ج ۲ طرائق)

ابو زکریا^{۱۷}

ابو زکریا - یحیی بن احمد بن یحیی

- در باب سیّم بعنوان ابن سعید خواهد آمد.

ابو زکریا - یحیی بن اسمعیل

- در باب اوّل (القاب) بعنوان بیاسی مذکور است.

^{۱۷} (۱) ابو زکریا - در اصطلاح رجالی محمد بن سلیمان حمرائی، یحیی بن سعد قطان، یحیی بن مساور تمیمی کوفی و جمعی دیگر است.

ابو زکریا - یحیی بن حسن

- در باب سیّم بعنوان ابن بطریق خواهد آمد.

ابو زکریا - یحیی بن زیاد

- در باب اوّل بعنوان فراء نگارش یافته است.

ابو زکریا - یحیی بن سعید

- در باب سیّم بعنوان ابن الدهان خواهد آمد.

ابو زکریا - یحیی بن شرف الدین

- در باب اوّل بعنوان نووی مذکور است.

ابو زکریا - یحیی بن عبد الحمید

- در باب اول بعنوان حمدانی نگارش یافته است.

ابو زکریا - یحیی بن عدی

- در باب اول بعنوان تکریتی مذکور داشتیم.

ابو زکریا - یحیی بن قاسم

- در باب اول بعنوان ثعلبی نگارش یافته است.

ابو زکریا - یحیی بن محمد بن عبدان

- در باب سیّم بعنوان ابن اللبودی خواهد آمد.

ابو زکریا - یحیی بن محمد بن عبد الله

- در باب اول بعنوان عنبری نگارش یافته است.

ابو زکریا - یحیی بن معاذ

- در باب اول بعنوان رازی نگارش دادیم.

(۱) ابو زکریا- در اصطلاح رجال محمد بن سلیمان حمزانی، یحیی بن سعد قطان، یحیی بن مساور تمیمی کوفی و جمعی دیگر است.

ص: ۱۲۰

ابو زکریا- یوحنا

- در باب سیّم بعنوان ابن ماسویه خواهد آمد.

ابو الزناد- عبد الله بن ذکوان

- مدنی که به ابو عبد الرحمن نیز مکنی میباشد از تابعین و محدّثین امامیه، از اصحاب حضرت امام سجّاد ع، عاقل و فصیح اللسان و عالم مدینه بوده در فقه و حدیث و نحو و حساب و فرائض و اخبار و اشعار عرب واقف، حافظه اش فوق العاده، در مشکلات علمیّه مرجع استفاده، از موالی بنی امیه و برادرزاده ابو لؤلؤ قاتل عمر بن خطّاب میباشد که ذکوان برادر ابو لؤلؤ بوده است. ابو الزناد احادیثی از اصحاب و تابعین روایت کرده و از طرف عمر بن عبد العزیز بهمراهی عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن خطّاب متصدی امر خراج عراق بوده و در رمضان یکصد و سی ام یا سی و یکم هجرت در شصت و شش سالگی درگذشت.

پسرش عبد الرحمن مکنی به ابو محمد، والی خراج مدینه بوده و اخیرا بیغداد رفت و بسال یکصد و هفتاد و چهارم هجرت در هفتاد و چهار سالگی همانجا درگذشت.

(کتب رجالیه و ص ۲۰۴ مف و ۷۶ ج ۱ نی و ۷۱۹ ج ۱ س)

ابو زهیر- ثابت بن جابر

- در باب اول بعنوان تأبط شرا نگارش یافته است.

ابو زیاد

در اصطلاح رجال زحر بن مالک غنوی است.

- بلخی الولادة، عراقی التحصیل و النشأة، از افاضل و اکابر قرن چهارم هجرت میباشد که در تمامی علوم قدیمه و جدیده بصیر، از تلامذه محمد بن یوسف کندی سابق الذکر و نظائر وی بود. در مصنّفات خود از حیث انتقاد و اعمال فکر و نظر طریقه فلاسفه را مسلوک داشته است و لکن برویه کتب ادبا اقرب و دیگر شبیه تر میباشد. بهمان جهت اولی که طریقت فلاسفه را پیموده مورد

(۱) ابو زید- در اصطلاح رجالی بکر بن عیسی احوّل بصری، ثابت بن زید، سعید بن حکم عیسی کوفی، عماره بن زید همدانی، عمرو بن اخطب، عمرو بن حرث و بعضی دیگر است.

ص: ۱۲۱

طعن اشراف و اشخاص دور از حقائق گردید و چنانچه از عادات دیرینه ایشان است او را نیز مثل دیگر اشخاص بی تزویر و حقیقت گوی متهم بالحداد داشته و وظائف مرسومه اش را قطع نمودند.

تشیع ابو زید مسلم و جای تردید نیست، در نحو و ادب و شعر و لغت و تفسیر و موضوعات متفرقه دیگر تألیفات بسیاری دارد که حاکی از تفنّن علمی و تبخّر کمالی و علاقه مفرط او بعلوم دینیّه میباشد:

۱ تا ۵- اختیارات السیر و اخلاق الامم و ادب السلطان و الرعیة و اسامی الاشیاء و اسماء اللّٰه و صفاته ۶- الاسماء و الکنی و الالقاب ۷- تفسیر الفاتحة و الحروف المقطعة ۸- تفسیر القرآن ۹- حدود الفلسفة ۱۰- الرد علی عبدة الاصنام ۱۱- سورة الحمد تنوب عن جمیع القرآن ۱۲- عصمة الانبیاء ۱۳- فضائل مکه علی سائر البقاع ۱۴- فضل صناعة الكتابة ۱۵- فضیلة علم الاخبار ۱۶- فضیلة علوم الرياضیات ۱۷- کمال الدین ۱۸- ما اغلق من غریب القرآن ۱۹- ما یصح من احکام النجوم ۲۰- المختصر فی اللغة ۲۱- مصالح الابدان و الانفس ۲۲- النحو و التصریف ۲۳- نظم القرآن و غیر اینها. وفات ابو زید بسال سیصد و بیست و دویم هجری قمری در هشتاد و هفت یا هشت سالگی واقع گردید.

(ذریعه و ص ۲۰ هب و ۱۹۹ ج ۲ ع و ۶۴ ج ۳ جم و ۱۹۸ ف و ۳۹۶ ج ۱۱ عن و سطر ۲۹ ص ۳۱۳ ت و غیره)

ابو زید انصاری- خزرچی

^{۱۸} (۱) ابو زید- در اصطلاح رجالی بکر بن عیسی احوّل بصری، ثابت بن زید، سعید بن حکم عیسی کوفی، عماره بن زید همدانی، عمرو بن اخطب، عمرو بن حرث و بعضی دیگر است.

- همان ابو زید سعید بن اوس مذکور ذیل است.

ابو زید بلخی - همان ابو زید احمد

- مذکور فوق است.

ابو زید - خارجه بن زید

- در باب اول ضمن فقهاء سبعة مذکور است.

ابو زید - سعید بن اوس

- بن ثابت بن زید بن قیس بن زید بن نعمان بن مالک بن ثعلبة بن کعب بن خزرج انصاری، خزرجی القبیلة، نحوی الشهرة، بصری الولادة و الوفاة و النشأة، از اکابر ائمة ادبیات عرب میباشد که بالخصوص در لغت و حفظ غرائب و نوادر لغات بی نظیر، کلمات او در میان اهل فن مشهور و محل اعتماد و استشهاد، در نقل و روایات خود معتمد و موثق بلکه اوثق ناسخ می‌شمارند، چنانچه اصمعی را احفظ و ابو عبیده را اجمع دانند. در نحو و لغت از ابو عبیده

ص: ۱۲۲

و اصمعی اعلم بوده است، سیوطی گوید که اصمعی حاضر حوزه درس ابو زید شد، سرش را بوسه داد و در پیش روی وی نشست و گفت تو از پنجاه سال قبل رئیس و مقتدای ما هستی.

گویند که اصمعی یک ثلث لغت، خلیل نصف، ابو زید دو ثلث، عمرو بن کرکه اعرابی همه آن را حافظ بوده‌اند و هیچ کس از علمای بصره چیزی از علوم عربیه را از علمای کوفه نخوانده است غیر از ابو زید که نحو و لغت را از کوفیین فراگرفته است. وفات ابو زید بسال دویست و پانزدهم هجرت در حدود نود و پنج سالگی در بصره واقع شد و تألیفات بسیاری در میاه و مطر و وحوش و مصادر و غریب الاسماء و غیر آنها دارد که نقل آنها محض اطناب است.

(ص ۲۲۳ ج ۱ کا و ۲۱۲ ج ۱۱ جم و ۶۲۱ ج ۲ مه و ۱۰۲ ج ۲ ع و ۲۰ هب و ۵۹ ج ۱ فع و غیره)

ابو زید - عبد الرحمن بن علی

- در باب اول بعنوان مکودی نگارش یافته است.

ابو زید - عمر بن شبه

- در باب سیم بعنوان ابن شبه خواهد آمد.

ابو زید - محمد بن حسین بن ابی الخطاب

- در باب سیّم بعنوان ابن ابی الخطاب خواهد آمد.

ابو زینب ابو زینبه

در اصطلاح رجالی اولی مقلاص پدر ابو الخطاب محمد بن ابی زینب مقلاص معروف سابق الذکر و دویمی محمد بن سلیمان بن مسلم است.

ابو السائب ابو سارة

در اصطلاح رجالی اولی عثمان بن مظعون و مالک ثقفی، دویمی نیز چند تن از اصحاب ائمّه ع است که یکی از حضرت باقر و دیگری از حضرت صادق و سیّمی از حضرت جواد علیهم السلام روایت کرده‌اند و نام هیچکدام بدست نیامد و ظاهر آن است که ایشان غیر از ابو ساره سرسلسله آل ابی ساره میباشند که در خاتمه باب کنی بهمین عنوان خواهد آمد و نام او بشهادت بعضی از مدارک معتمده علی است.

(کتب رجالیه)

ص: ۱۲۳

ابو ساسان

در اصطلاح رجالی، کنیه هشام بن سری تمیمی از اصحاب حضرت صادق ع و هم حصین بن منذر رقاشی (متوفی بسال یکصد هجرت) از اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین ع است که بعنوان رقاشی نگارش داده‌ایم.

ابو سالم - طالب بن هرون

- مصطلح علم رجال و موکول بدان علم شریف است.

ابو سالم - محمد بن طلحة

- در باب اول (القاب) بعنوان کمال الدین نگارش یافته است.

ابو سبره ابو السبیع ابو سخیله

در اصطلاح رجالی، اولی یزید بن مالک صحابی، دویمی ذکوان بن عبد قیس خزرچی صحابی، سیّمی عاصم بن ظریف است.

ابو السراء - عبد الله بن عبید الله

- مکنی به ابو السرا یا ابو السری، معروف به ابن دمنه (که دمنه نام مادرش بوده) از غزل‌سرایان شعرای صدر اسلام، از قبیله بنی عامر، اشعار او زبازد مغنیان عهد عباسی، نزد ایشان بسیار مقبول و محل توجه بوده و از او است:

الا یا صبا نجدمتی هجت من نجد لقد زادنی مسراک وجدا علی وجد

بکیت کما یبکی الولید و لم اکن جزوعاوا بدیت اللذی لم یکن یبدی

ابو السری بزَن آمنه یا امیمه نامی تعشّق رسانید، اشعار بسیاری درباره وی گفته و شوهرش را کشت و عاقبت خودش نیز بدست قبیله آن شوهر مقتول گردید، یا از کثرت افسردگی و تأثّری که از حرکات ناشایست زنی حماء نام خود داشته با زنی دیگر آمنه نام ازدواج کرد و عاقبت بدست حماء کشته شد و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۶۲۴ ج ۱ س و ۱۲ ج ۱ خیرات حسان و ۱۲ تذکرة الخواتین)

ابو السرور - احمد بن عمر

- در باب اوّل (القاب) بعنوان مزجد مذکور داشتیم.

ابو السری - سهل بن ابی غالب

- موافق آنچه فاضل محدّث معاصر از تاریخ ابن خلّکان نقل کرده در سجستان بزرگ شده و مدّعی بوده است که از جنّ شیر خورده و با ایشان مراوده دارد، کتابی هم ترتیب داده بود که حاوی اشعار

ص: ۱۲۴

و انساب و حکمت و امورات جن بود و میگفت که با ایشان بولیعهد بودن امین بن هرون الرشید معاهده کرده و از ایشان بیعت گرفته‌ام. بهمین جهت نزد امین و هرون و زبیده مادر امین تقرّب یافت و هرون بدو میگفته است اینها را که میگوئی اگر دیده باشی پس امر بسیار شگفت و عجیب را دیده‌ای و اگر ندیده باشی باز هم قضایای ادبی و اخلاقی وضع کرده‌ای.

نگارنده گوید: در مواضع مربوطه بصاحب ترجمه از تاریخ ابن خلّکان که ظن شرح حالش میرفت چیزی بدست نیامد و شاید در ضمن شرح حال اشخاص دیگر، او را نوشته و در محل ترتیبی خود عنوانش نکرده است. (ص ۷۷ ج ۱ نی)

ابو السری - سهل بن یعقوب

- بعنوان ابو نواس حق خواهد آمد.

ابو السری - عبد الله

- فوقاً مطابق بعضی از تراجم بعنوان ابو السراء مذکور شد.

ابو السعادات - اسعد بن عبد القاهر بن اسعد

- اصفهانی، از محققین علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه قرن هفتم هجرت و از اساتید و مشایخ روایت خواجه نصیر طوسی، ابن میثم بحرانی، سید رضی الدین علی بن طاوس و نظائر ایشان میباشد. سید بن طاوس مذکور تمامی اصول و مصنّفات او را در سال ششصد و سی و پنجم از خودش روایت کرده و کفعمی نیز در کتابهای خود از وی روایت میکند (چنانچه در روضات گفته) لکن زمان کفعمی که در سال نهصد و پنجم هجرت وفات یافته منافی این قضیه بوده و روایت کردن کفعمی از اسعد خارج از امکان میباشد مگر اینکه مراد روضات، روایت کردن کفعمی از کتابهای او بوده و یا مع الواسطه باشد و از تألیفات اسعد است:

۱- اکسیر السعادتین که بسیاری از کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین ع را حاوی است.

در ذریعه گوید که صاحب ترجمه یک کتاب مجمع البحرین هم دارد که حکم و مواعظ و کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت رسالت ص را نیز که در کتاب شهاب قاضی قضاعی است حاوی بوده و محتمل است که این کتاب همان کتاب اکسیر مذکور باشد ۲- توجیه السؤالات فی حل الاشکالات ۳- جامع (مجمع خ ل) الدلائل و مجمع الفضائل ۴- رشح الوفاء (الولاء خ ل) فی شرح الدعاء که شرح دعای صنمی قریش معروف است ۵- مجمع البحرین و مطلع السعادتین که مذکور شد ۶- مجمع الدلائل که بنام جامع الدلائل مذکور شد و در ماه صفر ششصد و سی و پنجم هجرت وفات یافت. (ذریعه و ص ۲۸ ت و ۲۰۰ ج ۱۲ عن)

ص: ۱۲۵

ابو السعادات - اسعد بن یحیی

- در باب اوّل بعنوان بهاء سنجاری نگارش یافته است.

ابو السعادات - عبد الله بن اسعد

- در باب اوّل بعنوان یافعی مذکور است.

ابو السعادات - مبارک بن ابی الکرم

- در باب سیّم بعنوان ابن الاثیر خواهد آمد.

ابو السعادات - محمد بن احمد

- در باب اوّل بعنوان فاکهی نگارش یافته است.

ابو السعادات - هبة الله بن علی

- در باب سیّم بعنوان ابن الشجری خواهد آمد.

ابو سعد - آدم بن احمد بن اسد

- نحوی لغوی، هروی الاصل، بلخیّ المسکن، بغدادیّ الوفاة و المدفن، از فضلاى ادبای قرن ششم هجرت میباشد که در اصول لغت با بصیرت، استاد رشید و طواط معروف، بین او و شیخ ابو منصور موهوب بن احمد جوالیقی مناظراتی واقع، در حدیث و فنون ادب مرجع استفاده علما و فضلاى وقت بود. صاحب ترجمه در بیست و پنجم شوال پانصد و سی و ششم هجرت وفات یافت.

(ص ۱۰۱ ج ۱ جم و غیره)

ابو سعد - داود بن هیثم

- در باب اوّل بعنوان انباری نگارش یافته است.

ابو سعد - سعد یا سعید

- در ضمن شرح حال پدرش احمد تحت عنوان میدانی نگارش یافته است.

ابو سعد - عبد الکریم بن ابی بکر محمد

- در باب اوّل بعنوان سمعانی مذکور است.

ابو سعد - عبد الله بن ابی السری محمد

- در باب سیّم بعنوان ابن ابی عصرون خواهد آمد.

ابو سعد - محمد بن عبد الرحمن

- در باب اوّل بعنوان تاج الدین مذکور است.

ابو سعد - محمد بن یحیی

- در باب اول بعنوان محیی الدین مذکور است.

ابو سعد - مزید بن سعد

- یا لقیم بن لقمان بن عادکه در پیری و طول عمر ضرب المثل و او نخستین کسی است که از کثرت پیری و ناتوانی

ص: ۱۲۶

تکیه به عصا می نمود این است که کلمه ابو سعد را کنایه از پیری هم نمایند.

(مرصع ابن الاثیر)

ابو السعود - ابن شبلی

- از مشاهیر عرفای قرن ششم هجرت و از اصحاب محیی الدین عبد القادر بی ابی صالح موسی سابق الذکر میباشد، کراماتی بدو منسوب و بعضی از آنها در خزینة الاصفیا مذکور است. در سال پانصد و هفتاد و نهم هجرت درگذشت و کلمه عاشق حق - ۵۷۹ ماده تاریخ وفات او است.

(ص ۳۹۱ ج ۲ مه و ۱۰۵ ج ۱ خه)

ابو السعود - محمد بن محمد

- عمادی، از اکابر علمای عثمانی قرن دهم هجری میباشد که نخست نزد پدرش بتحصیلات علمیّه پرداخت تا در اندک زمانی استعداد طبیعی فوق العاده او مشهور و گوشزد هشتمین سلطان عثمانی سلطان بایزید خان ثانی (۸۸۶ - ۹۱۸ ه ق - ضفو - ظیح) گردید و مشمول الطاف و مراحم سلطانی شد، یومیّه ای برای او مقرر گردید، او نیز با کمال رفاهیت بادامه تحصیلات علمیّه پرداخت، علوم متداوله را از فحول علمای وقت اخذ کرد و از هرباغی گلی چید تا در فقه و تفسیر و ادبیّات عرب و دیگر علوم معمولی بی نظیر و وحید عصر خود شد، بمرّسی مدرسه اسحق پاشا در اینه گول و بعضی از مدارس استانبول و بروسه منصوب و مدتی هم در استانبول و روم ایلی متصدی قضاوت بلکه قاضی القضاة گردید و اخیراً در ماه شعبان نهصد و پنجاه و دویم هجرت بمقام مشیخت رسیده و مفتی و شیخ الاسلام رسمی ممالک عثمانی شد و سی سال متوالی تمامی امور فتوائی و دیگر وظائف لازمه آن مقام عالی را بطور اکمل اداره کرده و او سیزدهمین کسی است که حایز این مقام عالی بوده اند. اشعار و قصائد عربی و فارسی و ترکی نیز داشته و مطلع یک قصیده میمیه عربی او است:

و دون ذراها موقف و مقام

ابعد سلیمی مطلب و مرام

از تألیفات او است:

۱- ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن (الكتاب خ ل) الکريم فى تفسير القرآن على مذهب النعمان که پنج جلد بوده و پيش از اتمام بحسب درخواست سلطان سليمان خان

ص: ۱۲۷

قانونی دهمین سلطان عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ ه ق- ظکو- طعد) بنظر آن سلطان علم و عالم دوست رسید و بمجرد رؤیت منظورنظر سلطانی شد، دوپست آچه مقررّی او بیانصد آچه مبدل و بفاصله یکسال موفق باکمال آن گردید و به ابلاغیه مقررّی ششصد آچه مفتخر و بیش از اندازه مورد توجهات سلطانی شد. در کشف الظنون گوید چون مسوده همین تفسیر بسوره ص رسید بجهت طول مدت همان مقدار را در ماه شعبان نهصد و هفتاد و دویم هجرت مبیضه کرده و بنظر سلطان سلیمانش رسانید سلطان نیز محض اجلال آن تألیف شریف تا دم در استقبالش کرد، وظیفه و مقررّی و تشریفات او را چندین برابر گردانید، بفاصله یکسال تمامی آن را از مسوده به مبیضه نقل نمود و جمله تفسیر اکبر- ۹۷۳ ماده تاریخ آن است. بعد از آن شهرتش عالمگیر و نسخه‌اش در تمامی اقطار انتشار یافت و بجهت حسن سبک و لطافت عباراتش مورد قبول فحول و کبار شد و خود مؤلف را نیز خطیب المفسرین میگفته‌اند آه آه. این تفسیر که به تفسیر ابی السعود معروف است در قاهره مستقلا چاپ و در حاشیه تفسیر فخر رازی نیز بطبع رسیده و علاوه بر درر کشف و تفسیر بیضاوی جواهر حقائق بسیاری از تفاسیر دیگر را نیز حاوی است ۲- حاشیه سوره فتح کشف ۳- فتاوی ابی السعود که ملا محمد بن احمد بوزن‌زاده تدوین و بابواب و فصولش مرتّب کرده است.

ناگفته نماند که نام و نسب صاحب ترجمه در مواضع مربوطه مابین ابو السعود بن محمد عمادی، ابو السعود احمد بن مصطفی عمادی، ابو السعود محمد بن محمد عمادی، ابو السعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی مردّد و آخری اقرب بصحت میباشد.

وفات ابو السعود در پنجم جمادی الاولی نهصد و هشتاد و دویم هجرت در هشتاد و هفت سالگی در استانبول واقع شد و در جوار ابو ایوب انصاری مدفون گردید. اینکه در صفحه اول هرپنج جلد تفسیر مذکور وفات او را در نهصد و پنجاه و یکم نوشته دور از صحت و منافی کلمات فوق کشف الظنون و بعضی از منابع و قرائن دیگر است.

(کف و ص ۷۲۲ ج ۱ س و ۳۱۵ مط و ۵۹ ج ۱ فع و غیره)

ص: ۱۲۸

ابو السعود- محمد بن محمد

- همان ابو السعود احمد مذکور فوق است و رجوع بدانجا نمایند.

ابو سعید^{۱۹}

ابو سعید ابو الخیر

بعنوان ابو سعید فضل الله خواهد آمد.

ابو سعید - احمد بن ابراهیم

- در باب اول (القاب) بعنوان ادیبی نگارش یافته است.

ابو سعید - احمد بن محمد بن عبد الجلیل

- سبزی یا سنجر سیستانی، از مشاهیر منجمین و ریاضیین قرن چهارم هجرت میباشد که در نجوم و هیئت و هندسه تألیفاتی داشته و سال وفاتش بدست نیامد.

(ذریعه و ص ۴۷۳ ج ۱۰ عن)

ابو سعید - اسمعیل بن علی

- در باب کنی بعنوان ابن سمان خواهد آمد.

ابو سعید برغش

- از محققین و مشایخ عرفای زمان خود، از اصحاب شیخ شهاب الدین سهروردی سابق الذکر (متوفی در حدود سال ۶۳۰ ه ق - خل) و از سلسله برغشیه صوفیه میباشد و ایشان جمعی از مشایخ شیراز و اتباع شیخ نجیب الدین علی برغش (متوفی بسال ۶۷۸ ه ق - خع) هستند و از اشعار ابو سعید است:

کافر بدم و کنون مسلمان گشتم

ایدوست ز جمله نیک و بد بگذشتم

گر خود همه دین است از آن برگشتم

هر چیز که آن خلاف رای تو بود

^{۱۹} (۱) ابو سعید - در اصطلاح رجال ابان بن تغلب، احمر بن جری، اسماعیل بن علی بن حسین سماک، ثابت بن ابی ثابت عبد الله، ثابت کوفی، ثمامه بن عمرو، جعفر بن احمد بن ایوب، حسن بن علی عدوی، حسین بن علی بن زکریا، حفص بن عبد الرحمن و جمعی کثیر دیگر است.

حرف ثانی کلمه برغش مابین حرف رای بی نقطه و بانقطه مردّد میباشد. مخفی نماند که برغشی بودن ابو سعید با بودن او از اصحاب سهروردی که موافق ریاض العارفین، مذکور شد با موازنه دو تاریخ وفات مذکور مستبعد است. (ص ۲۸۵ ض و غیره)

(۱) ابو سعید - در اصطلاح رجال ابان بن تغلب، احمر بن جری، اسماعیل بن علی بن حسین سماک، ثابت بن ابی ثابت عبد الله، ثابت کوفی، ثمامه بن عمرو، جعفر بن احمد بن ایوب، حسن بن علی عدوی، حسین بن علی بن زکریا، حفص بن عبد الرحمن و جمعی کثیر دیگر است.

ص: ۱۲۹

ابو سعید بیضاوی عبد الله ابو سعید بیضاوی مورخ

هر دو در باب اول بعنوان بیضاوی نگارش یافته است.

ابو سعید - حسن بن احمد

- در باب اول بعنوان اصطخری نگارش یافته است.

ابو سعید - حسن بن بهرام

- جنابی، مؤسس مذهب قرامطیه از اهالی موضع جناب نامی در ساحل بحر فارس بوده و از آنجا تبعید شده و ببحرین رفته و بنشر مقالات فاسده خود پرداخته تا نواحی احساء و قطیف و بحرین را مسخر و بقتل اسرای خود مردم را تهدید و عده‌ای را که از طرف معتضد شانزدهمین خلیفه عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ هـ - رعط - رط) برای مدافعه او اعزام شده بوده مغلوب تا در سال سیصد و یکم هجرت بدست بعضی از کسان هیجدهمین ایشان مقتدر بالله (۲۹۵ - ۳۲۰ هـ - رصه - شک) مقتول گردید و بعنوان قرامطه از باب اول نیز مراجعه شود.

(ص ۷۲۴ ج ۱ س)

ابو سعید - حسن بن حسین

- در باب اول (القاب) بعنوان سکری نگارش یافته است.

ابو سعید - حسن بن داود

- در باب سیّم بعنوان ابن بابشاذ خواهد آمد.

ابو سعید - حسن بن عبد الله

- در باب اول بعنوان سیرافی نگارش دادیم.

ابو سعید - داود بن هیثم

- بعنوان انباری در باب اول مذکور است.

ابو سعید - سعد بن احمد

- در باب اول بعنوان نیلی نگارش یافته است.

ابو سعید - سعد بن مالک

- بن سنان بن عبید بن ثعلبة بن عبید بن خدره بن عوف بن حارث بن خزرج، خدری خزرجی انصاری و یا پدرش مالک پسر شهید بن عبد بن ثعلبة بن عبید بن ابجر ملقب به خدره بن عوف بوده است.

بهرحال ممدوح علمای رجال فریقین، از مشاهیر اصحاب کبار حضرت رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین ع، از نجبا و اصفیا و عقلا و علما و فقهای ایشان و یکی از سابقین اولین میباشند که رجوع بحضرت امیر المؤمنین ع نمودند چنانچه خزیمه بن ثابت و جابر

ص: ۱۳۰

بن عبد الله و زید بن ارقم و ابو ایوب و جمعی دیگر از اکابر اصحاب نیز از آن جمله بوده‌اند.

ابو سعید در سیزده سالگی در احد حاضر بود، لکن بجهت صغر سن از طرف قرین الشرف ممنوع و بمراجعت مأمور گردید، سپس در غزوه خندق و یازده غزوه دیگر در رکاب مبارک حضرت رسالت ص حاضر بود. بالجمله اخبار بسیاری در مدح وی وارد و یکهزار و یکصد و هفتاد حدیث شریف از آن حضرت روایت کرده است و جمعی بسیار نیز از وی روایت میکنند، پدرش مالک نیز از شهدای بدر بوده است.

لفظ خدری که ما به الاشتهار صاحب ترجمه بوده و به ابو سعید خدری شهرت دارد بضم اول و سکون ثانی منسوب است به خدره (بهمان حرکت) که قبیله‌ایست از انصار که بنام یا لقب سرسلسله ایشان همان خدره بن عوف جد پنجمین ابو سعید مسمی بوده و هریک از افراد آن قبیله را نیز محض بجهت انتسابش خدری گویند یا بقول بعضی لفظ خدره نام مادر ابجر مذکور بوده است. بهرحال وفات ابو سعید بسال هفتاد و سیّم یا چهارم یا پنجم و یا بقول بعضی شصت و چهارم هجرت در مدینه منوره واقع و در بقیع مدفون گردید و یا بنوشته قاموس الاعلام بروایتی ضعیف در استانبول واقع شد.

(ص ۱۱۶ مف و ۷۲۴ ج ۱ س و ۲۱ هب و ۱۸۰ ج ۱ تاریخ بغداد و کتب رجالیه)

ابو سعید - سنان بن ثابت

- در باب اول بعنوان حرانی مذکور است.

ابو سعید - عباد بن یعقوب

- رواجنی اسدی کوفی شیعی، از اعلام و ثقات محدّثین شیعه میباشد که جلالت و وثاقت او مسلّم محدّثین فریقین و موکول بکتب رجال است.

ابو سعید - عبد السلام بن سعید

- در باب اوّل بعنوان سحنون نگارش یافته است.

ابو سعید - عبد الکریم بن ابی بکر محمد

- در باب اوّل بعنوان سمعانی نگارش یافته است.

ابو سعید عبد الله بن عمر - ابو سعید عبد الله بن كثير -

اولی در باب اوّل بعنوان بیضاوی مذکور و دومی هم در باب سیّم بعنوان ابن کثیر خواهد آمد.

ص: ۱۳۱

ابو سعید - عبد الملک بن قریب

- در باب اوّل بعنوان اصمعی نگارش یافته است.

ابو سعید - عثمان بن سعید

- در باب اوّل بعنوان ورش مذکور است.

ابو سعید - فضل الله بن ابی الخیر

- صوفی نیشابوری، از اکابر و مشایخ عرفا و متصوفه نامی قرن پنجم هجرت میباشد که پیشوای اهل طریقت، علوم ظاهری و باطنی را جامع، در فنون کمالات ممتاز بود، از صغر سن ریاضات شاقه کشید، شراب وجد و حال را چشید، بصحبت جمعی

از اکابر رسید، زحمت بسیاری از ابنای روزگار دید، از دست بعضی از اکابر مشایخ وقت خرقة خلافت پوشید، بقول قاموس الاعلام اصول تصوف و طریقت را از ابو الفضل لقمان سرخسی اخذ کرد. باری شرح حالش در تذکره‌ها و تواریخ و سیر مذکور، کرامات بسیاری بدو منسوب، سلسله طریقتی او با سه واسطه بجنید بغدادی موصول، از نوادر روزگار معدود، کلمات و رباعیات عارفانه او بسیار و از آن جمله است:

مابین خالق و مخلوق عرش و کرسی نتواند حجاب شد بلکه پندار و خودبینی، یگانه حاجب است و بس، آن را از میان برگیر تا با خدای خود نزدیک شوی. در جواب سؤال از معنی تصوّف گفت تصوف آن است که آنچه در سر داری بنهی و آنچه که در دست داری بدهی و از آنچه بر تو آید بجهی و نیز در جواب همان سؤال گفت: هوای نفسانی که در سر داری بنهی و حقوق الهی که در ذمه داری بدهی و از هر مکروهی که بر تو آید بجهی.

او را گفتند فلان کس بر روی آب میرود، فلانی در هوا میپرد، فلانی هم در یک لحظه از شهری بشهری میرسد گفت همه اینها سهل است و دلیل فضیلت آدمی نیست و در حضرت حق عزّتی ندارند زیرا غوک هم روی آب میرود، زاغ و زغن نیز در هوا میپرد، شیطان نیز در یک نفس از شرق بغرب میرسد لکن مرد کامل آن است که با مردم نشیند و آمیزش کند، داد و بستاد کرده و ازدواج نماید، یک لحظه از خدا غافل نباشد. از رباعیات عرفانی و متصوفانه او است:

ص: ۱۳۲

یا من بک حاجتی و روحی بیدیک	اعرضت عن الغیر و اقبلت الیک
مالی عمل صالح استظهر به	قد جئتك راجیا توکلت علیک
راه تو بهر قدم که پویند خوش است	وصل تو بهر سبب که جویند خوش است
روی تو بهر دیده که بینند نکو است	نام تو بهر زبان که گویند خوش است
آنی تو که حال دل نالان دانی	احوال دل شکسته بالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی	ور دم نزنم زبان لالان دانی
غازی بره شهادت اندر تک‌وپو است	غافل که شهید عشق فاضلتر از او است
در روز قیامت این بدان کی ماند	کاین کشته دشمن است و آن کشته دوست
فردا که زوال شش جهت خواهد بود	قدر تو بقدر معرفت خواهد بود

در حسن صفت کوش که در روز جزا

حشر تو بصورت صفت خواهد بود

اللّٰه بفریاد من بیکس رس

لطف و کرمتم یار من بیکس بس

هرکس بکسی و حضرتی مینازد

جز حضرت تو ندارد این بیکس، کس

چنانچه در عنوان مذکور شد ابو الخیر پدر صاحب ترجمه (گویا نام اصلیش نیز ابو الخیر بوده و الّا نام دیگری برای او در جایی بنظر نرسید) و گاهی خود فضل الله را نیز محض اشعار بمنشأ فیض و خیر بودن او بابو الخیر ملقب داشته و ابو سعید ابو الخیر گویند و شاید ابو سعید ابو الخیر گفتن او از راه لقب او نبوده بلکه بطریق اضافه باشد که بسوی اسم پدرش اضافه داده‌اند مثل حسن علی (بکسر نون) گفتن در حسن بن علی و امثال آن.

وضع و تأسیس طریقه تصوف و بنای خانقاه را بشیخ ابو سعید نسبت دادن (چنانچه از بعضی نقل شده) دور از تحقیق و واضح الفساد و منعطف گردانیدن قلم بدین باب موجب اطناب است.

ولادت ابو سعید روز یکشنبه غره محرم سیصد و پنجاه و هفتم در قریه میهنه از ناحیه خابران مابین سرخس و ابیورد از نواحی خراسان، وفات او نیز در چهارم شعبان

ص: ۱۳۳

چهار صد و چهلیم هجرت در نیشابور، یا بقول بعضی در همدان و بقول دیگری در میهنه واقع شد و جمله سعید نامدار- ۴۴۰- تم هم ماده تاریخ وفات او و بنابر مشهور مدت عمر او هم هزار ماه بوده لکن چنانچه واضح است بنابر دو تاریخ وفات و ولادت که مذکور شد عمر او هزار و سه ماه و چهار روز میباشد و این مقدار مسامحه عرفیه شایع و متداول است. ناگفته نماند اینکه در ریاض العارفین صاحب ترجمه را بعنوان ابو سعید مهنه نوشته گویا بجهت ولادت او در قریه میهنه و بقول بعضی بجهت وقوع وفات هم در آن قریه است که از راه مسامحه عرفی مهنه نیز گویند.

(ص ۶۷ ج ۱ مع و ۴۸ ض و ۶۰۸ ج ۱ مه و ۵۹۴ و ۷۲۴ ج ۱ س و ۶۱ ج ۱ فع و غیره)

ابو سعید- محمد بن احمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان عمیدی نگارش یافته است.

ابو سعید- محمد بن عبد الرحمن

- در باب اوّل بعنوان تاج الدین مذکور است.

ابو سعید- محمد بن علی

- در باب اوّل بعنوان مؤید نگارش دادیم.

ابو سعید- مهلب بن ابی صفره ظالم

- در قرن اوّل هجرت اشجع مردم بود، بصره را از شرّ خوارج نگهداری کرد، در سال هفتاد و نهم هجرت از طرف عبد الملک بن مروان پنجمین خلیفه اموی (۶۵-۸۶ ه ق- سه- فو) والی خراسان شد، بسال هشتاد و سیّم هجری در دیه زاغول از توابع مرورود از ایالات خراسان درگذشت.

اولاد و احفاد او بسیار، تماما از نجبا و اشراف و امجاد و به مهالبه معروف هستند (که جمع مهلبی است) و بهمین جهت خود مهلب نیز به ابو المهالبه شهرت یافته است.

ابن خلّکان گوید در عهد بنی امیّه خانواده‌ای کریم تر و بزرگتر از بنی مهلب نبوده چنانچه در زمان بنی عباس نیز بزرگتر و شریف تر از آل برامکه نبوده است و در مدح بنی مهلب گفته‌اند:

کانوا المکارم آباء و اجدادا

آل المهلب قوم ان نسبتهم

آل المهلب دون الناس اجسادا

ان المکارم ارواح یکون لها

اشهر ایشان ابو طالب یا ابو خالد یزید بن مهلب است که بعد از پدر در سی سالگی والی

ص: ۱۳۴

خراسان شد، بفاصله شش سال از طرف خلیفه وقت با اشاره حجّاج بن یوسف ثقفی که امیر عراقین بوده معزول و زندانی و مورد شکنجه گردید، عاقبت درخواست نمود که در عذاب او تخفیف شود، در عوض عذاب هرروزی صد هزار درهم بحجّاج بدهد، روزی باز بقرار معهود همان وجه را برای حجّاج تهیه کرده بود که اخلط شاعر بدو وارد شد و این اشعار را فروخواند:

و صاح ذوو الحاجات ابن یزید

ابا خالد بادت خراسان بعدکم

و لا اخضر بالمروین بعدک عود

فلا مطر المروان بعدک مطرة

و لا لجواد بعد جودک جود

فما لسریر الملک بعدک بهجة

پس همان صد هزار درهم را که برای حجّاج تهیه کرده بوده باخلط بخشید و این قضیه گوشزد حجّاج شد، احضارش کرد و گفت حالا که تو در این حال، صاحب این کرم هستی من هم عذاب و شکنجه امروز و ایّام آینده را از تو برداشتم. عاقبت از زندان گریخت و در شام بسلیمان بن عبد الملک هفتمین خلیفه اموی (۹۶-۹۹ ه ق- صو- صط) پناهیده و مورد اغماض

شد، باز بامارت خراسان منصوب گردید و اخیراً بعد از یک سلسله جریانات متفرقه بسال یکصد و دویم هجرت در بصره با تمامی افراد آل مهلب مقتول شد و سرهای ایشان را نزد یزید بن عبد الملک نهمین خلیفه اموی فرستادند.

پوشیده نماید که ابو خراش مخلص بن یزید بن مهلب نیز از ممدوحین اسخیا بود که در سال یکصد تمام هجرت درگذشت و عمر بن عبد العزیز بجنازه اش نماز خواند و گفت:

اليوم مات فتى العرب، فرزدق و دیگران مرثیه اش گفتند. نیز از اکابر خانواده بنی مهلب مغیره بن مهلب است که پدرش او را در قتال خوارج بدیگران مقدم میداشت و از طرف پدر امارت مرو شاه جهان بدو مفوض گردید و هم بسال هشتاد و دویم هجرت در حال حیات پدر در آنجا درگذشت، زیاد بن اعجم با قصیده ای مشتمل بر زیاده بر پنجاه بیت مرثیه اش گفته که از آن جمله است:

قبرا بمر و علی الطريق الواضح

ان السماحة و المروة ضمنا

یکی از خانواده مهلب نیز ابو خالد یزید بن حاتم بن قبیصة بن مهلب است که او نیز مانند

ص: ۱۳۵

دیگر افراد این خانواده سخی و کریم الطبع بود، شعرای وقت بواسطه مدایح او بصله و انعاماتش نایل آمدند، علاوه بر کرم و سخاوت دارای رأی متین و شجاعت بی نهایت بوده و از کلمات حقیقت آیین او است: بیشتر از همه، از کسی ترسناک هستم که بی کس و بی یاور باشد، در دست من مظلوم بوده و بجز خداوند قهار مددکاری نداشته و مرا بگوید:

الله حسبك الله بيني و بينك گویند مسهر شاعر تمیمی در مدح یزید بن حاتم گفت:

مسيرة شهر ثم شهر نواصله

اليك قصرنا النصف من صلواتنا

لديك و لكن اهنأ الخير (البر خ ل) عاجله

فلا نحن نخشى ان يخيب رجائنا

پس یزید بتمامی پنجاه هزار لشگریان خود عطایا بخشید و بعد از آن گفت هرکه خواستار و طالب شادی من باشد از عطیه خود دو درهم باین زائر من بدهد، بدین وسیله صد هزار درهم برای او جمع شد و صد هزار درهم نیز از مال شخصی خود بدو عنایت فرمود. باری یزید در امارت افریقا میبود تا در هیجدهم رمضان صد و هفتادم هجرت در قیروان از بلاد افریقا درگذشت و پسرش داود بن یزید را خلیفه خود گردانید.

(ص ۲۰۷ ج ۱ و ۲۷۳ و ۴۱۴ و ۴۳۴ ج ۲ کا)

- چنانچه اشاره شد همان ابو سعید فضل الله مذکور فوق میباشد که در ریاض العارفین بهمین عنوانش نگاشته است.

- وزیر آبی از افاضل اوائل قرن پنجم هجرت میباشد که عالم فقیه فاضل بود، شعر خوب نیز می گفته و از تألیفات او است:

۱- نثر الدرر در محاضرات که هفت جلد و از کتاب دیگرش نزهة الادب ملخص، بآیات متشابهه و متشاکله قرآنی و الفاظ و کلمات قصار حضرت رسالت ص و نکات منتخبه از کلمات حضرت امیر المؤمنین ع و منتخبات کلمات حضرات ائمه طاهرين ع و نکات کلمات سادات بنی هاشم مشتمل است و در کشف الظنون گوید که نظیر آن تألیف نشده است ۲- نزهة الادب که اشاره شد. وی در سال چهار صد و بیست و دویم هجرت وفات یافت.

ظاهر درس خواندن او از شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ ه ق - تس) که از شیخ منتخب الدین

ص: ۱۳۶

نقل شده منافعی تاریخ وفات مذکور و معاصر بودن او با صاحب بن عباد (متوفی بسال ۳۸۵ ه ق - شفه) است که در هدیه الاحباب نیز نوشته و نیز در هیچ یک از مدارک موجودی بنحوه وزارت او نیز اشاره نشده است که وزیر که بوده و یا خود لفظ وزیر مجرد شهرت بوده است.

(کف و تنقیح المقال و ص ۹۶ هب)

- از فضایل اطباء نامی قرن پنجم هجرت میباشد که بسیار خلیق و دیندار، در هردو قسمت علمی و عملی طب خبیر، در فن نجوم نیز بصیر، با شیخ رئیس ابو علی سینا و نظائر وی معاصر، نزد ملوک دیالمه محترم، در بصره مقیم، مرجع استفاده جمعی کثیر از اطبا و حکما، در میان ایشان به شیخ الطائفة و رئیس سلسله موصوف بود. در عهد مستکفی بالله بیست و دویمین خلیفه عباسی (۳۳۳-۳۳۴ ه ق - شلج - شلد) و یا بیست و سیمین ایشان مطیع لله (۳۳۴-۳۶۳ ه ق - شلد - شسج) که اطباء بغداد بسیار زیاد و بدون رائحه خبرت و بصیرت متصدی امر طبابت و جز مردم کشی مصدر خدمتی نبوده اند و امتحان علمی ایشان از دربار خلافت تصمیم گردید بالاخره قرعه امتحان بنام نامی همین ابو سعید یمامی اصابت کرد، برای انجام این خدمت سراپا سعادت از بصره در بغداد احضار شد، او نیز این عمل خطیر را در عرض شش ماه بانجام رسانید و هشتصد طبیب از عهده امتحانات لازمه برآمدند و دیگران از قیام بوظائف طبابت اکیدا ممنوع شدند، این خدمت وی پسندیده نظر خلافت و مورد تحسین بی نهایت شد و ماهی یک هزار دینار (طلای مسکوک هیجده نخودی) بطور استمرار در حق وی

مقرر گردید و خواستار توطّن در بغداد شدند لکن او قبول نکرده باز بیصره عودت نمود و در آنجا بسال چهار صد و بیست و نهم یا بیست و یکم هجری قمری درگذشت.

از تألیفات او است:

امتحان الاطباء و شرح فصول بقراط و کتاب المعالجات. از درگاه خداوندی مسئلت مینمائیم که در این زمان باریک و تاریک ما هم که سطح علم (بانواعه الکثیره) آنا فآنا پائین میرود و بالنتیجه محکوم بزوال و فنا مییاشد وسائل اینچنین امتحانات را که هیچ غرضی

ص: ۱۳۷

جز امتیاز عالم از جاهل و نجات دادن مردم بیچاره از قید اسارت جهال هرطبقه در بین نباشد فراهم نماید. (ص ۱۱۸ ج ۱ مر)

ابو السفّاح ابو السفّاح

در اصطلاح رجالی، اولی ابراهیم و اسحق بن عبد العزیز و غیره، دویمی هم از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع و نخستین شهید روز صفّین و نامش معلوم نیست.

ابو سفّانه - حاتم بن عبد الله

- در همین باب بعنوان ابو عدی خواهد آمد.

ابو سفیان

در اصطلاح رجالی مدلوک نام صحابی است.

ابو سفیان - صخر بن حرب

- بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، پدر معاویه ملعون مشهور و از رؤسای قریش، حال او و نسل ناپاک او در نفاق و معادات و معاندت حضرت رسالت ص و خانواده عصمت و طهارت ع واضح و آشکار مییاشد. هیچ فتنه و آشوبی در قریش برپا نبوده مگر اینکه تخم آن بدست وی کاشته شده و یا خود سهیم آن بوده است. در اثر بغض و خصومتی که با آن حضرت داشته وسائل غزوه بدر را فراهم آورد، قریش را بمحاربه آن حضرت بشورانید، بعد از مغلوبیت قریش قسم یاد نمود مادام که انتقام نکشیده غسل نکند تا در سال دویم هجرت با کسان خود بمدینه رفت، نخلستان موضع عریض نامی را که نزدیکی مدینه است بسوزانید، معبد انصاری و برادرش را بشهادت رسانید همچنین عامل قوی در تشکیل غزوه احد نیز همین ابو سفیان بود. در این غزوه نیز بدستکاری شداد بن اسود، حنظله ابن ابی عامر معروف به غسیل الملائکه را بشهادت رسانید

بالاجمال مصدر تمامی فتنه و آشوب بود و تا فتح مکه در عناد و عداوت خود استمرار داشت، همین‌که قطع بفتح آن بلده معظمه نموده و مغلوبیت قریش معلومش شد بعزم قبول اسلام بلشگرگاه مسلمین آمد، نخست دختر خود ام حبیبه را که حرم حضرت نبوی ص بوده واسطه و شفیع قرار داد لکن او نیز مثل اصحاب دیگر از شفاعت وی امتناع نمود بالاخره بمصاحبت عمر بن خطاب بحضور مبارک آن حضرت شرفیاب شد و ظاهراً اسلام را قبول کرد و از آن رو که بسیار

ص: ۱۳۸

شهرت طلب بوده خواستار امتیازی گردید، آن حضرت نیز بمأمن بودن خانه‌اش مستبشرش فرمودند. بعد از مراجعت بمکه بنای دعوت گذاشته و مردمرا بقبول دین مقدس اسلامی و تسلیم بودن بآن بزرگوار وادار مینمود، در آن حال زنش هند که عداوت و کین و کدورت او با اسلام و صاحب اسلام آفتابی میباشد ریش شوهر را گرفته و احمقش خطاب کرد و مردمرا بقتل وی می‌شورانید. باری ابو سفیان بعد از فتح مکه در زمره اصحاب داخل شد، در غزوه طائف نیز حاضر بود و یک چشمش در آن غزوه کور گردید، در سال سیزدهم هجرت در زمان خلافت ابو بکر در محاربه یرموک نیز حاضر و چشم دیگرش هم در همین محاربه کور شد تا در سال سی و یکم یا دویم یا چهارم هجرت با چشم کور و دل پرنفاق عازم مقر خود گردید. (ص ۷۲۵ ج ۱ س ۲۲ هب و غیره)

ابو سفیان بن العلاء

از اکابر نحویین و علم انساب و اصحاب قرائت و نامش عین همین کنیه بوده و در سال یکصد و شصت و پنجم هجرت درگذشت و او برادر ابو عمر و زبان بن علاء آتی الذکر است.

(سطر ۲۰ ص ۲۹۹ ت)

ابو سفیان - مغیره بن حارث

- بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف، قرشی هاشمی، پسر عمّ حضرت رسالت ص و برادر رضاعی آن حضرت بود و پیش از بعثت نهایت انس و الفت باهم داشتند. بعد از بعثت با خود آن بزرگوار و تمامی اصحاب کبار بنای اذیت و آزار گذاشت تا آنکه بسال فتح مکه خود و پسرش جعفر دین مقدس اسلامی را قبول و در سلک فضلالی اصحاب منسلک شدند، در غزوه حنین نیز حاضر بود، غیرت و کوشش بسیاری بروز آورد، لکن از کثرت حیا و شرمساری که از جهت عداوت دیرینه داشته در حضور آن حضرت روی سربلند کردن نداشت، تا آنکه بدستور حضرت علی ع فیض یاب حضور نبوی ص شد و آن کلامی را که برادران حضرت یوسف در موقع تشرف بحضورش در مقام اعتذار از خطایای خودشان عرضه داشته بودند تَاللّٰهُ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ او نیز معروض حضور رأفت ظهور آن حضرت

ص: ۱۳۹

نمود و مشمول رأفت عامّه و بجواب لا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ مفتخر و سرفراز گردید و اشعاری هم در مقام اعتذار سرود و در وفات آن حضرت نیز قصیده غرائی گفته و از ابیات آن است:

ارقت فبات لیلی لا یزول و لیل اخی المصیبة فیه طول

و اسعدنی البکاء و ذاک فیما اصیب المسلمون به قلیل

فقد عظمت مصیبتہ و جلت عشیة قیل قد قبض الرسول

باری مغیره بسال بیستم هجرت در مدینه وفات یافت و در خانه عقیل بن ابیطالب مدفون گردید.

(ص ۲۱ هب و ۷۲۵ ج ۱ و ۴۳۵۷ ج ۶ س)

ابو السکن ابو سکینه ابو سلام ابو سلمة

در اصطلاح رجالی اولی حجر بن عنبس، دومی هم از اصحاب امام جواد ع و نامش غیر معلوم، سیمی اسود بن هلال محاربی، چهارمی خالد بن سلمة، خلف بن خلف، راشد بن سعید فزاری، سالم بن مکرم و بعضی دیگر است.

ابو سلمة - حفص بن سلیمان

- همدانی القبیلة، کوفی البلدة، خَلال المحلّة، از وزرای نامی، وزیر ابو العباس سفاح اوّلین خلیفه عباسی (۱۳۲-۱۳۶ ه ق - قلب - قلو) و بسیار ادیب و خوش محضر و اهل تدبیر، در امور سیاست بصیر و سفاح نیز با وی انسی تمام داشته و بمنادمت او راغب بود، کارها را بدو مفوض داشته و وزیرش نامید. او اوّلین کسی است که بدین لقب وزیر ملقب و معروف شد و اخیرا به وزیر آل محمد شهرت داشته است و پیش از او در زمان بنی امیّه و غیره کسی بدین اسم و وصف موسوم و موصوف نبوده‌اند. ابو سلمة اموال بسیاری از ثروت فوق العاده شخصی خود در تشیید اساس خلافت عباسی مصروف و ابو مسلم خراسانی نیز با وی موافقت داشته تا برای انجام این مرام بخراسان رفت و مردم را بیعت ابراهیم برادر سفاح دعوت میکرد تا آنکه ابراهیم بدست مروان آخرین خلیفه اموی مقتول و دعوت ابو سلمه بسوی سفاح منعطف گردید و توهم میرفت که وی بسوی آل علی گراییده است، روی این اصل پس از وزارت، سفاح درباره وی ظنین شد و ابو مسلم را از سوء نیت او آگاهانیده و

ص: ۱۴۰

بقتلش بگماشت، ابو مسلم نیز در انتظار فرصت بود تا آنکه شبی، چندی از کسان خود را در کمین گذاشت و در موقعی که ابو سلمه در شهر انبار در ماه چهارم خلافت سفاح از مجلس او پرمیگشته بسر وی ریخته و بقتلش آوردند و صبح آن شب

منتشر شد که ابو سلمه را خوارج کشته‌اند. مخفی نماند که خلّال گفتن ابو سلمه نه بجهت سرکه‌سازی یا سرکه‌فروشی او بوده بلکه چنانچه اشاره شد بجهت سکونت او در محلّه خلّالان بوده است.

(ص ۱۷۹ ج ۱ کا و غیره)

ابو سلمه - سالم بن عبد الله

- بعنوان ابو خدیجه اشاره شد.

ابو سلیط ابو سلیمان

در اصطلاح رجالی اولی اسیر بن عمرو بدری صحابی، دویمی نیز جعفر بن ابی عثمان و حماد بن خلیفه و جمعی دیگر است.

ابو سلیمان - احمد بن محمد

- در باب اوّل بعنوان خطابی نگارش یافته است.

ابو سلیمان - ایوب بن زید

- در باب سیّم بعنوان ابن القریه خواهد آمد.

ابو سلیمان - داود بن ابی الفضل

- بناکتی، ملک الشعرا و وقایع‌نگار سلطان غازان خان مغولی ایلخانی (۶۹۴-۷۰۳ هـ ق - خصد - ذج) و به فخر الدین ملقب بود. کتابی بنام روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب برای سلطان ابو سعید پسر غازان خان تألیف داده که بتاریخ بناکتی معروف است. ولادت او در قصبه بناکت نامی از بلاد ماوراء النهر که اخیراً نام مذکور را به شاهرخیه تبدیل داده‌اند واقع شد و در سال هفتصد و سی و یکم هجری قمری درگذشت. در کشف الظنون نام مؤلف تاریخ مذکور را در عنوان تاریخ بناکتی ابو سلیمان فخر الدین داود نوشته و گفته است که این تاریخ همان روضة اولی الالباب میباشد. لکن تحت عنوان روضة اولی الالباب گوید که آن، فارسی و جامع و مختصر، احوال و اوصاف ملوک خطا را حاوی، بالتماس سلطان ابو سعید بهادر خان تألیف و مؤلفش فخر الدین محمد بن ابی داود سلیمان یا ابی سلیمان داود و وفاتش نیز بقرار مذکور است. بدیهی است این اسم که برای مؤلف تاریخ مذکور نوشته علاوه بر مخالفت شرح فوق که از قاموس الاعلام نقل شد مخالف کلام دیگر خودش

ص: ۱۴۱

نیز میباشد و حمل بر سهو نیز بسیار مشکل و مطلب قابل مذاقه نیست.

(کف و ص ۷۲۶ ج ۱ س)

ابو سلیمان - داود بن علی

- بعنوان ظاهری در باب اول (القاب) نگارش یافته است.

ابو سلیمان - عبد الرحمن بن احمد

- در باب اول بعنوان دارانی مذکور است.

ابو سلیمان محمد بن ابی داود سلیمان ابو سلیمان محمد بن ابی سلیمان داود

رجوع به ابو سلیمان داود مذکور فوق نمایند.

ابو سلیمان - محمد بن بهرام

- یا طاهر بن بهرام منطقی سجستانی، در منطق و حکمت و فلسفه مقامی عالی داشت، در سلک حکمای قرن چهارم معدود و نزد عضد الدوله دیلمی دویمین سلطان آل بویه (۳۳۸-۳۷۲ ه ق- شلح- شعب) بسیار محترم و مشمول مراسم ملوکانه‌اش بود و محض سپاسگذاری، شروحن بکتب ارسطو بنام وی نگاشته است، تاریخ ولادت و وفاتش بدست نیامد و او استاد ابو حیّان توحیدی سابق الذکر بوده است. (ص ۳۹۴ ج ۲ مه و غیره)

ابو سلیمان مرعشی

از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد که در جنگ نهروان حاضر رکاب مبارک بود و گوید که در آن قضیه بغایت مهموم و دلتنگ بودم بحدی که بی‌اختیار در آب افتاده و خارج شدم. آن حضرت فرمود ابتدا بجنگ نکنید و بعد از آنکه ایشان تیری انداختند اذن جهاد دارید پس خوارج سه مرتبه حمله آوردند و در هر یکی بیشتر از سابق شدت بر لشکر نصرت‌اثر وارد آمد بحدّی که گمان شکست و انهزام میرفت، آن حضرت فرمود: و الله الذی فلق الحبة و برا النسمة لا یقتلون منکم عشرة و لا یبقی منهم عشرة و همینکه لشکریان، این خبر حقیقت اثر را شنیدند با شدت حمله‌ور شده و غالب آمدند. (ص ۳۶۴ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

ابو سلیمان - یحیی بن یعمر

- بعنوان عدوانی در باب اول نگارش یافته است.

ص: ۱۴۲

ابو سماک ابو السّمح ابو سمرّة ابو السّمهری ابو سمینه ابو سنابل ابو سنان ابو سواده ابو السّوداء

در اصطلاح رجالی اولی علقمه صحابی، دویمی مالک خادم النّبی ص، سیمی مجهول الاسم و از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع، چهارمی نیز مجهول الاسم و بمدلول بعضی از آثار دینیّه ملعون و مهدور الدم و از مفتترین ائمّه اطهار ع بود، پنجمی بصیغه مصغّر محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی کوفی، ششمی حبه بن بعکک قرشی عامری صحابی، هفتمی یزید بن امیه دّلی صحابی و عبد الملک بصری، هشتمی ربیع جرمی، نهمی عمرو بن عمران نهدی و شرح حال ایشان موکول بکتاب رجالیه است.

ابو سهل^{۲۰}

ابو سهل اره جانی

طیبی است فاضل، جامع فنون اعمال یدی و طبابت و فنون ادبیّه، در اصول و قوانین معالجه در نهایت مهارت، طیب مخصوص و محرم اسرار ملوک دیالمه، پیوسته در سفر و حضر بلوازم خدمت عمل مینمود و در معالجات مقتضیه محل اعتماد ایشان بود تا در عهد سلطنت ابو کالیجار، هفتمین ایشان، در اثر رقابت برادرزن ابو کالیجار باغواي آن زن مکاره بخیانتي متهم و از این رو محکوم بحبس و ضبط اموالش گردید و در سال چهار صد و شانزدهم هجری قمری درگذشت (القصه هزار خانه ویران از زن) نام اصلیش نیز ابو سهل بوده است.

(ص ۴۷۵ ج ۱ مه و ۱۲۰ ج ۱ مر و ۲۶۶ خع)

(۱) ابو سهل - در اصطلاح رجالی، اسمعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت، صدقه بن بندار، علی بن عیسی جلاب و جمعی دیگر میباشد و در اینجا شرح حال بعضی از ایشانرا که اشهر از دیگران است با شرح حال بعضی دیگر نیز که بهمین کنیه ابو سهل معروف بوده و لکن مصطلح علمای رجال نیست مینگاریم و از آن رو که بعضی از ایشان مجهول الاسم بوده و یا خود اسم اصلیش نیز همین ابو سهل است علاوه بر ترتیب اسامی در محل و مکان و مشخصات دیگر نیز رعایت ترتیب خواهد شد.

ص: ۱۴۳

ابو سهل - اسمعیل بن علی

^{۲۰} (۱) ابو سهل - در اصطلاح رجالی، اسمعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت، صدقه بن بندار، علی بن عیسی جلاب و جمعی دیگر میباشد و در اینجا شرح حال بعضی از ایشانرا که اشهر از دیگران است با شرح حال بعضی دیگر نیز که بهمین کنیه ابو سهل معروف بوده و لکن مصطلح علمای رجال نیست مینگاریم و از آن رو که بعضی از ایشان مجهول الاسم بوده و یا خود اسم اصلیش نیز همین ابو سهل است علاوه بر ترتیب اسامی در محل و مکان و مشخصات دیگر نیز رعایت ترتیب خواهد شد.

- بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت (یا اسحق بن فضل بن ابی سهل بن نوبخت) عالمی است ادیب فاضل شاعر متکلم شیعی، از اکابر علما و متکلمین شیعه و اجلای خانواده جلیله نوبختی و مشهورترین ایشان، به شیخ المتکلمین مشهور و بجهت انتساب بجدّ اعلی سیمی یا چهارمی به ابو سهل نوبختی معروف، مرجع استفاده افاضل ادبا و علما و متکلمین عصر خود، ناشی اصغر و جمعی از اکابر دیگر (که ذیلا بذکر اجمالی ایشان میپردازیم) از تلامذه وی بوده‌اند.

قسمت عمده ادوار زندگانی وی در زمان غیبت صغری مصروف شد و آن زمان در بغداد رئیس متکلمین امامیه و سرآمد ایشان و دارای نفوذ و اقتدار و جلالت دینی و دنیوی بود، بشرف ملاقات حضرت امام حسن عسکری ع مشرف بلکه در موقع وفات آن حضرت بزیارت جمال مبارک حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نیز مفتخر، عظمت مقام و امامی مذهب بودن او مصرح به کلمات نجاشی و شیخ طوسی و ابن داود و علامه حلی و ابن الندیم و ملل و نحل شهرستانی و دیگر اکابر رجال و سیر مییابد بلکه از جمله مشایخ زمان خود محسوب، لسانا و قلما مصدر خدمات دینی بزرگ و شایانی نسبت باستوار داشتن اساس دین مقدس اسلامی و متقن داشتن اصول و قواعد مذهب امامیه و مدافعه از مخالفین آن دین و مذهب بوده است. اینکه با اینکه کاتب بلیغ ادیب شاعر و در دربار خلافتی محترم و دارای مقام شامخ و تالی مقام وزارت بوده است اشتها عده او در علم کلام و مقام شامخ متکلمی و اهمیّت دادن مسئله امامت و احتجاج با مخالفین عقائد حقّه و مدافعه از شبهات ایشان بوده و دیگر مراتب کمالیّه او در جنب این خدمات دینیّه کالعدم است. در امامت و ردّ عقائد و مؤلفات ملاحده و در باب مقالات فاسده و اثبات عقائد و تأیید و تسدید مبانی مذهب امامیه و تواریخ ائمه اطهار ع و موضوعات متنوعه دینیّه تألیفات طریقه بسیاری دارد که ذیلا مینگاریم.

همین ابو سهل است که پرده از روی کار حسین بن منصور حلاج سابق الذکر و شلمغانی ابن ابی العزاقر سابق الذکر (که در بغداد محض کذب و افترا بحضرت صاحب الامر ع

ص: ۱۴۴

دعوی بایّت می‌کردند و خود را سفیر و وکیل و باب آن امام غایب معرفی نموده و مردم را بدعوی کاذبه خودشان دعوت میکردند) برداشت و کذب و نیرنگ ایشان را فاش نمود و مردم را از توجه بایشان منصرف گردانید. چنانچه شلمغانی مذکور کسی نزد ابو سهل فرستاد و بقیام و دعوی بایّت خودش دعوت کرد و باظهار معجزه‌اش مستظهر نمود ابو سهل گفت نمیدانم معجزه چیست لکن اگر شلمغانی موی پیش سرم را برویاند من بدو ایمان آورده و تمامی او را قبول مینمایم، شلمغانی بعد از این پیغام مأیوس شده و دید که شیر، اسیر روباه نمیشود.

نظیر این امر در حسین بن منصور حلاج نیز اتفاق افتاد چنانچه او هم بگمان مسخر کردن ابو سهل (که تقریباً در معنی مسخر کردن تمامی اهل بغداد و عموم اثنی عشری مذهب بوده) بهمان رویه شلمغانی کسی نزد او فرستاده و بقبول دعاوی باطله خود دعوتش کرد و از وی استمداد نمود او هم پاسخ داد که من گرفتار محبت کنیزکان بوده و مردی زردوست هستم لکن زنها بسبب سفیدی موی ریش و سر از من متنفرند و بدین جهت مجبور بخضاب میباشم که عار و ننگ پیری را پوشیده دارم و مداومت آن اگر مؤثر هم باشد در هرچند روزی بسیار مشکل و اسباب زحمت است، اگر منصور موی مرا سیاه گرداند

بطوری که دیگر از زحمت خضاب آسوده باشم از ته دل ایمان آورده و تمامی اموال خودم را نیز در راه او خرج خواهم کرد اینک منصور نیز مأیوس شد و دانست که ابو سهل مانند ساده لوحان دیگر که فریب او را می خوردند نبوده و مسخر او نخواهد شد (عنقا شکار کس نشود دام باز چین). این گونه احتجاجات ابو سهل در میان مردم منتشر شد و منشأ فضیحت و رسوائی حلاج و شلمغانی، زبانزد و نقل مجلس صغیر و کبیر، کذب دعاوی مزخرفه ایشان روشن و متاعشان فاسد، بازار خود فروشیشان کاسد و عامل قوی در ابتلای ایشان بکیفر کردار خودشان (بشرحیکه در شرح حال هریکی نگارش یافته) گردید.

از تذکر این نکته ناگزیر هستیم که قلع و قمع حلاج و نظائر وی، آن هم در مرکز خلافت و بدستکاری قضاة و وزرای عامه با آن همه کینه های مذهبی و سیاسی معلومه

ص: ۱۴۵

کاری سهل نبوده و بجز تأییدات الهی که توأم با حسن تدبیر و متانت عقل باشد خارج از حدود امکان عادی است. فمن جاهد فی الله لیهدینه سبله.

با قطع نظر از اینها، در جلالت ابو سهل همین بس که مردم، او را شایسته مقام سفارت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه دانسته و مرکوز اذهان عموم افراد شیعه بود که بعد از محمد بن عثمان سفیر دویم آنحضرت در زمان غیبت صغری، همین ابو سهل اسمعیل بدان منصب سفارت مفتخر خواهد بود تا آنکه بعد از وفات محمد، توقیع همایونی از ناحیه مقدسه برخلاف انتظار اهالی بنام شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوبختی صادر گردید، مردم سبب قضیه را از خود ابو سهل استفسار نمودند پس آن مرد قوی الایمان و راسخ العقیده، از روی تعبد محض و تسلیم صرف که داشته بتوهمات ایشان اعتنائی نکرد و بمدلول لا تأخذه فی الله لومة لائم پاسخ داد که حضرات ائمه اطهار ع خودشان بهتر میدانند (در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست - و هم ضعیف رأی فضولی چرا کند) علاوه چون من متکلم و مردی جدلی بوده و دائماً با مخالفین و دشمنان دین در سر مناظره و مجادله هستم احتمال میرود در موقعی که از محاکمه ایشان فشاری دیدم افشای سر کرده باشم برخلاف شیخ ابو القاسم که بنهایت حافظ اسرار است و بالفرض اگر امام غایب زیر دامنش باشد، با مقرضهایش بریده و ریزه ریزه اش بکنند متحمل شده و اصلاً افشای سر نمیکند باری چنانچه اشاره شد ابو سهل شاعر هم بوده و از لطائف اشعار او است:

ابغی به عندها ودادا

لا اخضب الشیب للغوانی

لبست من بعده حدادا

لکن خضایی علی شبایی

تألیفات ابو سهل چنانچه اشاره شد بسیار است:

۱- ابطال القیاس ۲- الاحتجاج لنبوة النبی ص ۳- استحالة رؤية القديم تعالی ۴- الاستیفاء فی الامامة ۵- الانوار فی تواریخ الائمة الاطهار ع ۶- التنبيه فی الامامة ۷- التوحید ۸- الجمل فی الامامة ۹- حدوث العالم ۱۰- الرد علی اصحاب الصفات ۱۱- الرد علی عیسی بن ابان فی القیاس ۱۲- الرد علی الغلاة

۱۳- الرد علی الواقعة ۱۴- الرد علی اليهود ۱۵- المجالس که مذاکرات او با مجالس او با ابو علی جبائی است ۱۶- الملل و النحل که شهرستانی در کتاب

ص: ۱۴۶

ملل و نحل خود بدان اعتماد داشته و از آن نقل میکند ۱۷- نقض اجتهاد الرأی علی ابن الراوندی ۱۸- نقض رسالة الشافعی و غیر اینها که بسیار است. ولادت ابو سهل اسمعیل بسال دویست و بیست و هفتم یا سی و هفتم هجرت و وفات او نیز در ماه شوال سیصد و یازدهم هجرت واقع گردید.

مخفی نماند که شرح حال اجمالی ابو سهل بن نوبخت که جدّ اعلاّی همین ابو سهل اسمعیل بن علی میباشد ضمن اصل عنوان نوبختی مذکور شد و همچنین شرح حال حسن بن موسی خواهرزاده اسمعیل را نیز بعنوان نوبختی حسن بن موسی نگارش داده‌ایم.

اما تلامذه ابو سهل اسمعیل بسیار است و چنانچه در صدر عنوان اشاره شد در کلام و غیره شاگردانی داشته که بعد از وفات وی عقائد و آراء او را در میان شیعه امامیه انتشار میداده‌اند من جمله یکی پسر خودش علی بن اسمعیل مکنّی به ابو الحسن یا ابو الحسین میباشد که مراتب علمیه را از پدر خود و ابو العباس ثعلب ادیب نحوی لغوی سابق الذکر اخذ و اشعار ایشان را هم روایت کرده و ابو محمد حسن بن حسین نوبختی سابق الذکر بعضی از اشعار ثعلب را از وی شنیده و ضبط نموده است. نیز از آن جمله است: علی بن عبد الله بن وصیف، محمد بن بشر سوسنجردی حمدونی، محمد بن یحیی صولی، مظفر بن محمد بن احمد خراسانی بلخی که اولی بعنوان ناشی اصغر، سیمی بعنوان صولی در محل خود از این کتاب مذکور و دویمی نیز بعنوان حمدونی نگارش یافته و ضمن شرح حال ابن قبه از باب سیّم نیز خواهد آمد اما چهارمی، مظفر بن محمد از اکابر تلامذه ابو سهل اسمعیل نوبختی، از اساتید شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان، کنیه اش ابو الجیش، در اخبار و وقایع باخبر و از مشاهیر متکلمین و محدّثین بوده است که احادیث بسیاری استماع نموده، اشعار خوب درباره اهل بیت عصمت ع گفته، شیخ مفید تمامی تألیفات او را از خودش روایت می‌کند، نجاشی نیز بواسطه شیخ مفید از او روایت مینماید:

۱- الارزاق و الآجال ۲- الانسان و اینکه حقیقت انسان این هیکل بشری نیست ۳- الفدک ۴- فعلت فلاتلم که کتابی است بزرگ در مثالب، حسن بن علی طبرسی در کامل بهائی و شیخ مفید در کتاب ارشاد خود از همین کتاب روایت میکنند ۵- المجالس مع المخالفین فی معان

ص: ۱۴۷

مختلفة ۶- نقض العثمانیة للجاحظ ۷- النکت و الاغراض در امامت. وفات ابو الجیش بسال سیصد و شصت و هفتم هجری قمری واقع گردید.

(کتاب رجالیه و ص ۲۵۱ ف و ۲۲ هب و ۳۱ ت و ۲۳ ج ۱ عن و مدارک حلاج و شلمغانی)

ابو سهل جرجانی - عیسی بن یحیی

- مسیحی ذیلاً بعنوان ابو سهل مسیحی مذکور است.

ابو سهل صعلوکی - محمد بن سلیمان

- در باب اوّل ضمن عنوان صعلوکی سهل مذکور شده است.

ابو سهل طبیب ابو سهل عیسی

بعنوان ابو سهل اره جانی و ابو سهل جرجانی مذکور داشتیم.

ابو سهل فارسی - فضل بن نوبخت

- از افاضل منجمین اواخر قرن دوم هجرت میباشد که در عصر خود با منجمی و معرفت احکام نجومی معروف، باصابت رأی و استخراجات نجومی مشهور و مولد و منشأ وی فارس بود. در اوائل خلافت عباسی که ترجمه کتب علمی پیشینیان (که بیونانی و فارسی و دیگر زبانها بوده‌اند) مورد تصمیم خلافت گردید فضل نیز بسیاری از کتب اوائل را از پارسی عبری ترجمه کرده و بدان وسیله نزد منصور دوانیقی دویمین خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ ه ق - قلو - قنح) تقرّب یافت. در احکام نجومی نیز محل وثوق او بود، بعد از وفات منصور در دربار دیگر خلفا نیز بوده و روزگار خود را بتألیف و ترجمه میگذرانید تا در اواخر خلافت هرون الرشید پنجمین خلیفه عباسی (۱۷۰-۱۹۳ ه ق - قع - قصج) در حوالی یکصد و هشتاد و پنجم هجرت درگذشت و از تألیفات او است:

۱- التشبيه و التمثيل ۲- الفال النجومی ۳- المدخل فی علم النجوم ۴- المنتحل من اقاویل المنجمین فی الاخبار و المسائل و الموالید و غیرها. ظاهراً صاحب ترجمه همان فضل بن ابی سهل بن نوبخت است که بعنوان نوبختی فضل در باب اوّل (القاب) مذکور داشته‌ایم و من باب نسبت بجدّ که بسیار متداول است فضل بن نوبخت نوشته‌اند. نیز احتمال قوی میرود که این فضل بن نوبخت همان ابو سهل بن نوبخت باشد که پسر بلاواسطه خود نوبخت بوده و ضمن اصل عنوان نوبختی مذکور داشتیم و همین تألیفات فضل بن

ص: ۱۴۸

نوبخت را بدو هم نسبت داده‌اند و بسط زائد موکول بتتبّع خود علاقمندان است.

(ص ۳۸۲ ف و ۶۰۷ ج ۲ مه)

ابو سهل - کوهی

- ویجن ذیلا بعنوان ابو سهل ویجن مذکور است.

ابو سهل - محمد بن سلیمان

- همان ابو سهل صعلوکی مذکور فوق است.

ابو سهل - محمد بن علی

- در باب اوّل بعنوان مؤذن نگارش یافته است.

ابو سهل مسیحی - عیسی بن یحیی

- جرجانیّ البلدة، نصرانیّ المذهب، ابو سهل الکنیة، از مهره اطّبا مییاشد که در هردو قسمت علمی و عملی طبّ مهارتی بسزا داشت، علاوه بر فنّ طب در ادبیّات نیز صاحب یدی طولی و بسیار فصیح بوده و خطّی خوب هم داشت، در بلاد خراسان زندگانی کرده و بعضی از ملوک خوارزمشاهیان نیز انتساب داشته است بلکه بنوشته مطرح الانظار از اکابر فلاسفه هم بوده و بعضی از اهل فن بشیخ ابو علی سینایش ترجیح داده‌اند و بعضی دیگر او را استاد ابو علی دانند. از تألیفات او است:

۱- اختصار کتاب المجسطی ۲- اظهار حکمة الله تعالی فی خلق الانسان و غیر اینها.

در قاموس الاعلام گوید بروایتی در چهل سالگی در گذشته و از سال وفات چیزی نگفته است و در مطرح الانظار گوید که بسال چهار صد و یکم هجرت در بیابان از تشنگی جان داد.

(ص ۱۲۰ ج ۱ مر و ۷۲۷ ج ۱ س)

ابو سهل نوبختی - ابو سهل بن نوبخت

- در باب اوّل (القاب) ضمن اصل عنوان نوبختی مذکور است.

ابو سهل نوبختی - اسمعیل

- فوقا بعنوان ابو سهل اسمعیل مذکور شد.

ابو سهل نوبختی - فضل

- فوقا بعنوان ابو سهل فارسی مذکور شد.

ابو سهل - ویجن یا ویژن بن رستم

- کوهی، از منجمین نامی اوائل قرن پنجم هجرت میباشد که اصل وی از جبال طبرستان، بهمین جهت

ص: ۱۴۹

به کوهی معروف، بسیار فاضل و کامل، در علم هیئت و صنعت آلات و ارساد نجومی خبیر، در عهد عضد الدولة دویمین سلطان دیالمه (۳۳۸-۳۷۲ ه ق- شلح- شعب) و دیگر ملوک آن سلسله بر اقران و معاصرین خود مقدم بود.

او دویمین حکیمی است که در دوره اسلامی بعد از ابن ابی منصور یحیی آتی الترجمة بامر شرف الدولة سیمین ملوک دیالمه (۳۷۲-۳۷۹ ه ق- شعب- شعط) رصد بسته است، با اینکه بفاصله چند سال شرف الدولة وفات یافت باز هم کار رصد بتعویق نیفتاد بلکه در تحت توجهات دیگر ملوک علم دوست دیالمه در مدت سی سال که دوره کامل رصد میباشد آن امر خطیر را بانجام رسانید و رصد او مورد تحسین و تصدیق علمای فن گردید و زیج او منشأ استخراج احکام نجومی منجمین شد. در هریک از اصول هندسه و پرگار و صنعت اسطرلاب و نظائر آنها تألیفی داشته و در حدود چهار صد و پنجم هجری قمری درگذشت.

(ص ۳۹۵ ف و ۶۶۹ ج ۲ مه)

ابو سهل هروی - محمد بن علی

- در باب اول بعنوان مؤذن محمد مذکور است.

ابو سیار ابو سیاره

در اصطلاح رجالی اولی مسمع بن عبد الملک کردین و مطر بن سیار کوفی و دویمی هم عمیره بن اعزل قیسی است.

ابو شاکر

در اصطلاح رجالی عبد الاعلی بن زید عبدی کوفی است.

ابو شامة - عبد الرحمن بن اسمعیل بن ابراهیم بن عثمان

- شافعی المذهب، شهاب الدین اللقب، مقدسی الاصل، دمشقی النشاء و الولادة، ابو محمد الکنیه، ابو شامة الشهرة (که در بالای ابروی چپ خال بزرگی داشته است) از مشاهیر علمای قرن هفتم هجری شافعیه میباشد که در فقه و حدیث و تاریخ و نحو و ادبیات و قرائات متنوعه قرآنی وحید عصر خود بود، نخست در دمشق در سن کمتر از ده سالگی قرآن مجید را خواند، در شانزده سالگی آن کتاب الهی را نزد علم الدین سخاوی و دیگر اکابر وقت با تمامی قرائات متداوله یاد گرفت، عاقبت در اسکندریه بتکمیل مراتب علمیّه پرداخت، فقه و حدیث و تاریخ و نحو و ادبیات و دیگر علوم

متداوله را متقن ساخت و تألیفات طریفه دارد:

۱- الاصول فی الاصول ۲- شرح الحديث المقتفی فی مبحث مبعث المصطفی ص ۳- کتاب الروضتین فی اخبار الدولتین النورية و الصلاحية که در مصر و قاهره چاپ شده است ۴- مختصر تاریخ دمشق که کتاب تاریخ دمشق ابن عساکر را دو مرتبه تلخیص کرده و اول آنها بیست مجلد است ۵- مفردات القراء ۶- نظم المفصل للزمخشری ۷- الوجیز فی اشیاء من الکتاب العزیز و غیر اینها. وفات ابو شامه بسال ششصد و شصت و پنجم هجری قمری در هفتاد سالگی در دمشق واقع شد و در مقابر باب کیسان یا باب الفرادیس مدفون گردید و بنوشته بعضی دو نفر بیهانه استفتا بخانه اش وارد و او را شدیداً زدند بطوری که مریض شده و بهمان سبب درگذشت. (ص ۲۳۷ ج ۱ س و ۳۱۷ مط)

ابو شبرمة - عبد الله بن شبرمه

- مصطلح رجال و بعنوان ابن شبرمة خواهد آمد.

ابو شبل

در اصطلاح رجالی احمد بن عبد العزیز، عبد الله بن سعید اسدی، علقمة بن قیس، یحیی بن محمد بن عبد الله و بعضی دیگر بوده و شرح اجمالی احمد مذکور را بعنوان جوهری و علقمه را نیز بعنوان نخعی در باب اول (القاب) نگارش داده ایم.

ابو شجاع

در اصطلاح رجالی فارس بن سلیمان اره جانی است.

ابو شجاع - سلطان الدولة

- ششمین ملوک دیالمه میباشد که در خاتمه باب کنی ضمن عنوان آل بویه خواهد آمد.

ابو شجاع - شیرویه بن شهرداد

- در باب اول (القاب) بعنوان دیلمی نگارش یافته است.

ابو شجاع عضد الدولة

دویمین دیالمه میباشد که ضمن عنوان آل بویه در خاتمه باب کنی خواهد آمد.

- بن محمد بن عبد الله بن ابراهيم روزراوری الاصل، اهوازی الولاده، ظهير الدين اللقب، بقریه روزراور نامی از قراء نهاوند منتسب، از جمله صلحای علمای عصر خود معدود، در فنون بسیاری

ص: ۱۵۱

صاحب یدی طولی بود، در اعراب و تاریخ و فقه و حدیث تألیفاتی داشته و کتاب تجارب الامم ابن مسکویه را تکمیل نموده است که بنام ذیل تجارب الامم مشهور میباشد.

بمناسبت آنکه پدرش وزارت قائم بامر الله بیست و ششمین خلیفه عباسی (۴۲۲-۴۶۷ هـ ق - تکب - تسز) را داشته او نیز مرجع خدمات و مصدر مهمات امور گردید تا آنکه در خلافت مقتدی بالله بیست و هفتمین ایشان (۴۶۷-۴۸۷ هـ ق - تسز - تفز) بسال چهار صد و هفتاد و یکم هجرت بوزارت رسید و بهمین جهت به ابو شجاع وزیر مشتهر گردید.

این وزیر روشن ضمیر در حفظ نوامیس شرعیّه و پاسداری قوانین و مقررات دینیّه نهایت اهتمام و مواظبت بکار برد، تقوی و عدالت او معدلت پیشینیان را یادآور شده و در انظار عامّه جلوه گر ساخت، همه روزه پیش از بیرون رفتن از سرای خود مقداری از روی قرآن مجید خوانده و بخط خودش نیز که زیباترین خطوط بوده مقداری از آن کتاب الهی را مینوشته است. همچنین زکوة تمامی املاک و مزارع خود را میرداخت و بسی صدقات نهانی بجا می آورد. بالجملة انواع عدالت و برّ و احسان و رعیت نوازی و دیانت پرستی وی زیاده از آن است که در این عجاله نگارش یابد این است که بشهادت ارباب سیر عهد وزارت و صدارت ابو شجاع در استیفای نیک بختی خلافت عباسی و توفّر نعمت و آسایش رعیت و عموم یافتن امنیت و رفاهیت تمامی عهدهای آن خلافت تقدّم داشت تا آنکه بسال چهار صد و هشتاد و چهارم هجرت در نتیجه سعایتی که جلال الدین ملکشاہ فقط بجهت تشیع وی کرده و عزل او را درخواست نمود و یا بجهت دیگر که از وی سرزده بوده بمدلول (عدو) شود سبب خیرگر خدا خواهد) عاقبت بخیر شد، یکچندی در نجف اشرف در آستان ملایک پاسبان حضرت امیر المؤمنین ع بسر برد تا آنکه در موسم حج زیارت بیت الله الحرام مشرفّ و بعد از ادای فریضه حج بمدینه طیبّه رفت، در آن ارض اقدس توطن کرد و مثل دیگر خدام حرم مطهر نبوی ص در روشن کردن چراغها و جارو کشی و غیره مشغول خدمت شد، از میمنت آن خاک پاک بحفظ تمامی قرآن مجید موفق آمد و بحسب نذر سابق خود که در موفقیت این سعادت کرده بوده هزار دینار (که هردیناری

ص: ۱۵۲

معادل یک مثقال هیجده نخودی طلای مسکوک است) صدقه داد، یک سدس ملک معینی خود را که در ناحیه دجیل داشته وقف نموده و باقی عمر خود را در آن خاک پاک بسر برد تا در نیمه جمادی الاخره چهار صد و هشتاد و هشتم هجرت در پنجاه و یک سالگی وفات یافت و در جوار مزار حضرت ابراهیم بن رسول الله ص مدفون گردید.

مخفی نماند که ابو شجاع علاوه بر مزایا و کمالات متنوعه علمی طبع شعر روانی هم داشت، بسیاری از معانی دقیقه را در قالب الفاظ رشیکه نظم کرد و مضامین ملیحه را با عبارات فصیحیه موزون میساخت و از او است:

لیس المقادیر طوعاً لأمرء ابدا	و انما المرء طوع للمقادیر
فلاتکن ان اتت بالیسر ذا اثر	و لا بثوسا اذا جائت بتعسیر
و کن قنوعاً بما یأتی الزمان به	فیما ینوبک من صفو و تکدیر
فما اجتهد الفتی یوما بنافعه	و انما هو القاء المعاذیر

(ص ۲۷۶ ج ۲ مه)

ابو شجاع - محمد بن علی

- در باب سیّم بعنوان ابن الدهان خواهد آمد.

ابو شجرة

در اصطلاح رجالی معاویه بن محصن بن علی کندی صحابی است.

ابو شداد

در اصطلاح رجالی قیس بن کشوح و محمد بن عماره بن ذکوان کلّابی است.

ابو شریح

در اصطلاح رجالی عمرو خزاعی، یا عبد الرحمن بن عمرو، یا خویلد صحابی است.

ابو الشریک مجنون

از شعرای اواخر قرن دوم می باشد و یا ظاهراً اوائل قرن سیّم هجرت را نیز دیده است. معاصرش اصمعی سابق الذکر (متوفی دویمست و چهاردهم هجرت) گوید روزی نزد والی بصره بودم خبر آوردند که دم در دیوانه ایست و شعر میخواند پس حسب الامر خلیفه وارد حضور شد، مردی بود بلندبالا مانند نخله و بعد از سلام، خلیفه از وی پرسید کیستی در جواب گفت:

انا ابو الشریک الشاعر	من سال عنی فانا ابن الفاجر
-----------------------	----------------------------

ص: ۱۵۳

امیر گفت چه عجب مدّاح خودت هستی گفت:

لأنتی ارتجل ارتجالا
ما شئت یا من البس الجمالا

امیر باصمعی گفت این مجنون نیست چیزی از او سؤال کن پس معنی ریم را از وی پرسید گفت:

الریم فضل اللحم للجزار
ینحره للفتية الأیسار

بعد اصمعی معنی حلوان را سؤال نمود گفت:

الیس ما یعطى على الکهانة
و الحر لا یقنع بالمهانة

سپس معنی دکاع را استفسار نمود گفت:

ان الدکاع هو سعال الماشية
و الله لا تخفى علیه خافية

پس توله را پرسید در جواب گفت:

عوذة عنق الطفل عندی تولة
و قد تسمى العنکبوت تولة

همچنین از معنی رفه (با ضمّ و تشدید) سؤال کرده پاسخ داد:

الرفة التبن فسل ما شئت
لقد وجدت عالما خريتا

اصمعی گوید دیگر از کثرت سؤال خجالت کشیدم پس او از من معنی هلقس و سحساح و راوح را پرسید و گفت: ما الهلقس و السحساح و الحمل الراوح لا یراح در جواب گفتم که هلقس طمع، سحساح کسی است که در یکجا استقرار نیابد، راوح لاغر است ابو الشریک گفت:

ما انت الا حافظ للمعلم

احسنت ما قلت بغير فهم

امیر گفت مرحبا ای کاش هردیوانه اینطور بودی پس ده هزار درهم بدو بخشید و او نیز بعد از اخذ دراهم بامیر گفت:

رشت جناحی یا اخا قریش

اقررت عینی و اطبت عیشی

سال وفات ابو الشریک و نام او بدست نیامد و ظاهرا نام اصلیش نیز همین ابو الشریک بوده است. مخفی نماند که بعضی از معانی مذکوره لغات مزبوره در کتب لغت متداوله نبوده و در صورت لزوم محتاج بتتبع است. (ص ۱۲۲ عقلاء المجانین)

ابو شعبل - یا ابو شعیل

- در اصطلاح رجالی احمد بن معاویه بن سلیم است.

ص: ۱۵۴

ابو شعبه حلبی

مصطلح رجال، نامش غیر معلوم و خانواده او که به آل ابی شعبه معروف هستند در خاتمه باب کنی بهمین عنوان آل ابی شعبه مذکور است.

ابو الشعناء - جابر بن زید

- ازدی و یزید بن زیاد بن مهاصر موکول بعلم رجال است.

ابو الشعیاء - عجاج

- در ضمن شرح حال پسرش رؤبه در باب اوّل مذکور است.

ابو شعیب

در اصطلاح رجالی حماد بن شعیب حمانی و صالح بن خالد محاملی است.

ابو شفقّل

در مرصع ابن الاثیر گوید که ابو شفقّل شیطان فرزدق شاعر است که فرزدق بگمان خود اشعار خود را از او روایت می‌کند چنانچه ابو لبینا نیز شیطانی دیگر میباشد که تلقین شعرش میکند و معنی اینجمله را از خود ابن الاثیر نیز باید پرسید و در جایی دیگر بنظر نرسید. در قاموس اللّغة همینقدر گوید که ابو شفقّل راویه فرزدق یعنی کسی است که اشعار فرزدق را از خودش روایت میکند و از ابو لبینا چیزی دایر بدین موضوع نگفته است.

ابو شکور بلخی

- از شعرای قرن چهارم هجرت میباشد که در سال سیصد تمام هجرت متولد شد، با امیر نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی چهارمین حکمران ملوک سامانیّه (۳۳۱-۳۴۳ هـ ق- شلا- شمعج) معاصر و ظاهراً مدّاح وی هم بود، قصائد و قطعات بسیاری بدو منسوب و یک مثنوی مبسوطی نیز بنام آفرین‌نامه بیحر تقارب بدو منتسب میباشد و از او است:

چون یکی خشم آورد کیفر بری

مار را هرچند بهتر پروری

جهد کن تا سوی سفله ننگری

سفله فعل مار دارد بی‌خلاف

اگر چرب و شیرین دهی مرورا

درختی که تلخش بود گوهر را

ص: ۱۵۵

از او چرب و شیرین نخواهی مزید

همان میوه تلخت آرد پدید

اسم و سال وفات و مشخصات دیگری بدست نیامد. (اطلاعات متفرقه)

ابو الشمقمق - مروان بن محمد

- مکنّی به ابو محمد، معروف به ابو الشمقمق، از معروفین شعرای اوائل خلافت هارون الرشید پنجمین خلیفه عباسی (۱۷۰-۱۹۳ هـ ق- قع- قصج) میباشد که با ابو دلامه و ابو العتاهیه و ابو نواس و نظائر ایشان (که شرح حال هریکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) معاصر و از اشعار او است که در وصف بغداد گوید:

غیر هذا القناع بالطیلسان

لیس فیها مروءة لشریف

یشتھون المدیح بالمجان

و بقینا فی عصبة من قریش

روزی مروان با بشار بن برد ملاقات کرد و از صله کاملی که در مقابل اشعار خود گرفته بوده خواستار مواسات گردید بشار گفت من بجز شعر، کسب و حرفت و صنعت دیگری ندارم و تو هم مثل من شاعر هستی بهتر آن است که با شعر خودت تکسب کرده باشی، مروان گفت راست است لکن الآن در حال عبور از کودکان شنیدم که میخواندند:

فتحوا باب المدينة

سبع جوزات و تینه

تیس اعمی فی سفینه

ان بشار بن برد

بشار قدری سکوت ورزید سپس صد درهم به مروان داد و گفت این را بگیر و دیگر اشعار کودکان را روایت نکن مروان گوید که آن درهم را گرفته و بکودکان دادم.

خطیب بغدادی بعد از این جمله از علی بن محمد نامی نقل کرده که مادامیکه در بصره بودم همین دو بیت را از بچه‌گان میشنیدم. سال وفات مروان بدست نیامد.

(ص ۹۷ ج ۴ و ۱۴۶ ج ۱۳ تاریخ بغداد و غیره)

ابو شهاب

در اصطلاح رجالی محمد بن همام عبدی و معلی ابو شهاب است.

ابو شبیه

در اصطلاح رجالی عقبه بن شبیه و بعضی دیگر است.

ابو الشیخ - عبد الله بن محمد بن حیان

- یا حبان حافظ اصفهانی، مکنی به ابو محمد یا ابو عبد الله، معروف به ابو الشیخ، از مشاهیر علمای

ص: ۱۵۶

عامّه میباشد که تألیفاتی در تفسیر قرآن مجید و احکام شرعیّه و موضوعات دیگر دارد و در سیصد و شصت و نهم یا پنجاه و چهارم هجرت درگذشت و تفسیر او به تفسیر ابن حبان معروف و از بعض کلمات کشف الظنون استظهار میشود که نام او محمد بن محمد بن جعفر بستی است و رجوع باین حبان هم شود. (کف و ص ۷۲۸ ج ۱ س)

ابو الشیخ - محمد بن رزین

- مکتبی به ابو جعفر، از اعظم شعرای عرب اواخر قرن دوم هجرت میباشد که در ردیف شعرای نامی طراز اول بود، نوادر و حکایاتی از وی منقول است. در اواخر عمر از هردو چشم نابینا شد و مراثی بسیاری در حق چشمهای خود گفته و نیز از اشعار او است:

وقف الهوی بی حیث انت فلیس لی متأخر عنه و لا متقدم
اجد الملامة فی هواک لذیذة حبا لذکرک فلیلمنی اللوم

در سال یکصد و نود و ششم هجرت درگذشت. (ص ۸۷ ج ۲ ع و ۷۲۸ ج ۱ س)

ابو صادق

در اصطلاح رجالی، بشر بن غالب، ربیعة بن ناجد، سلیم بن قیس هلالی، عبد خیر بن ناجد، کلیب جرمی است. شرح اجمالی سلیم بعنوان هلالی مذکور و دیگران موکول بدان علم شریف هستند.

ابو صالح

در اصطلاح رجالی، احمد بن عبد الملک مؤذن، اشیم بن عبد الله خراسانی، خلف بن حماد، عجلان خباز واسطی، عقبه بن صالح و بعضی دیگر است.

ابو صالح - بن سید میرزا محسن

- یا حسن رضوی تقوی، سیدی جلیل و عالمی است نبیل از اکابر علمای عهد شاه عباس ثانی صفوی (۱۰۵۱-۱۰۷۷ ه ق - غنا - غز) که نسب شریفش با هیجده واسطه بجانب موسی مبرقع ابن امام محمد تقی ع موصول میشود. در مشهد مقدس رضوی تقیب الاشراف سادات عالی درجات رضویّه تقویّه بود، در عهد شاه مزبور منصب صدر الممالک را داشت و مدرسه صالحیه آن ارض اقدس که در اواخر بمدرسه نواب شهرت یافته از آثار خیریه او میباشد که در

ص: ۱۵۷

سال یک هزار و هشتاد و ششم هجرت بنایش نهاده و املاک بسیاری برای آن مدرسه و طلباب علوم دینیّه وقف کرده است و سه سال پیش نیز کتابهای بسیاری وقف طلباب دینیّه نموده بود. کتاب دقائق الخیال نیز از آثار قلمی او است که رباعیات متقدمین و متأخرین شعر او را بترتیب حروف هجا با تعیین شاعرش جمع و تدوین نموده است. سال وفاتش بدست نیامد و ظاهرا نام اصلیش نیز ابو صالح است.

(ص ۴۳۰ ج ۶ اعیان الشیعة)

ابو صالح - شیخ محمد مهدی

- در باب اوّل بعنوان صالح اُفتونی مذکور است.

ابو الصباح

در اصطلاح رجالی ابراهیم بن نعیم کنانی کوفی عبدی مذکور ذیل و حکم بن عمیر همدانی و بعضی دیگر است.

ابو الصباح - ابراهیم بن نعیم

- عبدی کنانی کوفی، از ثقات و معتمدین محدّثین شیعه از اصحاب صادقین ع بوده بلکه از حضرت امام موسی ع نیز روایت نموده است. از اعیان و اعلام دین و افاضل فقهای اصحاب ائمه ع و مراجع و رؤسای ایشان و در احکام دینیّه مرجع فتوی و حرام و حلال بود. بالجملة مدّوح تمامی علمای رجال و یکی از اصحاب اصول اربع مأة مشهوره بوده و اخبار بسیاری نیز در مدح وی وارد و حضرت صادق ع از کثرت وثاقت و اعتدال و استقامت وی میزانش نامیده و بدو فرمودند: انت میزان لا عین فیه یعنی تو میزانی هستی بغایت معتدل که هردو کفّش برابر بوده و یکی از آنها زیادتی بدیگری ندارد. وفات او بعد از یکصد و هفتادم هجرت واقع گردید. ناگفته نماند که نعیم بر وزن کمیل و عبدی هم منسوب به عبد القیس یکی از پدران ابو الصباح است چنانچه در کلمات بعضی از اجلّه او را ابن عبد القیس هم نامیده‌اند و کنانی هم بکسر کاف منسوب به کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر است که سرسلسله و پدر قبیله مشهوره‌ای از قبائل عرب بوده و کنیه‌اش ابو النضر و جدّ اعلای چهاردهمین حضرت نبوی ص است. (ص ۲۳ هب و ۶۸۱ ج ۱ مه و کتب رجالیه)

ص: ۱۵۸

ابو الصبیح ابو الصحاری ابو صخر

در اصطلاح رجالی، اولی دراج بن عبد الله، دویمی مجهول الاسم و از اصحاب حضرت باقر ع و سیمی خنیس بن خالد خزاعی و عمرو بن طلحه عجلّی است.

ابو صخر - کنیر بن عبد الرحمن بن ابی جمعة

- اسود بن عامر بن عویمر خزاعی، از مشاهیر شعرا و عشّاق عرب میباشد که با عشق و محبت عزة دختر جمیل بن حفص بن ایاس بن عبد العزی بن حاجب شهرت داشت و اکثر اشعارش درباره همین معشوقه‌اش بوده و بین ایشان حکایات و نوادری جاری میباشد که در کتب مربوطه مذکور است. چنانچه مجنون عامری معروف را گاهی با معشوقه‌اش لیلی معرفی کرده و مجنون لیلی گویند گاه است کنیر را نیز با معشوقه‌اش عزة معرفی کرده و کنیر عزة گویند و همچنین عزة را نیز گاهی بجهت انتساب بجدّ اعلای حاجب نامش عزة الحاجبیه گفته و گاهی تنها حاجبیه‌اش گویند (مثل عامریّه گفتن لیلی که از قبیله بنی عامر بوده است) خود کنیر نیز در بعضی از اشعار خود بهمین وصف حاجبیه‌اش موصوف داشته چنانچه گوید:

اذا ما اتنا خلة کی تزیلنا

اینا و قلنا الحاجبیه اول

سنولیک عرفا ان اردت وصالنا

و نحن لتلك الحاجبیه اوصل

نیز از ابیات یک قصیده تائیه مشهوره کثیر است:

و انی و تهیامی بعزة بعد ما

تسلیت من وجد بها و تسلت

لکا المرتجی ظل الغمامة کلما

تبوء منها للمقیل اضمحلت

اشعار کثیر که در باب مماطله و خلف وعده کردن عزة گفته بسیار است.

از نوادر اتفاقات آنکه کثیر در مدینه غلام عطر فروشی داشته که عطر را بزنان عرب نسبه میفروخت، روی این عادت بعزة هم نسبه فروخته بود لکن عزة در تأدیه بهای عطر با مسامحه میگذرانید تا آنکه باز روزی با جمعی از زنان دیگر در آن دکان بودند، غلام نیز بهای عطر را مطالبه نمود عزة باز هم طفره کرد و گفت باین زودی خواهم داد پس غلام این شعر کثیر را:

ص: ۱۵۹

قضی کل ذی دین فوفی غریمه

و عزة ممطول معنی غریمها

که پیش از آن موقع در خلف وعده عزة گفته بوده (و در باب کنی ضمن شرح حال ام البنین زن ولید بن عبد الملک اموی نیز اشاره خواهیم کرد) از راه تمثیل فروخواند (غافل از اینکه او همان معشوقه مالک خودش کثیر است) زنان دیگر گفتند مگر این زن بدهکار خود را نمی شناسی گفت نه و الله، گفتند که او همان عزة معشوقه کثیر است غلام گفت شما را گواه میگیرم که عزة را از بدهی خودش بحل کردم پس غلام قضیه را بمالک خودش کثیر نقل کرد کثیر هم گفت من نیز خدا را شاهد میگیرم که ترا محض رضای خداوندی آزاد کرده و تمامی سرمایه دکان عطاری را نیز بتو بخشیدم. کثیر در زمان خلافت بنی امیه میزیست و بنوشته قاموس الاعلام با عبد الملک بن مروان پنجمین خلیفه اموی (۶۵-۸۶ ه ق - سه - فو) و برادرش عبد العزیز و پسرش یزید مربوط بود و مدایح بسیاری هم درباره ایشان گفته است. با این حال محبت فوق العاده بحضرت علی المرتضی ع و اهل بیت حضرت رسالت ص داشت و این انتساب خود را هم از امرای بنی امیه کتمان نمیکرده است انتهی.

ظاهر این کلام قاموس الاعلام آنکه کثیر در مذهب اهل سنت و جماعت بوده و نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع و خانواده رسالت ص نیز محبت فوق العاده داشته است، لکن ظاهر کلام بعضی از اجله آنکه کثیر شیعه مذهب بوده و درباره آل ابیطالب تعصب بسیاری داشت. ابن خلکان گوید روزی عبد الملک (مذکور فوق) کثیر را گفت ترا قسم بحق علی بن ابیطالب ع راست

بگو که عاشق تر از خود را سراغ داری گفت یا امیر المؤمنین اگر بحق خودت قسم میدادی هرآینه راست میگفتم عبد الملک هم چنان کرد، کنیز گفت بلی در بیابانی میرفتم دیدم مردی دامی درست کرده است پرسیدم که برای چه اینجا نشستهای گفت خود و اهل و عیالم گرسنه بودیم این دام را گذاشتم که شکاری بدست آورم و قوت و معاش یکروزه را تهیه کرده باشم گفتم من هم اینجا با تو باشم که بلکه شکاری بدست آوری و یک قسمت هم بمن بدهی او هم راضی شد. با هم بودیم تا یک آهو بدام افتاد، خواستیم که آن را بگیریم آن مرد سبقت کرد و آن آهو را گرفت، بمجرد گرفتن

ص: ۱۶۰

بند از پایش برداشته و رهایش نمود، در جواب پرسش از سبب آن گفت چون شبیه لیلی بود رحم و رقت نمودم پس این اشعار را انشا نمود:

لک الیوم من وحشیة لصدیق

ایا شبه لیلی لا تروعی فانی

فانت لیلی ماحییت طلیق

اقول و قد اطلقتها من وثاقها

سوی ان عظم الساق منک دقیق

و عینک عیناها وجیدک جیدها

بالجملة کثیر اغلب اوقات در مصر و دمشق شام امرار حیات مینمود، عاقبت بسال صد و پنجم هجرت در مدینه منوره درگذشت و عکرمه از موالی ابن عباس هم در همان روز وفات کثیر وفات یافت، مردم گفتند مات افقه الناس و اشعر الناس.

مخفی نماند که عزة با دو فتحه و تشدید ثانی و کثیر هم بضمّ اوّل و فتح ثانی و کسر و تشدید ثالث صفت مشهوره صاحب ترجمه است که از کثرت کوتاه قدی بدین صفت شهرت یافته است چنانچه بهمین سبب او را رب الذباب نیز میگفته‌اند. گویند کسی کثیر را در حین طواف دید و بعد از آن میگفته است هرکه گوید که قامت او بیشتر از سه وجب بوده دروغ گفته است و بنابراین سبب که در وجه تسمیه کثیر گفته‌اند این کلمه کثیر، لقب صاحب ترجمه مییاشد و لکن اسمی دیگر بنظر نرسید و شاید اسم اصلیش نیز همان کنیه‌اش ابو صخر باشد.

(ص ۳ ج ۲ کا و ۳۸۷۶ ج ۵ س و غیره)

ابو صخرة - احمد بن ابی نعیم

- بعنوان ریاشی در باب اوّل (القاب) نگارش یافته است.

ابو صدقة - بشر بن مسلمة

- کوفی مصطلح علم رجال و موکول بدان علم شریف است.

ابو الصفا - خلیل بن احمد

- عروسی که بعنوان ابو عبد الرحمن خلیل خواهد آمد.

ابو صفره - ظالم بن سراق

- از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد که بعد از وقعه جمل حاضر خدمت آن حضرت شد و گفت و الله اگر حاضر جمل میبودم یک تن از قبیله ازد با تو مقاتله نمیکرد، در بصره وفات یافت و آن حضرت بجنازهاش نماز خواند. شرح حال پسرش مهلب نیز بعنوان ابو سعید مهلب

ص: ۱۶۱

مذکور و وزیر مهلبی حسن بن محمد نیز که از احفاد او است بعنوان مهلبی حسن بن محمد در باب اوّل (القاب) نگارش یافته است. (کتب رجالیه و ص ۲۵ هب و غیره)

ابو صفیه

در اصطلاح رجالی کنیه دینار پدر ابو حمزه ثمالی سابق الذکر است.

ابو الصلاح - تقی یا تقی الدین ابن نجم

- یا نجم الدین بن عبید الله حلبی (علی اختلاف التعابیر) شیخ اجل اقدم، فقیه فاضل محدث ثقه و معتمد، از اعظم مشایخ امامیه، از اعیان فقها و متکلمین قرن پنجم هجری شیعه میباشد که در مراتب علمیّه و ایفای وظائف دینیّه دارای مقامی عالی و از تلامذه شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ ه ق - تس) و سید مرتضی (متوفی بسال ۴۳۶ ه ق - تلو) بود، به سلار بن عبد العزیز دیلمی نیز تتلمذ نموده و از طرف سیّد بتدریس یا قیام بامور دینیّه بلاد حلب منصوب شد و بهمین جهت به خلیفه المرتضی موصوف گردید. موافق آنچه از بعض کتب تراجم استظهار میشود از طرف شیخ طوسی نیز در بلاد شام نیابت داشت و بهمین جهت به خلیفه الشیخ نیز موصوف میباشد و در اصطلاح فقها با هریک از تقی و ابو الصلاح و حلبی مذکورش دارند و از تألیفات او است:

۱- البدایة در فقه ۲- تقریب المعارف در علم کلام ۳- دفع شبه الملاحدة ۴- الشافیة ۵- شرح الذخیرة للمرتضی ۶- العمدة ۷- الکافی ۸- اللوامع هر سه در فقه ۹- المرشد فی طریق التبعّد و غیر اینها. وفات ابو الصلاح بسال چهار صد و چهل و هفتم هجرت در صدسالگی در حلب واقع گردید. (ص ۱۲۸ ت و ۴۸۰ مس و ۲۳ هب و ۴۸۰ ج ۱۵ عن و غیره)

ابو الصلاح - خلیل بن ایبک

- بعنوان صفدی در باب اوّل مذکور شده است.

- مغربی اندلسی دانی، از مشاهیر اطباء و حکمای قرن ششم هجری میباشد که در سال چهار صد و شصتم هجرت در بلده دانیه نامی از بلاد اندلس از اراضی مغرب‌زمین متولد شد، نخست در شهر اشبیلیه از بلاد اندلس و مدتی هم در مصر و اسکندریه و سالیان درازی در شهر مهدیه از بلاد افریقا مراتب علمیّه را تکمیل نمود، علاوه بر فن طب و فنون دیگر

ص: ۱۶۲

حکمت که قرین ابو علی‌اش شمارند در فنون ادبی و شعری و علوم پیشینیان نیز مهارتی بسزا داشت، بالخصوص در ریاضیات و هیئت و نجوم و هندسه متفرد بود و عدیل ابو ریحان بیرونی سابق الذکرش دانند. در قاموس الاعلام گوید موقعی که ابو الصلت وارد اسکندریه بوده یک کشتی در جای بسیار عمیق دریا غرق شد، ابو الصلت قدرت بیرون آوردن را بوزیر وقت مصر اظهار داشت، او نیز موافق دستور خود ابو الصلت وسائل لازمه را فراهم آورد، بعد از اقدام بعمل، کشتی را بواسطه مقررّها روی آب آوردند ولی در عین حال طنابهای معموله در کار گسیخته شد و کشتی از نو غرق گردید، وزیر در خشم شده و آن حکیم را در زندان کرد، در حدود بیست سال در زندان بود و بروایتی در کتابخانه‌ای محبوسش داشتند او نیز از فرصت استفاده کرده و تمامی کتابهای آنجا را مطالعه کامل نمود و بدینوسیله دایره معلومات متنوعه او فوق العاده توسعه یافت، تا از آنجا بیرون آمده و باز بمهدیه مراجعت کرد و در اوّل محرم سال پانصد و بیست و پنجم یا نهم هجری قمری در همانجا با مرض استسقا درگذشت. از ابیات قصیده‌ایست که نقش آن را بر سنگ مزارش وصیت کرده بود.

سکنتک یا دار الفناء مصدقا

بانی الی دار البقاء اصیر

و اعظم ما فی الامرانی صائر

الی عادل فی الحکم لیس یجور

فیالیت شعری کیف القاه عندها

و زادی قلیل و الذنوب کثیر

نیز بابو الصلت منسوب و از لطائف اشعار است:

و قائلة ما بال مثلک خاملا

ءانت ضعیف الرأی ام انت عاجز

فقلت لها ذنبی الی القوم اننی

لما لم یحوزوه من المجد حائز

و ما فاتنی شیء سوی الحظ وحده

و اما المعالی فهی عندی غرائز

در هریک از ادویه مفرده و اسطرلاب و شرح حال شعرای اندلس و منطق و هندسه و بعضی از موضوعات دیگر تألیفی دارد.

(کف و ص ۸۴ ج ۱ کا و ۷۲۸ ج ۱ س و ۱۲۲ مر و غیره)

ابو الصلت - عبد السلام بن صالح

- مروی خراسانی، از مشاهیر محدّثین میباشد که وثاقت و جلالت و صحیح الحدیث بودن وی بین الفریقین مسلم،

ص: ۱۶۳

بلکه موافق تصریح بعضی از اکابر اهل فن شیعه مذهب و محبّ خانواده حضرت رسالت ص و خادم حضرت رضا ع بوده و احادیث بسیاری از آن حضرت روایت نموده است. بلی با علمای عامّه نیز مخالفت داشته و اخبار ایشان را نیز روایت میکرد و شاید همین قضیه منشأ اشتباه بعضی از اجلّه شده و بعامی بودنش رفته‌اند. بهر حال وثاقت او مصرّح به علمای عامّه نیز بوده بلکه بعضی از ایشان عیب او را منحصر بتشیّع و رافضی و محبّ آل رسول بودنش داشته‌اند و بس و بسط زاید موکول بکتاب مربوطه میباشد.

(ص ۲۳ هب و ۸۵ لس و کتب رجالیه)

ابو الصمصام - سید ذو الفقار

- بن محمد بن معبد بن حسن، حسنی مروزی، مکنّی به ابو الصمصام و ابو الوضاح، ملقّب به عماد الدین، معروف به سید عماد الدین، از اجلای علمای نامی امامیه قرن ششم هجری میباشد که فقیه متکلم عالم فاضل، از عدول و ثقات محدّثین شیعه، انوار علمیه اش ساطع، از کثرت علم و دیانت و وثاقت که داشته در سند بسیاری از اجازات علما واقع و کمتر اجازه‌ایست که سندش خالی از روایت وی باشد. از جمله مشایخ روایت ابن شهر آشوب، قطب راوندی، سید ضیاء الدین فضل الله راوندی بوده و او هم از شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ ه ق - تس) و سید مرتضی (متوفی بسال ۴۳۶ ه ق - تلو) و نجاشی و سلار بن عبد العزیز دیلمی و نظائر ایشان روایت نموده است. زیاده بر صد و پانزده سال عمر کرده و شیخ منتجب الدین در صد و پانزده سالگی او با او ملاقات کرده است. در خاطر دارم که نام ابو الصمصام را در جایی سید محمد و در جایی دیگر (که) هردو از نظرم رفته) سید معبد نوشته بودند.

(ص ۲۳ هب و ۴۹۵ مس و تنقیح المقال و غیره)

ابو الصمصام - سید ذو الفقار بن معد

- (با دو فتحه و تشدید دال) حسینی مروزی، بنوشته مستطرفات بروجردی از اجلای علمای امامیه میباشد که از سید مرتضی و شیخ طوسی روایت نموده و ابن شهر آشوب و شیخ منتجب الدین نیز از وی روایت میکنند و منتجب الدین او را در سن صد و پانزده سالگی دیده است.

ص: ۱۶۴

ظاهر این جمله آن است که این ابو الصمصام، همان مذکور فوق است. اما مغایرت نام پدر و حسینی بودن نسب ممکن است که حسینی از سهو قلم کاتب بوده و لفظ معدّ هم همان معبد نام جدّ ذو الفقار باشد و خود بروجردی آنرا معدّ تصور کرده و با دو فتحه و تشدید دال بودن آن تصریح نموده و صاحب ترجمه را هم من باب نسبت بجدّ ذو الفقار بن معدّ گفته است و صریح کلام تنقیح المقال که هردو را مستقلاً عنوان کرده تعدّد سید ذو الفقار مکنّی به ابو الصمصام است.

نگارنده گوید: ظاهر بحکم پاره‌ای قرائن جلّیه از وحدت اسم و کنیه و زمان و مشایخ و مدت عمر و غیره وحدت و یکی بودن ابو الصمصام سید ذو الفقار بوده و بعضی از اختلافات جزئی هم از قبیل حسنی یا حسینی و معدّ و معبد و مانند اینها سهل و بعضی محمول بر اشتباه کاتب و بعضی دیگر از قبیل مسامحات عرفیه بوده و قادح در اتحاد نمیباشد. با این همه مطلب بسیار سهل و بر فرض تعدّد نیز هردو در غایت جلالت و وثاقت بوده و در اعتبار سند روایتی که در آن واقع شده خللی نمیرساند و تألیفی هم ندارند که محض بجهت معرفت اعتبار و عدم اعتبار آن معرفت حال مؤلف نیز ضرور باشد.

ابو الصمصام سید عماد الدین ابو الصمصام سید محمد ابو الصمصام سید معبد

چنانچه اشاره شد همان ابو الصمصام سید ذو الفقار بن محمد بن معبد مذکور فوق است و رجوع بدانجا شود.

ابو الصهبان ابو صهیب ابو الضریس ابو ضمّه

در اصطلاح رجالی اولی عبد الجبار، دویمی حکیم بن صهیب صیرفی، سیمی عبد الملک بن اعین، چهارمی انس بن عیاض لیشی است.

ابو الضیاء - حسن بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان بورینی نگارش یافته است.

ابو الضیاء - عبد الرحمن بن عبد الکریم

- بن ابراهیم بن علی بن زیاد، اشعریّ الاصول، شافعیّ الفروع، یافعیّ التصوف، ابو الضیاء الکنیة،

ص: ۱۶۵

زبیدیّ الولادة و النشأة، شیخ الاسلام الشّهرة، از اکابر عرفای علما و علمای عرفای قرن دهم هجرت میباشد که در کتاب نور سافر با مفتی الأنام و دیگر اوصاف عالیهاش ستوده است. نخست قرآن را نزد پدرش حفظ، حدیث و تفسیر و اخبار و سیر را نیز از ابن الدبیع آتی الترجمة اخذ، فقه و اصول و دیگر علوم متداوله را هم از اکابر وقت تکمیل نمود تا از طرف اساتید خود با اجازه تدریس و فتوی نایل آمد. در جامع شهر زبید از بلاد یمن و مدارس اشرفیه و واثقیه و وهابیّه از مدارس آن بلده پیش از ظهر چهار روز شنبه و یکشنبه و سه‌شنبه و چارشنبه و عصر شش روز غیر از جمعه نیز در منزل خود بعد از نماز عصر با

کمال تحقیق و دقت نظر تدریس میکرد، مع الاسف با وجود این همه، چنانچه نوعا عادت زمان است با تمام عسرت و پریشانی امرار زندگانی می نمود و غالبا قدرت قوت روزانه را نداشت بلکه شیی که زنش وضع حمل میکرد قدرت ضروریات آن موقع را نیز نداشت و خانه اش هم تاریک و بی چراغ بوده است. با این همه اصلا درس را ترک نمیکرد و بعد از اتمام درس بتحصيل قوت روزانه میپرداخت و در هریک از احکام غنا و محراب و مفقود الخبر و جهر به بسم الله و مانند اینها تألیفی داشته است:

۱- اثبات سنة رفع اليدين عند الاحرام و الركوع و الاعتدال و القيام من الركعتين ۲- الادلة الواضحة في الجهر بالبسملة و انها من الفاتحة ۳- حل المعقود في احكام المفقود ۴- كشف النقاب عن احكام المحراب ۵- مزيد الغنا في احكام الغنا و غيرها و وفات او شب يكشنبه يازدهم رجب نهصد و هفتاد و پنجم هجری قمری در هفتاد و شش سالگی در شهر زبید یمن واقع شد و پسرش عبد السلام بعد از نماز صبح بجنازه اش نماز خواند و در مقبره باب القرية نزد پدرش بخاک رفت. (ص ۳۰۵ نور سافر)

ابو الضیاح

در اصطلاح رجالی نعمان بن ثابت انصاری صحابی است.

ابو طارق

در اصطلاح رجالی کثیر بن طارق قنبری است

ص: ۱۶۶

ابو طالب^{۲۱}

ابو طالب - احمد بن بکر بن بقیه

- در باب سوم بعنوان ابن بقیه خواهد آمد.

ابو طالب - سید اسمعیل

- حسینی، بعنوان سید ابو طالب در باب اوّل مذکور است.

ابو طالب - سعد بن محمد بن علی

^{۲۱} (۱) ابو طالب - کنیه و اسم اصلی جمعی از مشاهیر و اکابر میباشد و در مواردی که اسم اصلی هم ابو طالب است در اسم پدر و یا قبود دیگر که بواسطه آنها شهرت یافته اند رعایت ترتیب خواهد شد مثل ابو طالب بن حسن و یا ابو طالب نحوی و نظائر آنها.

- ازدی، مکنی به ابو طالب، معروف به وحید یا وحید بغدادی، از ادبای اواخر قرن چهارم هجرت میباشد که در نحو و عروض و لغت و ادبیات معموله بدیگران تقدّم داشت، دیوان متنبی معروف را شرح کرده و در سال سیصد و هشتاد و پنجم هجرت درگذشت.

(کف و ص ۱۹۷ ج ۱۱ جم)

ابو طالب - عبد الله

- در باب اول (القاب) بعنوان انباری نگارش یافته است.

ابو طالب - بن عبد الله بن علی بن عطاء الله

- گیلانی لاهیجی اصفهانی، پدر شیخ محمد علی حزین سابق الذکر، اصل و مولد و منشأ وی شهر لاهیجان از بلاد گیلان بود، در همان بلده علوم عربیه و دروس متنی را از ملا حسن لاهیجی معروف پسر ملا عبد الرزاق لاهیجی خواند تا در بیست سالگی باصفهان که در آن اوان مرکز افاضل بوده رفت، ریاضیات را از ملا رفیع یزدی و دیگر علوم متداوله را هم از اکابر علمای آنجا تکمیل نمود، زیاده بر پنج هزار کتاب داشت، بسیاری از آنها را با خط خودش تصحیح کرده و بسیاری نیز شرح و حاشیه نوشته و بسیار خوش خط و سریع القلم بود، چنانچه روزی هزار بیت که هربیتی پنجاه حرف است مینوشته است. قاموس و تهذیب الحدیث و شرح لمعه و مانند آنها را تا هفتاد کتاب بخط خودش نوشت، در هزار و صد و بیست و هفتم هجری قمری در شصت و نه سالگی در اصفهان وفات یافت.

(ص ۱۰۳ ج ۱ نی و غیره)

(۱) ابو طالب - کنیه و اسم اصلی جمعی از مشاهیر و اکابر میباشد و در مواردی که اسم اصلی هم ابو طالب است در اسم پدر و یا قیود دیگر که بواسطه آنها شهرت یافته‌اند رعایت ترتیب خواهد شد مثل ابو طالب بن حسن و یا ابو طالب نحوی و نظائر آنها.

ص: ۱۶۷

ابو طالب - بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف

- عم اعظم حضرت خاتم النبیین ص و والد معظم حضرت امیر المؤمنین ع، شیخ قریش، رئیس مکه، سید بطحا، دارای وقار حکما و هیبت امرا بود. اکثم بن صیفی از حکمای عرب گوید:

حلم و سیادت و حکمت و ریاست را از ابو طالب فراگرفتم که سید عجم و عرب، هم پیمان حلم و ادب بوده است.

مخفی نماند که اسلام و ایمان آوردن ابو طالب اصلاً محل تردید نیست، با قطع نظر از تواتر اخبار امامیه وارده در این باب و صراحت اشعار و قصائد و مدائح نبویه خود آن جناب، مصرّح به بعضی از اکابر عامّه نیز بوده و قول بعضی دیگر از ایشان بایمان نیاوردن آن جناب دور از انصاف و ناشی از قلّت تنبّع میباشد.

در قاموس الاعلام گوید: صحبت و شفقت هریک از جناب ابو طالب و حضرت نبی اکرم ص نسبت بیکدیگر فوق العاده بود، آن جناب در موقع بعثت و اظهار دعوت آن حضرت، حقانیت دین مقدّس اسلامی را تصدیق فرموده و آنی تکذیب نکرد، در حفظ و حراست آن حضرت و مدافعه از تعرّضات و تعدّیات قریش بهر وجهی که بوده اهتمام تمام و وظیفه غیرت را بکار برد.

ابن ابی الحدید گوید: اگر ابو طالب و پسرش علی نمیبود دین اسلام برپا نمیشد

لما مثل الدین شخص فقاما

و لو لا ابو طالب و ابنه

و لله ذا للمعالي ختاماً

فلهذا فاتحاً للهدى

حضرت علی ع نقل و کتابت اشعار او را بسیار دوست میداشت، یاد گرفتن و یاد دادن آنها را توصیه کرده و می فرمود که وی بر دین حق الهی و صاحب علم بسیاری بوده است. بلی در روایات بسیاری آمده است که مثل ابو طالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان خود را از خوف کفّار قریش کتمان می نمود، علاوه که محل ودیعه وصایای نبوّت بوده و بعد از بعثت، تسلیم حضرت رسالت ص نمود.

در بعضی دیگر از آثار دینیّه وارد است که ابو طالب (از خوف کفّار قریش)

ص: ۱۶۸

بحساب جمل ابجدی قبول اسلام کرده و انگشتان خود را بشکل شصت و سه بر هم نهاده.

نگارنده گوید: این خبر مبنی بر علم عقود است که بدون اطلاع بر حقیقت آن علم، تفهیم و تفهّم آن خارج از امکان میباشد و ما هم اجمالی از اصول و قواعد آن را در دیباچه قاموس المعارف نگارش داده ایم و آنچه در اینجا بکار آید همانا دانستن کیفیت دلالت عدد شصت و سه بر قبول اسلام است. اینک گوئیم این عدد (چنانچه در معانی الاخبار صدوق هم هست) اشاره به جمله اله احد جواد - ۶۳ میباشد. بالجملة پس از آنکه جناب عبد المطلب جدّ امجد حضرت رسالت ص در حدود شش و هفت سالگی آن حضرت وفات یافت جناب ابو طالب در حفظ و حراست و خدمت و صیانت آن حضرت وظائف لازمه مساعدت را معمول داشت، سفر و حضرا جان فدا و بلاگردان آن وجود مقدّس بود و پیش از بعثت، مسافرت شام هم بمصاحبت آن خیر الانام بوده است، بعد از بعثت نیز با قوت تمام مانع از هجوم و ازدحام اعادی بر سر آن وجود مقدّس بود و از اشعار او است که در مدح آن حضرت سروده است:

و ایض یستسقی الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمة للأرامل

یلوذ به الهلاک من آل هاشم

فهم عنده فی نعمة و فواضل

بعضی از اشعار طریفه علّامه معاصر شیخ محمد حسین اصفهانی را که در مدح و منقبت جناب ابو طالب سروده تحت عنوان کمپانی از باب اوّل نگارش داده‌ایم و مقصود ما در اینجا فقط تیمّن باسم سامی آن جناب بوده و بس.

و الا بسط مقامات وی خارج از حوصله این مختصرات بوده و کتاب مستقلّی را لازم داد. وفات جناب ابو طالب در بیست و ششم رجب سال دهم بعثت در مکه معظمه در زیاده بر هشتاد سالگی واقع گردید. ناگفته نماند که نام نامی آن جناب بنابر مشهور عبد مناف و یا موافق بعضی متحد الأسم و الکنیة و نام اصلیش نیز ابو طالب است و از کلمات بعضی استظهار می‌شود که نامش عمران بوده و حضرت امیر المؤمنین ع را علی عمران گفتن نیز از همین راه است. (ص ۷۲۹ ج ۱ س و ۲۴ هب و ۶۲ ج ۱ فع و غیره)

ص: ۱۶۹

ابو طالب - علی بن انجب

- در باب سوم بعنوان ابن الساعی خواهد آمد.

ابو طالب کلیم

در باب اوّل (القاب) بعنوان کلیم کاشانی نگارش یافته است.

ابو طالب محشی

در باب اوّل بعنوان میرزا ابو طالب مذکور است.

ابو طالب - محمد بن ابراهیم

- در باب اوّل بعنوان عطار نگارش داده‌ایم.

ابو طالب - محمد بن احمد

- در باب سوم بعنوان ابن العلقمی خواهد آمد.

ابو طالب - محمد بن حسن بن یوسف

- در باب اوّل بعنوان فخر المحققین مذکور است.

ابو طالب - محمد بن علی

- بن عطیه عجمی جبلی، مکی واعظ حارثی، از مشاهیر صوفیّه میباشد که در علم حدیث و طریقت بخدمت بسیاری از مشایخ رسید، با زهد و تقوی زیست، ریاضات شاقه بسیاری کشید، زمان درازی ترک طعام و غذای متداولی گفت، با علفیات و نباتات حفظ حیات کرد، تا عاقبت از کثرت اکل حشایش مختل المشاعر و پوست بدنش سبز گردید سپس ببغداد و بصره رفته و در منابر آنها بنای وعظ گذاشت، در اثنای مذاکره در اثر اختلال یا جذبه پاره‌ای حرفهای ناشایست و نابایست و غیر مربوط و مخالف شرع مقدّس بزبان می‌آورد که من جمله این جمله است:

لیس علی المخلوقین اضر من الخالق (نعوذ باللّه).

بدین جهت تمامی مردم از وی معرض و منصرف گردیدند، او نیز از وعظ و تکلم امتناع نمود. در توحید و زهد و تقوی و تصوف تألیفاتی دارد که معروف‌ترین آنها کتاب: قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف طریق المرید الی مقام التوحید است در تصوف که در قاهره چاپ و مجمع اسرار الهی و جامع رموز و دقائق طریقت بوده و نسبت باین موضوع بی‌سابقه بوده و نظیر آن تألیف نشده است، مؤلف آن ملتفت نکات و دقائقی گردیده که کسی پیش از او متوجه نبوده است.

ابو طالب در اصل از اهل جبل ایران بود، مدتی در مکه معظمه اقامت گزید و بدان سبب بابو طالب مکی شهرت یافت، بسال سیصد و هشتاد و سوم یا پنجم یا ششم یا

ص: ۱۷۰

هفتم هجری قمری در بغداد وفات یافت و در سمت شرقی مقبره مالکیّه ب خاک رفت.

بنابر سیّمی که مشهورتر میباشد جمله: مرد طالب اهل دین - ۳۸۶ و بنابر چهارمی جمله:

طالب مراد اهل دین - ۳۸۷ ماده تاریخ وفات او هستند.

(کف و ص ۶۷ ج ۲ کا و ۲۵ هب و ۷۳۰ ج ۱ س و ۲۱۲ خه و غیره)

ابو طالب مروزی

در باب اوّل (القاب) بعنوان سید ابو طالب مذکور است.

ابو طالب - مفضل بن سلمه

- در باب اوّل بعنوان ضبی مذکور است.

ابو طالب نحوی

- کوفی عامی و نایبنا، از نحویین کوفه میباشد که آن علم شریف را از کسائی (متوفی در حدود سال ۱۹۰ هـ ق- قص) اخذ کرد و کتابی در حدود حروف عوامل و افعال تألیف داد و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۳۳۸ ت)

ابو طالب - یحیی بن ابی الفرج

- در باب سوم بعنوان ابن زباده خواهد آمد.

ابو طالب - یزید بن مهلب

- ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان ابو سعید مهلب مذکور است.

ابو طاهر^{۲۲}

ابو طاهر - ابراهیم بن محمد

- بن عمر بن یحیی بن حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین ذی الدمعة ابن زید شهید ابن الامام السجّاد ع، از محدّثین شیعه، به علوی موصوف، در بغداد از ابو المفضل شیبانی روایت کرده و خطیب بغدادی هم که از تلامذه او میباشد صحیح الحدیث بودن او را تصدیق مینماید. در چهارم صفر چهار صد و چهل و ششم هجری قمری در بغداد وفات یافت

(۱) ابو طاهر - در اصطلاح رجالی، عبد الواحد بن عمر، محمد بن ابی یونس، محمد بن سلیمان بن حسن بن جهّم، محمد بن عبد الله بن احمد، محمد بن عبید الله بن ابی غالب، محمد بن علی بن جاک و بعضی دیگر و موکول بدان علم شریف هستند.

ص: ۱۷۱

و در کتب رجال شیعه مهمل الذکر بوده و بشرح حال او نپرداخته‌اند.

(ص ۱۸۸ ج ۲ نی)

^{۲۲} (۱) ابو طاهر - در اصطلاح رجالی، عبد الواحد بن عمر، محمد بن ابی یونس، محمد بن سلیمان بن حسن بن جهّم، محمد بن عبد الله بن احمد، محمد بن عبید الله بن ابی غالب، محمد بن علی بن جاک و بعضی دیگر و موکول بدان علم شریف هستند.

ابو طاهر - احمد بن محمد بن احمد

- در باب اوّل بعنوان سلفی نگارش یافته است.

ابو طاهر - احمد بن محمد بن عباس

- طبیب واسطی، معروف به ابن البرخثی (البرحشی خ ل)، ملقب به موفق الدین، از اطّای قرن ششم هجرت میباشد که در هردو قسمت علمی و عملی طبّ مشهور، در شعر و حسن خط و فنون شعریّه و حکمیّه نیز مهارتی بسزا داشت، کتابی در ادویه مرکبه تألیف داده و سال وفاتش مضبوط نیست، لکن در پانصد و شصتم هجرت در قید حیات بوده است.

(ص ۷۳۰ ج ۱ س و ۱۹۳ ج ۱ مه و ۱۲۶ ج ۱ مر)

ابو طاهر - اسمعیل بن خلف

- در دو جا از باب اوّل بعنوان حوفی و سرقسطی مذکور است.

ابو طاهر - اصغر

- محمد بن عبید الله مصطلح علم رجال است.

ابو طاهر - حسن بن عمر

- در باب اوّل (القاب) بعنوان بدر الدین مذکور است.

ابو طاهر سلفی - احمد بن محمد

- در باب القاب بعنوان سلفی مذکور است.

ابو طاهر - محمد

- بن ابی الفضل بنان، انباری الاصل، معبدی الولادة و الوفاة و النشأة، ابو طاهر الکنیه، از مشاهیر ادبا و شعرای مصر میباشد که در شعر و اثنا و ادبیات و تفسیر و حدیث و دیگر علوم متداوله دستی توانا داشت، خط خوب مینوشت، کتابهای بسیاری استنساخ نمود، از طرف سیف الاسلام طغتنکین برادر صلاح الدین ایوبی صاحب مصر (که در یمن حکومت داشته) بسمت سفارت و ایلچی گری ببغداد رفت و مشمول مراسم خلیفه وقت گردید، مدتی در آنجا اقامت کرد و از تألیفات او است:

۱- تفسیر قرآن مجید ۲- المنظوم و المأثور. از ابیات قصیده ایست که در مرثیه یکی از دوستان خود گفته است:

رک کیف اهتدیت نهج الطريق

عجبا لی و قد مررت بآثا

صدقوا مالیت من صدیق

اترانی نسیت عهدک فیها

بسال پانصد و نود و ششم هجری قمری در هشتاد و نه سالگی در مصر وفات یافته و در مقبره قرافه دفن گردید. (ص ۷۳۰ ج ۱ و ۴۱۸۷ ج ۶ س)

ابو طاهر - محمد بن سلیمان

- چنانچه فوقا اشاره شد مصطلح علم رجال است.

ابو طاهر - محمد بن یعقوب

- در باب اول بعنوان فیروزآبادی مذکور است.

ابو طریف - عدی بن حاتم طائی

- از اصحاب حضرت رسالت ص، مانند پدرش حاتم بحدود و سخا و کرم مشهور، نزد یگانه و بیگانه محترم و حاضر الجواب، در کلمات علمای رجال با وثاقت و وجاهت موصوف، نخست نصرانی مذهب بود، در ماه شعبان سال نهم یا دهم هجرت شرفیاب حضور مبارک آن حضرت شد، بشرف اسلام مشرف و در سلک کبار اصحاب منسلک گردید.

هرموقع که شرفیاب حضور مبارک میشد مورد اکرام آن حضرت بود. بعد از وفات آن حضرت نیز در اسلام خود ثابت ماند، اصلا اثر ارتداد و فتوری در وی ظاهر نشد، از ارتداد قوم خود نیز که اسلام را قبول کرده بودند ممانعت میکرد. در بعضی از فتوحات اسلامی حاضر و از عثمان بن عفان منصرف و روگردان شده و بحضرت علی ع پیوست، از اصحاب آن حضرت و حاضرین جمل بود، در همین وقعه یک چشمش صدمه خورده و پسرش محمد نیز بشهادت رسید. در صفین نیز حاضر، سرکرده و علمدار دو قبیله طی و قضاعه و بعضی از مواقف او مورد تحسین بود، بعد از وفات آن حضرت در صحابت امام حسن ع نیز تا زمان صلح بوده است. وفات عدی بسال شصت و هفتم یا هشتم یا نهم هجرت در کوفه یا قرقیسا (که بکسر اول شهری است در ساحل فرات) در صد و بیست سالگی واقع گردید.

(ص ۳۱۳۴ ج ۴ س و کتب رجالیه)

ابو الطفیل

در اصطلاح رجال شیبیل بن عوف بن ابی حبه است.

ص: ۱۷۳

ابو الطفیل - عامر بن واثله

- بن عبد العزی بن عبد یا لیل بن ناشب بن غیره بن سعد بن لیث، کنانی لیشی، از اجلای اصحاب حضرت رسالت ص و امیر المؤمنین و امام حسن و سید سجّاد علیهم السلام بود، از آن سه امام معظّم و اصحاب کبار حضرت رسالت ص روایت کرده بلکه بموجب خبری که در کافی میباشد از حضرت باقر ع و بمدلول خبری دیگر که در علل الشرایع است از حضرت صادق ع نیز روایت نموده است. بدیهی است که روایت او از امام صادق ع پیش از امامت و در حال حیات حضرت باقر ع (متوقی بسال ۱۱۴ هـ ق- قید) میباشد زیرا که وفات خود عامر بسال صدم یا صد و دهم در حال حیات باقر ع بوده است.

عامر در سال غزوه احد متولد شد و هشت سال از عهد سعادت و دوره زندگانی حضرت رسالت ص را دید، طبقه صحابه با وفات وی منقرض و ختم شد. او آخرین کسی است از صد و چهارده هزار نفر اصحاب کرام که آن حضرت را دیده‌اند. بعد از وفات آن حضرت بحضرت علی ع پیوست، از خواصّ اصحاب و محبّین آن حضرت و دوستداران خانواده عصمت و طهارت بشمار میرفت، در غزوات و مشاهد آن حضرت حاضر، با موالات اهل بیت معروف، با معادات مبغضین ایشان مشهور بود، با کمال جرأت و جسارت در نشر مطاعن ایشان اهتمام تمام بکار میبرد، معاویه اصرار وافی داشت او را بهر حيله و وسیله که باشد بطرف خودش جلب نماید لکن او اصلاً تمایل نمیکرد، با دل قوی در محبّت خانواده عصمت ع ثابت و راسخ بود، برای خونخواهی حضرت سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء، به مختار بن ابی عبیده ثقفی ملحق و در تنفیذ این مرام شرکت داشته است.

پاره‌ای مذاکرات جاریه مابین او و معاویه در کتب مربوطه مذکور است و یکی از آنها را تذکر میدهد، روزی معاویه بدو گفت آیا تو از قاتلین عثمان نیستی؟ گفت نه لکن از کسانی بودم که حاضر وقعه بودند و او را کمک نکردند، پرسید چه مانع آمد از یاری و نصرت او؟ گفت هیچ کدام از مهاجر و انصار نکردند، گفت حق عثمان در ذمه ایشان ثابت و نصرت او واجب بود عامر گفت پس ترا چه مانع شد که با این قدرت و قوه

ص: ۱۷۴

که اهل شام نیز تحت فرمان تو هستند یاریش نکردی؟ معاویه گفت اکنون خونخواهی او را میکنم و این هم یاری و نصرت است، عامر خندید و گفت که مثل تو و عثمان چنان است که شاعر گفته است:

و فی حیاتی مازودتنی زادی

لا الفینک بعد الموت تندبنی

ناگفته نماند که بعضی از اکابر علمای رجال عامر را کیسانی مذهب می‌پندارند که بعد از حضرت سید الشهداء ع جناب محمد حنفیه را امام حیّ غایب منتظر دانسته و امام سجّاد ع را امام ندانند بلکه بعضی او را از اهل تسنّن شمرده و گویند که بفضیلت خلفا معتقد بوده و لکن علی را مقدّم میداشته است. بعد از مراجعه بکتاب رجالیّه و منابع دیگر، بطلان این هردو نسبت واضح و روشن و نقل شواهد آن موجب اظناب می‌باشد. علاوه که در مقام جمع بین الاقوال گوئیم: شاید که ابو الطفیل نخست بعقیده اهل سنّت بود، اخیراً باز مشتبّه شده و بعقیده شیعه کیسانی گرایید تا آنکه عاقبت امام بحق بودن حضرت سجّاد ع بجهت قضیه قسم که در شرح حال ابو خالد وردان تذکر دادیم و یا بسبب محاجه جناب محمد حنفیه با حضرت سجّاد ع نزد حجر الاسود (بشرحی که در کتب مربوطه نگارش داده‌اند) یا بجهت دیگر منکشف و از آن عقیده اولی منصرف گردید. باری ابو الطفیل قریحه شعری نیز داشت و بنوشته ابن ابی الحدید در مرثیه هاشم بن عتبه مرقال سابق الذکر از شهدای صفین گوید:

یا هاشم الخیر جزیت الجنة قاتلت فی الله عدو السنة
و التارکی الحق و اهل الظنة اعظم بما فزت به من منة

حضرت صادق ع نیز بدین شعر او تمثّل مینموده است:

و ان لأهل الحق لا شک دولة علی الناس ایاها ارجی و ارقب

وفات ابو الطفیل چنانچه مذکور شد در سال صدم یا صد و دهم هجرت بوده است.

اینکه در سال شصت و هفتم هجرت پس از دستگیری مختار ابو الطفیل نیز خود را از قصر فروانداخته و درگذشت (چنانچه بروایتی منسوب شده) بسیار ضعیف و منافی آخرین صحابی بودن او (که مصرّح به کلمات اکابر است) می‌باشد. در نخبه المقال گوید:

ص: ۱۷۵

و عامر بن واثله خصیص لی و خاتم الأصحاب قبضه (علی) - ۱۱۰
و هو ابو طفیل الجلیل و الرمی بالتکیس علیل

(کتب رجالیه و ص ۱۴۹ مف و ۲۵ هب و ۷۳۱ ج ۱ س و ۱۹۸ ج ۱ تاریخ بغداد)

ابو طلحة - زید بن سهل

- انصاری خزرچی، از اعظام و تقبای اصحاب مییاشد که بسیار شجاع و دلیر و از تیراندازان مشهور عرب، در بدر و احد و خندق و عقبه و دیگر غزوات حضرت رسالت ص حاضر رکاب مبارک، در احد در پیشروی آن حضرت مشغول تیراندازی بود و سینه خود را سپر و وقایه آن بزرگوار نمود.

در شدت صوت نیز ضرب المثل بوده و مروی است که آن حضرت درباره وی فرمودند:

صوت ابی طلحة فی الجیش خیر من فئة.

همین ابو طلحه قبر شریف حضرت رسالت ص را حفر نموده و جسد مبارک را در لحد گذاشت، بعد از آن حضرت صائم الدهر بود، بجز سالی دو روز عید فطر و اضحی افطار نمینمود، در سال سی و یکم یا دویم یا سوم یا پنجاه و یکم هجرت در مدینه وفات یافت، یا بروایتی دیگر در کشتی فوت و بفاصله شش روز بجزیره‌ای تصادف کرده و در آنجا دفن شد و در ظرف این شش روز اصلاً تغییری در جسدش نبوده است. بنا بروایتی که مدّت صوم او بعد از وفات حضرت رسالت چهل سال بوده است تاریخ چهارمی در وفات او تأیید میشود. (کتب رجالیه و ص ۲۶ هب و ۷۳۱ ج ۱ س)

ابو الطمحان - حنظلة بن شرقی

- قینی (بفتح طا و میم) از مخضرمین شعرای عرب مییاشد که جاهلیّت و اسلام را دیده است. اشعارش بسیار بلیغ و رقیق، نوادری درباره وی منقول، با زبیر بن عبد المطلب انتساب داشته و در موقع مسافرت مکه ندیم وی میشد و از اشعار او است:

و لم یلق ما لاقیت قبلی عاشق

ارقت و آبتنی الهموم الطوارق

(قاموس اللغة و ص ۷۳۱ ج ۱ س)

ابو طوالة

در اصطلاح رجالی، عبد الله بن عبد الرحمن انصاری مدنی است.

ابو الطیب - احمد بن حسین

- در باب اول (القاب) بعنوان متنبی نگارش یافته است.

ص: ۱۷۶

ابو الطیب - احمد بن محمد بن علی

- در باب اول بعنوان شهاب الدین مذکور است.

ابو الطیب - سهل بن محمد بن سلیمان

- در باب اول بعنوان صعلوکی مذکور شده است.

ابو الطیب - طاهر بن عبد الله

- در باب اول بعنوان طبری مذکور شده است.

ابو الطیب - عبد الواحد بن علی

- حلبی لغوی، از مشاهیر لغویین، با ابو الطیب احمد متنبی فوق الذکر معاصر و از تألیفات او است:

۱- الأبدال ۲- شجر الدر ۳- لطیف الابداع ۴- مراتب النحویین و غیرها.

وفات او بعد از سال سیصد و پنجاهم هجرت بوده است.

(سطر ۷ ص ۶۴ ت)

ابو الطیب محمد بن احمد - ابو الطیب محمد بن شهاب الدین - ابو الطیب محمد بن عبد الصمد - ابو الطیب محمد بن مفضل

- در باب اول (القاب) اولی بعنوان وشاء، دویمی بعنوان فاسی، سومی بعنوان بغوی، چهارمی در ضمن عنوان ضبی - مفضل نگارش یافته‌اند.

ابو الظاهر - اسمعیل بن محمد

- سیّمین خلیفه فاطمی مصری، ضمن شرح حال پدرش محمد بن عبید الله تحت عنوان قائم - محمد مذکور داشتیم.

ابو الطبیان

حصین بن جندب، موکول بعلم رجال و ابو الخطاب محمد بن ابی زینب مقلاص سابق الذکر است.

ابو العاص - لقیط

- یا مهشم یا هشیم یا یاسر یا یاسم ابن ربیع یا ربیعة بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی، داماد حضرت رسالت ص و زوج جناب زینب صبیّه آن حضرت مادرش هند یا هاله بنت خویلد خواهر ام المؤمنین حضرت خدیجة الکبری است.

ابو العاص از کسانی بوده که از حیث مال و تجارت و درستکاری و امانت بسایر اهالی مکه تقدّم داشته‌اند. وفات او در ذی الحجه سال دوازدهم هجرت وقوع یافت، امامه دختر ابو العاص و زینب بعد از وفات حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها بحسب وصیت خود آن خاتون معظمّه بعقد ازدواج حضرت امیر المؤمنین ع

ص: ۱۷۷

مفتخر گردید. شرح و بیان همه آن مراتب و همچنین بیان اینکه کنیه صاحب ترجمه بنابر مشهور (که مصرّح به اسد الغابة و استیعاب و اصابه و طبقات ابن سعد و شرح نهج ابن ابی الحدید و بعضی دیگر از کتب عامّه هم هست) همانا ابو العاص بوده و ابو الربیع بودن آن (چنانچه معتقد بعضی از علمای رجال بوده و در خبری از رجال کشی نیز وارد است) دور از تحقیق میباشد موقوف بکتب مربوطه است، در اعیان الشیعه نیز بقرینه اتقن بودن کلمات عامّه در امثال این مورد نسبت به کلمات خاصّه و کثیر الغلط بودن نسخه رجال کشی که دم دست است همان ابو العاص بودن را تأیید کرده و ابو الربیع بودن را بر اشتباه کشی و یا کاتبان نسخه او محمول میدارد که در اصل ابن الربیع بوده و تصحیفاً بابو الربیع تبدیل یافته است. (کتب رجالیه و ص ۲۶ هب و ۷۳۲ ج ۱ س)

ابو عاصم

در اصطلاح رجالی، حفص بن عاصم، ضحاک بن محمد بن شیبان، ضحاک بن مخلد بن مسلم، عمار بن عبد الحمید سجستانی، غالب بن عبد الله کوفی و بعضی دیگر است.

ابو عاصم - محمد بن احمد بن محمد بن عبد الله بن عباد

- عبادی هروی، مکنّی به ابو عاصم، از مشاهیر محدّثین و فقهای شافعیّه میباشد که بسیار متفّن و دقیق النّظر بود، در هرات و نیشابور تفقّه کرده و در بلاد بسیاری سیاحت نمود، از اکابر وقت اخذ علوم متنوعه نموده و از تألیفات او است:

۱- ادب القاضی علی مذهب الشافعی ۲- طبقات الفقهاء ۳- المبسوط فی فروع الشافعیة که در حدود سی مجلد است ۴- الهادی الی مذهب العلماء (الحکماء خ ل) و غیرها. در ماه شوال چهار صد و پنجاه و هشتم هجری قمری در هشتاد و سه سالگی درگذشت.

(کف و ص ۳۶ ج ۲ کا و ۷۳۲ ج ۱ س)

ابو العالیة - حسن بن مالک

- شامی، از ادبای شعرای قرن سیّم هجرت و از اصحاب اسمعی سابق الذکر بود و از اشعار او است:

و ما کل من یعطى المنى بمسدد

و لو اننى اعطيت من دهري المنى

لقلت لأيام مضيّن الا ارجعى و قلت لأيام بقين الا ابعدى

بسال دويست و چهلّم هجرى قمرى درگذشت. (ص ۷۳۳ ج ۱ س)

ابو عامر

در اصطلاح رجالى، براء بن عازب انصارى، بريد بن اسمعيل طائى، خضر بن عماره، زراره بن لطيفه حصرمى، عبد الأعلى بن كثير بصرى، كعب بن سلامة بن زيد ازدى، لقمان بن عامر و غير ايشان ميباشند.

ابو عامر - اسمعيل بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان سيد حميرى مذکور است.

ابو عامر اندلسى - احمد بن عبد الملك بن عمر

- بعنوان ابن شهيد خواهد آمد.

ابو عامر اندلسى - احمد بن ابى مروان عبد الملك

- بن مروان بن احمد بن عبد الملك بن عمر بن محمد بن عيسى بن شهيد اندلسى قرطبى اشجعى، مكّنّى به ابو عامر، در عصر خود اعلم علمای اندلس، بالخصوص در آثار و سير و فنون شعرى و ادبى متفردّ بود، در علم طبّ نیز حظّى وافر داشت، در جود و كرم و بذل مفرط وى نوادرى منقول است، داراى قوّت قلب و شهامت نفس فوق العاده بود، در هيچ گونه از حوادث زمان متغيّر الحال نگشتى و از اشعار او است:

و ما الان قناتى غمز حادثة و لا استخف بحلمى قط انسان

و لا اقارض جهالا بجهلهم و الأمر امرى و الأيام اعوان

اهيب بالصبر و الشحاء نائره و اكظم الغيظ و الأحقاد نيران

كلفت بالحب حتى لودنا اجلى لما وجدت لطعم الموت من الم

از تألیفات او است:

۱- التوابع و الزوابع ۲- حانوت العطار ۳- کشف الدک و ایضاح الشک.

وفات او بسال چهار صد و بیست و ششم هجری قمری در قرطبه واقع و در قبرستان ام سلمة مدفون شد، تمامی عمر او بنوشته ابن خلکان چهل و چهار سال میباشد که ولادتش در سال سیصد و هشتاد و دویم بوده است. بنوشته معجم الادبا که سال ولادت را سیصد و دوازدهم نوشته مدت عمر او صد و چهارده سال است. باری شهید که جدّ هفتم ابو عامر است

ص: ۱۷۹

(بر وزن کمیل) صاحب ترجمه بجهت انتساب او به ابن شهید هم معروف بوده و اشجعی هم منسوب به اشجع بن ریث بن غطفان است. (کف و ص ۳۶ ج ۱ کا و ۲۲۰ ج ۳ جم)

ابو عایشه ابو عباد ابو عباده

در اصطلاح رجالی، اولی حفص منقری کوفی، دویمی محمد بن عبد الله بن شهاب کوفی، سومی عمران بن عطیه کوفی و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

ابو عباده- ولید بن عبید

- یا عتبه در باب اوّل (القاب) بعنوان بحتری نگارش یافته است.

ابو العباس^{۲۳}

ابو العباس- احمد بن علی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان رفاعی نگارش یافته است.

^{۲۳} (۱) ابو العباس- در اصطلاح رجالی، احمد بن اصبهید، احمد بن حسن اسفرائینی، احمد بن حسین مهران، احمد بن علی بن ابراهیم، احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی، احمد بن علی بن حسن بن شاذان، احمد بن محمد بن زکریا، احمد بن محمد بن سعید، احمد بن محمد بن نوح سیرافی، عبد الله بن ابراهیم، عبد الله بن جعفر، فضل بن عبد الملك بقیاق، ولید بن صبیح و جمعی دیگر میباشند و بعضی از ایشان در همین کتاب با لقب مشهوریشان نگارش یافته و مابقی را موکول بکتاب رجالیه میدانیم. اما در اصطلاح مورخین و ارباب تراجم و سیر کتبه جمعی زیاد از طبقات متنوعه بوده و در باب اول یا سوم این کتاب شرح حال بسیاری از ایشان (که تذکر دادن در غایت صعوبت است) بعنوان متفرقه نگارش یافته است، در اینجا نیز بعضی دیگر را که تحت عنوان دیگر ذکر نشده خاطرنشان ارباب رجوع مینماید، در بعضی از ایشان که اسم مخصوصی ندارند در محل و مکان و قید مشهوری ایشان رعایت ترتیب خواهد شد.

ابو العباس - احمد بن عمر

- در باب اوّل بعنوان باز اشهب مذکور شده است.

ابو العباس - احمد بن محمد

- دارمی در باب اوّل بعنوان نامی مذکور است.

ابو العباس - احمد بن محمد بن مسروق

- از عرفای قرن سوم هجری میباشد که اصل وی از طوس بوده و ببغداد انتقال نمود، در میان این سلسله

(۱) ابو العباس - در اصطلاح رجال، احمد بن اصهب، احمد بن حسن اسفراینی، احمد بن حسین مهران، احمد بن علی بن ابراهیم، احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی، احمد بن علی بن حسن بن شاذان، احمد بن محمد بن زکریا، احمد بن محمد بن سعید، احمد بن محمد بن نوح سیرافی، عبد الله بن ابراهیم، عبد الله بن جعفر، فضل بن عبد الملك بقبا، ولید بن صبیح و جمعی دیگر میباشد و بعضی از ایشان در همین کتاب با لقب مشهوریشان نگارش یافته و مابقی را موكول بكتب رجالیه میداریم. اما در اصطلاح مورخین و ارباب تراجم و سیر کنیه جمعی زیاد از طبقات متنوعه بوده و در باب اول یا سوم این کتاب شرح حال بسیاری از ایشان (که تذکر دادن در غایت صعوبت است) بعنوان متفرقه نگارش یافته است، در اینجا نیز بعضی دیگر را که تحت عنوان دیگر ذکر نشده خاطرنشان ارباب رجوع مینماید، در بعضی از ایشان که اسم مخصوصی ندارند در محل و مکان و قید مشهوری ایشان رعایت ترتیب خواهد شد.

ص: ۱۸۰

شهرت یافت، از اساتید و مشایخ سری سقطی و شیخ ابو علی رودباری بوده و بجهت انتساب بجدّ مذکورش گاهی به ابو العباس مسروق نیز موصوفش دارند و از کلمات او است:

من ترک التدبیر عاش فی راحتہ. در سال دویست و نود و نهم هجری قمری درگذشت.

(ص ۳۹۷ ج ۲ مه)

ابو العباس عسکری - احمد بن سعد بن عبد الله

- اندلسی، اندراشیّ الاصل و الولاده، دمشقیّ الاقامه، از افاضل علمای عامّه قرن هشتم هجرت میباشد که از مولد خود بلده اندراش از بلاد اندلس رجعت کرده و پس از ایفای وظیفه حج در دمشق اقامت گزید، باین زیات و ابو حیّان تتلمذ نموده و

بمقامی عالی رسید، جمعی وافر از افاضل علمای وقت نیز از تلامذه وی بوده‌اند. بسیار با امانت و دیانت بوده و بحال انقطاع از مردم امرار حیات مینمود و از تألیفات او است:

۱- شرح تسهیل ابن مالک ۲- مختصر تهذیب الکمال فی اسماء الرجال.

ولادتش بعد از ششصد و نودم و وفاتش در ماه ذیقعد سال هفتصد و پنجاهم هجری قمری بمرض اسهال واقع شد و کتابهای خود را وقف اهل علم نمود.

(کف و ص ۸۴ ت و ۱۳۵ ج ۱ در رکامنه)

ابو العباس عطا - محمد بن احمد

- بغدادی، از علما و مشایخ عرفای اوائل قرن چهارم هجرت میباشد که تفسیر خوبی در معانی قرآن نوشته و با جنید بغدادی صحبت داشت. پس از آنکه حسین بن منصور حلاج بامر علی بن عیسی وزیر خلیفه کشته شد روزی وزیر از ابو العباس پرسید که چه گوئی در حق منصور که انا الحق گفت و بقتل رسید گفت تو در فکر خود باش و قرض مردم را که در ذمه داری بده و الا تو چه کسی و چه منزلت داری که از حال حلاج بپرسی، وزیر از این سخن برآشت و امر داد تا دندانهای او را یگان‌یگان برکنده و بسرش کوفتند تا کشته شد. این قضیه در ماه ذیقعد سال سیصد و نهم هجرت وقوع یافت و ظاهر بعض کلمات خزینة الاصفیا آنکه لفظ عطا لقب پدرش احمد بوده است. (ص ۱۸۵ ج ۲ خزینة الاصفیاء)

ص: ۱۸۱

ابو العباس مروزی

که نامش نیز همین ابو العباس بوده و نام دیگری برای وی نقل نشده است. از قدمای حکمای خراسان و فضلی آن سامان بود، در سال یکصد و هفتادم هجرت که مأمون بخراسان رفت و هریک از افاضل نواحی بوسیله خدمتی و مدحتی تقرّب میجستند ابو العباس نیز که در سخنوری بهردو زبان تازی و دری مهارتی بی‌نهایت داشت، مدحت ملمعی مخلوط از کلمات فارسی و عربی نظم و در حضور مأمون انشا کرد و بس پسند طبع شد و بانعام هزار دینار (که هردیناری معادل یک اشرفی طلای ایرانی هیجده نخودی است) بطور استمرار قرین افتخار گردید، از آن پس فارسی‌زبانان بدان شیوه رغبت کردند و طریقه نظم فارسی را که بعد از غلبه عرب متروک بوده مسلوک داشتند تا آنکه این شیوه در عهد صفاریان و سامانیان و دیگر طبقات ملوک ایرانی رونق تمام گرفت و سخن‌گوئی پارسی باوج رسید لکن ابو العباس در گفتن شعر پارسی زمانا مقدّم بهمه شعرا بود و پس از بهرام‌گور و ابو حفص سغدی که از هریکی تنها یک بیت پارسی سرزده کسی دیگر غیر از ابو العباس مبادرت بشعر فارسی ننموده است بلکه توان گفت که در شیوه ملمّع‌گوئی (که کلمات عربی و فارسی مخلوط بهمیدگر بوده باشد) مبتکر و مقدّم بهمه کس بوده و از اشعار قصیده‌ایست که بنام مأمون گفته است:

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرق دین	گسترانیده بفضل و جود در عالم یدین
مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را	دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هردو عین
کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت	مر زبان پارسی را هست با این نوع بین
لیک از آن گفتم من این مدحت ترا تا این لغت	گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین

در سال دویست تمام هجرت درگذشت. نگارنده گوید بعضی از مراتب مذکوره محتاج بتتبع زاید است. (ص ۳۳۶ ج ۱ مجمع الفصحا)

ابو العباس مسروق - فوقا بعنوان ابو العباس احمد بن محمد بن مسروق

- مذکور شد.

ابو العباس نامی - احمد بن محمد

- در باب اول بعنوان نامی نگارش یافته است.

ص: ۱۸۲

ابو عبد - مکحول

- هذلی، از فقهای عامّه میباشد و از انس بن مالک و بعضی از اصحاب دیگر روایت نموده است. چنانچه حسن در بصره و شعبی در کوفه و سعید بن مسیب در مدینه مقامی عالی داشته‌اند او نیز در شامات مشغول فتوی و دارای مقامی بلند بود و در سال یکصد و هیجدهم هجرت درگذشت.

از آنرو که در اصل از اهالی سند و در میان اسرای کابل وارد شام شده بود، زبانش لکنت داشت و کلمات عربیه را بطور صحیح ادا نمی‌کرد و اغلب حروفاترا بیکدیگر تبدیل می‌نمود. ظاهرا لفظ مکحول لقب بوده و اسمی دیگر بدست نیامد و کنیه‌اش نیز همان ابو عبد است بی‌اضافه. (ص ۴۳۶۷ ج ۶ س)

ابو عبد الرحمن - احمد بن شعیب

- یا علی بن شعیب در باب اول بعنوان نسائی مذکور شده است.

ابو عبد الرحمن - احمد بن محمد بن حنبل

- در باب سوم بعنوان ابن حنبل خواهد آمد.

ابو عبد الرحمن - جعفر بن زیاد

- در باب اول (القاب) بعنوان احمر مذکور است.

ابو عبد الرحمن - حاتم بن عنوان

- در باب اول بعنوان اصم مذکور است.

ابو عبد الرحمن - حسان

- در باب اول بهمین عنوان حسان بن ثابت مذکور است.

ابو عبد الرحمن - خلیل بن احمد

- بن عمرو بن تمیم، نحوی لغوی عروضی، از دئی القبیله، یحمدی البطن، فراهیدی الشعبة، بصری البلدة، ابو عبد الرحمن و ابو الصفا الکنية، عالمی است عامل صدوق فاضل حکیم ادیب عاقل عابد زاهد قانع متواضع، اقوال حکیمانه بسیاری بدو منسوب، مردم میگفتند که بعد از صحابه کسی متقی تر از خلیل را سراغ نداریم. نضر بن شمیل گوید که خلیل در بصره با تمام عسرت می گذرانید، قدرت دو فلوس نداشت، شاگردان وی در اثر تعلیمات او ثروت بی نهایت داشته اند. در قناعت او گویند روزی سلیمان بن اهوازی کس نزد او فرستاده و تعلیم و تربیت اولاد خود را از وی درخواست نمود، خلیل مقداری نان خشک پیش

ص: ۱۸۳

آن کس فرستاده و پیغام داد که خداوند این مقدار روزی را میرساند اینک با این شیوه قناعت حاجتی بسلیمان ندارم. خلیل در نجوم نیز ماهر، از ائمه و پیشوایان علم ادب، فضل و کمال و زهد او مشهور، اقوالش حجّت و در کتب نحویه و ادبیّه منقول و محل استشهاد، در علوم ادبیّه افضل مردم، بتصریح علّامه و ابن داود و بعضی دیگر از علمای رجال، امامی مذهب بلکه موافق آنچه از مستطرفات سرائر ابن ادریس نقل شده از اکابر مجتهدین امامیه بوده است.

خلیل از تلامذه ابو عمرو بن علاء، ایوب، ابو عمرو عیسی بن عمر و بعضی دیگر و استاد سیبویه و اصمعی و نضر بن شمیل و مبتکر و واضع علم عروض بود. گویند که در مکه معظمه دعا کرده و از درگاه قاضی الحاجات آنچنان موفقیّت علمی را درخواست و مسئلت نمود که بی سابقه بوده و پیش از او کسی بر آن سبقت نگرفته باشد اینک دعای وی به هدف اجابت برخورد و بعد از مراجعت از مکه باب علم عروض بروی او مفتوح گردید. او نخستین کسی است که آن علم را اختراع کرد، تمامی اشعار عرب را بیانزده بحر مشهور محصور داشت، اخیرا اخفش نیز بحر خب را بدانها افزود، سپس بعضی از بحرهای دیگر نیز بدانها علاوه کرده اند بشرحی که در کتب مربوطه نگارش یافته است. همانا عروضی گفتن خلیل بهمین جهت اختراع

و وضع آن علم بوده نه بجهت تبهر و تمهر او چنانچه نحوی و لغوی و ادیب گفتن او محض بدین سبب بوده است. نیز موافق آنچه از جامی نقل شده خلیل اولین واضع تشدید و همزه و معما و روم و اشمام (هر دو از اقسام وقف) نیز بوده و نخستین کسی است که تمامی حروف هجای زبان عرب را در یک بیت جمع کرده است:

صف خلق جود کمثل الشمس از بزغت يحظى الضجیع بها نخلا بقنطار

همچنانکه معروف است اولین کسی بوده که لغت عرب را در کتابی که کتاب العین اش نامیده ضبط و تمامی الفاظ آن لغت و قواعد و احکام آنها را بترتیب حروف هجا تدوین نموده است لکن اساس ترتیب را موافق رویه هندوان که در ترتیب حروف لغت سنسکریت

ص: ۱۸۴

داشته اند مبنی بر مخارج حروف داشته و بدستور ذیل از حروف خلق آغاز کرده است:

ع ح ه خ غ ق ک ج ش ص ض س ر ط د ت ظ ث ز ل ن ف ب م و ای.

موافق رویه اتخاذی عرب که هر کتاب را بنام لفظ اولش موسوم دارند خلیل نیز همین کتاب را به کتاب العین مسمی گردانید مثل کتاب جیم شیبانی و کتاب جیم هروی و کتاب جیم نصر بن شمیل و نظائر آنها. خلیل علاوه بر مراتب علم و عقل و کمالات متنوعه که داشته دارای فطانت و ذکاوت بی نهایت بلکه بنوشته بعضی در این قسمت از آیات خداوندی بوده است.

گویند شخصی دوائی ترتیب میداده که در علاج کم نوری چشم نافع و محل حاجت مردم بوده است تا آنکه آن شخص پیش از اكمال آن مرده و احتیاج مردم تأمین نگردید و از نسخه آن نیز سراغی ندادند، روزی خلیل، ظرفی را که همان دوا توی آن تعبیه میشده خواسته و بویید، از بوی آن پانزده نوع دواهای متفرقه تشخیص داد و از ترکیب آنها دواي چشم را تهیه کرد و مردم برای همان مرام رفع حاجت مینمودند، اخیرا اصل نسخه نیز پیدا شد و دیدند که تمامی اجزای آن شانزده نوع بوده و خلیل فقط یک جزو را ملتفت نشده و پانزده جزو دیگر مطابق تشخیص وی بوده است.

مخفی نماند که خلیل قوه شعری خوبی نیز داشته و لکن کمتر شعر میگفته است.

دو شعر او ضمن حال ثقفی عیسی بن عمر مذکور افتاد. نیز روزی خلیل یک بیت شعر را موافق اصول عروضی تقطیع می کرد در آنحال پرسش او را دیده و در میان مردم گفت پدرم دیوانه شده است پس خلیل گفت:

لو كنت تعلم ما اقول عذرتی او كنت تعلم ما تقول عذلتکا

لكن جهلت مقاتلتی فعذلتنی و علمت انک جاهل فعذرتکا

از تألیفات خلیل است:

۱- الأيقاع ۲- کتاب الجمل یا جمل الاعراب ۳- کتاب الشواهد ۴- کتاب العروض ۵- کتاب العین که فوقا مذکور شد. در کشف الظنون و فهرست ابن الندیم در صحت انتساب این کتاب بخلیل اشکالاتی مذکور داشته‌اند که نقل آنها بی‌نتیجه است ۶- کتاب فائت العین ۷- کتاب النغم ۸- کتاب النقط و الشكل و غیر اینها.

ص: ۱۸۵

اما مذهب خلیل. موافق آنچه از علّامه و ابن داود و بعضی دیگر از علمای رجال مذکور اقتاد شیعه امامی مذهب و مورد تجلیل ایشان بود و در تأیید این مدّعا گوئیم از او پرسیدند که در حق علی بن ابیطالب ع چه می‌گوئی گفت چه گویم در حق مردی که دوستان از خوف و دشمنان از حسد مناقب او را کتمان کردند، با وجود این آن‌قدر از فضائلش ظاهر شد که شرق و غرب عالم را مملوّ گردانید. نیز پرسیدند که امام الكل فی الكل بودن علی را دلیل چیست گفت: احتیاج الكل الیه و استغنائه عن الكل. نیز پرسیدند که چرا مردم علی را با آن‌همه قرابت حضرت رسالت ص و مقامات علمی بی‌نهایت که داشته و زحمات فوق العاده که در اعلاّی کلمه حق متحمّل بوده ترک کرده و بدیگران پیوستند گفت: نور او، بانوار دیگران غالب، صفوت او بهمه کس در هر مورد فائق بود، مردم نیز به هم‌شکل و مجانس خودشان مایل تر هستند تا غیر ایشان که گفته‌اند:

اما ترى الفيل يألف الفیلا

و كل شكل لشكله الف

پس گفت نظیر این از عباس بن احنف نیز نقل شده:

فقلت قولاً فيه انصاف

و قائل كيف تهاجرتما

و الناس اشكال و آلاف

لم يك من شكلي فهاجرته

امثال اینها بسیار و موکول بکتاب مربوطه میباشند.

اما احمد پدر خلیل موافق آنچه در روضات از دیگران نقل کرده از اصحاب حضرت صادق ع بود، از آن حضرت روایت نموده و اولین کسی است که بعد از حضرت رسالت ص بهمین اسم احمد موسوم میباشد و پیش از او کسی غیر از آن حضرت این اسم را نداشته است.

ولادت خلیل مابین دو سال نود و ششم و صدم مردّد و وفات او نیز در یکی از سالهای یکصد و شصتم یا هفتادم یا هفتاد و چهارم یا پنجم یا هفتم و یا هشتادم و یا نودم هجرت در بصره واقع شد و قول دویمی مشهور و منصور است. بهرحال قول باینکه تاریخ وفات خلیل یکصد و سی‌ام هجرت بوده چنانچه باین الجوزی نسبت داده‌اند محکوم به غلط یا اشتباه کاتب

است. بعد از وفات خلیل، در عالم رؤیا از وی پرسیدند که معامله خدا با تو بعد از مردن چطور گذشت گفت تمامی علمهای من ناچیز بود و افضل از: سبحان الله

ص: ۱۸۶

و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر (تسبیحات اربعه) چیزی ندیدم. در نسبت ازدی و یحمدی و فراهیدی هم گوئیم ازدی بفتح اوّل منسوب به ازد بن غوث بن نبت بن مالک بن کهلان بن سبا میباشد که پدر قبیله ایست در یمن، انصار نیز تماما از این قبیله بوده اند. یحمد نیز بفتح اوّل و ثالث پدر یکی از بطون قبیله ازد، فراهیدی هم بغیر قیاس منسوب است به فرهود که پدر یکی از شعب و بطون قبیله یحمد است و در نسبت آن فرهودی نیز گویند و لکن فراهیدی گفتن مشهور و کثیر الاستعمال میباشد.

(ص ۶۳ ف و ۱۲۱ ج ۲ ع و ۱۹۰ ج ۱ کا و ۱۱۳ لس و ۷۲ ج ۱۱ جم و ۲۷۲ ت و ۲۰۵۵ ج ۳ س و غیره)

ابو عبد الرحمن - سلیمان بن یسار

- در باب اوّل (القاب) ضمن فقهاء سبعة مذکور شده است.

ابو عبد الرحمن - طاوس بن کيسان

- ضمن طاوسی ابو الفضل از باب اوّل مذکور شده است.

ابو عبد الرحمن - عبد الله بن حبيب

- سلمی، از اعلام و ثقات تابعین و خواصّ اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع و از قبیله مضر بود، از آن حضرت و عثمان بن عفان و حذیفه و ابن مسعود روایت کرده و در سال صد و پنجم هجرت در نود سالگی درگذشت. (ص ۱۱۱ ج ۱ نی و کتب رجالیه)

ابو عبد الرحمن - عبد الله بن ذکوان

- بعنوان ابو الزناد مذکور شد.

ابو عبد الرحمن - عبد الله بن لهيعة

- در باب سوم بعنوان ابن لهيعة خواهد آمد.

ابو عبد الرحمن - عبد الله بن محمد

- در باب اوّل بعنوان عدوی عبد الله مذکور است.

ابو عبد الرحمن - محمد بن حسین بن محمد

- سلمی نیشابوری، متوفی بسال چهار صد و ششم یا دوازدهم یا سیزدهم هجرت، از اکابر عرفا و صوفیه و اهل طریقت میباشد که بنام آداب التعازی و آداب الصوفیه و ادب الصحبة و امثال القرآن و تاریخ اهل الصفوة و حقائق و زلل الفقراء و سنن الصوفیه و طبقات الصوفیه و کتاب الاربعین و مقامات الاولیاء و غیر اینها تألیفاتی داشته و بجهت کتاب حقائق مذکور که بمذاق صوفیه

ص: ۱۸۷

تفسیر قرآن کرده مورد طعن ابن جوزی شده است. واحدی نیز گوید که اگر مؤلف آن بتفسیر قرآن بودنش اعتقاد داشته باشد کافر است. شرح حال اجمالی صاحب ترجمه را در باب القاب نیز بعنوان سلمی تذکر داده ایم.

(کف و ص ۷۳۵ ج ۱ س و غیره)

ابو عبد الرحمن - محمد بن عبد الله

- یا عبید الله در باب اوّل بعنوان عتبی نگارش یافته است.

ابو عبد الرحمن - مفضل بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان ضبی مذکور است.

ابو عبد الرحمن - هیشم بن عدی

- در باب اوّل بعنوان بحتری مذکور است.

ابو عبد الرحمن - یونس بن حبیب

- بصری نحوی ادیب، مکنّی به ابو محمد، یا ابو عبد الرحمن، از مشاهیر و قدمای نحو و علم ادب، از ائمه نحویین بصره، از تلامذه ابو عمرو بن علاء، از اساتید فراء و سیبویه و کسایی، فتاوی و اقوال او مشهور و در کتب نحویه مذکور، در نحو و لغت و وقایع و اخبار و امثال عرب متفرد، تمامی اوقات او در طلب علم و مذاکرات علمیّه مصروف، در حل مشکلات نحو و ادب مرجع طلبان و نحویین و ادبا و فصحای اعراب، بطبقات شعرای عرب عارف بود، با اینکه خودش شعر نمیگفته در جمع و روایت و انتقاد اشعار عرب مهارتی بسزا داشت و از تألیفات او است:

۱- الأمثال ۲- اللغات ۳- معانی القرآن صغیر ۴- معانی القرآن کبیر ۵- النوادر.

وفات یونس بسال صد و هفتاد و دویم یا سیّم در هشتاد و هشت یا نود و دو یا صد و دو سالگی واقع گردید. (سطر ۱۷ ص ۴۸۶ ت و ۶۳ ف و ۴۶ ج ۲۰ جم)

ابو عبد الصمد

در اصطلاح رجالی بشیر بن بشر کوفی است.

ابو عبد الغنی - سلیمان بن بنین

- در باب اوّل بعنوان دقیقی سلیمان مذکور است.

ص: ۱۸۸

ابو عبد الله^{۲۴}

ابو عبد الله - احمد بن عطا

- رودباری الولاده، ابو عبد الله الكنية، از اعظم مشایخ صوفیه و عرفای شام میباشد که صورت و سیرت نیکو داشت، بعلم شریعت و فنون طریقت دانا و خواهرزاده ابو علی احمد بن محمد رودباری آتی الذکر بود، در علم حدیث و قرائت و فنون تصوف و طریقت کمالی بسزا داشت، در سیصد و شصت و نهم هجرت در بلده صور از بلاد شام که نزدیکی دریای شام میباشد درگذشت و جمله شه دین - ۳۶۹ ماده تاریخ وفات او است.

(ص ۶۴ ج ۱ فع و ۲۰۴ ج ۲ خه)

ابو عبد الله - سعدی

- محمد بن عبد الواحد حافظ مقدّسی حنبلی، ملقب به ضیاء الدین، مکنّی به ابو عبد الله، از مشاهیر علما و محدّثین اواسط قرن هفتم هجری عامّه شام میباشد که بمصر و بغداد و مکه و بلاد خراسان و مرو و موصل و همدان و اصفهان و اقطار دیگر

^{۲۴} (۱) ابو عبد الله - در اصطلاح رجالی جمعی نامحدود، تماماً بکتاب رجالیه موکول و همچنین در اصطلاح ارباب سیر و تراجم احوال نیز کنیه بسیاری از اجلای هر طبقه میباشد که در باب اول و سوم این کتاب بعنوان مربوطه بآن دو باب نگارش و تذکر آنها در اینجا محض اطناب بلکه تطویل بلاطائل است. در اینجا شرح حال بعضی از ایشان را که در آن دو باب نگارش نیافته بطور خلاصه تذکر میدهد.

ناگفته نماند که همین کنیه در کتب مقاتل عبارت از حضرت حسین بن علی ع و در کتب فقه و اصول و اخبار و آثار دینی حضرت صادق ع میباشد و موافق آنچه از ریاض العلماء نقل شده در کتابهای شیخ طوسی عبارت از شیخ مفید و در کتابهای سید فخر بن معد موسوی و نظائر وی عبارت از ابن ادریس میباشد.

مسافرتها کرد، از مشاهیر هردیاری استماع حدیث نمود، مراتب علمیّه را تکمیل و عاقبت بدمشق مراجعت کرد، بتدریس و تصنیف اشتغال یافت، یک دار الحدیث تأسیس داده و کتابهای خود را وقف آنجا نمود و از تألیفات او است:

۱- الأحادیث المختارة ۲- الأحکام در سه مجلد ۳- سیر المقادسة در چندین مجلد

(۱) ابو عبد الله - در اصطلاح رجالی جمعی نامحدود، تماما بکتاب رجالیه موکول و همچنین در اصطلاح ارباب سیر و تراجم احوال نیز کنیه بسیاری از اجلای هرطبقه میباشد که در باب اول و سوم این کتاب بعنوانین مربوطه بآن دو باب نگارش و تذکر آنها در اینجا محض اطناب بلکه تطویل بلاطائل است. در اینجا شرح حال بعضی از ایشان را که در آن دو باب نگارش نیافته بطور خلاصه تذکر میدهد.

ناگفته نماند که همین کنیه در کتب مقاتل عبارت از حضرت حسین بن علی ع و در کتب فقه و اصول و اخبار و آثار دینیّه حضرت صادق ع میباشد و موافق آنچه از ریاض العلما نقل شده در کتابهای شیخ طوسی عبارت از شیخ مفید و در کتابهای سید فخر بن معد موسوی و نظائر وی عبارت از ابن ادریس میباشد.

ص: ۱۸۹

۴- صفة الجنة و النار ۵- فضائل الأعمال ۶- فضائل الشام ۷- فضائل القرآن ۸- مناقب اصحاب الحدیث ۹- النهی عن سب الأصحاب و غیر اینها. وفات صاحب ترجمه در سال ششصد و چهل و سوم هجرت واقع گردید. (کف و ص ۷۳۷ ج ۱ و ۲۹۸۱ ج ۴ س)

ابو عبد الله - محمد بن ابراهیم

- بن سالم بن فضیلة معافری، از علما و ادبا و شعرای قرن هشتم هجرت میباشد و از تألیفات او است:

۱- الدر الموسومة فی اشتقاق الحروف المرسومة ۲- دوحة الجنان و راحة الجنان.

در رمضان هفتصد و چهل و نهم هجری قمری درگذشت.

(ص ۷۳۶ ج ۱ س و ۲۸۰ ج ۳ درر کامنه)

ابو عبد الله - محمد بن ابراهیم

- بن شق اللیل انصاری، طلیطلی الولادة، از مشاهیر ادبا و علمای اندلس میباشد که در شهر طلیطله از بلاد اندلس متولد شد، ببلاد شرق مسافرت کرد، در اثنای مراجعت بوطن خود بسال چهار صد و چهل و پنجم یا پنجاه و پنجم هجرت در بلده طلیبیره از توابع طلیطله درگذشت.

کتاب الکرامات و براهین الصالحین از تألیفات او است.

(کف و ۷۳۶ ج ۱ س و غیره)

ابو عبد الله - محمد بن علی بن ارق

- از مشاهیر علمای اندلس بوده و شعر خوب هم میگفته و از اشعار او است که در مرثیه مادرش گفته است:

تقول لی و دموع العین اکفتها ما افطع العین و الترحال یا ولدی

فقلت این السری قالت لرحمة من قد عز فی الملک لم یولد و لم یلد

از تألیفات او است:

۱- بدائع السلك فی طبائع الملك ۲- روضة الأعلام بمنزلة العربية من علوم الإسلام ۳- شفاء الغلیل فی شرح مختصر الخلیل در فقه مالکی و اخیراً قاضی القضاة قدس شده و هم در سال هفتصد و نود و پنجم هجرت در همانجا درگذشت.

(ص ۷۳۵ ج ۱ س و غیره)

ابو عبد الله - محمد بن محمد

- بن بیش عبدی، از علمای اندلس میباشد که نخست شغل صحافی داشت، در نتیجه مطالعات کتب موجوده در

ص: ۱۹۰

دکانش بمقامی علمی عالی رسیده و بنای تدریس گذاشت، شعر خوب نیز میگفته و از غرائب اشعار او میباشد که حرف اوّل کلماتش بهمان ترتیب حروف هجای متداولی است:

اساجعة بالوادین تبوأي ثمار اجنتها حاليات خواضب

دعی ذکر روض زانه سقی شربه صباح ضحی طی ظباء عصائب

غرام فؤادی قاذف کل لیلة متی ما نأی و هنا هواه یراقب

بسال هفتصد و پنجاه و سوم هجری قمری در هفتاد و سه سالگی درگذشت.

(ص ۷۳۶ ج ۱ س)

ابو عبد الله - محمد بن يوسف بن سعاده

- از مشاهیر علمای قرن ششم اندلس میباشد که در ادبیات و فقه و حدیث و تفسیر و تصوف دستی توانا داشت، مدتی در مرسیه و بلنسیه و شاطبه قاضی و خطیب و مدرّس بود و از تألیفات او است: کتاب شجرة الوهم المسترقية الى ذروة الفهم. در سال پانصد و شصت و پنجم هجرت در شاطبه درگذشت. (ص ۷۳۶ ج ۱ س)

ابو عبد المعطی - محمد بن عمر

- در باب اوّل (القاب) بعنوان نووی نگارش یافته است.

ابو عبد الملك

در اصطلاح رجالی منهل قیسی است.

ابو عبده - حسان بن مالک بن عبده

- اندلسی، ادیب لغوی، مکنّی به ابو عبده، از خانواده جلالت و وزارت و ائمه ادب و لغت و وزیر مستظهر بالله عبد الرحمن بن هشام بود، کتاب ربیعه و کتاب عقیل تألیف او بوده و از اشعار او است:

فسیان منی مشهد و مغیب

اذا غبت لم احضر و ان جئت لم اسل

بتیم و لکن الشبیه نسیب

فاصبحت تیمیا و ما كنت قبلها

پیش از سال سیصد و بیستم هجرت درگذشت. (سطر ۹ ص ۲۰۸ ت)

ابو العبر - محمد بن احمد

- بن عبد الله بن عبد الصمد بن علی بن عباس، مکنّی به ابو العباس، ملقب به ابو العبر، ادیبی است شاعر ماهر، تمامی صنایع را توانا و قادر، لکن اشعار او نیز مثل اشعار پدرش (که بعنوان حامض در باب اوّل نگارش یافته) احمقانه و نیز مثل پدر در هجو و بدگوئی علویین فروگذاری

ص: ۱۹۱

نداشته و عاقبت بهمین جهت بدست مردی کوفی تیراندازی کشته شد، چنانچه روزی بمرام تیراندازی در جنگل‌های کوفه از بغداد بیرون شده بوده پس آن مرد کوفی کلام کفرآمیزی که بحکم شرع مقدس اسلامی سبب قتل او میشد از زبان خودش شنیده و بقتلش آورد.

در معجم الادبا تاریخ آن را نوشته و در تاریخ بغداد گوید شنیدم که ابو العبر احمد بن محمد بن عبد الله بن عبد الصمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب در سال دویست و پنجاهم مرده و بنابراین زمان زندگانی وی تقریباً معلوم میگردد.

(ص ۱۲۲ ج ۱۷ جم و ۴۰ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابو عبید^{۲۵}

ابو عبید - احمد بن محمد

- در باب اول بعنوان هروی احمد نگارش یافته است.

ابو عبید - عبد الله بن عبد العزيز

- دو تن بوده و هردو در باب اول بعنوان بکری مذکورند.

ابو عبید - قاسم بن سلام

- (بتشدید لام) بن مسکین بن زید هروی، فقیه قاری محدث ادیب کامل لغوی، بقول ابن خلکان در فقه و حدیث و قرائت و عربیه و تمامی علوم اسلامیّه متفّن، در هرفنی امام اهل عصر خود، در نقل اخبار و سنن معتمد بوده است. بالجملة ابو عبید بسال یکصد و پنجاهم یا پنجاه و چهارم هجرت در هرات متولد شد، در اوائل جوانی یغزمی راسخ فتورناپذیر بتحصیل فقه و حدیث و قرائت و فنون ادبیّه اشتغال جست، به فراء و کسائی و اصمعی و ابو عبیده لغوی و جمعی وافر از محدثین و فقها و لغویین و ادبا تتلمذ نمود، تا در فنون فضائل متبحر، در ردیف اکابر اساتید لغت معدود و از نوادر علمای عربیه بشمار میرفت، مدتی نیز بقضاوت طرسوس از بلاد شام منصوب بود. او نخستین کسی است از عامّه که در تجوید

(۱) ابو عبید - در اصطلاح رجالی جبیر بن اسود نخعی، حنظله بن حذیم بن ضعیف، یحیی بن مهران ثوری کوفی و بعضی دیگر است.

ص: ۱۹۲

^{۲۵} (۱) ابو عبید - در اصطلاح رجالی جبیر بن اسود نخعی، حنظله بن حذیم بن ضعیف، یحیی بن مهران ثوری کوفی و بعضی دیگر است.

و قرائت بتألیف کتاب پرداخته مثل حمزة بن حبيب زیات از شیعه.

ابو عبید تألیفات بسیاری در نحو و لغت و شعر و ادب و معانی قرآن و حدیث دارد:

۱- الاجناس من کلام العرب و یک نسخه از آن در خزانه مصریه موجود است ۲- ادب القاضی علی مذهب الشافعی ۳- الامثال السائرة که در استانبول چاپ و یک نسخه خطی آن نیز در پاریس موجود است ۴- عددای القرآن ۵- غریب الحدیث و یک نسخه از آن برقم ۶۴ در کتابخانه کوبرلی استانبول موجود است ۶- غریب القرآن ۷- غریب المصنف که از اوصاف و نعوت انسان و اقسام حیوان و اطعمه و اشربه و مرکب و اسلحه و عمارات و ابنیه و شمس و قمر و غیر اینها سخن رانده و در چهل سال بانجامش رسانده است و مشتمل بر هزار باب و هزار و دویست شاهد شعری میباشد و یک نسخه از آن در کتابخانه خدیویه مصر و یکی دیگر در کتابخانه ایاصوفیای استانبول موجود و موافق آنچه از خود مصنف نقل شده این کتاب نزد او محبوبتر از ده هزار دینار (که هردیناری معادل یک اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی میباشد) بوده است ۸- فضائل القرآن و یک نسخه از آن در کتابخانه برلین هست ۹- ماورد فی القرآن الکریم من لغات القبائل ۱۰- الناسخ و المنسوخ و بقول سیوطی ابو عبید نخستین کسی است که در این موضوع تألیف کتاب کرده است و غیر اینها که بسیار است.

ناگفته نماند ابو عبید را عادت چنان بوده که هریکی از تألیفات خود را اتحاف حضور عبد الله بن طاهر ذو الیمینین (والی خراسان) مینمود و مشمول عنایت بی نهایت وی میگردد تا آنکه کتاب غریب الحدیث مذکور فوق را موافق عادت معمولی بنظر وی رسانید و بیش از اندازه مورد تحسین عبد الله گردید و گفت عقلی که صاحب خود را بتألیف همچو کتابی وادارد شایسته نباشد که پی تحصیل معاش برود پس ده هزار درهم بطور شهریه استمراری برای وی مقرر داشت. وفات ابو عبید بسال دویست و بیست و دویم یا سوم یا بنابر مشهور چهارم هجری در مدینه و یا در مکه بعد از اتمام اعمال حج واقع گردید.

(ص ۱۰۳ ج ۲ ع و ۴۳۹ ج ۱ مه و ۵۵ و ۵۲۶ ت و ۱۰۶ ف و ۲۷ هب و ۴۵۶ ج ۱ کا و ۲۵۴ ج ۱۶ جم و غیره)

ابو عبید - محمد بن حسان

- در باب اول (القاب) بعنوان بصری نگارش یافته است.

ابو عبید الله عبد الواحد بن محمد - ابو عبید الله محمد بن عمران -

در باب اول، اولی بعنوان جوزجانی، دویمی بعنوان مرزبانی نگارش یافته اند.

ص: ۱۹۳

ابو عبیده - زیاد بن عیسی

- حذاء کوفی، معروف به ابو عبیده حذا، از ثقات محدثین امامیه میباشد که در حضور آل محمد ع جلیل القدر و المنزلة و در سفر مکه با حضرت باقر ع همکجاوه بود، از آن حضرت و حضرت صادق ع روایت نموده و در عهد حضرت صادق ع در مدینه وفات یافت و آن بزرگوار بر سر قبر وی بهمین کلمات سعادت سمات دعا کرد: اللهم برد علی ابی عبیده اللهم نور له قبره اللهم الحق بنبیه (بهشت را چه میکنم شما بهشت من توئی) نام او در کلمات علمای رجال مابین زیاد بن عیسی، زیاد بن رجاء، زیاد بن ابی رجاء منذر مردّد و اولی مشهورتر میباشد. خواهرش حماده نیز از حضرت صادق ع روایت میکند. (ص ۲۸ هب و کتب رجالیه)

ابو عبیده بن جراح - عامر بن عبد الله

- بن جراح بن هلال بن اهیب (وهیب خ ل) بن ضبة بن حارث بن فهر، یا عامر بن جراح بن هلال بن ضبة بن حارث بن فهر که بجهت انتساب به پدر یا جدش جراح به ابو عبیده بن جراح معروف بلکه گاهی لفظ ابن را نیز انداخته ابو عبیده جراح گویند. موافق نوشته قاموس الاعلام و بعضی دیگر، در غزوات اسلامی حاضر رکاب مبارک حضرت رسالت ص بود، در بدر پدر خود را که در لشکر کفار بوده کشته و از کثرت غیرت و شجاعت و امانت از طرف قرین الشرف آن حضرت بلقب امین الأمة مفتخر و در زمان خلافت ابو بکر و عمر در فتوحات شام مصدر خدمات شایانی بوده است بلکه در مصالحه شام از طرف رومیها نیز معین و مقررات مصالحه که در آن موقع بتصویب و نظر وی وقوع یافته تا این اواخر در میان اروپائیه نیز مستحسن میباشد. علاوه بر اینها بروایت عامه یکی از عشره مبشره هم (که در محل خود اشاره نمودیم) بشمار میرود. در سال هیجدهم هجرت در اثنای مسافرت جهاد مابین رمله و بیت المقدس مرض عمومی طاعون پدید آمد، ابو عبیده برجای بلندی شد و خطبه ای دایر بر تشجیع و تسلیت فرارکنندگان از طاعون و اینکه طاعون نیز یکی از نعمت های الهی است انشا کرد و در حین اتمام خطبه خودش مبتلا بطاعون شد و درگذشت.

در تنقیح المقال گوید: بمدلول اخبار سقیفه منقوله در کتب فریقین، شاعت

ص: ۱۹۴

حال ابو عبیده روشن و حدیث مذکور هم از اخبار مجعوله و موضوعه بوده و وی در حقیقت از ارکان ظلم و غصب خلافت حقّه حضرت امیر المؤمنین ع و تسلیم آن بدیگران میباشد و تحقیق مطلب موجب اطمینان است. (ص ۷۳۸ ج ۱ س و ۶۵ ج ۱ فع و غیره)

ابو عبیده - معمر بن مثنی

- تیمی القبیلة، بصری الولادة و النشأة و المدفن، ابو عبیده الکنية، ادیب نحوی لغوی، از مشاهیر شعرا و ادبای اوائل قرن سیم هجری و از تلامذه ابو عثمان مازنی، ابو حاتم سجستانی، ابو عبید قاسم بن سلام فوق الذکر، ابو عبد الرحمن یونس بن حبیب نحوی، ابو عمرو بن علاء لغوی و نظائر ایشان بوده و در فنون ادب و جمیع علوم عرب خصوصا در نحو و حفظ اشعار و انسب و اخبار و تواریخ و سیر و وقایع یدی طولی داشت و اکثر آنها را ضبط و حفظ نموده بود و مورخین قرون اخیر

خوشه‌چین کلمات وی هستند. خودش می‌گفته است هیچ دو اسبی در زمان اسلام یا جاهلیت بهم نخورده که خود آنها و راکب آنها را نشناخته باشم.

بزعم بعضی وی نخستین کسی است که در غرائب القرآن تألیف کتاب نموده و دیگران نیز بدو اقتفا جسته‌اند لکن موافق فهرست شیخ و رجال نجاشی و دیگر کتب رجالیه ابان بن تغلب شیعی (متوفی بسال ۱۴۱ هـ ق- قما) نخستین کسی می‌باشد که در این موضوع تألیف داده و العجب که (بنقل معتمد) سیوطی در بغیة الوعاة گفته است که ابان متوفی در سال مزبور در موضوع غریب القرآن تألیف نموده و بعد از آن ابو عبیده (متوفی بسال ۲۲۴ هـ ق- رکد) را نخستین کسی دانسته که در این موضوع تألیف نموده است. باری ابو عبیده در رشته خود متبحر، قول او معتمد، کلماتش مابین علمای ادب و لغت برهان قاطع و محل استشهاد ایشان می‌باشد.

تألیفات او در موضوعات متنوعه بسیار و تا دویست کتاب بدو منسوب و از آن جمله است:

۱- اعراب القرآن ۲- طبقات الشعراء و یک نسخه از طبقات در کتابخانه آباء یسوعیین بیروت موجود است ۳- غریب الحديث ۴- غریب القرآن ۵- مجاز القرآن ۶- معانی القرآن

ص: ۱۹۵

و غیر اینها که بسیار است. ولادت ابو عبیده در بصره، بین سالهای یکصد و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و چهاردهم مردّد چنانچه وفات او نیز مابین دویست و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیست و چهارم محل خلاف ارباب تراجم است. بهرحال وفات وی در بصره واقع شد و بواسطه اینکه مایل بهجو بود و کسی از شرّ زبان او ایمنی نداشت و علاوه که بخوارج مایل بلکه بنوشته قاموس الاعلام و بعضی دیگر خارجیّ المذهب و در دین و نسب مطعون و بحب امارده نیز متهم بوده است کسی بجنارهاش حاضر نشد لاجرم بعضی از اشخاص را اجرت داده و نعش او را بقبرستان نقل دادند.

(ص ۱۰۰ ج ۲ ع و ۲۲۵ ج ۲ کا و ۳۲۲ ج ۱ مه و ۲۷ هب و ۵۵ و ۷۵۶ ت و ۷۹ ف و ۱۵۴ ج ۱۹ جم و غیره)

ابو عتاب

در اصطلاح رجالی زیاد بن مسلم و عبد الله بن بسطام است.

ابو العتاهیه - اسمعیل بن قاسم

- یا ابی القاسم بن سوید بن کیسان، عینیّ الولادة، کوفیّ النشأة، بغدادیّ المسکن و المدفن، ابو اسحق الکنية، ابو العتاهیه اللقب، عنزی زهری الولاء، از مشاهیر شعرای نامی اوائل قرن سوم هجرت می‌باشد که در سلامت طبع و طلاق لسان وحید عصر خود بشمار میرفت، اشعارش بسیار و بحدی بوده که کسی بجمع و تدوین آنها قادر نبود، تماما بحال طبیعی و بی تکلف سروده شده و می‌گفته است که مقتدر هستم مکالمات معمولی و عرفی خود را نیز دائما منظوما ادا نمایم اینک او را بتمامی

شعراى عصر خودش ترجیح داده و اشعر الناس و بعضی دیگر اشعر انس و جن اش میگفته‌اند و البته همه آنها در درجه اعلی نبوده و خالی از شعر ادنی و اوسط نمیباشند. اغلب اشعارش در زهدیات و مذمت دنیا و بی‌بقا بودن آن و تذکر موت و اخلاق و پند و نصیحت گفته شده و نقش نگینش هم این جمله بوده است:

سیکون الذی قضی - غضب العبد اورضی. غرائب و نوادر بسیاری درباره وی منقول، بین او و مهدی عباسی و هرون الرشید و مأمون جریاناتی واقع، مدتی از طرف هرون محبوس، در سبب حبس و عشق او بجاریه مهدی و وقایع زمان محبوسیت او اخباری مذکور و نقل آنها موجب اطناب میباید و از اشعار او است:

ص: ۱۹۶

و ان الغنی یرجى علیه من الفقر

الیس مصیر ذاک الی زوال

و ای بنی آدم خالد

و کل الی ربه عائد

هام کیف یجحدہ جاحد

و فی کل تسکینة شاهد

تدل علی انه واحد

الم تر ان الفقر یرجى له الغنی

هب الدنيا تساق الیک عفوا

الا اننا کلنا بائد

و بدؤهم کان من ربهم

فیا عجا کیف یعضی ال

و لله فی کل تحریکة

و فی کل شیء له آية

ولادت ابو العتاهیه بسال یکصد و سی ام هجرت در بلده عین التمر سمت غربی فرات نزدیکی شهر انبار از بلاد عراق واقع، بهمین جهت به عینی موصوف میباید چنانچه زهری و عنزی گفتن او نیز بجهت آن بوده که مادرش ام زید از موالی بنی زهره و پدرش قاسم هم از موالی عنزة بن اسد (که پدر یکی از قبائل مشهور عرب است) بوده‌اند. وفاتش بسال دویست و نهم یا دهم یا یازدهم یا سیزدهم یا بیست و یکم هجرت در بغداد واقع شد، در ساحل نهر عیسی در مقابل قنطره زیاتین بخاک رفت و در روی قبرش نوشته شده است:

اسمعی ثم عی وعی

فاحذری مثل مصرعی

ثم فارقت مجمعی

اذن حی تسمعی

انا رهن بمضجعی

عشت تسعین حجة

ناگفته نماند در قاموس گوید: عتاهیه (بر وزن کراهیه) بمعنی احمق و مردمان گمراه میباشند، ابو العتاهیه هم لقب اسمعیل بوده و اینکه جوهری حمل بکنیه‌اش کرده اشتباه و توهم است. نگارنده گوید: گویا صاحب قاموس بتوهم اینکه اسمعیل پسری موسوم یا ملقب به عتاهیه نداشته که ابو العتاهیه کنیه‌اش باشد بهمین جهت حمل بلقب کرده و کنیه دانستن جوهری را هم محمول بتوهم داشته است، لکن کلام تاریخ بغداد صریح است در اینکه محمد پسر اسمعیل ملقب به عتاهیه بوده است چنانچه گوید محمد بن اسمعیل بن قاسم، مکنی به ابو عبد الله، ملقب به عتاهیه، معروف به ابن ابی العتاهیه نیز شاعر ماهر عابد زاهد، اشعار زاهدانه او مانند پدرش بسیار بوده و از آن جمله است:

ص: ۱۹۷

قد افلح الساکت الصموت

کلام راعی الکلام قوت

ما کل نطق له جواب

جواب ما یکره الصموت

یا عجباً لأمرء ظلوم

مستیقن انه یموت

بنابراین دور نیست که اسمعیل دو کنیه داشته و نظیر آن بسیار است. بیان بعضی از مراتب مذکوره و لقب بودن بعضی از الفاظ مصدر بلفظ اب را در دیباچه همین مجلد تذکر دادیم سال وفات محمد بدست نیامد.

(ص ۱۰۲ ت و ۶۷ ج ۴۲ و ۷۵ ج ۱ کا و ۲۸ هب و ۳۴ ج ۲ و ۲۵۰ ج ۶ تاریخ بغداد)

ابو عتیه

در اصطلاح رجالی عبد الله بن عبد الرحمن اسدی است.

ابو العتیق - ابو بکر بن عمر بن ابراهیم بن دعاس

- فارسی حنفی نحوی لغوی شاعر ماهر فصیح فقیه ادیب فاضل، معروف به ابن دعاس و ابو العتیق، با سلطان مظفر معاصر و از وی بسیار بهره‌ور بود، عاقبت بشهر زبید از بلاد یمن مطرود شد، در میان اهالی آنجا بسرقت شرعیه متهم بوده و میگفته‌اند وقتی که روز قیامت شعرا را بموقف حساب آوردند ابن دعاس میتواند بگوید که خدایا من در مدت عمرم شعری نگفتم، این شعر مال فلان شاعر، این مقطع از فلان و آن مطلع از فلان است، بدین وسیله تبرئه گردیده و اصلاً مورد سؤال شعری نخواهد شد. یکی از ادبا او را مخاطب داشته و این مسئله نحویه را از وی استفسار نمود:

ایها الفاضل فینا افتنا و ازل عنا بفتواک العنا

کیف اعراب نحاۃ النحوفی انا انت الضاری انت انا

پس ابو العتیق بدین روش جواب داد:

انا انت الضاری مبتدء فاعتبرها یا اماما سننا

انت بعد الضاری فاعله و انا یخبر عنه علنا

ثم ان الضاری انت انا خبر عن انت ما فیه انتنا

و انا الجملة عنه خبر و هی من انت الی انت انا

ابو العتیق در جمادی الاخره ششصد و هفتاد و ششم هجرت در زبید درگذشت.

(ص ۱۳۵ ت)

ص: ۱۹۸

ابو العتیق - ابو بکر بن محمد عبسی

- فقیه فاضل عارف، در نحو متفّن، در شهر بیت حسین از بلاد یمن قاضی بود و او غیر از ابو العتیق فوق میباید و شرحی دیگر بدست نیامد.

(سطر ۲۶ ص ۱۳۵ روضات الجنات)

ابو العتیق - ابو بکر بن یوسف

- مکی حنفی، فقیه نحوی لغوی ادیب طیب منشی از علمای اواخر قرن هفتم هجری است و شرحی دیگر بدست نیامد.

(سطر ۲۶ ص ۱۳۵ روضات الجنات)

ابو عثمان - اسماعیل بن عبد الرحمن

- صابونی نیشابوری، خطیب مفسر واعظ محدث میباید که از حیث سماع و حفظ احادیث و نشر مسموعات و مصنّفات و اقامه حوزه حدیث و علم و ادب یگانه عصر خود، بدیگر مشایخ وقت مقدّم، مراتب عالی علمی وی مورد تصدیق فحول، در علم و ذکاوت و کثرت عبادت و دفع بدعت ضرب المثل و در بلاد خراسان به شیخ الاسلام ملقب بود و کتاب عقیده السلف تألیف او میباید که در مصر چاپ شده است، در محرم چهار صد و چهل و نهم هجرت در نیشابور درگذشت.

(ص ۱۶ ج ۷ جم و غیره)

ابو عثمان - بکر بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان مازنی نگارش یافته است.

ابو عثمان - سعد

- یا سعید بن اسمعیل - از اکابر علما و عرفای اواخر قرن سوم هجرت میباید که جامع علوم شریعت و طریقت، صاحب زهد و ریاضت، قصص و حکایات و نوادر کلمات و کراماتی بدو منسوب، مرجع و معتمد هردو

(۱) ابو عثمان - در اصطلاح رجالی بکر بن محمد بن حبیب، عبد الواحد بن حبیب، عمرو بن جمیع، معلى بن عثمان کوفی و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است اینک بعضی از اکابر دیگر را که در اصطلاح ارباب تراجم و سیر دایر میباید تذکر میدهد.

ص: ۱۹۹

فرقه، در هنگام وعظ سخنانش مؤثر و اصل مولد و منشأ وی شهری بود، عاقبت در محله حیره نام نیشابور اقامت گزید و بهمین جهت به حیری شهرت یافته و در آنجا مرجع استفاده شد. عموم اهالی از ارشاد و افادات علمیه اش بهره‌ور بودند تا در سال دویست و نود و هشتم هجرت درگذشت و هریک از دو جمله طالب نور - ۲۹۸ و صدیق عزیز - ۲۹۸ ماده تاریخ او است. (ص ۷۴ ج ۱ لر و ۱۷۳ ج ۲ خه و ۳۶۲ ج ۲ مه)

ابو عثمان - سعد بن لیون

^{۲۶} (۱) ابو عثمان - در اصطلاح رجالی بکر بن محمد بن حبیب، عبد الواحد بن حبیب، عمرو بن جمیع، معلى بن عثمان کوفی و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است اینک بعضی از اکابر دیگر را که در اصطلاح ارباب تراجم و سیر دایر میباید تذکر میدهد.

- از مشاهیر ادبا و شعرای اندلس میباید که اکثر اشعارش در زهد و نصیحت، مؤلفاتش از صد متجاوز و اکثر آنها نیز مثل اشعارش متعلق بزهد و پند است و در فلاح و هندسه نیز تألیفاتی دارد:

۱- الأبیات المهدبة فی المعانی المقربة ۲- اختصار بهجة المجالس لأبن عبدربه ۳- انداء الـدیم فی الوصایا و المواعظ و الحكم ۴- کمال الحافظ و جمال الـلافظ فی الحكم و الوصایا و المواعظ ۵- نصائح الأحباب و صحائح الآداب و غیرها. بتلخیص کتب دیگران حرصی قوی داشته و بهمین جهت به اختصارچی شهرت یافته است حتی یکی از اکابر اندلس هرموقعی که شخص بلند بالائی میدیده میگفته است که اگر ابن لیون این شخص را می دید او را نیز اختصار می نمود و از اشعار او است:

لیس التفضل یا اخی ان تحسنا	لأخ یجازی بالجمیل من الثناء
ان التفضل ان تجازی من اسا	لک بالجمیل و انت عنه فی غنی

صاحب ترجمه در اواسط قرن هشتم هجرت درگذشت.

(ص ۷۳۹ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابو عثمان - سعد بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان غسانی سعد مذکور است.

ابو عثمان - سعدان بن مبارک

- در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن المبارک خواهد آمد.

ابو عثمان - سعید بن فرج

- در باب اوّل (القاب) بعنوان رشاشی نگارش یافته است.

ابو عثمان - سعید بن محمد

- در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن البغونش خواهد آمد.

ابو عثمان - سعید بن هارون

- در باب اوّل (القاب) بعنوان اشناندانی مذکور است.

ابو عثمان - سعید بن هاشم بن وعله

- یا سعید خالدی، ادیب شاعر حافظ، از مشاهیر شعرا میباشد که مختصری از شرح حال او را ضمن شرح حال برادرش محمد بن هاشم تحت عنوان ابو بکر محمد نگارش دادیم. باز هم گوئیم پس از آنکه حراست کتابخانه‌ها از طرف سیف الدولة بدین دو برادر مفوض گردید و تمامی آنچه را که از دفاتر فصحا و کتب شعرا تمنا داشتند در آنها مهیا دیدند ابو عثمان از فرصت استفاده کرده و جمع و تألیف را تصمیم داد، در اندک زمانی تألیفاتی نمود که از آن جمله یکی هم حماسة الشعراء است.

در سخن‌پردازی و انشای اشعار اسلوبی شیرین و سبکی پسنده داشت، بسال سیصد و هفتاد و یکم یا در حدود چهار صد تمام هجرت درگذشت. این دو برادر با آن همه قوه شعری باز بالطبیعة بسرقت اشعار خوب دیگران رغبتی وافر داشته‌اند.

(ص ۲۴۰ ف و ۴۳۱ ج ۱ مه و ۲۰۸ ج ۱۱ جم و ۸۴۰ ج ۱ س)

ابو عثمان - عمرو بن بحر

- در باب اول بعنوان جاحظ نگارش یافته است.

ابو عثمان - عمرو بن عبید بن باب

- متکلم بصری معتزلی، نخست از تلامذه حسن بصری و اصحاب او بوده و مرتکب کبیره را منافق میدانست، عاقبت با ارشاد و رهنمائی مؤسس مذهب معتزله واصل بن عطا از حسن منصور و بقدر معتقد و دیگر حکم به منافق بودن مرتکب کبیره نکرده و بمنزله بین المنزلتین (کفر و ایمان) قائل شد.

در عصر خود رئیس معتزله و بسیار زاهد بود و پدرش عبید جولا و از اسرای سیستان و عاقبت از اهل شرطه حجاج بن یوسف بوده است. بدینجهت مردم هر موقع که این پدر و پسر را در یکجا میدیدند اشاره بپدر کرده و میگفتند: هذا شر الناس ابو خیر الناس یا اشاره بپسر کرده و میگفتند: هذا خیر الناس ابن شر الناس، پدرش نیز تصدیق کرده و میگفت که این ابراهیم و من آذریم. روزی منصور از عمرو خواستار موعظه گردید پس شروع بخواندن سوره و الفجر کرد، همینکه بآیه وافی هدایه: **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ**

رسید منصور بسیار گریست و گویا تا آنوقت این آیه را نشنیده بود سپس باز بدرخواست منصور مواظب دیگری گفت پس منصور ده هزار درهم بدو بخشید، او هم قسم یاد کرد که اصلا قبولش نکند پس منصور از حاجت وی پرسید گفت حاجتم

این است که احضارم نکنی تا خودم بیایم و چیزی هم بمن ندهی تا خودم بخواهم منصور گفت که گویا دیگر ملاقات نخواهیم کرد گفت بلی اصل حاجتم این است. با اینهمه زهد و ورعی که داشته در تاریخ بغداد عقائد و اقوال منکره بسیاری بدو منسوب نموده که نقل آنها موجب اطناب است.

پدرش عبید را گفتند که پسر تو نزد حسن بصری تردد مینماید و شاید خیری از او برآید گفت از پسر من چه خیر خواهد آمد که پدرش مثل من بوده و با مادرش زنا کرده‌ام.

احتجاجی که هشام بن حکم از اصحاب حضرت صادق ع در مسجد بصره با ابو عثمان کرده معروف است. وفات ابو عثمان بسال یکصد و چهل و دویم یا سوم یا چهارم یا هشتم هجرت واقع شد، منصور چند شعری در مرثیه‌اش گفته که از آنجمله است:

لو ان هذا الدهر القی صالحا القی لنا عمرو ابا عثمان

(کتاب رجالیه و ص ۴۱۸ ج ۱ کا و ۱۶۶ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

ابو عثمان - یزید بن ربیعہ

- در باب سوم بعنوان ابن مفرغ خواهد آمد.

ابو عدی

در اصطلاح رجالی عثمان بن زید بن عدی است.

ابو عدی - حاتم بن عبد الله بن سعد بن حشرج

- طائی القبیله، ابو عدی و ابو سفانة الکنية، از مشاهیر شعرا و رؤسا و اسخیای قبیله بنی طی از قبائل عرب میباشد که بجهت انتساب بیسرش عدی و دخترش سفانة (با فتح و تشدید بمعنی مروارید شاهوار) به ابو عدی و ابو سفانه مکتبی است. وی مردی بوده شجاع و دلیر و مظفر و منصور و نیکوخصال و مهربان و بامروت، همواره در محاربه غالب بود، اسیر خود را آزاد میکرد، هرچه بدستش می‌آمد بذل و انفاق و هبه می‌نمود، سائلی را مأیوس نمیکرد. بالجملة تمامی صفات حمیده را دارا، بالاخص در سخاوت و جود و کرم مشهور دنیا و بی‌بدل و ضرب المثل بود، اوائل عهد سعادت حضرت رسالت ص

ص: ۲۰۲

را درک کرد لکن پیش از بعثت درگذشت. دخترش را در میان اسرای قبیله طی بحضور حضرت رسالت ص آوردند، او نیز با کمال امیدواری استرحام کرد و بعرض رسانید که مرا از قید اسارت خلاص فرمائید که در شماتت اعدا نمانده و دشمن‌کام

نباشم که پدرم رئیس قبیله بوده و اسیران را خلاص مینمود، گرسنه‌ها را سیر میکرد، برهنه‌ها را لباس می‌بخشود، تمامی مردم را تواضع کرده و حمایت می‌نمود. آن حضرت فرمودند که اینها همه صفات مؤمن است و آن دختر را محض اینکه پدرش دارای اخلاق کریمه بوده مستخلص نمودند.

نوادر بسیاری در باب کرم حاتم منقول است گویند که در موقع محاربه، حریف او نیزه‌اش را درخواست نمود، او نیز بیدرنگ و اندیشه بدو بخشید. در ماه رجب (که در زمان جاهلیت نیز بسیار محترم بود و بالخصوص نزد قبیله مضر که بیش از وصف تعظیمش میکرده‌اند) روزی ده شتر نحر میکرد و اطعام مردم می‌نمود و مانند اینها که بسیار و نقل آنها موجب اطناب میباشد و از اشعار حاتم است:

كذاک الزمان بیننا یتردد

هل الدهر الا الیوم او امس او غد

نیز خطاب بمادر خود ماویه کرده و گوید:

و یبقی من المال الأحادیث و الذکر

اماوی ان المال غاد و رائح

اذا جاء یوما حل فی مالنا النزر

اماوی انی لا اقول لسائل

اذا حشرت یوما و ضاق به الصدر

اماوی ما یغنی الثراء عن الفتی

مادرش ماویه نیز بسیار باسخاوت بود بحدّی که برادرانش میخواستند که او را محجور و ممنوع التصرف نمایند و شرح حال عدی پسر حاتم نیز بعنوان ابو طریف مذکور افتاد.

(ص ۸۱ ج ۱ نی و ۱۹۰۳ ج ۳ س و ۷۴ ج ۳ فع)

ابو العرب - محمد بن احمد بن تمیم

- محدث رجالی عامی، شاعر ماهر، مؤلف دو کتاب طبقات علماء افریقیه و طبقات علماء تونس میباشد و در سال سیصد و سیّم هجرت درگذشت. (ص ۳۲۴ مط)

ص: ۲۰۳

ابو عرفا ابو عروۃ ابو العریف

در اصطلاح رجالی، اوّلی جبلۃ بن عطیة، دویمی معمر بن راشد، سومی عبد الله بن خلیفه همدانی است.

ابو العز - طاهر بن حسن

- در باب اوّل (القاب) بعنوان زین الدین طاهر مذکور است.

ابو العز - محمد بن محمد

- در باب سوم بعنوان ابن الخراسانی خواهد آمد.

ابو العز - مظفر بن ابراهیم

- در باب سوم بعنوان ابن جماعة خواهد آمد.

ابو العز - یوسف بن رافع

- در باب سوم بعنوان ابن شداد خواهد آمد.

ابو العز - یوسف بن نفیس

- در باب سوم ضمن ابن المستوفی مبارک بن احمد خواهد آمد.

ابو عزارة

در اصطلاح رجالی محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر ملیکی است.

ابو العشائر - هبة الله بن زید

- در باب سوم بعنوان ابن جمیع خواهد آمد.

ابو عصمت - نوح بن ابی مریم

- مصطلح رجال و در باب اوّل بعنوان جامع نوح نگارش یافته است.

ابو عسيدة - احمد بن عبید بن ناصح

- بنوشته ابن التدییم از علمای کوفه بود، وقتی که متوکل دهمین خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷ هـ ق - رلب - رمز) درصدد تعیین معلّم و مؤدّبی برای دو پسرش معتز و منتصر برآمد همین احمد و ابن قادم و چند تن دیگر از ادبای نامی وقت را برای

امتحان استعداد این مقام احضار نمود، احمد در آخر مجلس پایین تر از همه نشست پس ایشان را امر بمذاکره علمی نمودند تا اندازه فضل ایشان معلوم گردد اینک این شعر ابن علفا را:

علی و ان ما انفتت مال

ذرینی انما خطای صوابی

مطرح بحث کرده و گفتند چون لفظ مال مرفوع است پس باید لفظ ان ما بمعنی الذی باشد که در مقام ترکیب مبتدا بوده و لفظ مال هم خبرش باشد احمد گفت این اعراب آن شعر، پس

ص: ۲۰۴

معنی آن و مرام شاعر چیست ایشان درمانده و عقیده او را استفسار نمودند گفت همانا مراد شاعر این است که من مورد ملامت نیستم زیرا که من مال انفاق کرده‌ام که بی‌اهمیت است و عرض و ناموس انفاق نکرده‌ام که قابل جبران نباشد پس خادم بدو گفت که اینجا جای تو نیست، دست او را گرفته و بلندش کرده و در صدر مجلسش نشانید. احمد گفت نشستن در جایی که از آن بلند شده و در بالاتر از آن بنشینی بهتر از عکس آن است احمد و ابن قادم را که او نیز یکی از ادبای حاضر مجلس بوده برای تعلیم و تربیت پسران متوکل انتخاب نمودند.

در روضات الجنات گوید احمد بن عبید بن ناصح بن بلنجر، نحوی کوفی، دیلمی الاصل، ابو جعفر الکنیة، ابو عصیده الشَّهْرَة، از موالی و آزاد کرده‌های بنی هاشم و از ائمه علمای عربیه میباشد از اصمعی و واقدی روایت کرده و قاسم انباری نیز از وی روایت مینماید. او معلّم معتز بالله پسر متوکل عباسی بود، پس از آنکه ولیعهد بودن معتز از طرف متوکل تصمیم شد احمد از رتبه او که نزد وی داشته کاست، غذای او را تأخیر کرد، او را بدون گناه زده و گوشمالش داد، متوکل از قضیه مطلع شد و سبب آن را پرسید احمد گفت چون ولیعهد بودن او تصمیم شده خواستم که قدر مقام و رتبه را برای او بفهمانم، از فشار مظلومیت و رنج و الم گرسنه‌گیش بی‌اگاهانم، این سه کار را کردم تا بعد از اشغال مقام خلافت در تنزیل رتبه دیگران نکوشد، از حال مظلومان و گرسنگان بی‌اطلاع نباشد. این جمله مورد تحسین متوکل شده و دو هزار درهم بدو بخشید. در روضات بعد از این جمله گوید: ابو عصیده شیعی مذهب بود، پس از آنکه از پسر متوکل شنید که پدرش درباره حضرت صدیقه طاهره ع ناسزا گفته و سبّ مینماید او را در قتل پدر اجازه داد و گفت پس از آنکه از خودش شنیده باشی در قتل او محذوری برای تو نبوده و نزد خدایتعالی مورد مؤاخذه نخواهی شد الا اینکه بعد از آن زیاده بر شش ماه عمر نمیکنی که قاتل پدر زیاده از این مدت عمر نمیکند پسر نیز از ته‌دل راضی شد و با چندی از غلامان خود تباری کرده و در دل شب بسرش ریختند و در بدترین

ص: ۲۰۵

حالی بقتلش آوردند و این قضیه را بتواریخ شیعه و غیر آنها نسبت داده است.

نگارنده گوید ظاهر این عبارت آنکه مراد روضات از پسر متوکل که ابو عصیده احمد او را اجازه قتل پدر داده همان معتز بالله مذکور است و در این صورت آن مدتی کم که برای آخرین عمر قاتل پدر معین کرده یا برای امتحان ثبات قدم معتز در محبت خانواده عصمت بوده (که او بخوبی از عهده برآمده و با در نظر گرفتن کامیاب نشدن از عمر و زندگانی آن عمل را انجام داد) و یا از روی تجربیات پیشینیان و آلا معتز هشت سال دیگر نیز بعد از متوکل عمر کرد و بسال دویست و پنجاه و پنجم هجرت درگذشت و تخلف تجربیات این جوری خصوصا در جایی که مقرون با بعضی از مصالح موردی و مرجحات دینی باشد مستبعد نبوده و کثیر الوقوع است. ابو عصیده در سال دویست و هفتاد و سیّم یا هشتم هجرت درگذشته و از تألیفات او است:

۱- عیون الاخبار و الاشعار ۲- المذکر و المؤنث ۳- المقصور و الممدود و غیر اینها.

(ص ۱۰۸ ف و ۵۵ ت)

ابو العطا - محمود بن علی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان خاجو نگارش یافته است.

ابو عقبه ابو عقیل

در اصطلاح رجالی اولی اهبان بن اوس و عبد الرحمن فارسی صحابی، دویمی حبّاب انصاری و یحیی بن متوکل است.

ابو عقیل - لبید بن ربیعہ

- در باب اوّل (القاب) بعنوان عامری لبید مذکور است.

ابو العکبر

در اصطلاح رجالی ثور بن عزرة است.

ابو العلاء^{۲۷}

ابو العلاء - احمد بن عبد الله

- در باب اوّل (القاب) بعنوان معری مذکور است.

^{۲۷} (۱) ابو العلاء - در اصطلاح رجالی جابر بن شمیر اسدی، حارث بن زیاد شیبانی، حماد بن راشد ازدی، حیان بن عبد الرحمن کوفی، خالد بن طهمان، سلیمان بن عبد الله و جمعی دیگر است.

(۱) ابو العلاء - در اصطلاح رجالی جابر بن شمیر اسدی، حارث بن زیاد شیبانی، حماد بن راشد ازدی، حیان بن عبد الرحمن کوفی، خالد بن طهمان، سلیمان بن عبد الله و جمعی دیگر است.

ص: ۲۰۶

ابو العلاء - حسن بن احمد بن حسن بن احمد

- عطار همدانی، لغوی نحوی حافظ محدث قاری، مکتبی به ابو العلاء یا ابو علی، از مشاهیر نحویین و لغویین میباشد بلکه موافق آنچه از قفطی و یافعی و دیگر ارباب سیر نقل شده در نحو و لغت و علوم قرآنیّه و حدیثیّه و صناعت ادبیّه و زهد و نیکوئی طریقت و تمسک بسنن حسنه اسلامیّه پیشوای مردمان بود، در معرفت انساب و سیر و تواریخ و رجال بر تمامی حفاظ و رجال عصر خویش برتری داشت، حدیث را بی‌وضو مس نمیکرد، در موضوعات مختلفه تألیفات بسیاری بدو منسوب و از آن جمله است: زاد المسافر در پنجاه مجلد. وفات او در پانصد و شصت و نهم یا نود و نهم هجرت واقع گردید.

(کف و ص ۲۲۲ ت و ۵ ج ۸ جم)

ابو العلاء - زهر بن عبد الملک

- در باب سوم بعنوان ابن زهر خواهد آمد.

ابو العلاء - صاعد بن حسن

- در باب اوّل بعنوان ربعی نگارش یافته است.

ابو العلاء

همان ابو العلاء حسن مذکور فوق است.

ابو العلاء - محمود

- در باب اوّل بعنوان نظام الدین گنجوی مذکور است.

ابو العلاء واسطی - محمد بن یحیی

- یا محمد بن محمد بن یحیی بن بحر علوی، فقیه نحوی شافعی، ملقب به تاج الدین، از ادبای قرن ششم هجرت میباشد که در نحو و شرح کلام متصدر بوده و بعد از سال پانصد و چهل هجرت درگذشت.

(ص ۴۷ ج ۱۹ معجم الادبا)

ابو العلاء همدانی

همان ابو العلاء حسن بن احمد مذکور فوق است.

ابو علقمة - نحوی نمیری

- که در کتب تراجم بهمین کنیه ابو علقمة مشهور است در استعمال الفاظ منفوره و کلمات وحشیه عربیه متعدّد و در این رویه متفرّد میباشد. روزی حجامی را برای حجامت کردن دعوت کردند پس بدان حجام گفت: انظر امرک و ارفه قليلا المبادع و شرشر الموضع الخ، حجام گفت اینها

ص: ۲۰۷

که گفتی از اوصاف جنگ و محاربه است و من این حجامت را مباشرت نمیکنم این را بگفت و حجامت نکرده برگشت، بروایت دیگر گفت که این کلمات خون را قطع میکند دیگر حجامت لازم نیست، یا بروایت دیگر گفت این مرد را صفرا غالب آمده و در این حال حجامت کردن مناسب نیست، لکن ممکن است که هرسه را گفته باشد و منافاتی هم ندارند.

نیز کفش دوزی را برای کفش دوختن میگفت: خصر نطاقها و غضف معقبها و اقب مقدمها الخ پس آن کفشدوز اسباب کار خود را برداشته و مهبای برگشتن شد، در جواب استفسار از سبب آن گفت نزد ابن القریه (که از مشاهیر فصحا و بلغای خطبای عرب بوده و شرح حالش در باب سیّم خواهد آمد) میروم که کلمات ترا برای من ترجمه کند. نیز روزی در راه بصره از غلبه صفرا سرگیجه شده بود، جمعی نزد وی گرد آمدند و چنانچه متداول است انگشتهای او را فشرده و در گوش وی اذان میگفتند پس بهوش آمد و گفت:

ما لکم تکاکأتم علی کما تکاکأون علی ذی جنة افرقعوا عنی آن جماعت بیکدیگر گفتند که ویلش کرده و بحال خودش بگذارید که شیطاناش با زبان هندی حرف میزند و اینگونه قضایای وی بسیار است.

اما زمان زندگانی ابو علقمة اگرچه در کتب تراجم صریحا نگارش نیافته لکن در مطول تفتازانی قضیه غلبه صفرای او را که مذکور شد از فائق زمخشری از جاحظ (متوفی بسال ۲۵۵ هـ ق - رنه) نقل کرده و بنابراین پیش از این تاریخ و از رجال اوائل قرن سوم هجرت بوده و یا در قرن دوم میزیسته است. قضیه حجامت مذکور را نیز در حواشی معجم الادبا بکتاب العین ابو عبد الرحمن خلیل سابق الذکر (متوفی در حدود سال ۱۷۰ هـ ق - قع) نسبت داده و بنابراین ابو علقمة از رجال واسط قرن دوم هجرت میباشد. اما نام ابو علقمة چنانچه اشاره شد در کتب تراجم مذکور نبوده و بهمین کنیه شهرت دارد لکن همان کلماتی را که بنقل جاحظ، ابو علقمة در حال غلبه صفرا میگفته (ما لکم تکاکأتم الخ) بنقل مطول در صحاح جوهری بعیسی بن عمر نحوی نسبت داده که در موقع برافتادن از الاغ میگفته

ص: ۲۰۸

است. از اینجا استکشاف میشود که ابو علقمة همان عیسی بن عمر نحوی است که استاد خلیل بوده و در نقل قضیه جاحظ با کنیه و جوهری با اسمش مذکور داشته‌اند و بعنوان ثقفی هم مراجعه نمایند.

(ص ۲۰۵ ج ۱۲ معجم الادبا و اطلاعات متفرقه)

ابو العلمین - سید احمد بن علی

- در باب اول (القاب) بعنوان رفاعی سید احمد مذکور است.

ابو علی^{۲۸}

ابو علی - احمد بن محمد

- بن قاسم بن منصور، رودباری الولادة، بغدادی المسکن، از اکابر و قدمای مشایخ صوفیه و از وزرآدگان سلاله کسروی بوده و نسب بانوشیروان می‌رساند. روزی با مریدان جنید بغدادی صحبت داشت، در آن اثنا پاره‌ای کلمات حقیقت سمات ایشان در وی مؤثر و محبت اهل طریقت در دلش جاگیر شد، در حال، مال و منال و جمیع شئونات را ترک کرد و در سلک مریدان جنید منسلک شد، در اندک زمانی بتحصیل و تکمیل علوم شریعت و طریقت و جمیع کمالات ظاهر و باطن موفق گردید، اصول طریقت را از جنید، فقه را از ابو العباس بن سریج، ادبیات را از ثعلب، حدیث را از ابراهیم حربی فراگرفت، تا تمامی کمالات ظاهری و باطنی را جامع و در فنون طریقت از کبار مشایخ صوفیه و اعلم ایشان شد، عاقبت بمصر رفته و مرجع استفاضه اکثری از مشایخ عظام گردید و بعضی از اکابر درباره او گوید کسی را ندیدم که نسبت بهر سه علم شریعت و طریقت و حقیقت جامع تر از ابو علی رودباری بوده باشد و از کلمات ابو علی است:

(۱) ابو علی - در اصطلاح رجال و ارباب تراجم کنیه جمعی وافر از محدثین و اکابر هر طبقه میباشد که بسیاری از ایشان بعنوانین مربوطه بباب اول (القاب) و باب سوم (ابناء) نگارش یافته و تجدید تذکر آنها بسیار مشکل و در اینجا فقط بعضی از ایشان را که تحت عنوان دیگر مذکور نشده تذکر میدهد و چون برخی از اینها اسم خاصی غیر از ابو علی ندارند اینک در مقام ترتیب محل و مکان و یا قید دیگر ایشان نیز رعایت خواهد شد.

ص: ۲۰۹

^{۲۸} (۱) ابو علی - در اصطلاح رجال و ارباب تراجم کنیه جمعی وافر از محدثین و اکابر هر طبقه میباشد که بسیاری از ایشان بعنوانین مربوطه بباب اول (القاب) و باب سوم (ابناء) نگارش یافته و تجدید تذکر آنها بسیار مشکل و در اینجا فقط بعضی از ایشان را که تحت عنوان دیگر مذکور نشده تذکر میدهد و چون برخی از اینها اسم خاصی غیر از ابو علی ندارند اینک در مقام ترتیب محل و مکان و یا قید دیگر ایشان نیز رعایت خواهد شد.

و حَقَّكَ لَا نَنْظُرُ لَكَ سِوَاكَ

بَعَيْنِ مَوْدَةٍ حَتَّىٰ أَرَاكَ

علامه اعراض الله عن العبد ان يشغله بما لا ينفعه و فضل المقال على الفعال منقصة و فضل الفعال على المقال مكرمة. وفات ابو على بسال سيصد و بيست و دويم يا يكلم هجرت واقع شد و بناير اول جمله: برهان دين - ۳۲۲ ماده تاريخ او است.

(ص ۴۶ ض و ۹۱ ج ۱ لواقح الانوار و ۷۴۲ ج ۱ س و ۳ ج ۲ خه و غيره)

ابو على حائري - ذیلا بعنوان ابو على محمد بن اسمعيل

- مذکور است.

ابو على - حسن بن محمد

- انصاری، مالقی الولادة، با اینکه بعنوان مالقی اشاره شده باز هم بطور اجمال تذکر میدهد که از ادبا و شعرای اندلس، از بزرگان علمای لغت و عربیه، به ابن کسری معروف، ولادتش در شهر مالقه از بلاد اندلس بوده و از اشعار او است:

و خالف بنقصان جميع بنی الوری

فیا سوء ما تلقاه ان كنت فاضلا

الم تران البدر یرقب ناقصا

و یترك منسیا اذا كان كاملا

در سال ششصد و چهارم هجرت درگذشت. (ص ۷۴۲ ج ۱ س و سطر ۳۰ ص ۸۶ ت)

ابو على رودباری - همان ابو على احمد بن محمد

- مذکور فوق است.

ابو على فارمدی - فضل بن محمد طوسی

- از اکابر عرفای قرن پنجم هجرت میباشد که سکونتش در دیهی فارمد نام از اراضی طوس، شیخ الشیوخ بلاد خراسان، کمالات صوری و معنوی وی مسلم و بر امثال خود مقدم، نزد عالم و عامی مکرم، محل رجوع علمای شریعت و طریقت و سلسله فرقه فارمدیه از سلاسل صوفیه و خودش از مریدان امام قشیری و شیخ ابو سعید ابو الخیر و شیخ ابو الحسن خرقانی بود. در سال چهار صد و چهل و هفتم و یا بقول صحیح هفتاد و هفتم هجرت درگذشت و هریک از دو کلمه: عزت - ۴۷۷ و عبادت - ۴۷۷ ماده تاریخ وفات او بوده و خواجه یوسف همدانی را خلیفه خود گردانید.

(ص ۱۴۴ ج ۳ مه و ۶۹ ج ۱ فع و ۵۲۷ ج ۱ و ۹ ج ۲ خه)

ابو علی مالقی - همان ابو علی حسن بن محمد

- مذکور فوق است.

ص: ۲۱۰

ابو علی - محمد بن اسماعیل

- بن عبد الجبار بن سعد الدین، طبرسیّ الاصل، ابو علیّ الکنیة، حائریّ المدفن و الولادة، سینائیّ النسبة، از افاضل علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد که فقیه اصولی رجالی، از اکابر تلامذه آقای بهبهانی و صاحب ریاض المسائل و سید محسن اعرجی (که شرح حال ایشان در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) اصلش از طبرستان، ولادتش در حائر حسینی (کربلای معلی) بود، نسبش باستاد الفلاسفة شیخ ابو علی سینا موصول میشود و از تألیفات او است:

۱- زهر الریاض در طهارت و صوم و صلوة که از ریاض المسائل استادش انتخاب کرده و بدین اسم موسومش داشته است
۲- عقد اللالی البهیة در رد اخباریین ۳- منتهی المقال فی علم الرجال که در طهران چاپ شده است. در مستدرک گوید که این کتاب بجهت تضمن تمامی تعلیقه استاد خود آقای بهبهانی مرجع علما بوده لکن علاوه بر عدم ذکر مجاہیل رواة و اصول و مؤلفات رواة حاوی اغلاط بسیاری میباشد ۴- نقض نواقض الروافض که بتصدیق صاحب مستدرک در نهایت جودت است. صاحب ترجمه بسال یک هزار و دویست و پانزدهم یا شانزدهم هجرت در کربلای معلی وفات یافت و هم در آن خاک پاک مدفون گردید.

(منتهی المقال فوق و ۱۹ هب و ۴۰۲ مس)

ابو عمار - ابراهیم بن یزید

- در باب اوّل (القاب) بعنوان نخعی ابراهیم نگارش یافته است.

ابو عمارة

در اصطلاح رجالی عمران بن عطیه حارثی و بعضی دیگر است.

ابو عمارة - حمزة بن حبيب

- در باب اوّل (القاب) بعنوان زیات حمزه نگارش یافته است.

ابو عمر^{۲۹}

ابو عمر - احمد بن محمد بن عاصی

- در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن دراج خواهد آمد.

(۱) ابو عمر - در اصطلاح رجالی برد بن ابی زیاد، بشیر بن مروان کلایی، بلال بن رباح، عبد الله بن سعید بن حیان و غیرهم میباشد که بعضی از ایشان اسم خاصی نداشته و فقط بهمین کنیه ابو عمر معروف و مرجع کتاب رجالیه است.

ص: ۲۱۱

ابو عمر - احمد بن محمد بن عبد ربه

- در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن عبد ربه مذکور است.

ابو عمر - اوزاعی عبد الرحمن

- در باب اول (القاب) بعنوان اوزاعی مذکور شده است.

ابو عمر - زاذان

- ذیلا بعنوان ابو عمرة زاذان مذکور است.

ابو عمر - زاهد

- همان ابو عمر محمد بن عبد الواحد مذکور ذیل است.

ابو عمر - صالح بن اسحق

- در باب اول (القاب) بعنوان جرمی صالح مذکور شده است.

ابو عمر - عبد العزيز بن محمد

^{۲۹} (۱) ابو عمر - در اصطلاح رجالی برد بن ابی زیاد، بشیر بن مروان کلایی، بلال بن رباح، عبد الله بن سعید بن حیان و غیرهم میباشد که بعضی از ایشان اسم خاصی نداشته و فقط بهمین کنیه ابو عمر معروف و مرجع کتاب رجالیه است.

- در باب سوم بعنوان ابن جماعة عبد العزيز خواهد آمد.

ابو عمر - محمد بن عبد الواحد

- در باب اول بعنوان کندی محمد بن یوسف مذکور است.

ابو عمر - یوسف بن عبد الله

- در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن عبد البر خواهد آمد.

ابو عمران^{۳۰}

ابو عمران - ابراهیم بن زید

- همان ابو عمار ابراهیم مذکور فوق است.

ابو عمران - محمد بن موسی

- در باب اول بعنوان سیبویه محمد بن موسی مذکور شده است.

ابو عمران - موسی بن یونس

- در باب اول بعنوان کمال الدین موسی بن یونس مذکور است.

(۱) ابو عمران - در اصطلاح رجالی حیان بن نملة و موسی بن زنجویه است.

ص: ۲۱۲

ابو عمرو^{۳۱}

^{۳۰} (۱) ابو عمران - در اصطلاح رجالی حیان بن نملة و موسی بن زنجویه است.

^{۳۱} (۱) ابو عمرو - در اصطلاح رجالی ثعلبة بن عمرو، جریر بن عبد الله، حفص بن سلیمان، دینار اسدی، زاذان، سعید بن حسن، سعید بن یحیی، عاصم بن حفص، عبد الرحمن بن اسود، عبد الله بن دکین، عثمان بن سعید سفیر، عثمان بن عیسی، محمد بن سلیمان بن سوید، محمد بن محمد بن نصر، نعیم بن میسرة و بعضی دیگر و در اصطلاح ارباب تراجم و سیر نیز کنیه گروهی بسیار از اکابر میباشند که در تحت عناوین متفرقه در باب اول و سوم از این کتاب نگارش یافته‌اند و بعضی را که در آن دو باب نگارش نیافته در اینجا بطور اجمال تذکر میدهد.

- یا مراد ادیب نحوی لغوی، شیبانی القبیلة، کوفی الاصل، بغدادی الافامة، از مشاهیر ادبا و محدثین میباشد که در نحو و لغت و حدیث و حفظ اشعار و اخبار و وقایع عرب وحید عصر خود، وسیع العلم، معتمد و مقبول القول و احمد بن حنبل و ابو عبیده قاسم بن سلام و جمعی دیگر از اکابر وقت از تلامذه وی بوده و ادبیات را از وی یاد گرفته و احادیث بسیاری از وی روایت کرده‌اند.

از آن رو که از موالی بنی شیبان بوده و مدتی هم در کوفه بتعلیم و تربیت اطفال آن قبیله اشتغال داشته به شیبانی شهرت یافته است. پسرش عمرو گوید که پدرم اشعار هشتاد و اندی از قبائل عرب را در دفاتر بسیاری جمع و تدوین کرده بود، هر موقع که از تدوین اشعار یک قبیله فراغت مییافت بشکرانه آن، یک قرآن بخط خودش نوشته و وقف مسجد کوفه می نمود اینک بدین وسیله هشتاد و چند قرآن بخط خودش یادگار گذاشته است.

اشعار القبائل و کتاب الجیم و کتاب الحروف و خلق الانسان و غریب الحدیث و غریب القرآن و اللغات و النوادر از تألیفات او میباشد و ظاهر بعضی آنکه کتاب جیم و حروف و لغات و نوادر، اسامی مختلفه یک کتاب هستند، موافق نقل معتمد یک نسخه خطی از کتاب جیم در کتابخانه اسکوریال موجود است. وفات ابو عمرو بسال دویست و ششم یا دهم یا سیزدهم هجرت در یکصد و ده یا هیجده سالگی در بغداد واقع شد و در تمامی عمر قوایش سالم و با دست خودش مینوشته است.

(ص ۱۰۱ ف و ۱۰۷ ج ۲ ع و ۶۸ ج ۱ کا و ۱۰۰ ت و ۷۴۴ ج ۱ و ۲۸۹۲ ج ۴ س و غیره)

(۱۱) ابو عمرو - در اصطلاح رجالی ثعلبی بن عمرو، جریر بن عبد الله، حفص بن سلیمان، دینار اسدی، زاذان، سعید بن حسن، سعید بن یحیی، عاصم بن حفص، عبد الرحمن بن اسود، عبد الله بن دکین، عثمان بن سعید سفیر، عثمان بن عیسی، محمد بن سلیمان بن سوید، محمد بن محمد بن نصر، نعیم بن میسرة و بعضی دیگر و در اصطلاح ارباب تراجم و سیر نیز کنیه گروهی بسیار از اکابر میباشد که در تحت عناوین متفرقه در باب اول و سوم از این کتاب نگارش یافته‌اند و بعضی را که در آن دو باب نگارش نیافته در اینجا بطور اجمال تذکر میدهد.

ص: ۲۱۳

- سلمی نیشابوری، از اکابر عرفای قرن چهارم هجری و از کبار اصحاب جنید بغدادی و ابو عثمان حیری میباشد که در سیصد و شصت و پنجم هجری در نیشابور درگذشت و از کلمات او است:

الأنس بغیر الله وحشة - من کرمت علیه نفسه هان علیه دینه. (ص ۲۹۹ ج ۲ مه)

ابو عمرو دانی - عثمان بن سعید

- بعنوان ابن الصیرفی در باب سیّم (ابناء) خواهد آمد.

ابو عمرو زاذان

ذیلا بعنوان ابو عمرة زاذان مذکور است.

ابو عمرو - زبان بن علاء بن عمار

- یا عمرو یا عریان بن عبد الله بن حسن بن حارث بن جلهم بن خزاعی بن مازن بن مالک بن عمرو، تمیمی مازنی قاری، نحوی لغوی، مکّی الولادة، بصری الاقامة، بغدادی الوفاء، از اشراف و اعیان عرب و از ائمه نحو و لغت و قرائت و علم ادب میباشد که در فنون شعری و ادبی و علوم قرآنی اعلم زمان خود و یکی از قراء سبعة مذکورین در باب اول بود، فرزدد و دیگران وی را ستوده‌اند و در تواریخ و سیر و ادبیات عربیه و اشعار و اخبار عرب وحید عصر خودش دانند.

اصمعی گوید: هزار مسئله از وی پرسیدم و با هزار دلیل جواب شنیدم و تمامی مسموعات خود را که ضبط کرده بود اگر مینوشت خانه‌اش را تا سقف پر میکرد و از آن‌رو که نوشته‌هایش مخلوط باخبار و اشعار زمان جاهلیت بوده در موقع سفر حج همه را بجهت زهد و تقوی بسوزانید چنانچه از کثرت تقوی در ماه رمضان شعر نمیخوانده است. ترمذی، عبد الله بن مبارک، اصمعی، یونس، ابو عبیده، ابو زید انصاری و اکثر قراء و ادبا و نحاة آن‌زمان از تلامذه وی بوده‌اند.

مخفی نماند که همین ابو عمرو زبان نسبت بعلم نحو در ردیف اشخاص طبقه سوم بوده است چنانکه بعد از حضرت امیر المؤمنین ع که واضح و مبتکر قواعد آن علم شریف بوده ابو الاسود دئلی نخستین کسی است که غالبی از فروعات نحویه را روی همان قواعد چیده، بعد از او، عنبسة بن سعدان، میمون اقرن، یحیی بن یعمر و دو پسر خود ابو الاسود

ص: ۲۱۴

عطا و ابو الحارث، خلف وی گردیدند پس ابو اسحق حضرمی، ابو عمرو عیسی بن عمر ثقفی و صاحب ترجمه ابو عمرو زبّان بن علاء بصری خلف آن پنج نفر شدند بعد از ایشان نیز ابو عبد الرحمن خلیل عروزی سابق الذکر و بعضی دیگر در طبقه چهارم بوده‌اند. در طبقه پنجمی کسائی و سیبویه و اصمعی و دیگر اکابر وقت قرار داشتند و بعد از ایشان نیز علمای نحو و ادب بنام بصریین و کوفیین بدو فرقه منشعب و در هرزمانی خلف جانشین سلف میبودند تا آنکه نوبت بمتأخرین علمای عربیه رسید، ابن حاجب، ابن مالک، ابن هشام، خالد ازهری، محمد یا احمد بن حسن جارودی، رضی استرآبادی، جلال الدین سیوطی، عبد الرحمن جامی و دیگر اجلّه یا بعرضه وجود گذاشته و دقائقی را که بنظر سلف نرسیده بوده بمقام تحقیق آوردند و بمفاخر متأخرین افزودند. بعد از انقراض ایشان نیز بحکم کل شیء جاوز حده انقلاب ضده رو باضمحلال و محکوم بزوال گردید (وای اگر از پس امروز شود فردائی) نگارش بعضی از قضایای دایر بهمین موضوع که بخود این ناچیز تصادف کرده است خارج از قدرت قلم بوده و جز درد و الم ثمری ندارد فانا لله و انا الیه راجعون.

از جمله قرائات ابو عمرو است که حرف یای متکلم را در آیه **وَمَا لِيَ لَا أُعْبُدُ الَّذِي** بفتح خوانده است و گوید که با سکون خواندن آن بشکل وقف بوده و بعد از وقف، لا ابد گفتن بمنزله ابتدای کلام میشود و نفی عبادت را میفهماند، پرواضح است که این قضیه نهایت حدت ذهن و توجه بر معانی لطیفه است. نیز گوید آیه شریفه **مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً** را بفتح غین خوانده و در پی شاهی برای این قرائت خودم بودم تا آنکه حجاج بن یوسف امر باحضار پدرم داد من هم با پدرم به یمن فرار کردیم، و در صحرای یمن بکسی تصادف نمودیم که این اشعار را میخواند:

ان فی الصبر حيلة المحتال

اصبر النفس عند كل مهم

ف غماؤها بغير احتیال

لاتضيقن بالامور فقد تكش

ر له فرجة كحل العقال

ربما تجزع النفوس من الام

پدرم چگونگی را از آنکس پرسید گفت که حجاج مرده است، ابو عمرو بعد از اینجمله گوید:

ص: ۲۱۵

مفتوح خواندن لفظ فرجة که دلیل مفتوح خواندن لفظ غرfe هم بوده و مدتی در پی تحصیل دلیل و شاهد آن بودم بحدی مسرورم نمود که زیادتیر از فرح من بر مرگ حجاج بوده است.

باری موافق آنچه ضمن شرح حال بعضی از قراء قرآن مجید تحت عنوان قراء سبعة اشاره شد قرائت هریک از ایشان چند نفر راوی داشته و راویان قرائت ابو عمرو زبان نیز بنوشته روضات، ابن الدورى و یحیی سوسى و بفرموده مجمع البیان عباس بن فضل و یحیی بن مبارک یزیدی و شجاع بن ابی بصیر (ابى نصر خ ل) است. وفات ابو عمرو بسال یکصد و پنجاه و چهارم یا پنجم یا ششم یا هفتم یا نهم هجرت در کوفه و ولادتش نیز در سال هفتادم در مکه واقع شد، در اسم اصلی او بیست و یک قول است و اسامی پدرانیش نیز محل خلاف میباشد، اشهر و اظهر از همه همان است که در صدر عنوان مذکور داشتیم و زبان بفتح زای هوّز و تشدید بای ابجد است.

(ص ۱۰۹ ج ۲ مه و ۲۹۹ ت و ۴۲ ف و ۴۲۱ ج ۱ کا و ۳۰ هب و ۲۱۸ ج ۱ و ۱۰۰ ج ۲ ع و ۱۵۶ ج ۱۱ جم و غیره)

ابو عمرو - عبد الملك بن عمير

- در باب القاب ضمن شرح حال شعبی نگارش داده‌ایم.

ابو عمرة

در اصطلاح رجالی ثعلبة بن عمر است.

- فارسی، از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع بلکه از خواص ایشان بوده و همان است که آن حضرت در گوش او اسم اعظم خواند و ببرکت و میمنت آن حافظ قرآن گردید چنانچه قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح از سعد خفاف نقل کرده که از زاذان پرسید قرائت قرآن را از که یاد گرفته‌ای که بدین خوبی میخوانی پس تبسم کرد و گفت مربی من حضرت امیر المؤمنین ع است که روزی شعر میخواندم، صوت من که بسیار خوش بوده پسند آن حضرت شد و فرمود چرا قرآن نمیخوانی گفتم که من قرآن نخوانده‌ام پس مرا نزدیکی خودش خوانده و چیزی در گوشم گفت که هیچ نفهمیدم پس از آب دهان مبارک خود بدهانم انداخت، سعد گوید همینکه زاذان کلام خود را بدینجا رسانید سوگند خورد که از همانجا رد نشده بودم تا آنکه قرآن را با همزه و اعرابش از حفظ خواندم و اصلاً حاجتی پیرشش از کسی ندارم.

ص: ۲۱۶

و نیز سعد گوید این قضیه را بحضور مبارک حضرت باقر ع رسانیدم، بعد از تصدیق زاذان، فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع در گوش او اسم اعظم خواند. از کتاب ضیافه الاخوان آقا رضی قزوینی نقل است که اولاد زاذان بعد از او بقزوین منتقل شدند و زاذانیه قبیله‌ایست در قزوین که علمای بزرگ از ایشان برخاسته‌اند و کنیه او را بعضی ابو عمر و برخی ابو عمرو نوشته‌اند. (تنقیح و ص ۱۲۲ ج ۱ نی)

ابو العمیث - عبد الله بن خلیل

- یا خلیل بن سعد اعرابی، از مشاهیر ادبا و شعرا، آزادکرده جعفر بن سلیمان یا منصور، جدش سعد هم از موالی عباس بن عبد المطلب بوده است. عبد الله در اصل از مردم ری و کاتب حسین بن طاهر و پسرش عبد الله بن حسین خزاعی از رجال دولت بنی عباس بود، شعر خوب میگفت، بنقل لغت اهتمام تمام داشت، از اشعار او است که در حق عبد الله بن حسین مذکور گفته است:

کصفات عبد الله انصت و اسمع

یا من یحول ان تكون صفاته

حج الحبیج الیه فاسمع اودع

فلا نصحنک فی المشورة و الذی

و اصفح و کاف و دار و احلم و اشجع

اصدق و عف و بر و اصبر و احتمل

و احزم و جد و حام و احمل و ارفع

و الطف و لن و تأن و ارفق و اتد

و هدیت للنهج الاسد المهیع

فلقد نصحتک ان قبلت نصیحتی

روزی ابو العمیث دست عبد الله بن حسین را بوسید، عبد الله از راه مطایبه گفت خشونت و درشتی شاربهای تو دست مرا بخراشید دردم گفت پنجه شیر از خارهای خارپشت متألّم نمیباشد پس عبد الله پسندش کرده و بجایزه نفیسه اش مفتخر نمود. ابو العمیث تألیفاتی هم داشته و در سال دویست و چهلّم هجرت درگذشت و لفظ عمیث بفتح اول و دویم و چهارم از اسامی شیر درنده و هم اسبی است که با تبختر راه رود.

(ص ۷۴۴ ج ۱ س و ۷۲ ف و ۲۸۴ ج ۱ کا)

ابو عميرة ابو العمیث

در اصطلاح رجالی اولی رشید بن مالک و دویمی عتبة بن عبد الله بن عتبة است.

ص: ۲۱۷

ابو العنيس یا ابو العنيس

محمد بن اسحق در باب اول (القاب) بعنوان صمیری نگارش یافته و اولی در اصطلاح رجالی حجر بن عنبس است.

ابو عوانه - یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن زید

- نیشابوری اسفرائینی، از مشاهیر علما و محدّثین شافعیّه میباشد که در اصل نیشابوری بود، بمرام طلب حدیث به یمن و مصر و شامات و حجاز و عراق عرب و عجم و اصفهان و بلاد بسیاری مسافرتها کرده، از مشایخ هردیاری احادیث بسیاری استماع نمود، کتاب مسند او نیز که به مسند ابی عوانه معروف است یکی از مسانید معروفه اهل سنت میباشد. عاقبت در اسفراین توطّن کرده و بنشر و ترویج مذهب شافعی پرداخت و هم در سال سیصد و سیزدهم یا شانزدهم هجرت در آنجا درگذشت و در قرب قبر ابو اسحق اسفرائینی مشهور دفن شد.

(کف و ص ۷۴۵ ج ۱ س و ۴۶۸ ج ۲ کا)

ابو عوف ابو عون ابو عباس

در اصطلاح رجالی اولی احمد بن ابی عوف بخاری، دویمی حسن بن نصر ابرش، سومی عتیق بن معاویه بن صامت است.

ابو العيس - محمد بن اسحق

- بعنوان صمیری در باب اول (القاب) نگارش یافته است.

ابو عيسى - عبد الرحمن

- در باب اوّل (القاب) بعنوان تیانی ابو غالب مذکور است.

ابو غالب زراری - احمد بن محمد

- بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین (بر وزن احسن) بن سنسن (بر وزن بلبل) شیبانی، از وجوه و اعیان و ثقات محدّثین امامیه، از کبار مشایخ فرقه محقه که بسیار جلیل القدر و کثیر الروایه، نخبه و وجهه خاندان آل اعین، از تلامذه محمد بن یعقوب کلینی و عبد الله بن جعفر حمیری و نظائر ایشان بود. از ایشان روایت نموده و شیخ مفید و ابن الغضائری و اکابر دیگر وقت نیز از وی روایت میکنند. ابو غالب در زمان غیبت صغری با سفرای حضرت حجة الله الکبری عجل الله فرجه اختصاص و موانستی داشته و

ص: ۲۱۹

عرایض خود را بواسطه سفیر خاص ناحیه مقدسه بعرض حضور حضرت ظل اللهی می‌رسانید و بصدور جواب شاهنشاهی مفتخر میگردید. کتاب اخبار تهامة و ادعیه السفر و تاریخ آل اعین و مناسک الحج صغیر و مناسک الحج کبیر از تألیفات ابو غالب میباشد.

اما زراری گفتن او که منسوب به زراره است نه بجهت انتساب او به زراره از طرف پدر بوده بلکه موافق آنچه از رساله خود او (که بنوه پسریش ابو طاهر زراری محمد بن عبد الله بن ابو غالب احمد در شرح حال آل اعین نوشته) منقول است مادر جدّ عالیش حسن بن جهم دختر عبید بن زراره بن اعین میباشد و بهمین جهت منتسب به زراره شده و زراری‌اش میگویند و نخست باولاد جهم معروف بوده‌اند. نیز موافق نقل مذکور اوّلین کسی که از این خانواده به زراری شهرت یافته جدّ ابو غالب سلیمان بن حسن است که از طرف قرین الشرف حضرت امام علی النقی ع محض کتمان و اخفای آل جهم بودن ایشان (که گویا در آن زمان مبتلای تقیه بوده‌اند) بهمین لقب زراری ملقب شده و بعد از سلیمان نیز توسعه یافته و نام خانوادگی ایشان گردیده است.

ابو غالب بسال سیصد و شصت و هشتم هجرت در هشتاد و سه سالگی در نجف اشرف وفات یافت، ابن الغضائری احمد بن حسین بن عبید الله که از تلامذه وی بوده متصدی تجهیز و تکفین وی گردید. ناگفته نماند بعضی از علمای رجال لفظ زراری را به رازی تبدیل داده و بعضی دیگر نیز لفظ ابو غالب را (که کنیه مشهوری صاحب ترجمه است) کنیه جدّ او دانسته و از او به ابن ابی غالب تعبیر نموده‌اند، لکن این هردو فقره اشتباه محض و ناشی از غلط نسخه مدرکی و یا قلت تتبع و یا جهات دیگر است و قضاوت این موضوع را موکول بکتاب رجالیه و دیگر منابع مربوطه میدارد.

(ص ۱۳ ت و ۶۲۲ ج ۲ مه و کتب رجالیه)

ابو غالب - عبد الحمید بن یحیی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان کاتب عبد الحمید مذکور شد.

ابو غالب - محمد بن علی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان فخر الملک نگارش یافته است.

ص: ۲۲۰

ابو غانم - عبد الرحیم بن معروف

- بن محمد قصری، از مشاهیر ادبا و شعرا، در جرجان کاتب و وزیر منوچهر بن قابوس بود که بسمت سفارت نزد سلطان محمود سبکتکین (۳۸۷-۴۲۱ هـ ق - شفز - تکا) رفته و از اشعار او است:

اها هو فی ذکرک اصبح او امسی

تذکر اخی ان فرق الدهر بیننا

فمملک لاینسی و مثلی لا ینسی

و لا تنس بعد البعد حق اخوتی

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۷۴۶ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابو غانم - محمد بن هبة الله

- در باب سوم ضمن شرح حال ابن العدیم احمد بن یحیی میآید.

ابو غبس

در اصطلاح رجالی عبد الرحمن بن جبر بن زید است.

ابو غبشان - محترش بن خلیل

- یا حلیل بن حبشیة خزاعی، مردی است از اشراف قبیله خزاعه که در حماقت و خسارت و ندامت و حسرت بی‌بدل و ضرب المثل میباشد چنانچه در زمان جاهلیت پیش از قریش حاجب و صاحب و پرده‌دار و کلیددار کعبه بوده است. قبیله خزاعه که حجاب و کلیدداری و پرده‌داری کعبه با ایشان بوده بسبب استیلای رعاف و مرض شدید عمومی از مکه خارج و حلیل از آن قبیله که حافظ و متصدی امورات مذکوره کعبه بود و چندین پسر داشته است مرد و پسر خود همین ابو غبشان و دختر خود حبی را که زن قصی بن کلاب قرشی بوده وصی و جانشین خود نمود و تصدی خدمات مذکوره کعبه را بعهده این دو نفر موکول کرد.

قصی از فرصت استفاده نمود، پسران خود را بگماشت که حجاب و سدانت جدّ مادریشان حلیل را از مادر خودشان حبی درخواست نمایند حبی گفت من بتنهائی نمیتوانم چون برادرم ابو غبشان نیز در وصایت این امر شریک من است، قصی متعهد

گردید که این امر را از طرف ابو غبشان نیز انجام دهد تا روزی قصی و ابو غبشان هردو در طایف تصادف نمودند، قصی او را مست کرد و در همان حال تمامی کلیدهای کعبه را در عوض یک خیک شراب از وی خرید و چند نفر را نیز گواه قضیه قرار داد، کلیدها را پیسر خود عبد الدار

ص: ۲۲۱

داده و با کمال سرعت روانه مکه نمود. عبد الدار وارد مکه شده و قریش را ندا درداد که اینک کلیدهای خانه پدرتان اسمعیل است و خدایتعالی بی زحمت و ظلم و مظلومه بشما عنایت فرمود. از آن طرف ابو غبشان با یک دنیا ندامت جبران ناپذیر، از مستی بهوش آمد و ملتفت شد که شرافت بی نهایت را فدای یک ساعت مستی نموده است. بعد از آن این کار سراپا حماقت ابو غبشان با عبارات متنوعه زبانزد مردم بوده و میگفتند احمق من ابی غبشان یا اخسر صفقة من ابی غبشان یا الهف من ابی غبشان یا اندم من ابی غبشان و سپس همه این جمله‌ها از امثال دائره و سایره گردید و اشعار بسیاری نیز در این معنی گفته‌اند:

بزق خمر فما فازوا و لا ربخوا

باعث خزاعة بيت الله صاحبه

وجدنا فخرها شرب الخمر

إذا فخرت خزاعة في قديم

بزق بئس مفتخر الفخور

و يبعأ كعبة الرحمن حمقا

و اظلم من بنی فخر خزاعة

ابو غبشان اظلم من قصی

و لوموا شیخکم ان کان باعه

فلا تلحوا قضيافی شراه

غبشان بفتح و ضمّ اوّل بوده و نام ابو غبشان در جایی بنظر نرسید فقط در قاموس الاعلام محترش نوشته و پدرش را نیز در آن کتاب خلیل قید کرده (با حرف خای نقطه‌دار) ولی در مجمع الامثال خلیل نوشته (با حرف حای به نقطه) بر وزن کمیل.

(قاموس و مرصع و ص ۷۴۶ ج ۱ س و ص ۱۹۴ و ۶۰۳ و ۶۸۰ مجمع الامثال)

ابو غرة ابو الغریف ابو غسان

در اصطلاح رجالی اولی ابراهیم بن عبید انصاری، دویمی عبد الله بن خلیفه، سومی حمید بن راشد، حمید بن سعده، محمد بن مطرف و موکول بدان علم شریف هستند.

ابو غسان - مالک بن اسمعیل بن زیاد

- کوفی نهدی، در کتب رجالیه مهمل الذکر بوده و فقط در تنقیح المقال از مختصر ذهبی نقل کرده است که بخاری از وی روایت نموده و درباره او گوید که حجّت و عابد و قانت لله است. از طبقات

ص: ۲۲۲

ابن سعد هم نقل است که ابو غسان مالک، صدوق ثقه و متشیّع و شدید التشیّع بوده و این مذهب را از استاد خود حسن بن صالح اخذ کرده است. از ابو حاتم نیز نقل است که در کوفه کسی را اتقن از مالک ندیدم چه ابو نعیم و چه غیر او در پیشانییش نیز دو اثر سجده بوده است. بهر حال بسال دویست و نوزدهم هجرت در کوفه درگذشت.

(تنقیح المقال و ص ۱۲۸ ج ۲ نی)

ابو الغصن - دجین بن ثابت

- ضمن شرح حال نصیر الدین ملا نصیر الدین مذکور است.

ابو الغمر

در اصطلاح رجالی جعفر بن واقد ملعون است.

ابو الغنائم - عبد الرزاق بن جمال الدین

- بعنوان کاشی ملا عبد الرزاق مذکور شده است.

ابو الغنائم - محمد بن احمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان خلال محمد مذکور است.

ابو الغنائم - محمد بن علی بن فارس

- در باب سوم بعنوان ابن المعلم خواهد آمد.

ابو الغنائم - محمد بن علی بن محمد

- در باب سوم بعنوان ابن الصوفی خواهد آمد.

ابو الغوث - اسلم بن مهوز

- طهوی منبجی از شعرائی است که مدّاح آل محمد ع بود چنانچه بحتری مر ملوک را و از ابیات قصیده دالیّه‌ایست که در مدح و منقبت حضرات ائمه سامراء ع گفته است:

فحسبک من هاد یشیر الی هاد	إذا ما بلغت الصادقین بنی الرضا
فهم اهل فضل عند وعد و ايعاد	إذا اوعدوا عفوا و ان وعدوا وفوا
و لیس لعلم انفقوه من انقاد	کرام إذا ما انفقوا المال انفدوا
فهل من نفاد ان علمت لأطواد	ینایع علم الله اطواد دینه
فصلی علی الخابی المهیمن و البادی	نجوم متی نجم خبا مثله بدا
عددت فتانی عشرهم خلف الهادی	هم حجج الله اثنتی عشرة متی
فاعظم بمولود و اکرم بمیلاد	بمیلاده الأنباء جائت شهيرة

در قاموس گوید طهیه (بضمّ اول و فتح ثانی و تشدید ثالث) نام قبیله‌ایست و در مقام نسبت طهوی گویند (بفتح ثانی و ضمّ و فتح اول). اما منبجی منسوب است به منبج

ص: ۲۲۳

بر وزن مقتل و آن شهری است بزرگ و قدیم در ده فرسخی حلب و سه فرسخی ساحل فرات. وفات ابو الغوث در حدود سال دویست و پنجاه و اند از هجرت واقع گردید.

(صد و قاموس و ص ۳۲ هب و ۲۱۶ ج ۱۲ اعیان الشیعة)

ابو الغوث - یحیی بن ولید بن عبید

- در باب القاب ضمن شرح حال پدرش بعنوان بحتری ابو عبادة مذکور است.

ابو غیاث

در اصطلاح رجالی منصور بن معتمر سلمی است.

ابو الغیث - حسین بن منصور

- در باب اول (القاب) بعنوان حلاج حسین مذکور است.

ابو غیلان

در اصطلاح رجالی داود بن حبیب کوفی است.

ابو الفتح^{۳۲}

ابو الفتح احمد بن علی بن محمد - ابو الفتح احمد بن مطرف - ابو الفتح سید اسحق - ابو الفتح اسعد بن ابی نصر -

اولی در باب سوم بعنوان ابن برهان احمد بن علی و سه دیگر نیز در باب اول (القاب) بعنوان عسقلانی و صفی الدین سید اسحق و میهنی علی الترتیب نگارش یافته‌اند.

ابو الفتح - سهل بن احمد

- در باب اول (القاب) بعنوان ارغیانی نگارش یافته است.

ابو الفتح شرقه یا ابو الفتح شریفی

در باب اول (القاب) بعنوان شریفی ابو الفتح مذکور است.

ابو الفتح - عبد الرحیم بن عبد الرحمن

- در باب اول بعنوان عباسی مذکور است.

ابو الفتح - عبد الواحد بن محمد

- در باب اول بعنوان آمدی عبد الواحد مذکور است.

(۱) ابو الفتح - در اصطلاح رجالی محمد بن جعفر بن محمد مراغی، محمد بن علی کراجکی، هلال بن ابراهیم وراق است و شرح حال دویمی بعنوان کراجکی در این کتاب مذکور است و در اصطلاح ارباب تراجم و سیر کنیه یا نام اصلی بعضی از

^{۳۲} (۱) ابو الفتح - در اصطلاح رجالی محمد بن جعفر بن محمد مراغی، محمد بن علی کراجکی، هلال بن ابراهیم وراق است و شرح حال دویمی بعنوان کراجکی در این کتاب مذکور است و در اصطلاح ارباب تراجم و سیر کنیه یا نام اصلی بعضی از اکابر میباید که بعنوانین مختلفه در این کتاب نگارش یافته است و بعضی از ایشان را در اینجا اجمالاً تذکر میدهد و در هر جا که ابو الفتح نام اصلی باشد در قید منظمی آن رعایت ترتیب خواهد شد.

اکابر میباشد که عناوین مختلفه در این کتاب نگارش یافته است و بعضی از ایشان را در اینجا اجمالاً تذکر میدهد و در هرجا که ابو الفتح نام اصلی باشد در قید منضمی آن رعایت ترتیب خواهد شد.

ص: ۲۲۴

ابو الفتح - عثمان بن جنی

- در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن جنی خواهد آمد.

ابو الفتح - علی بن ابی الفضل

- محمد بن حسین بن عمید قمی ادیبی است شاعرمنشی، از مشاهیر ادبا و اعاظم وزرای عقلا و عقلای وزرا، وزیر رکن الدولة حسن بن بویه و بجهت انتساب بجدّ عالیش عمید به ابن العمید موصوف و بجهت کفایت امورات شمشیر و قلم به ذو الکفایتین معروف، جلالت او مشهور و در السنه دایر و در تواریخ و سیر مذکور. بلاغت و ادبیات و عزت نفس و مناعت او زبانزد عامّه بود و صاحب بن عبّاد با آنهمه عظمت و شهرت تاریخی که دارد او را میستود و احترامش میکرد و مردمان را بر وی میخواند. باری ابو الفتح بعد از رکن الدولة مدتی در ری و اصفهان متصدی وزارت پسرش مؤید الدولة هم بود تا در سال سیصد و شصت و ششم هجرت مؤید الدولة نسبت بوی متغیر الحال شد و در زندانش کرد و شکنجه بسیارش داد. نخست میل آهنین آتشین بر یک چشمش کشید، سپس مثله‌اش کرد، بینی‌اش را پرید، ریش او را برکند و بانواع عذاب معذّش کرد و هلاکش نمودند و شوکت خانواده آل عمید با موت او منقرض گردید و در این باب گفته‌اند:

قل المعین لکم و زال الناصر

آل العمید و آل برمک مالکم

ان الزمان هو الخئون الغادر

کان الزمان یحبکم فبداله

فالقیت السعادة فی خمود

مررت علی دیار بنی العمید

فانک لم تبشر بالخلود

فقل للشامت الباغی رویدا

از اشعار خود ابو الفتح است که در زندان گفته است:

ءان اطاعتهم الأيام و الدول

ما بال قومی یجفونی اکابرهم

عراهم ساء ماشاؤ و ما فعلوا

ءان تقاصر عنی الحال تقطعنی

عنهم و تنطق فیہ الشاء و الأبل

اغراهم ان هذا الدهر اسکتنی

قد ما رمیت فلم تبلغ سهامهم و اخطأ الناس من مرمیه زحل

شرح حال ابو الفضل محمد بن حسین پدر ابو الفتح نیز در باب سوم بعنوان ابن العمید خواهد آمد.

(ص ۲۱۱ مجالس المؤمنین و ۱۹۱ ج ۱۴ جم و ۳۲ هب و ۶۵۱ ج ۱ س)

ص: ۲۲۵

ابو الفتح - علی بن محمد

- در باب اول (القاب) بعنوان بستی علی مذکور است.

ابو الفتح - محمد بن احمد ابشهی

- در باب اول بعنوان شهاب الدین محمد مذکور شده است.

ابو الفتح - محمد بن احمد بن عبد الله

- در باب سوم بعنوان ابن سید الناس مذکور است.

ابو الفتح - محمد بن عبد الکریم

- در باب اول (القاب) بعنوان شهرستانی محمد بن ابی القاسم مذکور است.

ابو الفتح - محمد بن عبید الله

- در باب سوم بعنوان ابن التعاویذی خواهد آمد.

ابو الفتح - محمد بن علی بن عثمان

- در باب اول (القاب) بعنوان کراجکی نگارش یافته است.

ابو الفتح - محمود بن محمد بن حسین

- در باب اول بعنوان کشاجم نگارش داده ایم.

ابو الفتح - موسی بن یونس

- در باب اوّل بعنوان کمال الدین موسی مذکور است.

ابو الفتح - ناصر بن ابی المکارم

- در باب اوّل بعنوان مطرزی ناصر مذکور شده است.

ابو الفتح - ناصر بن حسین

- در باب اوّل بعنوان دیلمی ناصر مذکور افتاده است.

ابو الفتح - نصر الله بن ابی الکرم

- در باب سوم بعنوان ابن الاثیر خواهد آمد.

ابو الفتح - سید نصر الله بن سید حسین

- در باب اوّل بعنوان مدرس سید نصر الله مذکور است.

ابو الفتح - نصر الله بن عبد الله

- در باب اوّل بعنوان قاضی نصر الله مذکور شده است.

ابو الفتح - یحیی بن حبش

- در باب اول بعنوان شیخ اشراقی نگارش داده ایم.

ابو الفتوح - احمد بن محمد بن سری

- در باب سوم بعنوان ابن الصلاح مذکور است.

ابو الفتوح - احمد بن محمد بن محمد

- در باب اول بعنوان غزالی نگارش یافته است.

ص: ۲۲۶

ابو الفتوح - اسعد بن محمود بن خلف

- فقیه محدث واعظ صوفی، شافعی المذهب، صوفی المشرب، منتجب الدین یا منتخب الدین اللقب، عجلی القبیله، ابو الفتوح الکنیه، اصفهانی الاقامة، از افاضل فقها و محدثین شافعیه و اکابر مشایخ صوفیه میباشد که با زهد و عبادت و قناعت و مناعت معروف بود، با دسترنج خود امرار معاش مینمود، برای استماع احادیث شریفه سیاحتها کرده و عاقبت در اصفهان اقامت گزید، مرجع فتوی بوده و از تألیفات او است:

۱- تنمة التتمة و توضیح اینکه کتاب ابانة در فقه شافعی تألیف شیخ ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد بن محمد فورانی (متوفی بسال ۴۶۱ ه ق- تسا) از معروفترین کتب فقهیه شافعیه بوده و ابو سعید عبد الرحمن بن مأمون شافعی نیشابوری معروف به متولی (متوفی بسال ۴۷۸ ه ق- تعج) بعضی از فروعات و نوادر و غرائب مسائل که در کتب دیگر نبوده بدان افزوده و تنمة الأبانة نامش کرده و صاحب ترجمه شیخ ابو الفتوح اسعد نیز فروعاتی بدین تنمة افزوده و تنمة التتمة اش نامیده است ۲ و ۳- شرح مشکلات وجیز و وسیط غزالی هردو در فقه شافعی. ابو الفتوح اسعد بسال ششصد تمام هجرت در اصفهان درگذشته و هم در آنجا مدفون شد، قبرش تا زمان ما معروف است و اینکه بعضی آن را بشیخ ابو الفتوح رازی مفسر شیعی حسین بن علی منسوب دارند اشتباه و ناشی از وحدت کنیه مشهوری ایشان میباشد و الا مدفن ابو الفتوح رازی مذکور، در ری در جوار حضرت عبد العظیم حسنی و در صحن حضرت امامزاده حمزه و معروف بوده و در این اواخر تعمیر شده است.

اما عجلی منسوب به قبیله بنی عجل است که در خاتمه باب کنی خواهد آمد.

(ص ۱۰۱ ت و ۷۱ ج ۱ کا و ۴۴۶۱ ج ۶ س)

ابو الفتوح - حسین بن علی

- بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد، نیشابوری الاصل، رازی التوطن و الشهرة، خزاعی القبیله، ابو الفتوح الکنیه، از اعظام علمای نامی امامیه اواسط قرن ششم هجرت میباشد با زمخشری و فضل بن حسن طبرسی (صاحب مجمع البیان) و نظائر ایشان معاصر و عالمی است عامل

ص: ۲۲۷

متکلم کامل فقیه ادیب فاضل واعظ مفسر مشهور، در کلمات اجله به امام سعید و ترجمان کلام الله مجید و قدوة المفسرین و نظائر اینها موصوف، جامع فضیلت حسب و شرافت نسب، بقبیله بنی خزاعة منتسب، از اولاد عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی صحابی که جلالتش آفتابی و تشیع بنی خزاعة و محبت ایشان نسبت بخانواده عصمت از قدیم الایام معروف و معاویه میگفته است که محبت قبیله خزاعه با علی بمرتبه ایست که اگر زنانشان قادر میبودند با ما میجنگیدند تا چه رسد بمردان ایشان.

بالجملة شیخ ابو الفتوح از پدر خود و عم خود و شیخ عبد الجبار رازی و شیخ ابو علی طوسی روایت کرده و بواسطه ایشان از شیخ الطائفة شیخ طوسی روایت مینماید.

ابن شهر آشوب صاحب مناقب (متوفی بسال ۵۸۸ هـ ق- ثنح) و شیخ منتجب الدین بن بابویه قمی صاحب فهرست (متوفی بسال ۵۸۵ هـ ق- ثقه) و بعضی از اجلای دیگر نیز از تلامذه وی بوده و از وی روایت مینمایند. پسر و خواهرزاده و پدر و جد پدر شیخ نیز از اکابر علما و مؤلفین شیعه و خانواده‌اش از بزرگترین خانواده‌های عرب هستند که در دیار عجم توطن کرده‌اند.

از تألیفات شیخ ابو الفتوح است:

۱- حسنیه که بزبان کنیزکی حسنیه نام معاصر هارون الرشید با زبان فارسی در ردّ عامّه نوشته و در ایران بطبع رسیده و یک مرتبه نیز در زمان ناصر الدین شاه در زمان سفارت میرزا محمد حسین خان مشیر الدوله در استانبول چاپ و نشر شده و اخیراً باقتضای سیاست وقت جمعش کردند. در صحت نسبت و بعضی از مزایای دیگر این کتاب بفقره چهارم ذیل که کتاب یوحنا است مراجعه شود ۲- روح الأحباب و روح الألباب فی شرح الشهاب که شرح کتاب شهاب نام قاضی قضای سابق الذکر است ۳- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن که محل اعتماد عموم بوده و بیست مجلد مشتمل است، دو مرتبه در ایران چاپ و محل استفاده واعظ و فقیه و مفسر و ادیب و مورخ و طالب فضائل و مناقب و خواستار مطاعن و مثالب بوده و اهتمام تمام در تفسیر قرآن مجید و ابطال شبهات مخالفین

ص: ۲۲۸

بکار برده و در وثاقت تحریر و حلاوت تقریر و دقت نظر بی نظیر و انفع و اجمع کتب میباشد و موافق بعضی از اجله بعد از تعمق در مزایای مجمع البیان طبرسی که سرآمد تفاسیر است مکشوف میگردد که تلخیص همین روض الجنان است. فخر رازی نیز در اساس تفسیر کبیر خود از انوار آن اقتباس نموده و شیخ منتجب الدین تلمیذ خود ابو الفتوح این دو کتاب روح الاحباب و روض الجنان را از خود مؤلف خوانده است ۴- کتاب یوحنا که بزبان یکنفر نصرانی یوحنا نام در مسئله امامت در ردّ مذهب عامّه نوشته و بنقل روضات، صاحب ریاض العلماء این کتاب و کتاب حسنیه مذکور فوق را بشیخ ابو الفتوح نسبت داده و لکن ظاهر بلکه صریح کلام ذریعه آنکه صاحب ریاض العلماء همینقدر گفته که کتاب حسنیه را بشیخ ابو الفتوح نسبت میدهند نه اینکه خودش آن را بدو منسوب داشته و تألیف او دانسته است. در ذریعه گفته است: حسنیه رساله‌ایست در امامت که بیکی از دختران شیعه منسوبش داشته و گویند که در آن مناظرات خود را که در عصر هارون الرشید با علمای اهل سنت کرده تدوین و تألیف داده و یک نسخه از آن در سال نهصد و پنجاه و هشتم هجرت در دمشق بدست ملا ابراهیم بن ولی الله استرآبادی رسیده و آن نسخه را ببلاد خودش برده و بخواهش بعضی از اخبار محض تکثیر منفعت بفارسی ترجمه‌اش کرده است. بعد از این بحکم پاره‌ای قرائن دیگر احتمال داده که ملا ابراهیم مذکور لقب ضیاء الدین داشته است.

نگارنده گوید: آنچه چاپ شده همین ترجمه است و الا اصل کتاب از شیخ ابو الفتوح هم باشد باید عبری باشد چنانچه واضح است. سال وفات شیخ ابو الفتوح بدست نیامد، از تاریخ وفات معاصرینش زمخشری و طبرسی و نظائر ایشان و دو تلمیذش

ابن شهر آشوب و شیخ منتجب الدین که مذکور شد استکشاف توان کرد که در اواسط قرن ششم میزیسته است. بفرموده بعضی از اهل تتبع شیخ ابو الفتوح در سال پانصد و پنجاه و دویم هجرت بخط خودش بعضی از تلامذه خود را اجازه داده و تألیف تفسیر مزبور نیز مابین سال پانصد و دهم و پانصد و پنجاه و ششم هجرت بوده است. بهرحال بحسب وصیت خودش

ص: ۲۲۹

در صحن حضرت امامزاده حمزة بن موسی بن جعفر سلام الله علیهما در جوار حضرت عبد العظیم حسنی از خاک ری مدفون و رجوع بابو الفتوح اسعد مذکور فوق هم نمایند.

(ص ۱۸۳ ت و ۳۳ هب و ۳۲۵ و ۴۸۷ مس)

ابو الفتوح - یحیی بن حبش

- در باب اول (القاب) بعنوان شیخ اشراقی مذکور شده است.

ابو الفتیان - محمد بن سلطان

- در باب سوم بعنوان ابن حیوس محمد خواهد آمد.

ابو الفداء - اسماعیل حقی

- از عرفا و در باب اول بعنوان حقی اسمعیل مذکور است.

ابو الفداء اسماعیل حموی یا ابو الفداء اسماعیل دمشقی

همان ابو الفداء اسماعیل بن علی مذکور ذیل است و دویمی اسماعیل بن عمر ذیل را نیز گویند.

ابو الفداء - اسماعیل بن علی

- بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب شافعی ایوبی، ملقب به عماد الدین، مکتبی به ابو الفداء، معروف به صاحب حماة، از سلاله ملوک ایوبیه حماة میباشد، در محارباتی که مابین ملک ناصر صاحب مصر و فرقه مغول بوده معاونتهای بسیاری در حق ملک ناصر و مدافعه مغول نمود و بهمین جهت از طرف ملک ناصر، حکومت استقلالی دمشق و حماة و توابع آنها حسب الوعده بدو مفوض شد و بدان سبب به صاحب حماة شهرت یافت و گاهی ابو الفداء حموی و ابو الفداء دمشقی نیز گویند. از طرف ملک مزبور هم نخست به ملک صالح و اخیرا به ملک مؤید ملقب و ملک مستقل نواحی مذکوره بود. خودش شخصا بسیار شجاع و کریم و عالم فاضل فلسفی جغرافی، در فقه و اصول عربیه و تاریخ و فنون ادبیه و طب و فلسفه، دارای بهره‌ای واف، بالخصوص در هیئت در نهایت خبرت و بسیار علم‌دوست بود. همواره با علما مجالست

نموده و اهل علم را مقرب میداشت، در تهیه وسائل معاش و آسودگی ایشان اهتمام تمام بکار میبرد، اثیر الدین ابهری بجوایز و انعامات وی متنعم و ابن نباته هم علاوه بر انعامات خصوصی که در مواقع تشرّف بحضورش داشته به راتبه وافی استمراری سالیانه نیز مفتخر بود. بالجملة در آداب و مکارم اخلاق طاق و

ص: ۲۳۰

مدایحی را که شعرا در حق وی سروده‌اند کما و کیفاً در حق هیچ سلطانی سراغ نداده‌اند.

ابو الفداء شعر نیز می‌گفته و از او است که در وصف اسبی گفته است:

احسن به طرفا افوت به القضاء

ان رمته فی مطلب او مهرب

مثل الغزالة ما بدت فی مشرق

الا بدت انوارها فی المغرب

از تألیفات او است:

۱- تاریخ کبیر که ذیلاً بنام المختصر مذکور است ۲- تقویم البلدان در جغرافیا که مهذب و مجدول است، در پاریس از روی نسخ لندن چاپ فوتوگرافی شده و در اروپا نیز بنام جغرافیة ابی الفداء بطبع رسیده و باکتر السنه اروپائی ترجمه شده است ۳- الحاوی چنانچه در قاموس الاعلام گفته لکن موافق کشف الظنون و درر کامنة صاحب ترجمه کتاب حاوی صغیر نام شیخ نجم الدین عبد الغفار قزوینی شافعی (متوفی بسال ۶۶۵ هـ ق - خسه) را که در فقه شافعی است نظم کرده است ۴- الطريق الرشاد الی تعریف الممالک و البلاد که بنوشته قاموس الاعلام غیر از تقویم البلدان مذکور است ۵- کتاب الموازین ۶- الکناش در طب و چندین مجلد است ۷- المختصر فی اخبار البشر که بتاریخ ابو الفداء معروف و تاریخ عمومی را تا سال هفتصد و بیست و یکم هجرت نگارش داده و شیخ عمر بن مظفر (متوفی بسال ۷۵۰ هـ ق - ذن) معروف باین الوردی آن را ذیلی تا سال هفتصد و چهل و نهم هجرت نوشته و تتمه المختصر نامش کرده و این تتمه بنام اخبار الاسلام با ترجمه لاتینی در اروپا چاپ و اصل کتاب مختصر نیز بضمیمه همین تتمه در مصر و استانبول بطبع رسیده و نزد اروپائیه‌ها بسیار مطلوب و محترم میباشد و بنشر و ترجمه آن اهتمام تمام دارند. ابو الفداء بسال هفتصد و سی و دویم میلادی در شصت سالگی در شهر حماة وفات یافت و ابن نباته و دیگران مراثی بسیاری در حق او گفته‌اند. ابو الفداء کتابهای بسیاری جمع کرده بود که در حال مرض بسیاری از آنها را باهل علم بخشید و بعضی را نیز وقف جامع ابن طولون نمود. در ذریعه گوید با اینکه از شافعیّه‌اش می‌شمارند لکن از چندین جا از تاریخ او در شرح حال حضرت علی بن ابیطالب ع و والد معظمش تشیع وی ظاهر بوده و بسیاری از مناقب آن حضرت را از همین کتاب استخراج کرده‌اند بهر حال این ابو الفداء که مورخ مشهور میباشد غیر از ابو الفدای مفسر اسماعیل بن عمر بن کثیر است که در باب سوم بعنوان ابن کثیر خواهد

ص: ۲۳۱

آمد، اگرچه او نیز مورّخ بوده و کتاب بزرگی در تاریخ دارد لکن شهرتش با مفسّر بودنش میباشد و تحقیق مطلب موکول بکتاب مربوطه است.

(کف و ص ۳۳ هب و ۷۱ ج ۱ فع و ۳۳۳ مط و ۷۴۸ ج ۱ س و ۳۷۱ ج ۱ کمن و ۲۲۷ ج ۳ ذریعه)

ابو الفداء - اسماعیل بن علی

- بن معالی حمصی، از محدّثین قرن هشتم عامّه میباشد که صحیح بخاری را از ابو العباس ابن الشحنة خوانده و روایت میکند و بعضی از مشاهیر محدّثین نیز از وی روایت مینمایند. وی در حدود هفتصد و هفتادم هجرت درگذشت. (ص ۳۷۳ ج ۱ درر کانه)

ابو الفداء - اسماعیل بن عمر

- بن کثیر قرشی در باب سوم بعنوان ابن کثیر خواهد آمد.

ابو فراس حمدانی - حارث بن ابی العلاء سعید

- بن حمدان بن حمدون، مکنّی به ابو فراس، از امرای آل حمدان و از بنی اعمام سیف الدولة و ناصر الدولة حمدانی (که در تحت عنوان ناصر الدولة بشرح حال اجمالی ایشان اشاره نمودیم) است. آل حمدان در زمان خلافت بنی عباس در موصل و دیار ربیعہ امارت و ریاست داشتند و ابو فراس از اعظام ادبا و شعرا و در علم و فضل و ادب و کرم و مجدت و شجاعت و شعر و بلاغت و عقل و فراست و کیاست و فطانت وحید عصر خود، در دقّت حکیمانه و عزت ملوکانه یگانه زمانه، اشعار او در سهولت و حلاوت و جودت معروف است. صاحب بن عباد گوید که فن شعر به ملکی ابتدا شده و با ملکی دیگر خاتمه یافت و همانا مراد امرء القیس و ابو فراس است.

متنبّی با آن همه جلالت شعری، فضل و کمال ابو فراس را تصدیق کرده و حامی و طرفدار وی بود و بدعوی برابری با وی جرأت نمی نمود بلکه بخودش ترجیح میداد.

سیف الدولة مذکور بسیار محترمش داشته و در تمامی غزوات خود مصاحبش میکرد و در کارهای داخلی خود خلیفه اش می نمود تا آنکه ابو فراس در یکی از غزوات روم از رانش زخمدار و اسیر خصم شد و بقسطنطنیه اش بردند و اشعار بسیاری درباره اسارت خود

ص: ۲۳۲

گفت، بفاصله چهار سال مستخلص شده و بوطن خود عودت نمود تا بعد از وفات سیف الدولة (۳۵۶ ه ق - شنو) بین ابو فراس و خواهرزاده اش ابو المعالی پسر سیف الدولة اختلاف کلمه واقع شد، ابو فراس بفاصله یکسال در سی و هفت سالگی و

یا کمتر از آن در حمص مقتول و سرش از بدن جدا گردید، بدنش هم‌چنان در روی خاک ماند تا آنکه بعضی از اعراب آمده و دفن و کفنش نمودند.

ابن خلکان گوید که مادرش سخریه بعد از استماع این قضیه چشمهای خود را برکند، یا آنکه لطمه بصورتش زد تا چشمهایش فرو ریخت چنانچه در حق مادر محمد بن ابی بکر نیز گویند که بعد از شنیدن خبر شهادت پسر، از کثرت غصه و غضب خون از پستان‌هایش جاری گردید. در کیفیت موت یا قتل ابو فراس و مدفن او اقوال ارباب سیر مختلف می‌باشد، در آثار عجم گوید قبر ابو فراس در قسطنطنیه است. پدرش سعید نیز در ماه رجب سیصد و بیست و سوم هجرت در زمان غیبت صغری بدست برادرزاده خود ناصر الدولة در موصل مقتول شد. اشعار ابو فراس نوعاً در حماسه و مباحثات بوده و در مدایح اهل بیت عصمت ع نیز قصائد بسیاری سروده است، ابن شهر آشوب از شعرای اهل بیتش شمرده و بسیاری از اشعارش در یتیمه الدهر ثعالبی مذکور و دیوان او دو مرتبه در بیروت چاپ و از ابیات بعضی از قصائد او است:

و لا خیر فی دفع الردی بمذلة کما ردها یوما بسوئته عمرو

این، اشاره بحیله عمرو بن عاص است که در صفین با کشف عورتین نفس خود را از حمله مرتضویه مستخلص نمود. قصیده میمیه او که بشافیه معروف و در مناقب و مظلومیّت اهل بیت رسالت ع و ظلم بنی عباس و هجو ایشان انشا کرده و تشفی نموده و حاوی پنجاه و چهار بیت است در نهایت شهرت و دارای تمام فصاحت و بلاغت بوده و از ابیات آن است:

الحق مهتضم و الدین مخترم	و فیء آل رسول الله مقتسم
یا للرجال اما لله منتصر	من الطغاة و ما للدين منتقم
بنو علی رعایا فی دیارهم	و الامر یملکه النسوان و الخدم
فالارض الاعلی ملاکها سعة	و المال الاعلی اربابها دیم

ص: ۲۳۳

قام النبی ص لها یوم الغدیر لهم	و الله یشهد و الاملاک و الامم
انی ابیت لقلیل النوم ارقنی	قلب یصارع فیه الهم و الهمم

در این اواخر شروع بسیاری بر آن نوشته شده و یک شرح آن که در ایران بنام شرح شافیه بطبع رسیده از سید ابو جعفر محمد بن امیر الحاج حسین حسینی است. شیخ ابراهیم بن یحیی عاملی که شرح حالش را در باب اوّل بعنوان عاملی نگارش داده‌ایم تمامی این قصیده را تخمیس کرده و در متن الرحمن شیخ جعفر نقدی سابق الذکر بالتمام منقول و ما هم در شرح حال شیخ ابراهیم مذکور تخمیس سه بیت آن را نقل کرده‌ایم. گویند در عهد خلافت بنی عباس و تسلط ایشان بعد از انشای این قصیده وارد بغداد شد و بجهت تسلّطی که ایشان داشته‌اند امر کرد که پانصد یا بیشتر شمشیردار با شمشیرهای عریان در پشت سرش صف کشیدند پس در لشکرگاه باآواز بلند همین قصیده را فروخوانده و از دروازه دیگر بغداد خارج شد و نیز از او است:

و و الله ما اقصرت في طلب العلى و لكن كان الدهر عنى غافل

تدافعنى الايام عما ارومه كما دفع الدين الغريم المماطل

خليلي شد الى على ناقتيکما اذا ما بدا شيب من الفجر ناصل

و ما كل طلاب من الناس بالغ و لا كل سيار الى المجد واصل

و ما المرء الا حيث يجعل نفسه و انى لها فوق المساكين جاعل

اصغرنا في المكرمات اكابر و اخرنا في المآثرات اوائل

اذا صلت صولا لم اجد لى مصولا و ان قلت قولاً لم اجد من يقاول

لئن خلق الانام لحب كأس و مزمار و طنبور وعود

فلم يخلق بنو حمدان الا لمجد او لبأس او لجود

نیز در مقام اخوّت و صداقت گوید:

لم او اخذك بالجفاء لاني و ائق منك بالوداد الصريح

فجميل العدو غير جميل و قبيح الصديق غير قبيح

(ص ۲۰۶ ت و ۳۴ هب و ۲۰۴ لس و ۴۹ عم و ۱۳۸ ج ۱ کا و ۲۴۹ ج ۲ ع و ۷۴۸ ج ۱ س و ۲۶۴ ج ۳ فع و غیره)

ابو فراس دمشقی

طراد در باب اوّل بعنوان بدیع دمشقی مذکور است.

ص: ۲۳۴

ابو فراس عامری - علی بن محمد

- عامری، ملقب به مجد العرب، مکتبی به ابو فراس، از شعرای عرب میباشد که در شام و عراق زیسته و ملوک عصر خود را مدیحه گفته است، در اواخر به زیّ اتراک افتاده و از او است:

فارق تجد عوضا عن تفارقه فی الارض و انصب تلاقی الرشد فی النصب

فالسهم لو لا فراق القوس لم یصب

در هفتصد و پنجاه و سیّم هجرت در موصل درگذشت.

(ص ۴۱۶۸ ج ۶ قاموس الاعلام)

ابو فراس - همام بن غالب

- شرح حالش در باب اوّل بعنوان فرزّدق مذکور است. در روضات الجنّات ضمن شرح حال ابو فراس حمدانی فوق گوید که این کنیه ابو فراس در صورت نبودن قرینه منصرف بهمین ابو فراس همام است و حارث حمدانی را ابو فراس گفتن از راه شکون و تفأل و یا تشبیه به همام بن غالب میباشد، لکن مشهور و اقرب بصحت، عکس این است چنانچه در منتهی المقال هم گوید اگرچه فرزّدق را نیز بهمین کنیه ابو فراس مکتبی دارند لکن معروف بدین کنیه ابو فراس شاعر حمدانی است و بعد از این جمله بشرح حال ابو فراس حمدانی پرداخته است.

ابو الفرج^{۳۳}

ابو الفرج اصفهانی

ذیلا بعنوان ابو الفرج علی بن حسین مذکور است.

^{۳۳} (۱) ابو الفرج - در اصطلاح رجال عثمان بن ابی زیاد، عیسی سندی، محمد بن ابی عمران موسی بن علی، محمد بن علی بن یعقوب و بعضی دیگر میباشد و در اصطلاح ارباب تراجم و سیر نیز کنیه جمعی وافر از طبقات مختلفه ارباب کمال است که در باب اول و سوم این کتاب بسیاری از ایشان را تحت عناوین متفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش داده ایم و بعضی دیگر از ارباب این کنیه را که در آن دو موضع نگارش نیافته در اینجا تذکر میدهد و در هر جا که کلمه ابو الفرج نام اصلی باشد در اسم پدر و یا قیود منضمی آن رعایت ترتیب خواهد شد.

- از مشاهیر شعرای نامی ایرانی قرن پنجم هجری عهد سلطان ابراهیم بن مسعود نهمین سلطان غزنوی (۴۴۵-۴۹۲ ه ق -

(۱) ابو الفرج - در اصطلاح رجالی عثمان بن ابی زیاد، عیسی سندی، محمد بن ابی عمران موسی بن علی، محمد بن علی بن یعقوب و بعضی دیگر میباشد و در اصطلاح ارباب تراجم و سیر نیز کنیه جمعی وافر از طبقات مختلفه ارباب کمال است که در باب اول و سوم این کتاب بسیاری از ایشان را تحت عناوین متفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش داده‌ایم و بعضی دیگر از ارباب این کنیه را که در آن دو موضع نگارش نیافته در اینجا تذکر میدهد و در هر جا که کلمه ابو الفرج نام اصلی باشد در اسم پدر و یا قیود منضمی آن رعایت ترتیب خواهد شد.

ص: ۲۳۵

تمه - تصب) و ندیم وی بود، در اشعار، رویه عجیب خاص و سبک مخصوصی داشته و حکیم انوری هم پیرو طرز وی بود و از اشعار ابو الفرج است:

ایام جوانی است زمین را و زمان را

نوروز جوان کرد بدل پیر و جوان را

در خاک همی سبز کند روی مکان را

مرغ از طلب دانه فروماند که دانه

چونانکه ستاره بکند کاهکشان را

بگرفت شکوفه بچمن رهگذر باغ

تا آخر قصیده. سال وفات ابو الفرج بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش نیز همین لفظ ابو الفرج میباشد و رونی منسوب به رونه یکی از دهات نیشابور است.

(اطلاعات متفرقه)

ابو الفرج سنجری

در باب اول (القاب) بعنوان سنجری ابو الفرج مذکور شده است.

ابو الفرج طبیب - صاعد بن یحیی

- بغدادی، ابو الفرج یا ابو الکرّم الکنیه، نصرانی المذهب، امین الدولة اللقب، از متمیزین اطّای اوائل قرن هفتم هجری عهد ناصر لدین الله سی و چهارمین خلیفه عباسی (۵۷۵-۶۲۲ ه ق - ثعه - خکب) میباشد که به حسن معالجه و اصابت در امور

طبابت معروف بود، نخست در ردیف اطّباء ناصر بوده و اخیراً بهمه‌شان تقدّم یافت، عاقبت در سال ششصد و بیستم هجرت مقتول گردید و تفصیل آن خارج از وضع این کتاب است.

(ص ۲۳۲ ج ۱ مر)

ابو الفرج طیب

- ابن یعقوب بن اسحق نصرانی، معروف به ابن القف، ملقب به امین الدولة، از مشاهیر فلاسفه و فحول اطّباء عرب اواخر قرن هفتم هجرت میباشد که طب و فلسفه و فنون متداوله دیگر را نزد ابن ابی اصیبعه و دیگر اکابر وقت تکمیل نمود، در فنون فلسفه مهارتی بی‌نهایت داشت، مدتی در دمشق و مواضع دیگر مشغول طبابت بوده و در اعمال طبّی جدّیت وافّی مینمود و از تألیفات او است:

۱- جامع الغرض ۲- حاشیه جلد سوم قانون ابن سینا ۳- الشافی در طب که شش مجلد است ۴- شرح الاشارات ۵- شرح فصول بقراط ۶- شرح کلیات القانون ۷- العمدة فی صناعة الجراح و یک نسخه از این کتاب برقم ۲۱۸۱ در خزانه بانگی فور موجود است

ص: ۲۳۶

۸- المباحث المغربیة. در سال ششصد و هشتاد و پنجم هجرت در پنجاه و پنج سالگی درگذشت و ظاهراً نام اصلیش ابو الفرج است.

(ص ۷۵۰ ج ۱ قاموس الاعلام و ۲۳۲ ج ۱ مر و غیره)

ابو الفرج - علی بن حسین

- بن هیثم یا محمد بن احمد بن هیثم بن عبد الرحمن بن مروان بن عبد الله بن مروان حمار، اموی مروانی التّسب، شیعی زیدیّ المذهب، ابو الفرج الکنبیة، اصفهانیّ الولادة و الشهرة، بغدادیّ المدفن و النشأة، ادیب نحوی کاتب شاعر ماهر مورّخ حافظ نسّابه، از خواص اصحاب وزیر مهلبی، از مشاهیر ادبا و مورّخین و مصنّفین بلکه بتصدیق بعضی از ارباب سیر از رجال دنیا معدود، علاوه بر تبجّر و توسّع وی که در ادبیّات و نحو و لغت و تواریخ و سیر و انساب و غزوات و وقایع عمومی و طب و نجوم و حدیث و مانند آنها داشته اکثر اخبار و اشعار و احادیث و انساب را با سندهای آنها و اسامی قائلین و ناقلین آنها حافظ، با اینکه اموی النسب و بنابر مشهور از احفاد مروان حمار آخرین خلیفه اموی و یا بقول ابن الندیم از نسل دهمین ایشان هشام بن عبد الملك بوده مذهب شیعی زیدی را داشته و بهمین جهت از عجائبش می‌شمارند که شیعی بودن بنی امیه بسیار نادر میباشد. بعضی از تألیفات طریفه ابو الفرج را تذکّر میدهد:

۱- آداب الغرباء من اهل الفضل و الادب ۲- اخبار جحظة البرمکی ۳- اخبار الطفیلین ۴- اشعار الاماء و الممالیک ۵- اعیان الفرس ۶- الاغانی که در مصر چاپ شده و اشهر و انفع و اکمل و اجمع تألیفات ابو الفرج، باتفاق اهل فن در موضوع خود بی نظیر بوده و در پنجاه سال تألیف شده است. صاحب بن عبّاد که در مسافرتهاى خود ده یا سی بار شتر از کتب ادبیّه متنوعه بهمراهی خود میبرد بعد از تألیف کتاب اغانی از حمل آن کتابها مستغنی شده و میگفته است که جز کتاب اغانی با هیچیک از یکصد و هفده هزار کتاب که در کتابخانه دارم انسی ندارم.

این کتاب را بعد از پایان تألیف، اهداء حضور سیف الدوله حمدانی (که شرح

ص: ۲۳۷

حالش را ضمن شرح حال برادرش ناصر الدولة نگارش داده‌ایم) نمود و بانعام هزار دینار (که هردیناری معادل یک اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی است) نایل گردید. صاحب بن عبّاد بعد از استماع این قضیه گفت که سیف الدولة تقصیر کرده است و ابو الفرج شایسته اضعاف آن بود زیرا که این کتاب او مشحون میباشد از منتخبات محاسن و غرائب و محل استفاده ملوک و عالم و عابد و کاتب و منشی و ادیب و عموم طبقات مردم است و در جمع و تألیف و حسن ترتیب و نظم و نسق گوی سبقت از دیگران ربوده و عضد الدولة هم سفرا و حضرا از خودش دور نمی نموده است انتهی کلام صاحب ملخصاً. ۷- الاماء الشواعر ۸- جمهرة النسب ۹- دعوة الاطباء ۱۰- دعوة التجار ۱۱- کتاب التنزیل فی امیر المؤمنین ع ۱۲- کتاب الخمارین و الخمارات ۱۳- کتاب الغلمان المغنین ۱۴- مجرد الاغانی ۱۵- مقاتل آل ابی طالب یا مقاتل الطالبیین و اخبارهم و غیر اینها. در قاموس الاعلام گوید که ابو الفرج بنام بنی امیّه اندلس (که در آن اوان در اندلس حکومت داشته‌اند) کتابهای بسیاری تألیف و بطور نهانی بایشان فرستاده و بانعامات ایشان نایل آمده است و چند فقره کتاب ایّام العرب و تعدیل و جمهره و غلمان و پنج کتاب نسب بنی تغلب و بنی شیبان و بنی عبد شمس و بنی کلاب و بنی المهابله را نیز از همین کتابهای مرسوله باندلس شمرده است. باری وفات ابو الفرج بسال سیصد و پنجاه و ششم یا هفتم و یا در سیصد و شصت و اند از هجرت در بغداد واقع گردید.

(ص ۹۴ ج ۱۳ جم و ۴۷۸ ت و ۲۳ ج ۲ مه و ۳۶۲ ج ۱ کا و ۱۱۶ لس و ۱۶۶ ف و ۲۸۱ ج ۲ ع و ۷۲ ج ۱ فع و ۷۴۹ ج ۱ س و ۳۹۸ ج ۱۱ تاریخ بغداد و غیره)

ابو الفرج قزوینی - محمد بن ابی عمران موسی بن علی

- کاتب قزوینی، از علمای امامیه قرن پنجم هجرت میباشد که تفقه و صحیح الروایة بوده و از تألیفات او است:

۱- الرد علی الاسماعیلیة ۲- الطرائف ۳- قرب الاسناد ۴- الموجز المختصر من الفاظ سید البشر. سال وفاتش معلوم نبوده و نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ هـ ق- تن) گوید که این شیخ را دیدم و لکن اتفاق نیفتاد که چیزی از او استماع کرده باشم.

(تنقیح المقال و ص ۳۵ هدیة الاحباب)

ص: ۲۳۸

ابو الفرج ابن القف

همان ابو الفرج طبیب ابن یعقوب مذکور فوق است.

ابو الفضائل

در اصطلاح رجالی، احمد بن موسی بن جعفر، محمد بن علی ابی الحسین بوده و شرح حال اوّلی در باب سوم بعنوان ابن طاوس خواهد آمد و در اصطلاح ارباب تراجم نیز کنیه جمعی وافر از اکابر است که بعنوانین مختلفه در این کتاب نگارش داده‌ایم.

ابو فضالة

در اصطلاح رجالی ثابت بنانی است.

ابو الفضل^{۳۴}

ابو الفضل - محمد بن حسن

- ختلی، از مشاهیر عرفای قرن پنجم هجری عهد غزنویان می‌باشد که در خراسان مشهور، در حدیث و تفسیر قرآن مجید نیز بهره‌ور، کراماتی بدو منسوب است. لباس متصوفه نپوشیده و بسیار باهویت و کسی را قدرت حرف زدن در پیش او نبود. در سال چهار صد و پنجاه و سیّم هجرت درگذشته و کلمه جنت - ۴۵۳ ماده تاریخ وفات او است. ختلی منسوب است به ختل (بر وزن مدّت) که ناحیه بزرگ کثیر البلادی است از ترکستان.

(صد و ص ۲۷۱ ج ۲ مه و ۲۳۱ ج ۲ خه)

ابو الفضل - محمد بن حسین

- یا حسن، ابو الفضل الکنیة، سرخسیّ الولادة و الوفاة و النشأة، از کبار عرفای اواخر قرن چهارم هجری می‌باشد که همواره منزوی، با زهد و ورع و تقوی موصوف، مرید شیخ ابو نصر سراج عبد الله بن علی سابق الذکر، پیرو مرشد عارف کامل شیخ ابو سعید ابو الخیر سابق الذکر بود.

^{۳۴} (۱) ابو الفضل - در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم کنیه جمعی وافر از محدثین می‌باشد که بکتاب رجالیه موکول است و گروهی بسیار از طبقات متفرقه ارباب کمال می‌باشد که جمعی از ایشان بعنوانین متفرقه مربوطه بباب اول و سوم این کتاب نگارش یافته و بعضی دیگر را نیز که در آن دو باب نگارش نیافته در اینجا تذکر می‌دهد.

گویند هروقتی که ابو سعید را حالت انقباض و دل‌گرفتگی عارض میشد با مریدان خود

(۱) ابو الفضل - در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم کنیه جمعی وافر از محدثین میباشد که بکتاب رجالیه موکول است و گروهی بسیار از طبقات متفرقه ارباب کمال میباشد که جمعی از ایشان بعناوین متفرقه مربوطه بباب اول و سوم این کتاب نگارش یافته و بعضی دیگر را نیز که در آن دو باب نگارش نیافته در اینجا تذکر میدهد.

ص: ۲۳۹

سر قبر ابو الفضل میرفت و آن حال انقباض مبدل بانبط میگردید. نیز هرمریدی که تمنای گشایشی داشته و یا اندیشه حجّ پسرش میافتاد بامر او سر قبر ابو الفضل میرفت، هفت بار طوافش کرده فاتحه می‌خواند و مرامش حاصل میشد و خود ابو سعید این بیت را مکرر مینموده است:

معدن شادی است این، یا منبع جود و کرم قبله ما روی یار و قبله هرکس حرم

وفات ابو الفضل بسال چهار صدم هجرت مطابق هزار و نهم میلادی در بلده سرخس سابق الذکر (در باب اول) واقع گردید. (ص ۷۲ ج ۱ فع و ۲۰ ج ۳ مه)

ابو الفضل مورخ

ضمن شرح حال برادرش ابو الفیض تحت عنوان فیضی مذکور شده است.

ابو فکیه

در اصطلاح رجالی افلاح یا یسار صحابی آزاد کرده صفوان بن امیه صحابی است.

ابو الفوارس - امیر حسن بن محمد

- در باب سوم بعنوان ابن الأعوج خواهد آمد.

ابو الفوارس - حسین بن علی

- در باب سوم بعنوان ابن الخازن خواهد آمد.

ابو الفوارس - سعد بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان حیص بیص نگارش یافته است.

ابو فید - مؤرج بن عمرو

- در باب اوّل بعنوان سدوسی مؤرج مذکور است.

ابو الفیض ثوبان یا ابو الفیض فیض

در باب اوّل (القاب) بعنوان ذو النون مصری مذکور شده است.

ابو الفیض فیضی

ابن شیخ مبارک در باب اوّل بعنوان فیضی ابو الفیض مذکور شده است.

ابو الفیض - محمد بن محمد

- در باب اول (القاب) بعنوان زبیدی محمد بن محمد مذکور است.

ص: ۲۴۰

ابو القاسم^{۳۵}

ابو القاسم - اسمعیل بن علی

- همان ابو القاسم دعبلی مذکور ذیل است.

ابو القاسم - بشر یاسین

- از کبار مشایخ عرفای اواخر قرن چهارم هجری عهد سامانیان میباشد که در مولد و منشأ خود شهر مهنه از بلاد نیشابور مشغول ارشاد مردمان بود، شیخ ابو سعید ابو الخیر سابق الذکر از میامن صحبت او بمقامات عالی رسیده است. ابو القاسم اشعار بسیاری در توحید گفته که از آن جمله است:

^{۳۵} (۱) ابو القاسم - در اصطلاح رجالی، عبارت از جمعی بسیار و موکول بکتاب رجالیه میباشد و در اصطلاح ارباب تراجم نیز کنیه جمعی وافر از طبقات مختلفه ارباب کمال بوده و ما نیز بسیاری از ایشان را در باب اول و سوم این کتاب بعنوان متفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش داده ایم و در اینجا بعضی از ایشان را که در آن دو باب نگارش نیافته تذکر میدهد و در هر جا که اسم اصلی صاحب این کنیه بدست نیامده و یا خود اسم اصلی نیز ابو القاسم باشد در قیود منظمی آن رعایت ترتیب خواهد شد.

احسان ترا شمار نتوانم کرد

من بی تو دمی قرار نتوانم کرد

یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

گر بر تن من زبان شود هرموئی

بسال سیصد و هشتادم هجری قمری در شهر مذکور درگذشت.

(ص ۲۶۹ ج ۲ مه)

ابو القاسم - سید جعفر

- بن سید حسین سید جعفر کبیر خوانساری، از اکابر علمای امامیه قرن سیزدهم هجرت میباشد که با میرزای قمی و صاحب ریاض و نظائر ایشان معاصر بود و جدّ صاحب روضات الجنّات و در علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و دیانت مقامی شامخ داشت، لکن از کثرت احتیاط در دین و تحرّز از هواوهوس نفسانی در تمامی عمر خود از امامت و ریاست و فتوی و قضاوت کناره جست، اوقات خود را در رفع حوائج مضطربین مصروف میداشت، در دعا و احراز و اوراد و قلم و مرکب او نسبت بشفای امراض و برآوردگی حاجات و اغراض اثر عجیبی

(۱) ابو القاسم - در اصطلاح رجالی، عبارت از جمعی بسیار و موکول بکتاب رجالیه میباشد و در اصطلاح ارباب تراجم نیز کنیه جمعی وافر از طبقات مختلفه ارباب کمال بوده و ما نیز بسیاری از ایشان را در باب اول و سوم این کتاب بعناوین متفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش داده‌ایم و در اینجا بعضی از ایشان را که در آن دو باب نگارش نیافته تذکر میدهد و در هر جا که اسم اصلی صاحب این کنیه بدست نیامده و یا خود اسم اصلی نیز ابو القاسم باشد در قیود منضمی آن رعایت ترتیب خواهد شد.

ص: ۲۴۱

بود. وی مراتب علمیّه را نزد اکابر وقت من جمله والد معظمّ خودش (که از اساتید میرزای قمی هم بوده) فراگرفت، نیز از او و سید بحر العلوم و صاحب ریاض و سید شهرستانی و دیگر اجلّای وقت اجازه روایت داشت، با تألیفات ملا محسن فیض مأنوس و غالباً بکتاب وافی فیض و وسائل شیخ حرّ عاملی اعتماد مینمود، حواشی لطیفه بر بسیاری از کتب فقه و حدیث نوشته و در سال هزار و دویست و چهارم هجری قمری برحمت ایزدی پیوست.

(ص ۱۲۶ ت ضمن شرح حال محمد باقر مؤلف روضات)

ابو القاسم - خلف بن عباس

- زهراوی تحت عنوان زهراوی نگارش یافته است.

ابو القاسم دعبلی - اسمعیل بن علی

- بن علی بن رزین بن عثمان بن عبد الرحمن بن عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی، معروف به ابو القاسم دعبلی، برادرزاده دعبل خزاعی سابق الذکر، از محدثین شیعه، مقیم واسط، در کتب رجالیه بضعیف الحال و کذاب و جعّال و مختلط الحدیث و مختلّ الروایة موصوف میباشد. سال وفاتش معلوم نیست و در سال دویست و هفتاد و دویم هجرت از پدر خود روایت کرده و شیخ طوسی نیز بواسطه استاد خود شیخ هلال صفار از وی روایت میکند. کتاب تاریخ الأئمة و کتاب النکاح از تألیفات او است. (کتب رجالیه و ص ۶۷ ج ۱۳ اعیان الشیعة)

ابو القاسم - عثمان

- بن خمارتاش هیتی، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشد که معاشرت و اطوار و اخلاق و آداب عرفی او بنهایت مستحسن، لکن نسبت بوظائف دینیّه بی مبالا بوده و از اشعار او است:

فی مریة ما عشت فی تفضیله

المال افضل ما ادخرت فلا تکن

الا لحیلتهم علی تحصیله

ما صنف الناس العلوم باسرها

در سال ششصد و نوزدهم هجرت درگذشت. (ص ۷۵۴ ج ۱ قاموس الاعلام)

ص: ۲۴۲

ابو القاسم - علی بن احمد

- کوفی علوی، معروف به ابو القاسم کوفی و ابو القاسم علوی، نسبت او مابین ارباب رجال و سیر محل خلاف و نظر میباشد بعضی از سادات تقوی و از نسل امام محمد تقی عااش شمرده و برخی از احفاد هرون بن امام موسی کاظم ع میدانند. بعقیده جمعی اصلا سید و هاشمی نسب نبوده و خودش کذابا مدعی علویّت شده است، اشتهاار او با ابو القاسم علوی نیز از اینجا میباشد.

بهرحال نخست امامی مذهب و مستقیم الطریقه بوده ولی در اواخر کذاب و غالی و صاحب بدعت شد. مذهب مخمسه را (که در باب اول بهمین عنوان اشاره نمودیم) اختراع کرد، نزد غالی مذهبان منزلتی عظیم یافت، کتب بسیاری که اغلب آنها مبنی بر غلو و فساد مذهب بوده تألیف نمود، چنانچه در حال استقامت عقیده نیز تألیفی داشته است.

۱- الاستغاثة یا اغاثة یا بدع ثلثه یا بدع محدثه که در کتب تراجم بهر یک از این سه اسم نیز مذکور است. این کتاب از مدارک مستدرک الوسائل بوده و در اول خاتمه آن اعتبار این کتاب و صحت انتساب آن بابو القاسم کوفی علوی را مبسوطا نگارش داده است ۲- الانبیاء ۳- الاوصیاء ۴- تثبیت المعجزات المشهورة للنبی ص. شیخ عبد الوهاب معاصر سید مرتضی،

تتمیمی برای این کتاب نوشته که حاوی معجزات حضرت زهرا و ائمه هدی علیهم السلام بوده و آنرا عیون المعجزات نام کرده است ۵- فساد قول البراهمة ۶- معرفة وجوه الحکمة ۷- مناهج الاستدلال ۸- الوصایا.

وفات ابو القاسم کوفی در ماه جمادی الاولی از سال سیصد و پنجاه و دویم هجری قمری در موضع کومی نامی از توابع فسا از نواحی شیراز واقع گردید. اما قضاوت در نسب او که اشاره شد موکول بکتب مربوطه میباشد. از کتابهای او آنچه را که در حال استقامت نوشته معتبر و هرآنچه را که بعد از انحراف تألیف داده و یا مشکوک الحال باشد مردود و از درجه اعتبار ساقط است.

(ص ۳۵ هب و ۳۸۲ ت و ۳۲۲ مستدرک الوسائل و کتب رجالیه)

ابو قبیصه

بفتح قاف، یزید بن قنانه طائی ملقب به هلب (بر وزن کتف) که سرش طاس و بی موی بود، حضرت نبوی ص دست مبارک را بسرش مسح کرده و موی برآمد. (ماده هلب از قاموس)

ص: ۲۴۳

ابو قتاده انصاری

در اصطلاح رجالیه، عبارت از عمرو بن ربیع صحابی، نیز حارث بن ربیع خزرگی است که او نیز نخست از اصحاب حضرت رسالت ص، از حاضرین بدر و فارس آن حضرت و بهمین جهت به فارس النبی ص معروف، بعد از آن حضرت از اصحاب حضرت علی ع و در تمامی غزوات در رکاب آن حضرت حاضر بود. بحکومت مکه منصوب شد و هم در عهد خلافت حقّه آن حضرت در کوفه در هفتاد سالگی وفات یافت، آن حضرت بجنائزه اش نماز خواند. بنوشته بعضی وفات او بسال پنجاه و چهارم هجرت در مدینه وقوع یافته است.

(ص ۳۷ هب و ۱۵۹ ج ۱ تاریخ بغداد و کتب رجالیه)

ابو قحافه - عثمان بن عامر

- بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب قرشی تیمی، والد ابو بکر خلیفه، از اصحاب حضرت رسالت ص بود، بعد از وفات ابو بکر در سال سیزدهم یا چهاردهم هجرت درگذشت.

(قاموس و ص ۷۵۴ ج ۱ س)

ابو قدامه

در اصطلاح رجالی، حبة بن جوین و محمد بن قیس اسدی است.

ابو قرية

(بکسر قاف) در مرصع ابن الاثیر گوید کنیه حضرت عباس بن علی بن ابیطالب ع است که در کربلا بدرجه رفیعہ شہادت نایل گردید. سبب این کنیه آنکہ وقتی کہ عطش بحضرت حسین بن علی ع غالب آمد حضرت عباس مشک خود را (کہ بعربی قرية گویند) برداشته و بخدمت آنحضرت آورد و سیرابش گردانید. نگارنده گوید: شرح قضیہ موکول بکتب مربوطہ است و ترجمہ حال مبارک سعادت منوال و میمنت مآل خود حضرت عباس ہم خارج از عہدہ این مختصرات میباشد و کتاب مستقل مبسوطی را لازم دارد.

ابو قرصافہ ابو قرۃ

در اصطلاح رجالی، اولی جندرة بن خيشنة، دویمی نیز بعضی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع، امام رضا ع بوده و اسامیشان معلوم نیست.

ص: ۲۴۴

ابو قریش - عیسی

- صیدلانی، از اطّابای مهدی سیمین خلیفہ عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹ هـ ق - قنح - قسط) میباشد کہ در امر طبابت جز تجارب چندی بهره‌ای نداشت، با وجود این، در سایہ اقبال و بخت بیدار بمعالجات غریبہ بسیاری موفق بوده است. وقتی بول خیزران زن مهدی را کہ مادر هرون الرشید بوده دیدہ و بمجرّد معاینہ بحاملہ بودن خیزران و پسر بودن حمل او حکم قطعی داد و بدین جهت در سلک اطّابای درباری منسلک شد. اصرار وافی جرجس بن جبرئیل رئیس الاطّابای وقت کہ در کذب بودن و مخالف موازین علمی بودن حکم مذکور داشته مؤثر نیفتاد.

عیسی دویمین طبیب دربار بوده تا بعد از وفات جرجس بمقام رئیس الاطّابائی نایل گردید.

نوادر بسیاری از این قبیل، در تشخیص مرض و معالجات وی منقول است. سال وفات او مضبوط نبوده و لکن در عہد خلافت هرون پنجمین خلیفہ عباسی (۱۷۰ - ۱۹۳ هـ ق - قع - قصج) زندہ بوده است. (ص ۱۵۶ ج ۱ مر و ۷۵۵ ج ۱ س و ۲۸۰ خع)

ابو القلوص ابو قیراط ابو قیس

در اصطلاح رجالی، اولی وهب بن کریب، دویمی محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر حسنی سومی اسود بن قیس عبدی عجلای است.

در مجمع البیان طبری ضمن تفسیر و سبب نزول آیه صد و هشتاد و هفتم سوره مبارکه بقره (أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ) از علی بن ابراهیم از امام صادق ع روایت کرده است که در اوّل اسلام، مجامعت نسوان در تمامی رمضان لیلاً و نهارا و خوردن نیز علاوه بر روزها در شبها هم بعد از خوابیدن حرام بود، مسلمانها حق نداشتند که بعد از بیداری چیزی بخورند.

با وجود این، بعضی از جوانان در شبهای رمضان مجامعت میکردند، مطعم بن جبیر پیرمرد صحابی نیز روزه‌دار بوده و در خانه او تهیه طعام افطار قدری دیر شد و بدان سبب پیش از افطار خوابید، بعد از بیداری گفت دیگر امشب بحکم دین مقدّس اسلامی چیزی نمیتوانم بخورم که بجهت خواب حرام شده است. آن حال وی مورد رقت حضرت نبوی ص گردید و این آیه شریفه نازل شد، مجامعت زنان در شبهای رمضان و خوردن

ص: ۲۴۵

بعد از نوم نیز تا طلوع صبح در شبهای رمضان مباح و حکم تحریم هردو فقره منسوخ گردید. در مجمع البیان بعد از این جمله گوید که عامّه در نام این شخص (مطعم بن جبیر) که بجهت او این آیه نازل شده مابین صرمه بن ایاس و قیس بن صرمه و ابو صرمه و ابو قیس بن صرمه بچندین قول اختلاف دارند و پس از آنکه خودش صورت قضیه را بعرض نبوی ص رسانید، عمر هم گفت یا رسول الله مثل این خطیئه از من نیز صادر شده و از تو اعتذار مینمایم که بعد از نماز عشا مجامعت کرده‌ام پس چند نفر دیگر نیز برخاسته و بهمان قرار اقرار آوردند تا این آیه نازل شد.

در کشاف و تفسیر ابی السعود همین قضیه عمر و حرام بودن جماع و اکل و شرب در شب رمضان بعد از خوابیدن یا نماز عشا در صدر اسلام را نقل و در تفسیر نیشابوری و کتاب ناسخ و منسوخ نحاس نیز هردو قضیه عمرو ابو قیس را روایت کرده‌اند.

ابو قیس - عامر بن جشم بن اسلت

- از اعظم شرای جاهلیت میباشد که بشرف ملاقات حضرت رسالت ص نیز مشرف و بروایتی متعهد گردید که تا یکسال دیگر مذهب اسلام را قبول نماید و لکن موفق نشد، در ظرف همان سال که سال اوّل هجرت بوده مرد و پسرش عقبه بن ابی قیس اسلام را قبول نمود و در وقعه قادسیه بشهادت رسید و از اشعار ابو قیس است که در وصف ستاره ثریا گفته است:

کعنقود ملاحیه حین نورا

و قد لاح فی الصبح الثریا کما تری

در جامع الشواهد گوید که این شعر از احیحة بن جلاح است که نامش انس بن مالک میباشد پس گوید که بعضی آن را بقیس بن اسلت نسبت داده است.

(جامع الشواهد و ص ۷۵۵ ج ۱ س)

ابو کاليجار

کنیه دو تن از ملوک دیالمه میباشد که در خاتمه باب کنی تحت عنوان آل بویه اشاره خواهد شد و رجوع به عماد لدین الله هم بشود.

ابو کبشه

نامش جزء و بنوشته مرصع ابن الاثیر، او همان است که مشرکین عرب حضرت رسالت ص را بدو نسبت داده و ابن ابی کبشه اش

ص: ۲۴۶

گفتند، زیرا همچنانکه ابو کبشه در بت پرستی مخالفت کرده و ستاره شعراى عبور را پرستش نمود آن حضرت نیز در بت پرستی مخالف ایشان بود و از این رو بابو کبشه منسوبش داشته و ابن ابی کبشه اش میگفتند، یا بزعم بعضی ابو کبشه جدّ جدّ مادری آن حضرت بوده و ابن ابی کبشه گفتن بجهت همین نسبت بوده است.

در قاموس اللّغة گوید مشرکین عرب حضرت نبوی ص را ابن ابی کبشه گفته و آن حضرت را بابو کبشه تشبیه میکردند و او مردی بوده است از قبیله خزاعه که در بت پرستی با قریش مخالفت داشت، یا آنکه ابو کبشه کنیه وهب بن عبد مناف جدّ مادری آن حضرت و یا کنیه شوهر حلیمه سعدیه دایه آن حضرت بوده که پدر رضاعی آن حضرت میباشد و یا کنیه برادرشوهر حلیمه بوده که عمّ رضاعی آنحضرت است.

ابو الکرم - صاعد بن یحیی

- بعنوان ابو الفرج طبیب مذکور شد.

ابو الکرم - مبارک بن فاجر

- یا فاخر، بن محمد بن یعقوب، نحوی فاضل لغوی، معروف به ابن الفاجر (الفاخر خ ل)، مکنّی به ابو الکرم، برادر مادری بارع بغدادی سابق الذکر میباشد که در لغت خبیر و در نحو بدیگران مقدّم بود، این علم شریف را از ابن برهان نحوی خواند، از قاضی ابو الطّیب طبری هم استماع حدیث نمود، اخیرا با کذب و دروغ و ادّعای سماع چیزهائی که اصلا بگوشش نخورده متّهم گردید که این دعاوی کاذبه را وسیله جلب نفوس و مردم فریبی کرده است.

علاوه بر آن، خطیب تبریزی احترام طلبان را نیز که در حوزه درس برای ایشان بلند میشده است خرده گرفته و این شعر را فرومیخواند:

شرح خطبة ادب الكاتب و المعلم فی النحو از تألیفات ابو الکرم است. وفات او بسال پانصدم هجرت واقع شد. با جیم بودن لفظ فاجر پدر او در روضات مصرّح بوده و در کشف الظنون با خای نخذ نوشته است. (کف و سطر ۱۴ ص ۲۴۹ روضات الجنات)

ابو الکرم - هبة الله

- در باب اول بعنوان بوصیری ابو القاسم مذکور است.

ص: ۲۴۷

ابو الکلاب

(بضمّ کاف) کنیه یکی از خطبای عرب و فصحای علمای نسب از قبیله بنی تیم بن ثعلبة میباشد که نامش ورقاء بن اشعر، بسیار معمر، از کثرت فصاحت به لسان یا ابن لسان معروف، گاهی به ابن الحمرة و ابن لسان الحمرة و ابن لبان هم موصوف، در علم انساب عرب متفرد و بی بدل بلکه ضرب المثل بود و انسب من ابن لسان یا ابن لبان یا من ابن الحمرة از امثال دایره میباشد.

(مرصع و مجمع الامثال و غیره)

ابو کهمس

در اصطلاح رجالی قاسم بن عبید و هیشم بن عبد الله و هیشم بن عبید است.

ابو لبابة - بشیر

- یا سیر یا رفاعه - بن عبد المنذر بن زبیر بن زید، مدنی انصاری، از اولاد اوس برادر خزرج، از طایفه انصار، از اصحاب کبار و حاضرین بدر بود، یکی از ستونهای مسجد نبوی ص در مدینه بنام او منسوب و بستون توبه معروف میباشد که ابو لبابة از همان ستون گرفته و توبه کرد و توبه اش قبول شد و موافق آنچه در مجمع البیان از حضرت باقر و صادق ع روایت کرده آیه بیست و هفتم و هشتم سوره انفال (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ الْخ) نازل شد.

معصیت ابو لبابه که از آن توبه کرده محل خلاف علمای رجال میباشد، بعضی گفته اند که تخلف از غزوه تبوک بوده و جهات دیگر نیز گفته اند. همین ستون از مواضع شریفه مسجد النبی ص بوده و نماز و دعا و جلوس و اعتکاف در پای آن از مندوبات دینیّه است.

وفات ابو لبابة بعد از قتل عثمان و يا پيش از شهادت حضرت على ع واقع و يا تا بعد از پنجاهم هجرت در قيد حيات بوده و دخترش لبابه هم زن زید بن خطاب بوده است.

(ص ۱۴۲ مف و ۳۸ هب و ۵۸۰ ج ۱۵ عن و غيره)

ابو اللحم

در اصطلاح رجالی خلف بن مالک غفاری است.

ابو لؤلؤ - فیروز فارسی

- ملقب به بابا شجاع الدین، غلام مغیره بن شعبه، در اصل نهاوندی بوده و اسیر رومیان شد و اخیراً مسلمانانش

ص: ۲۴۸

اسیر آوردند. بهمین جهت بود که فیروز همین که صغار اسرای نهاوند را که در سال بیست و یکم هجرت بمدینه آوردند میدید گریه میکرد و دست بر سر ایشان میکشید و میگفت که عمر جگر مرا خورده است، این حرف اشاره بود بآنکه خلیفه مقرر داشته بوده که فیروز روزی دو درهم برسم خراج و مالیات به بیت المال بدهد چون این مقدار بدهی به فیروز بس گران بود لذا بخود خلیفه اظهار تظلم نمود خلیفه گفت شنیده‌ام تو قدرت ساختن آسیای بادی را داری و این مقدار بدهی با وجود این صنعت، بسیار نمیباشد فیروز گفت بلی درست است، برای خلیفه هم آسیایی میسازم که تا دامنه قیامت دائماً در گردش بوده و ابداً سکون نیابد و یا گفته بود که در داستانهای مشرق و مغرب سمر و زبانزد باشد، این بگفت و رفت، خلیفه گفت که فیروز با این کلام تهدیدم نموده و وعده قتلم داد که اگر قصاص قبل از جنایت و یا قتل بمجرّد ظنّ و تهمت روا بودی هرآینه او را میکشتم. فیروز بعد از آن روز، اسباب قتل خلیفه را بشرحی که در تواریخ و سیر نگارش داده‌اند فراهم نمود.

بعضی از اهل سیر قضیه آسیا را بدین روش نگارش داده‌اند که مغیره بن شعبه مذکور فوق با غلام خود فیروز موافق احکام اسلامی مکاتبه کرده بود که تکسّب کرده و از اندوخته خود روزی دو درهم بمولایش مغیره بدهد و بقیه هرچه باشد مال خودش باشد، این مقدار بدهی به فیروز بسیار سخت بود تا آنکه وقتی مغیره تصمیم حجّ داد، فیروز بسیار شاد شد که در مدینه تظلم بدربار خلافت می‌برد و تخفیفی در بدهی مذکور میگیرد تا بعد از تشرفّ بحضور خلیفه و اظهار تظلم از آن قضیه، خلیفه پرسید که چه کار از دست تو برمیآید فیروز هم چندین صنعت که مقدورش بوده شمرده و از آن جمله یکی هم آسیای بادی ساختن بود، خلیفه گفت کسی که قدرت این صنایع را دارد بدهی روزانه دو درهمی بسیار نباشد. فیروز بسیار متألّم شد و با کمال یأس برگشت پس خلیفه از عقبش خواند و بتأسیس یک دستگاه آسیای بادی بیت المال (دولتی) تکلیفش نمود بمنظور اینکه غلات مستخدمین و ارباب حقوق بهزینه بیت المال آرد شود و دیگر آسوده‌تر

ص: ۲۴۹

باشند، فیروز نیز از ته دل اجابت نمود، و بهمان دستور مذکور جواب داد و بعد از آن کرد آنچه را که کرد.

در مجالس المؤمنین گوید اهل کاشان را عقیدت آن است که فیروز بعد از قتل عمر بکاشان آمد، از خوف اعدا پنهان و متواری شد، اهالی کاشان نیز بواسطه صحبت خاندان رسالت تعظیمش کرده و محافظت نمودند تا آنکه در آنجا وفات یافته و در خارج شهر مدفون گردید. اما لقب بابا شجاع الدین هم بجهت آن است که قاتل شخص بزرگ دینی شجاع دین است، بابا هم اگرچه در لغت عجم بمعنی پدر است لکن کسی را که کار بزرگی کرده باشد نیز بابا گویند.

در قاموس الاعلام گوید: ابو لؤلؤ فیروز غلام مغیره، بروایتی مجوسی و بروایت دیگر نصرانی مذهب و در اصل نهاوندی بود، نخست اسیر رومیها شد، اخیرا در موقع فتح شام اسیر مجاهدین اسلام گردید، در اواخر ذیحجه سال بیست و سیم هجرت حضرت عمر بن خطاب را بضرب خنجر بشهادت رسانید و همانا سبب این جسارت، بدهی همان دو درهم بوده که از طرف خلیفه بدو تحمیل و یا بروایتی دیگر بمرام رخنه دار کردن غلبه و شوکت اسلامی بتحریک اجانب بوده است. بهرحال بعد از قتل عمر فرار کرد، هرکسی را که تصادف می نمود از چپ و راست با همان خنجر میزد، تا یک مرد انصاری عبا بر سرش انداخت، او نیز همین که دستگیر شدن خودش را دید فوراً با همان خنجر خودش را کشته و با دست خود بمجازات کردار خود رسید. نگارنده گوید: اصل قتل عمر بحکم بعضی از تواریخ معتمده روز چهارشنبه بیست و ششم ذیحجه سال بیست و سیم هجرت که چارشنبه آخر سال عربی بوده وقت صبح در مسجد یا در اثنای راه در موقع رفتن بمسجد واقع گردید.

(ص ۳۷ هب و ۱۸ لس و کتب تاریخیه)

ابو لهب - عبد العزی

- پسر عبد المطلب و برادر پدری جناب عبد الله والد معظم حضرت رسالت ص بود، او را در قرآن مجید با همین کنیه ذکر کردن (نه با اسم مذکورش) با اینکه کنیه را نوعاً در مقام تجلیل و تکریم استعمال نمایند

ص: ۲۵۰

همانا بجهت منسوب به عزّی نداشتن او است که نام یکی از بتهای زمان جاهلیت بوده و یا خود بجهت اشتها او بهمین کنیه است که همه کس او را بواسطه آن میشناختند. اما نام مذکورش علاوه بر محذور مزبور غیرمشهور بوده و مورد توهم و اشتباه بدیگران میشد بعلاوه که همین کنیه با نتیجه کار او که آتش جهنّم است انسب میباشد که شعله آتش را بعربی لهب گویند (بر وزن فلس و فرس) چنانچه مردم شریر را ابو الشرّ و اهل خیر را ابو الخیر و جاهل و نادان را ابو جهل گویند و در آیه شریفه نیز کلمه ابو لهب را بهر دو وزن خوانده اند و اما کلمه لهب دویمی بالاتفاق بر وزن فرس است. بهرحال ابو لهب نسبت بحضرت رسالت ص در بدایت حال بعد از وفات حضرت ابو طالب دوستدار بود، در دستیاری آن حضرت فروگذاری نداشت تا آنکه عاقبت باغواى ابو جهل و عقبه ابن ابی معط کمر عداوت بر میان بست، علاوه بر عدم قبول اسلام مانع شدن دیگران و همه گونه آزار و اذیت آن حضرت را وظیفه خود دانست و هنگامی که آن حضرت بالای کوه صفا رفته و مردمرا صدا زد و بعد از اجتماع، اعلان نبوت و تبلیغ رسالت نمود ابو لهب جسارت کرد و گفت تَبَّ لک آیا ما را برای همین کار دعوت

کرده‌ای. اذیت و آزاری که از آن منبع شقاوت و زنش بآن حضرت رسیده مشهور و در السنه دایر و سوره مبارکه تبت در حق ایشان نازل شده است. ابو لهب در بغض و عداوت خود استمرار داشت تا در سال دوم هجرت هفت روزی بعد از غزوه بدر با مرض عدسه (که آبله‌ایست مهلک از جنس طاعون) مرد و لاشه‌اش تعفن کرد تا با تمام ذلت در خاکش کردند.

اما زن ابو لهب که دختر حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و خواهر ابو سفیان و عمّه معاویه و کنیه‌اش ام جمیل و نامش جمیله یا صخره یا عوراء بوده نیز خار و خسک جمع میکرد و سر راه آنحضرت میریخت و بهمین جهت در آیه شریفه با وصف حمالة الحطب مذکور شد و یا خود حمالة الحطب گفتن او بجهت نیمه و تفتین و افساد وی بوده است که شخص همچنانی را حمال حطب (هیزم‌کش) گفتن متداول و همین کنایه در زبان فارسی و ترکی نیز مصطلح و معمول است گویا که آتش فتنه را شعله‌ور میکند. گاه است که بجهت

ص: ۲۵۱

تأکید در این صفت خبیثه حطب را نیز با رطب (بمعنی تر) موصوف دارند که در این حال گرمی آتش با دود و دخان تر بودن هیزم ممزوج و آزار و اذیتش ابلغ و اکمل میباشد، وجوه دیگری نیز هست که ذکر آنها اطناب و خارج از وضع کتاب است. بدن پلید ام جمیل نیز مثل ابو لهب بعد از مردن تعفن کرد و سه روز در روی زمین ماند و کسی از خانواده‌اش قدرت نزدیکی نداشت تا آنکه بعضی از زنگی‌ها را اجیر کردند که در خاکش کنند. این چند شعر هم که در دیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین ع است شاهد اغوای ابو جهل و صخره بودن نام زن ابو لهب میباشد:

ابا لهب تبت یداک ابا لهب	و صخرة بنت الحرب حمالة الحطب
خذلت نبی الله قاطع رحمه	فكنت کمن باع السلامة بالعطب
لخوف ابی جهل فاصبحت تابعا	له و کذاک الرأس یتبعه الذنب
دشمن که همیشه باد در قید هلاک	وز دست اجل باد گریانش چاک
از جهل چو دین را بدنیا بفروخت	شد تابع جاهلی سفیهی بی‌باک

ناگفته نماند که بنوشته بعضی از ارباب تراجم ابو لهب سارق غزال کعبه میباشد که از طلا بوده است، کنیه او هم در اصل ابو عتبه بوده و ابو لهب لقبش میباشد که بجهت کثرت جمال و گلناری بودن صورت و یا بجهت اهل دوزخ بودن او ملقب بابو لهب بوده است.

(ص ۵۵ مف و ۷۵۶ ج ۱ س و تفاسیر متفرقه)

ابو اللیث سمرقندی - نصر

- در باب اوّل (القاب) بعنوان سمرقندی نصر مذکور است.

ابو لیلی - حسان

- در باب اوّل بعنوان نابغه جعدی مذکور است.

ابو لیلی - یسار

- ضمن شرح حال پسرش عبد الرحمن تحت عنوان ابن ابی لیلی از باب سیّم (ابناء) نگارش خواهیم داد.

ابو مالک

در اصطلاح رجال، حارث بن حارث، ضحاک حضرمی، عیینة بن حصن، کعب بن عاصم، محمد بن ضمرّة و بعضی دیگر است.

ابو مالک - غیاث بن غوث

- در باب اوّل (القاب) بعنوان اخطل غیاث مذکور است.

ص: ۲۵۲

ابو المثنی

در اصطلاح رجال محمد بن حسن بن علی است.

ابو مجاشع

در باب اوّل (القاب) بعنوان ابرش ابو مجاشع مذکور است.

ابو مجد - غانم بن ولید

- در باب اوّل (القاب) بعنوان مالقی غانم مذکور است.

ابو المجد - مجدود بن آدم

- در باب اوّل (القاب) بعنوان سنائی مجدود نگارش یافته است.

- بن شیخ محمد حسین ابن حاج شیخ محمد باقر ابن صاحب حاشیه شیخ محمد تقی اصفهانی، از اجلای علمای عصر حاضر ما میباشد که فقیه اصولی حکیم متکلم ریاضی عروضی شاعر ماهر، جامع معقول و منقول و فروع و اصول بود. شرح حال سعادت منوال آن عالم ربّانی موافق آنچه در نهم ربیع الثانی هزار و سیصد و شصت و یکم هجری قمری بخط خودش نگاشته بدین طرز است که پیش از سنّ بلوغ نجاه العباد و نحو خارجی را از سید ابراهیم قزوینی خواند، رسائل و فصول را نیز در حوزه درس والد معظّم خود و شریعت اصفهانی سابق الذکر یاد گرفت.

عکس شیخ محمد رضا اصفهانی «ابو المجد» - ۲

سپس در نجف در حوزه فقه و اصول استدلالی آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی سابق الذکر حاضر شد، پس از آنکه سید محمد فشارکی سابق الذکر (متوفی بسال ۱۳۱۶ ه ق - غشیو) از سامره بنجف مراجعت کرد صاحب ترجمه او را بتمامی مراجع وقت ترجیح داده و منحصر در حوزه وی حاضر شد و بعد از وفات او دیگر حاضر هیچ درسی نگردید و فقط با افاضل وقت مشغول مذاکرات علمیّه میبود.

علم عروض و حدیث و مقداری از تفسیر کشاف و بیضاوی را نیز نزد شریعت

ص: ۲۵۳

اصفهانی فوق خواند و تألیفات طریفه دارد:

۱- تنبیهاً دلیل الانسداد و در آن موافق جد عالی خود (صاحب حاشیه) و عم عالی خود (صاحب فصول) حجیت ظنّ طریقی را ثابت کرده است ۲- ذخائر المجتهدین فی شرح کتاب معالم الدین فی فقه آل طه و یس ۳- سمط الالّ فی الموضع و الاستعمال ۴- السیف الصنیع لرقاب منکری علم البدیع ۵- نقد فلسفه داروین و دحض شبهات المبطلین ۶- وقایة الاذهان و غیر اینها و از این جمله، اولی و سومی و آخری در اصفهان و پنجمی نیز در بغداد چاپ شده است و از اشعار حقائق شعار صاحب ترجمه است:

و لكن شکل العلم فيه عقیم

فانی بانحاء العلوم علیم

طیب بصیر بالنجوم حکیم

اذا قیل هذا مفلس و عذیم

الا ان شکل المال فی الدهر منتج

فمن یشتری منی جمیع فضائلی

فقیه اصولی ادیب محدث

و ما ذا انتفاع المرء بالعلم و الحجی

صاحب ترجمه بسال هزار و سیصد و شصت و دویم هجری قمری در موطن خود اصفهان در هفتاد و پنج سالگی وفات یافت.

(مرقومه خود صاحب ترجمه و اطلاعات متفرقه)

ابو المحارب - حنین بن سهل

- در باب سوم بعنوان ابن سهل خواهد آمد.

ابو المحاسن - سید احمد بن فضل الله

- در باب اوّل ضمن عنوان ضیاء الدین فضل الله مذکور است.

ابو المحاسن - حسین بن حسن

- در باب اوّل (القاب) بعنوان جرجانی حسین ذکر شده است.

ابو المحاسن - عبد الواحد بن اسمعیل

- در باب اوّل بعنوان رویانی مذکور شده است.

ابو المحاسن - محمد بن سعد بن محمد

- نخجوانی، مکنّی به ابو المحاسن، از ادبا و شعرای قرن هشتم هجرت میباشد. کتاب بدره المعانی فی ترجمة اللآلی که شرح لآلی منثوره حضرت امیر المؤمنین ع (کلمات قصار) میباشد از آثار قلمی نظمّی او است که در سال هفتصد و سی و دویم نظمّش کرده و بسال هزار و دویمست

ص: ۲۵۴

و پانزدهم در استانبول چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد.

(اطلاعات متفرقه)

ابو المحاسن - محمد بن نصر الدین

- در باب سوم بعنوان ابن عیین خواهد آمد.

ابو المحاسن - مسعود بن علی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان فخر الزمان مذکور است.

ابو المحاسن - یوسف بن اسمعیل

- در باب اوّل بعنوان شواء نگارش یافته است.

ابو المحاسن - یوسف بن تغری

- در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن تغری خواهد آمد.

ابو المحاسن - یوسف بن رافع

- در باب سوم بعنوان ابن شداد خواهد آمد.

ابو المحجل - عبد الله بن شریک

- عامری، مصطلح علم رجال و موکول بدان علم است.

ابو محجن

چون در السنه دایر و معرفت شرح حال اجمالی او محل رغبت بعضی از طبقات است گوئیم: بنوشته خیرات حسان از اصحاب، نامش غیرمعلوم، بزن شמוש نامی از صحابیات انصار عاشق بود، چون راهی بدیدار وی نداشته لاجرم در عمارتی که جنب خانه شמוש بوده مزدور شد که گاه‌گاهی از روزه‌های آن عمارت دلدار را دیدار کرده باشد و هروقتی که باین مرام نایل میشده این شعر را میخوانده است:

و لقد نظرت الی شמוש و دونها

حرج من الرحمن غیر قلیل

عاقبت این شعر بگوش شوهر شמוש رسید و به عمر شکایت برد، عمر نیز ابو محجن را تبعید کرد. ابو محجن در هردو دوره جاهلیت و اسلام بکرم و شجاعت معروف و در شرب خمر اصرار داشت، عمر او را چندبار حدّ شرب خمر زد ولی سودی نداشت و رشادتی که در جنگ قادسیه از او بظهور آمده مشهور است. سعد بن وقاص بعد از آن جلادت و مردانگی او را

نواخته و توبه‌اش داد و در خارج یکی از دهات تویسرکان مزاری است که گویند قبر ابو محجن میباید و دیوان ابو محجن با شرح ابو هلال عسکری در لیدن و

ص: ۲۵۵

قاهره چاپ شده است.

در تاریخ حشری گوید: نام ابو محجن، قدامه بن حصین تمیمی است که از کبار اصحاب، کثرت شجاعت او در السنه دایر، در اکثر غزوات اسلامی حاضر و ملازم رکاب حضرت ابو تراب ع بود. در غزوه قادسیه که در سال پانزدهم هجرت واقع و سعد وقاص سرلشگری اسلام را داشت و رستم نامی نیز از طرف یزدجرد، سردار کفار و به فیل سفیدی سوار و با سی و پنج فیل دیگر در مقابل لشکر اسلام صف کشیده بود، ابو محجن در آن موقع بجهت تهمت شرب خمر در کوشگ سعد محبوس و از محبس بمحاربه طرفین که در حوالی همان کوشگ بوده نظاره میکرد، همینکه غلبه کفار را مشاهده نمود غیرت اسلامیّت بر وی غالب آمد، از کنیز سعد که آنجا بوده درخواست نمود که بند از وی برداشته و اسبی و سلاحی بدو بدهد تا بمیدان رفته و کفار را منهزم ساخته باز بحالت محبوسی برگردد. کنیز گفت از عقل دور است که محبوس، بعد از رهائی، باز باراده خود برگشته و برفتن زیربند تن دردهد (چو مرغ از قفس رفت نتوان گرفت) ابو محجن قسم یاد کرد که برگردد مگر آنکه کشته شود پس کنیز بند از وی برداشته و اسب و شمشیری بدو داد، آن غیرتمند نیز نقابی بر روی کشیده و بمیدان رفت، چندی از سرداران کفار را کشت، بهمین جهت اسلامیان نیز قوی دل گشته و بیکباره حمله برده و ایشان را منهزم ساختند. ابو محجن فوراً برگشته و بند را بخود مرتّب ساخت تا بعد از انجام فتح، سعد بکنیز خود حکایت میکرد که شخصی از غیب ظاهر و کفار را شکست داد، اسبش نیز مثل اسب من بود پس کنیز صورت قضیه را نقل نمود، سعد هم دردم بند از ابو محجن برداشته و اعتذار نمود، او نیز در مرتبه دویمی جنگ قادسیه بشهادت رسید.

محجن عصائی را گویند که سرش چوگان باشد و حضرت رسالت ص بعد از فتح مکه چوب چوگان را که در دست قدامه بوده گرفته و بتها را شکسته و چوب را بامیر المؤمنین ع داد که بقیه بتها را بدان چوب بزیر انداخته و بشکند و قدامه بسبب همان عصا از طرف قرین الشرف حضرت رسالت ص ملقب بابو محجن گردید انتهی کلام الحشری ملخصاً. تعجب

ص: ۲۵۶

از حشری است که با اینهمه، گوید که قبر ابو محجن در کنار آب‌شور از محله سرخاب تبریز ظاهر و معین است بلی اشتباه اسمی ممکن است.

(تاریخ حشری و ص ۱۱۶ ج ۲ خیرات حسان)

ابو محدوده یا ابو محذوره

- اوس، یا سمره بن معین، یا معیر قرشی جمحی یا جمجمی، مؤذن حضرت رسالت ص میباشد که در شدت صوت و بعد مسافت آن ضرب المثل بود، عمر بن خطاب بدو میگفته باک نداری که در اذان پوست شکمت منشق و پاره گردد؟ پسرش سلیمان نیز بعد از غزوه حنین بشرف اسلام مشرف و بامر حضرت رسالت ص باذان گفتن در مکه معظمه موظف شد، همان منصب دینی تا زمان ابن قتیبه (متوفی بسال ۲۷۰ هـ ق- ر ع) در خانواده اش باقی و اولاد او مؤذن مسجد الحرام بوده‌اند. در سال پنجاه و نهم هجرت درگذشت و سال وفات خود سمره بدست نیامد.

مخفی نماند اولین کسیکه برای آن حضرت اذان گفته بلال بن رباح آزاد کرده ابو بکر است که در مدینه و مسافرتها مؤذن آن حضرت بوده و ابن ام مکتوم و ابو محذوره نیز مؤذن آن حضرت بوده‌اند بشرحیکه در کتب مربوطه نگارش داده‌اند. ابو محذوره در اصطلاح رجالی، مابین اوس و اویس و سلمه و سلیمان و سمره و عمرو مردد و پدرش نیز مابین لوزان و معیر و معین (هر دو بر وزن منبر) متردد و مرجع، کتب رجالیّه و کتب مربوطه باصحاب است.

ابو محرز - خلف بن حیان

- هلالی بصری، از مشاهیر شعرا و اهل لغت میباشد که فتاوی و اقوال او محل استشهاد عامّه بود، بجهت سرخی رویش بلقب احمر شهرت داشت و موافق آنچه در روضات از بغیة الوعاة سیوطی نقل کرده راوی ثقه و علامه وقت خود بعقیده بعضی معلّم اصمعی بوده است. اخفش گوید که کسی را سراغ ندارم که نسبت بفنون شعری داناتر از اصمعی و خلف احمر باشد. ابو الطیب گوید که علم و شعر در هیچ سینه‌ای جمع نشده چنانچه در سینه ابن درید و خلف احمر جمع و ازدحام کرده است کتاب جبال العرب و دیوان شعری از آثار قلمی او است و در حدود یکصد و هشتادم هجری قمری درگذشت. (کف و ص ۲۷۰ روضات الجنات)

ص: ۲۵۷

ابو محفوظ

معروف بن فیروز در باب اول بعنوان کرخی معروف مذکور شده است.

ابو محلم - محمد بن هشام

- در باب سوم بعنوان ابن هشام محمد بن هشام خواهد آمد.

ابو محمد ۳۶

^{۳۶} (۱) ابو محمد - در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم، کنیه جمعی نامحصور، طبقه اولی ماکول بعلم رجال و بسیاری از اکابر طبقه دومی نیز در باب اول و سوم این کتاب (القاب و ابناء) بعنوان متفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش یافته است و بعضی از ایشان را که در آن دو باب ذکر نشده بطور اجمال در اینجا تذکر میدهد.

- از مورّخین اوائل قرن ششم هجرت میباشد، تاریخ طبری مشهور را که از بدو خلقت تا سال سیصد و نهم هجرت بنام تاریخ الامم و الملوک بقید تحریر آورده از عربی بفارسی ترجمه نموده و وقایع مابین طبری (متوفی بسال ۳۱۰ هـ ق- شی) و زمان خود را نیز بدان افزوده است و در پانصد و دوازدهم هجری قمری درگذشت و ظاهراً نامش هم ابو محمد است.

(کف و ص ۷۵۸ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابو محمد - عبد الله بن احمد

- خازن اصفهانی، از مشاهیر ادبا و شعرای عهد دیالمه و از منسوبین صاحب بن عبّاد (متوفی بسال ۳۸۵ هـ ق- شفه) با ابو بکر خوارزمی (متوفی بسال ۳۸۳ هـ ق- شفج) نیز مراسلاتی داشت، اشعارش سلس اللفظ و لطیف المعنی بوده و از او است:

حر الکلام و تستخدم له الفكر

لا يحسن الشعر ما لم يشرق له

و انما لمعان تعشق الصور

انظر تجد صور الاشعار واحدة

سال وفاتش مضبوط نیست. (ص ۷۵۸ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابو محمد - عبد الله بن محمد

- زوزنی، از مشاهیر ادبا و شعرای اوائل قرن پنجم خراسان بوده و از اشعار او است:

و ليس في الصحبة انتفاع

لما رايت الزمان نکسا

و کل رأس به صداع

کل رئیس به ملال

(۱) ابو محمد- در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم، کنیه جمعی نامحصور، طبقه اولی موکول بعلم رجال و بسیاری از اکابر طبقه دویمی نیز در باب اول و سوم این کتاب (القاب و ابناء) بعنوانین متفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش یافته است و بعضی از ایشان را که در آن دو باب ذکر نشده بطور اجمال در اینجا تذکر میدهد.

در سال چهار صد و سی و یکم هجری قمری درگذشت.

(ص ۷۵۹ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابو مخنف - لوط بن یحیی

- بن سعید بن مخنف بن سلیم (سالم خ ل) بن حارث بن عوف بن ثعلبة بن سعد بن مناة، ازدیّ القبيلة، عامدیّ البطن و الشعبة، کوفیّ البلدة، ابو مخنف الکنية، از وجوه و اعیان شیعه و اکابر و معتمدین محدّثین و مورّخین امامیه و از اصحاب حضرت صادق ع بود، از آن حضرت روایت کرده بلکه در حضور مبارک آن سرور تتلمذ نموده و کتابهای بسیاری در تواریخ و سیر و ملاحم و مغازی تألیف داده است.

بعضی از اهل فنّ گوید که واقدی و مدائنی و ابو مخنف که هر سه از اکابر مورّخین هستند در فتوح شام شریک و مساوی بوده و لکن واقدی نسبت بتواریخ حجاز، مدائنی نسبت بهند و فارس و خراسان، ابو مخنف هم نسبت باخبار و فتوحات بدیگران تقدّم داشته‌اند. از تألیفات ابو مخنف است:

۱- خطبة الزهراء ۲ تا ۱۰- السقیفة و الغارات و فتوح الاسلام و فتوح خراسان و فتوح الشام و فتوح العراق و کتاب الجمل و کتاب صفین و کتاب النهروان ۱۱ تا ۱۵- مقتل الحسن ع و مقتل الحسین ع و مقتل عثمان و مقتل علی ع و مقتل محمد بن ابی بکر و غیر اینها که بسیار و ذکر آنها اطناب و مجرد تسوید اوراق است. وفات او در سال یکصد و پنجاه و هفتم هجرت واقع، جدّش مخنف بن سلیم از اصحاب کبار، در وقعه جمل نیز در رکاب مبارک حضرت علی ع حاضر، علمدار قبیله ازد بوده و در سال سی و ششم در همان وقعه بشهادت رسید.

ناگفته نماند مقتل الحسین، از تألیفات ابو مخنف شهر آنها، در السنه دایر، در ایران چاپ و بمناسبت نام مؤلف به مقتل ابو مخنف معروف است. بعضی از اهل عصر گفته است که افسوس کتاب مقتل الحسین ابو مخنف بتمادی ایّام مفقود و بدست ما نرسیده و اما این مقتلی که در دست می‌باشد و در آخر عاشر بحار چاپ شده و بابو مخنف بیچاره

ص: ۲۵۹

نسبت میدهند از وی نبوده و معلوم نیست که از کیست. ابو جعفر طبری در کتاب تاریخ خود بسیاری از مقتل ابو مخنف را نقل کرده که بعد از مقایسه با این مقتل معروف منتسب بابو مخنف معلوم میگردد که ادا ربطی بهمدیگر ندارند و در نتیجه گوید پس این مقتل معروف بنام ابی مخنف اعتبار نداشته و بمتفرّدات او اعتمادی نیست. انتهای ملخصا و نگارنده گوید که

قضاوت در امثال این قضیه در صورتیکه ضرورتی دینی ایجاب کند محتاج بتتبع زاید مییاشد. (کتب رجالیه و ۳۸ هب و ۱۳۶ ف و ۷۶۳ ت و ۳۱ ج ۱ مه)

ابو مدرک

در اصطلاح رجالی عماره بن عماره صحابی و منیب از دی صحابی است.

ابو مدین - شعیب بن حسن

- یا حسین مغربی انصاری اندلسی، معروف به ابو مدین مغربی، از اکابر عرفای اواخر قرن ششم هجری اندلس مییاشد که پیرو مرشد محیی الدین ابن العربی، در توحید و توکل سرآمد مشایخ وقت، در کلمات اهل فن به شیخ المشایخ موصوف، کتاب انس الوحید و نزهة المرید فی التوحید تألیف او است و با شرح شهاب الدین احمد بن عبد القادر در مصر چاپ شده است. بالجملة بسیار صالح و متقی، کراماتی بدو منسوب، علاوه بر فنون طریقت و عرفان در فقه مالکی و دیگر علوم متداوله نیز صاحب یدی طولی بود. وفات او در سال پانصد و هشتاد و نهم یا نودم یا نود و چهارم هجری قمری واقع شد و بنابر دویمی جمله معدن نور یقین - ۵۹۰ ماده تاریخ وفات او است. (ص ۷۶ ج ۱ فع و ۷۵۹ ج ۱ س و ۱۰۸ ج ۱ خه و غیره)

ابو مدینه ابو مرثد

در اصطلاح رجالی، اولی عبد الله بن حفص صحابی، دویمی کنّاز (بر وزن عطّار) بن حصین غنوی صحابی است.

ابو المرجی - سالم بن احمد

- (در باب اول) بعنوان منتخب سالم نگارش یافته است.

ابو مروان - جعفر بن احمد

- در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن الغاسلة خواهد آمد.

ابو مروان - عبد الملك بن ابی العلاء

- زهر بن عبد الملك بن محمد بن مروان بن زهر، از مشاهیر اطّباء قرن ششم اندلس مییاشد که تمامی اقسام طب را نزد پدرش تکمیل نمود، در ترتیب ادویه مفرده و مرکبه و تشخیص مرض

ص: ۲۶۰

و معالجه بیماران مهارت بی‌نهایت داشت، آوازه حذاقت وی عالم‌گیر، در بلاد بعیده منتشر، نوادر و غرائبی در این باب منقول و بنام اغذیه و تذکره و تیسیر و غیره مصنفاتی دارد که در تمامی ممالک متمدنه متداول و ترجمه آنها پس از وفات او تا زمان اختراع اصول جدید قرن‌ها در مدارس اروپا تدریس می‌شد و طرز معالجات او دستور العمل اطّباء اروپا بوده است.

وفات او بسال پانصد و پنجاه و نهم هجری قمری در نود و چهار سالگی در اشبیلیه واقع و شرح حال پدرش هم در باب سوم بعنوان ابن زهر خواهد آمد.

(ص ۷۶۰ ج ۱ س و ۶۳ ج ۱ مر)

ابو مروان - عبد الملک بن سراج

- در باب سوم بعنوان ابن السراج خواهد آمد.

ابو مروان - عمرو بن عبید

- بعنوان ابو عثمان عمرو مذکور شد.

ابو المرفه - نصر بن منصور

- در باب اول (القاب) بعنوان نمیری نگارش داده‌ایم.

ابو مریم

در اصطلاح رجالی، بکر بن حبیب بجلی، عبد الغفار بن قاسم بن قیس، نذیر غسانی شامی و بعضی دیگر است.

ابو المساکین - جعفر بن ابیطالب

- برادر والاگهر حضرت امیر المؤمنین ع است که از کثرت احسان فقرا و رأفتی که درباره ایشان داشته از طرف قرین الشرف حضرت رسالت ص بدین لقب مفتخر شد، بعد از آن توسعه یافت و هرکسی را که دوستدار مساکین و فقرا بوده و وظائف لازمه احسان و اکرام ایشان را معمول دارد نیز ابو المساکین گویند. اگرچه مزایای حال سعادت منوال این بزرگوار بالاتر از قدرت این قلم شکسته است لکن محض از راه تیمّن بطور اجمال زینت‌بخش این اوراق می‌گردد:

کنیه اصلی جناب جعفر ابو عبد الله، خلقا و خلقا شبیه‌ترین مردم بحضرت رسالت ص بود، اندکی بعد از اسلام حضرت علی ع بشرف اسلام مشرف و او سی و دویمین کسی است که دین مقدّس اسلامی را پذیرفته است. سن و سال آن بزرگوار ده سال از حضرت

علی ع بیشتر میباشد چنانچه برادر دیگرشان عقیل نیز ده سال از جعفر، برادر سیمی‌شان طالب نیز ده سال از عقیل بزرگتر بوده‌اند.

جعفر از مهاجرین حبشه هم بود، در سال هفتم هجرت روز فتح خیبر از حبشه مراجعت کرد، حضرت رسالت ص تا دوازده قدم استقبالش نموده و معانقه کرده و فرمود:

ما ادری بایهما انا اشد فرحا بفتح خیبر ام بقدوم جعفر. در سال هفتم یا هشتم هجرت در چهل و یک سالگی در غزوه موته بعد از مقاتله بسیار هردو دست مبارکش مقطوع و اخیرا بشهادت رسید، هفتاد و چند یا هشتاد و چند جراحت شمشیر و نیزه در بدن شریفش دیدند که تماما در طرف پیشین بدن بوده‌اند. حضرت رسالت ص فرمودند که خداوند عالم عوض دو دست، دو بال بجعفر عنایت فرمود که بواسطه آنها در بهشت طیران میکند و بهمین جهت جناب جعفر را طیار و ذو الجناحین و بجهت مهاجرت حبشه که مذکور شد ذو الهجرتین نیز گویند (هجرت حبشه و هجرت مدینه). اما موته که حرف دویمش واو (بر وزن روزه) و یا با همزه روی واو (بر وزن کهنه) میباشد بنوشته مرصع دیهی است از قراء بلقا در حدود شام که قبر جناب جعفر و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه در آنجا بوده و روی هرقبری یک بنای مستقلی است. (اطلاعات متفرقه)

ابو المستهل ابو مسروق ابو مسعود ابو مسکین

در اصطلاح رجالی، اولی حماد بن ابی العطار طائی، سلمه کوفی، کمیت بن زید اسدی و بعضی دیگر و اشهر از همه کمیت میباشد که بعنوان اسدی در باب اول نگارش داده‌ایم. دویمی عبد الله تهذی، سیمی عقبه بن عمرو و موسی بن صالح همدانی کوفی، چهارمی زیاد بن صدقه بوده و شرح حال ایشان موکول بکتاب رجالیّه است.

ابو مسلم خراسانی ابو مسلم خولانی

ذیلا اولی بعنوان ابو مسلم عبد الرحمن، دویمی نیز بعنوان ابو مسلم عبد الله بن ثوب مذکور هستند.

ابو مسلم - عبد الرحمن بن مسلم

- یا عثمان یا ابراهیم بن عثمان بن یسار، خراسانی الولاده، از مشاهیر و شجعان مسلمین خراسان میباشد

که در ادبیات و دیگر علوم متداوله مشار بالبنان و از خردسالی نسبت باهل بیت رسالت ص محبت مفرط بی‌نهایت و بالعکس نسبت به بنی مروان بغض و خصومت بی‌پایان در دل داشت، اینک نخست با نقبای خراسان ملاقات کرد و با بعضی از ایشان مسافرت بیت الله الحرام نمود، در این اثنا بمناسبت رابطه دوستی که یا محمد بن علی بن عبد الله بن عباس داشته است با

پسرش ابراهیم بن محمد ملاقات نمود و پیمان ترفیع ابراهیم بمقام خلافت بین ایشان منعقد و مدتی در خدمت وی بود، اخیراً بسمت نقابت خراسان بوطن خود برگشته و مردمرا به بیعت وی دعوت نمود تا در نتیجه جسارت فوق العاده که با فصاحت و قوه نطق و بیان توأم بوده خراسان را مسخر کرد و گروه انبوهی بسر وی گرد آمدند. همین که مروان حمار آخرین خلیفه اموی مستحضر گردید ابراهیم را در سال یکصد و بیست و نهم هجرت (بشرحی که در محل خود مذکور است) بقتل آورد پس ابو مسلم، بنام ابو العباس عبد الله سفاح برادر ابراهیم مذکور خطبه خواند و با ششصد هزار لشگر بشام حمله ور شد و بعد از محاربات بسیاری در سال یکصد و سی و دویم هجرت مروان حمار را مقتول، بنی امیه را بکلی منقرض، مردمرا بیعت سفاح مذکور که در کوفه اعلان خلافت داده بود دعوت و در حقیقت مؤسس و بانی دولت عباسیه بوده است.

بعد از تشکیل این دولت چند سالی در زمان خلافت سفاح حکومت خراسان بدو مفوض بود، بعد از وفات سفاح در سال یکصد و سی و ششم هجرت که نوبت خلافت برادرش ابو جعفر منصور رسید بعضی از قضایای ابو مسلم تولید شبهه در دل منصور کرد و قتل او را تصمیم داد تا بنا بر مشهور بسال یکصد و سی و هفتم و یا بقول بعضی در سی و ششم و بعضی دیگر در چهلیم هجرت در مراجعت از سفر مکه در شهر رومیه المدائن (که از جمله مداین کسری و در ساحل دجله نزدیکی انبار در هفت فرسخی بغداد است) با مکر و حيله بقتلش آورد و بحکم عادت روزگار، گرفتار جزای سنماری اش نمود فاعتبر. ابو مسلم نیز خبر قتل خود را از یک نفر نصرانی دویست ساله که با اصول مخصوصه از آینده خبر میداده شنیده و خودش نیز از کتب ملاحم استنباط کرده بود که او کشنده یک دولت و زنده کننده

ص: ۲۶۳

دولتی دیگر خواهد شد و عاقبت خودش نیز در روم بقتل خواهد رسید.

از ربیع الابرار زمخشری نقل است که ابو مسلم در عرفات میگفته است: اللهم انی تائب الیک مما لاظنک ان تغفرلی. بدو گفتند مگر آمرزش یک نفر چندان بزرگ است که مقدور خداوندی نمیباشد گفت من لباس ظلمی بافته ام که در تمامی دوره خلافت بنی عباس در بر مردم بوده و در هر ظلمی مورد لعن مردمان خواهم شد کسی که این جماعت نامحدود خصم وی باشند چگونه قابل مغفرت خواهد بود علاوه که در دوره نفوذ و اقتدار خودم ششصد هزار تن را بطور قتل صبری کشته ام (قتل صبری آن است که دست و پای کسی را بسته و بکشند، یا آنکه کسی او را گرفته و دیگری بکشد، یا اینکه آن مقدار زندانش کنند تا بمیرد).

نسب ابو مسلم و عربی و عجمی نژاد بودن وی بین ارباب سیر محل خلاف و نظر، موافق نوشته بعضی نام اصلی عجمی او پیش از قبول اسلام بهزاد و نام اصلی پدرش هم بندا هرمز بود، بعد از تشرف باسلام نام خودش را بعبد الرحمن و پدرش را نیز بمسلم یا عثمان یا ابراهیم تبدیل دادند (چنانچه اشاره نمودیم) خودش هم علاوه بر عربی نژاد بودن مدعی سیادت و هاشمیت بود، محض اینکه در انظار عامه در عداد خانواده عباسیه باشد خود را از اولاد سلیط بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب معرفی میکرد.

بعضی دیگر، از اکرادش دانند و ابو دلامه سابق الذکر در این اشعار خود بدان اشعار کرده و بعوض ابو مسلم به ابو مجرم‌اش مخاطب داشته و گوید:

ابا مجرم ما غیر الله نعمه
علی عبده حتی یغیره العبد
افی دولة المنصور حاولت عنده
الا ان اهل الغدر آبائك الکرد

بهر حال مردی بوده دورانیش و با تمکین و وقار و باکفایت و با ناموس و غیرت، در ادبیات و اشعار هردو زبان عربی و فارسی دارای فصاحت و بلاغت و طلاق، در انجام مرام خود همّتی سرشار داشته و از هیچگونه خونریزی پروا نمیکرد و بهمین جهت بسفاکی و خونریزی شهرت یافته است. در اثر فکر صائب خود یگانه سبب زوال شوکت بنی امیه و تشکیل دولت عباسیه بود (که مذکور شد)، از کثرت وقار و متانت از استماع

ص: ۲۶۴

فتوحات عظیمه اثر فرح و انبساطی در وی ظاهر نگشت، در شدائد و بلایا هم اندوه و ملال را بر دل خود راه نداد، اصلاً حالتش تغییر نکرد، در غیر موقع مقتضی خنده نمیکرد، نیز سالی زیاده بر یکبار با زن هم‌بستر نشده و میگفته است که مجامعت نسوان جنون است و سالی یک جنون در حق انسان کافی است، از کثرت غیرتیکه درباره خانواده‌اش داشته کسی داخل قصر او نمیشد حتی اسبی را که شب زفاف، عروسی بر آن سوار بوده کشته و زینش را هم سوختند که مردی دیگر بر آن سوار نشود و بقضیه نامه سراپا جسارت ابو مسلم که بحضرت صادق ع نوشته است در ضمن شرح حال ابو هریره عجلّی اشاره خواهد شد.

ناگفته نماند: ابن الندیم در کتاب فهرست خود گوید از جمله عقائدیکه بعد از اسلام در بلاد خراسان حادث شد یکی هم مسلمیه است که اصحاب و اتباع همین ابو مسلم بوده و بامامت وحی و مرزوق بودن وی و ظهور او در وقتیکه خودشان میدانند معتقد بودند، بعد از قتل او بنواحی عالم متفرّق و یکی از ایشان که اسحق نام داشته ببلاد ترکستان (ماوراء النهر) رفت، مردم را بیعت ابو مسلم دعوت کرده و میگفته است که خود ابو مسلم در جبال ری محبوس است (چنانچه محمد بن حنفیه بزعم کیسانیه در کوه رضوی است) و اسحق مزبور را هم اسحق ترک گفتن بهمین جهت اقامت در ترکستان میباید و الا در اصل ترک نبوده بلکه بزعم بعضی عرب علوی نسب، از اولاد یحیی بن زید بن علی است که از بنی امیه فرار کرده تا بترکستان رسیده و بمرام کتمان امر خود اظهار مذهب مسلمیه مینموده است و بزعم بعضی اسحق مذکور در اصل ترکی‌نژاد بوده و ابو مسلم را هم پیغمبر مرسل از طرف زردشت میدانسته است که مردم را بطرف او بسمت پیغمبری وی دعوت میکرد و زردشت را هم زنده میدانسته است.

(ص ۲۰۷ ج ۱۰ تاریخ بغداد و ۹ ج ۱ فع و ۳۰۳ ج ۱ کا و ۴۸۳ ف و ۷۶۰ ج ۱ س)

ابو مسلم - عبد الله بن ثوب

- خولانی، یکی از زهاد ثمانیه میباشد که اسامیشان بطور اجمال تحت همین عنوان از باب القاب مذکور و هم در

ص: ۲۶۵

آنجا اشاره نمودیم که از اشقیای آن هشت نفر بوده است. بالجملة او نزد امامیه مردود و مطرود و فاجر و مرائی و مصاحب معاویه بوده و مردم را بمحاربه علی ع میسورانیده است و هم از آن حضرت درخواست نمود که مهاجر و انصار را بروی تسلیم نماید که همه ایشان را بخون عثمان بقتل رساند، آن حضرت توقف کرد پس ابو مسلم گفت: الآن طاب الضراب.

اخیرا بقریه داریا از دیهات شام مهاجرت کرد و بسال شصت و دویم هجرت در همانجا درگذشت.

بعضی از عامّه بجلالت همین ابو مسلم معتقد بوده و گویند که وی عابد زاهد و از اکابر تابعین بود، در حال حیات حضرت رسالت ص در یمن بشرف اسلام مشرف، از طرف اسود عنسی که در آن اوان مدعی نبوت بوده مورد شکنجه و از یمن تبعید شد. بعد از وفات آن حضرت وارد مدینه و مشمول الطاف خلیفه ثانی گردید و کراماتی هم بدو منسوب دارند، چنانچه بعضی از ایشان گویند (و العهدة علیه) اسود عنسی بعد از دعوی نبوت ابو مسلم را احضار کرد و صحت نبوت خود را از وی استفسار نمود گفت نمی شنوم اسود گفت آیا رسالت محمد بن عبد الله را شهادت داری گفت بلی بلی اسود حکم کرد که در میان آتش افروخته اش انداختند لکن آتش در وی اثر نکرد و بدون هیچگونه گزند و آسیبی بمدینه آمد و بعد از وفات حضرت رسالت ص وارد شد. عمر پرسید که این مرد کجائی است و از کیست گفت از اهل یمن هستم باز پرسید حال آن کسی که اسود کذاب در آتشش انداخت چطور شد گفت من همان شخصم عمر باور نداشته و استبعاد نمود و بخدایش قسم داد او نیز قسم یاد کرد، عمر در برش کشیده و گریه گلوگیرش نمود، در میان خود و ابو بکرش نشاند و گفت حمد خدائی را میکنم که آن مقدار از اجل امانم داد که مانده حضرت ابراهیم ع را در امت مرحومه محمدی دیدم.

نام ابو مسلم زاهد بنا بر مشهور عبد الله بن ثوب و بقول بعضی از علمای رجال اهلبان بن صیفی غفاری بوده و ظاهر بعضی دیگر آنکه اهلبان غیر از عبد الله مذکور و هردو از زهاد و کنیه هردو هم ابو مسلم بوده است. تحقیق مراتب در صورت لزوم موکول بکتاب مربوطه بوده و وجه نسبت هریک از خولانی و غفاری در محل خود از این کتاب نگارش یافته است.

(ص ۲۹ هب و ۷۶۱ ج ۱ س و کتب رجالیه)

ص: ۲۶۶

ابو مسلم فراء یا ابو مسلم هراء

در باب اول (القاب) بعنوان فراء معاذ نگارش داده ایم.

ابو مسور

در اصطلاح رجالی فضیل بن یسار نه‌دی است.

ابو مصعب - عبد الله بن عبد العزيز

- در باب اوّل بعنوان بکری عبد الله مذکور است.

ابو المضا - محمد بن علی

- بن حسن بن محمد بن ابی المضاء، بعلبکی، در دمشق از ابو بکر خطیب و ابو الحسن بن ابی الحدید و دیگر اکابر استماع کرد، در سال پانصد و نهم هجرت درگذشت.

بعلبک بر وزن بدنظر شهری است قدیم در سه منزلی دمشق شام و یا بمقیاس دیگر در هشتاد کیلومتری شمال غربی دمشق و هشتاد و پنج کیلومتری جنوب شرقی طرابلس شام، مرکز ناحیه ایست وسیع موسوم بهمین اسم، دارای قصرهای مرمری و ابنیه عظیمه قدیمه و نهر خوشگوار رأس العین نامی بی نظیر از وسط آن جاری است. گویند که این شهر مهریه بلقیس بوده و قصر سلیمان بن داود هم که بر ستونهای مرمری تأسیس یافته در آنجا است. این شهر در قدیم بسیار بزرگ بود، معبد بزرگی مخصوص بعبادت بت بل نامی که معبود قوم یونس بوده است داشته و یک هیکل بزرگی توی آن معبد بوده است.

(صد و ص ۷۸ ج ۱ نی و ۱۳۲۳ ج ۲ س و غیره)

ابو المضارب

در اصطلاح رجالی کنیه محمد بن مضارب است.

ابو مضر - محمود بن جریر

- در باب اوّل (القاب) بعنوان فرید العصر مذکور شده است.

ابو المطاع - ذو القرنین بن حمدان

- ضمن عنوان ناصر الدولة حسن مذکور شده است.

ابو المطرب

رجوع بابو المطرب احمد مذکور ذیل نمایند.

ابو مطرف

در اصطلاح رجالی عبد الله بن شخير عامری است.

ابو المطرف - سليمان بن صرد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان امير التوابين نگارش یافته است.

ص: ۲۶۷

ابو المطرف - عبد الرحمن بن محمد

- در باب اوّل بعنوان لخمی عبد الرحمن مذکور است.

ابو المطهر

در اصطلاح رجالی عطية بن نجیح رازی است.

ابو المظفر

در اصطلاح رجالی سيد عبد الكريم بن احمد و محمد بن احمد نعيمی است.

ابو المظفر - احمد بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان خوافی احمد مذکور شده است.

ابو المظفر - اسامة بن مرشد

- در باب سوم بعنوان ابن منقذ خواهد آمد.

ابو المظفر - جهانشاه

- در باب اوّل (القاب) بعنوان حقیقی نگارش داده ایم.

ابو المظفر - حیان بن احمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان ترمذی حیان مذکور شده است.

ابو المظفر - شاه عالم

- در باب اوّل بعنوان آفتاب نگارش یافته است.

ابو المظفر - عبد الکریم بن احمد

- در باب ثانی بعنوان ابن طاوس عبد الکریم می‌آید.

ابو المظفر - محمد بن آدم بن کمال

- نحوی هروی، از پیشوایان نحو و معانی و علوم ادبیّه و استادی است کامل، در استخراج معانی و شرح ابیات و امثال عرب باکابر عصر خود مقدّم، از تلامذه ابو بکر خوارزمی و او العلاء صاعد و بعضی از اجلّای دیگر، صدرنشین مسند تدریس نحو و صرف و تفسیر بود. با اینکه احادیث بسیاری استماع کرده بوده و بواسطه اشتغال فنون دیگر بنقل و روایت آنها نپرداخته است و در اصول عقائد، طریقت عدلیّه را میبیموده و شرح اصلاح المنطق ابن السکیت و شرح امثال ابو عبید و شرح حماسه و شرح دیوان متنبی از تألیفات او است.

وی در سال چهار صد و چهاردهم هجری قمری درگذشت.

(ص ۴ بغیة الوعاة)

ابو المظفر - محمد بن احمد

- در باب اوّل بعنوان ابیوردی محمد بن احمد مذکور است.

ص: ۲۶۸

ابو المظفر - منصور بن سلیم

- در باب اوّل بعنوان اسکندری ذکر شده است.

ابو المظفر - یحیی بن هبیره

- در باب سیّم بعنوان ابن هبیره خواهد آمد.

ابو المظفر - یوسف بن قیزاوغلی

- در باب اوّل بعنوان سبط ابن الجوزی مذکور شده است.

ابو معاذ

در اصطلاح رجالی اسرائیل بن عباد مکی، اعین رازی، ایوب بن علاق طائی تیهانی، راشد ازدی، زهیر بن رستم، سلیمان بن ارقم، عبدان بن محمد جویمی و بعضی دیگر است.

ابو معاذ بن برد عقیلی

بعنوان بشار در باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم.

ابو المعالی^{۳۷}

ابو المعالی - احمد بن علی

- در باب سوم بعنوان ابن الانباری خواهد آمد.

ابو المعالی - احمد بن هبة الله

- بعنوان موفق الدین در باب اوّل (القاب) مذکور شده است.

ابو المعالی - سید اسمعیل

- بن حسن بن محمد حسینی نقیب نیشابوری، فاضلی است ثقه از معاصرین شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ هـ ق - تس) و از تألیفات او است.

۱- انساب آل ابیطالب یا انساب الطالبیة ۲- شجون الاحادیث ۳- زهرة الحکایات و سال وفاتش بدست نیامد. (ذریعه و ص ۲۸۱ ج ۱۲ عن)

ابو المعالی رازی

که نامش هم ابو المعالی است در باب اوّل بعنوان دهخدا نگارش یافته است.

(۱) ابو المعالی - در اصطلاح رجالی محمد بن حسین بن محمد میباشد و بعضی از اکابر دیگر را که در اصطلاح ارباب سیر دایر است بترتیب اسامیشان و یا بترتیب محل و مکان و قیود دیگر تذکر میدهد.

ص: ۲۶۹

^{۳۷} (۱) ابو المعالی - در اصطلاح رجالی محمد بن حسین بن محمد میباشد و بعضی از اکابر دیگر را که در اصطلاح ارباب سیر دایر است بترتیب اسامیشان و یا بترتیب محل و مکان و قیود دیگر تذکر میدهد.

ابو المعالی - سعد بن علی وراق

- در باب اول بعنوان دلال الکتب نگارش یافته است.

ابو المعالی شوشتری - مرعشی

- از افاضل قرن یازدهم هجری میباشد که عالم فاضل شاعر بوده و از تألیفات او است:

۱- انموزج العلم ۲- تفسیر سوره توحید ۳- رساله عدالت و علاوه بر اینها دیوان مرتبی هم داشته و از اشعار او است:

اینجا است که بیشه خود پلنگ است

صحرای فراق سوگناک است

در سال هزار و چهل و ششم هجری قمری در بنکاله هند وفات یافت و ظاهراً نام اصلیش هم ابو المعالی است. (ص ۷۶۲ ج ۱ س)

ابو المعالی - عبد الملك بن عبد الله

- جوینی، در باب اول بعنوان امام الحرمین مذکور است.

ابو المعالی - عبد الوهاب

- بعنوان زنجانی عبد الوهاب در باب اول مذکور است.

ابو المعالی - کرباسی، محمد بن حاج محمد ابراهیم

- کرباسی سابق الذکر از فحول علمای امامیه اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد که عالمی است فاضل متبحر دقیق الفکر کثیر التبحر محتاط و متقی، فقیه اصولی رجالی، تألیفات متنوعه بسیاری دارد که حاکی از مراتب سامیه علمیه وی میباشد:

۱- الاستخارات که در سال هزار و سیصد و شانزدهم هجری بضمیمه قرآن مجید چاپ شده است ۲- الاستشفاء بالترتبه الحسینیة که با چندین رساله متفرقه خود مؤلف چاپ شده است ۳- الاستیجاریه در استیجار عبادات ۴- الاسرافیه ۵- تعارض الاستصحاب و اصاله الصحة ۶- تعارض الاستصحابین ۷- تعارض الید و الاستصحاب ۸- الجبر و التفویض ۹- حجة المظنة ۱۰- سند الصحيفة الكاملة ۱۱- شرح الخطبة الدمشقية ۱۲- شرح کفایه سبزواری در فقه ۱۳- نقد مشیخة الصدوق فی الفقه و الشیخ فی التهذیب و الاستبصار و غیر اینها.

در شرح حال هریک از ابن الغضائری، ابو بکر حضرمی، آقا حسین خوانساری، حفص ابن غیاث، حماد بن عثمان، سلیمان بن داود، شیخ بهائی، علی بن سندی، قاسم بن محمد، محمد بن سنان، محمد بن فضل، محمد بن قیس، نجاشی و جمعی وافر دیگر

ص: ۲۷۰

از اکابر محدثین و طبقات دیگر کتابی مستقل تألیف داده و در سال هزار و سیصد و پانزدهم هجرت وفات یافت. (ذریعه و ص ۴۰ هب و ۲۲۵ ج ۸ عن و غیره)

ابو المعالی - مجیر الدین

- در باب اول بعنوان مجیر الدین ابو المعالی مذکور است.

ابو المعالی - محمد بن اسحق

- در باب اول بعنوان صدر الدین قونیوی مذکور است.

ابو المعالی - محمد بن حسن

- در باب اول بعنوان بهاء الدین محمد بن حسن مذکور شده است.

ابو المعالی - محمد بن عبد الرحمن

- در باب اول بعنوان خطیب دمشقی ذکر شده است.

ابو المعالی - محمد بن علی

- در باب سوم بعنوان ابن زکی الدین خواهد آمد.

ابو المعالی - نحاس

- اصفهانی، از شعرای ایرانی عهد سلاجقه ایران میباشد که بسیار فاضل و فصیح و خوش بیان، در حسن خط نیز سرآمد معاصرین و از مشاهیر خطاطان بشمار میرفت، علاوه بر خطوط متداولی در خط سیاق و استیفا نیز ماهر بود، مدتی البارسلان و سلطان ملکشاه و سلطان برکیاروق و سلطان محمد دویمین و سومین و چهارمین و پنجمین سلطان سلجوقی (۴۵۵-۴۹۸ ه ق - تنه - تصح) را خدمت نمود، چون کمالات او مسموع مستظهر بالله بیست و هشتمین خلیفه عباسی

(۴۸۷-۵۱۲ ه ق- تفز- ثیب) گردید احضارش کرده و بانواع اشفاقاتش بنواخت تا بمسند وزارتش برنشانند و از اشعار نحاس است:

هوا بطبع لطیف تو نسبتی دارد
از این سبب مدد جان خلق گشت هوا
هوا است دشمنی تو وزین شود بیهشت
هرآنکه نهی کند نفس خویش را ز هوا

در سال پانصد و نهم یا دوازدهم هجرت درگذشت.

(ص ۷۸ ج ۱ مع و ۱۲۷ پیدایش خط و خطاطان)

ابو المعالی - نصر الله

- بن محمد بن عبد المجید (الحمید خ ل) ملقب به حمید الدین، مکتبی به ابو المعالی، از ادبا و شعرای قرن ششم

ص: ۲۷۱

هجری میباید که ترجمه عربی کتاب کلیله و دمنه معروف را (بشرحی که در ترجمه حال ابن مقفع خواهد آمد) باز بامر سلطان بهرام شاه سیزدهمین سلطان غزنوی (۵۲۲-۵۴۴ ه ق- ثکب- ثمد) بنثر فارسی ترجمه کرد، همین ترجمه است که تا زمان ما باقی و دایر و بکلیله و دمنه معروف و بارها بطبع رسیده است. از آن رو که حاوی بسیاری از الفاظ مغلقه میباید ملا حسین کاشفی سابق الذکر هم همین ترجمه را عبارات فارسی ساده بنام امیر احمد سهیلی از امرای سلطان حسین میرزا بایقرا تجدید و مهذب نموده و به انوار سهیلی موسومش داشته که آن هم مشهور و بارها چاپ شده است. ملا علی بن صالح رومی (متوفی بسال ۹۵۰ ه ق- ظن) انوار سهیلی را با انشای لطیف بترکی ترجمه نموده و همایون نامه‌اش نامیده است، ملا یحیی افندی و ملا عثمان‌زاده (متوفی بسال ۱۱۳۶ ه ق- غقلو) همین همایون‌نامه را ملخص نموده‌اند. وفات ابو المعالی نصر الله، بنوشته کشف الظنون بسال پانصد و دوازدهم بوده است لکن این تاریخ با تاریخ مذکور فوق سلطان بهرام شاه غزنوی که ترجمه ابو المعالی بامر وی شده منافات داشته و شاید این امر سلطان مذکور پیش از سلطنت وی بوده است. (کف و ص ۲۵۳۳ ج ۴ س و غیره)

ابو معاویه ابو معبد

در اصطلاح رجال اولی جاهمه بن عباس بن مرداس، درهم، عمار بن خباب بجلی و دویمی هم زید بن ربیع و مقداد بن اسود است و ابو معبد صحابی هم که نامش عبد الله بن عکیم است در باب چهارم ضمن شرح حال زنش ام معبد خواهد آمد.

ابو معتب - حسین بن منصور

- در باب اول بعنوان حلاج مذکور است.

ابو معتمر ابو معدان

در اصطلاح رجالی اولی حامد بن عمیر همدانی و دویمی صفره صحابی است.

ابو المعز - سید محمد بن سید مهدی

- در باب اول بعنوان قزوینی سید محمد ذکر شده است.

ابو معسر

در اصطلاح رجالی نجیح سندی مدنی است.

ص: ۲۷۲

ابو معشر بلخی - جعفر بن محمد بن عمر

- بلخیّ الولادة، قاضی الشهرة، حکیم منجم معروف که نخست در بغداد از اصحاب حدیث و مبغض فلسفه و حکمت و علوم عقلیه بود، تعصب‌های بسیاری در این باب بکار میبرد و روی این اصل با حکیم مشهور فیلسوف العرب ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی سابق الذکر کدورت بی‌نهایت داشت، اعتراضات بسیاری بدو وارد می‌آورد، همواره در تشنّیع و بدگوئی او اهتمام تمام بکار می‌برد و مردمرا بر وی می‌شورانید تا آنکه کسی بتحرّیک نهانی کندی پیش او رفته و محسنات ریاضیات و فلسفه و علوم عقلیه را در نظر وی جلوه‌گر ساخت بعدی که او نیز بعد از سنّ چهل و هفت سالگی بتحصیل ریاضیات و حساب و هندسه پرداخت و اخیراً با حرصی قوی بتحصیل و تکمیل نجوم و احکام نجومی و علوم عقلیه که از جنس معلومات کندی بوده اشتغال یافت بدین‌وسیله تعرض وی از کندی قطع شد.

ابو معشر در اثر آن حرص قوی و همّت فتورناپذیر، در تمامی شعب حکمت خصوصاً در ریاضیات و نجوم و هیئت دارای بصیرتی فوق العاده و استاد کلّ وقت و سرآمد اهل فن و منجم مخصوص خلیفه وقت عباسی شد، نوادر بسیاری در اصابت استخراجات نجومی وی منقول و احکام عجیبه صادقه بدو منسوب میباشد.

در وفیات الاعیان گوید وقتی یکی از مقصران دولتی از بیم جرم خویش و سیاست شاه وقت متواری شد، چون از اصابت استخراجات نجومی ابو معشر آگاهی داشت محض اینکه جای او را از روی قواعد نجومی پیدا نکرده باشد بدین روش تدبیر نمود که در توی طشتی، خون بسیاری بریزد و هاوونی از طلا در میان آن خون بنهد، خودش بالای آن هاوون جای گیرد و اینچنین کرد. جاسوسان سلطان جدی وافی بکار برده و نشانی از وی نیافتند، ناچار ابو معشر را احضار نمود و بجهت اطمینانی که باصابت احکام وی داشته از قواعد علمی او استمداد کرد و تعیین محل اختفای آن مقصر را از وی خواست. آن

دانشمند بعد از اعمال قواعد مربوطه بهمین مقصد، متحیر و ساکت ماند، در جواب استفسار از سبب آن، اظهار داشت که امری بس عجیب مشاهده میکنم و آن مقصر فراری

ص: ۲۷۳

را بالای کوهی از طلا می بینم که در وسط دریای خون بوده و یک شهر مسینه نیز بدان دریا احاطه دارد و در تمامی عالم، مکانی بدین صفت سراغ نداریم پس حسب الامر سلطانی تجدیدنظر کرد و باز همان حکم را تأیید نمود. سلطان از همه جا ناامید شد و فرمان داد جارچیان جار کشیدند که خود آن مقصر و آن کسی که پناهی داده در امان هستند، چون مقصر ندای امان شنید با دل آسوده نزد سلطان رفت و آن حيله و چاره جوئی را بعرض رسانید پس آن حيلت وی و حسن اصابت و حکم ابو معشر مورد تحسین گردید.

احمد رفعت همین قضیه را بطور خلاصه نقل کرده و هم گوید: وقتی انگستری قیمتی از پادشاه بلخ مفقود شد و حل این عقده را از ابو معشر درخواست نمود آن حکیم گفت که خدایش اخذ کرده است، این حکم بحسب ظاهر جالب خنده و مسخره گردید و به جهلش منتسب داشتند تا آنکه در میان اوراق قرآن مجیدش پیدا کردند و مهارت آن حکیم بیش از پیش مورد تحسین گردید.

در عهد مستعین بالله دوازدهمین خلیفه عباسی (۲۴۸-۲۵۲ هـ ق- ربح- رنب) پیش از وقت بوقوع امری حکم کرد و مطابق واقع هم آمد لکن این معنی اخبار قبل از وقوع ناپسند خلیفه شد و محکوم بتازیانه اش نمود اینک همواره میگفته اصبت فعوقت حکم صواب را که پاداش چنین باشد در حکم خطا چه مکافات خواهم دید. علی الجملة نظیر قضیه اولی را بخواجه نصیر طوسی هم نسبت داده اند که در قبال حيله ابن حاجب در هنگام فتح بغداد بوده و باشخاص دیگر نیز منسوب میباشد که موافق نقل معتمد در فلک السعادة شاهزاده دانشمند اعتضاد السلطنة بتفصیل آنها پرداخته است.

ابو معشر تألیفاتی در نجوم و ریاضی دارد که بسیاری از آنها در کتابخانه های اروپا موجود است:

- ۱- اثبات علم النجوم ۲- الاختیارات علی منازل القمر ۳- اقتران النحسین فی برج سرطان ۴- بغیة الطالب فی معرفة الضمیر للمطلوب و الطالب و المغلوب و الغالب که در مصر چاپ شده است ۵- تحاویل سنی العالم ۶- تحاویل سنی الموالید ۷- تفسیر المنامات من النجوم ۸- زیج القرانات ۹- زیج الهزارات ۱۰- طبایع البلدان ۱۱- الکدخداه ۱۲- المدخل

ص: ۲۷۴

الصغیر ۱۳- المدخل الکبیر ۱۴- هیئت الفلک و اختلاف طلوعه ۱۵- الهیلاج و غیر اینها.

وفات ابو معشر در بیست و هشتم رمضان دویست و هفتاد و دویم هجری قمری بعلت صرع در شهر واسط واقع شد. جمعی بتشیع وی رفته و ظاهر بلکه صریح کلام ذریعه نیز که بذکر تألیفات وی پرداخته تأیید همین مطلب است.

(ص ۳۶۰ ج ۱ مه و ۱۲۱ ج ۱ کا و ۷۷ ج ۱ فع و ۱۵۹ ت و ۴۰ هب و ۳۲۸ ج ۱ مر و ۷۶۲ ج ۱ س و ۳۸۶ ف و متفرقات ذریعه و غیره)

ابو معمر

در اصطلاح رجالی اسماعیل بن کثیر کوفی و سعید بن خثیم هلالی و بعضی دیگر است.

ابو المعمر - اسمعیل

- در باب اوّل (القاب) بعنوان بدر الدین اسمعیل مذکور است.

ابو معمر - جمیل بن معمر

- در باب اوّل بعنوان ذو القلبین نگارش یافته است.

ابو معمر - سالم بن عبد الله

- معروف به غولچه از اکابر فقهای شافعیّه میباشد که در علوم متنوعه مقتدا بوده و در حق او گفته اند که مثل او از جسر بغداد نگذشته است و کتاب اللمع فی رد اهل البدع در مسائل اصول اعتقاد و موارد اختلاف اهل سنت با اهل اعتزال و الحاد از او است و در سال چهار صد و سی و پنجم هجرت درگذشت.

(ص ۱۶۵ ج ۳ طبقات الشافعیة)

ابو معمر - یحیی بن محمد

- در باب سوم بعنوان ابن طباطبا خواهد آمد.

ابو المعین - میمون بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان نسفی میمون ذکر شده است.

ابو معین - ناصر خسرو

- در باب اوّل بهمین عنوان ناصر خسرو نگارش یافته است.

ابو مغیث - حسین بن منصور

- در باب اوّل (القاب) بعنوان حلاج حسین مذکور است.

ابو مغیره

در اصطلاح رجالی حارث بن مسلم قرشی و سماک بن حرب و بعضی دیگر است.

ابو المفاخر

در اصطلاح رجالی هبة الله بن حسن بن بابویه و بعضی دیگر است.

ص: ۲۷۵

ابو المفاخر - عبد الغفور

- در باب اوّل (القاب) بعنوان تاج الدین کردری نگارش یافته است.

ابو المفضل

در اصطلاح رجالی قیس بن رمانه و محمد بن عبد الله بن محمد بن عبید الله بن بهلول شیبانی و نصر بن مزاحم عطار منقری و بعضی دیگر بوده و ما نیز محمد مذکور را بعنوان شیبانی و نصر را نیز بعنوان منقری در باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم.

ابو المقدام

در اصطلاح رجالی ثابت حداد و ثابت بن هرمز فارسی و رجاء بن حیات است.

ابو المکارم - احمد بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان علاء الدولة نگارش یافته است.

ابو المکارم - اسعد بن خطیر

- در باب سوم بعنوان ابن مماتی خواهد آمد.

ابو المکارم - حمزة بن علی

- در باب سوم بعنوان ابن زهره خواهد آمد.

ابو المکارم - علی اکبر

- در باب اوّل (القاب) بعنوان صدر الاسلام نگارش یافته است.

ابو المکارم - محمد بن عبد الرحمن

- در باب اوّل بعنوان شمس الدین نگارش یافته است.

ابو المکارم - محمد بن عبد الملک

- ضمن شرح حال ابن العدیم احمد خواهد آمد.

ابو المکارم - محمد بن مصطفی

- در باب اوّل بعنوان دده محمد مذکور است.

ابو المکارم - هبة الله بن علی

- در باب اوّل بعنوان بوصیری ابو القاسم مذکور است.

ابو المکرم

در اصطلاح رجالی محمد بن حمزه حسینی است.

ابو الملک

در اصطلاح رجالی احمد بن عمر بن کیسه است.

ابو ملیکه - جرول بن اوس

- در باب اوّل (القاب) بعنوان حطیئه نگارش یافته است.

ص: ۲۷۶

ابو المنذر

در اصطلاح رجالی ابی بن کعب بن قیس نجاری، جارود بن منذر کندی، جفیر بن حکم عبدی، زهیر بن محمد، هشام بن محمد بن سائب و بعضی دیگر است. ابی مزبور از کبار اصحاب و از کتّاب وحی حضرت رسالت ص بود، در عهد خلافت عمر یا عثمان وفات یافت و همان است که روایت فضائل سور قرآنی در کتب تفاسیر بدو منسوب و بزعم بعضی از علمای رجال تمامی آن روایات بی اصل و از موضوعات و مجعولات خود ابی است. در تنقیح المقال هم اصل مجعول بودن روایات مذکوره را مسلم داشته و گوید جاعل آنها بعد از زمان ابی بوده و خود آن جاعل نیز بجعل آنها و نسبت دروغی بابی دادن اقرار آورده که بغرض ترغیب مردم بتلاوت قرآن بوده و الا خود ابی جاعل آنها نبوده است و تحقیق این مراتب خارج از وضع کتاب است.

ابو المنذر - عبد الله بن حسان

- در ضمن شرح حال غزالی محمد اشاره نموده ایم.

ابو المنذر - هشام بن محمد

- در باب اوّل بعنوان کلبی هشام مذکور است.

ابو منصور^{۳۸}

ابو منصور - احمد بن علی بن ایطالب

- در باب اوّل بعنوان طبرسی مذکور است.

ابو المنصور - اسمعيل بن عبد المجيد

- در باب اوّل بعنوان ظافر عیبدی مذکور است.

ابو منصور بخاری

همان ابو منصور حسن بن نوح مذکور ذیل است.

ابو منصور بغدادی - عبد القادر

- ذیلا بعنوان ابو منصور عبد القادر مذکور است.

ابو منصور - حسن بن زین الدین

^{۳۸} (۱) - ابو منصور - در اصطلاح رجالی ظفر بن حمدون و منصور بن حارم و بعضی دیگر است.

- بعنوان صاحب معالم در باب اول مذکور است.

ابو منصور- حسن بن نوح

- بخاری قمری، از مشاهیر و متبحرین اطباء اسلامی میباشد که در هردو قسمت علمی و عملی طبّ مهارتی بسزا داشت، در اصول و فروع آن علم شریف آشنا، یگانه زمان، نزد ملوک سامانیان

(۱)- ابو منصور- در اصطلاح رجالی ظفر بن حمدون و منصور بن حارم و بعضی دیگر است.

ص: ۲۷۷

بسیار محترم بود. بنام علل العلل و غنا در طب و مجموعه کبیر در ادویه مفرده و معالجات منصوری و غیره تألیفاتی داشته و سال وفاتش بدست نیامد. بنوشته نامه دانشوران شیخ ابو علی سینای (متوفی بسال ۴۲۷ هـ ق- تکز) از وی درس خوانده و یا بنوشته قاموس الاعلام برعکس این بوده و ابو منصور در اواخر عمر ابو علی از او درس خوانده است.

(کف و ص ۳۶۹۵ ج ۵ س و ۳۸ ج ۱ مه)

ابو منصور- حسن بن یوسف

- در باب اول بعنوان علامه حلی نگارش یافته است.

ابو منصور- حسین بن محمد

- در باب اول بعنوان مرعشی حسین نگارش یافته است.

ابو منصور- رشید الدین

- در باب اول بعنوان رشید الدین ابو المنصور مذکور است.

ابو منصور سوخته

از عرفای اوائل قرن چهارم هجرت میباشد که با خواجه عبد الله انصاری معاصر و در شمار اهل حال معدود بود، گویند (و العهدة علیهم) وقتی بآتش رفت و نسوخت و از این جهت به سوخته مشتهر گردید و مشخص دیگری بدست نیامد.

(ص ۸۸ ج ۴ مه)

ابو منصور - ظافر بن قاسم بن منصور

- حداد جزامی اسکندرانی، از مشاهیر شعرای قرن ششم هجری عرب میباشد که دیوان شعری هم داشته است. حافظ ابو طاهر سلفی و دیگر اکابر وقت از وی روایت نموده و از اشعار او میباشد که در خصوص سندلی منسوجی گفته است:

انظر بعینک فی بدیع صناعی

و عجیب ترکیبی و حکمة صناعی

فکانتی کفا محب شبکت

یوم الفراق اصابعا باصابع

در پانصد و بیست و نهم یا چهل و ششم هجرت درگذشت.

(ص ۲۶۳ ج ۱ کا و ۲۷ ج ۱۲ جم)

ابو منصور - عبد الرحمن بن محمد

- در باب سوم بعنوان ابن عساکر عبد الرحمن میآید.

ابو منصور - عبد القادر

- یا عبد القاهر بن طاهر بن محمد شافعی، بغدادی الولادة و النشأة، فقیه اصولی ادیب نحوی متکلم جلیل القدر

ص: ۲۷۸

از مشاهیر ادبا و فقهای شافعیّه میباشد که در فقه و اصول و کلام و ادبیّات و حساب و فرائض متبحّر، در اکثر فنون متداوله متمهّر بود. با مصاحبت پدر از مولد و منشأ خود بغداد بنیشابور رحلت کرده و در آنجا توطّن نمود، فقه را از ابو اسحق اسفراینی فرا گرفت، بعد از وفات ابو اسحق بجای او در مسجد عقیل از هفده علم تدریس کرد، بطلبه علوم دینیّه محبت مفرط داشت، در رعایت حال ایشان اهتمام تمام بکار می برد، ناصر مروزی و زین الاسلام قشیری و دیگر اجلّه از تلامذه او بوده اند و از تألیفات او است:

۱- الایمان و اصوله ۲- بلوغ المدی فی اصول الهدی در اصول فقه ۳- تأویل متشابه الاخبار ۴- التحصیل در اصول فقه ۵- تفسیر القرآن ۶- تفضیل الفقیر الصابر علی الغنی الشاکر ۷- التکملة در حساب ۸- فضائح الکرامیة ۹- معیار النظر ۱۰- الملل و النحل ۱۱- نفی خلق القرآن و غیر اینها و شعر خوب نیز میگفته و از او است:

شبابی و شبیبی دلیلا رحیلی

فسمعا لذاک و ذا من دلیل

وفات او بسال چهار صد و بیست و نهم هجری قمری در اسفرایین واقع شد و در جنب استاد خود ابو اسحق مدفون گردید.
(ص ۳۲۳ ج ۱ کا و ۷۶۳ ج ۱ س و غیره)

ابو منصور - عبد الملک بن محمد

- در باب اول بعنوان ثعالبی عبد الملک مذکور است.

ابو منصور - علی بن احمد

- در باب اول (القاب) بعنوان اسدی علی نگارش یافته است.

ابو منصور - علی بن حسن

- در باب اول (القاب) بعنوان صردر نگارش یافته است.

ابو منصور - قطران

- در باب اول بعنوان قطران نگارش یافته است.

ابو منصور - محمد بن احمد

- بن ازهر در باب اول بعنوان ازهری ابو منصور مذکور است.

ابو منصور - محمد بن احمد

- بلخی در باب اول بعنوان دقیقی نگارش یافته است.

ابو منصور - محمد بن اسعد

- در باب اول بعنوان حفده نگارش یافته است.

ابو منصور - محمد بن علی

- در باب اول بعنوان عتایی نگارش یافته است.

ابو منصور - محمد بن محمد حنفی

- در باب اول بعنوان ماتریدی مذکور است.

ابو منصور - مظفر بن ابو الحسن

- در باب اول بعنوان عبادی مظفر ذکر شده است.

ابو منصور - موهوب بن احمد

- در باب سوم بعنوان ابن الجوالیقی خواهد آمد.

ابو منصور - نزار بن سعد

- در باب اول بعنوان عزیز بالله نگارش یافته است.

ابو منصور - هبة الله بن حامد

- در باب اول بعنوان عمید الرؤسا مذکور است.

ابو المواهب - عبد الوهاب

- در باب اول بعنوان شعرانی عبد الوهاب مذکور است.

ابو موسی^{۳۹}

ابو موسی - جابر بن حیان

- در باب اول (القاب) بعنوان کیمیای جابر ذکر شده است.

ابو موسی - سلیمان بن محمد

- در باب اول بعنوان حامض سلیمان مذکور است.

^{۳۹} (۱) - ابو موسی - در اصطلاح رجالی ابراهیم بن محمد کوفی، ابراهیم بن نصیر، حمدویه بن نصیر، عبد الله بن قیس اشعری، عمر بن یزید بن ذبیان، عیسی بن احمد، عیسی بن مهران و بعضی دیگر است.

ابو موسی - عبد الله بن قیس

- در باب اول بعنوان اشعری ابو موسی ذکر شده است.

ابو موسی - علی بن موسی

- در باب سوم بعنوان ابن طاوس علی خواهد آمد.

ابو موسی - عیسی بن عبد العزیز

- در باب اول (القاب) بعنوان جزولی عیسی مذکور شده است.

ابو موسی - هرون بن موسی

- در باب اول بعنوان اعور نحوی مذکور است.

ابو المؤید - محمد بن محمد

- بجلیّ القبیلة، جزریّ البلدة عنتریّ النخلصّ و الشهرة، ادیب طبیب فیلسوف حکیم شاعر ماهر از اعاضم فلاسفه و حکما و مشاهیر اطبا و ادبای اوائل قرن ششم هجرت میباشد که بکثرت فضائل و

(۱) - ابو موسی - در اصطلاح رجالی ابراهیم بن محمد کوفی، ابراهیم بن نصیر، حمدویه بن نصیر، عبد الله بن قیس اشعری، عمر بن یزید بن ذبیان، عیسی بن احمد، عیسی بن مهران و بعضی دیگر است.

ص: ۲۸۰

اطّلاع بعلوم حکمیّه و فنون ادبیّه و صنایع طبّیّه نزد اکابر عصر خود معروف و مسلّم کل بود، بعضی از ارباب سیر زیاده از حدّش ستوده و او را در فن حکمت کمتر از هیچ کدام از اکابر حکمایش نشمارند. آن فیلاسوف یگانه را اشعار فصیح بلیغی که شاهد صدق این مدّعا میباشد بسیار است، در بدایت حال نزد عنتره بن عیسی که از اجلّای فقها بوده تتلمذ نموده و احادیث او را مینگاشت. اینک محض پاس حقوق استادی، خود را بدو منتسب داشته و به عنتری معرفی میکرد چنانچه جزری گفتن او نیز (که منسوب به جزیره است) بجهت آن است که در اواخر عمر، در زمان عماد الدین زنگی سرسلسله اتابکان موصل و حلب (۵۲۱ - ۵۴۰ هـ ق - ثکا - ثم) در شهر جزیره میزیسته است.

صاحب ترجمه نخست در بغداد بوظائف طبابت مشغول بود، معالجات عجیبه و تدابیر غریبه در امزجه بیماران از وی بظهور آمد تا بعد از چهل سالگی، معالجه را ترک کرد، از معاشرت مردمان دورو در جزیره متوطن گردید، اوقات خود را بتدریس کتب طبّ و حکمت مصروف داشت و بتألیفات متنوعه بسیاری موفق آمد:

۱- اقربادین یا قرابادین کبیر ۲- تذکار الفضلاء الحکماء و نزهة الحیة الدنیا ۳- رسالة حركة العالم ۴- رسالة الشعرى الیمانیة الی الشعرى الشامیة ۵- رسالة العشق الالهی و الطبیعی ۶- رسالة الفرق ما بین الدهر و الزمان و الکفر و الایمان ۷- دیوان اشعار ۸- النور المجتنی من روض الندماء کلمات حکمت آمیز وی بسیار و از اشعار حکمیہ او است:

من لزم الصمت اكتسى هبة	تخفى عن الناس مساويه
لسان من يعقل فى قلبه	و قلب من يجهل فى فيه
احفظ بنى وصيتى و اعمل بها	فالطب مجموع بنص كلامى
قدم على طب المريض عناية	فى حفظ قوته مع الايام
بالشبه يحفظ صحة موجودة	و الضد فيه شفاء كل سقام
قلل نكاحك ما استطعت فانه	ماء الحیة تراق فى الارحام
و اجعل طعامك كل يوم مرة	و احذر طعامك قبل هضم طعام
لا تحقر المرض اليسير فانه	كالنار تصبح و هى ذات ضرام
لا تهجرن القيىء شهرک انما	کیموسه سبب الی الاسقام
ان الحمى عون الطبيعة مسعدا	شاف من الاسقام و الآلام

ص: ۲۸۱

لا تشربن بعقیب اکل عاجلا	لا تأکلن بعقیب شرب مدام
و خذ الدواء اذا الطبيعة کدرت	بالاحتلام و کثرة الاحلام

و الطب جملته اذا حقته

حل و عقد طبيعة الاجسام

بعضی از ارباب تراجم همین قصیده هفده بیتى را به ابن بطلان آتى الترجمة نسبت داده‌اند و لكن در نامه دانشوران از مورّخ خزرجى نقل کرده که این قصیده از همین ابو المؤید صاحب ترجمه بوده و در کتاب نور المجتنى او که فوقاً ذکر شد مسطور است. سال وفات او بدست نیامد.

(ص ۱۶۵ ج ۲ مه و ۳۲۲۴ ج ۵ س)

ابو المؤید - محمد بن محمود

- در باب اول بعنوان خطیب خوارزمی محمد مذکور است.

ابو المؤید - موفق بن احمد

- در باب اول بعنوان اخطب خوارزمی نگارش یافته است.

ابو المهالبة - مهلب بن ابى صفرة

- بعنوان ابو سعید مهلب مذکور شد.

ابو میسرة ابو میمون

در اصطلاح رجالى اولی عمر بن شرجیل و دویمی جابان است.

ابو المیمون - عبد المجید

- یازدهمین خلیفه فاطمی است و در باب اول (القاب) ضمن عنوان فاطمیون نگارش یافته است.

ابو ناب ابو ناشرة

در اصطلاح رجالى اولی حسن بن عطیة و دویمی سماعة بن مهران است.

ابو ناصر - محمد بن عمار بن محمد بن احمد

- نحوی مالکی، ملقب به شمس الدین، از افاضل اواسط قرن نهم هجرت میباشد که از تلامذه تنوخی و تاج بن فصیح، دارای فنون متنوعه و محبوب صلحا و بسیار نیکو محضر بوده و در سال هشتصد و سوم هجرت تدریس مدرسه مسلمیه مصر بدو مفوض و از تألیفات او است:

۱- الفیه الحدیث ۲- جلاب الموائد که شرح تسهیل است ۳- العمدۃ که شرح مغنی ابن هشام و هشت مجلد است و در سال هشتصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت.

(سطر ۳۰ ص ۴۵۶ روضات الجنات)

ص: ۲۸۲

ابو الناقۃ - احمد

- یا زید یا یزید در باب اول (القاب) بعنوان هبنقه نگارش یافته است.

ابو النجم - احمد بن یعقوب

- در باب اول بعنوان منوچهری ذکر شده است.

ابو النجم - زیاد بن منذر

- بعنوان ابو الجارود مذکور داشتیم.

ابو النجم - فضل بن قدامة

- در باب اول بعنوان راجز نگارش داده ایم.

ابو النجیب - طاهر بن ابراهیم

- جزری، ملقب به شداد، مکنی به ابو النجیب، از شعرای قرن چهارم عهد دیالمه میباشد که اشعار بسیاری در مدح عضد الدوله دیلمی و وزیر مهلبی گفته و نیز از اشعار او است:

فقل لهم و اهون بالحلول

اری جیل التصوف شرحیل

کلوا اکل البهائم و ارقصوا لی

اقال الله حسین عشقتموه

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۷۶۴ ج ۱ س)

ابو النجیب - عبد القادر

- یا عبد القاهر بن عبد الله بن محمد بن عمویہ بکری النسب، ضیاء الدین اللقب، سهروردی البلدة، ابو النجیب الکنیة، از اکابر صوفیه و مشایخ عرفای اواسط قرن ششم هجرت میباشد که بسیار عابد و زاهد و فاضل، بعلوم ظاهریه و باطنیه واقف، نسبش با دوازده یا سیزده واسطه بابو بکر خلیفه موصول، در طریقت بابو حامد غزالی منسوب و در بغداد مرشد و پیر طریقت بود.

تمامی مایملک خود را وقف اولاد کرد، بعد از آن شیخ شهاب الدین عمر سهروردی برادرزاده خود ابو النجیب با تمام فقر و احتیاج بر وی وارد شد، او هم بسیار ملول و افسرده خاطر گردید از اینکه از آن مال وقفی چیزی برای خودش ذخیره نکرده که بدان وسیله اعانتی بشیخ عمر کرده باشد اینک به پسر خود عبد الله اظهار داشت که چیزی از سهم وقفی خود بشیخ عمر بدهد لکن عبد الله موافقت نکرد و ابو النجیب بسیار ملول شد و گفت و الله تو بهمین شیخ محتاج خواهی شد پس آنقدر نکشید که دنیا بشیخ اقبال کرد و ثروت زیاد رسید و عبد الله بدو محتاج گردید، از او استرحام نمود، شیخ تا آخر عمر،

ص: ۲۸۳

بدو صلہ میکرد. کتاب آداب المریدین از تألیفات ابو النجیب است و نام او چنانچه اشاره شد در کلمات اهل فن مابین عبد القادر و عبد القاهر مردّد میباشد. وفات او بسال پانصد و شصت و سوم هجری قمری در هفتاد و سه سالگی در دمشق شام و یا بعد از مراجعت از سفر مصر و شام در بغداد واقع شد و در خانقاهی که خودش در سمت غربی بغداد در ساحل دجله بنا کرده بوده مدفون گردید.

(کف و ص ۷۶۴ ج ۱ و ۲۷۰۳ ج ۴ س و ۳۲۴ ج ۱ کا و سطر ۲۳ ص ۲۲۹ ت و ۵ حوادث جامعه و غیره)

ابو نزار - حسن بن صافی

- در باب اول (القاب) بعنوان ملک النحاة حسن نگارش یافته است.

ابو نزار - ربیعة

- بن حسن بن عبد الله بن علی بن یحیی بن نزار یمنی حضرمی صنعانی لغوی، نحوی ادیب شاعر مشهور از علمای اوائل قرن هفتم هجرت میباشد که در هشتاد و چهار سالگی درگذشت.

(سطر ۴ ص ۲۸۳ روضات الجنات)

ابو نصر ۴۰

ابو نصر پارسا

۴۰ (۱) - ابو نصر - در اصطلاح علمای رجال و ارباب سیر، کنیه و یا اسم اصلی جمعی وافر میباشد و بسیاری از ایشان در باب اول و سوم این کتاب تحت عناوین متفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش یافته است و بعضی را هم بطور اجمال اینجا تذکر میدهد.

ملقب به برهان الدین و نصیر الدین و حافظ الدین، از اکابر مشایخ نقشبندیّه و جامع اصول شریعت و فنون طریقت بود، در سال هشتصد و بیست و دویم هجرت بعد از وفات پدرش خواجه محمد پارسا در هردو قسمت شریعت و طریقت خلیفه و جانشین وی گردید و بارشاد عباد اشتغال یافت و کراماتی نیز بدو منسوب دارند. شعر هم میگفته و از او است:

صبری ورز و خورسندی، نکوبین باش و
نیکوژن
که در این چار چیز آمد کلید شادمانیها

(۱) - ابو نصر - در اصطلاح علمای رجال و ارباب سیر، کنیه و یا اسم اصلی جمعی وافر میباشد و بسیاری از ایشان در باب اول و سوم این کتاب تحت عناوین متفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش یافته است و بعضی را هم بطور اجمال اینجا تذکر میدهد.

ص: ۲۸۴

صاحب ترجمه در سال هشتصد و شصت و پنجم هجری قمری وفات یافت و جمله سر خدا - ۸۶۵ ماده تاریخ وفات او است. (ص ۱۰۴ ج ۲ فع و ۵۷۶ خه)

ابو نصر - حسن بن علی

- منجم قمی، از منجمین قرن چهارم هجری میباشد و از تألیفات او است کتاب البارع فی احکام النجوم و الطوالع یا البارع المدخل الی احکام النجوم که حاوی پنج مقدمه و شصت و چهار مقاله بوده و از کتابهای فارسی قدیم است. بعضی استظهار کرده که تألیف آن در حدود سیصد و بیست و هفتم هجرت بوده است و سال وفات و مشخص دیگری بدست نیامد.

(کف و ص ۸ ج ۳ ذریعه)

ابو النضر - محمد بن احمد

- یا اسحق در باب اول بعنوان کندی محمد نگارش یافته است.

ابو النضر - محمد بن عبد الجبار

- در باب اول بعنوان عتبی محمد مذکور است.

ابو النضر - محمد بن مسعود

- در باب اول بعنوان عیاشی محمد ذکر شده است.

ابو النضر - عمرو بن عبد الملك

- از مشاهیر شعرای بصره میباشد که بوزرای برامکه منتسب بوده و بانعامات بسیاری از ایشان نایل گردیده است و اشعار بسیاری در مدح ایشان سروده که از آن جمله است:

اذا كنت من بغداد منقطع الثرى وجدت نسيم الجود من آل برمك

سال وفات او بدست نیامد. (ص ۷۶۵ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابو نظر - عبد العزيز بن منصور

- در باب اول (القاب) بعنوان عسجدی حکیم مذکور است.

ابو النعمان

در اصطلاح رجالی حارث بن حصيرة و حفص ابو النعمان است.

ص: ۲۸۵

ابو نعيم (بر وزن كمیل)^{۴۱}

ابو نعيم - احمد بن عبد الله

- یا عبید الله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران اصفهانی، از اکابر و اعلام محدثین، از اعظم ثقات حفاظ و مرجع استفاده اجلای ایشان میباشد که به حافظ اصفهانی معروف، در کلمات بعضی از اجله به حافظ دنیا موصوف و از اجداد مجلسی بود. فقه و تصوف را با حدیث توأم ساخت، بزعم روضات و کشف الغمة و ابن شهر آشوب و بعضی دیگر بلکه مشهور هم هست که عامی المذهب و از اهل سنت و جماعت بوده است. لکن بفرموده شیخ بهائی و میر محمد حسین خاتون آبادی و بعضی دیگر از اجله، شیعی المذهب بلکه بفرموده مجلسی از خلصین شیعه بوده و تشیع او را بواسطه پدران خود اباعن جد از

^{۴۱} (۱) - ابو نعيم - در اصطلاح رجالی احمد بن عبد الله اصفهانی مذکور ذیل، ربعی بن عبد الله بن عبد الله بن جارود، فضل بن دکین، محمد بن احمد بن محمد همدانی، نصر بن عصام و بعضی دیگر است.

خودش نقل کرده بلی از شدت تقیه که در زمان او بوده تشیع خود را از مخالفین مذهب کتمان مینموده است (و اهل البيت ادري بما فی البيت). قضاوت در این باب را موکول بمراجعه تألیفات خودش میداریم

۱- اربعین در حالات حضرت مهدی آل محمد عجل الله فرجه و در کشف الغمة از آن روایت میکند ۲- تاریخ اصفهان که در چاپخانه بریل از شهر لیدن بنام اخبار اصفهان در دو مجلد چاپ شده است ۳- حرمة المساجد ۴- حلیة الاولیاء در حدیث که در مصر چاپ شده و از بهترین کتابها است ۵- دلائل النبوة که در حیدرآباد هند چاپ شده است ۶- ذکر المهدی ع و نعوته و حقیقة مخرجه و ثبوت چنانچه بنقل معتمد در طرائف سید رضی الدین بن طاووس همین کتاب را بابو نعیم نسبت داده و ظاهر آن است که همان اربعین مذکور فوق میباشد ۷- طب النبى ص ۸- الطبقات ۹- الفتن ۱۰- الفوائد ۱۱- ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین ع ۱۲- مختصر الاستیعاب ۱۳- المستخرج علی البخاری ۱۴- المستخرج علی مسلم ۱۵- معرفة الصحابة ۱۶- منقبة المطهرین و مرتبة (رتبة خ ل) الطیبین و غیرها. ولادت ابو نعیم در اوائل غیبت کبری بسال سیصد و سی و چهارم یا ششم و وفاتش نیز بسال چهار صد و دویم یا سوم یا سیام یا سی و پنجم و یا چهل و چهارم هجرت در اصفهان واقع شد و در قبرستان آب پخشان نام آن بلده

(۱۱)- ابو نعیم- در اصطلاح رجالی احمد بن عبد الله اصفهانی مذکور ذیل، ربیع بن عبد الله بن عبد الله بن جارود، فضل بن دکین، محمد بن احمد بن محمد همدانی، نصر بن عصام و بعضی دیگر است.

ص: ۲۸۶

مدفون گردید و در نخبه المقال گوید:

ابو نعیم حافظ قد صفا عام و بعد الشاب - ۳۳۴ عمره کفی - ۱۱۰

سال پانصد و هفدهم هجرت دانستن تاریخ وفات او اشتباه و قضاوت موکول بمدارک مربوطه است.

(کف و ص ۷۵ ت و ۲۷ ج ۱ کا و ۷۰۷ ج ۲ مه و ۷۶۶ ج ۱ س و ۷ ج ۳ طبقات الشافعية و ۵۶ ج ۱ لر و غیره)

ابو نعیم اصفهانی - همان ابو نعیم احمد بن عبد الله

- مذکور فوق است.

ابو نعیم عبد الملك

بن محمد در باب اول بعنوان جرجانی عبد الملك مذکور شده است.

ابو نعیم - علی بن حمزه

- بصری الاصل و الاقامة، ادیب لغوی از اعیان فضلاى اواخر قرن چهارم هجرت میباشد که در معرفت صحیح و سقیم لغت بابصیرت بود، باصمعی و ابن درید و ابن الاعرابی و دیگر اکابر لغویین اعتراضات بسیاری داشت، در هریک از ایمان ابو طالب و رد اصلاح المنطق ابن سکیت و رد مقصور و ممدود ابن ولاد بغدادی و نوادر شیبانی و فصیح ثعلب و کتاب الحیوان جاحظ و غیر اینها تألیفی داشته و در سال سیصد و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت.

(ص ۴۸۰ ت و ۲۰۸ ج ۱۳ جم و ۱۸۱ ج ۲ مه)

ابو نعیم - فضل بن دکین

- یا عمرو بن حماد بن زهیر، کوفی تمیمی، از مشاهیر علمای قدمای محدثین شیعه میباشد که حافظ و متقن، روایات او در نهایت اتقان و اعتبار و محل وثوق و اعتماد فریقین و از کبار مشایخ مسلم و بخاری بود، بلکه تمامی اصحاب صحاح سته نیز با روایات او احتجاج مینمایند. مشایخ روایات او بیشتر از صد نفر بود. گویند روزی پسر فضل گریه‌کنان نزد وی آمد و در سبب گریه‌اش اظهار داشت که مردم باو شیعه میگویند پس فضل بدین دو شعر تمثل نمود:

برجع (بر د خ ل) جواب السائلی عنک اعجم

و ما زال کتمانیک حتی کأنتی

سلمت و ماحی من الناس یسلم

لاسلم من قول الوشاة و تسلمی

ناگفته نماند که کنیه فضل بن دکین در تمامی مدارک موجوده نزد این نگارنده ابو نعیم است و فقط در فهرست ابن الندیم ابن ابی نعیم مذکورش داشته و یک تفسیر قرآن هم بدو

ص: ۲۸۷

نسبت داده است. وفات یا قتل ابو نعیم بسال دویست و دهم یا هیجدهم یا نوزدهم هجرت در کوفه واقع گردید.

(ص ۲۲۹ مف و ۷۵ ت و ۱۵۹ ج ۱ و ۱۲۰ ج ۲ نی و ۲۴۰ ج ۴ ذریعه)

ابو نعیم - نافع بن عبد الرحمن

- در باب اول ضمن عنوان قراء سبعة نگارش دادیم.

ابو نواس - حسن بن هانی بن عبد الاول بن صباح

- حکمی الولاء، بصری یا اهوازی الولادة و النشأة، بغدادی الاقامة، ابو علی الکنية، ابو نواس الشهرة، از مبرزین ادبا و شعرای اواخر قرن دویم هجری می باشد که در بدیهه گوئی شعر و لطافت اشعار در غایت اشتها، در ردیف امرأ القیس معدود و بتصدیق جاحظ در لغت اعلم مردم بود. اسمعیل بن نویخت گوید کسی را ندیدم که احفظ و اوسع العلم از ابو نواس باشد. گویند روزی ابو العتاهیه سابق الذکر بدو گفت روزی چند بیت نظم میکنی گفت یکی یا دو بیت و گاهست ترکیب یک بیت متعسّر میشود و در روز دیگر اصلاحش میکنم، ابو العتاهیه گفت من روزی صد یا دویست بیت (یا بروایتی هرشبی هزار بیت) نظم میکنم ابو نواس گفت اگر مثل این شعر تو باشد: یا عتب ما لی و لک - یا لیتنی لم ارک پس من روزی هزار یا دو هزار بیت نظم میکنم و اگر مثل این شعر من باشد:

من کف ذات حرفی زی ذی ذکر لها محبان لوطی و زناء

تو قدرت نظم آن را نداری بلکه در تمامی عمر خود نظیر آن را نگفته‌ای.

ابو نواس از محبین خلص خانواده عصمت و مدّاحین اهل بیت طهارت بود و قصائد بسیاری در مناقب حضرت رضاع انشا کرده است. روزی آن بزرگوار را ملاقات کرده و بعرض رسانید که یا ابن رسول الله ص چند بیتی درباره شما گفته‌ام دوست دارم که باستماع آنها مفتخرم فرمائید و بعد از صدور اذن این اشعار را فروخواند:

مطهرون نقیات ثیابهم تتلی الصلوة علیهم اینما ذکرُوا

من لم یکن علویا حین تنسبه فماله فی قدیم الدهر مفتخر

فاتنم الملا الاعلی و عندکم علم الکتاب و ما جائت به السور

آن حضرت فرمود کسی بدین ابیات سبقت نکرده خدا جزای خیرت بدهد پس بغلام خود

ص: ۲۸۸

فرمود چیزی از نفقات و هزینه ما همراه داری گفت سیصد دینار (که هردیناری معادل طلای مسکوک هیجده نخودی ایرانی است) آن حضرت همه آن را با یک قاطر سواری بابو نواس عنایت فرمود.

نیز وقتی که مأمون عباسی آن حضرت را ولیعهد کرد و خطبه و سکه بنام نامی آن حضرت مقرر گردید تمامی شعرای وقت اشعار طریفه در این موضوع گفته و بصله و انعامات مأمونی نایل گردیدند لکن ابو نواس شعری نگفته بود تا روزی مأمون از روی عتاب بدو گفت تو که مقام علی الرضاع را بهتر از دیگران میدانی و شاعر زمان خود هستی بچه بهانه مدحش نگفتی؟ ابو نواس بالبدیهة این اشعار را انشا نمود:

اذ تفوهت بالكلام البديه

قیل لی انت اوحّد الناس طرا

یثمر الدر فی یدی مجتنبه

لک من جوهر الکلام بدیع

و الخصال التي تجمعن فيه

فعلی ما ترکّت مدح ابن موسی

کان جبریل خادما لایبه

قلت لاستطیع مدح امام

و لهذا القریض لایحتویه

قصرت السن الفصاحة عنه

مأمون دهان او را پر از مروارید کرد و یا بعد از تحسین، باشعار تمامی شعرا ترجیحش داد و معادل مجموع صله همه ایشان را بدو عنایت فرمود. گویند (و العهدة علیهم) ابو نواس بشرب خمر و تغزل بغلمان معروف و اولین کسی بوده که در این دو موضوع افراط نموده و دامنه تغزل را توسعه داده است.

در روضات از حسین بن ضحاک نقل کرده که روزی ابو نواس وارد خرابه‌ای شد، پیرمردی را با جوانکی در آنجا دید، پیرمرد را مخاطب داشته و گفت: ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون پیر گفت: نرید ان نأكل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقنا و نكون عليها من الشاهدين ابو نواس گفت: كلوا منها و اطعموا لبائس الفقير پس آن جوان گفت: لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون بعضی از این گونه قضایا درباره ابو نواس بسیار است اینک جمعی او را طعن و قدح کرده‌اند.

در مجالس المؤمنین هم با آن‌همه شیعه تراشیش که معروف است او را از مخالفین

ص: ۲۸۹

شمرده، در روضات نیز در ردیف مخالفینش مذکور داشته و لکن در منتهی المقال گوید حکایات دایره بر مذمت او بسیار و لکن هیچ کدام مستند بنقل موثق و یا کتاب معتمدی نیست و او از خلّصین محبّین و مدّاحین اهل بیت ع بوده است. بهتر آن است که ما هم قضاوت در این موضوع را بعهدہ کتب مربوطه محول داشته و بگذاریم و بگذریم.

پدر ابو نواس از اهل دمشق و از لشگریان مروان حمار آخرین ملوک بنی امیّه بود، بسمت سرحدداری باهواز رفت، زنی حلبیان نامی را در آنجا بعقد ازدواج آورد، ابو نواس و ابو معاذ و چند پسر دیگر از وی بوجود آمدند، حلبیان ابو نواس را بعطّاری تسلیم نمود که مشغول تکسّب باشد تا روزی ابو اسامه و البه بن حباب او را دید و آثار فطانت در او تفتّظ کرده و گفت حیف است این آثار را که در تو میبینم ضایع کرده باشی و زود باشد که شعر خوب میگوئی بهتر آن است که مصاحب من گردی تا تربیتت کرده باشم.

ابو نواس گفت تو کیستی؟ بعد از شناسائی گفت که و الله من هم جویای تو هستم، عازم بودم که محض ملاقات تو بکوفه روم، از معلومات بهره‌ور بوده و اشعارت را شنیده باشم.

ابو نواس بمصاحبت وی ببغداد رفت و از خردسالی بشعر گفتن آغاز نمود، ده نوع شعر گفته و غرائب لغت را از ابو زید انصاری و وقایع و ایام عرب را از ابو عبیده معمر بن مثنی اخذ و در نحو سیبویه مطالعاتی وافیه کرد. ابو عبیده می‌گفته که ابو نواس در شعرای متأخرین مثل امرء القیس است در متقدمین. دیوان ابو نواس در هند و مصر و بیروت چاپ گردید و چنانچه اشاره شد اشعارش بده نوع مشتمل و همه آنها در نهایت جودت می‌باشد

مخفی نماند که اشعار ابو نواس مرتب و مدون نبوده و بعد از زمان او جمعی از ادبا و فضلا هریکی موافق رویه مخصوصی تدوین کرده اینک نسخ دواوین ابو نواس نوعا با یکدیگر مغایر هستند و دیوان چاپی مذکور تدوین علی بن حمزه اصفهانی است که تمامی اشعار او را بترتیب حروف قوافی تدوین نموده است.

وجه شهرت به ابو نواس دو زلف او بوده که در دوشهایش حرکت می‌کرده است و نواس (بضمّ نون) بمعنی حرکت می‌باشد. اما حکمی گفتن او بجهت آن است که جدش

ص: ۲۹۰

از موالی جراح بن عبد الله حکمی والی خراسان بود و او هم از قبیله بنی حکم از قبائل یمن می‌باشد که اولاد حکم بن سعید هستند. ولادت ابو نواس در سال یکصد و سی و ششم یا نهم یا چهل و یکم یا پنجم در بصره یا اهواز، وفاتش هم در یکصد و نود و پنجم یا ششم یا هشتم یا نهم یا دویست تمام هجرت در بغداد واقع شد و در مقبره شونیزیه و یا در تلّی معروف به تلّ یهود در کنار نهر عیسی بخاک رفت، ترک‌اش عبارت از دویست دینار (که هردیناری معادل یک اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی است) و دوتا انگشتر بود که نقش نگین یکی از آنها شهادتین و دیگری هم این شعر بوده است:

تعاظمنی ذنبی فلما قرنته بعفوک ربی کان عفوک اعظما

بعد از وفاتش این اشعار را نیز زیر بالش او دیدند:

یا رب ان عظمت ذنوبی کثرة	فلقد علمت بان عفوک اعظم
ان کان لایرجوک الا محسن	فمن الذی یدعو و یرجو المجرم
ادعوک رب کما امرت تضرعا	فاذا رددت یدی فمن ذا یرحم
مالی الیک وسیلة الا الرجا	و جمیل عفوک ثم انی مسلم
یا من علیه توکلی و کفایتی	اغفرلی الزلات انی آثم

نیز از کشکول شیخ بهائی نقل شده که بعد از مردن ابو نواس در خواب از وی پرسیدند که خدایتعالی با تو چه کرد گفت بهمین دو شعر که پیش از وفات گفته بودم مرا بیامرزید:

من انا عند الله حتی اذا
اذنبت لا یغفرلی ذنبی
العفو یرجی من بنی آدم
فکیف لا ارجوه من ربی

نیز در حسن ظنّ بلطف و رحمت کامله و رأفت شامله پروردگاری گوید:

تکثر ما استطعت من الخطایا
فانک بالغ ربا غفورا
ستبصران وردت علیه عفوا
و تلقی سیدا ملکا کبیرا
تعص ندامة کفیک مما
ترکت مخافة النار السوررا

مانند اینها بسیار است.

(ص ۲۷ و ۲۱۱ ت و ۱۴۷ ج ۱ کا و ۶۲ ج ۲ ع و ۲۶۱ ج ۱ نی و ۴۳۶ ج ۷ تاریخ بغداد و ۴۴۵ هر و ۴۲ هب و غیره)

ص: ۲۹۱

ابو نواس - سهل بن یعقوب بن اسحق

- مکنّی به ابو السری، ملقب به ابو نواس، در سامره خادم حضرت امام علی النقی ع بود، بسیار مزّاح بود و مطایبه می نمود و بجهت تقیه، تشیع خود را بهمین طریق مطایبه اظهار میکرد که جان خود را حفظ کرده باشد. آن حضرت هروقتی که ابو نواس گفتن او را از کسی شنیدی فرمودی که تو ابو نواس حق هستی و ابو نواس سابق، ابو نواس باطل و ضلالت بود. نگارنده گوید:

این خبر هم قول قاضی نور الله و بعضی دیگر را که ابو نواس مذکور فوق (حسن بن هانی) را از مخالفین شمرده و طعن و قدحش نمایند تأیید مینماید.

(تنقیح المقال)

ابو نواس باطل ابو نواس حق

چنانچه فوقا اشاره شد اولی ابو نواس حسن و دویمی ابو نواس سهل مذکورین فوق است.

ابو النور - خواجه عثمان

- هارونی نیشابوری، از اکابر عرفای اوائل قرن هفتم هجرت میباشد که جامع علوم شریعت و طریقت و حافظ قرآن و مستجاب الدعوة بود، هفتاد سال از عمر خود را باتمام ریاضت گذرانید، چنانچه بنوشته خزینة الاصفیاء (و العهدة علیه) در تمامی این مدت آب و طعام سیر نخورد، هرروز یک قرآن ختم میکرد، اینک هیچ وقتی دعای او از درگاه معبود برحق رد نمیشد و با وجود این بسماع نیز ذوق و شوق تمام داشته است. کراماتی هم از قبیل دو ساعت توی آتش سالم ماندن و مسلوب العلم شدن علمائی که با وی بمقام مجادله آمده بوده‌اند و نظائر اینها بدو منسوب است. در پنجم شوال ششصد و هفدهم هجری قمری در نود و یک سالگی وفات یافت و جمله قطب وقت - ۶۱۷ مادی تاریخ او میباشد و هارونی گفتن او بجهت سکونت او در موضعی هارون نام از توابع نیشابور بوده است.

(ص ۲۵۳ ج ۱ خه)

ابو نیزر

از موالی و آزادشدگان حضرت علی ع و پسر نجاشی ملک حبشه میباشد که مسلمین بسوی او مهاجرت کرده بودند. آن حضرت او را اسیر تاجری از ایشان دید و خرید و محض مکافات باحسن کردن نیک رفتاری

ص: ۲۹۲

نجاشی که درباره مسلمین معمول داشته بوده آزادش گردانید تا بعد از وفات نجاشی امورات حبشه مختل و هرج و مرج شد، جمعی را نزد ابو نیزر فرستادند که او را بجای پدرش نشاند و تاجش بر سر کنند، حکمران و پادشاه خود شانش شناخته و اصلا تمرّد نمایند لکن او قبول نکرد و گفت بعد از نعمت اسلام که خداوندم موفق بدان کرده دیگر طالب سلطنت نمیباشم.

مخفی نماند که ابو نیزر بسیار بلندبالا و زیباترین مردم محسوب میشد و رنگ بشره‌اش هم مثل رنگ اهل حبشه نبود، بلکه عربی‌نژاد بودن وی از قیافه‌اش هویدا و هرکسی او را دیدی عربی بودنش را متفطن شدی. نیز موافق نوشته مراصد و معجم البلدان عین ابی نیزر که موضعی است در حجاز از موقوفات حضرت علی ع و نزدیکی جبل رضوی است منسوب بدین ابو نیزر میباشد. (صد و ص ۷۶۶ ج ۱ س و ۴۸۷ ج ۱۶ عن)

ابو وائل

در اصطلاح رجالی شقیق بن سلمه و عمرة بن زبیر است.

ابو الواثق

در باب اوّل (القاب) بعنوان عنبری ابو الواثق نگارش داده‌ایم.

ابو واثله

در باب اوّل بعنوان قاضی ایاس نگارش یافته است.

ابو وتیل

مردی است از عرب که نخست بی‌چیز و پست مرتبه بود ولی اخیراً بجهت رطب خوردن شترهای او ترقی کرده و بثروت نایل و بمقامی بس عالی رسید و در ترقی و عزّت بعد از ذلّت ضرب المثل گردید.

(مرصع ابن الاثیر)

ابو الوجاهة - شیخ عبد الرحمن

- در باب اوّل بعنوان مرشدی مذکور شده است.

ابو وداعة ابو وداک ابو ودیعه

در اصطلاح رجالی اولی حارث بن صبیره سهمی، دویمی شقیق بن سلمه یا خیر بن نوح، سومی خدام بن ودیعه انصاری اوسی و شرح حالشان موکول بدان علم شریف است.

ابو الوفاء - ابراهیم بن علی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان برهان الدین مذکور است.

ص: ۲۹۳

ابو الوفاء - عبد الجبار

- در باب اوّل (القاب) بعنوان مفید عبد الجبار ذکر شده است.

ابو الوفاء - علی بن محمد بن عقیل

- در باب سوم بعنوان ابن عقیل خواهد آمد.

ابو الوفاء - مبشر بن فاتک

- در باب سوم بعنوان ابن فاتک خواهد آمد.

ابو الوفاء - محمد بن عمر

- عرضی حلبی، از علمای قرن یازدهم هجری حلب میباشد که شاعر ماهر و مفتی و واعظ آن بلده بوده و از آثار قلمی او است:

۱- قصیده لامیه که نظیره لامیه العجم طغرائی بوده و مطلع آن این است:

جلالة الفضل تشفی زلة الرجل و ذلة الجهل توهی صولة البطل

اشعار دیگرش نیز بسیار است: ۲- معادن الذهب فی الاعیان الذین تشرفت بهم حلب (فی الاعیان المشرقة بهم حلب خ ل). در سال هزار و هفتاد و یکم هجرت درگذشت.

(کف و ص ۷۶۷ ج ۱ س)

ابو الوفاء - محمد بن محمد بن یحیی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان بوزجانی مذکور است.

ابو وکیع ابو ولاد

در اصطلاح رجالی اولی عنتره بن عبد الرحمن و جراح بن نمیح، دویمی حفص بن سالم و حفص بن یونس است.

ابو الولی

- ابن امیر شاه محمود شیرازی حسنی، از علمای امامیه اوائل عهد صفویه بود، از اجلای سادات شیراز، فقیه فاضل و متولی روضه مقدسه رضویه بود، اخیرا معزول و متولی اوقاف غازانیه گردید، عاقبت تولیت بقعه شاه صفی بدو مفوض شد و در زمان شاه عباس اوّل (۹۹۴-۱۰۳۷ ه ق - ظصد - غلز) بصدارت نایل و شیخ بهائی هم در نامه‌ای که بدو نوشته مراسم تجلیل و تبجیل بی‌نهایت بکار برد، سید حسین کرکی از تلامذه شیخ بهائی (که شرح حالش را در باب القاب بعنوان مجتهد سید حسین نگارش داده‌ایم) از وی روایت کرده و او نیز بواسطه پدر خود از شیخ ابراهیم قطیفی سابق الذکر روایت مینماید. سال وفاتش بدست نیامد و ظاهرا نام اصلیش هم همین ابو الولی است.

(سطر ۱۷ ص ۶۳۲ ت و ۱۶۶ ج ۱ نی)

ص: ۲۹۴

ابو الولید^{۴۲}

ابو الولید - احمد بن عبد الله

- در باب سوم بعنوان ابن زیدون خواهد آمد.

ابو الولید - احمد بن محمد

- در باب سوم بعنوان ابن الشحنة خواهد آمد.

ابو الولید - حسان بن ثابت

- در باب اوّل بهمین عنوان حسان بن ثابت مذکور است.

ابو الولید - حسن بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان دربندی حسن مذکور شده است.

ابو الولید - سلیمان بن خلف

- در باب اوّل بعنوان باجی ابو الولید ذکر شده است.

ابو الولید - عبد الله بن محمد

- در باب سوم بعنوان ابن الفرضی خواهد آمد.

ابو الولید - عبد الملك

- در باب سوم بعنوان ابن جریح خواهد آمد.

ابو الولید - محمد بن احمد

- در باب سوم بعنوان ابن رشد خواهد آمد.

^{۴۲} (۱) - ابو الولید - در اصطلاح رجال، اسمعیل بن کنیر، بشر بن جعفر جعفی، حسن بن زیاد صیقل، ذریح بن محمد، رفاعه بن عمرو، عمر بن عاصم ازدی و بعضی دیگر است.

ابو الولید - مسلم بن ولید

- در باب اوّل (القاب) بعنوان صریح الغوانی ذکر شده است.

ابو الولید - هشام بن احمد

- در باب سوم بعنوان ابن وقشی خواهد آمد.

ابو وهب

در اصطلاح رجالی حارث بن غصین و منبه صحابی است.

ابو وهب - جندح

- یا سلیمان در باب اوّل (القاب) بعنوان امرؤ القیس مذکور است.

ابو الهادی - میرزا جعفر

- در باب اول بعنوان قزوینی میرزا جعفر نگارش یافته است.

ابو هارون

در اصطلاح رجالی ابراهیم بن علا و عمارة بن جويرة و بعضی دیگر است.

(۱) - ابو الولید - در اصطلاح رجالی، اسمعیل بن کثیر، بشر بن جعفر جعفی، حسن بن زیاد صیقل، ذریح بن محمد، رفاعه بن عمرو، عمر بن عاصم ازدی و بعضی دیگر است.

ص: ۲۹۵

ابو هاشم^{۴۳}

ابو هاشم - اسمعیل بن محمد

- در باب اول بعنوان سید حمیری نگارش یافته است.

^{۴۳} (۱) - ابو هاشم - در اصطلاح رجالی جعفر بن محمد بن ابراهیم و داود بن قاسم بن اسحق و بعضی دیگر است.

ابو هاشم - داود بن قاسم

- بن اسحق بن عبد الله بن جعفر طیار ابن ابیطالب، عالم عابد زاهد عاقل متقی کثیر الروایة، بجهت انتساب بجدّ امجدش جناب جعفر به ابو هاشم جعفری مشتهر، فیض حضور پنج امام معصوم علیهم السلام را از حضرت رضا ع تا حضرت ولی عصر عجل الله فرجه درک کرده و نزد ایشان محترم و موثق و محل اعتماد بوده و از ایشان روایت نموده است. بالخصوص در امامت حضرت امام علی النقی ع روایات بسیاری از وی منقول میباشد و خودش گوید هروقتیکه شرفیاب حضور مبارک عسکریین ع شدم دلیل متقنی بر امامت ایشان دیدم. در اوائل غیبت صغری از سفرای مسلم السفاره ناحیه مقدسه هم بوده است و در سال دویست و شصت و یکم هجرت عازم جنت گردید. (کتب رجالیه و ص ۴۳ هب)

ابو هاشم - صوفی، کوفی،

شامی الولادة و النشأة، از اکابر عرفای اوائل قرن دوم هجرت میباشد که در اواخر بنی امیه و اوائل بنی عباس بزهده و تقوی معروف، مرجع استفاده بسیاری از اعلام و نخستین کسی است که در دوره اسلام به صوفی مشتهر گردیده است بلکه بنوشته بعضی، اولین مخترع علم تصوف میباشد.

سفیان ثوری سابق الذکر (متوفی بسال ۱۶۰ ه ق- قس) درباره وی اعتقادی کامل داشته و گوید که ابو هاشم حافظ شریعت و طریقت بود، مادام که او را ندیدم معنی صوفی را ندانستم که چه بوده است. سال وفات ابو هاشم بدست نیامد.

(سطر ۵ ص ۳۴۷ ت و ۱۵۸ ج ۳ و ۷۲۹ ج ۲ مه)

ابو هاشم - عبد السلام بن محمد

- در باب اوّل بعنوان جبائی نگارش یافته است.

(۱)- ابو هاشم - در اصطلاح رجالی جعفر بن محمد بن ابراهیم و داود بن قاسم بن اسحق و بعضی دیگر است.

ص: ۲۹۶

ابو هاشم - عبد الله بن محمد بن حنفیه

- ملقب به اکبر، مکنی به ابو هاشم، موافق نقل از مناقب ابن شهر آشوب از علمای تابعین، ثقه و جلیل القدر بود، زهری و عمرو بن دینار از وی روایت کرده و در سال نود و هشتم یا نهم هجرت درگذشت. از عمدة الطالب نقل است که ابو هاشم امام کیسانیه بوده و بیعت امامت از وی به بنی عباس منتقل گردید. ابن خلکان گوید ابو هاشم مذکور عظیم القدر بود، معتقدین امامت محمد بن حنفیه بعد از وفات او بامامت همین ابو هاشم معتقد بوده‌اند، او هم در سال نود و هشتم هجرت وفات یافت

و محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را وصی خود کرد و گفت صاحب این امر (امامت) توئی یعنی در نسل تو خواهد بود و کتابهای خود را نیز بدو تسلیم نموده و شیعه را از همین قضیه بیگانه کنید اینک محمد بن علی نیز در حین وفات خود پسر خود ابراهیم معروف به امام را بوصایت معرفی کرد و در آن اوان ابو مسلم خراسانی از خراسان نشأت یافته و مردم را به بیعت ابراهیم مذکور دعوت نمود و ابراهیم بهمین جهت مشتهر به امام گردید، همین قضیه بموجب اخطار نصر بن سیار که در آن موقع از طرف مروان حمار آخرین خلیفه بنی امیه حکومت خراسان را داشته مسموع مروان مذکور شد، ابراهیم را احضار و زندانی نمود، ابراهیم هم پس از قطع بمرگ خود برادرش عبد الله سفاح را وصی کرد و خودش بفاصله دو ماه در زندان مرد و یا مقتول گردید و موفق بخلافت نشد تا سفاح، اولین خلیفه عباسی گردید.

نگارنده گوید: پرواضح است که این اخبار ابو هاشم از خلافت بنی عباس که ابن خلکان نوشته و از طبری نیز نقل شده مأخوذ از پدرش محمد بن حنفیه میباشد که او نیز از والد بزرگوار خود مخزن علم الهی حضرت ولی اللهی اخذ نموده است چنانچه آنحضرت در خطبه زوراء و بعضی از خطب دیگر نهج البلاغه ظهور دولت عباسیه و آمدن لشکر ترک را با لسان مبارک حقایق ترجمان، بعرضه بیان آورده‌اند. بنا بنقل معتمد، ابن ابی الحدید از ابو جعفر نقیب استفسار نمود که بنی امیه از چه راه دانستند که خلافتشان به بنی عباس منتقل میشود و اولین خلیفه عباسی هم عبد الله نامی خواهد بود گفت اصل همه این قضایا

ص: ۲۹۷

محمد بن حنفیه و پسرش ابو هاشم است چنانچه محمد بعد از وفات حضرت علی ع نزد حسنین رفته و خواستار ارث پدری گردید فرمودند، خود میدانی که پدرت درهم و دیناری نداشته محمد نیز تصدیق کرد و گفت غرض من ارث مالی نیست بلکه ارث علمی میباشد، پس صحیفه‌ای را که حاوی دولت بنی عباس بوده بدو عنایت فرمودند و اگر بر زیاده از آن مطلعش میکردند هلاک میشد (یعنی بجهت عدم ظرفیت)

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای

چند گنجد قسمت یک روزه‌ای

از عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس عمّ سفاح هم نقل است وقتی که برادرزاده‌اش ابراهیم امام، از طرف مروان زندانی گردید و ما فراری شدیم همان صحیفه را که ابو هاشم بمحمد بن علی بن عبد الله بن عباس داده بوده و پدران ما هم آن را صحیفه دولت میگفتند در صندوقچه مسی گذاشته و در بعضی از نواحی شام زیر درختهای زیتون دفن کردیم تا پس از آنکه خلافت ما مسلم گردید همان موضع دفن صحیفه را هرچه کاویدیم و کندیم پیدا نشد پس از روی ناچاری یک جریب زمین مربع را تا بحدی که بآب برسد حفر نمودند باز هم چیزی بدست نیامد. نیز ابو جعفر نقیب گوید که امر خلافت بنی عباس را محمد بن حنفیه مشروحا بعبد الله بن عباس خبر داده بود و خود حضرت علی ع تفصیل قضیه را بعبد الله بیان فرموده و فقط با رمز و اشاره فهمانده بودند مثل ابو الاملاک گفتن عبد الله و مانند آن و اما ابن حنفیه پرده از روی کار برداشته بوده است.

(ص ۱۶۹ ج ۱ نی و ۲۸ ج ۲ کا و غیره)

- از اکابر سادات فضلا میباشد که بحسب فاخر و نسب عالی معروف، با صاحب بن عبّاد اسمعیل (متوفی بسال ۳۸۵ ه ق - شفه) معاصر و مراسم صداقت و یگانگی بین ایشان دایر بود، هریکی مردیگری را میستودند.

وقتی صاحب بیمار بود و بعد از صحت و بهبودی، ابو هاشم مریض شد پس صاحب این قطعه را بدو فرستاد:

ابا هاشم ما لی اراک علیلا ترفق بنفس المکرمات قلیلا

ص: ۲۹۸

لترفع عن قلب النبی ص حرازة و تدفع عن صدر الوصی غلیلا

فلو کان من بعد النبیین معجز لکنت علی صدق النبی دلیلا

ابو هاشم در جواب نوشت:

دعوت الہ الناس شهرا محرما لیصرف سقم الصاحب المتفضل

الی بدنی او مهجتی فاستجاب لی فها انا مولانا من السقم ممثلی

فشکرا لربی حین حول سقمه الی و عافاه ببرء معجل

و اسئل ربی ان یدیم علائہ فلیس سواه مفرع لبنی علی

صاحب نیز بعد از قرائت، اشعار ذیل را انشا کرده و بدو فرستاد:

ابا هاشم لم ارض هاتیک دعوة و ان صدرت عن مخلص متطول

فلا عیش لی حتی تدوم مسلما و صرف اللیالی عن فناک بمعزل

فان نزلت یوما بجسمک علة و حاشاک منها یا علاء بنی علی

سال وفات ابو هاشم و مشخصات دیگرش بدست نیامد.

(ملل و ص ۱۶۸ ج ۱ نی و سطر آخر ص ۱۰۷ ت)

ابو هاشم - علی بن منصور

- در باب اول (القاب) بعنوان ظاهر عبیدی نگارش یافته است.

ابو هالة ابو هبيرة

در اصطلاح رجالی اولی نباش بن زرارہ تمیمی صحابی و دویمی مغیره بن عبد السلام است.

ابو الهدی - ابن میرزا ابو المعالی محمد بن حاج محمد ابراهیم

- کرباسی الشهرة، اصفهانی الولادة و الوفاة و النشأة، نجفی التحصیل، کمال الدین اللقب، از اکابر علمای معاصر، عالمی است عامل فاضل کامل ادیب بارع فقیه اصولی رجالی عابد زاهد متقی در زهد و ورع و تقوی بی بدل و ضرب المثل، در تجلی بصفات فاضله و تخلی از اوصاف نازله طاق، دارای مکارم اخلاق و بعضی از مکاشفات و امور غریبه بدو منسوب است.

خلاصه ادوار زندگانی سعادت منوال آن منبع کمال بطور اجمال موافق آنچه در دیباچه تألیف منیفش سماء المقال بقلم سعادت رقم فرزند ارجمندش آقای میرزا محمد

ص: ۲۹۹

کلباسی نگارش یافته بدین شرح است: عمده تحصیلات علمی را در اصفهان نزد والد معظم خود خاتمه داد، بمرام ادامه تحصیلات علمیّه بنجف مشرف و در حوزه درس استدلالی فقهی و اصولی آخوند ملا کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی سابق الذکر حاضر و بمقام علمی بس عالی نایل گردیده و گوی سبق از دیگران ربود، پس بوطن مألوف خود مراجعت نموده و حوزه درس فقه و اصول و رجال او مرجع افاضل رجال شد، بالخصوص

عکس آقای میرزا بو الهدی کرباسی - ۳ تبخّر رجالی او کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار و مورد تصدیق اکابر بود. از سید حسن صدر و میرزا محمد هاشم خوانساری چهارسوقی سابق الذکر و حاج ملا علی محمد نجف آبادی اجازه روایتی داشته و خودش نیز از مشایخ اجازه آقای سید شهاب الدین نجفی نزیل قم (آقای نجفی) و سید حسن خراسانی و شیخ عبد الحسین گروسی بوده و برای هریک از ایشان اجازه مبسوطی نوشته است.

از تألیفات او است:

۱- البدر التمام و البحر الطمطم در شرح حال والد ماجد و جد امجد مذکورین خود که بضمیمه رسائل اصولیه والد ماجدش چاپ شده است ۲- حاشیه کفایة الاصول استاد معظم خود آخوند خراسانی مذکور ۳- الدر الثمین فی جملة من المصنفات و المصنفین ۴- زلات الاقدام در اشاره باشتباهات رجالی بعضی از اهل علم ۵- سماء المقال فی تحقیق علم الرجال که در سال هزار و سیصد و هفتاد و دویم هجری قمری در بلده طیه قم چاپ و موشح بتقریظی می باشد که آقای سید صدر الدین صدر نزیل قم از مراجع و زعمای وقت با قلم میمنت شیم خود بر آن نوشته است ۶- الفوائد الرجالية که حاوی سی فائده مهم دایر به رجال و درایه می باشد.

علاوه بر اینها حواشی بسیاری ببعضی از کتب فقهی و اصولی و رجالی نگاشته است. صاحب ترجمه در ماه ربیع الثانی هزار و سیصد و پنجاه و ششم هجرت در اصفهان برحمت ایزدی نایل شد و در مقبره مخصوص این خانواده از تخت پولاد آن بلده جنب

ص: ۳۰۰

والد معظم خود مدفون گردید و ظاهراً نام اصلیش هم همین ابو الهدی بوده و همانا تعرض بشرح حال او محض توهّم کنیه بودن و بعضی از دواعی دیگر می باشد و الاً خارج از موضوع این کتاب و شرح حال اجمالی هریک از والد و جد مذکورین او را بعنوان ابو المعالی و کرباسی از این کتاب نگارش داده ایم.

ابو الهذیل

در اصطلاح رجالی بکر بن عبد الله و سیف بن عبد الرحمن و بعضی دیگر است.

ابو الهذیل - زفر بن هذیل

- بن جذیمة بن عمرو بن جنحور بن جندب، محدث فقیه حنفی، که گاهی بجهت انتساب بجده یازدهمینش عنبر به عنبری موصوفش دارند از جمله اصحاب حدیث می باشد که اخیراً مسلک ابو حنیفه را ستوده و در احکام دینیّه باستحسان و رأی و قیاس عمل می کرده است.

گویند شخصی شراب خورده و متردد بوده است که زن خود را طلاق داده یا نه اینک حکم شرعی قضیه را از ابو حنیفه و سفیان ثوری و شریک بن عبد الله علی الترتیب استفسار نمود، اولی گفت مادام که قطع بطلاق نداری زوجیت باقی و تردید بی اثر است، دویمی امر بر رجوع احتیاطی نمود که اگر در واقع طلاق هست بواسطه رجوع لغو شود و زوجیت بحال اولی برگردد و الاً زوجیت اولیه بحال خود باقی و آن رجوع بی اثر و بی ضرر است، سیمی گفت نخست طلاقش داده و بعد از آن رجوع کند که آن رجوع نیز بی اثر نباشد.

در مرتبه چهارم مسئله را از همین زفر پرسیده و سه فقره جوابهای مذکوره را نیز اظهار داشت پس زفر خندیده و گفت مثل اینها بدان ماند که آب ناودان بجامه کسی برخورد و در طهارت و نجاست آن شک داشته باشد پس بقول ابو حنیفه مادامیکه قطع بنجاست نکرده پاک و نمازش صحیح است، بفتوای ثوری باید احتیاطا بشوید که اگر در واقع نجس بوده پاک باشد و الا آن شستن امری است زاید و بی ضرر، بزعم سومی نخست باید بدان جامه شاشیده و بعد از آن تطهیر نماید. باری انصاف آن است که این تمثیل زفر عینا مطابق ممثل بوده و دقت نظر بخرج داده است. وفات زفر بسال صد و پنجاه و

ص: ۳۰۱

هشتم هجرت در چهل و دو سالگی واقع و پدرش هذیل والی اصفهان بوده است.

(ص ۲۰۸ ج ۱ تاریخ ابن خلکان)

ابو الهذیل - محمد بن هذیل

- بن عبد الله بن مکحول، بصری البلدة، عبدیّ الولاء، معروف به علاف، از موالی عبد القیس و از اکابر علمای متکلمین معتزله بصره بلکه امام و استاد ایشان بود، در تشیید مبانی مذهب اعتزال و تأسیس اصول و قواعد آن مقالات بسیاری داشت، در مناظره و جدل بی بدل بود، میلاس نامی از علمای یهود، او را با چند نفر دیگر جمع کرده و بنای مباحثه مذهبی گذاشت، تا بعد از مذاکرات بسیاری علاف غالب و فایق آمد و میلاس ملزم بقبول دین مقدس اسلامی شد، علاف نیز بهمین جهت کتاب میلاس نامی تألیف داد. یک فقره مناظره علی بن اسمعیل میثمی نیز که در مسئله امامت با علاف داشته تحت عنوان میثمی علی مذکور افتاد، در اواخر عمر نابینا و ناشنوا گردید ولی باز هم از مناظره دست بردار نبود تا بسال دویست و بیست و ششم یا هفتم یا سی و پنجم هجرت در سامره درگذشت.

(ص ۴۳ هب و ۶۹۷ ت و ۵۴ ج ۲ کا و ۳۱۷۳ ج ۴ س)

ابو هریره ابار ابو هریره بزاز

ظاهرا همان ابو هریره عجللی مذکور ذیل است و رجوع بدانجا نمایند.

ابو هریره راوندی

چنانچه تحت عنوان هریره از باب اول اشاره نمودیم نامش عبد الله و مؤسس و سرسلسله هریره بوده و مذهب هریره و راوندیه بدو منسوب است.

ابو هریره صحابی

از مشاهیر اصحاب حضرت رسالت ص می باشد که نام او محل خلاف و مابین عبد الله و عبد الرحمن بن صخر و غیره مردّد و تا سی و چند قول نقل کرده اند و این درجه اختلاف اسمی از مختصات وی بوده و درباره هیچ یک از طبقات متنوعه این درجه از اختلاف را سراغ نداریم. حال او هم مثل نام او محل خلاف و جدال علمای رجال است، از حیاة الحیوان دمیری نقل است که شطرنج بازی ابو هریره مشهور و هم دروغگوترین مردم بحضرت رسول ص بود، بهمین جهت از

ص: ۳۰۲

طرف خلیفه ثانی محکوم بتأدیب و تازیانه شد و از نقل حدیثش قدغن فرمود. عایشه نیز روایات او را ردّ کرده و متهّم بجعل حدیثش میداشت.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة گوید که معاویه جمعی از صحابه و قومی از تابعین را که ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه نیز از آن جمله بوده اند برای جعل اخبار کاذبه در قدح و طعن حضرت علی ع و تبرّی از آن حضرت نامزد و معین نمود و حق العمل کافی و وافی برای ایشان تخصیص داد، ایشان نیز موافق دلخواه معاویه معمول میداشتند و مانند اینها. در قاموس الاعلام گوید: نام اصلی جاهلیّتی او عبد قیس، نام اسلامی او عبد الرحمن، پدرش صخر و در سال غزوه خیبر بشرف اسلام مشرف شد، هم در همان غزوه حاضر و افقر اصحاب بود، کسب و تجارت و ثروت و مشغولیّتی نداشت، اینک غالباً ملازم حضور حضرت نبوی ص بود، بهمین جهت و بجهت دارا بودن قوه حافظه زیاد باستماع و حفظ و روایت احادیث شریفه بسیاری موفق آمد، به احفظ صحابه معروف بود و فرموده بخاری زیاده بر هشتصد نفر از اصحاب و تابعین از ابو هریره نقل حدیث مینمایند.

وجه تسمیه ابو هریره آنکه وی بسیار گربه دوست بوده بحدّی که یک مرتبه در موقع تشرف بحضور حضرت نبوی ص بچه گربه ای در دامن یا آستین داشت پس آن حضرت او را به خطاب ابو هریره مخاطب داشت اینک از آن بعد لقب مشهوری وی شد و اسم اصلی او بکلی متروک گردید، هریره با صیغه مصغرّ عبری بمعنی گربه کوچک است. وفات ابو هریره بسال پنجاه و هفتم یا نهم هجرت در هفتاد و هشت سالگی در مدینه واقع گردید.

(ص ۲۲ ج ۱ ل ر و ۱۲۱ ج ۲ خه و ۴۳ هب و ۸۰ ج ۱ فع و ۷۶۷ ج ۱ س)

ابو هریره - عجاج

- در باب اول ضمن شرح حال پسرش تحت عنوان رؤبه مذکور شده است.

ابو هریره عجلی

از مشاهیر متقین شعرای اهل بیت عصمت ع و مدّاح حضرت صادق ع بوده و آن حضرت اشعار او را میستود، بعد از وفات

ص: ۳۰۳

آن حضرت در همان موقعی که نعل مبارک را به بقیع نقل میدادند در مقام توجّع و تألم این مرثیه را گفته است:

اقول و قدرا حوا به يحملونه	علی کاهل من حاملیه و عاتق
اتدرون ما ذا تحملون الی الثری	ثبیرا ثوی من رأس علباء (علیاء خ ل) شاهق
غداة (حشی الحاثون) فوق ضریحه	ترابا و اولی کان فوق المفارق
ایا صادق ابن الصادقین الیه	بآبائک الاطهار حلقة صادق
لحقا بکم ذو العرش اقسام فی الوری	فقال تعالی الله رب المشارق
نجوم هی اثنی عشرة کن سبقا	الی الله فی علم من الله سابق

همین اشعار که بابو هریره عجلّی منسوب است بنقل اعیان الشیعة در مقتضب الاثر ابن عیاش و هم چنین غیر از بیت آخری را نیز در مناقب ابن شهر آشوب به ابو هریره ابار نسبت داده اند. از اینجا استکشاف توان نمود که ابو هریره عجلّی همان ابو هریره ابار است که بعضی به عجلّی اش موصوف و دیگری به ابارش متّصف داشته اند بلکه یکی بودن آنها مصرّح به بعضی از اجلّه است چنانچه در اعیان الشیعة از طلیعه نقل کرده که ابو هریره ابار عجلّی شاعر عابد و متّقی بوده و حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام را ملاقات نموده و در سال یکصد و پنجاه و چندم ه وفات یافت. در مناقب ابن شهر آشوب نیز از بعضی تواریخ نقل کرده که نامه ابو مسلم خراسانی وقت شب بحضرت صادق ع رسید آن حضرت بعد از خواندن آن، روی چراغش گذاشته و بسوزانید ایلچی گمان کرد که سوزاندن آن بجهت کتمان اسرار مندرجه در آن بوده پس خواستار جواب گردید آن حضرت فرمودند جواب همان است که دیدی پس ابو هریره ابار از اصحاب آن حضرت در این موضوع گفت:

و لما دعا الداعون مولای لم یکن	لیثنی علیهم عزمه بصواب
و لما دعوه بالکتاب اجابهم	بحرق الکتاب دون رد جواب
و ما کان مولای کمشری ضلالة	و لا ملبسا منها الردی بثواب
و لکنه لله فی الارض حجة	دلیل الی خیر و حسن مآب

چنانچه اشاره نمودیم حضرت صادق ع شعر ابو هریره را می ستوده است. از معالم العلماء نقل است که ابو هریره عجلّی از مجاهرین شعرای اهل بیت بود، بروایت ابو بصیر حضرت

صادق ع فرمود کسی هست که شعر ابو هريره را برای ما بخواند، در خلاصه علامه هم از عقیقی نقل کرده که آن حضرت ابو هريره بزاز را برحمت یاد فرمود.

نگارنده گوید: ظاهر آن است که ابو هريره بزاز نیز همان ابو هريره عجلای بود که گاهی به بزاز نیز موصوفش دارند و در نتیجه گوئیم ابو هريره ای که از اصحاب حضرت صادق و مداح اهل بیت و اشعارش نیز ممدوح و مورد تحسین آن حضرت بوده ظاهراً یک نفر است و بس که در کلمات روات و ارباب تراجم به عجلای معروف و گاهی به ابار متصف و گاهی به بزاز موصوف می باشد. بهر حال در هیچ کدام از مواضعی که ابو هريره بزاز یا ابار یا عجلای را بهمین عنوان کنیه نگارش داده اند تصریحی بنام وی نشده است. بسط زاید محض اطناب و خروج از وضع کتاب بوده و محول بکتب مبسوطه می باشد.

(قب و عن و ص ۴۳ هب و ۱۷۴ ج ۱ نی و کتب رجالیه)

ابو هفان ابو هلال

در اصطلاح رجالی اولی عبد الله بن احمد بن حرب بن مهزم و دویمی نیز عامر مزنی است.

ابو هلال - حسن بن عبد الله

- بن سهل بن سعید بن یحیی بن مهران عسکری، از ادبای نامی قرن چهارم هجرت می باشد که ادیب نحوی لغوی شاعر ماهر، فقیه فاضل، از تلامذه حسن بن عبد الله بن سعید عسکری سابق الذکر و خواهرزاده او بوده و محض احتراز از ذلت طمع و دنائت، بزازی میکرد مثل میوه فروشی معاصرش ابو الفرج و اواء و روفوگری معاصر دیگرش سری رفاء و نظائر ایشان. از اشعار طریفه ابو هلال است که در عدم مساعدت زمان و شکوه از ناملایمات ابنای روزگار گوید:

جلوسی فی سوق ابیع و اشتري

دلیل علی ان الانام قرود

و لا خیر فی قوم تذلل کرامهم

و یعظم فیهم نذلهم و یسود

و یهجوهم عنی رثاثة کسوتی

هجا قبیحا ما علیه مزید

اذا کان مالی مال من یلقط العجم

و حالی فیکم حال من حاک او حجم

فاین انتفاعی بالاصالة و الحجی

و ما ربحت کفی من العلم و الحکم

و من ذا الذی فی الناس یبصر حالتی

فلا یلعن القرطاس و الحبر و القلم

این گونه اشعار طریفه اش بسیار و از تألیفات او است:

۱- الاوائل و موافق كشف الظنون ابو هلال نخستین کسی است که در این موضوع تألیف کتاب نموده و لکن چنانچه در شرح حال هشام بن محمد کلبی (متوفی بسال ۲۰۴ هـ ق- رد) اشاره نمودیم او هم کتابی در خصوص اوائل تألیف داده است ۲- التفضیل بین بلاغة العرب و العجم که در استانبول ضمن یک مجموعه چاپ شده است ۳- جمهرة الامثال که در بمبئی مستقلا و در مصر نیز در حاشیه مجمع الامثال میدانی بطبع رسیده است ۴- کتاب الدرهم و الدینار ۵- ما تلحن فيه الخاصة ۶- المحاسن فی تفسیر القرآن و غیر اینها.

وفات ابو هلال در اواخر سال سیصد و نود و پنجم هجرت و یا بعد از آن سال بوده است و از تألیف کتاب اوائل مذکور فوق در دهم شعبان همین سال فراغت یافته و نسبت عسکری به عسکر مکرّم از ناحیه اهواز است.

(کف و ص ۱۳۲۷ مط و ۲۸۳ ج ۲ ع و ۴۴ هب و ۲۵۸ ج ۸ جم)

ابو هلال مدینی

- غصین بن براق احدب مغنی، مکّنی به ابو هلال، از شعرای اعراب قرن سوم هجرت میباشد که با دعبیل خزاعی سابق الذکر (متوفی بسال ۲۴۵ هـ ق- رمه) معاصر بود، در زمان او ببغداد آمده و از اشعار او است:

فلو ان ما بی بالحصی فلق الحصی	و بالریح لم یوجد لهن هبوب
و لو اننی استغفر الله کلما	ذکرتک لم تکتب علی ذنوب
و لو ان انفاسی اصابت بحرها	حدیدا اذن ظل الحديد یدوب

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۳۳۲ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

ابو هلقام ابو همام ابو همدان ابو هند

در اصطلاح رجالی اولی تلب بن ابی سفیان یقظان بن ثعلبه صحابی، دویمی اسمعیل بن همام بن عبد الرحمن، سومی قاسم بن بهرام قاضی هیت، چهارمی هم بر بن عبد الله داری و عبد الله بن سعید مدنی است.

ابو الهندام

رجوع به ابو الهیذام نمایند.

ابو الهول - عامر بن عبد الرحمن

- حمیری، مکنّی به ابو الهول، از شعرای اوائل عهد خلافت عباسیّه میباشد که بسیار بدزبان و هرزه‌درای بود، مردمان بسیاری را هجو کرده و فضل بن یحیی وزیر برمکی (متوفی بسال ۲۰۳ هـ ق -

ص: ۳۰۶

رج) را نیز در ایّام جوانیش هجوها گفته است تا آنکه نوبت خلافت به هرون الرشید رسید و برمکی‌ها بمقام صدارت و وزارت نایل و فضل هم بحکومت خراسان منصوب گردید روزی فضل امر باحضار شعرا داد، ابو الهول هم در آن جمله حاضر بود، فضل از وی پرسید که من و پدرم را بچه نظر میبینی گفت اشعار مرا گوش بده و بعد از آن هرچه اراده داری بکن پس چند شعر فروخواند که از آن جمله است:

من الجرم ما یخشی علی به الحقد

و مالی الی الفضل بن یحیی بن خالد

و ما حل بی فی ذاک قتل و لا جلد

سوی انّی جلّیت شعری بذکره

و رایک فی ما کنت عود تتابعد

فبت راضیا لایبتغنی منک غیره

فضل از وی راضی شد و بانعام ده هزار درهمش مفتخر گردانید. سال وفات ابو الهول بدست نیامد.

(ص ۳۴۱۴ ج ۴ س و ۲۳۷ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

ابو الهیثم

در اصطلاح رجالی حصین بن عامر کلبی، خالد بن عبد الرحمن عطار، مالک بن تیهان میباشد و شرح حال مالک را ذیلا مینگاریم.

ابو الهیثم - خالد بن عبد الله بن یزید

- بجلی قسری، مکنّی به ابو الهیثم و ابو یزید، از فصحای خطبای عرب میباشد که بسیار سخی و کثیر العطا و از طرف هشام بن عبد الملك دهمین خلیفه اموی (۱۰۵-۱۲۵ هـ ق - قه - قکه) امیر کوفه و عراقین بوده و اعرابی دو شعر در حق او گفته است:

سمعت من الاشياء شیئا سوی نعم

لزمت نعم حتی کانک لم تکن

بانعام ده هزار درهم نایل گردید و شرای وقت مدایح بسیاری در حق او گفته و بصلات بی شماری نایل گردیده‌اند. در سال صد و بیستم هجرت از امارت معزول شد تا در ذیقعه سال بیست و پنجم یا محرم بیست و ششم هجرت (بشرحی که ضمن شرح حال ابو برده عامر مذکور داشتیم) بقتل رسید.

ناگفته نماند ابو الفرج اصفهانی گوید: که خالد از اولاد کاهنی شق نام بوده و ابن خلکان گوید شق هم خاله‌زاده کاهنی دیگر سطح نام است که ظهور حضرت خاتم ص

ص: ۳۰۷

را پیش از وقت خبر داده بود، قصه او در تعبیر خوابی که در این موضوع بوده مشهور و این دو خاله‌زاده از اعاجیب دنیا بوده‌اند چنانچه سطح جسدی بوده بی‌اعضا و جوارح، روی او در سینه‌اش بوده و سر و گردن نداشت، قادر بر نشستن نبوده مگر در حال غضب که منتفخ و دمیده شده و می‌نشست. اما شق هم بشکل یک نیمه انسانی بوده و فقط یک پا و یک چشم داشته است، هردو بحکم کهنات از بعضی قضایای آینده خبر میدادند و هردو در یک روز متولد و ششصد سال زندگانی کرده‌اند.

نگارنده گوید: قضیه شق و سطح و تعبیر خواب سیف بن ذی یزن که مشعر بظهور نور مبارک حضرت رسالت ص و زوال ملک و شوکت او بوده از بسیاری از کتب متداوله منقول و در جلد عیسی ناسخ التواریخ مبسوطا نگارش داده است.

(ص ۱۸۶ ج ۱ کا و غیره)

ابو الهیثم - خالد بن مخلد

- کوفی قطوانی، محدث معروف از مشایخ بخاری بوده و در صحیح بخاری از او روایت مینماید. بنوشته بعضی، اظهار تشیع کرده بلکه غلو و افراط داشته و بنقل معتمد ابو داود سجستانی هم که یکی از اصحاب سته اهل سنت و جماعت است گوید که خالد بن مخلد صدوق بوده لکن تشیع میکرده است بلکه همه ایشان با علم بمذهب او با احادیث او احتجاج مینمایند. وی در پانزدهم محرم سال دویست و سیزدهم در عهد مأمون درگذشت و در کتب رجال شیعه اسمی از وی ندیدم. (ص ۱۰۱ ج ۳ نی و غیره)

ابو الهیثم - مالک بن تیهان

- انصاری اوسی، از اکابر اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین ع و حاضرین بدر و احد و صفین و مشاهد دیگر میباشد، موافق آنچه در عنوان سابقین و اثنی عشر از باب اول اشاره نمودیم یکی از سابقین بوده و هم یکی از دوازده

تن میباشد که در مسئله خلافت از در اعتراض وارد و بابو بکر پند و نصیحت کردند لکن مؤثر نیفتاد. اخبار و آثار دینیّه بسیاری مشعر بر جلالت و کثرت خلوص و ارادت او وارد است و این اشعار که بخلافت حقّه حضرت

ص: ۳۰۸

علی ع اشعار دارد از او است:

نحن اللذون شعارنا الانصار

قل للزبير و قل لطلحة اننا

يوم القليب اولئك الكفار

نحن اللذون رأّت قریش فعالنا

نفديه منا الروح و الابصار

کنا شعار نبینا و دتاره

برح الخفا و باحت الاسرار

ان الوصى امامنا و ولینا

زمان وفات مالک بین ارباب سیر، مابین زمان حضرت پیغمبر و عمر و اندکی بعد از صفین مردّد و لکن مشهور و اقرب بصحت آن است که در سال سی و هفتم هجرت در غزوه صفین شهادت رسیده است و فقرات خطبه حضرت امیر المؤمنین ع که میفرماید: (این عمار بن یاسر و ابن التیهان و این ذو الشهادتین تا آنجا که فرماید، و نظرائهم من اخوانی الذین قتلوا بصفین نص صریح در این باب است. (تفقیح المقال و غیره)

ابو الهیذام - کلاب بن حمزة

- عقیلی، عالم ادیب لغوی شاعر خطّاط میباشد که خط او معروف، در اصول شعر و خط خبیر، در اصل از اهالی حرّان بوده که در بادیه اقامت گزید، کتاب الاراکة و کتاب جامع النحو و کتاب ما تلحن فیہ العامة از تألیفات او بوده و این شعر هم از او است:

ضعف تشجذ قیظ بن فخر

مسطح اصدر عکلا و له

که تمامی حروف هجای عرب را بدون تکرار حاوی، مصراع اوّلی تنها حروف بی نقطه و دومی هم بانقطه است. سال وفات ابو الهیذام بدست نیامد، لکن بعد از سیصد هجرت بوده است. اما لفظ هیذام را در معجم الادبا بعد از حرف اوّل یای حطّی و ذال بانقطه نوشته و در فهرست ابن الندیم نون و دال بی نقطه نوشته (ابو الهندام) و در جایی دیگر چیزی بنظر نرسید. (و ص ۱۲۲ ف و ۲۰ ج ۱۷ جم)

ابو یحیی ۴۴

ابو یحیی - حماد بن عمر

- در باب اوّل (القاب) بعنوان عجرد مذکور است.

(۱) - ابو یحیی - در اصطلاح رجالی، ابراهیم بن ابی البلاد، احمد بن داود بن سعید فزاری، بحر بن عدی، حبیب بن ابی ثابت، حکم بن سعد، زکریا بن سواده و جمعی بسیار

ص: ۳۰۹

ابو یحیی - زکریا بن احمد

- در باب اوّل بعنوان لحيانی زکریا مذکور است.

ابو یحیی - زکریا بن محمد

- در باب اوّل بعنوان انصاری زکریا نگارش یافته است.

ابو یحیی - سید جعفر

- در باب اوّل بعنوان حلی سید جعفر مذکور شده است.

ابو یحیی - عبد الرحیم

- در باب سوم بعنوان ابن نباته عبد الرحیم خواهد آمد.

ابو یحیی - عبد الله

- در باب اوّل (القاب) بعنوان جهنی نگارش یافته است.

ابو یحیی - علی بن غراب

۴۴ (۱) - ابو یحیی - در اصطلاح رجالی، ابراهیم بن ابی البلاد، احمد بن داود بن سعید فزاری، بحر بن عدی، حبیب بن ابی ثابت، حکم بن سعد، زکریا بن سواده و جمعی بسیار دیگر میباشد و در اصطلاح ارباب تراجم نیز کنیه جمعی وافر بوده و در تحت عناوین متفرقه در این کتاب نگارش داده ایم و بعضی از ایشان را بترتیب اسامیشان در اینجا تذکر میدهد و در هرکدام که اسم خاصی نداشته و یا دسترس ما نشده ترتیب در قیود منظمی ایشان رعایت خواهد شد.

- در باب اول بعنوان فزاری علی نگارش یافته است.

ابو یحیی - عیسی

- در باب اول بعنوان حاجری مذکور است.

ابو یحیی - لیث بن بختری

- بعنوان ابو بصیر لیث نگارش دادیم.

ابو یزید^{۴۵}

ابو یزید بسطامی - طیفور بن آدم

- ذیلا ضمن شرح حال ابو یزید بسطامی طیفور بن عیسی مذکور است.

ابو یزید بسطامی - طیفور بن عیسی

- بن آدم بن عیسی بن علی بن سروشان و اینکه در بعضی از تراجم طیفور بن عیسی بن سروشان و در بعضی دیگر طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان نوشته‌اند من باب نسبت بجد است که در اولی پدرش عیسی را بجد سومش منسوب و در دومی هم جدش آدم را بجد دومش سروشان منتسب داشته‌اند. بهر حال لقبش سلطان العارفین، شهرتش بجهت انتساب بمولد و موطن خود

دیگر میباید و در اصطلاح ارباب تراجم نیز کنیه جمعی وافر بوده و در تحت عناوین متفرقه در این کتاب نگارش داده‌ایم و بعضی از ایشان را بترتیب اسامیشان در اینجا تذکر میدهد و در هر کدام که اسم خاصی نداشته و یا دسترس ما نشده ترتیب در قیود منظمی ایشان رعایت خواهد شد.

(۱) - ابو یزید - در اصطلاح رجال، خالد بن یزید و بعضی دیگر از اصحاب حضرت صادق و حضرت رضا میباید و در اصطلاح ارباب سیر نیز کنیه جمعی از اکابر بوده و بعضی از ایشان را بترتیب معهود تذکر میدهد.

ص: ۳۱۰

^{۴۵} (۱) - ابو یزید - در اصطلاح رجال، خالد بن یزید و بعضی دیگر از اصحاب حضرت صادق و حضرت رضا میباید و در اصطلاح ارباب سیر نیز کنیه جمعی از اکابر بوده و بعضی از ایشان را بترتیب معهود تذکر میدهد.

شهر بسطام (از بلاد خراسان) بسطامی و فاضل بسطامی، کنیه اش هم ابو یزید است که بحکم قاعده زبان عرب تخفیف یافته و به بایزید و بایزید بسطامی مشتهر می باشد. وی از اکابر عرفا و ارباب طریقت است که زهد و مقامات عرفانی او مشهور و در عداد طبقه اولی این سلسله معدود بوده و از جمله اولیاء اللّٰهش می شمارند.

جنید بغدادی با آن همه شهرت آفاقی که دارد گوید که با یزید در میان ما چون جبرئیل است در میان فرشتگان. وی ولیّ مادرزاد بوده است، ذو النون مصری بدو پیغام داد که تا کی در خواب خواهی شد که قافله گذشت ابو یزید هم پیغام داد که مرد آن است که شب را تمام بخوابد و با وجود این صبح پیش از قافله بسر منزل برسد، ذو النون گفت که این مقام گوارا باد برای او که ما قابل این مقام نیستیم.

بالجمله ابو یزید در اوائل قرن سوم هجرت در زمان معتصم هشتمین خلیفه عباسی (۲۱۸-۲۲۷ ه ق - ریح - رکز) بمدارج عالی عرفان ارتقا جست، صیت کراماتش که در کتب مربوطه نگارش داده اند در تمامی اقطار بنهایت اشتها رسید و مسلّم یگانه و بیگانه گردید. علاوه بر مراتب عرفانی دارای علوم شریعت بلکه در بدایت حال بهمین عنوان معروف بود و اخیراً قدم بجاده عرفان گذاشت تا برتبتی بلند موفق آمد. بفرموده روضات الجنّات علاوه بر کتب اهل طریقت در بعضی از کتاب های اهل شریعت نیز به فوز و فلاح و رشد و صلاح و جلالت قدر و تمامیت معرفت و کثرت ریاضت معروف و صاحب مقالات نافع بسیاری می باشد. پرسیدند که بواسطه کدام عمل بمقامات عالی رسیدی گفت با بدن عور و شکم گرسنه. نیز گوید اگر کسی را ببینید که از کثرت کرامت قدرت طیران هوا پیدا نماید باز هم بدین حال او فریب نخورید و حسن خدمت او را در امتثال احکام دینیّه و حفظ حدود و نوامیس شرعیّه منظور نظر دارید.

مشایخ ابو یزید: گویند که صد و سیزده نفر شیخ و مرشد را خدمت کرده و عاقبت در اثر ارشاد حضرت صادق علیه السلام (که در یکصد و چهل و هشتم هجرت وفات یافته و صد و چهاردهمین پیروی می باشد) طریقت حقّه را دریافته و هیجده یا سی سال سقّائی

ص: ۳۱۱

آن خانواده جلیله را نمود و از تلامذه بلکه اهل اسرار آن حضرت نیز بوده است تا آنکه روزی او را امر نمود که کتابی را از رف خانه بیاورد، گفت یا ابن رسول الله رف کجاست؟

آن حضرت فرمود در این مدت که اینجا هستی رف خانه را که بالای سر تست نشناختی؟

گفت در تمامی این مدت اشتغال تمام فکر من بوجود مقدّس تو و انوار تو بوده و اصلاً بجیزی دیگر توجهی نشده است. آنحضرت فرمود که پس امر تو بیایان رسیده (یعنی در ارشاد) اینک وقت است که به بسطام بروی و مردم آنجا را بتوحید و نبوت و طرف اولیاء الله دعوت کنی او نیز اجابت کرد و یا بروایتی، رفیقی موافق و خلعتی را درخواست نمود آن حضرت نیز جبّه شخصی خود را که دربر داشته بدو عنایت فرمود، پسرش محمد را نیز همراهش نمود پس هردو بسطام رفتند و جناب محمد پیش از ابو یزید در همانجا وفات یافت و قبرش هم مزار مردمان می باشد و ابو یزید مشغول انجام وظیفه بوده است.

جمعی دیگر با در نظر گرفتن سال ولادت و وفات ابو یزید (که ذیلاً خواهد آمد) ملاقات او را با آن حضرت مستبعد بلکه ممتنع شمرده و این ملاقات و استجازه و استرشاد و استناره او از انوار ولایت مطلقه را بحضرت رضا ع (متوفی بسال ۲۰۳ هـ ق- رج) منسوب داشته و استرشاد و استجازه و استناره از انوار قدسیّه حضرت صادق ع را (که در کلمات جمعی دیگر از اهل فن مذکور است) حمل بر عالم معنی کرده‌اند که از روحانیت آن بزرگوار استمداد و اخذ فیوضات الهیّه نموده است، یا اینکه از سهو و اشتباه کاتب بوده که بعوض حضرت رضا حضرت صادق نوشته و یا اینکه ابو یزید بسطامی از عرفا، دو نفر بوده یکی فیض حضور حضرت صادق ع را درک کرده و به کبیر موصوف و دیگری بشرف حضور حضرت رضا ع مشرف و به صغیر معروف است. در روضات هم در دفع اشکال مزبور ملاقات ابو یزید با حضرت صادق ع، همین وجه آخری را تقویت کرده و بتعدّد با یزید قائل شده است. در تأیید آن از معجم البلدان نقل کرده که ضمن شرح شهر بسطام گوید:

قبر ابو یزید طیفور بن عیسی بن سروشان زاهد بسطامی، در وسط همان شهر در جنب بازار است، نیز از آن شهر برخاسته طیفور بن آدم بن عیسی بن علی زاهد بسطامی اصغر و بعد

ص: ۳۱۲

از نقل این جمله گوید: بنابراین ممکن است که ابو یزیدی که معاصر حضرت صادق ع و سمت سقایت دولتسرای آن بزرگوار را داشته ابو یزید اکبر بوده و آن دیگری که زمانش متأخر و در سال دویست و شصت و یکم وفات یافته (و معاصر حضرت رضا ع بوده) ابو یزید اصغر باشد. بعد از این جمله از نفحات جامی نیز نقل کرده که ابو یزید طیفور در شهر بسطام دو تن بوده‌اند یکی طیفور بن عیسی که اکبر است و دیگر طیفور بن آدم بن عیسی بن علی که اصغر است.

در روضات، روایتی از کتب بعضی از عرفای عامّه نقل کرده که ابو یزید با حضرت ابو جعفر جواد امام محمد تقی ع ملاقات کرده است و خود صاحب روضات احتمال داده که در مقام نقل این قضیه، ابو جعفر جواد به جعفر صادق اشتباه شده و این روایت از لطائف اخبار و محتوی مقامات معنویّه آن امام عالی مقام مییابد که بسیار مفصل و نقل آن و هم چنین وجوه دیگری که در روضات برای تأیید تعدّد ابو یزید طیفور بسطامی ذکر کرده موجب اطناب است. بالجملة ابو یزید قریحه شعری خوبی هم داشته و از رباعیات عارفانه او است:

سودای تو گم کرده نکونامی را

ای عشق تو کشته عارف و عامی را

از صومعه با یزید بسطامی را

ذوق لب میگون تو آورده برون

اندر پس و پیش خلق نیکوگو باش

گر قرب خدا میطلبی دل جو باش

خورشید صفت با همه کس یک رو باش

خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی

یک گام ز دنیا و دگر گام ز کام

خواهی که رسی بکام بردار دو گام

ولادت و وفات ابو یزید طیفور بن عیسی - موافق آنچه در روضات از بعضی نقل کرده (که بطور قطع نوشته) ابو یزید بسال دویست و شصت و یکم هجرت در حدود هشتاد سالگی وفات یافته است و بنابراین ولادت او در حدود صد و هشتادم هجرت و چهل و دو سال بعد از وفات حضرت صادق ع بوده و ملاقات وی با آن حضرت صورت پذیر نمیباشد. همچنین است اگر سال ولادت ابو یزید را موافق مشهور سال صد و شصتم بدانیم که بیست و دو

ص: ۳۱۳

سال بعد از وفات آن حضرت بوده و باز هم ملاقات ممکن نیست، بلی اگر ولادت ابو یزید موافق نوشته خزینة الاصفیاء سال صد و سی و ششم باشد دوازده سال پیش از وفات آن حضرت بوده و با اینکه مستبعد میباشد باز هم محتمل است که در همان حال صغر سن با آن حضرت ملاقات کرده باشد و لکن سقایت خانواده و استرشاد و عوالم دیگری که اشاره شد باز هم ممتنع عادی بوده و دور از صحت میباشد خصوصا که در خزینة الاصفیاء سال وفات او را مابین دویست و شصت و یکم و دویم و نهم مردّد داشته است که در این حال عمر او نیز مابین صد و بیست و پنج یا شش یا سی و سه سال مردّد و خودش قول آخری را که بنابر آن مدت عمرش صد و سی و سه سال میباشد اختیار کرده و بهمین مقدار بودن عمر وی هم تصریح نموده است. این مقدار بودن عمر او نیز یک جهت دیگر برای استبعاد ملاقات وی با حضرت صادق ع میباشد. در تاریخ وفات ابو یزید سه قول دیگر قریب بهم نیز هست که در سال دویست و سی و یکم یا دویم یا چهارم بوده است و این هم شاید یک قرینه دیگر برای تعدّد ابو یزید باشد که یکی در یکی از این سه تاریخ متقارب وفات یافته و دیگری نیز در یکی از آن سه تاریخ مذکور فوق که نیز قریب بهم هستند در گذشته باشد.

معدالک باز هم استبعاد ملاقات با حضرت صادق ع با این توجیهات مندفع نمیباشد.

اما لفظ بسطامی چنانچه اشاره شد از بلاد خراسان است و از تلخیص الآثار نقل شده که بسطام بکسر اوّل شهری است بزرگ از بلاد قومس نزدیکی دامغان در یک فرسخی شاهرود و از عجائب آن شهر است که عاشق در آن پیدا نمی شود و اگر شخصی مبتلا بعشق هم وارد آن باشد بمجرّد خوردن آبش عشقش زایل گردد و آبش گند دهن را بیفزاید و درد چشم در آن پیدا نشود و چوب عود در آنجا بوی ندهد و مرغ خانگی هم در آنجا نجس نمیخورد.

(ص ۲۶۱ ج ۱ کا و ۳۳۸ ت و ۶۵ ج ۱ مع و ۸۱ ج ۱ فع و ۴۴ هب و ۱۲۵ لس و ۶۸ عم و ۱۲۳۵ ج ۲ س و ۵۱۹ ج ۱ خه و غیره)

ابو یزید بسطامی اصغر ابو یزید بسطامی اکبر

در شرح حال فوق ابو یزید بسطامی اشاره شد.

ابو یزید بسطامی ثانی - ملا ابو محمد بن عنایت الله

- بسطامی، از اولاد و احفاد ابو یزید طیفور فوق میباشد که او نیز بتصوف مایل، بابو یزید و

ص: ۳۱۴

بایزید ثانی معروف بود و در اکثر مؤلفات خود با خط خودش، بایزید بن عنایت الله بایزیدی بسطامی نوشته و اسم اصلی خود (ابو محمد) را ننویشته است و بهمین جهت در ریاض العلما هم در حرف ب ابجد، بعنوان بایزید بشرح حال او پرداخته و از تألیفات او است:

۱- اجوبة المسائل المستطرفة الكلامية و العرفانية و غیرهما بفارسی ۲- القضاء و القدر ۳- معراج التحقيق. سال وفاتش بدست نیامد، لکن با شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ ه ق - غلا) معاصر بوده است. (سطر ۲۹ ص ۳۴۱ روضات الجنات)

ابو یزید - خالد بن عبد الله

- بعنوان ابو الهیثم مذکور شد.

ابو یزید - طیفور

- همان ابو یزید بسطامی مذکور فوق است.

ابو یزید غضاری - محمد رازی

- در باب اول بعنوان غضاری محمد ذکر شده است.

ابو یزید مرغزی

- فقیه خراسانی، از فضلالی عرفا میباشد که با خواجه عبد الله انصاری (متوفی بسال ۴۸۱ ه ق - تفا) معاصر بوده و همواره می گفته است که صحبت مرشد کیمیایی است عجیب که مس وجودم را با یک نظر طلا نموده و خواجه حافظ نیز از همین معنی اقتباس کرده است:

کیمیایی است عجب بندگی پیر مغان خاک او گشتم و چندین درجاتم دادند

سال وفات و اسم و شرحی دیگر بدست نیامد. (ص ۲۲۷ ج ۲ مه)

ابو یزید - نوف بن فضاله

- در باب اوّل (القاب) بعنوان بکالی نوف مذکور است.

ابو البسر - ابراهیم بن احمد

- در باب سوم بعنوان ابن الجوزی خواهد آمد.

ابو الیسع

در اصطلاح رجالی داود بن راشد و داود بن سعید و عیسی بن سری است.

ابو الیسیر - محمد بن عبد الله بن علاثة

- در باب اوّل (القاب) بعنوان قاضی الجن مذکور است.

ص: ۳۱۵

ابو یعقوب^{۴۶}

ابو یعقوب - اسحق بن ابراهیم

- در باب سوم بعنوان راهویه خواهد آمد.

ابو یعقوب - اقطع

- در باب اوّل بعنوان اقطع ابو یعقوب مذکور است.

ابو یعقوب خراط - عسقلانی

- از عرفای اواخر قرن سوم هجرت میباشد که زمان مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ ه ق - رصه - شک) را دریافته، از عرفا بخدمت شیخ ابو الحسین نوری رسیده و از کلمات او است: دوستان را در دو موقع بیازمای گاه سختی و هنگام حاجت. سال وفات و شرح دیگری بدست نیامد.

نسبت عسقلانی در باب اوّل مذکور است. (مدرک از نظرم رفته)

^{۴۶} (۱) - ابو یعقوب - در اصطلاح رجالی احمد بن عباس صیرفی، اسحق بن برید طائی، اسحق بن جریر بن یزید، اسحق بن عبد العزیز، اسحق بن عمار صیرفی، اسمعیل بن مهران، شعیب بن یعقوب، یزید بن حماد، یوسف بن سخت و جمعی دیگر است.

ابو یعقوب - یوسف بن ابی بکر

- در باب اول (القاب) بعنوان سکاکی یوسف مذکور است.

ابو یعقوب - یوسف بن طاهر

- در باب اول (القاب) بعنوان خویی یوسف مذکور است.

ابو یعقوب - یوسف بن یحیی

- در باب سوم بعنوان ابن البویطی خواهد آمد.

ابو یعقوب - یوسف بن یعقوب

- در باب اول بعنوان نجیرمی نگارش داده‌ایم.

ابو یعلی^{۴۷} - ابو یعلی - احمد بن علی

- تمیمی موصلی، محدث حافظ مشهور، از اکابر محدثین اوائل قرن چهارم هجری عامّه میباشد که کتاب

(۱) - ابو یعقوب - در اصطلاح رجالی احمد بن عباس صیرفی، اسحق بن برید طائی، اسحق بن جریر بن یزید، اسحق بن عبد العزیز، اسحق بن عمار صیرفی، اسمعیل بن مهران، شعیب بن یعقوب، یزید بن حماد، یوسف بن سخت و جمعی دیگر است.

(۲) - ابو یعلی - در اصطلاح رجالی حمزة بن عبد المطلب سید الشهداء، حمزة بن قاسم، حمزة بن یعلی اشعری قمی، سلار بن عبد العزیز دیلمی، محمد بن حسن بن حمزة و بعضی دیگر میباشد. در اصطلاح ارباب تراجم و سیر نیز کنیه جمعی از اکابر طبقات متنوعه متقدمین

ص: ۳۱۶

^{۴۷} (۲) - ابو یعلی - در اصطلاح رجالی حمزة بن عبد المطلب سید الشهداء، حمزة بن قاسم، حمزة بن یعلی اشعری قمی، سلار بن عبد العزیز دیلمی، محمد بن حسن بن حمزة و بعضی دیگر میباشد. در اصطلاح ارباب تراجم و سیر نیز کنیه جمعی از اکابر طبقات متنوعه متقدمین و متأخرین علما و فقها است که تحت عناوین متفرقه در باب اول و سوم این کتاب نگارش یافته‌اند و در اینجا بعضی دیگر از ایشان را تذکر میدهد. مشهورتر از همه که این کنیه بیشتر از دیگران بدو اطلاق میشود (موافق آنچه از ریاض العلماء نقل شده) حمزة بن عبد العزیز دیلمی است که شرح حالش در باب اول (القاب) از همین کتاب بعنوان سلار نگارش یافته است.

المسند الكبير او بس معروف، یک نسخه از آن در خزانه آصفیه موجود است و در حق این کتاب گفته‌اند که مسندهای دیگر مانند نهر و مسند ابو یعلی چون دریا است که تمامی نهر در دریا جمع میشوند. ابو یعلی در سال سیصد و هفتم هجرت درگذشت.

(ص ۳۹ تذکرة النوادر و ۷۶۹ ج ۱ س)

ابو یعلی - حمزة بن اسد

- بن علی بن محمد بن عمید قلانسى، تمیمی القبیلة، دمشقی الموطن، ابو یعلی الكنیة، ابن القلانسی الشهرة، از افاضل و اعیان نحویین و ادبا و مورّخین و شعرای قرن ششم دمشق میباشد که کاتب منشی بوده و دو مرتبه ریاست دیوان دمشق بدو مفوض گردیده است، بحديث نیز اهتمام تمام داشته و از اشعار او است:

يا نفس لا تجزعی من شدة عظمت	و ايقنی من اله الخلق بالفرج
کم شدة عرضت ثم انجلت و مضت	من بعد تأثیرها فی المال و المهج

از تألیفات او است:

۱- تاریخ الحوادث از سال چهار صد و چهلم هجرت تا سال وفات خودش ۲- ذیل تاریخ دمشق متمم تاریخ الوزرای هلال صابی بوده و از سال وفات هلال (که چهار صد و چهل و هشتم هجرت است) تا سال وفات خودش نگارش داده و در بیروت چاپ شده است. وفات حمزه بسال پانصد و پنجاه و پنجم هجرت در دمشق واقع شد و در جبل قاسیون مدفون گردید.

(ص ۲۱۸ مط و ۲۷۸ ج ۱۰ جم)

ابو یعلی - حمزة بن عبد العزيز

- در باب اول (القاب) بعنوان سلار نگارش یافته است.

ابو یعلی - حمزة بن قاسم

- بن علی بن حمزه بن حسن بن عبید الله بن ابی الفضل العباس بن علی بن ابیطالب ع علوی عباسی، از ثقات محدّثین

و متأخرین علما و فقها است که تحت عناوین متفرقه در باب اول و سوم این کتاب نگارش یافته‌اند و در اینجا بعضی دیگر از

ایشان را تذکر میدهد. مشهورتر از همه که این کنیه بیشتر از دیگران بدو اطلاق میشود (موافق آنچه از ریاض العلماء نقل شده) حمزة بن عبد العزيز دیلمی است که شرح حالش در باب اول (القاب) از همین کتاب بعنوان سلار نگارش یافته است.

ص: ۳۱۷

امامیه میباشد که بسیار جلیل القدر عظیم المنزلة و کثیر الحدیث بود، علی بن محمد قلانسی تمامی تألیفات او را از خودش روایت نموده و نجاشی با دو واسطه از وی روایت میکند.

مدفنش در نزدیکی قریه مزیدیّه در چهار فرسخی سمت شرقی حلّه معروف است و بعضی همین قبر را بحمزة بن موسی بن جعفر ع منسوب دارند، لکن موافق تحقیقی که از علامه شهیر سید مهدی قزوینی نقل شده همین قبر از ابو یعلی حمزة بن قاسم است.

سال وفات وی بدست نیامد ولی موافق آنچه از مجالس المؤمنین نقل شده در سال سیصد و سی و نهم هجرت در قید حیات بوده است و با دو واسطه روایت کردن نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ هـ ق- تن) چنانچه اشاره شد نیز اشعار بحیات وی در اواسط قرن چهارم دارد. (تتقیح المقال و کتب رجالیه)

ابو یعلی - عباسی هاشمی

- از علمای قرن پنجم هجرت و از اکابر تلامذه سید مرتضی علم الهدی (متوفی بسال ۴۳۶ هـ ق- تلو) میباشد که بسیار عمر نموده است. ابو الفتح جندی گوید که از وی درس خواندم و از کثرت پیری قدرت حرف زدن نداشت و او غیر از ابو یعلی حمزه مذکور فوق است که او در اواسط قرن چهارم و در طبقه صدوق اول (متوفی بسال ۳۲۹ هـ ق- شکط) و نظرای وی و از اولاد عباس بن علی بن ابیطالب ع بود و این، مجهول الاسم و بقرینه تتلمذ علم الهدی از رجال اواسط قرن پنجم بلکه دور نیست که تا اواخر آن قرن نیز در قید حیات بوده و ظاهراً از احفاد عباس بن عبد المطلب و هم غیر از ابو یعلی عباسی ذیل است.

(ص ۲۸۸ ج ۸ عن)

ابو یعلی - عباسی هاشمی

- محمد بن محمد، بعنوان ابن الهبایة در باب سیّم خواهد آمد.

ابو یعلی - محمد

- بن ابی زرعه باهلی نحوی، معروف به ابو یعلی، از اصحاب مازنی بکر (متوفی بسال ۲۳۰ هـ ق- رل) و نکت کتاب سیبویه از او و از مبرّد حاذق تر بوده لکن زود وفات یافته و معلوماتش منتشر نگردید و سال

وفاتش بدست نیامد. (سطر ۳۱ ص ۱۳۴ ت)

ابو یعلی - محمد

- بن حسن بن حمزه شریف جعفری، معروف به ابو یعلی، (که گاهی محمد بن جعفری نیز گویند) از فقها و متکلمین امامیه میباشد که داماد شیخ مفید و خلیفه و جانشین وی بود، بنیابت از طرف او در مجلس وی نشست و تدریس میکرد و از تألیفات او است:

۱- التکملة ۲- الموجز در توحید ۳- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر در کلمات حضرت رسالت ص و ائمه اطهار ع و روز شنبه شانزدهم رمضان چهار صد و سی و سیّم یا چهل و سیّم یا شصت و سیّم هجرت وفات یافت. در نخبة المقال قول سیّمی را اختیار کرده و در ردیف محمدین که پدرشان هم حسن است گوید:

خلیفة المفید بو یعلی جلس

مجلسه للعلم مات فی (تجس)- ۴۶۳

در نقد الرجال در این تاریخ سیّمی که از نجاشی است اشکال کرده و دیگران نیز تابع وی شده‌اند باینکه خود نجاشی سیزده سال پیش از آن در چهار صد و پنجاهم وفات یافته پس احتمال داده که از سهو کاتب باشد و خودش قول اول را (سی و سیّم) اختیار کرده است. مخفی نماند که اصل اشکال مزبور نسبت بتاریخ سیّمی صحیح و لکن تاریخ اولی نیز با در نظر گرفتن اینکه سه سال بعد از آن، در سال چهار صد و سی و ششم، همین ابو یعلی محمد بهمراهی ابو یعلی سلار و نجاشی متصدی تجهیز و تکفین سید مرتضی علم الهدی بوده است دور از صحت میباشد اینک قول دویمی (چهل و سیّم) بی اشکال و بی معارض است.

نگارنده گوید: دور نیست که منشأ قول سیّمی نیز اشتباه بسال وفات ابو یعلی سلار مذکور باشد که بقول بعضی چهار صد و شصت و سیّم بوده است باری از ریاض العلما نقل است که ابو یعلی جعفری، بنابر اصحّ، عبارت از سید فاضل شریف ابو یعلی حمزة بن محمد جعفری است و گاهی بنوه اش محمد بن حسن بن حمزه مذکور نیز اطلاق نمایند.

(ص ۳۲۸ مس و ۴۴ هب و ۲۸۷ ج ۱ عن)

ابو یعلی - محمد بن شداد

- در باب اول (القاب) بعنوان زرقان نگارش یافته است.

ابو یعلی - محمد بن محمد بن صالح

- در باب سوم بعنوان ابن الهباریه خواهد آمد.

ابو یقظان

در اصطلاح رجالی عمار اسدی، عمار بن موسی ساباطی، عمار بن یاسر صحابی، نوح بن حکم و بعضی دیگر است.

ابو یقظان سحیم یا ابو یقظان عامر

در باب اول (القاب) بعنوان نسابه عامر مذکور شده است.

ابو الیمان

در اصطلاح رجالی حکم بن نافع است.

ابو الیمن - احمد بن هبة الله بن احمد

- در باب سیّم بعنوان ابن عساكر خواهد آمد.

ابو الیمن

بن عبد الرحمن بترونی، فقیه فاضل متواضع، مدت بسیاری در حلب مفتی حنفیه بود، کتاب الدر المنتخب فی تاریخ مملکة حلب از او است. در سال هزار و چهارم بحج رفته و در حین ورود دمشق مورد توجه و اقبال عموم اهالی گردید، در سال هزار و چهل و ششم هجرت در هشتاد سالگی درگذشت و ظاهراً نامش هم ابو الیمن است. (ص ۵۲۶ مط)

ابو الیمن - عبد الرحمن بن محمد

- در باب اول بعنوان علیمی عبد الرحمن مذکور است.

ابو الیمن کندی - زید بن حسن

- بن زید بن حسن بن زید بن حسن بن سعید بن عصمت بن حمیر بن حارث، قاری حافظ قرآن، تاج الدین اللقب، بغدادیّ الولادة، کندیّ القبیلة و الشهرة، دمشقیّ المسکن و المدفن، ادیبی است نحوی لغوی قاری حافظ قرآن که در هفت سالگی قرآن مجید را حفظ کرد، در ده سالگی بتکمیل قرائات عشره موفق گردید تا در علم شریف استاد کل و بتمامی اهل عصر مقدّم و در فنون ادبیّه نیز وحید عصر خود شد. از اسمعیل جوالیقی و ابن الخشاب و ابن الشّجری و سایر اجلّه (که شرح حال هریک

در محل خود از این کتاب نگارش یافته) درس خوانده و استفاده‌های بسیاری نمود، با زمخشری هم ملاقات کرد، اخیراً در دمشق اقامت گزید و بامیر عزّ الدین برادرزاده سلطان صلاح الدین ایوبی تقرّب یافت، از کتب نفیسه خزائن

ص: ۳۲۰

وی اقتباس نمود، شعر خوب نیز می‌گفته و از او است:

دع المنجم یکبو فی ضلالتہ	ان ادعی علم ما یجری بہ الفلک
تفرد اللہ بالعلم القدیم فلا	الانسان یشرکہ فیہ و لا الملک
اعد للرزق من اشراکہ شرکا	و بئست العدتان الشرک و الشرک

شیخ علم الدین سخاوی که از تلامذه‌اش بوده در حق وی گوید:

لم یکن فی عصر عمرو مثله	و کذا الکندی فی آخر عصر
و هما زید و عمرو انما	بنی النحو علی زید و عمرو

همانا مراد از زید در این شعر همین صاحب ترجمه و از عمرو نیز همان سیبویه معروف است. صاحب ترجمه بسال پانصد و بیستم در بغداد متولد شد و وفاتش بسال پانصد و نود و هفتم یا ششصد و سیزدهم هجرت در دمشق واقع و در کوه قاسیون مدفون گردید. از تألیفات او است کتابی بزرگ در مشیخه بترتیب حروف هجا.

(ص ۳۰۰ ت و ۲۱۴ ج ۱ کا و ۱۷۱ ج ۱۱ جم و ۳۸۹۵ ج ۵ س و غیره)

ابو یوسف

در اصطلاح رجالی یعقوب بن ابراهیم قاضی، یعقوب بن اسحق بن سکیت، یعقوب بن عبد اللہ، یعقوب بن عیثم، یعقوب بن نعیم، یعقوب بن یزید بن حماد انباری است.

ابو یوسف چشتی - خواجه ابو یوسف

- پسر سید محمد سمعان، در اواسط قرن پنجم هجرت از اکابر مشایخ عرفای چشت که باجمال طریقت و کمال حقیقت دارای کمالات ظاهره و کرامات باهره بود، از دست خواجه ابو محمد چشتی خرقة خلافت پوشید، در تحت تربیت پدرانه آن پیر والاگهر بمقامی بس عالی رسید، نسب شریفش بنوشته خزینة الاصفیاء با پنج واسطه بحضرت امام حسن عسکری سلام

اللّه علیه موصول است بدین روش: سید ابو یوسف چشتی بن محمد سمعان بن سید ابراهیم بن سید محمد بن حسین بن سید عبد الله ملقب به علی اکبر بن امام حسن عسکری ع. لیکن این سلسله بنابر مشهور که حضرت حسن عسکری ع غیر از حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه فرزند دیگری نداشته و همچنین بنا بقول بعضی که غیر از حضرت صاحب ع دختری هم داشته و بس، صحیح نبوده و شاهد و مدرکی هم بنظر نرسیده است. کرامات بسیاری از قبیل ملاقات

ص: ۳۲۱

رجال الغیب و خدمتکاری جنّ و مانند اینها بخواجه ابو یوسف منسوب بوده و بسال چهار صد و پنجاه و نهم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درگذشت و جمله صاحب حسن یوسف - ۳۷۵ ماده تاریخ ولادت و عارف حق - ۴۵۹ نیز ماده تاریخ وفات میباشد و ظاهر آن است که ابو یوسف کنیه نیست بلکه نام اصلی مادرزادیش بوده است. پسرش خواجه مودود چشتی نیز از اکابر عرفا و صوفیه، در کلمات اهل فنّ بقطب الاقطاب و مخزن الانوار و صاحب الاسرار و مانند اینها موصوف است و طیران هوا و کرامات دیگری نیز بدو منسوب دارند (و العهدة علیهم) و گویند هروقتی که شوق طواف کعبه دامن گیرش میشد، دردم طیران کرده و طواف مینمود و باز میآمد. بسال پانصد و بیست و هفتم هجرت در نود و پنج سالگی درگذشت

(ص ۲۴۶ و ۲۴۸ ج ۱ خه)

ابو یوسف - شیخ عبد الهادی

- در باب اول (القاب) بعنوان ایاری ذکر شده است.

ابو یوسف قاضی - یعقوب بن ابراهیم

- بن حبيب بن سعد بن حبه انصاری، از اکابر و مشاهیر فقهای حنفیه میباشد که حافظ حدیث بود، از اکثر فقهای وقت کسب مراتب علمیّه نمود، اخیرا ملازمت ابو حنیفه را اختیار و در فقه و متعلقات آن بر وی تتلمذ کرد و در عمل برأی و استحسان تابع وی شد. وی نخستین کسی است که موافق مذهب ابو حنیفه تألیف کتاب نمود، اقوال و اجتهادات او را در تمامی نواحی انتشار داد و در اغلب موارد مخالفت هم داشته و اخیرا هیجده سال در عهد مهدی و هادی و هارون الرشید قاضی القضاة بغداد شد و بهمین جهت به ابو یوسف قاضی شهرت یافت. او نخستین کسی است که این مقام را حیازت نمود، چنانچه اولین کسی بوده که امتیاز خاصی مابین لباس عالم و عامی مقرر داشت. در هریک از ادب قاضی و بیع و حدود و خراج و زکوة و صلوة و صید و ذباحت و فرائض و وصایا و وکالت و مانند اینها کتابی تألیف داده و کتاب خراج او که در فقه حنفی و بامر هارونش تألیف داده در قاهره و ترجمه فرانسوی آن نیز در پاریس بطبع رسیده است.

وفات ابو یوسف در ربیع الثانی یکصد و هشتاد و دویم هجرت در شصت و نه سالگی

ص: ۳۲۲

در بغداد واقع گردید، احمد بن حنبل و بعضی دیگر از اکابر وقت نیز از تلامذه وی بوده‌اند. از فتاوی ابو یوسف است:

۱- دو سال بودن اکثر حمل ۲- کفایت کردن تکبیرة الاحرام نماز بهر لفظی که مشعر بر کبر باشد مثل الله کبیر - الله الکبیر - الکبیر الله و مانند آنها و لازم نیست که بلفظ الله اکبر باشد ۳- قرائت حمد در نماز حتمی نبوده و فقط مقدار سه آیه از قرآن خواندن کافی است ۴- جواز وضو گرفتن با شراب خرمای پخته در صورت نبودن آب و نظیر اینها.

(ص ۱۴۲ ج ۲ ع و ۲۸۸ ج ۱ مه و ۴۶۱ ج ۲ کا و اطلاعات متفرقه)

ابو یوسف - یعقوب بن اسحق

- دورقی در باب سوم بعنوان ابن السکیت خواهد آمد.

ابو یوسف - یعقوب بن اسحق بن صباح

- در باب اول بعنوان کندی یعقوب مذکور است.

ابو یوسف - یعقوب بن صابر

- در باب اول (القاب) بعنوان نجم الدین یعقوب ذکر شده است.

ابو یونس

در اصطلاح رجالی سالم بن ابی حفصه است.

با تأییدات خداوندی باب دوم پایان رسید

ص: ۳۲۳

باب سیم ترجمه حال مصدر بن بلفظ «ابن»

از طبقات مذکور در اول کتاب ابن آجروم - محمد بن محمد بن داود - ابو عبد الله الکنیه، ابن آجروم الشهرة، فاسی الوفاة و الولادة، صنهاجی القبيلة، از اکابر نحویین قرن هشتم هجری قمری میباشد که ادیبی است نحوی فقیه ریاضی، علاوه بر تبخّر نحوی، در حساب و فرائض و ادبیات و تجوید و قرائات قرآنی نیز حظّی وافر داشت، نحو و قرآن را در مسجد محلّه اندلسیها از شهر فاس تدریس میکرد، شرحی بر منظومه حرز الامانی نام شاطبی که در تجوید است نوشته مصنفات و ارجوزه‌های بسیاری نیز در فنون متفرقه دارد که مشهورترین آنها مقدمه او است در علم نحو که به مقدمة الاجرومية فی مبادئ علم العربیة معروف و مختصر کتاب جمل عبد الرحمن بن اسحق زجاجی و در مکه معظمه هنگامی که روی بکعبه داشته تألیف کرده

است. این کتاب بسیار نافع و محل توجه فحول و اکابر میباشد که شروح متنوعه مختصر و مفصلی بر آن نوشته‌اند و بارها در مصر و بیروت و غیره مستقلاً و با ترجمه انگلیسی و فرانسوی و با شرح خالد ازهری و بعضی از شروح دیگر بطبع سنگی و حروفی رسیده است. وفات ابن آجروم بسال هفتصد و بیست و سیّم هجرت در چهل و یک یا پنجاه و یک سالگی در شهر فاس واقع شد و هریک از فاس و صنهاج در محل خود از این کتاب مذکور و لفظ آجروم نیز بضمّ جیم و تشدید را بزبان بربری بمعنی فقیر صوفی میباشد و نخستین کسیکه بهمین لقب آجروم شهرت یافته داود، جدّ صاحب ترجمه است.

(کف و ص ۲۵ مط و اطلاعات متفرقه)

ابن آلوسی

عنوان مشهوری چند تن میباشد که بعنوان آلوسی نگارش داده‌ایم

ص: ۳۲۴

ابن الابار - احمد بن محمد

- خولانیّ القبيلة، ابو جعفر الكنية، ابن الابار الشهرة، اشبیلیّ البلدة که بشهر اشبیلیه از اعظم بلاد اندلس منتسب، از مشاهیر شعرای عرب، در تمامی فنون شعری دارای براعت، فضل وجودت او مسلّم کلّ بوده و از اشعار او است:

لم تدر ما خلدت عیناک فی خلدی

من الغرام و لا ما کابدت کبدی

فقال کفک عندی افضل الوسد

اردت تو سیده خدی و قلت له

بدین نمط قطعه‌های بسیاری داشته و دیوانی هم دارد و در سال چهار صد و سی و سیّم هجری قمری درگذشت. (ص ۴۶ ج ۱ کا)

ابن الابار - محمد بن عبد الله

- بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن ابی بکر، بلنسیّ البلدة، قضاعیّ القبيلة، ابو عبد الله الكنية، ابن الابار الشهرة، فقیه فصیح محدّث ادیب مورّخ رجالی و از ائمّه فنون عربیّه بوده و از تألیفات او است:

۱- تحفة القادّم در تاریخ ۲- التکملة لکتاب الصلة لابن بشکوال در تاریخ ائمه و مشاهیر اندلس ۳- الحلة السیرا که حاوی شرح حال شعرای اندلس از قرن اول تا هفتم هجرت بوده و منتخباتی از آن در لیدن چاپ شده است ۴- درر السمط فی خبر السبط و غیر اینها. در سال ششصد و پنجاه و هشتم هجری قمری در شصت و سه سالگی بامر صاحب تونس مظلوماً بقتل رسید.

ظاهر ذریعه و بعضی از تألیفات مذکوره تشیع ابن البار است.

(کف و ص ۱۶ مط و ۴۰۶ ج ۴ ذریعه و غیره)

ابن ابان - حسین بن حسن بن ابان

-

ابن ابجر - عبد الله

- بن جبلة بن حیّان بن ابجر کنانی

ابن ابجر - عبد الله

- بن سعید کنانی عموزاده عبد الله فوق هرسه مصطلح علم رجال و موکول بدان علم شریف هستند.

ابن الابرز - حسن بن علی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان عز الدین نگارش یافته است.

ابن الابرش - خلف

- بن یوسف بن فرتون اندلسی شنتمیری نحوی، مکّنی به ابو القاسم، معروف به ابن الابرش، از ائمّه لغت و علوم عربیه میباشد که در فقه و اصول و حدیث و کلام نیز حظّی وافر داشت، بسیار زاهد و قانع

ص: ۳۲۵

بود، بتدریس و امامت اقبالی نداشت، تکلیف قضاوت را ردّ کرده و با کمال انقطاع میگذرانید تا بسال پانصد و سی و دویم هجری قمری در قرطبه درگذشت.

(ص ۲۷۲ ت)

ابن البریسمی

جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد بعنوان ابن نما خواهد آمد.

ابن ابی الاحوص - حسین بن عبد العزیز بن محمد

- قرشیّ القبیلة، فهریّ الشعبة، غرناطیّ البلدة، ابن الناظر و ابن ابی الاحوص الشهرة، از افاضل اواخر قرن هفتم هجرت میباشد که فقیه محدث حافظ قاری ادیب نحوی، بافاده و استفاده بسیار حریص بود، از شلوپین اکبر و علی بن جابر دباح و دیگر اجلّه تحصیل مراتب علمیّه نموده و از تألیفات او است:

۱- برنامه در قرائات ۲ تا ۴- شرح اربعین و جمل و مستصفی ۵- المسلسلات.

ابو حیّان نحوی مشهور تمامی آنها را از خودش خوانده و روایت مینماید. وفات ابن ابی الاحوص بسال ششصد و نود و نهم یا هفتصد تمام هجرت در نود و شش یا هفت سالگی در غرناطه از بلاد اندلس واقع گردید. (ص ۲۵۶ روضات الجنات)

ابن ابی الازهر - محمد بن مزید

- یا زید، یا محمد بن احمد بن مزید بن محمود بن ابی الازهر منصور بن راشد، مکنّی به ابو بکر یا ابو الازهر، معروف به ابن ابی الازهر، محدث نحوی اخباری شاعر بوسنجی از محدثین و فضلی قرن چهارم هجرت میباشد، از میرد روایت نموده و دارقطنی و جمعی دیگر از وی روایت مینمایند. حال او بین ارباب تراجم و رجال محل خلاف است، بعضی از مصنفین شیعه اش شمرده و خطیب بغدادی گوید محل وثوق نمیشد و بنام ثقات روات جعل حدیث می کرده و احادیث منکری روایت نموده و کذاب ترین اهل حدیث است.

نگارنده گوید موافق بعضی از علمای رجال حال او مجهول و ظاهر آن است که قدح و طعن خطیب، محض بجهت اخباری است که در تاریخ خود از همین ابی الازهر در فضائل و مناقب حضرت امیر المؤمنین و حضرت حسین ع روایت نموده است. بهر حال کتاب

ص: ۳۲۶

اخبار عقلاء المجانین و اخبار قدماء البلغاء و اخبار الهرج و المرج فی اخبار المستعین و المعتر از تألیفات ابن ابی الازهر بوده و بتصریح بعضی مشتمل بر اکاذیب بسیاری میباشد. در سال سیصد و بیست و پنجم هجرت درگذشت و نام پدرش مابین زید و مزید مردّد و ابو الازهر هم کنیه جدّش محمود و یا جدّ عالیش منصور و کنیه خودش هم بوده است.

(کف و ص ۱۸۲ ج ۱ نی و ۲۸۸ ج ۳ تاریخ بغداد و ۲۱۱ ف)

ابن ابی اسحق - سید جعفر

- بعنوان کشفی در باب اول (القاب) نگارش یافته است.

ابن ابی الاصبع

عبد العزيز بن تمام کیمیای عراقی، از اکابر قرن هشتم هجرت میباشد که به ابن ابی الاصبغ معروف و یک قصیده نونیه در کیمیا دارد، در هفتصد و شصت و دویم هجرت درگذشته و ایدمر جلدکی سابق الذکر آن قصیده را شرح کرده و شرح خود را بکشف الاسرار للافهام موسوم داشته است.

(کشف الظنون)

ابن ابی الاصبغ - عبد العظیم

- یا عبد السلام بن عبد الواحد بن ظافر بن عبد الله قیروانی مصری، زکیّ الدّین اللّقب، عدوانیّ القبیلة، ابو بکر یا ابو محمد الکنیة، ابن ابی الاصبغ الشّهرة، از مشاهیر ادبا و شعرای اواسط قرن هفتم هجرت میباشد که در شعر و انشا و ادب وحید عصر خود بوده و از تألیفات او است:

۱- بدایع (بدیع خ ل) القرآن که حاوی صد نوع از محسنات بدیعیه قرآنی میباشد، یک نسخه از آن که تاریخ کتابتش سال هفتصد و هفتم هجرت بخط محمد بن احمد بن شیبیان بوده در خزانه مصریه موجود است ۲- التحبیر فی علم البدیع ۳- تحریر التحبیر که ملخص تحبیر مذکور است ۴- الجواهر و السوانح فی سرائر القرائح و از اشعار او است:

دموعا لتبکی فقد حب مفارق

اعر مقلتی ان کنت خیر موافق

و شابت لتشتیت الفراق مفارقی

فقد نضبت یوم الوداع مدامعی

در سال ششصد و پنجاه و چهارم هجری قمری درگذشت.

(کف و ص ۲۸ ج ۱ فع و ۵۹۲ ج ۱ س و ۸۳ ج ۲ اتقان سیوطی)

ابن ابی اصیبعه - احمد بن قاسم

- یا ابو القاسم بن ابی اصیبعه خلیفه بن یونس، معروف به ابن ابی اصیبعه، مکنّی به ابو العباس، ملقب به

ص: ۳۲۷

موفق الدین، مورّخ طبیب خزرجی شافعی، از مشاهیر مورّخین و مهره اطّباء اواسط قرن هفتم هجری میباشد که علاوه بر آن دو علم شریف، در فقه و حدیث و نجوم و فلسفه نیز خبیر، از تلامذه ابن البیطار آتی الذکر، بیشتر در قاهره و مولد خود دمشق اقامت داشته و در بیمارستان قاهره مشغول طبابت بود. بسال ششصد و شصت و هشتم هجری قمری در شهر صرخد نامی از بلاد شام در شصت و هشت سالگی درگذشت و بنام ادویه مرکبه و اصابه المنجمین و حکایات الاطباء و عیون الانباء

فی طبقات الاطباء و معالم الامم تألیفاتی دارد و ابو اصیبعه کنیه جدّش خلیفه بن یونس است. (کف و ص ۸۵ ت و ۳۷ مر و غیره)

ابن ابی اصیبعه - علی بن ابی اصیبعه

- خلیفه بن یونس، حکیم ادیب طبیب عارف صوفی خزرجی انصاری مصری، ملقب به رشید الدین، موصوف به علامه، معروف به ابن ابی اصیبعه، از مهره اطباء و حکمای اوائل قرن هفتم هجرت می باشد که در مصر و قاهره نشوونما یافت، ادبیات را از کندی نحوی اخذ کرد، در بیست و پنج سالگی بطب و معقول اشتغال ورزید تا بمقامی عالی رسید. در موسیقی نیز صاحب یدی طولی بوده و آواز خوب داشت، بهر دو زبان ترکی و فارسی نیز حرف زده و شعر میگفت، در دمشق از دست شیخ الشیوخ صدر الدین بن حمویه خرقة تصوف پوشید. بنام اسطقسات و مساحت و موجز مفید و غیره تألیفاتی دارد. وفات او بسال ششصد و شانزدهم هجری قمری در سی و هفت سالگی واقع گردید.

(ص ۴۸۷ ت و اطلاعات متفرقه)

ابن ابی الیاس ابن ابی برده

در اصطلاح رجالی اولی زید بن محمد بن جعفر، دویمی ابراهیم بن مهزم اسدی کوفی است.

ابن ابی بشر - علی بن اسمعیل بن ابی بشر

- اشعری بصری، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن ابی بشر، در بدایت حال معتزلی مذهب، بعدل الهی و خلقت قرآن و دیگر عقائد مذهبی معتزله معتقد بود، اخیرا توبه کرده و بمذهب اشعری گرایید و روز جمعه در مسجد جامع بصره روی کرسی باآواز بلند ندا درداد:

ص: ۳۲۸

من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا اعرفه نفسی پس گفت من فلان بن فلان بخلقت قرآن و فاعل فعل شر بودن خودم و عدم امکان رؤیت خدا معتقد بودم و اکنون توبه کرده و به ردّ معتزله معتقد میباشم پس فضائح و معایب ایشان را بیان نمود و از تألیفات او است:

۱- ایضاح البرهان فی الرد علی اهل الزیغ و الطغیان ۲- التبیین عن اصول الدین ۳- الشرح و التفصیل فی الرد علی اهل الافک و التضلیل ۴- اللمع ۵- الموجز.

وفاتش پیش از ابن الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ ه ق - شفه) بوده و سال آن مضبوط نیست.

(ص ۲۷۵ ف)

ابن ابی بکر - محمد

- بن احمد بن عبد الله بعنوان ابن سيد الناس خواهد آمد.

ابن ابی البلاد

ابراهيم ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان ابو البلاد يحيى مذکور شد.

ابن ابی الثلج - محمد بن احمد بن ابی الثلج

- يا محمد بن احمد بن عبد الله بن اسمعيل بن ابی الثلج، كاتب بغدادی، مکتبی به ابو بکر، معروف به ابن ابی الثلج، (که ابو الثلج در اصل، کنیه جدّ اوّلی یا دویمی یا سیّمی یا چهارمی او است علی اختلاف التعابير بين علماء الرجال) در زمان غیبت صغری از ثقات و اعیان محدّثین شیعه، کثیر الحدیث، از تلامذه محمد بن جریر طبری و مشایخ روایت ابو محمد هارون بن موسی تلکبری بود. هارون از سال سیصد و بیست و دویم تا بیست و پنجم از وی استماع حدیث کرده و هم از او اجازه داشته است. وفات ابن ابی الثلج هم در همین سال آخری واقع شد و یا بنوشته تاریخ بغداد که او نیز توثیقش کرده در سال سیصد و بیست و دویم یا سیّم هجرت واقع و ولادتش هم در سال دویم و سی و هفتم هجرت بوده است.

از تألیفات او است:

۱- اخبار فاطمة و الحسن و الحسين ع ۲- اخبار النساء الممدوحات ۳- البشری و الزلفی فی فضائل الشيعة ۴- تاریخ الائمة
۵- تفسیر قرآن ۶- التنزیل او ما نزل من القرآن فی المؤمنین و غیرها.

ابن الندیم گوید: ابن ابی الثلج ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن ابی الثلج، کاتب فاضل متدین متقی و خاصی و عامی بود (یعنی موافق هر دو مذهب عامّه و خاصّه)

ص: ۳۲۹

رفتار میکرده است) لکن اغلب تشیع می کرده و از اخبار عامّه بسیار روایت نموده و مصنفاتی در این باب دارد و کتاب السنن و الآداب علی مذاهب العامة و کتاب فضائل الصحابة تألیف او هستند. نگارنده گوید: ظاهر آن است که این همان ابن ابی الثلج مذکور میباشد و تحقیق بعضی از موارد اختلاف در صورت لزوم موکول بتتبّع و تحقیق خود ارباب رجوع است.

(ذریعه و کتب رجالیه و ص ۳۲۶ ف و ۲۷۹ و ۳۳۸ ج ۱ تاریخ بغداد)

ابن ابی الثلج - محمد بن عبد الله

- بن اسمعیل بن ابی الثلج، رازی الاصل، ابو بکر الکنیه، ابن ابی الثلج الشهرة، از محدثین عامه میباشد که در صحیح بخاری از وی روایت نموده و نوه‌اش ابن ابی الثلج شیعی مذکور فوق هم از وی روایت کرده است. در سال دویست و پنجاهم هجرت درگذشت و عنوان فوق که موافق تاریخ بغداد مذکور افتاد صریح است در اینکه ابو الثلج جدّ عبد الله بوده و در عقب آن بلافاصله گفته که ابو الثلج کنیه عبد الله میباشد و هردو ممکن است.

(ص ۴۲۵ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابن ابی الجامع - احمد بن محمد بن ابی جامع

- یا احمد بن محمد بن احمد بن علی بن احمد بن ابی جامع، عاملی، ملقب به جمال الدین یا شهاب الدین، معروف به ابن ابی الجامع، عالمی است فاضل متقی، از اکابر علمای امامیه قرن دهم هجری و کتاب الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز تألیف او است که با آن همه ایجازش حاکی از تمام فضل مؤلف و احاطه او در علوم متنوعه میباشد. سال وفاتش بدست نیامد لکن در سال نهصد و بیست و هشتم هجرت در نجف اشرف از محقق کرکی شیخ علی بن عبد العالی سابق الذکر اجازه دارد. (ص ۲۸۱ ج ۱۰ عن و ۱۸۳ ج ۱ نی)

ابن ابی الجامع - شیخ عبد اللطیف

- بن علی بن احمد بن ابی جامع عاملی، عالمی است عامل فقیه فاضل صالح محقق مدقق، از علمای امامیه قرن یازدهم هجرت، از اکابر تلامذه شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ ه ق - غلا) و صاحب معالم (متوفی بسال ۱۰۱۱ ه ق - غیا) و از تألیفات او است:

ص: ۳۳۰

۱- جامع الاخبار فی ایضاح الاستبصار ۲- کتاب الرجال که بسیار نیکو و لطیف است.

علی بن احمد پدر صاحب ترجمه از اکابر علما و اجلای تلامذه شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ ه ق - ظسو) میباشد که شرح لمعه را از خود شهید خوانده است و جدّش احمد نیز فوقا بعنوان ابن ابی الجامع مذکور شد. (ملل و ص ۳۶۲ ت)

ابن ابی جراده^{۴۸}

ابن ابی جراده - احمد بن یحیی

- در باب سیّم بعنوان ابن العدیم احمد خواهد آمد.

^{۴۸} (۱) - ابن ابی جراده - عنوان جمعی از اکابر و از خانواده ابو جراده سابق الذکر بوده و بعضی از ایشان را تذکر میدهد و بعضی دیگر هم که ابن العدیم نیز گویند بهمین عنوان خواهند آمد و بنی عدیم یک شعبه از خانواده بنی ابی جراده میباشد.

ابن ابی جراده - حسن بن ابو الحسن

- علی بن عبد الله بن محمد حنفی، مکنّی به ابو علی، از اولاد ابو جراده سابق الذکر میباشد که ادیبی است فاضل کاتب شاعر، در هردو خط نسخ و رقاع در نهایت مهارت، اولی را باصول ابن مقله و دومی را بشیوه علی بن هلال در غایت ملاحات مینوشته و از اشعار او است که برادر خود عبد القاهر مذکور ذیل نوشته است:

فتخبرنی عنکم و تخبرکم عنی

فلیت الصبا تسری بمکنون سرنا

علینا فنعتاض السرور من الحزن

و لیت اللیالی الخالیات عوائد

در سال پانصد و پنجاه و یکم هجری قمری درگذشت و او را ابن العدیم نیز گویند.

(ص ۱۲ ج ۱۶ جم)

ابن ابی جراده

عبد القاهر برادر ابن ابی جراده حسن فوق بعنوان ابو البرکات گذشت.

ابن ابی جراده - علی بن عبد الله بن محمد

- مکنّی به ابو الحسن، از اولاد ابو جراده سابق الذکر میباشد که در حلب مرجع امورات دینیّه و علوم ادبیّه بوده و اشعار دلربا میگفته است، خط او هم دل چسب و در نهایت صحت و ملاحات و مرجع استفاده عبد الکریم سمعانی سابق الذکر و دیگر اکابر وقت بوده و او را نیز ابن العدیم

(۱)- ابن ابی جراده - عنوان جمعی از اکابر و از خانواده ابو جراده سابق الذکر بوده و بعضی از ایشان را تذکر میدهد و بعضی دیگر هم که ابن العدیم نیز گویند بهمین عنوان خواهند آمد و بنی عدیم یک شعبه از خانواده بنی ابی جراده میباشد.

ص: ۳۳۱

میگفته اند و در وصف طول لیل گوید:

فلیس لصبحها عنها انسفار

فیا لک لیلۃ طالت و دامت

لعل الهم یذهبہ النهار

اسائلها لابلغ منتهاها

در سال پانصد و چهل و هشتم هجرت درگذشت. (ص ۱۰ ج ۱۶ جم)

ابن ابی جرادة - هبة الله بن احمد

- در باب اول (القاب) بعنوان قاضی هبة الله نگارش یافته است.

ابن ابی الجعد

در اصطلاح رجالی سالم بن ابی الجعد است.

ابن ابی جمرة - عبد الله

- بن سعد بن ابی جمرة ازدی اندلسی، مکنی به ابو محمد، از اجلای فرّاء و اکابر عرفا میباشد که کرامات بسیاری بدو منسوب است و کتاب جمع النهایة فی بدء الخیر و الغایة که مختصر صحیح بخاری بوده و بارها در مصر و قاهره چاپ شده تألیف او است. در سال ششصد و نود و پنجم هجرت در مصر درگذشت.

چنانچه موافق بعضی از مدارک موجوده مذکور داشتیم لفظ جمرة با جیم و رای بی نقطه میباشد و ترتیب حروفی کتاب کنی و القاب فاضل معاصر قمی نیز حاکی از این است و دور نیست که با حای بی نقطه و زای نقطه دار نوشتن در این کتاب (ابن ابی حمزه) از اشتباهات چاپخانه باشد. (نی و ص ۲۷ مط و غیره)

ابن ابی جمعة - کثیر

- بعنوان ابو صخر کثیر مذکور داشتیم.

ابن ابی جمهور - محمد

- بن علی بن ابراهیم بن حسن بن ابراهیم بن حسین بن ابراهیم بن ابی جمهور احسائی هجری (که بانتساب جدّ عالی خودش بابی جمهور مشهور میباشد) از اکابر علمای امامیه قرن دهم هجرت و عالمی است عارف ربّانی، محقق مدقق حکیم کامل متکلم فاضل محدث متبحر ماهر، با محقق کرکی سابق الذکر (متوفی بسال ۹۴۰ ه ق - ظم) معاصر، از تلامذه شیخ علی بن هلال جزائری و حسن بن عبد الکریم فتال سابق الذکر و بعضی دیگر بوده و از تألیفات او است:

۱- الاقطاب الفقهية و الوظائف الدينية على مذهب الامامية که مانند قواعد شهید قواعد فقهیه را حاوی و مرتب به اقطاب است ۲- الانوار المشهدة فی شرح الرسالة البرمكية فی فقه

ص: ۳۳۲

الصلوة اليومية که رساله برمکیه نیز از خود او است ۳- بداية النهاية فی الحکمة الاشراقية ۴- التحفة الحسينية فی شرح الالفية که شرح الفیه شهید است ۵- تحفة القاصدين فی معرفة اصطلاح المحدثين ۶- جمع الجمع ۷- درر اللثالی که در نهصد و یکم هجرت مبیضه شده است ۸- رساله برمکیه که اشاره شد ۹- زاد المسافرين فی اصول الدین ۱۰- العمادية ۱۱- عوالی اللثالی در احادیث و اخبار و سید نعمت الله جزائری بنام الجواهر الغوالی شرحش کرده و اخیرا نام آن شرح را به مدینه الحديث تبدیل داده است ۱۲- المجلی فی المنازل العرفانية و سیرها ۱۳- المسالك الجامعية که شرح دیگر الفیه شهید است ۱۴- المناظرات در شرح مناظرات او با مخالفین که بعضی از آنها در کتاب روضات و مجالس المؤمنین مذکور است و همه آنها را در نامه دانشوران نگارش داده است و غیر اینها. وفاتش بعد از سال نهصد و یکم هجرت واقع شد و تاریخ آن بدست نیامد. تصوف و پاره‌ای مطاعن دیگر منسوبه باو را با جوابهای شافی آنها در خاتمه مستدرک الوسائل نگارش داده است.

(ص ۷۳۳ ج ۱ مه و ۶۲۳ ت و ۳۶۱ مس و ۴۵ هب و غیره)

ابن ابی الجهم

در اصطلاح رجالی جهم یا جهیم بن ابی الجهم است.

ابن ابی جید - علی

- بن احمد بن محمد بن ابی جید، طاهر قمی اشعری، مکنی به ابو الحسین، از مشایخ روایت نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ ه ق - تن) و شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ ه ق - تس) میباشند و مشخص دیگری بدست نیامد. (سطر ۴ ص ۳۸۳ ت و کتب رجالیه)

ابن ابی حجله - احمد بن یحیی

- بن ابی بکر بن عبد الواحد ابی حجله، یا عبد الواحد بن ابی حجله مغربی، تلمسانی الولادة، ابن حجله و ابن ابی حجله الشهرة، ابو جعفر یا ابو حفص یا ابو العباس الکنية، شهاب الدین اللقب، حنفی یا حنبلی المذهب، از افاضل ادبای قرن هشتم هجرت میباشد که با ابو حیّان نحوی و خطیب دمشقی و نظائر ایشان معاصر، در فنون شعری و ادبی ماهر، کثیر الفضل و الاطلاع بوده و نسبت بآنها حرصی قوی داشت، بلکه بحکم تألیفات بسیار متجاوز از هشتاد کتاب که در علوم متفرقه بدو منتسب میباشند در دو علم شریف فقه و حدیث نیز متمهّر بود که از آن جمله است:

۱- دیوان الصبابة که حاوی شرح حال مشاهیر عشاق و منتخبات غزلیات ایشان است، در

ص: ۳۳۳

مصر چاپ و در حاشیه تزیین الاسواق داود انطاکی نیز بطبع رسیده است ۲- زهر الکمام و سجع الحمام ۳- حاطب اللیل که حاوی فوائد ادبیه بوده و چندین مجلد است ۴- سکردان که برای ملک ناصر حسن بن محمد بن قلاوون تألیف و بهمین

جهت سکردان السلطان نیز گویند و در حاشیه مخلاة شیخ بهائی چاپ شده است ۵- مجتبی الادباء ۶- مغناطیس الدر النفیس و این هردو در مصر چاپ شده‌اند و غیر اینها. چنانچه اشاره شد در فنون شعری نیز مهارتی بسزا داشت، علاوه بر آثار قلمی فوق پنج دیوان شعر نیز در مدائح نبویه داشته که همه آنها را بموجب وصیت خودش دفن کردند و از ابیات آنها است:

لولاہ شین و لا راء و لا فاء

بقاف اقسام عین الشمس لیس لها

سواء میم و لا دال و لا حاء

ما کامل بعد خیر الرسل فی احد

ولادت او بسال هفتصد و بیست و پنجم و وفاتش در آخر ذیقعد هفتصد و هفتاد و ششم و یا شصت و دویم هجری قمری در طاعون واقع شد. بنوشته ابن حجر با اینکه حنفی مذهب بوده بعقائد حنبلیّه تمایل مینمود و گویا بهمین سبب بعضی حنبلی‌اش دانند.

نسبت عرفا و اهل وحدت خصوصا ابن الفارض بسیار بدین و بدگو بود، معذالک در اواخر عمر بعد از زیارت مکه در قاهره شیخ خاتقاه صوفیه بوده است. از نوادر او است که پسر خود را برخلاف متعارف به جناح الدین ملقب داشته بوده است.

(کف و ص ۳۲۹ کم و ۱۱۳ هب و ۲۸ مط و غیره)

ابن ابی الحدید

احمد بن هبة الله یا محمد بعنوان موفق الدین نگارش یافته است.

ابن ابی الحدید - عبد الحمید بن محمد

- یا هبة الله بن محمد بن حسین بن ابی الحدید، مدائنی الولادة، بغدادی الوفاة، معتزلی الاصول، شافعی الفروع، عز الدین اللقب، ابو حامد الکنیة، ابن ابی الحدید الشهرة، چون نام پدرش مابین هبة الله و محمد مردد میباشد بهمین جهت گاهی به ابن هبة الله نیز موصوفش دارند. وی از فحول و اکابر علمای معتزله سابق الذکر، فقیهی است اصولی حکیم متبحر متکلم متمهر شاعر ماهر منشی فاضل کاتب کامل. با اینکه در زی اهل سنت و جماعت و در سلک عامه منسلک، در اصول به معتزلی بودن مشهور، در فروع نیز بنوشته قاموس الاعلام شافعی

ص: ۳۳۴

مذهب بوده از موالیان اهل بیت عصمت و طهارت بود، در محاکمه بین الفریقین نهایت انصاف را بکار برده و به دایر مدار حق بودن حضرت علی ع اقرار صریح آورده است. توان گفت که او نسبت بعلمای عامه مثل عمر بن عبد العزیز میباشد نسبت بخلفای بنی امیه.

شرح نهج البلاغه او که در اقطار عالم مشهور و بارها در مصر و ایران چاپ شده شاهد صدق مدعا بوده و بالصراحة حاکی از موالات وی نسبت بدان حضرت و خانواده رسالت ص میباشد. خصوصا هزار فقره از احادیث و کلمات قصار علویه مرتضویه که بشرح مذکورش الحاق نموده دیگر مؤید قضیه بوده و برتر از همه قصائد سبع علویه او است که در فضائل و مدائح آن حضرت سروده است و رضی استرآبادی و صاحب مدارک و جمعی دیگر از اجله شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند اینک باستناد مراتب مذکوره جمعی بتشیع وی معتقدند.

در مجمع البحرین گوید ابن ابی الحدید در اصل معتزلی و بفرقه معتزله منسوب بوده و میگفتند که این فرقه در عدل و توحید بامیر المؤمنین (حضرت علی ع) استناد دارند و موافق تحقیق بعضی از افاضل، جمله: الحمد لله الذی قدم المفضول علی الفاضل الخ را نیز که در اوّل نهج البلاغه او مندرج و ظاهرا منافی مذهب عدلیّه است پیش از رجوع بحق (مذهب شیعه) گفته است بقرینه اینکه در کلمات خود اقرار بحقایق و تقدم حضرت امیر المؤمنین ع (علی) و تبرّی از دیگران مینماید و در مجمع البحرین بعد از این جمله این توجیه بعضی از افاضل را تجوید کرده است بلکه بعضی از اهل سنت نیز که در مقام مذاکره مذهبی از جواب کلمات منصفانه مشعر بتشیع ابن ابی الحدید که از طرف شیعه‌مذهبان در مقام الزام عامّه مطرح شده در مانده از روی لاعلاجی تسنّن او را انکار کرده و بتشیع وی رفته‌اند.

از تألیفات منیفه و آثار قلمی ابن ابی الحدید است:

۱- الاعتبار علی کتاب الذریعة فی اصول الشریعة للسید المرتضی علم الهدی که سه مجلد است ۲- شرح محصل فخر رازی که بمنزله نقض آن است ۳- شرح مشکلات الغرر لابی الحسن البصری ۴- شرح نهج البلاغه که فوقا مذکور، در تمامی اقطار عالم مشهور، در دیباچه آن با ادله و براهین متقنه ثابت و مبرهن نموده است که همین نهج البلاغه معروف از اوّل

ص: ۳۳۵

تا آخرش حتی خطبه شقشقیّه (که حاوی شکایت حضرت امیر المؤمنین ع از پیشینیان میباشد و بهمین جهت از اهل سنت و جماعت از آن حضرت بودن آن را انکار دارند) از کلمات حقایق سمات خود آن حضرت است و خودش این شرح را بعد از پایان تألیف، توسط برادرش موفق الدین احمد سابق الذکر اهدای کتابخانه وزیر روشن ضمیر ابن العلقمی نموده و از طرف آن وزیر علم‌دوست و دیانت تخمیر، بصله و انعام یک اسب و یک خلعت فاخر و صد هزار دینار (طلای مسکوک هیجده نخودی) مفتخر گردیده است آه آه آه. این کتاب مستطاب علاوه بر اینکه حاکی از مراتب عالیّه علمیّه متنوعه مؤلف خود و حاوی نقائس و غرائب و احادیث نادره و حکایات و تواریخ فاخره و بسیاری از معارف حقّه اسلامیّه نیز بوده نوعا موافق مذاق متکلمین و مشرب امامیه میباشد. بخلاف شرح علاء الدین گلستانه که موافق مسلک اخباریین و شرح ابن میثم که موافق مذاق حکما و عرفا بوده و غالبا در ظواهری که جای تأویل ندارند باز باقتضای ذوق عرفانی باب تأویل را باز کرده و بهمین جهت موهم غیرامامی بودن مؤلف میباشد ۵- شرح یاقوت ابن نوبخت ۶- العبقری الحسان که کتابی است غریب الوضع و بسیاری از کلام و تاریخ و اشعار و منشآت و منظومات خودش را حاوی است ۷- الفلک الدائر علی المثل السائر که انتقاد

کتاب مثل السائر نام ابن الاثیر میباشد که در سیزده، یا پانزده روز تألیف و در هند چاپ شده و برادرش احمد بعد از تألیف این کتاب بدو نوشت:

صنفت فيه الفلك الدائرا

المثل السائر يا سیدی

اصبحت فيه المثل السائرا

لكن هذا فلك دائر

۸- القصائد السبع العلویات فی مدح سیدنا علی علیه السلام که در کشف الظنون بنام سبع علویات مذکور داشته است و در ایران در آخر شرح سبعة معلقه زوزنی و یکمرتبه نیز مستقلا با شرح صاحب مدارک که بر آن نوشته چاپ شده و از ابیات آنها است:

ففيها لذي اللب الملب اعاجيب

الم تخبر الاخبار في فتح خير

فكل الى كل مضاف و منسوب

و فوز على بالعلی فوزها به

یدی قیصر تلک القنان الشناخیب

و کم کسرت جیشا لکسری و قصرت

وفات ابن ابی الحديد بسال ششصد و پنجاه و پنج هجری قمری در هفتاد سالگی در بغداد

ص: ۳۳۶

واقع شد و علامه حلّی بواسطه پدر خود شیخ سدید الدین یوسف از او روایت میکند.

(کف و ص ۴۵ هب و ۴۲۲ ت و ۵۹۳ ج ۱ س و غیره)

ابن ابی الحزم - علی بن ابی الحزم

- بعنوان ابن نفیس خواهد آمد.

ابن ابی الحسین - یحیی

- بعنوان نسابه یحیی در باب اوّل (القاب) نگارش داده ایم.

ابن ابی حفص

در اصطلاح رجالی محمد بن عمر بن عبید است.

ابن ابی الحکم - محمد

- بعنوان ابو المجد محمد بن ابی الحکم نگارش دادیم.

ابن ابی حماد

در اصطلاح رجال صلی بن ابی حماد رازی است.

ابن ابی حمزة حسن بن علی بن حمزة - ابن ابی حمزة عبد الله بن سعد - ابن ابی حمزة علی بن ابی حمزة سالم

- دویمی بعنوان ابن ابی جمره مذکور، اولی و سیمی نیز مصطلح علم رجال بوده و بعنوان بطائنی علی نیز مراجعه نمایند.

ابن ابی خاتم - (حاتم خ ل) عبد الرحمن

- بن ابی حاتم محمد، حافظ رازی، مکنی به ابو محمد، از مشاهیر علمای عامّه اوائل قرن چهارم هجرت میباشد که در فقه و حدیث و دیگر علوم متداوله، بنام تفسیر کبیر و جرح و تعدیل و رد مجسمه و مسند و غیر اینها تألیفاتی بدو منسوب است و در سال سیصد و بیست و هفتم هجری درگذشت. (کف و ص ۷۵۸ ج ۱ س)

ابن ابی الخطاب - محمد بن ابی الخطاب

- قرشی، رجوع بترجمه ذیل نمایند.

ابن ابی الخطاب - محمد

- بن حسین بن ابی الخطاب زید زیات ثقه همدانی قرشی، مکنی به ابو زید یا ابو جعفر، بعد از تلفیق مطالب مدارک ذیل می‌نگارد: صاحب ترجمه در اواسط قرن سیّم یا دویم هجری از روات اشعار عرب بود، منتخباتی از اشعار شعرای زمان جاهلیت و صدر اسلام را بنام جمهرة اشعار العرب تألیف داد که در این اواخر در قاهره چاپ شده و در مصر نیز بنام نیل الارب فی قصائد العرب بطبع رسیده و کتاب الامامة و کتاب التوحید نیز از او است. چنانچه اشاره شد زمان او مابین

ص: ۳۳۷

اواسط قرن سیّم و دویم مردّد و در آداب اللّغة العربیّة اواسط قرن سیّم نوشته و از سال وفاتش نامی نبرده است. بنوشته ذریعه وفات او یسال دویمست و شصت و دویم بوده پس اینکه در معجم المطبوعات وفات او را در حدود سال یکصد و هفتادم نوشته اشتباه میباشد، لکن دور نیست که محمد بن حسین بن ابی الخطّاب زید که در ذریعة تنها دو کتاب امامت و توحید را بدو نسبت داده و کنیه‌اش را هم ابو جعفر نوشته غیر از صاحب جمهره باشد که ابو زید محمد بن ابی الخطّاب قرشی بوده و وفاتش هم در حدود صد و هفتادم هجرت وقوع یافته چنانچه در بعضی از مدارک دیگر است.

(ص ۱۰۹ ج ۲ ع و ۳۳۴ ج ۱ و ۴۸۱ ج ۲ ذریعه و ۳۱۳ مط)

ابن ابی خمیصه - احمد بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان حرّمی نگارش یافته است.

ابن ابی خیمه - احمد بن ابی خیمه

- در باب اوّل بعنوان نسائی مذکور شده است.

ابن ابی الخیر - شهردان

- بن ابی الخیر، ملقب به علائی، از اکابر منجمین قرن پنجم هجرت بوده و یا خود اوائل قرن ششم را نیز دیده است، با عمر خیّام (متوفی بسال ۵۰۹ هـ ق- ثط) معاصر، در احکام نجومی بصیر، بیشتر در گرگان و استرآباد اقامت داشت و دو کتاب روضة المنجمین و نزّهت نامه علائی نیز از تألیفات او بوده و سال وفاتش بدست نیامد. (اطلاعات متفرقه)

ابن ابی الخیر - فضل الله بن ابی الخیر

- صوفی، بعنوان ابو سعید فضل الله مذکور شد.

ابن ابی الخیر - فضل الله

- بن عماد الدولة ابی الخیر بن موفق الدولة علی همدانی، (چنانچه از اوّل نسخه مطبوعه تاریخ غازانی مذکور ذیل نقل شده) و یا موافق درر کامنه، فضل الله بن ابی الخیر بن غالی «با غین نقطه دار» همدانی، یا بنوشته قاموس الاعلام «برخلاف مشهور» محمد بن عماد الدولة، مکنی به ابو الفضل، بهر حال، از افاضل ادبا و اطّبا و وزرای اوائل قرن هشتم هجرت میباشد که لقبش رشید الدین یا رشید الدولة، شهرتش خواجه رشید و خواجه رشید الدین و خواجه رشید الدولة و رشید طبیب و رشید وزیر، طبیب مخصوص سلطان اولجایتو خان معروف به شاه خداینده بود. در اوائل با شغل عطّاری در نهایت پریشانی می گذرانید، سپس در خط و انشا و

ص: ۳۳۸

ادب و فنون شعریّه و طبّ و تاریخ و فلسفه و فقه و تفسیر و فنون ریاضی رنج بی پایان کشیده و بگنج شایگان رسید، طبیب مخصوص غازان شاه بن ارغون خان بن هلاکو خان هفتمین ملوک ایلخانیه ایرانی (۶۹۶-۷۰۳ هـ ق- خصو- ذج) گردید، اخیرا چند گاهی متصدی وزارت وی هم شد تا بعد از وفات او طبیب مخصوص و وزیر برادرش محمد، معروف به شاه خداینده (۷۰۳-۷۱۶ هـ ق- ذج- ذیو) گردید. در حسن اداره امور کشوری کمال استقلال را داشته بعدی که خود شاه خداینده نیز بی تصویب او اقدام بامری نمی نمود، بدین سبب بثروت فوق العاده نایل آمد و در اثر حسد اهل کینه بتسبیب موت

خدابنده متهم شد، اینک خود او و پسر شانزده ساله‌اش ابراهیم در همان سال وفات خدابنده و یا دو سال بعد از آن در سال هفتصد و هیجدهم هجری قمری بامر پسر خدابنده سلطان ابو سعید نهمین ملوک ایلخانیه و آخرین ایشان (۷۱۶-۷۳۶ ه. ق- ذیو- ذلو) مقتول و تمامی ثروتش مصادره گردید. بسط زاید در شرح حال او و مظلومیت و تهمت و سبب قتل و اسباب حيله و بداندیشی معاندین و مبتلا بکیفر این کردار بد شدن ایشان پیش از یکسال را موکول بکتاب روضة الصفا و منابع دیگر میداریم. جمله: طاب ثره ماده تاریخ قتل او است.

قلعه رشیدیه تبریز که در شمال شرقی آن بلده، در دامنه کوه سرخاب معروف به عینعلی واقع و به ربع رشیدی موصوف در زبان اهالی محل به رشیدیه معروف است از آثار خیریه وی میباشد که اموال بیشمار در تأسیس آن صرف کرده و موقوفات بسیاری برای آن تخصیص داده بود، از آنجمله شصت هزار مجلد کتب مختلفه در اشعار و تواریخ و علوم متنوعه، دو هزار مجلد قرآن مجید که چهار صد از آنها با آب طلا نگارش یافته، شش جلد از آنها بخط یاقوت مستعصمی و بیست جلد هم بخطوط دیگر اکابر خطاطین بوده است. این قلعه در زمان ما مدتهاست ویران شده و اثری از آن کتابها و موقوفات دیگر نمانده و معلوم نیست در کجا هستند آه آه، خدایا زین معما پرده بردار. بنوشته تاریخ یزد مدرسه رشیدیّه یزد نیز از آثار خیریه همین وزیر سعید شهید است که در ایام اندک اقامت خود در آنجا تأسیس داده و غیر از اینها موقوفات بسیار دیگری نیز داشته است.

ص: ۳۳۹

از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- الآثار و الاحیاء ۲- تاریخ غازانی که نام اصلیش جامع التواریخ بوده و بجهت انتساب بلقب مؤلف به جامع التواریخ رشیدی موصوف و تخفیفاً جامع رشیدی نیز گویند. این کتاب از آثار مفیده مؤلف و از اول سلطنت چنگیز خان (۵۹۹-۶۲۴ ه. ق- ثصط- خکد) تا زمان شاه خدابنده (۷۰۳-۷۱۶ ه. ق- ذج- ذیو) و حاوی سه مجلد بوده و در لیدن چاپ شده است، یک نسخه نفیس و مذهب و مصور آن که بنابر منقول، ده هزار اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی ارزش دارد در خزانه شاهیه طهران موجود است ۳- تفسیر قرآن که به تفسیر رشیدی معروف و مباحث بسیاری از علم تفسیر را حاوی بوده و بهمین جهت بیشتر از دویست دانشمند تقریظاتی بر آن نوشته‌اند ۴- تقسیم الموجودات ۵- التوضیحات ۶- جامع التواریخ یا جامع رشیدی که عنوان دیگر تاریخ فوق هستند و گاهی لفظ جامع رشیدی را بمجموع مؤلفات صاحب ترجمه که به مجموعه رشیدی موسوم و یکی هم تاریخ غازانی مذکور است اطلاق نمایند. در کشف الظنون گوید آن را در مجلد بزرگی دیدم که چندین رساله بوده در هرفنی و حاوی تقریظات اکابر بود، خود خواجه رشید چندین نسخه از آن را نویسانده و همه آنها را برای مدرسه خود که در شهر تبریز بوده وقف کرده و چنانچه در اولش نوشته وظائفی برای حافظ و ناسخ آن مقرر داشته است ۷- الجزء اللدی لا یتجزی که در جواب سؤال فخر المحققین پسر علامه حلی نوشته و وجود جزء لا یتجزی را که بعقیده متکلمین ماده ترکیب اجسام میباشد ثابت نموده است و در مطاوی آن بکتاب توضیحات و مفتاح التفاسیر و بعضی از تألیفات دیگر خودش حواله مینماید ۸- جوابات المسائل الکلامیه که سؤالات متفرقه فخر المحققین مذکور و عضد الدین طرزی و نجم الدین زرکوب و نجم الدین دامغانی و غیر ایشان میباشند ۹- دیوان شعر ۱۰- مجموعه رشیدی که بنام جامع

رشیدی مذکور شد ۱۱- مفتاح التفاسیر که ظاهراً غیر از تفسیر رشیدی مذکور فوق است و غیر اینها که بنوشته ذریعه تألیفات او به پنجاه و دو کتاب بالغ و کتاب درسی بوده‌اند و از اشعار او است:

هنگام وصال و طرب و ناز آید

پیریم، ولی چو بخت دمساز آید

بر گردن عمر رفته تا باز آید

از زلف دراز تو کمندی فکنیم

اما عقیده مذهبی خواجه رشید، بنوشته قاموس الاعلام، موسوی بوده است در درر کامنه نیز گوید که جسد او را بعد از قتل مثله کردند، هریک از اعضای او را بشهری فرستادند، سر بریده او را نیز بتبریز نقل داده و داد میزدند که این، سر یهودی ملحد بیدین است.

از ذهبی نقل شده که خواجه رشید را بجهت تفسیر قرآن او (که موافق مذاق

ص: ۳۴۰

فلاسفه بوده) بالحاد و دین فلاسفه و حکمای سلف منتسب داشته است. لکن بحکم قضاوت عادلانه تواریخ و سیر و تألیفات خود خواجه رشید، اصل اسلامیّت او مسلّم و اصلاً جای تردید و شبهه نمیباشد و بطور قطع توان گفت که حسد و تعصّب ناقلین سبب این همه و متهم داشتن او بتسبیب موت خدا بنده میباشد که مسمومش کرده و یا در حال مرض و کمال ضعف و ناتوانی او، یک مسهل قوی فوق الطاقه‌اش داده و سبب فوت او گردیده است و چنانچه اشاره شد، خود و پسرش در روی این اصل مقتول و تمامی ثروت فوق العاده او که در اوقات نفوذ و اقتدارش تحصیل و یک عامل قوی دیگری در تولید رقابت بوده مصادره گردید و الا خود ابن حجر که یکی از ناقلین نقل سر بریده او بقرار مذکور است گوید که پدر خواجه رشید، عطار یهودی مذهب بوده ولی خودش مسلمان شد، بغازان (شاه) ارتباط یافته و نزد او از طبابت بوزارت رسید، بسیار سخی و متواضع بود، در حق علما و صلحا بذل و بخشش بسیاری داشت، در نصیحت و خیرخواهی مسلمین و مدافعه از ایشان و حفظ نفوس ایشان سعی و کوشش مینمود و در تبریز آثار خیریه بزرگی دارد بلکه توان گفت که خواجه رشید مذهب شیعی داشته است و موافق آنچه از زبدة التواریخ نقل شده ترویج علم و علما کردن غازان شاه و برادرش شاه خدا بنده، تأسیس مدرسه سیار، تعظیم سادات و مشاهد ائمه اطهار نمودن ایشان، در اثر مساعی جمیله وی میباشد و خود را بشافعی منتسب داشتن او، از روی صلاح امر دنیوی و مقتضیات وقت بوده است.

(کف و ذریعه و ص ۳۷ ج ۱ مر و ۵۹۴ ج ۱ و ۲۲۸۱ ج ۳ س و ۲۳۲ ج ۳ کمن)

ابن ابی داحه ابن ابی دارم

در اصطلاح رجالی اولی ابراهیم بن سلیمان بن ابی داحه و دویمی نیز احمد بن محمد بن سری کوفی است.

ابن ابی داود - عبد الله بن سليمان

- در باب اول (القاب) بعنوان سجستانی مذکور و پدرش نیز در باب دویم (آباء) بعنوان ابی داود نگارش یافته است.

ابن ابی الدم - ابراهیم

- بن عبد الله بن ابی الدم، حموی، ملقب به شهاب الدین، معروف به ابن ابی الدم، از فقها و علمای شافعیّه اواسط قرن هفتم

ص: ۳۴۱

هجرت میباشد که قاضی شهر حما بود، بهمین جهت به قاضی حموی نیز معروف و از تألیفات او کتاب تاریخ مظفری است که مشتمل بر شش جلد و منحصر بتواریخ ملل اسلامیّه بوده و یک نسخه از آن برقم ۲۸۶۸ در خزانه بانگی فور موجود است. بسال ششصد و چهل و دویم هجرت در شهر مذکور درگذشت. (ص ۵۹۲ ج ۱ س و ۸۷ تذکره النوادر)

ابن ابی الدنيا - عبد الله

- یا عبید الله بن محمد بن عبید بغدادی، قرشی الولاء، ابو بکر الکنیه، از ادبا و افاضل قرن سیّم هجرت میباشد که در فنون ادب و تواریخ و سیر دارا و باخبر، در اوائل زندگانی مکتفی بالله هفدهمین خلیفه عباسی (۲۸۹-۲۹۵ ه ق - رفق - رصه) معلّم او و جمعی از اولاد خلفا بود. بسیار زاهد و متقی و خوش محضر، تألیفات او از صد متجاوز و از آن جمله است: ذم الملاحی و الفرج بعد الشدة و فضائل عشر ذی الحجة و قری الضیف و مکارم الاخلاق که نسخه خطیّ اولی و پنجمی در برلین، سیّمی در لیدن، چهارمی در کتابخانه لاندبرج موجود است، دویمی نیز در مصر چاپ شده و چند نسخه خطیّ آن در لیدن و برلین موجود میباشد. وفات عبد الله روز سه شنبه چهاردهم جمادی الاخره دویست و هشتاد و یکم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۲۶۲ ف و ۱۷۲ ج ۲ ع و ۸۹ ج ۱ تاریخ بغداد و غیره)

ابن ابی دواد - احمد

- بن ابی دواد (بضمّ دال) فرج بن جریر بن ملک بن عبد الله ایادی، مکنّی به ابو عبد الله، قاضی القضاة بغداد، بجهت انتساب بجده عالی هیجدهمینش ایاد بن نزار بن معد بن عدنان برادر مضر و ربیعّه به ایادی موصوف و از مشاهیر قضات عهد بنی عباس میباشد. ولادت او بسال یکصد و شصتم هجرت در قنسرین یا بصره واقع شد، در اوائل جوانی در صحبت پدر (که برای تجارت عازم شام بوده) در دمشق مقیم گردید، در تحصیل علوم متنوعه خصوصاً فقه و حدیث و کلام و ادبیّات رنجهای کشید تا در زمان معتصم و یا در زمان مأمون و واثق و متوکلّ نیز بمقام قاضی القضاتی رسید، موافق مذهب معتزله مسئله خلقت و حدوث قرآن را اهمیّت داده و هریک از مخالفین آن عقیده را فراخور حال خود تحقیر و مجازات می نمود، حتی در

رمضان دویست و بیستم هجرت بحکم معتصم که در این مسئله با وی موافقت داشته باحمد بن حنبل نیز که از جمله مخالفین و بقدم قرآن معتقد بوده سی و هشت تازیانه زدند، لکن احمد اصلاً متأثر نشد و با وجود اینکه در مجلس مناظره‌ای که برای مذاکره همین مطلب تشکیل داده بودند محکوم و ملزم شد و اصلاً قدرت جواب علمی از ادله حدوث قرآن را نداشت باز هم در همان عقیده قدم قرآن ثبات قدم می‌ورزید.

صاحب ترجمه، علاوه بر مراتب علمیّه در امور سیاسی نیز مسلّم بود، خلفای وقت در خلوت و جلوت بی‌تصویب وی بکاری اقدام نمی‌کردند، مأمون برادر و ولیعهد خود معتصم را وصیت نمود که هیچ موقع از او جدا نشوند و در مهمّات امور بی‌مشورت وی کاری انجام ندهند که رأی او بتهنّائی مغنی از رأی هر مشیر و وزیر است این بود که معتصم همینکه بسال دویست و هیجدهم هجرت بعد از وفات مأمون بخلافت رسید یحیی بن اکثم، قاضی القضاة وقت را عزل و صاحب ترجمه را بقاضی القضاتی نصب نمود، او نیز با تمام عزّت و نفوذ و قدرت میزیست بحدّی که بسیاری از اشخاص محکوم باعدام را نجات داد و درعین حال بنای مخاصمت با خانواده رسالت ص گذاشت و بشرحی که در محل خود نگارش داده‌اند در قتل حضرت جواد امام محمد تقی ع تفتین و سعایت کرد، معتصم را بقتل آن امام معصوم مظلوم بشورانید. اینک بکیفر این سوء سریره خود، در پایان کار بسیار خوار شد، آن‌همه عزّت مبدّل بذلّت و تمامی اندوخته عمری او در اندک‌زمانی بجریمه و تاوان بی‌پایان گماشتگان متوکّل صرف گردید و در سال دویست و چهلم هجرت بمرض فلج (که طرف راست بدن او اصلاً حس و حرکتی نداشته) در بغداد درگذشت، یا خود بسال دویست و سی و سیّم در زمان خلافت متوکّل به فلج مبتلا و پسرش ابو الولید محمد متصدی قضاوت شد تا در سال سی و هفتم هردو مورد غضب متوکّل شدند، یکصد و بیست هزار دینار (طلای مسکوک هیجده نخودی) و یک جوهر گرانبهائی که چهل هزار دینار ارزش داشته از محمد جریمه گرفت و از سامره ببغدادش تبعید نمود و بهر حال:

سهل کاری نیست خون آل احمد ریختن

خاک غم بر فرق فرزند پیمبر ریختن

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

لدغته افعاله ای لدغ

رب نفس افعالها افعالها

(ص ۲۲ ج ۱ کا و ۱۱ ج ۱ مه و ۲۹ ج ۱ فغ و ۵۹۴ ج ۱ س)

ابن ابی ذویب - اسمعیل بن عبد الرحمن

- در باب اوّل بعنوان سدی مذکور شده است و در اصطلاح رجالی محمد بن عبد الرحمن بن مغیره را نیز گویند.

ابن ابی رافع

در اصطلاح رجالی احمد بن ابراهیم ابن ابی رافع صیمری است.

ابن ابی الربیع - احمد بن محمد بن ابی الربیع

- ملقب به شهاب الدین، معروف به ابن ابی الربیع، از فلاسفه و افاضل قرن سیّم هجرت میباشد که در کلمات بعضی از اجلّه به علامه موصوف بوده و کتاب سلوک المالك فی تدبیر الممالک را برای هشتمین خلیفه عباسی معتصم بن هارون الرشید (۲۱۸-۲۲۷ هـ ق- ریح- رکز) تألیف داده و در قاهره بطبع رسیده است. سال وفاتش بدست نیامد و در آداب اللّغة العربیّة از وضع کتاب و اسلوب آن که بشکل مشجر بوده و حاکی از روش فکری مؤلف و نضج علم در زمان او میباشد و همچنین از لقب شهاب الدین که از القاب و اسامی متداوله در قرون اخیر است استظهار نموده که صاحب ترجمه از رجال قرن هفتم بوده و کتاب مذکور را هم برای مستعصم عباسی (متوفی بسال ۶۵۶ هـ ق- خنوّ) تألیف داده و بعد از زمان مؤلف، لفظ مستعصم به معتصم تحریف یافته است. (کف و ص ۲۱۴ ج ۲ ع و غیره)

ابن ابی الربیع - عبید الله یا عبد الله

- بن احمد بن عبید الله بن محمد بن عبد الله بن ابی الربیع قرشی اموی عثمانی، اشبیلی، مکنّی به ابو الحسین که گاهی ابو الربیع را من باب نسبت بجدّ که بسیار متداول است پدر احمد مذکور مینویسند.

بهرحال صاحب ترجمه قاری نحوی بلکه در زمان خود پیشوای نحویین بود و آن علم شریف را از شلوپین اخذ نموده و از تألیفات او است:

۱- شرح ایضاح ابو علی ۲- شرح جمل ۳- شرح کتاب سیبویه ۴- ملخص القوانين تماما در نحو. وی در سال ششصد و هشتاد و هشتم هجرت در هشتاد و نه سالگی درگذشت.

(کف و ص ۴۶۵ روضات الجنات)

ص: ۳۴۴

ابن ابی الربیع - محمد بن سلیمان

- ابو عبد الله الكنية، معافری القبیله، شاطبی الولاده، اسکندری الوفاة و الاقامة، از جمله عرفا و اهل سیر و سلوک و ارباب طریقت و مؤسّسین قواعد شریعت و حقیقت، جامع علم و عمل، بزهده و تقوی معروف و در صحبت اجلّه استماع حدیث نموده بوده و قرآن مجید را با قرائات سبعة خوانده و تألیفات بسیاری بدو منسوب دارند:

۱- الاربعین المزیّنة فی الاحادیث النبویة ۲- زهر العریش فی تحریم الحشیش ۳- اللغة الجامعة فی العلوم النافعة ۴- المسلك القریب فی ترتیب الغریب ۵- المنهج المفید فی ما یلزم الشیخ و المرید. در رمضان ششصد و هفتاد و دویم هجرت در هشتاد و هفت سالگی در اسکندریه درگذشت. معاف بر وزن مساجد نام شهری و هم پدر قبیله‌ایست از بطون همدان و شاطبی هم منسوب بشهر شاطبه از بلاد اندلس است.

(ص ۷۰۴ ج ۲ مه و ۱۲۵ ج ۴ فع)

ابن ابی ربیعہ - امیة بن ابی الصلت

- بعنوان ابن ابی الصلت خواهد آمد.

ابن ابی ربیعہ - عمر بن عبد الله

- بن ابی ربیعہ مخزومی القبیله، از مشاهیر شعرای غزلی اوائل اسلام میباشد که تمامی اشعار او در اوصاف نسوان و اظهار تعشق با ایشان است. با آن همه استنکافی که عموم مسلمین در صدر اسلام از تعرض زنان داشتند باز هم باستظهار قدرت قبیله خود از آن عادت منحوسه‌اش دست‌بردار نشد و در موسم حج، احرام می‌بست و حلل فاخره می‌پوشید و در حین طواف و مشاعر حج، بمشاهیر زنان عرب و اجمل ایشان بنظر خیانت می‌نگریست و اوصاف ایشان را بنظم می‌آورد و از این راه بسیاری از ایشان مورد تعشق وی بودند. برادرش حارث شدیدا از شعر گفتن منع مینمود و بوعده مال بسیار تطمیعش میکرد لکن اصلا مؤثر نمیشد.

هشام بن عروه توصیه میکرد که اشعار او را بجوانان خود یاد ندهید که مبتلای امر قبیح نباشند. بالجملة عمر با دختری ثریّا نام امویّه بنت علی بن عبد الله بن حارث اموی (که در حسن و جمال شهرتی بسزا داشته) تعزل میکرد تا آنکه ثریّا با سهیل بن عبد الرحمن

ص: ۳۴۵

بن عوف ازدواج کرده و بهمراهی او بمصر رفت، عمر بسیار متأثر شده و گفت:

عمرک الله کیف یجتمعان

ایها المنکح الثریا سهیلا

و سهیل اذا استقل یمانی

هی شامیة اذا ما استقلت

دیوان غزلیات او در مصر و لیبسیک چاپ شده است. در سال نود و سیّم هجرت که در دریا مشغول جنگ بودند کشتی ایشان را آتش زدند و او هم بسوخت.

لطیفه: ولادت همین عمر بن ابی ربیعہ در شب قتل عمر بن خطاب (که بیست و ششم ذیحجه سال بیست و سیّم هجرت بوده) وقوع یافته است.

(ص ۲۸۸ ج ۱ ع ۱ و ۴۱۱ ج ۱ کا و غیره)

ابن ابی الرجال - احمد بن صالح

- بن محمد بن ابی الرجال، قاضی فقیه مورّخ شاعر، زیدیّ المذهب، صفی الدّین اللّقب، از افاضل علمای زیدیّه اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد که تمامی عمر خود را در یمن بسر برد، نزد اکابر علمای زیدی و شافعی و حنفی و مالکی که در یمن ساکن بودند تحصیل مراتب علمیّه کرد، عاقبت در صنعای یمن اقامت گزیده و وظائف فتوی و خطیبی و کتابت اسناد و پیمانهای رسمی آن نواحی از طرف فرمانروای وقت بدو مفوض شد و از تألیفات او است:

۱- تفسیر الشریعة لوراد الشریعة ۲- تیسیر الاعلام فی تراجم المفسرین من الزیدية ۳- الریاض الندیة فی ان الفرقة الناجية هم الزیدية ۴- المجالس ۵- مطلع البدور و مجمع البحور که حاوی شرح حال یک هزار و سیصد تن از اکابر زیدیه است ۶- الموازین و غیر اینها.

وی بسال هزار و نود و دویم هجرت در شصت و سه سالگی در صنعای یمن درگذشت.

(ذریعه و اطلاعات متفرقه)

ابن ابی الرکب - محمد بن مسعود

- خشنی اندلسی جیانی، مکنّی به ابو بکر، معروف به ابن ابی الرکب، ادیب شاعر نحوی لغوی، از اکابر نحویین اواسط قرن ششم هجری و از مفاخر اندلس میباشد که در اتقان کتاب سیبویه متخصص و خطیب جامع غرناطه بوده و شرح کتاب سیبویه از مصنفات او است. در ربیع الاول پانصد و چهل و چهارم هجری قمری درگذشت. (ص ۵۴ ج ۱۹ جم)

ص: ۳۴۶

ابن ابی رندقه - محمد بن ولید

- بن محمد بن خلف بن سلیمان بن ایوب قرشی، فهریّ النسب، شافعی یا مالکیّ المذهب، طرطوشی یا طرسوسی الولاده، ابو بکر الکنیه، از اجلّای علما و فقها و ادبا و شعرای وقت خود میباشد که نخست در موطن خود تحصیل، سپس در بغداد و بصره مراتب علمیّه را تکمیل نمود و در بسیاری از علوم متداوله بهره‌ور بود، مدتی هم در شام تدریس میکرد و اخیرا در

اسکندریه اقامت گزیده و بنشر علوم پرداخت، علاوه بر مراتب علمیّه بسیار زاهد و متقی بوده و از مصاحبت ملوک و اکابر اجتناب داشت و از تألیفات او است:

۱- بدع الامور و محدثاتها ۲- سراج الملوک که بشصت و چهار باب مبوب، مواعظ و آثار انبیا و اولیا و حکمت حکما و نوادر خلفا را حاوی، با ترتیبی شگفت آور مرتّب، سلاطین بمجرّد شنیدن، استنساخ آن را طالب، وزرا بمطالعه آن راغب، مدارس آن، حکیم را از مباحثه حکما، سلطان را از مشاوره وزرا مستغنی میسازد. بعد از اتمام آن یوالی مصرش اهدا کرده و این شعر را بنگاشت:

الناس یهدون علی قدرهم لکنی اهدی علی قدری

یهدون ما یفنی و اهدی للذی ببقی علی الایام و الدهر

این کتاب در قاهره و اسکندریه بطبع رسیده است ۳- الکتاب الکبیر فی مسائل الخلاف ۴- مختصر تفسیر الثعالبی. صاحب ترجمه بسال پانصد و بیستم هجرت در هفتاد سالگی در اسکندریه درگذشت و اشعار او نیز آبدار و دقیق المعنی بوده و از آن جمله است:

اقلب طرفی فی السماء ترددا لعلی اری النجم الذی انت تنظر

و استعرض الركبان من کل وجهه لعلی بمن قد شم عرفک اظفر

و استقبل الارواح عند هبوبها لعل نسیم الریح عنک یخبر

طرسوسی در محل خود مذکور و طرطوشی هم بضمّ هردو طا، منسوب است به طرطوشه و آن شهری است در سمت شرقی اندلس در ساحل دریا که آخر بلاد مسلمین است.

صاحب ترجمه را در کشف الظنون مالکی طرطوشی نوشته و در یکجا از قاموس الاعلام مالکی طرسوسی و در موضع دیگر از آن شافعی طرطوشی نگاشته و لکن اینگونه اختلافات

ص: ۳۴۷

منافی هم نمیباشد و دور نیست که در بعضی از ادوار زندگانی خود، در یکی از آن دو بلده می زیسته و بیکی از آن دو مذهب میرفته و در بعضی دیگر ببلده دیگر و مذهب دیگر انتقال یافته و نظائر آن بسیار است. (ص ۵۳ ج ۲ کا و ۵۹۵ و ۶۹۸ ج ۱ س و غیره)

ابن ابی زاهر

در اصطلاح رجالی احمد بن ابی زاهر است.

ابن ابی زرع- علی بن محمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان فاسی علی مذکور است.

ابن ابی زرعۃ- محمد بن ابی زرعۃ

- در باب دویم (آباء) بعنوان ابو یعلی مذکور شد.

ابن ابی الزلازل- حسین بن عبد الرحیم

- بن ولید بن عثمان بن جعفر بن کلاب کلابی، مکّنی به ابو عبد الله، معروف به ابن ابی الزلازل، از ادبای اواسط قرن چهارم هجرت میباشد که ادیب کاتب لغوی شاعر بود، فنون ادب را از زجاجی و اکابر دیگر فراگرفت، کتاب انواع الاسجاع از تألیفات وی بوده و از اشعار او است:

و قد ادبت ان کان ینفعک الادب

لقد عرفتک الحادثات نفوسها

دوام اللذی یخشی لاعیاه ما طلب

و لو طلب الانسان من صرف دهره

در سال سیصد و پنجاه و چهارم هجری قمری درگذشت.

(ص ۱۱۸ ج ۱۰ جم)

ابن ابی الزناد عبد الرحمن- ابن ابی الزناد محمد-

به اولی ضمن شرح حال پدرش بعنوان ابو الزناد اشاره شد و دویمی نیز بعنوان ابن ذکوان خواهد آمد

ابن ابی زیاد- اسمعیل

- در باب اوّل (القاب) بعنوان سکونی مذکور شده است.

ابن ابی زید- عبد الله یا عبید الله بن ابی زید عبد الرحمن

- یا عبد الرحمن بن ابی زید قیروانی، مالکی المذهب، نفزی البلدة، ابو محمد الکنیة، از معاصرین ابن الندیم آتی الذکر، از اکابر فقهای مالکیه، فصیح القلم و کثیر الحفظ و الروایة، شارح اقوال مالک بود و بهمین جهت به مالک صغیر شهرت یافته و تألیفات او از سی متجاوز است:

۱- باکورة السعد در احکام معاملات که در لندن با ترجمه انگلیسی چاپ شده است ۲- التبویب المستخرج ۳- المختصر که حاوی پنجاه هزار مسئله است ۴- النوادر در فقه

ص: ۳۴۸

و غیرها. وفات او در آخر شعبان سیصد و هشتاد و ششم یا نهم یا نودم هجری قمری در قیروان واقع شد نفزی منسوب ببلده نفزی از توابع اندلس است.

(ص ۲۸۳ ف و ۳۲ مط و غیره)

ابن ابی زید - علی

- در باب اول (القاب) بعنوان فصیحی نگارش یافته است.

ابن ابی زینب - محمد بن ابراهیم بن جعفر

- کاتب نعمانی مکنی به ابو عبد الله، از ثقات و اجلای مشایخ حدیث امامیه قرن چهارم هجری میباشد که بسیار عظیم القدر و رفیع المنزلة و کثیر الروایة و از تلامذه محمد بن یعقوب کلینی بود، از آن شیخ جلیل و محمد بن عبد الله حمیری و علی بن حسین مسعودی و بعضی از اجلای دیگر روایت کرده و در کلمات اهل فن به عالم ربانی موصوف و به نعمانی و ابن ابی زینب یا ابن زینب معروف و جدّ مادری وزیر مغربی سالف الاشارة است که فاطمه مادر وزیر مذکور دختر نعمانی بوده و از تألیفات نعمانی است:

۱- تفسیر قرآن مجید که به تفسیر نعمانی معروف است ۲- جامع الاخبار ۳- الرد علی الاسمعیلیة ۴- کتاب الغیبة که در غیبت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه و بغیبت نعمانی معروف و در ایران چاپ شده است ۵- کتاب الفرائض ۶- نثر اللثالی.

سید مرتضی در رساله ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه خود که در ایران چاپ شده از تفسیر مذکور نقل کرده و بنقل معتمد در بحار الانوار مجلسی نیز از آن نقل میکند.

ظاهر بعضی آنکه این تفسیر نعمانی فقط در تفسیر ناسخ و منسوخ آیات قرآنی است نه تمام قرآن مخفی نماند که نعمانی بشهر نعمان نامی مابین واسط و بغداد و یا بدیهی نعمان نام از مصر منسوب و اخیرا ببغداد و سپس بشام رفته و هم در آنجا وفات یافته است و سال آن معلوم نیست.

(ملل و ص ۵۵۵ ت و ۵۲۵ مس و ۴۶ هب و غیره)

ابن ابی زینب - محمد بن ابی زینب مقلاص

- بعنوان ابو الخطاب مذکور شد.

ابن ابی ساره حسن - ابن ابی ساره محمد -

در اصطلاح رجالی، اولی پسر ابی ساره علی نیلی انصاری کوفی، مکنّی به ابو علی میباشد که اصلا از کوفه، در نیل ساکن و از موالی انصار و از ثقات اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق ع بود. دویمی نیز

ص: ۳۴۹

پسر حسن مذکور، به ابو جعفر مکنّی، بجهت بزرگی سرش به رواسی ملقب، شیعی مذهب و از اکابر نحویین و علمای ادب محسوب و در علوم عربیه تقدّم داشت، استاد فراء (متوفی بسال ۱۸۷ ه ق - قفز) و کسائی (متوفی بسال ۱۷۹ ه ق - قعط) بود.

او نخستین کسی است از کوفیین که در علم نحو تألیف کتاب نمود، کتاب او مرجع استفاده خلیل بن احمد معروف نیز شد، کسائی و فراء در کتابهای خودشان از وی بسیار نقل کرده‌اند و همانا مراد سیبویه هم از لفظ کوفی در کتاب خود همین ابن ابی ساره است.

بنام اعراب القرآن و تصغیر و فیصل و معانی القرآن و وقف و ابتداء تألیفاتی داشته و سال وفاتش بدست نیامد. چنانچه انشاء الله تعالی تحت عنوان آل ابی ساره از خاتمه باب کنی اشاره خواهد شد اصل خانواده ابو ساره از خانواده‌های جلیله علمیه و اغلب از اصحاب ائمه اطهار ع بوده‌اند.

(ذریعه و ۹۶ ف و ۱۸۷ ج ۱ نی و ۲۵۳ ج ۱۸ جم و غیره)

ابن ابی ساره - معاذ

- در باب اوّل (القاب) بعنوان فراء مذکور است.

ابن ابی السرایا - عبد العزيز

- در باب اوّل بعنوان صفی الدین عبد العزیز مذکور است.

ابن ابی سعید

در اصطلاح رجالی حسین بن ابی سعید هاشم بن حیان مکاری است.

ابن ابی سلمی - زهیر بن اسلمی

- ربیعۃ بن ریحان بن قرۃ (مرۃ خ ل) بن حارث بن مازن، از قبیله مزینه از بطون مضر بن نزار بن معد بن عدنان بوده و بهمین جهت به مزنی موصوف میباشد. از مشاهیر مخضرمین شعرای نامی عرب محسوب است که هردو دوره جاهلیت و اسلام را درک کرده و موافق آنچه تحت عنوان اصحاب معلقات سبعة اشاره نمودیم یکی از ایشان و قصیده میمیه اش هم یکی از معلقات مذکوره میباشد. او یکی از شعرای ثلثه عرب است که باتفاق اهل فن بتمامی شعرای دیگر تقدّم دارند، دو تن دیگر نیز امرء القیس و نابغه ذبیانی است (که شرح حال اجمالی هریک را در محل مقتضی از این کتاب نگارش داده ایم) بلکه جمعی از اهل فن او را بهمین دو تن مذکور نیز ترجیح داده و مقدّم شمارند.

ص: ۳۵۰

از جریر سابق الذکر شاعرترین مردم را پرسیدند گفت: در جاهلیت زهیر و در اسلام فرزددق که منبع شعر است. عباس بن احنف نیز وی را بقول مطلق اشعر شعرا دانسته بلکه عمر بن خطّاب هم او را اشعر شعرا گفته است و در جواب ابن عباس که سبب آنرا استفسار نمود فرمود که زهیر اصلاً حرف زاید نگفته، در کلمات خود تعقید و ابهام بکار نبرده، کسی را خارج از اندازه و باوصافی که فاقد آنها است مدح نکرده بلکه فقط حقایق را گفته و از موهومات اجتناب دارد.

زهیر در تنقیح اشعار خود اهتمام داشته است چنانچه در مدت چهار ماه یک قصیده گفته، چهار ماه دیگر هم خودش بتهذیب آن پرداخته، چهار ماه دیگر نیز بنظر شعرای وقت می‌رسانید اینک در این باب ضرب المثل، اشعار او منقّح و مهذب و در نهایت جودت بوده و دارای حکمت و موعظه و امثال و حکم کثیره نافع و اذعان بمبدأ و معاد و خالی از تعقید و کلمات وحشیه بوده و با آن همه اختصار و قلّت الفاظ متضمّن معانی متقنه بسیاری میباشند. بالقطع توان گفت که تفوق قصیده معلقه وی که نخبه تمام اشعار یک عمر او بوده و از راه افتخار باهل روزگار از در کعبه آویخته بودند نسبت بسایر اشعارش مثل تفوق خود او بدیگر شعرا بوده است. مع ذلک کله بمجرّد نزول قرآن مجید، محض از خوف رسوائی در مقابل آیات بینات آن کتاب مقدّس آسمانی، مثل معلقات دیگر از در کعبه اش دور انداختند. از ابیات قصیده معلقه او است:

بحو مائة الدراج فالمتلم

امن ام اوفی دمنه لم تکلم

رجال بنوه من قریش وجرهم

فاقسمت بالبيت اللذی طاف حوله

لیخفی و مهما یکتّم اللّٰه یعلم

فلا تکتمن اللّٰه ما فی نفوسکم

یؤخر فیوضع فی کتاب فیدخر	لیوم الحساب او یعجل فینقم
و من یک ذا فضل فیبخل بفضله	علی قومه یستغن عنه و یدمم
و من هاب اسباب المنايا ینلنه	و ان یرق اسباب السماء یسلم
و من یغترب یحسب عدوا صدیقه	و من لا یکرم نفسه لا یکرم
و مهما تکن عند امرء من خلیقه	و ان خالها تخفی علی الناس تعلم

دیوان زهیر با شرحش در مصر و معلقه او نیز در لیبسیک چاپ شده و از اشعار طریفه او است:

ص: ۳۵۱

و انک ان اعطیتنی ثمن الغنی	حمدت اللذی اعطیک من ثمن الشکر
و ان یفن ما تعطیه فی الیوم اوغد	فان اللذی اعطیک یری علی الدهر
الا لیث شعری هل یری الناس ما اری	من الامر او یدو لهم ما بدالیا
بدالی ان الله حق فزادنی	الی الحق تقوی الله ما کان بادیا
بدالی انی لست مدرک ما مضی	و لا سابق شیئا اذا کان جائیا
و ما ان اری نفسی تقیها منیتی	و ما ان تقی نفسی کرائم مالیا
الم تر ان الله اهلک تبعاً	و اهلک لقمان بن عاد و عادیا
و اهلک ذا القرنین من قبل ما تری	و فرعون جبار اطفی و النجاشیا

ربیعہ پدر زهیر، اسعد بن عزیز دابی او، سلمی و خنسا خواهران، کعب و بجیر برادران وی تماماً از افصح شعرای وقت بودند و کعب مذکور مدّاح حضرت رسالت ص بوده و صاحب قصیده مشهوره بابت سعاد میباشد که شروع بسیاری از ابن هشام و دیگر اکابر بنام بر آن نوشته‌اند.

وفات زهیر بنوشته بعضی از اهل سیر بسال ششصد و سی و یکم میلادی در حدود یازدهم هجرت واقع شده و بنابراین، چنانچه در صدر عنوان اشاره شد، از مخضرمین بوده و هردو دوره جاهلیّت و اسلام را دیده و لکن اسلام آوردن او معلوم

نیست. بنوشته بعضی، عهد سعادت حضرت رسالت ص را دید و در صدسالگی شرفیاب حضور مبارک هم گردید، لکن دوره اسلام را درک نکرد. در اواخر عمر در خواب دید که یکنفر او را بآسمان بلند نمود بحدی که نزدیک بود که دست او بآسمان برسد پس پرتش کرده و بزمینش انداخت، همین خواب را در حال احتضارش پسرش کعب نقل کرده و در تعبیرش گفت قطع دارم بر اینکه بعد از مرگ من یک خبر آسمانی وقوع خواهد یافت، همینکه واقع شد با تمام سرعت بطرف آن رفته و تمسّکش کنید سپس یکسال پیش از بعثت درگذشت.

بروایت دیگر در خواب دید که طنابی از آسمان بزمین آویزان شده و مردم بدان تمسّک مینمایند، لکن برای او ممکن نمیباشد، این خواب را بدین روش تعبیر نمود که پیغمبر آخر الزمان که جبل ممتدّ و واسطه مابین خالق و مخلوق است ظهور خواهد کرد، لکن

ص: ۳۵۲

او موفق بدرک زمان بعثتش نخواهد بود اینک اولاد خود را وصیت نمود که در وقت ظهور آنحضرت ایمان آورده و بشرف اسلام مشرّف گردند این بود که پسرش کعب مذکور اسلام آورد و مدایحی در حق حضرت رسالت ص گفته بشرحیکه در محل خود مذکور است.

(ص ۶۴ عم و ۱۲۹ رجال المعلقات و ص ۷ ص ۵۲۳ ت و غیره)

ابن ابی السّنة - ابراهیم بن ابی السّنة

- مکنّی به ابو سعید، از مشاهیر شعرای عرب اواخر قرن دوم هجرت میباشد که بحسن صوت و مغنی‌گری نیز معروف و به بنی امیه منسوب بوده، در انقراض ایشان مراثی بسیاری گفت و تا زمان پنجمین خلیفه عباسی هرون (۱۷۰-۱۹۳ ه ق - قع - قصص) میزیسته و از ابیات یک قصیده او است:

الا لیت هذا لا علی و لا لیا

لقد طفت سبعا قلت لما قضيتها

يقولون من ذکر للیلی اعترانیا

یسائلنی صحبی فما اعقل الذی

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۵۹۶ جلد اول قاموس الاعلام)

ابن ابی شبيب - عابس بن شبيب

- یا ابی شبيب بن شاکر بن ربیعہ شاکری، از شهدای کربلا، رئیس و شجاع و خطیب و عابد و متهجّد بود، بلکه تمامی بنی شاکر از مخلصین ولایت خانواده رسالت ص و از شجاعان عرب بوده‌اند.

حضرت امیر المؤمنین ع روز صفین درباره ایشان فرمود که اگر عده ایشان بالغ بهزار میشد حق عبادت پروردگاری بعمل می‌آمد، او است که در هنگام بیعت مردم با مسلم بن عقیل خطبه بلیغ انشا نموده و اظهار همه‌گونه نصرت و جانفشانی مینمود. هم در روز عاشورا بعرض حضرت حجة اللهی رسانید که نزد من در تمام روی زمین چیزی عزیزتر و محبوبتر از تو نمیباشد و اگر چیزی عزیزتر از جان میداشتم بجهت دفع ظلم و قتل، فدای وجود نازنینت میکردم بعد بدین عبارت: السلام علیک یا ابا عبد الله اشهد انک علی هدیک و هدی ابیک سلام وداع کرده و بلشگر مخالف تاخت آورد و مبارز طلبید پس بامر عمر بن سعد سنگبارانش مینمودند، همینکه آن حال را دید نیزه و زره را فروافکنده و با آن حال مدافعه مینموده تا شربت شهادت چشید و در این معنی گفته‌اند:

ص: ۳۵۳

مغفر ز سر فکند که بازم نیم خروس

جوشن ز پر گرفت که ماهم نه ماهیم

در بر برهنه میکشم اینک چو نوعروس

بی‌خود و بی‌زره بدر آمد که مرگ را

نام پدر عابس، در کلمات اهل فن مابین شیب و ابو شیب مردّد و در بعضی از زیارات وارده نیز که شهدا را با اسامی مخصوصه ایشان مشرفّ بسلام نموده‌اند همینطور است:

السلام علی عابس بن شیب الشاکری.

(تنقیح المقال و ۱۸۸ ج ۱ نی و دیگر کتب مربوطه)

ابن ابی الشخباء - حسن بن عبد الصمد

- در باب اوّل بعنوان عسقلانی مذکور است.

ابن ابی شعبه

عنوان چند تن از اکابر امامیه بوده و انشاء الله تعالی در خاتمه باب کنی بعنوان آل ابی شعبه نگارش خواهیم داد.

ابن ابی الشوارب - احمد بن محمد

- بن عبد الله بن عباس بن محمد بن عبد الملک بن ابی الشوارب، قرشی اموی، مکنّی بابو الحسن، بنوشته هدیه الاحباب از عهد متوکّل (متوفی بسال ۲۴۷ هـ ق - رمز) تا زمان مقتدر عباسی (متوفی بسال ۳۲۰ هـ ق - شک) قاضی بغداد بود و در سال ۴۱۷ هـ ق - تیز درگذشت.

لکن پرواضح است که معاصر بودن دو خلیفه مذکور اشتباه و با تاریخ وفات مذکورش که موافق تاریخ بغداد بوده و اقرب بصحت است منافات کلی دارد.

(ص ۴۶ هب و ۴۷ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابن ابی الشوارب - حسن بن محمد

- بن عبد الملک بن ابی الشوارب، فقیه قاضی قرشی اموی، در زمان متوکل عباسی بقضاوت منصوب و بسیار سخی و باوفا و مروّت بود، وی بسال دویست و شصت و یکم در بغداد و یا بعد از ادای مناسک حج در مکه درگذشت.

(ص ۴۱۰ ج ۷ تاریخ بغداد)

ابن ابی الشوارب - عبد الله بن علی

- بن محمد بن عبد الملک بن ابی الشوارب اموی، مکنّی به ابو العباس، قاضی بغداد، که از طرف مکتفی بالله عباسی بقضاوت بغداد منصوب شد و بسال دویست و نود و هشتم یا سیصد و یکم هجرت

ص: ۳۵۴

در بغداد مرده و در قرب مقابر باب الشام بخاک رفت.

(ص ۱۰ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ابن ابی الشوارب - محمد بن حسن

- بن عبد الله بن علی بن محمد بن عبد الملک بن ابی الشوارب، محدث قرشی اموی، مکنّی به ابو الحسن قاضی بغداد، در سال سیصد و سی و سیّم هجرت بقضاوت منصوب شد و بالاخره در اثر اخذ رشوت زیاد و ارتکاب پاره‌ای اعمال ناشایست و نابایست غیر قابل الذکر معزول گردید و بسال سیصد و چهل و هفتم هجرت در پنجاه و پنج سالگی درگذشت.

(ص ۲۰۰ ج ۲ تاریخ بغداد)

ابن ابی شبیه^{۴۹}

^{۴۹} (۱) - ابن ابی شبیه - در اصطلاح رجال، یکی از محدثین میباشد که عالم فاضل بوده و کفعمی در حاشیه مصباح خود از وی روایت میکند. در تنقیح المقال گوید: کلینی هم در باب نوادر از آخر کتاب طهارت کافی بواسطه داود بن فرقد از ابن ابی شبیه روایت میکند، لکن اسم و مشخصات دیگری از او بدست نیامد. نگارنده گوید: دور نیست که ابن ابی شبیه مذکور در کافی همان ابن ابی شبیه‌ای باشد که مذکور میگردد.

ابن ابی شیبیه - محمد بن عثمان

- بن ابی شیبیه ابراهیم بن عثمان کوفی، مکنّی به ابو جعفر، محدّث امامی کثیر الروایه، در علم حدیث و فهم معانی آن بصیر، وثاقت او مابین علمای رجال محلّ خلاف است و در سال دویست و نود و هفتم هجرت در بغداد درگذشت. (ص ۴۲ ج ۳ تاریخ بغداد)

ابن ابی الشیص

در اصطلاح رجالی عبد الله بن ابی الشیص محمد بن عبد الله است.

ابن ابی الصقر - سالم بن احمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان منتخب سالم مذکور است.

ابن ابی الصقر - محمد بن علی

- بن حسن بن عمر، واسطیّ الولادة و الوفاه، ابو الحسن الکنیه، از مشاهیر شعرا و فقهای شافعیّه میباشد که درباره این فرقه تعصّب بسیاری داشت و قصائدی در مدافعه از آن مذهب سروده که به قصائد شافعیّه

(۱)- ابن ابی شیبیه - در اصطلاح رجالی، یکی از محدثین میباشد که عالم فاضل بوده و کفعمی در حاشیه مصباح خود از وی روایت میکند. در تنقیح المقال گوید: کلینی هم در باب نوادر از آخر کتاب طهارت کافی بواسطه داود بن فرقد از ابن ابی شیبیه روایت میکند، لکن اسم و مشخصات دیگری از او بدست نیامد. نگارنده گوید: دور نیست که ابن ابی شیبیه مذکور در کافی همان ابن ابی شیبیه‌ای باشد که مذکور میگردد.

ص: ۳۵۵

موسوم است. شهرتش در شعر و فنون ادبیّه از فقاہتش بیشتر است، در جودت شعر و حسن خط و بلاغت بحدّ کمال بود، دیوان مرتبی هم داشته و از او است:

کل رزق ترجوه فی مخلوق

یعتریه ضرب من التعویق

و انا قائل و استغفر الل

ه مقال المجاز لا التحقیق

لست ارضی من فعل ابلیس شیئا

غیر ترک السجود للمخلوق

بسال چهار صد و نود و هشتم هجرت در هشتاد و نه سالگی درگذشت.

(ص ۱۱۷ ج ۲ کا و ۵۹۶ ج ۱ س)

ابن ابی الصلت - احمد بن محمد بن موسی

- اهوازی، موكول بعلم رجال است.

ابن ابی الصلت - امیة بن ابی الصلت

- قرشی، از شعرای زمان جاهلیت میباشد که بسیار باذکاوت بود، در اشعار خود ببعضی حقایق اشاره و بطلان بت پرستی را اشعار داشته و بدعوی نبوت آغاز کرد، بمجرد بعثت حضرت رسالت ص مایوس و شرفیاب حضور مبارک آن حضرت گردید ولی با تصدیق حقانیت اسلام باز ایمان نیاورد و از اشعار او است:

منتهی امره الی ان یزولا

کل عیش و ان تطاول دهرا

فی رأوس الجبال ارعی الوعولا

لیتنی كنت قبل ما قد بدالی

غولة الدهر ان للدهر غولا

اجعل الموت نصب عینک و احذر

در جایی دیدم که او را ابن ابی ربیعہ هم گویند.

(ص ۱۰۴۵ ج ۲ س و اطلاعات متفرقه)

ابن ابی الصلت - امیة بن عبد العزیز

- بعنوان ابو الصلت مذکور داشتیم.

ابن ابی الصهبان

در اصطلاح رجالی محمد بن عبد الجبار قمی است.

ابن ابی طاهر - احمد بن ابی طاهر طیفور بغدادی

- ابن ابی الفضل قاسم، مکنّی به ابو الفضل، ادیبی است کاتب شاعر مورّخ نیکو اخلاق و خوش معاشرت، در اصل ایرانی و از اکابرزادگان مرورود خراسان، که بسال دویست و چهارم هجرت در بغداد متولد شد. نخست مربی و معلّم بعضی از خاندانهای بزرگ بود، اخیراً

ص: ۳۵۶

از آن شغل منصرف و در بازار کتابفروشان دکانی برای خود تهیه کرده و باستانساخت کتب پرداخت، در کلمات بعضی از ارباب تراجم بامام شعر و ادب و کتابت موصوف بود، بعضی دیگر او را عامی و بی سواد و بی علم شمرده و بکثرت تصحیف و غلط و سرقت نصف بیت و ثلث بیت موصوفش داشته اند بحدی که در یک شعر، ده و چند جا غلط خوانده است و در فهرست ابن الندیم بیشتر از چهل کتاب بدو نسبت میدهد:

۱- اسماء الشعراء الاوائل ۲- القاب الشعراء ۳- بلاغات النساء و طرائف کلامهن و ملح نوادرهن و اخبار ذوات الرأی منهن و اشعارهن فی الجاهلیة و صدر الاسلام این کتاب در نجف چاپ شده و خطبه حضرت صدیقه طاهره را که در مسجد خوانده و خطبه های حضرت زینب و ام کلثوم دختران حضرت امیر المؤمنین ع را نقل کرده است ۴- تاریخ بغداد ۵- جمهرة بنی هاشم ۶- سرقات الشعراء ۷- سرقات النحویین من ابی تمام و بعد از تألیف این کتاب عده زیادی با وی بمقام عداوت برآمده و با عدم اطلاع و بی بهره گی در علم نحو متهمش داشتند ۸- الفصول المختارة ۹- فضل العرب علی العجم ۱۰- کتاب المعروفین من الانبیاء ۱۱- کتاب المؤلفین ۱۲- مفاخرة الورد و الترجمس ۱۳- مقاتل الشعراء ۱۴- مقاتل الفرسان ۱۵- المنثور و المنظوم در شعر و بلاغت که در قاهره چاپ شده و غیر اینها. وفات او بسال دویست و هشتادم هجرت در بغداد واقع شد و در مقبره باب الشام مدفون گردید. طیفور که مرغکی است جهنده لقب پدر او است.

(ص ۲۰۹ ف و ۲۱۱ ج ۴ تاریخ بغداد و اطلاعات متفرقه)

ابن ابی طی - یحیی

- بن حمیده حلبی، معروف به ابن ابی طی، از مورّخین اوائل قرن هفتم هجرت میباشد و از تألیفات او است:

۱- اخبار الشعراء السبعة ۲- تاریخ عمومی که بتاریخ ابن ابی طی معروف و بترتیب سنوات است ۳- تاریخ مصر ۴- طبقات الامامیة ۵- مختار تاریخ مغرب ۶- معادن الذهب فی تاریخ حلب. وی در سال ششصد و سی ام هجرت درگذشت.

(کف و ذریعه)

ابن ابی الطیب - علی بن عبد الله

- بعنوان نیشابوری علی مذکور شده است.

ابن ابی عاصم - احمد بن ابراهیم

- در باب اوّل (القاب) بعنوان لؤلؤی مذکور است.

ابن ابی عباد - ابراهیم

- ذیلا ضمن برادرش ابن ابی عباد حسن مذکور است.

ص: ۳۵۷

ابن ابی عباد - حسن بن ابی عباد

- اسحق نحوی یمنی، مکتبی به ابو محمد، معروف به ابن ابی عباد، در بلاد یمن امام نحویین و مرجع استفاده افاضل بود، کتاب مختصر نامی در آن علم شریف تألیف داده که حاکی از تبخّر مؤلف و بمیمنت و سعادت معروف میباشد، زیرا که آن را در مقابل کعبه معظمه تألیف داده است و هر موقع که از یک باب آن فراغت مییافت بشکرانه آن، هفت شوط بدور کعبه میکرد و قاری آن را بدعای خیر یاد می نمود. وفات او در حدود سال پانصد و نودم هجرت واقع شد.

برادرش ابراهیم بن ابی عباد یمنی نیز از اکابر نحویین یمن بود، او نیز کتاب مختصر تلقین نامی و یکی دیگر مختصر نامی که به مختصر ابراهیم معروف و هردو در نحو است تألیف داده و سال وفات او بدست نیامد. (ص ۲۲۲ ت و ۱۶۴ ج ۱ و ۵۳ ج ۸ جم)

ابن ابی العتاهیه - محمد بن اسمعیل

- ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان ابو العتاهیه نگارش دادیم.

ابن ابی عثمان - حسن بن ابی عثمان

- یا حسن بن علی بن ابی عثمان و موکول بعلم رجال است.

ابن ابی العجائز

از مؤلفین تاریخ و جغرافیا میباشد که در مواضع بسیاری از کتاب معجم البلدان یا قوت حموی با کلمات وی استشهاد نموده است.

اسم و زمان و مشخصات دیگری از وی بدست نیامد.

از اجلای علما و افاضل فقهای امامیه قرن هفتم هجرت میباشد که بهمراهی شیخ سدید الدین یوسف بن مطهر پدر علامه حلّی و سید مجد الدین محمد بن حسن بن طاووس، برای طلب امان و نگهداری از فتنه مغول از حلّه تا قرب بغداد نزد هلاکو خان مغولی رفته و پیش از فتح بغداد با وی ملاقات کردند و بالتّیجه سبب امان حلّه و نواحی آن گردیدند.

شرح اجمالی قضیه موافق آنچه از کشف الیقین علامه نقل شده در ضمن اخبار از

ص: ۳۵۸

مغیبات حضرت امیر المؤمنین ع گوید: از آن جمله است خبر دادن آن حضرت بعمارت بغداد و سلطنت بنی عباس و مستردّ شدن ملک ایشان بمغول که پدرم آن را نزد هلاکو روایت کرد و سبب سلامتی حلّه و کربلا و نجف و کوفه از قتل و غارت گردید.

و فتنه هلاکو ببغداد می آمد پیش از فتح آن بلده و قتل خلیفه اکثر اهل حلّه بسمت حجاز فرار کردند و فقط جمع اندکی که من جمله پدر من و ابن طاووس و ابن ابی العز (مذکورین فوق) بوده اند باقی ماندند، هر سه متّفقا نامه ای مشعر بتحت امر بودن ایشان به هلاکو نوشته و توسط یکنفر از عجم فرستادند. هلاکو نیز فرمانی صادر کرد و امر داد که حاضر دربار باشند، آن دو نفر بجهت معلوم نبودن مآل کار اندیشناک شدند و تنها شیخ سدید الدین پدر علامه بمصاحبت دو نفر ایلچی هلاکو، نزد وی رفت، هلاکو گفت که پیش از استعلام عاقبت امر من و خلیفه شما، بچه جسارت پیش من آمدی سدید الدین گفت این اقدام ما بجهت حدیثی میباشد که از حضرت امیر المؤمنین ع بما رسیده و در خطبه زوراء فرموده است: زوراء مکانی است که دارای درختان بزرگ و قوی، بناهای مستحکم، سکنه بسیار، رؤسا و خزینه داران است، اولاد عباس استیظانش می کنند، در عمارات پر نقش و نگار آن سکونت کرده و مکان لهو و لعبش مینمایند، در آنجا خوف و جور و ظلم، بسیار میشود، پیشوایان فاجر و امرای فاسق و وزرای خاین روی کار می آیند، اولاد فارس و روم خدمتکار ایشان باشند، امر بمعروف و نهی از منکر را امتثال نمایند. مردان با مردان، زنان با زنان شهوت رانی میکنند (اشاره به سحق و لواط است). در این حال، اهل زوراء در اثر سطوت ترک و قهر و غلبه ایشان مبتلای هم و غم و آه و ناله و گریه و نوحه میشوند.

ترک، گروهی است که حدقه چشم ایشان کوچک، رویهای ایشان مانند سپر گرد و مدور، بدنهایشان صاف و ساده و بی مو، لباسهایشان از آهن باشد. پیشوای ایشان پادشاهی است که از کشور خودشان آمده، بسیار قوی شوکت و بلند آوازه و بلند همت باشد، بهر شهری که میرسد فتح مینماید، هر بیدقی را که مقاومتش کند سرنگون میسازد، وای وای بحال

ص: ۳۵۹

کسی که با وی مخاصمت نماید. شیخ سدید الدین بعد از نقل این جمله بهلاکو، گفت چون این صفات را که از حضرت امیر المؤمنین ع بما رسیده در شما دیدم با امید تمام پیش شما آمدم اینک هلاکو نیز آسوده‌خاطر شد و فرمانی بنام شیخ سدید الدین بنگاشت که اهالی حلّه و مضافات آن ایمن و آسوده گردیدند.

(ص ۴۶۳ ج ۳ مس)

ابن ابی العزاقر - محمد بن علی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان شلمغانی مذکور است.

ابن ابی عصرون - عبد الله

- بن محمد ابی السری ابن هبة الله بن مطهر بن علی بن ابی عصرون، موصلی حدیثی، معروف به ابن ابی عصرون یا ابن عصرون، ملقب به شرف الدین، مکنّی به ابو سعد، از مشاهیر فقهای شافعیّه اواخر قرن ششم هجری موصل میباشند که در طفولیت قرآن مجید را با قرائات عشره خواند، در بلاد شام مسافرتها کرد، فقه و اصول و دیگر علوم متداوله را از اکابر آنها اخذ نمود، مدتی در موصل و سنجار و دمشق و حلب تدریس و سالیان درازی در بغداد و واسط و نصیبین و حران و بلاد مذکوره قضاوت نمود، در حماة و بعلبک و حمص و حلب مدرسی بنام او تأسیس یافت، در اواخر عمر نابینا شد، باز در منصب قضاوت باقی و پسرش محیی الدین بنیابت پدر متصدی انجام امور قضائی بود، یک جزوه هم در جواز قضاوت اعمی (برخلاف مذهب شافعی) تألیف داده و از تألیفات ابن ابی عصرون است:

۱- ارشاد المغرب (الارشاد المعرب خ ل) فی نصره المذهب ۲- الانتصار لمذهب الشافعی که چهار مجلد است ۳- التیسیر فی الخلاف که چهار مجلد است ۴- الذریعة فی معرفة الشریعة ۵- صفوة المذهب من نهاية المطلب که هفت مجلد بوده و ملخص کتاب نهاية المطلب فی درایة المذهب چهل جلدی امام الحرمین جوینی است و غیر اینها. ابن ابی عصرون شعر خوب نیز میگفته و از او است:

و ما سوف یأتی و هو غیر محصل

و ما الدهر الا ما مضی و هو فائت

زمان الفتی من مجمل و مفصل

و عیشک فی ما انت فیه فانه

علی ثقة عما قلیل افارقه

اوئل وصلا من حبیب و انتی

وفات او بسال پانصد و هشتاد و پنجم هجری قمری مطابق هزار و صد و هشتاد و نهم میلادی در دمشق شام واقع شد و در جوار مدرسه‌ای که خودش تأسیس داده بوده مدفون گردید. اینکه در روضات الجنّات تاریخ وفات او را از کتاب جریده عماد کاتب، سال پانصد و سی و پنجم نقل کرده ظاهراً در نقل اشتباه شده و یا خود نسخه روضات مغلوّط بوده است. اما لفظ حدیثی منسوب بشهر کوچک حدیثه نامی است از توابع موصل که در سمت شرقی دجله واقع و آن غیر از حدیثه فرات است که در چندفرسخی شهر انبار و بحدیثه النورة نیز موسوم و در وسط فرات است بطوری که فرات بدان احاطه دارد.

(ص ۲۷۶ ج ۱ کا و ۴۵۱ ت و ۱۳۷ ج ۴ فع و ۵۹۷ ج ۱ س)

ابن ابی عقیل^{۵۰}

ابن ابی عقیل - حسن بن علی بن ابی عقیل

- عمانی، ملقب به حذاء، معروف به عمانی و ابن عقیل و ابن ابی عقیل، مکنّی به ابو محمد، از ثقات متقدمین و مشایخ امامیه و اکابر و افاضل و وجوه و اعیان فقها و متکلمین شیعه اثنی عشریه میباشد که با کلینی (متوفی بسال ۳۲۹ ه ق - شکط) معاصر و از مشایخ شیخ ابو جعفر ابن قولویه (متوفی بسال ۳۶۸ ه ق - شسح) بوده و شیخ مفید او را بغایت ستوده است.

او نخستین کسی است که در اوّل غیبت کبری فقه را مهذب کرده و با قواعد اصولیه تطبیقش نمود، طریق اجتهاد و تطبیق احکام با ادله و اصول آنها را باز کرد. بعد از او ابن جنید اسکافی سابق الذکر هم همان طریق را پیمود این است که در اصطلاح فقها از این دو فقیه جلیل القدر به قدیمین تعبیر نمایند. بالجملة علم و فضل و جلالت و وثاقت و فقه و کلام

(۱) - ابن ابی عقیل - در اصطلاح رجالی، گاهی حسن بن ایوب را گویند و لکن مشهور حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی مذکور ذیل است بلکه در صورت اطلاق خصوصاً در اصطلاح فقها منصرف بهمین است و بس.

ص: ۳۶۱

^{۵۰} (۱) - ابن ابی عقیل - در اصطلاح رجالی، گاهی حسن بن ایوب را گویند و لکن مشهور حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی مذکور ذیل است بلکه در صورت اطلاق خصوصاً در اصطلاح فقها منصرف بهمین است و بس.

ابن ابی عقیل جای کلام نبوده و فتاوی و اقوال او محل توجه و اعتنای اجله خصوصاً محقق و علّامه و متأخرین از ایشان است.

از فتاوی نادره او است: عدم تنجس آب قلیل بمجرّد ملاقات نجس، وجوب اذان و اقامه در نماز صبح و شام و بطلان نماز در صورت ترک آنها است. از تألیفات او است:

کتاب الکر و الفر در امامت و کتاب المتمسک بحبل آل الرسول ص در فقه. سال وفاتش بدست نیامد. عمانی منسوب به عمان یمن یا عمان شام است که در محل خود از این کتاب نگارش داده‌ایم و نام و نسب صاحب ترجمه بفرموده اکثر علمای رجال بقرار مذکور فوق میباشد و تنها شیخ طوسی پدرش را عیسی و کنیه‌اش را ابو علی نوشته است.

(ملل و ص ۴۶ هب و ۱۶۸ ت و کتب رجالیه)

ابن ابی العلا - احمد

- بعنوان حرّمی مذکور و در اصطلاح رجالی حسین بن ابی العلا است.

ابن ابی علاج

در اصطلاح رجالی ایوب بن بکر موصلی است.

ابن ابی عمیر - محمد

- بن ابی عمیر زیاد بن عیسی، ازدیّ الولاء، بغدادیّ الاصل، و الاقامة، ابو احمد یا ابو محمد الکنیه، از اجلای مشایخ امامیه و یکی از اصحاب اجماع است که تحت همین عنوان مذکور و مراسیل ایشان را مثل مسانید دیگران تلقی بقبول نمایند. صاحب ترجمه فیض زمان سعادت توأمان حضرت امام موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد علیهم السلام را درک کرده و از آن بزرگواران روایت نموده و بسیار جلیل القدر و عظیم المنزله و اوثق و اورع و اعبد و ازهد مردم، فضل و فقاقت و جلالت او مسلّم عامّه و خاصّه میباشد. در سال دویست و هفدهم هجرت عازم گلزار جنّت گردید و چندین کتاب در اختلاف حدیث و استطاعت و امامت و بدا و توحید و حج تألیف داده است.

از صدوق نقل است که ابن ابی عمیر شغل بزّازی را داشت، پس سرمایه‌ش از دست رفته و به تنگدستی افتاد، شخصی دیگر که ده هزار درهم بدهکار او بوده خانه

ص: ۳۶۲

مسکونی خود را بمعادل همین مبلغ فروخته و بالتامام بخدمت او آورد که دین خود را تأدیه کرده باشد. او پرسید که این چه پولی است گفت همان طلب تست که در ذمه من بوده است، محمد گفت که از ارث بتو رسیده و یا دیگری بتو بخشیده و یا از

عایدی مستغلات است گفت هیچکدام نیست پس از کجا بودن آن را استفسار نمود گفت که بهای خانه مسکونی خودم میباشد. محمد گفت ذریع محاربی از حضرت صادق ع روایت کرده است که: لا یخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدين یعنی شخص را از مولد خود بجهت دین بیرون نمیکنند (که باصطلاح فقهی از مستثنیات دین است) بلفظ جلاله قسم یاد کرد، در این حال که محتاج یک درهم هستم، با وجود این احتیاجی که دارم یک درهم از این پول که بهای خانه مسکونی تست داخل در ملک من نمیشود.

(ص ۴۶ هب و ص ۶۷۷ ج ۱ مه و کتب رجالیه)

ابن ابی العوجاء - عبد الکریم بن ابی العوجاء

- از زنداقه و ملاحظه عرب عهد حضرت صادق ع میباشد که از تلامذه حسن بصری، دایی معن بن زائده شیبانی، در باطن از پیروان کیش مانی، شیطانی بوده بصورت انسانی، زندیقی بوده بکسوت اسلامی و صانع و نبوت را منکر. باحکام و آداب و مشاعر مقدسه دینیّه و بالخصوص نسبت بمکه معظمه مسخره‌های بسیاری داشت، وساوس و تسویلات او در عقائد مسلمین و موضوعات وی در احکام دین مبین مشهورتر از کفر ابلیس لعین میباشد. از کثرت غروری که در جدل داشته چندین بار با حجت کردگار بمقام مجادله و معارضه برآمد، در قبال حجج ساطعه آن حجت بالغه ملزم بحق و محکوم به بی‌حق شد، معذالک باز هم در اثر قساوت قلب و طینت شیطانی که داشته بنعناد و تمرد خود میافزود و اخبار بسیاری در همین موضوع وارد و اکثر آنها در کتاب احتجاج طبرسی و جلد چهارم بحار الانوار مجلسی مذکور میباشد.

عاقبت که زنداقه و الحادش مشهور گردید محمد بن سلیمان که از طرف منصور دوانیقی والی کوفی بوده بسال یکصد و پنجاه و پنجم هجرت بقتلش آورد و در همان حال

ص: ۳۶۳

که قطع بقتل خود نمود میگفت که چهار هزار حدیث دروغ جعل و در احادیث شما قاتی کرده‌ام و در پاسخ استفسار از سبب ترک مذهب استاد خود حسن بصری و اختیار کردن راهی بی‌اصل و بی‌حقیقت گفت صاحب من (حسن) زیر بار مذهب ثابت معینی نرفته بود، گاهی بقدر معتقد و گاهی بجبر ملتزم میشد.

(نی و صد ۴۷ هب و ۶۹۷ ج ۱ مه و اطلاعات متفرقه)

ابن ابی عون - ابراهیم بن محمد

- بن احمد بن ابی عون، عالمی بوده ادیب و کتاب تشبیهات نامی تألیف داده است. در اوائل قرن چهارم هجری به شلمغانی سابق الذکر ملحق شد و در سلک خواص اصحاب او منسلک گردید و از کسانی بوده که درباره وی غلو مفرط میکردند و بخدائیش اعتقاد داشته و میگفتند که خدا در آدم و شیت و سایر انبیا و اولیا و اوصیا علی الترتیب حلول کرده تا در جسد حضرت حسن عسکری ع و سپس در قالب شلمغانی قرار یافته است و روی این خیال فاسد، حرم و اموال خودشان را بدو

مباح میدانستند که موافق اراده خود تصرف نمایند. عاقبت بطوریکه در شرح حال شلمغانی اشاره شد بسال سیصد و بیست و دویم هجرت او را با خدایش در دار کرده و جسدشان را سوختند.

(ص ۵۹۷ ج ۱ س و ۷۴۶ ج ۲ مه و ۲۳۳ ج ۱ جم و غیره)

ابن ابی عیاش

در اصطلاح رجالی ابان بن ابی عیاش است.

ابن ابی عیینه

بصری مهلبی، از شعرای اواخر قرن دویم هجری عهد برامکه و از معاصرین ابو نواس و اصمعی سابق الذکر بود و در مقام اظهار اشتیاق وطن خود بصره گوید:

فقد كنت اشكو منه بالبصرة القصر

فان اشك من ليلي بجرجان طوله

و يا عين قد بدلت من قرة عبر

فيا نفس قد بدلت بؤسا بنعمة

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۵۹۸ ج ۱ س)

ابن ابی الغنائم - علی بن محمد

- بعنوان ابن الصوفی علی خواهد آمد.

ص: ۳۶۴

ابن ابی فاخته

در اصطلاح رجالی ثویر است که بعنوان ابو الجهم مذکور شده است.

ابن ابی الفوارس - عمر بن مظفر

- بعنوان ابن الوردی عمر خواهد آمد.

ابن ابی الکرام

در اصطلاح رجالی ابراهیم بن ابی الکرام جعفری است.

ابن ابی لیلی - حماد بن ابی لیلی شاپور

- در باب اوّل بعنوان راویه مذکور شده است.

ابن ابی لیلی - عبد الرحمن

- بن ابی لیلی یسار انصاری، از اولاد احيحة بن جلاح، مکنّی به ابو عیسی، ملقب به ایسر، از اکابر تابعین کوفه و پدر ابن ابی لیلی محمد ذیل الذکر میباشد که از حضرت علی ع و عثمان و ابو ایوب انصاری استماع احادیث نبویه نمود و بسال هشتاد و یکم یا دویم یا سیم هجرت در دجیل مقتول و یا در نهر بصره غرق گردید. نام پدرش ابو لیلی مابین یسار و بلال و بلیل و داود و عمرو مردّد میباشد. بهر حال بنوشته ابن خلّکان در وقعه جمل حاضر و بیدق دار و حامل لوای حضرت علی ع بود بنوشته خطیب بغدادی در صفین هم حاضر رکاب حضرت علی ع و هم از کسانی بوده که در حضور آن حضرت وارد مداین شده بودند و جمعی از اولاد او مشهور بفقاهت میباشند. ابو لیلی از خود حضرت رسالت ص روایت کرده و اخیرا در کوفه اقامت گزیده است و سال وفاتش معلوم نیست.

(ص ۱۹۹ ج ۱۰ و ۱۸۶ ج ۱ تاریخ بغداد و ۵۹۸ ج ۱ س و ۲۹۶ ج ۱ کا)

ابن ابی لیلی - محمد

- بن عبد الرحمن بن ابی لیلی، مذکور فوق، انصاری عامی کوفی قاضی کوفه، بسال هفتاد و چهارم هجرت در کوفه متولد شد، فقه را از شعبی خواند، از اساتید سفیان ثوری و از قدمای فقها و اصحاب رأی، از مشاهیر قضاة عامّه میباشد که سی سال یا سی و سه سال متوالیا از طرف خلفای اموی و عباسی در کوفه قضاوت نموده و با رأی خود فتوی داد. چنانچه فوقا در شرح حال پسرش عبد الرحمن اشاره نمودیم از اولاد احيحة بن جلاح و لکن مدخول النسب و نسبش محل طعن بوده اینک عبد الله بن شبرمه در هجو او گوید:

ص: ۳۶۵

و لم تصب الحكم في نفسك

و هيهات دعاك من اصلاكا

و كيف ترجى لفصل القضا

فتزعم انك لابن الجلاح

ابن ابی لیلی کتابی در فرائض و کتاب دیگری فردوس نام دارد که گاهی علمای امامیه نیز در باب مناقب از آن استشهاد مینمایند. او را با ابو حنیفه کوفی منافرتی بوده و جریاناتی در بعضی از مسائل فقهیه بین ایشان وقوع یافته که در کتب مربوطه نگارش داده‌اند.

گویند روزی بعد از وقت رسمی قضاوت بخانه خود میرفت، در اثنای راه زنی را دید که مردی را فحش داد و باین الزانین مخاطبش داشت، پس بمسجد که دار القضا او بوده برگشت، آن زن را احضار کرد و بیایش داشت، در حال قیام و ایستادگی در مقابل دو قذف (نسبت زنا) دو فقره حدقذفش زدند. این قضیه مسموع ابو حنیفه شد و از چندین جهت قاضی را تخطئه نمود: اجرای دو حد در مسجد در حال قیام و برهنه‌گی بدون تظلم و درخواست طرف و مراجعت از وسط راه (که منافی جلالت قاضی است) از منهیات دینیّه میباشد و علاوه نسبت زنا دادن که بیک کلمه باشد فقط مستلزم یک حد است اگرچه منسوب بزنا، متعدّد و جمعی کثیر باشند و بر تقدیر لزوم تعدّد حدهم، یک مجلس بودن آنها خلاف شرع مقدّس بوده و حدّ ثانی را باید بعد از بهبودی الم و خستگی حدّ اولی جاری نمود چنانچه حدّ زنان را باید در حال نشستگی از روی لباس معمول دارند. همینکه این قضیه تخطئه گوش زد ابن ابی لیلی گردید شکایت از ابو حنیفه پیش والی کوفه برده و خواستار عدم تعرّض وی گردید والی هم ابو حنیفه را اکیدا از فتوی دادن منع نمود این بود که ابو حنیفه بعد از آن محض امتثال و اطاعت اولی الامر فتوی نگفت، حتی دخترش یک مسئله روزه از وی پرسید بعدر ممنوع از فتوی بودن، جواب آن را بپسر خود حماد محول داشت.

علی الجملة، روزی چیزی از مناقب معاویه را از ابن ابی لیلی استفسار نمودند گفت پدرش با حضرت رسالت ص محاربه کرد، مادرش هند، جگر حضرت حمزه عمّ آن حضرت را خورد، خودش با حضرت علی ع بسر مقاتله آمد، پسرش هم سر مبارک

ص: ۳۶۶

جگرگوشه حضرت رسالت ص را از تن جدا نمود دیگر منقبتی بالاتر از این چه خواهد بود. نگارنده گوید: همین منقبت را حکیم سنائی بنظم آورده است:

که از او و سه کس او پیمبر چه رسید

داستان پسر هند مگر نشیدی

مادر او جگر عمّ پیمبر بمکید

پدر او در دندان پیمبر بشکست

پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

او بناحق، حق داماد پیمبر بستاد

لعن الله یزیدا و علی آل یزید

بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد

وفات ابن ابی لیلی بسال یکصد و چهل و هشتم هجرت در کوفه واقع گردید.

(ص ۶۹۱ روضات الجنات و ۲۵ ج ۲ کا و ۳۷۶ ج ۱ مه و ۴۷ هب و ۱۹۴ ج ۱ نی و ۲۸۵ ف)

ابن ابی المجد - علی

- بن ابی الفضل حسن بن ابی المجد حلبی، ملقب به علاء الدین، مکنی به ابو الحسن، از فقهای امامیه و مؤلف کتاب اشاره السبق الی معرفة الحق فی اصول الدین و فروعه العبادیه میباشد که اصول دین و ابواب فقه را نیز از طهارت تا آخر امر بمعروف و نهی از منکر حاوی بوده و در اصطلاح متأخرین از همین کتاب بلفظ اشاره تعبیر نمایند. مراد فاضل هندی هم در هر جا از کتاب کشف اللثام که از اشاره نقل میکند همین کتاب اشاره السبق بوده و همین است که با چند کتاب دیگر بنام جوامع الفقه در ایران چاپ شده است و بحکم بعضی از قرائن خارجه نسخه آن نزد فاضل هندی بوده و یک نسخه نیز که تاریخ کتابتش سال هفتصد و هشتم هجرت میباشد نزد شیخ اسد الله کاظمی صاحب مقابس و کشف القناع بوده است. بالجملة زمان و مشخص دیگری از ابن ابی المجد بدست نیامد و ظاهراً از علمای قرن پنجم هجرت است.

(قص و ص ۹۹ ج ۲ ذریعه و سطر ۲۱ ص ۱۲۸ ت)

ابن ابی مریم - نصر

- بن علی بن محمد شیرازی فسوی، مکنی به ابو عبد الله، معروف به ابن ابی مریم، از افاضل قرن ششم هجرت میباشد که ادیب نحوی و خطیب شیراز، در امور شرعیّه و مشکلات ادبیّه مرجع و از تألیفات او است:

۱- تفسیر قرآن که به تفسیر ابن ابی مریم معروف است ۲- شرح ایضاح ابو علی فارسی.

ص: ۳۶۷

وفات او در سال پانصد و شصت و پنجم هجرت واقع گردید.

(کف و ص ۲۲۴ ج ۱۹ جم)

ابن ابی المعالی

محمود یا مسعود بن ابی المعالی یا ابی الحواری، ملقب به تاج الدین، از افاضل اواخر قرن ششم هجری میباشد، ادیبی بوده شاعر لغوی، در نظم و نثر دستی توانا داشت، در علم و فضل و فنون ادب و حید عصر خود بوده و از مصنفات او است: کتاب ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح و التهذیب که تمامی لغات صحاح اللغة اسمعیل جوهری و تهذیب اللغة ابو منصور محمد بن احمد ازهری را جامع و انتقادات بسیاری بر جوهری دارد. بسال پانصد و هشتادم هجرت در قید حیات بوده و سال وفاتش معلوم نیست. (کف و ص ۱۳۵ ج ۱۹ جم و سطر ۱۴ ص ۱۱۱ ت)

ابن ابی المغیره ابن ابی المقدام ابن ابی ملیقة

در اصطلاح رجال، اولی علی بن غراب، دویمی عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز عجل، سیمی ابراهیم بن خالد عطار عبدی است.

ابن ابی المناقب - محمد

- بن محمد بن عمر، اخسیکتی جنفی، ملقب به حسام الدین، مکنی به ابو الوفاء، معروف به ابن ابی المناقب، از افاضل قرن هفتم هجرت میباشد که در اصول و فروع از اکابر وقت خود بوده و از تألیفات او است:

۱- المنتخب فی اصول المذهب که به منتخب حسامی معروف، بسیار مختصر و محل توجه اکابر بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند و در سال ششصد و چهل و چهارم هجرت وفات یافت. (کف و ص ۱۸۸ فوائد البهیة)

ابن ابی المناقب - محمد

- بن محمد بن قاسم بن احمد بن خدیو، مکنی به ابو الوفاء، معروف به ابن ابی المناقب و ابن خدیو ادیبی است فاضل صالح، از ائمه لغت که در تواریخ و سیر نیز باخبر بوده و شعر خوب هم می‌گفته و از او است:

و لم ینھها تاقت الی کل باطل

إذا المرء أعطی نفسه کل ما اشتھت

دعته الیه من حلاوة عاجل

و ساقط الیه الاثم و العار باللذی

ص: ۳۶۸

از آثار قلمی او است:

اختیار البکر من الثیب من شعر ابی الحسن بن ابی الطیب یا الاحسن من شعر علی بن الحسن که منتخبات اشعار علی بن حسن باخرزی نیشابوری است و در آخر ذیحجه سال پانصد و بیست و دویم هجرت درگذشت. (ص ۴۴ ج ۱۹ جم و غیره)

ابن ابی منصور - احمد بن یحیی بن علی

- ضمن عنوان منجم ندیم مذکور شده است.

ابن ابی منصور - عبد الله

- بعنوان خواجه عبد الله انصاری نگارش یافته است.

ابن ابی منصور - علی بن هارون

- ذیلا ضمن شرح حال پدرش مذکور است.

ابن ابی منصور - علی بن یحیی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان منجم ندیم نگارش یافته است.

ابن ابی منصور - هارون

- بن علی بن یحیی بن ابی منصور منجم بغدادی، مکّنی به ابو عبد الله (که گاهی من باب نسبت بجدّ هارون بن علی بن منجم نیز گویند) ادیبی است فاضل شاعر ماهر از ظرفای ادبا، بمنادمت خلفای وقت مایل، حافظ و راوی اشعار بسیار، نیکو محاوره و لطیف المجالسة. از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- اخبار الشعراء المولدين که نام اصلیش: البارع فی اخبار الشعراء المولدين بوده و در همین موضوع مبتکر و اصل و اساس میباشد. موافق آنچه ضمن شرح حال ثعالبی عبد الملك اشاره نمودیم کتابهای یتیمه الدهر و دمیة القصر و زینة الدهر و خریدة القصر که از آثار پربهای ادبای قرون لاحقه بعد از هارون بن علی بوده و علی الترتیب هراحق تذییل سابق خود میباشد، یتیمه الدهر نیز تذییل همین کتاب بارع نام هارون است، مؤلفین اینها در همین موضوع بدو اقتفا جسته و بمنوال او ساخته‌اند. کتاب بارع حاوی شرح حال یکصد و شصت و یک تن از شعرا میباشد که ز بشار بن برد افتتاح و در محمد بن عبد الملك بن صالح خاتمه داده و اشعار طرفه هریک از ایشان را بالتمام نقل نموده و از دواوین ایشان مستغنی میسازد ۲- اخبار النساء. وفات هارون در سال دویست و هشتاد و هشتم هجری قمری واقع گردید.

ص: ۳۶۹

علی بن هارون پسر صاحب ترجمه نیز ادیبی است شاعر ظریف متکلم منجم، از ظرفای ندمای چندی از خلفا و وزرا که با صاحب بن عبّاد نیز مجالستها داشته و صاحب در تجلیل او گوید:

و محاسن عجمیة عربیة

لبنی المنجم فطنة لهیبة

حتى عرفت بشدة العصبیة

مازلت امدحهم و انشر فضلهم

از اشعار علی بن هارون است:

و الى المحبة ترجع الانساب

بینی و بینک فی الهوی اسباب

یا غایبا بوصاله و کتابه

هل يرتجى من غيبتيك اياب

لاياس من روح الاله فرما

يصل القطوع و يقدم (يحضر خ ل) الغياب

از تألیفات علی بن هارون کتاب الرد علی الخلیل در عروض و کتاب القوافی و کتاب النوروز و المهرجان میباشد و وفاتش بسال سیصد و پنجاه و دویم هجرت در هفتاد و شش سالگی واقع گردید.

(ص ۱۱۲ ج ۱۵ و ۲۶۲ ج ۱۹ جم و ۳۹۱ ج ۱ و ۳۳۱ ج ۲ کا)

ابن ابی منصور - یحیی بن ابی منصور

- منجم موصلی، از معاریف اهل رصد و دانشمندان بزرگ علم نجوم و فلک میباشد که در احکام نجومی دارا، نزد فضل بن سهل ذو الریاستین مقرب، احکام نجومی او متبع، بعد از وفات فضل، ندیم و منجم مخصوص مأمون عباسی نیز بوده و نزد او بسیار محترم و یکی از اشخاصی است که از طرف خلیفه بامر رصد تصمیم گرفت و از تألیفات او است:

۱- الاغانی بترتیب حروف ۲- الزیج الممتحن ۳- کتاب الطبیخ ۴- کتاب العود و الملهی ۵- کتاب المعارض و غیرها. اولاد او نیز از دانشمندان و علمای نجوم بوده‌اند، بعضی از ایشان را فوقا نگارش داده و بعضی دیگر را نیز تحت عنوان منجم ندیم تذکر داده‌ایم و ثعالبی در یتیمه الدهر خود باب مستقلی برای شرح حال ایشان منعقد ساخته و جماعتی از ایشان را نگارش داده است. بنوشت ابن خلکان، ابو منصور پدر یحیی، منجم ابو جعفر منصور دوانقی و مجوسی مذهب بوده و خود یحیی نیز بکیش مجوس بوده و عاقبت بدست مأمون اسلام آورد.

ص: ۳۷۰

وفات یحیی در حدود سال دویست و بیستم هجری قمری در شهر روم و یا بنوشته ابن خلکان در بغداد واقع شد و در مقابر قریش مدفون گردید و امر رصد که از چند سال پیش در سالهای دویست و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم در جریان بوده بانجام نرسید.

(ص ۳۳۱ و ۳۷۹ ج ۲ کا و ۱۴۶ ج ۵ جم و ۲۱۳ و ۳۸۴ ف و غیره)

ابن ابی منصور - یحیی

- بن علی بن یحیی بن ابی منصور ضمن عنوان منجم ندیم مذکور شده است.

ابن ابی نجران - عبد الله بن ابی نجران

- مصطلح علم رجال و موکول بدان علم است.

ابن ابی نصر - احمد

- بن محمد بن ابی نصر در باب اوّل بعنوان بزنی نگارش یافته است.

ابن ابی نعیم - فضل بن دکین

- رجوع به ابو نعیم فضل بن دکین نمایند.

ابن ابی الوفاء - عبد القادر

- بن ابی الوفاء محمد در باب اوّل (القاب) بعنوان محیی الدین مذکور است.

ابن ابی هراسه

در اصطلاح رجالی احمد بن رجاء شیبانی، احمد بن نصر بن سعید یا احمد بن هوذه که هوذه لقب نصر بوده است.

ابن ابی یعفور - عبد الله

- بن ابی یعفور واقد یا وقدان کوفی، چنانچه مصطلح علمای رجال است از ثقات محدّثین امامیه میباشد که قاری جلیل القدر و در مسجد کوفه قرائت قرآن مینمود، از خواصّ اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق ع بلکه از جمله حواریین آن دو بزرگوار بود. حضرت صادق ع فرمودند کسی را نیافتم که وصایای مرا قبول کرده و مطیع اوامر من بوده باشد مگر عبد الله بن ابی یعفور و نیز او است که بعرض حضور حضرت صادق ع رسانید اگر یک انار را دو قسمت کرده و بفرمائی که نصف آن حلال و نیمه دیگرش حرام است من شهادت میدهم که حلال کرده تو حلال و حرام کرده تو حرام است پس آن حضرت دعای خیرش کرده و فرمود رحمک الله، رحمک الله. باری وثاقت و جلالت ابن ابی یعفور جای تردید نبوده و در حال

ص: ۳۷۱

حیات حضرت صادق ع برحمت ایزدی نایل شد و کتابی دارد که جمعی از امامیه از آن روایت میکنند. (ص ۴۷ هب و کتب رجالیه)

ابن ابی یعقوب - محمد بن اسحق ندیم

- بعنوان ابن الندیم خواهد آمد.

ابن ابیض - عبد الله

- بن ابو عتیق محمد بن ابی لیلی عبد الرحمن بن ابی بکر خلیفه، از مشاهیر دزدان عرب میباشد و لکن پدرش ابو عتیق محمد از اکابر و مشاهیر تابعین، از ائمه فقه، صاحب رأی و فتوی بود و همانا مقصود از ابن ابی لیلی در اصطلاح فقها، همین محمد و در اصطلاح محدثین پدرش عبد الرحمن میباشد. این جمله از یک نسخه خطی مرصع ابن اثیر که نزد نگارنده بوده نگاشته آمد لکن نسب مذکور و صحت دو فقره اصطلاح محدثین و فقها محل تردید و محتاج بنظر و تتبع میباشد و ظاهرا نسخه مذکوره مغلوط بوده است و رجوع به دو عنوان ابن ابی لیلی عبد الرحمن و ابن ابی لیلی محمد هم نمایند.

ابن الابيض - محمد

- بن یوسف بن حسین بن عبد الله حلبی، معروف به ابن الابيض، مشهور به قاضی عسکر، از افاضل حنفیه میباشد که مراتب علمیه را از پدر خود فراگرفت و در رمضان ششصد و چهاردهم هجری قمری در چهل و هشت سالگی درگذشت و رجوع بعنوان فقهای سبعة نیز نمایند.

(ص ۲۰۳ فوائد البهیة)

ابن ابیه - زیاد بن سمیه

- که بجهت مجهول النسب بودنش، معاویه محض مکر و حيله و جلب بطرف خودش پیدر خود ابو سفیانش ملحق کرده و برادرش خواند و آلا سمیه نام مادرش میباشد و همین است که پدر عبید الله بن زیاد سرخیل اهل ظلم و فساد بوده و رجوع بعنوان ابن زیاد هم نمایند.

ص: ۳۷۲

ابن الاثیر^{۵۱}

ابن الاثیر - اسماعیل بن احمد بن سعید بن محمد بن اثیر

- یا اسماعیل بن محمد بن سعد بن احمد بن اثیر، قاضی شافعی، ملقب به عماد الدین، معروف به ابن الاثیر حلبی، از علمای شافعیّه اواخر قرن هفتم هجرت میباشد و از تألیفات او است:

^{۵۱} (۱) - ابن الاثیر - در اصطلاح علمای رجال و تراجم از عناوین مشترکه میباشد که علاوه بر اشخاص دیگر، هریک از سه پسر اثیر الدین ابو الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی موصلی جزری (که همه شان از ادبا و افاضل و اکابر ارباب کمال و صاحب مصنفات نافع مشهوره میباشد) به ابن الاثیر معروف هستند و شاید در اغلب موارد بیکدیگر مشتبه شده بلکه همه را یکی پندارند. مثلاً کتاب مشهور کامل ابن اثیر و مثل السائر ابن اثیر و نهایت ابن اثیر را که هر سه در میان اهل علم معروف میباشد اثر یک مؤلف دانند و حال آنکه چنانچه مذکور میشود مؤلف هریکی از آنها غیر از دیگری است، خصوصاً هر سه از اهالی جزیره ابن عمر بوده و موصوف به جزری میباشد که در حرف جیم از باب القاب مذکور داشتیم.

۱- احکام الاحکام فی شرح احادیث سید الانام که در دهلی چاپ و آن شرح کتاب عمدة الاحکام عن سید الانام شیخ عبد الغنی مقدسی حنبلی است ۲- شرح قصیده رائیه ابن عبدون عبد المجید آتی الذکر و این قصیده حاوی ذکر مشاهیر ملوک و اکابر خلفا بوده و ابن الاثیر حلبی شرح خوبی بر آن نوشته و هم تذیلش کرده است ۳- عبرة اولی الابصار فی ملوک الامصار.

وی در سال ششصد و نود و ششم یا نهم هجری قمری درگذشت.

(کف و ص ۲۸ مط)

ابن الاثیر جزری - ابو الحسن علی

- بن ابی الکریم محمد مذکور فوق شیبانی موصلی جزری، ملقب به عز الدین، مکنی به ابو الحسن، ادیبی است محدث مورخ مشهور، از اجلای علمای شافعی که از حیث سن و سال، پسر وسطین اثیر الدین ابو الکریم مزبور میباشد، ولادتش بسال پانصد و پنجاه و پنجم هجرت در جزیره ابن عمر از مضافات موصل واقع شد، بعد از حدّ رشد در خدمت پدر و دو برادر مذکور ذیل خود در موصل اقامت کرد و از اکابر هرفن تحصیل علوم متنوعه نمود تا آنکه در حفظ حدیث و مبادی و متعلقات آن پیشوای محدثین گردید، در تواریخ و انساب و سیر و وقایع و

(۱)- ابن الاثیر - در اصطلاح علمای رجال و تراجم از عناوین مشترکه میباشد که علاوه بر اشخاص دیگر، هریک از سه پسر اثیر الدین ابو الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی موصلی جزری (که همه شان از ادبا و افاضل و اکابر ارباب کمال و صاحب مصنفات نافعه مشهوره میباشند) به ابن الاثیر معروف هستند و شاید در اغلب موارد بیکدیگر مشتبه شده بلکه همه را یکی پندارند. مثلاًسه کتاب مشهور کامل ابن اثیر و مثل السائر ابن اثیر و نهاییه ابن اثیر را که هر سه در میان اهل علم معروف میباشند اثر یک مؤلف دانند و حال آنکه چنانچه مذکور میشود مؤلف هریکی از آنها غیر از دیگری است، خصوصاً هر سه از اهالی جزیره ابن عمر بوده و موصوف به جزری میباشند که در حرف جیم از باب القاب مذکور داشتیم.

ص: ۳۷۳

حروب و ایام مشهوره عرب نیز متبحر و در فنون عربیه هم متمهر بود، ابن خلکان در حلب با وی ملاقات کرده و گوید که او را در تواضع و اخلاق کریمه مکمل دیده و با وی مراوده داشتم و از تألیفات نافعه او است:

۱- اسد الغابة فی معرفة الصحابة در شش مجلد که در قاهره طبع شده و شرح احوال هفت هزار و پانصد نفر از اصحاب کبار است ۲- تاریخ اتابکان موصل ۳- تحفة العجائب و طرفة الغرائب ۴- الجامع الکبیر فی علم البیان ۵- کامل التواریخ که وقایع مهمه عالم را از اول خلقت تا سال ششصد و بیست و هشتم هجرت حاوی و بتاریخ کامل نیز موسوم و بتاریخ ابن اثیر معروف و در لیدن و پاریس و مصر و قاهره بارها چاپ شده است ۶- اللباب فی معرفة الانساب که مختصر و ملخص کتاب

انساب سمعانی است و در غوطا چاپ شده و بتصدیق ابن خلّکان از اصل خود بهتر است. وفات ابن اثیر بسال ششصد و سیام یا سی و هشتم هجرت واقع گردید.

(ص ۳۷۸ ج ۱ کا و ۶۳۱ ج ۱ مه و ۳۰ ج ۳ فع و ۵۹۹ ج ۱ س)

ابن الاثیر جزری - ابو السعادات

- مبارک - بن ابی الکرّم محمد مذکور فوق، شیبانی موصلی، جزریّ الولادة، ابو السعادات الکنیة، مجد الدین اللّقب، شافعیّ المذهب، از اکابر علمای شافعیّه میباشد که از حیث سنّ و سال بزرگترین پسر اثیر الدین ابو الکرّم مزبور فوق است، در ماه ربیع الاول یا ثانی پانصد و چهل و چهارم هجرت در جزیره ابن عمر مذکور فوق متولد شد، تمامی علوم متداوله متنوعه را از اکابر وقت تکمیل کرد، در شعر و ادبیّات عرب ماهر، در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و کلام و لغت و بسیاری از فنون معقول و منقول از مشاهیر فحول، در کلمات اجلّه به علامه و علامه جزری موصوف بوده و در اکثر فنون معموله تألیفات خوب و آثار قلمی مرغوب دارد:

۱- الانصاف فی الجمع بین الکشف و الکشاف که مأخوذ از تفسیر ثعلبی و تفسیر زمخشری است ۲- البدیع فی شرح فصول ابن الدهان در نحو ۳- جامع الاصول فی حدیث (احادیث خ ل) الرسول که احادیث صحاح سته اهل سنت را جمع کرده مثل وافی ملا محسن فیض نسبت بکتاب اربعه امامیه ۴- دیوان الرسائل و المکاتیب ۵- الشافی فی شرح مسند الامام الشافعی که پنج مجلد است ۶- المرصع فی الآباء و الامهات و البینین و البنات و الاذواء و الذوات که در دیمار از بلاد فرانسه چاپ شده است.

در بعضی از کتب تراجم، ضمن شرح حال ابن الاثیر نصر الله مذکور ذیل، کتابی بنام

ص: ۳۷۴

المرصع فی الادبیات بدو نسبت داده و گوید که در استانبول بطبع رسیده پس گوید که همین کتاب بنام المرصع فی الآباء و الامهات در دیمار نیز چاپ شده و آن را باین الاثیر ابو السعادات نسبت داده اند انتهى. و این جمله صریح است در اینکه این دو کتاب مرصع نام، متحد بوده و اسمش بدو وجه مذکور مردد و مؤلفش نیز مابین این دو برادر (ابن الاثیر ابو السعادات مبارک و ابن الاثیر ابو الفتح نصر الله مذکور ذیل) محل تردید میباشد ۷- المصطفی و المختار فی الادعیة و الاذکار ۸- النهایة فی غریب الحدیث و الاثر که به نهایة اثیریّه معروف و در طهران و قاهره بطبع رسیده و غیر اینها. ابن الاثیر شعر نغز و طرفه نیز میگفته و از آن جمله در موقع لغزش قاطر اتابک صاحب موصل گفته است:

فان فی زلته عذرا

و من ندی راحته بحرا

ان زلت البغلة من تحته

حملة من علمه شاهقا

صاحب ترجمه روز پنجشنبه سلخ ذیحجه ششصد و ششم هجرت در موصل بمرض فلج دست و پا، درگذشت و گویند تمامی مصنفات فوق را در اوقات همان مرض و خانه نشینی خود پرداخته است که او املا کرده و دیگران مینوشتند.

(کف و ص ۶۸۵ ت و ۱۲ ج ۲ کا و ۱۷۱ ج ۱۷ جم و ۵۹۹ ج ۱ س)

ابن الاثیر جزری

محمد بن نصر الله بن ابی الکریم ذیلا ضمن شرح حال پدرش مذکور است.

ابن الاثیر جزری - ابو الفتح، نصر الله

- بن ابی الکریم محمد شیبانی موصلی، جزری الولادة، ابو الفتح الکنیه، شافعی المذهب، ضیاء الدین اللقب، ادیبی است فاضل منشی کامل نحوی لغوی بیانی، از علمای شافعی که در سال پانصد و پنجاه و هشتم هجرت در جزیره ابن عمر متولد شد، در کودکی قرآن را حفظ کرده و بسیاری از احادیث نبویه را یاد گرفت، دیوان متنبی و بحتری و ابو تمام را بالتمام در بر داشت، در تمامی فنون انشا و کتابت مهارت بی نهایت یافت و بهمین جهت در کلمات اجله به منشی و کاتب و کاتب جزری موصوف شد.

مدتی در دمشق متصدی وزارت ملک افضل نور الدین بن سلطان صلاح الدین ایوبی بود، در خلال این احوال بجهت بعضی پیش آمدها قتل او از طرف اهالی تصمیم شد،

ص: ۳۷۵

بهمین سبب حاجب ملک افضل بطور نهانی در توی صندوقش بمصر فرستاد، عاقبت بوزارت ملک ظاهر غازی، صاحب حلب نایل و بسمت سفارت ببغداد رفت و بسال ششصد و سی و هفتم هجرت در همانجا درگذشت و در سمت غربی مقابر قریش مدفون گردید.

از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر که تمامی مطالب متعلقه بفن کتابت را جامع و چیزی فرونگذاشته و در قاهره چاپ شده است و آن نسبت بتألیف نظم و نشر بمثابه اصول فقه میباشد نسبت باستنباط احکام و ابن ابی الحدید عبد الحمید سابق الذکر کتاب فلک دائر را در رد و انتقاد همین کتاب تألیف داده است ۲- المرصع که مردد مابین دو اسم بودن آن و همچنین مردد بودن مؤلف آن مابین صاحب ترجمه و برادرش ابو السعادات فوقا مذکور شد ۳- المعانی المخترعة فی صناعة الانشاء چنانچه بعضی گفته اند و در کشف الظنون تنها یک کتاب بدین اسم مذکور داشته و آن را هم بموفق الدین مدائنی نسبت داده و لکن تعدد ممکن است ۴- الوشی المرقوم فی حل المنظوم.

پسرش محمد بن نصر الله بن ابی الکرّم، ملقب به شرف الدین، معروف به ابن اثیر نیز ادیبی است معروف و چندین کتاب نظمى و نثرى نافعه تألیف داده و در سال ششصد و بیست و دویم هجرت در سی و هفت سالگی درگذشت.

(کف و ج ۱ مه و ص ۲۸۷ ج ۲ کا و ۳۵ مط و ۵۹۹ و ۶۰۰ ج ۱ س)

ابن الاثیر حلبی

همان ابن الاثیر اسماعیل مذکور فوق است.

ابن الاجدابی - ابراهیم

- در باب اوّل (القاب) بعنوان اجدابی مذکور است.

ابن الاجدع - مسروق بن اجدع

- موافق آنچه در باب اوّل (القاب) تحت عنوان زهاد ثمانیه اشاره نمودیم یکی از چهار تن اشقیا و مطعونین ایشان است که محض تدلیس و تلبیس و مکر و حيله و مردم‌فریبی، مصوّر بزهد صوری بوده‌اند. مسروق عشار معاویه بوده و در اثنای همان خدمت سراپا مشامت مرد و عازم مقرّ خود گردید. بنقل معتمد در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید گوید که مسروق یکی از سه تن میباشد که حضرت علی بن ابیطالب ع از شرّ ایشان ایمن نبوده و دو دیگری هم عبارت از مرّة و شریح است. در بعضی از روایات وارده، شعبی نیز چهارمین ایشان

ص: ۳۷۶

میباشد. مخفی نماند که این مسروق زاهد، غیر از مسروق بن اجدع بن مالک ممدوح بعضی از علمای رجال میباشد و بسط زاید موکول بکتاب رجالیه است.

ابن اخت - عباس

- در باب اوّل (القاب) بعنوان یمامی مذکور شده است.

ابن اخت غانم - محمد بن معمر

- در باب اوّل (القاب) بعنوان مالقی مذکور است.

ابن اخت الفارسی - محمد بن حسین بن عبد الوارث

- نحوی، مکنّی به ابو الحسین، خواهرزاده ابو علی فارسی حسن بن احمد سابق الذکر و بهمین جهت بهمین عنوان ابن اخت الفارسی مشهور، فاضلی است ماهر، استاد عبد القاهر جرجانی و از اکابر تلامذه ابو علی و غالبا از وی روایت مینماید. ابو علی او را در ری نزد صاحب بن عبّاد فرستاد، در خدمت آن وزیر علم‌دوست و پاک‌ضمیر بسیار محترم بود، پس باسفرایین و نیشابور و خراسان و مکه و غزنه مسافرتها کرد، اخيرا در جرجان اقامت گزیده و با صاحب مراسلاتی داشت و کتاب مائیه الشعر و کتابی در هجا از تألیفات او میباشد و در سال چهار صد و بیست و یکم هجرت درگذشت. (سطر ۳۴ ص ۲۲۰ ت)

ابن اخشید - احمد بن علی بن معجور

- مکنّی به ابو بکر، از افاضل معتزله و زهّاد و صلحای ایشان بود، نصف اکثر درآمد املاک خود را که داشته در طریق علم و اهل علم مصروف داشت، بسیار فصیح و در فقه و علوم عربیه خبیر، منزلش در دروازه معروف به درب احشاد بوده و بهمین جهت خودش نیز به احشاد شهرت داشته است. کتاب الاجماع و کتاب اختصار تفسیر الطبری و کتاب نقل القرآن و غیرها از تألیفات او میباشد. در شعبان سال سیصد و بیست و دویم یا ششم هجرت درگذشت.

(ص ۲۴۵ ف و غیره)

ابن الاخضر - عبد العزيز

- بن ابی نصر مبارک بن ابی القاسم محمود حافظ حنبلی، جنابدی الاصل، بغدادی الولادة و الاقامة، ابو محمد الکنیه، ابن الاخضر الشهرة، از مشاهیر محدّثین حنابله میباشد که در حال صغر از مشایخ بسیاری استماع حدیث کرد، در آن علم شریف تألیفات بسیاری نمود و در اکثر آنها از تاریخ بغداد

ص: ۳۷۷

خطیب بغدادی اخذ نموده و از آن جمله است: معالم العترة النبوية و معارف اهل البيت الفاطمية.

علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمّة همین کتاب را بواسطه تاج الدین علی بن انجب بن الساعی از خود مؤلفش روایت مینماید. باری در کشف الظنون صاحب ترجمه را عبد العزيز بن اخضر نوشته و گویا لفظ اخضر لقب پدر و یا یکی از اجداد عبد العزيز بوده است. وفات او در ششم شوال ششصد و یازدهم هجرت در هشتاد و شش سالگی در بغداد واقع و در باب الحرب مدفون گردید. (کف و ص ۱۹۹ ج ۱ نی)

ابن الاخضر - علی بن عبد الرحمن

- اشبیلی، ادیب نحوی لغوی از مشایخ قاضی عیاض سابق الذکر و جمعی دیگر بود. شرح حماسه و شرح شعر ابی تمام از آثار قلمی او بوده و در نوزدهم رجب پانصد و چهاردهم هجرت در اشبیلیه درگذشت.

(ص ۱۹۹ ج ۱ نی و غیره)

ابن اخوة - عبد الرحمن

- عطار، مکتبی به ابو الفضل، از علما و محدثین قرن ششم هجرت میباشد که برای استماع حدیث و تحصیل علوم متنوعه بیلادری و خراسان و طبرستان مسافرتها کرد، بجهت خوبی خط که داشته کتب بسیاری استنساخ نمود، شعر خوب نیز میگفته و از او است:

ابدا و یخفص زائد المقدار

الدهر کالمیزان یرفع ناقصا

فی الوزن بین حدیده و نضار

و اذا انتحی الانصاف عادل عدله

در سال پانصد و چهل و هشتم هجری قمری در شیراز درگذشت.

(ص ۶۰۰ ج ۱ س)

ابن ادريس - محمد بن احمد

- یا محمد بن منصور بن احمد بن ادريس بن حسين بن قاسم بن عيسى، حلی عجلی، ملقب به فخر الدین، مکتبی به ابو عبد الله، معروف به ابن ادريس، از مفاخر علمای شیعه اواخر قرن ششم هجرت است و از خانواده علم و کمال، فقیه اصولی محقق مدقق عمیق فکر و دقیق النظر، از تلامذه ابن زهره حمزه آتی الذکر و بعضی از اکابر دیگر، از مشایخ اجازه ابن نما محمد بن جعفر آتی الذکر و نظائر وی میباشد.

ص: ۳۷۸

در مجالس المؤمنین گوید که در اشتعال فهم و بلندپروازی از فخر رازی بیش، در علم فقه و نکته طرازی از محمد بن ادريس شافعی در پیش است. او ابحاث و اعتراضات بسیاری بر مصنّفات و احکام فقهیه جدّ مادری خود شیخ طوسی داشت و بعضی از فتاوی نادره از وی ناشی شده و گویند بهمین جهت اسائه ادب که درباره شیخ الطائفه معمول داشته در حال جوانی، در سنّ و سال کمتر از بیست و پنج سالگی وفات یافت لکن این مطلب دور از تحقیق و منافی قول مشهور در مدت عمر او است که ذیلا مینگاریم.

علم و فضل و کمال و علو مقام ابن ادريس مسلم و بعضی فتاوی نادره او که مخالف اکثر فقهای شیعه میباشد اگر حاکی از دقت نظر و کثرت تحقیق و فطانت او نباشد قادح در جلالت علمی وی نیز نمیباشد و بعضی از آنها را تذکر میدهد: اول نجاست ولد الزنا اگرچه اظهار تشیع هم بکند دویم نجاست غیر اثنی عشری اگرچه از سایر فرق شیعه باشد سیّم جواز شستن

روی در وضو از پائین بیالا و شستن دستها از سر انگشتان تا مرفق (با کراحت شدید) چهارم مبطل روزه و موجب قضا و کفّاره نبودن قی عمدی پنجم شرط نبودن فقر در جواز اخذ خمس بنی هاشم و غیر اینها. از تألیفات او است:

۱- التعليقات که حواشی و ایرادات بر تفسیر تبیان شیخ طوسی بوده و اصل نسخه آن بخط خود مؤلف در فارس بنظر شیخ حر عاملی رسیده و ظاهر آن است که این کتاب غیر از مختصر التبیان او است ۲- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی در فقه که در ایران چاپ شده است ۳- مختصر التبیان چنانچه اشاره شد.

ولادت ابن ادریس بسال پانصد و چهل و سیّم و وفاتش بسال هفتاد و هشتم هجرت در سی و پنج سالگی واقع شده (چنانچه بنقل معتمد در بحار از شهید اول نقل کرده) و لکن موافق آنچه بواسطه کفعمی از پسر خود ابن ادریس نقل گردیده وفات او ظهر روز جمعه هیجدهم شوال پانصد و نود و هشتم هجرت در پنجاه و پنج سالگی واقع و در نخبه المقال هم در ردیف محمدین گوید:

و متقن الفروع و الاصول

ثم ابن ادریس من الفحول

جاء مبشرا مضی بعد البكاء

عنه التجیب بن نما الحلّی حکّی

ص: ۳۷۹

که عدد کلمه مبشرا- ۵۴۳ تاریخ ولادت و عدد کلمه البكاء- ۵۵ هم مدت عمر او است.

بالجملة، نوه بلاواسطه شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ هـ ق- تس) بودن ابن ادریس که مادرش دختر شیخ باشد چنانچه از لؤلؤة البحرین نقل شده دور از صحت بلکه با در نظر گرفتن تاریخ ولادت ابن ادریس خارج از حدود امکان میباشد بلی دور نیست که از احفاد مع الواسطه شیخ بوده و تحقیق مطلب در صورت اقتضا موکول بتتبع خود علاقمندان است.

(قص و ذریعه و ص ۴۸ هب و ۵۹۸ ت و ۲۳۹ ج ۱ مه و غیره)

ابن ادریس - محمد بن ادریس

- بعنوان شافعی در باب اوّل مذکور است.

ابن اذینة - عمر بن محمد

- بصری، از مشایخ حدیث بصریین امامیه، از ثقات و وجوه و اعیان ایشان و از اصحاب حضرت صادق ع میباشد، از آن حضرت روایت نموده بلکه بنوشته بعضی، از اصحاب امام موسی ع نیز بوده و صاحب کتاب فرائض و راوی کتاب سلیم بن قیس هلالی که از اصول معتمد شیعه است میباشد.

اخیرا از مهدی عباسی فراری شد و در یمن وفات یافت، نام و نسب او بین عمر بن اذینه، عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه، محمد بن عمر بن اذینه، احمد بن عمر بن اذینه مردّد و بسط زاید موکول بکتاب رجالیه است.

(ص ۴۸ هب و کتب رجال)

ابن ارطاة - عبد الرحمن بن ارطاة بن سیحان

- از مشاهیر شعرای عرب قرن اوّل هجرت میباشد که بهر یک از ابن ارطاة و ابن سیحان معروف، بسیار ظریف و نکته‌سنج، اخبار و وقایع و نوادر بسیاری را واقف و بهمین جهت در بزم عشرت معاویه و یزید حاضر، ندیم ولید بن عتبه و مروان بن حکم و دیگر حکام مدینه بود.

حکایات بسیاری درباره وی منقول و از اشعار او است:

کالمسک حفت بنسرين و ريحان

امسى اعاطيه كأسالذ مشربها

كما تمايل و سنان بوسنان

انا لنشربها حتى تميل بنا

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۶۰۰ ج ۱ س)

ص: ۳۸۰

ابن ارمنازی - ابو الفرج بن ابو الحسن

- از فضلالی شعرای عرب اوائل قرن ششم هجرت میباشد که خطیب شهر صور از بلاد سوریا بوده و تاریخ مفصلی برای شهر مذکور نوشته و لکن باتمام آن موفق نیامده است. بجهت حسن خطّی که داشته کتب بسیاری با خط خود استنساخ نموده و از اشعار او است:

و حادی الرکائب فی اثرها

عجبت و قدحان تودیّعنا

و دمع تصعد من قعرها

و نار توقد فی اضلعی

در پانصد و نهم هجرت در شصت و شش سالگی درگذشت.

(ص ۶۰۱ ج ۱ س)

ابن الازهر - جعفر بن ابی محمد

- بن ازهر بن عیسی، از مورخین قرن سیم هجرت میباشد و کتاب التاریخ تألیف او از بهترین کتب تاریخیّه است و در سال دویست و هفتاد و نهم هجرت در هفتاد و نه سالگی درگذشت.

(ص ۱۶۴ ف)

ابن اسباط

در اصطلاح رجالی علی بن اسباط است.

ابن اسحق - عبد الرحمن بن اسحق

- در باب اوّل (القاب) بعنوان زجاجی مذکور شده است.

ابن اسحق - محمد بن اسحق بن اسباط

- در باب اوّل بعنوان کندی مذکور است.

ابن اسحق - محمد بن اسحق بن یسار

- مطلبی مدنی، نزیل عراق، مکنّی به ابو بکر یا ابو عبد الله، از اصحاب حضرت باقر و صادق علیهما السلام میباشد، مدحی برای او در کتب رجال شیعه نگارش نیافته و لکن در کتب عامّه گاهی با صدوق و بحر العلوم، گاهی با امیر المؤمنین بودن در حدیث، گاهی با کثیر الثبت بودن و متهم نبودن در حدیث، گاهی با صاحب المغازی و السیر موصوف است. در قاموس الاعلام گوید از قدمای محدّثین و از ائمّه علم مغازی و سیر بوده، در حیره با ابو جعفر منصور ملاقات کرده و کتاب المغازی را بنام او تألیف داده است. باری وفات او بسال صد و

ص: ۳۸۱

چهل و چهارم یا پنجاهم یا پنجاه و یکم یا دویم یا سیم هجرت در بغداد واقع شد و در قبرستان خیزران بخاک رفت.

(تنقیح المقال و ص ۲۰۲ ج ۱ نی و ۵۸ ج ۲ کا و ۶۰۱ ج ۱ س)

ابن اسحق - یعقوب بن اسحق

- بن زید بن عبد الله بن ابی اسحق، بصری حضرمی، مکنّی به ابو محمد و ابو یوسف، از مشاهیر قرّاء قرآن مجید میباشد و چنانچه تحت عنوان قراء عشره تذکر دادیم دهمین ایشان است. در فقه و علوم عربیه و فنون قرائت اعلم عصر خود و سرآمد تمامی فقها و لغویین و قراء وقت بود، قرائت او یکی از قرائات عشره، در تمامی قرائات قرآنی امام اهل بصره و مرجع استفاده اکثر اجلّه محسوب و همواره در شماره اصحاب خود عدد آیات قرآنی را منظور داشته و اگر تصادفاً یکی کم بودی عوض او را تهیه نمودی. یعقوب اصول قرائت را از سلام بن سلیمان از عاصم از عبد الرحمن سلمی از حضرت علی بن ابیطالب ع اخذ کرد و روح و رویش و زید راویان قرائت او هستند. یعقوب علاوه بر مراتب علمیه بسیار زاهد و متقی بود بحدّی که در حال نماز عبایش را دزدیده و بازپس آوردند لکن از کثرت خضوعی که در نماز داشته اصلاً ملتفت قضیه نگردید. دو کتاب جامع و وقف التمام از تألیفات یعقوب است.

وفاتش در جمادی الاولی یا ذیحجه سال دویست و پنجم هجرت در هشتاد و هشت سالگی واقع شد و بنوشته ابن خلّکان مقدار عمر هریک از پدر و جدّ و برادرش نیز همین مقدار بوده است.

(مجمع البیان و ص ۵۲ ج ۲۰ جم و ۴۶۷ ج ۲ کا و سطر ۱۷ ص ۷۸۷ روضات الجنات و غیره)

ابن اسحق - یعقوب بن اسحق بن صباح

- در باب اوّل (القاب) بعنوان کندی مذکور شده است.

ابن اسد - حسن بن اسد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان فارقی مذکور شده است.

ابن اسد - محمد بن اسد

- بن علی بن سعید، کاتب قاری، مکنّی به ابو الحسن، از مشاهیر خطّاطین و محدّثین و از مشایخ خطیب بغدادی بود،

ص: ۳۸۲

از جماعتی نقل حدیث کرده و خطیب هم از وی روایت مینماید، در خط و کتابت نیز استاد خطّاط شهیر ابن البواب آتی الذکر میباشد. در دویم محرّم سال چهار صد و دهم هجرت در بغداد درگذشته و در مقبره شونیزیه دفن شد.

(ص ۲۲۴ ج ۱ نی و ۸۳ ج ۲ تاریخ بغداد)

ابن اسرائیل - محمد بن سوار

- ملقب به نجم الدین، مکنی به ابو المعالی، معروف به ابن اسرائیل، از مشاهیر شعرای عرب قرن هفتم هجرت و با اشعار طریفه که در مدح اکابر و موضوعات دیگر سروده حایز شهرت بود، اخیرا بشیخ شهاب الدین سهروردی سابق الذکر دست ارادت داده و طریق تجرد و انقطاع پیش گرفت و فقیرانه میزیست و از اشعار توحیدیّه او است:

و ما انت غیر الـکون بل انت عینه و يفهم هذا السر من هو فائق

در وفات ابو الحسن حریری نیز از کثرت خلوص و مودتی که داشته مرثیه‌های بسیاری گفته و از ابیات قصیده‌ایست که در موقع دفن او که برف هم میباریده گفته است:

بکت السماء علیه ساعة دفته بمدامع كاللؤلؤ المنثور
و اظنها فرحت بمصعد روحه لما سمت و تعلقت بالنور
اولیس دمع الغیث یهمی باردا و کذا تکون مدامع المسرور

بسال ششصد و هفتاد و هفتم هجرت در هفتاد و چهار سالگی درگذشت.

(ص ۶۰۱ ج ۱ س)

ابن الاسلامی - عبد الله

- بن محمد اسلامی بن عیسی اندلسی، فقه نحوی، مکنی به ابو محمد، معروف به ابن الاسلامی، از علمای عامّه واسط قرن پنجم هجرت میباشد و از تألیفات او است:

۱- الارشاد ۲- تفقیه الطالب (الطالبین خ ل) ۳- شرح کتاب واضح نام زبیدی.

وی در سال چهار صد و دهم هجرت درگذشت.

(کف و سطر ۲۸ ص ۴۴۶ روضات الجنات)

ابن الاسود - احمد

- بن علویه کاتب اصفهانی کرمانی، محدث ادیب لغوی شاعر امامی، معروف به ابو الاسود و ابن الاسود کاتب، از مجاهرین

شعراى اهل بيت رسالت ص مىباشد كه با اكابر و امرا منادمت داشت، در سال سيصد و دوازدهم يا حدود سيصد و بيستم يا بيست و چندم هجرت در بيشتر از صدسالگى وفات يافت و از تأليفات او است:

۱- الاعتقاد يا دعاء الاعتقاد در ادعيه ۲- الالفية يا القصيدة المحبرة فى مدح امير المؤمنين ع. آن قصيده ابيست نونيه از طرائف قصائد كه مورد شگفت و تعجب ابو حاتم سجستاني گرديد، باهل بصره گفت و الله اين شاعر اصفهاني در محكم بودن و كثرت فوائد اين قصيده اش بهمه شما تفوق يافته است. از ايضاح علامه حلى نقل شده كه اين قصيده حاوى هشتصد و سى و چند بيت مىباشد و گويا مراد علامه شماره ابیات مدوّنه و گرد آمده اين قصيده است و الا ظاهر الفيه ناميدن آن، مشعر بر هزار بيت بودن آن است، بلكه بنقل معتمد، حمزه اصفهاني كه البته اخير بمزايای حال اهل شهر خودش مىباشد بهزار بيت بودن آن تصريح كرده است. بهرحال نسخه اين قصيده بدست نيامد و مجموع قطعات متفرقه آن كه در چندين موضع از مناقب ابن شهر آشوب ثبت شده بنقل اعيان الشيعة دويست و يازده بيت بوده و از آن جمله است:

صلی الاله على ابن عم محمد	منه صلوة تغمد بجنان
و له يقول محمد اقضاكم	هذا و اعلمكم لدى التبيان
انى مدينة علمكم و اخى لها	باب وثيق الركن مصرعان
فأتوا بيوت العلم من ابوابها	فالبيت لا يؤتى من الحيطان
لو لا مخافة مفتر من امتى	ما فى ابن مريم يفترى النصرانى
اظهرت فيك مناقبا فى فضلها	قلب الاريب يظل كالحيوان
اصبحت منى يا على كمثل ما	هارون اصبح من فتى عمران
الا النبوة انها محظورة	من ان تصوير سواى فى انسان
و له اذا ذكر الغدير فضيلة	لم ننسها مادامت الملوان
قام النبى ص له بشرح ولاية	نزل الكتاب بها من الديان
اذ قال بلغ ما امرت به وثق	منه بعصمة كالتى حنان
فدعا الصلوة جماعة و اقامه	علما بفضل مقالة و بيان

ص: ۳۸۴

فدعا له و لمن اجاب بنصره

ودعا الاله علی ذوی الخذلان

(ذریعه و ص ۳۰۳ ج ۱ نی و ۷۲۰ ج ۴ جم و ۴۷ ج ۱۰ اعیان الشیعه)

ابن اشرس - محمد بن احمد بن محمد بن اشرس

- مکتبی به ابو الفتح، ادیبی است فاضل نحوی لغوی وسیع العلم و کثیر الحفظ. فنون علمیّه را از اصحاب ابو علی فارسی سابق الذکر فراگرفت و مابین دو سال چهار صد و پانزدهم و بیستم هجری قمری درگذشت. (ص ۲۰۹ ج ۱۷ جم)

ابن الاشعث - محمد بن محمد بن اشعث

- کوفی الاصل، مصری المسکن، ابو علی الکنیه، از اعظام محدّثین متقدّمین امامیه زمان غیبت صغری میباشد که در بسیاری از کتب رجالیه بوثاقت موصوف، مؤلف کتاب حدیثی است که اکثر ابواب کتب فقهیه را با همان ترتیب معمولی حاوی هزار حدیث با یک سند بوده و همه آنها را بواسطه موسی بن اسمعیل بن امام موسی بن جعفر ع از پدرش اسمعیل از والد ماجدش امام موسی بن جعفر ع از والد معظّمش امام جعفر صادق ع از آباء گرام خود علی الترتیب از حضرت رسالت ص روایت کرده است. همین کتاب از کتب معتمده قدیمه امامیه میباشد، علامه حلّی در اجازه بنی زهره مذکورش داشته و عظیم الشّأنش شمرده، شهید اوّل نیز در دو کتاب بیان و ذکری از آن روایت کرده و همین است که در اصطلاح اواخر بنام جدّ مؤلفش به اشعثیات معروف چنانچه بجهت انتساب سلسله روایت آن بامام جعفر صادق ع به جعفریات نیز موسوم است و سید بن طاوس هم در کتاب اقبال از همین کتاب بنام جعفریات روایت مینماید.

نسخه این، دسترس مجلسی و ملا محسن فیض و شیخ حرّ عاملی با آن همه جدّی وافی که در تتبّع اخبار آل محمد ص داشته‌اند نبوده تا یک نسخه از آن ضمن مجموعه‌ای دسترس صاحب مستدرک سابق الذکر شد، صحت و اعتبار آن را در اوّل خاتمه مستدرک با براهین متقنه ثابت نمود بلکه همین نسخه، یگانه داعی تألیف کتاب مستدرک بوده که بعد از پیدایش آن، منابع صحیحه دیگر را نیز که در اوّل خاتمه مستدرک نگارش داده

ص: ۳۸۵

گرد آورد و بتألیف آن کتاب مستطاب که در حقیقت یکی از جوامع کتب اخبار است موفق آمد

سال وفات ابن الاشعث بدست نیامد لکن تلعهکبری در سال سیصد و سیزدهم هجری در روایت کتاب مذکور از خود مؤلف اجازه داشته و ابو محمد عبد الله بن محمد معروف بابن السَّقّا نیز یکسال بعد از آن، همان کتاب را از مؤلف روایت مینماید.

(ذریعه و ص ۵۵۴ ت و تنقیح المقال و غیره)

ابن اشناس - حسن بن علی بن اشناس

- چنانچه در روضات و امل الآمل شیخ حرّ عاملی است، یا حسن بن اسماعیل بن اشناس (چنانچه از کتاب اثبات الهداة شیخ حرّ مذکور نقل شده) یا حسن بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن اشناس (چنانچه در ذریعه و مستدرک الوسائل است) بهرحال موافق ذریعه همه اینها عبارت از یک شخص میباشد و بنابراین شرح حال اجمالی او را موافق اسم و نسب آخری بعنوان حزین نگارش داده ایم و باز هم گوئیم که وی از متقدمین علمای امامیه بوده و سید علی بن طاووس در مصنفات خود توثیقش نموده و از تألیفات او است:

۱- الاعتقادات ۲- الرد علی الزیدیه ۳- عمل ذی الحجة ۴- الکفایة فی العبادات.

سال وفاتش بدست نیامد لکن صحیفه سجّادیّه را از ابو المفضل شیبانی (متوفی بسال ۳۸۷ هـ ق- شفز) روایت کرده و نسخه اصل کتاب عمل ذی الحجة نیز که بخط خودش در چهار صد و سی و هفت هجرت نوشته بوده بنظر سید بن طاووس مذکور رسیده است.

(ص ۲۲۵ ج ۲ ذریعه و سطر ۱۳ ص ۱۷۷ ت و غیره)

ابن اشناس - حسن بن محمد

- رجوع به ابن اشناس مذکور فوق نمایند.

ابن اشیم

(بر وزن اعلم) در اصطلاح رجالی موسی بن اشیم بوده و گاهی بحسن و مالک و محمد و علی بن احمد اولاد اشیم نیز اطلاق نمایند.

ابن الاصم

از مشاهیر طبّای اندلس میباشد که در زمان سلطنت و امارت بنی عبد المؤمن و ملوک الطوائف اندلس، در شهر اشبیلیه رایت فضیلت افراشت، آوازه مهارتش در تمامی اقطار عالم انتشار یافت، در تشخیص مرض و

اصول معالجه دارای قوه استدلالیه بود، بحسّ نبض و دیگر ادله معمولی اطّبا کمتر می‌پرداخت، اساس عمده استدلالش مبنی بر قاروره (شیشه‌ایست مخصوص که اطّبا در تجزیه بول مریض بکار برند) بود، بمجرّد رؤیت آن در معالجه مریض و حفظ الصّحه مریض بطوری حکم مینموده که آن منتهی بسوء حال و این مبدل بمرض نمیگردید بلکه از رؤیت قاروره غذا و شراب مصروفی صحیح و مریض را هم بطور قطع معین مینمود که کدام نوع از اغذیه و اشربه را صرف نموده است. معالجات عجیبه و نادره محیّر العقولی در حکم قاروره از وی منقول و تفصیل آنها خارج از وضع این مختصر میباشد. سال وفات و اسم ابن الاصم بدست نیامد و بتخمین بعضی از اهل تتبّع در حدود اوائل ششصد هجری زنده بوده است. (ص ۷۱۱ ج ۲ مه)

ابن اعثم - احمد یا محمد

- بن علی اعثم کوفی، مورّخ اخباری شیعی، مکنّی به ابو محمد، از مشاهیر مورّخین شیعه اوائل قرن چهارم هجرت میباشد و از تألیفات او است:

۱- تاریخ که بتاریخ اعثم کوفی و تاریخ ابن اعثم معروف و بعضی از وقایع را از زمان مأمون عباسی (متوفی بسال ۲۱۸ ه ق- ریح) تا ایام هیجدهمین خلیفه عباسی مقتدر بالله (۲۹۵- ۳۲۰ ه ق- رصه- شک) نگارش داده و در معجم الادبا احتمال داده است که این کتاب تاریخ مستقل نبوده و ذیل همان کتاب فتوح نام مذکور در ذیل خودش باشد ۲- الفتوح یا تاریخ الفتوح یا فتوحات الشام یا فتوح اعثم که در کلمات اهل فنّ بهر یک از آنها مذکور و حاوی وقایع صدر اسلام تا زمان هارون الرشید (متوفی بسال ۱۹۳ ه ق- قصیح) و از منابع کتاب بحار الانوار مجلسی بوده است. همین کتاب را احمد بن محمد منوفی هروی بفارسی ترجمه کرده و همین ترجمه در سال هزار و سیصد تمام یا سیصد و پنجم هجرت در بمبای چاپ سنگی شده این ترجمه فارسی نیز بزبان آورد و ترجمه و بنام تاریخ اعثم در هند بطبع رسیده است.

وفات ابن اعثم در حدود سال سیصد و چهاردهم هجرت واقع شد، لفظ اعثم لقب

پدرش علی بوده و گاهی خود او را نیز اعثم و کتاب تاریخ مذکورش را تاریخ اعثم هم گویند (چنانچه اشاره نمودیم) و الاّ تاریخ اعثم کوفی تألیف ابن اعثم است نه پدرش علی ملقب به اعثم.

(مجمع الادبا و ۲۰۵ ج ۱ نی و ۲۲۰ و ۲۳۴ ج ۳ ذریعه)

ابن الاعجمی

بنوشته اکمال الدین صدوق، از اهل یمن و از کسانی است که بشرف ملاقات حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه مشرف و بمعجزه آن حضرت وقوف یافته و اسم او را ذکر نکرده است.

ابن الاعرابی - احمد بن محمد

- در باب دویم بعنوان ابو سعید احمد مذکور شد.

ابن الاعرابی - محمد بن زیاد

- کوفی، مکنی به ابو عبد الله، شاعری است ماهر نحوی فاضل لغوی کامل، راوی اشعار قبائل و حافظ آنها، در کوفه از اکابر ائمه لغت و علمای عربیه، از تلامذه کسائی و ناپدری خودش مفضل بن احمد و بعضی از اکابر دیگر بود. ابن سکیت و ثعلب و جمعی دیگر از اکابر وقت که قریب بصد نفر بوده‌اند فنون ادبیّه را از وی اخذ کرده و از بلاد بعیده حاضر حوزه او میشده‌اند. ثعلب گوید ده و چند سالی حاضر حوزه او بودم، در این مدت اصلاً کتابی در دست او ندیدم بلکه حاضرین محضر او پیش وی خوانده و مشکلات را از وی سؤال میکردند، او هم بدون کتاب، املا و انشا مینمود و املائات او بار چندین شتر میباشد.

در غرائب کلام نیز امتیاز خاصی داشت، اصمعی و ابو عبیده را که از متخصصین این رشته بوده‌اند حمل بر قصور میداشته است. ولادت ابن الاعرابی در سال یکصد و پنجاهم شب وفات ابو حنیفه، وفات او هم سال دویست و سی و یکم یا دویم هجرت در سامره واقع شد و قاضی ابن ابی داود سابق الذکر بر جنازه‌اش نماز خواند. از اشعار او است که در وصف کتاب گفته است:

الباء مأمونون غیبا و مشهدا

لنا جلساء ما نمل حدیثهم

و عقلا و نادیا و رأیا مسددا

یفیدوننا من علمهم علم ما مضی

و لا نتقی منهم لسانا و لا یدا

فلا فتنه نخشی و لا سوء عشرة

ص: ۳۸۸

و ان قلت احیاء فلسط مفندا

فان قلت اموات فلسط بکاذب

از تألیفات او است:

- ۱- اسماء البئر و صفاتها ۲- اسماء الخیل و انسایها و یک نسخه خطی از این هردو در کتابخانه خدیویه مصر موجود است
- ۳- تاریخ القبائل ۴- تفسیر الامثال ۵ تا ۸- الذباب و صفة الزرع و صفة النخل و معانی الشعر ۹- النبات ۱۰- النوادر.

(ص ۶۹۶ ت و ۶۸ ج ۲ کا و ۱۲۵ ج ۲ ع و ۶۰۲ ج ۱ س و ۴۸ هب و ۱۰۲ ف)

ابن الاعرج - سید عبد المطلب

- در باب اوّل (القاب) بعنوان عمیدی نگارش یافته است.

ابن اعلم - علی

- بن حسن (حسین خ ل) علوی، از منجمین قرن چهارم هجرت میباشد که در فنون حکمیّه دانا، در هیئت و نجوم و ارقام و احکام نجومی و اعمال رصدی بینا، مشمول مراحم ملوکانه عضد الدوله دیلمی بود. از طرف آن سلطان سعادت توأمان علم دوست، فرمانی بتأسیس رصدخانه صادر شد، او نیز بعد از تهیه اسباب لازمه بدستیاری چند نفر دیگر که در انجام این عمل خطیر لزوم داشته‌اند در بغداد باتمامش موفق آمد و زیجی تنظیم داد که از کثرت اتقان و صحت مورد توجه و اهتمام منجمین و مأخذ استخراج احکام نجومی گردید و زیج یحیی بن ابی منصور را که پیش از آن در کار بوده ملغی نمودند.

ابن اعلم با کمال احترام و عزّت میزیست تا آنکه بعد از وفات عضد الدوله، عزّت را در عزلت دیده و بتألیف کتب متنوعه پرداخت تا بسال سیصد و هفتاد و چهارم یا پنجم هجرت در حین مراجعت از سفر مکه در منزل ثعلبیّه درگذشت. از تألیفات او علاوه بر زیج مذکور در هریک از احوال منجمین دوره اسلام، ارقام نجومی، استخراج مطالب نجومیه، عمل اسطرلاب، فوائد علم نجوم، مشکلات آن علم و مسئله معاد، رساله مستقلّی است.

(ص ۶۰۳ ج ۱ س و ۶۱۲ ج ۲ مه و ۱۵۷ خع و غیره)

ابن اعمی - علی بن محمد بن مبارک

- بعنوان ابن المبارک خواهد آمد.

ص: ۳۸۹

ابن الاعوج - امیر حسن

- بن محمد شامی، حموی الولادة و النشأة، ابو الفوارس الکنیة، ابن الاعوج الشّهره، از علمای امرا و امرای علمای قرن یازدهم هجرت میباشد که نجابت اصل و نسب را با براعت فضل و ادب توأم کرد، در تمامی اوقات خود بنظم اشعار و تحصیل علم و ادب اشتغال داشت و اشعار طریفه‌اش بسیار است.

گویند وقتی امیر موسی بن حرفوش والی بعلبک را با امیر علی بن سیفا در موضعی عزیر نام اتفاق حرب افتاد، مقارن آن حال ابن الاعوج نامه‌ای دایر بر تحریص قتال و مدافعه امیر علی، بامیر موسی نوشت که از مندرجات آن نامه است:

و انت موسى و هذا اليوم ميقات

عزير طور و نار الحرب موقدة

و لا تخف ما حبال القوم حيات

الق العصا تتلقف كل ما صنعوا

وفات ابن الاعوج شب نیمه شعبان هزار و نوزدهم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۳۱۳ ج ۲ مه و ۲۰۶ ج ۱ نی و ۴۵ ج ۲ خلاصة الاثر)

ابن افلح - احمد بن علی

- بن احمد بن یحیی بن خلف بن افلح باجی خضراوی، مکتبی به ابو العباس، ادیبی است نحوی لغوی حافظ جلیل القدر کثیر الروایة که برای طلب علم بسیاری از بلاد اندلس مسافرتها کرده و در بعضی از آنها بقضاوت رسید، در علوم متداوله ب دیگران تقدّم داشت و مرجع استفاده اهل علم بود. او است که برخلاف مشهور بلکه اجماع نحویین گوید: اگر دو کلمه کان و صار را که از افعال ناقصه هستند یک حمزه تعدیه الحاق نموده و اکان و اصار گویند در این حال مثل افعال قلوب دو مفعول را نصب دهند چنانچه بنقل روضات در شرح تسهیل بدو نسبت داده، وفات ابن افلح بسال پانصدم یا پانصد و چهل و دویم هجرت واقع گردید.

(ص ۷۹ روضات الجنات)

ابن الافلیلی - ابراهیم بن محمد

- در باب اوّل بعنوان افلیلی مذکور است.

ابن الاقلیشی - احمد

- در باب اوّل (القاب) بعنوان تجیبی نگارش یافته است.

ابن الاکفانی - حارث بن نعمان

- در باب اوّل بعنوان اکفانی مذکور است.

ص: ۳۹۰

ابن الاکفانی - عبد الله بن محمد بن عبد الله

- قاضی اسدی، مکتبی به ابو عبد الله، مدتی در شهر منصور و نواحی دیگر قضاوت نموده و اخیراً قضاوت تمامی بغداد و نواحی آن بدو مفوض گردید و در سال چهار صد و پنجم هجرت درگذشت.

(ص ۴۴ ج ۲ نی)

ابن الاکفانی - محمد بن ابراهیم

- در باب القاب بعنوان اکفانی نگارش داده‌ایم.

ابن الوندی - قاسم یا محمد قاسم

- بن محمد بن جواد کاظمی نجفی، معروف به فقیه کاظمی و ابن الوندی، از علمای اواخر قرن یازدهم هجرت می‌باشد و یا اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده و از تألیفات او است:

۱- استبصار الاخبار که چندین مجلد و به شرح استبصار معروف و لکن شرح آن نبوده بلکه کتابی است مستقل، اخبار و احادیث و اقوال علما را جامع و بهمین جهت است که خود مؤلف در بعضی از اجازات خود به جامع تعبیر مینماید ۲- جامع اسرار العلماء یا جامع الاحادیث و الاقوال.

وفات او در سال هزار و یکصد تمام و یا بعد از آن وقوع یافته است.

(ص ۱۷ ج ۲ و ۳۹ ج ۵ ذریعه)

ابن الوندی - محمد بن خالد

- در باب (القاب) بعنوان آجری مذکور شده است.

ابن اماجور - عبد الله بن اماجور

- هروی، مکتبی به ابو القاسم، از اولاد فراغنه و از فضلی اهل نجوم بود، سی سال در رصد اشتغال داشته و از تألیفات او است: زاد المسافر و زیج بدیع و زیج خالص و زیج سندهند و زیج المعمرات.

وی در اوائل قرن چهاردهم هجرت درگذشت. (ص ۳۹۰ ف و غیره)

ابن الامام ابن الطویل

در اصطلاح رجالی، اولی محمد بن ابراهیم ملقب به امام ابن محمد و دومی یحیی از اصحاب حضرت امام سجّاد ع است.

ابن ام عبد - عبد الله بن مسعود

- هذلی صحابی، مکنّی به ابو عبد الرحمن، معروف به ابن ام عبد، از قدمای اصحاب حضرت رسالت ص میباشد که بسیار قانع و متقی و سلیم و حلیم، حافظ قرآن کریم، بنهایت درجه جلیل القدر و عظیم المنزله، بدو هجرت و نماز دو قبله موفق، ششمین کسی است که بشرف اسلام مشرف،

ص: ۳۹۱

در مجالس حضرت رسالت ص و در بدر و احد و خندق و دیگر غزوات آن حضرت و بعد از وفات آن حضرت نیز در غزوه تبوک و در نماز و دفن حضرت صدیقه طاهره ع و در تجهیز و تکفین و دفن ابو ذر غفاری حاضر و یکی از عشره مبشره و هم یکی از دوازده تن بوده که تحت عنوان اثنی عشر تذکر دادیم او نخستین کسی است که در مکه معظمه قرآن مجید را جهرًا و علنا خوانده و در محضر حضرت نبوی ص نیز چهارا میخوانده است و با آن همه فشاری که از کفار بدو می رسیده اصلاً منصرف نمیگشت. نیز از طرف عمر برای تعلیم قرآن و احکام دینیّه بکوفه رفت و وزارت عمار بن یاسر که امارت آن بلده را داشته نیز از طرف خلافت بدو مفوض شد و خلیفه کتبا اشعار داشت که این دو نفر از نجای اصحاب بوده و هم عبد الله را بنفس خودش ترجیح داد.

عبد الله علاوه بر علم قرآن مجید در حدیث نیز متبحر و احادیث شریفه بسیاری استماع و حفظ نمود، ابن عباس و جماعت بسیاری از اصحاب و تابعین از وی روایت حدیث مینمایند. مخفی نماند که اشتهاار عبد الله به ابن ام عبد بجهت انتساب بپادرس میباشد که کنیه امّ عبد داشته و او نیز از صحابیات نسوان است.

وفات عبد الله بسال سی و دویم هجرت در مدینه واقع شد، در بقیع مدفون گردید و زبیر بن عوام یا عمار بن یاسر یجنازه اش نماز خواند. احمد رفعت گوید (و العهدة علیه) که در حوالی چهل و پنجاهم هجرت در شام وفات یافت و مسواک و نعلین حضرت رسالت را هم وسیله مفخرت و سعادت جهان قیمت خود داشتی. در تاریخ حشری گوید: عبد الله بن مسعود قاتل ابو جهل و از اصحاب صفّه حضرت پیغمبر ص بوده و مرقد او در قصبه دهخوارقان (هشت فرسخی تبریز) است (و العهدة علیه).

(ص ۲۰۶ ج ۱ نی و ۴۸ هب و ۱۳ ج ۵ فع و ۳۱۰۵ ج ۴ س و کتب رجالیه و اطلاعات متفرقه)

ابن ام قاسم - حسن

- بن قاسم بن عبد الله بن علی، مرادی القبیله، مراکشّی الاصل، مصرّی الولادة، ابو محمد الکنیه، ابن ام قاسم الشهرة، بدر الدین اللقب، مالکی المذهب، از علمای ادبای قرن هشتم هجرت میباشد که فقیه

ص: ۳۹۲

اصولی ادیب نحوی لغوی قاری، از ائمه علوم عربیه بود، تمامی آنها و هریک از فقه و اصول و قرائات را از ابو حیان و دیگر افاضل وقت تکمیل و در علوم متداوله متفنن و متبحر بوده و از تألیفات او است:

۱- الجنی الدانی فی حروف المعانی که کتابی مفید و از مدارک مغنی ابن هشام بوده و در استانبول چاپ شده است ۲ تا ۸- شرح هریک از الفیه و تسهیل و جزولیه و شاطبیه و فصول ابی معط و کافیه ابن حاجب و معانی الحروف ذیل ۹- معانی الحروف که بنام جنی مذکور شد.

وفات او روز عید فطر در سال هفتصد و چهل و نهم و یا پنجاه و پنجم هجرت واقع شد، ام قاسم که نامش هم زهرا میباشد جدّه پدری حسن، نخست در موقع آمدن از مراکش به شیخه شهرت داشته و بهمان جهت حسن نیز باننسب وی معروف به ابن ام قاسم گردید. یا بنوشته بعضی ام قاسم کنیه زنی بوده از خانواده سلطنتی که حسن را تبنی کرده و بیسریش قبول نموده و این شهرت ابن ام قاسم نیز بهمین جهت بوده است.

(ص ۲۲۵ ت و ۳۲ ج ۲ کمن و غیره)

ابن ام مکتوم - عبد الله بن زائدة

- یا عبد الله بن عمرو بن شریح بن قیس بن زائدة بن اصم، یا عبد الله بن شریح بن مالک بن ربیعہ (ابی ربیعہ خ ل) فهری عامری، موافق آنچه تحت عنوان ابو محدوده اشاره نمودیم یکی از مؤذنین حضرت رسالت ص میباشد. وی از مهاجرین اصحاب و از قبیلہ بنی عامر از شعبه فهر بن غالب بود، اندکی بعد از غزوه بدر اعمی و نابینا شده و بمدینه مهاجرت کرد. بنوشته قاموس الاعلام و بعضی دیگر، در بدر و احد و خندق و دیگر غزوات آن حضرت حاضر و در نماز جماعت نایب آن حضرت بود، در جنگ قادسیه نیز با یک علم سپاه حاضر و بعد از مراجعت، در زمان خلافت عمر بن خطاب در مدینه وفات یافت و مادرش بعنوان ام مکتوم خواهد آمد و بنوشته بعضی نام ابن ام مکتوم قیس بن شریح بوده است. بهرحال همان است که بقول بعضی از مفسرین سوره مبارکه عبس در حق او نازل شده بشرحی که در محل خود نگارش داده‌اند.

(ص ۱۲۶ مف و ۴۸ هب و کتب رجالیه و اطلاعات متفرقه)

ابن امیر حاج - سید محمد

- بن امیر الحاج حسین بن محمد حسینی، مکتبی به ابو جعفر، از افاضل ادبا و شعرای اواخر قرن دوازدهم هجرت

ص: ۳۹۳

میباشد که نسب شریفش با بیست و دو واسطه بحضرت امام سجّاد ع موصول بوده و از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- الايات الباهرات في معجزات النبي ص و الائمة الهداة که از طرائف قصائد می باشد و بنام سید نصر الله مدرّس سابق الذکر (متوفی در اواسط قرن مذکور) نظمش کرده و نسبت بهریک از حضرت رسالت ص و ائمه اطهار، نه معجزه باهره را بعدد معجزات حضرت موسی بن عمران با اشاره بمدارک و اسانید آنها مشتمل می باشد. در آخر هر معجزه، خود را بعنوان محمد یا ابن الحسین یا ابن امیر الحاج یا نجل امیر الحاج مذکور داشته و از اشعار آن است:

لو امیر الحاج یدری ما نظم
نجله فی نجل طه لا بتسم

در همین منظومه پس از آنکه اسامی پدران خود را بحضرت رسالت ص رسانده اسامی آبا و اجداد آن حضرت را نیز متوالیا نگارش داده و نسب مبارک آن بزرگوار را با پنجاه و یک واسطه که عدد رکعات فرائض و نوافل شبانروزی است بحضرت آدم ابو البشر رسانده است، چنانچه یک ثلث ایشان که هفده تن بعدد رکعات فرائض است انبیا، یک ثلث دیگر عبّاد و زهّاد و یک ثلث باقی هم ملوک و سلاطین میباشند ۲- ارجوزة فی تواریخ المعصومین الاربعة عشر ۳- شرح شافیه ابو فراس که بهمین اسم معروف و در سال هزار و صد و هفتاد و چهارم هجرت تألیف و در این اواخر در ایران چاپ سنگی شده است. سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۴ و ۴۶۶ ج ۱ ذریعه)

ابن امیر حاج - محمد بن محمد

- ضمن عنوان کمال الدین محمد بن همام الدین اشاره شده است.

ابن امیة

در اصطلاح رجالی حذیفة بن اسید غفاری است.

ابن الانباری - احمد بن علی بن قدامه

- مکتبی به ابو المعالی، قاضی انبار، از مشاهیر و اجلّه اواخر قرن پنجم هجرت، در عداد ابن الانباری عبد الرحمن مذکور ذیل معدود، گاهی به انباری نیز موصوف می باشد. کتابی در قوافی و

ص: ۳۹۴

یکی دیگر در نحو تألیف داده و در سال چهار صد و هشتاد و ششم هجرت درگذشت.

(ص ۴۵ ج ۴ جم)

ابن الانباری اول ابن الانباری ثانی

اولی محمد بن قاسم، دویمی عبد الرحمن بن محمد و هردو ذیلاً بعنوان ابن الانباری مذکور هستند.

ابن الانباری - عبد الرحمن

- بن محمد بن ابی الوفاء محمد انباری، معروف به ابن الانباری، ملقب به کمال الدین، مکنی به ابو البرکات، (گاهی خود او نیز مثل پدرش به انباری موصوف و گاهی بجهت امتیاز از ابن الانباری محمد مذکور ذیل، بکلمه ثانی مقید و بعبارت ابن الانباری ثانی مذکور میباشد) از اجلای ادبا و نحا و فقها و علمای شافعیّه میباشد که در نحو و فقه و جدل و مناظره و بسیاری از علوم متداوله مبرز بود، فقه شافعی را از سعید بن رزاز، لغت و ادبیات را از ابو منصور جوایقی و هبة الله ابن الشجری بحدّ کمال رسانید تا آنکه مشار بالبنان و مرجع استفاده اکابر آن زمان شد، در مدرسه نظامیه بغداد تدریس مینموده و درس او را میمون و مبارک میشمردند (که هرکه از وی درس میخواند بمقامی عالی می رسید). علاوه بر مراتب علمیّه بسیار عابد و زاهد و قانع و متقی و با شهامت بود، از هیچ کس چیزی قبول نمی نمود، با خوراکی کم و پوشاکی درشت امرار حیات میکرد تا در آخر عمر انقطاع کلی حاصل و در خانه خود منزوی شد و بتألیف و عبادت اشتغال ورزید و از تألیفات او است:

۱- اسرار العربیة در نحو که در لیدن با یک مقدمه آلمانی چاپ شده است ۲- اصول الفصول در صرف ۳- الانصاف فی مسائل الخلاف بین البصریین و الکوفیین در نحو و تمامی آن در لیدن و یک قسمت آن نیز در ویانه چاپ شده است ۴- بدایة الهدایة در فقه ۵- تاریخ انبار ۶- تفسیر غریب المقامات الحریریة ۷- شرح دیوان المتنبی ۸- غریب اعراب القرآن ۹- میزان العربیة در نحو ۱۰- نزهة الالباء فی طبقات الادباء که در مصر چاپ سنگی شده است ۱۱- هدایة الذاهب فی معرفة المذاهب و غیر اینها که بسیار است و از اشعار او است:

إذا ذکر تک کاد الشوق یقتلنی

و ارقنتی احزان و اوجاع

و صار کلی قلوبا فیک دامیة

للسقم فیها و للآلام اسراع

فان نطقت فکلی فیک السنة

و ان سمعت فکلی فیک اسماع

ص: ۳۹۵

در پانصد و هفتاد و هفتم هجرت در بغداد وفات یافت و در مقبره ابو اسحق شیرازی دفن شد.

(ص ۴۲۵ ت و ۳۰۰ ج ۱ کا و ۳۹۹ ج ۲ مه و غیره)

ابن الانباری - قاسم بن محمد

- که انباری نیز گویند و بهمین عنوان نگارش یافته است.

ابن الانباری - محمد بن قاسم

- مذکور فوق انباری بغدادی، مکنی به ابو بکر، معروف به انباری و ابن انباری (گاهی بجهت امتیاز از ابن الانباری عبد الرحمن فوق بکلمه اول مقید داشته و ابن الانباری اول گویند) از اکابر ادبا و نحویین و لغویین قرن چهارم هجرت میباشد که بسیار زاهد و متواضع و از تلامذه ثعلب نحوی و پدر خود بود، در نحو و لغت و علوم عربیه و فنون ادبیّه و حید زمان خود محسوب بلکه در تفسیر و حدیث نیز ماهر و اشعار و نوادر بسیاری در حفظ داشت، بکثرت حافظه معروف بود، در حفظ و سرعت خاطر و بدیهه‌گوئی بی‌بدل و ضرب المثل و فنون ادبیّه را بیشتر از همه در حفظ داشته و نوادری افسانه‌نما در کتب تراجم درباره حافظه‌اش منقول است، چنانچه گویند (و العهده علیهم) سیصد هزار بیت، شعر که همه آنها شواهد قرآن مجید بوده‌اند و صد و بیست تفسیر قرآن را با سند آنها حافظ بود. روزی مقدار محفوظات او را از خودش سؤال کردند گفت سیزده صندوق در حفظ دارم. نیز روزی کنیز راضی بالله تعبیر خواب را از وی استفسار نمود او نیز با اینکه بی‌اطلاع بوده در جواب آن اظهار مهارت کرد پس همان روز کتاب تعبیر خواب کرمانی را حفظ نموده و فردای آن‌روز معبری ماهر گردید.

از کثرت اشتیاقی که در علم و مطالعه داشته کنیزکی خوب‌روئی را که راضی بالله بیستمین خلیفه عباسی (۳۲۲-۳۲۹ ه ق - شکب - شکط) برای او فرستاده بوده قبول نکرده و فوراً بعد از اینکه از مطالعات علمیّه‌اش بازمیدارد برگردانید پس راضی بالله گفت که علم در سینه هیچکس شیرین‌تر از ابن الانباری نمیباشد. ابن الانباری در نحو و لغت و فنون ادبیّه و علوم قرآنیّه و غرائب حدیثیه تألیفات بسیاری دارد، سید مرتضی در

ص: ۳۹۶

کتاب غرر و درر و کسانی که در غرائب و مشکلات قرآنی و حدیثی تألیف کتاب داده‌اند با کلمات وی استشهد مینمایند:

۱- ادب الکاتب ۲- الاضداد که در لیدن و قاهره چاپ شده است ۳- الايضاح فی الوقف و الابتداء و یک نسخه از آن در کتابخانه کویرلی استانبول موجود است ۴- الزاهر فی معانی الکلام اللذی يستعمله الناس که یک نسخه‌اش در کتابخانه مذکور و یکی دیگر برقم ۱۷۸۷ در مسجد لاله‌لی استانبول و یکی دیگر نیز برقم ۲۵۹ در کتابخانه بایزید استانبول موجود است ۵- شرح شعر الاعشى ۶- شرح الکافی که هزار ورق است ۷- شرح شعر النابغة ۸- شرح معلقه زهیر ۹- شرح المفضلیات ۱۰- غریب الحدیث که چهل و پنج هزار ورق یا صفحه است ۱۱- المذکر و المؤنث ۱۲- المقصور و الممدود ۱۳- الموضح ۱۴- الواضح ۱۵- الهائات فی کتاب الله و یک نسخه از آن در پاریس موجود است. وفات ابن الانباری شب عید اضحی از سال سیصد و بیست و هفتم یا هشتم هجرت در پنجاه و هفت یا هشت سالگی واقع گردید.

(ص ۷۰۷ ت و ۸۱ ج ۲ کا و ۱۸۲ ج ۲ ع و ۳۰۶ ج ۱۶ جم و ۳۸۲ ج ۲ مه و ۱۱۲ ف و ۴۹ هب و غیره)

ابن انجب - علی بن انجب بن عثمان

- بعنوان ابن الساعی خواهد آمد.

ابن انجب - علی

- بن انجب بن ابی المکارم مفضل مکی، مالکی المذهب، مقدسی الاصل اسکندرانی الولادة و الاقامة، ابو الحسن الکنية، فقیهی است محدث حافظ، از مشاهیر علم حدیث و اکابر حفاظ، قطعات شعریه اش نیز بسیار بوده و از او است:

البقی و البرغوث و البرغش

ثلث باثبات بلینا بها

و لست ادری ایها اوحش

ثلثة اوحش ما فی الوری

فاسعد ایامی المشترک

تجاوزت ستین من مولدی

و ما حال من حل فی المعتبرک

یسائلنی زائری حالتی

روز جمعه عزه شعبان ششصد و یازدهم هجرت در شصت و هفت سالگی در قاهره درگذشت.

و مقدسی منسوب به بیت المقدس است. (ص ۳۵۶ ج ۱ کا)

ابن انس - مالک

- در باب اوّل (القاب) ضمن عنوان ائمه اربعه نگارش داده ایم.

ص: ۳۹۷

ابن اورمه

در اصطلاح رجالی محمد بن اورمه ابو جعفر قمی است.

ابن اوس - سعید بن اوس

- بعنوان ابو زید سعید نگارش داده ایم.

ابن اوس - معن بن اوس

- بعنوان مزنی معن در باب اوّل (القاب) نگارش یافته است.

ابن الاهدل - شیخ ابو بکر

- بن ابی القاسم بن احمد عامی صوفی یمنی، سیدی است جلیل القدر، از اکابر صوفیه قرن یازدهم هجرت که نسب وی با نوزده واسطه بحضرت امام موسی بن جعفر ع و یا با بیست و دو واسطه بحضرت امام سجّاد ع موصول میشود، اوقاتش بتدریس و دیگر اعمال صالحه مصروف بوده و از تألیفات او است:

۱- الاصطلاحات الصوفیة ۲- البیان و الاعلام بمهمات احکام ارکان الاسلام ۳- نظم التحریر فی الفقه. بسال هزار و سی و پنجم هجرت در پنجاه و یک سالگی درگذشت.

ابن الاهدل گفتن او بجهت انتساب بجدّ یازدهمیش علی، ملقب به اهدل است که در زبان عرب بمعنی انسان و شتر لبفروشته را گویند. موافق قول بعضی، شاخ فروهشته درخت را هم که از کثرت میوه نزدیک بزمین گردد اهدل گویند این لقب اشاره بتواضع و فروتنی او است. (ص ۶۲۸ ج ۲ مه)

ابن ایاز - حسین بن بدر

- بن ایاز بن عبد الله بغدادی، مکنی به ابو محمد، ملقب به جمال الدین، موصوف به علامه، از اکابر ادبا میباشد که در نحو و صرف، وحید زمان خود و در مستنصریه استاد کل بوده و از تألیفات او است:

۱- الاسعاف فی الخلاف ۲- شرح التصریف ۳- شرح فصول ابن معط ۴- قواعد المطارحة. وی در سال ششصد و هشتاد و یکم هجرت درگذشت.

(سطر ۲۶ ص ۳۰۸ ت)

ابن ایاس - محمد بن احمد بن ایاس

- مصری حنفی، مکنی به ابو البرکات، از افاضل ادبا و مورّخین قرن دهم هجری و از تلامذه جلال الدین سیوطی بوده و از تألیفات او است:

ص: ۳۹۸

۱- بدائع الزهور فی وقائع الدهور که کتابی است مهم، تاریخ قدیم مصر را تا پایان سلاطین ایوبی بطور اختصار بیان کرده و منتهی بحوادث سال نهصد و بیست و هشتم هجرت بوده و در قاهره چاپ شده است ۲- تاریخ مصر که بنام بدائع مذکور شد ۳- مرجع الزهور فی وقائع الدهور که تاریخ عمومی انبیا است ۴- نزّه الامم فی العجائب و الحکم ۵- نشق الازهار فی عجائب الاقطار (الامصار خ ل) که از نفایس کتب است و در سال نهصد و سی ام هجرت در هفتاد و هشت سالگی درگذشت. (کف و ص ۴۲ مط و غیره)

ابن ابیک - خلیل بن ابیک

- در باب القاب بعنوان صفدی نگارش یافته است.

ابن باب - عمرو بن عبید

- مکتبی به ابو عثمان از قدمای متکلمین و مشایخ معتزله می باشد که عابد زاهد فاضل صالح، افعالش موافق اقوالش بود، با حسن بصری معاصر و از آثار قلمی او خطب و رسائل و بعضی از تألیفات متفرقه است.

بسال یکصد و چهل و چهارم هجرت در شصت و چهار سالگی در موضع مران نامی درگذشت.

(ص ۶۰۴ ج ۱ س)

ابن بابا - حسن

- بن محمد بن بابای قمی، از کذابین مشهور می باشد که ادعای نیابت و باییت کرده و بدان وسیله اموال بسیاری گرد آورد.

بمدلول خبرکشی، حضرت امام علی النقی ع لعنش نموده و اظهار تبری کرده و موالیان خود را از وی تحذیر فرموده است. لع (کتب رجالیه)

ابن بابشاذ - حسن بن داود

- بن بابشاذ بن داود بن سلیمان مصری، مکتبی به ابو سعید، ادیبی است فاضل نحوی محاسب ریاضی نیکوفهم و کثیر الذکاوة که در نحو و حساب و جبر و مقابله و اغلب فنون ادبیّه حظّی وافر داشت، فقه حنفی را از قاضی ابو عبد الله صیمری خواند، قرآن مجید را با چندین قرائت حافظ و با خطیب بغدادی معاصر بود، احادیث بسیاری از همدیگر روایت نموده اند و بسال چهار صد و سی و نهم هجرت در بغداد درگذشت و در مقبره شونیزیه بخاک رفت و پدرش در اصل مذهب یهودی داشته و اخیرا بشرف اسلام مشرف بوده است. لفظ بابشاذ بنوشته روضات، بمعنی فرح و سرور است. نگارنده گوید گویا این کلمه، با ذال نقطه دار معرب

ص: ۳۹۹

بابشاذ فارسی با دال بی نقطه است و این اصل فارسی هم از دو کلمه باب (مخفف بابا) بمعنی پدر و شاد بمعنی معروف مرکب می باشد.

(تاریخ بغداد و ص ۸۵ روضات الجنات)

ابن بابشاذ - شیخ طاهر

- بن احمد بن بابشاذ بن داود بن سلیمان مصری نحوی، مکنّی به ابو الحسن، از ائمّه علم نحو و فنون عربیّه، عزیز مصر و وحید عصر خود بود. در اوائل حال بجهت اصلاح اغلاط و خبط و خطای نحوی و لغوی دیوان انشای دولتی مستخدم دولت بود تا آنکه روزی در اثنای صرف طعام، گریه‌ای را دید که طعمه مأخوذی خود را برداشته و از بالای دیوار برای گریه نایبای دیگری میبرد پس با خود اندیشید، خداوندی که معاش آن حیوان عاجز را بدینوسیله تأمین نماید البته هیچکس را ضایع نمیگذارد این بود که از آن خدمت استعفا نمود و با تمام توکل بتحصیل علم پرداخت و تألیفاتی نمود و بدین بیت:

للقمة من جريش الملح آكلها الذمن تمرّة تحشى بزنبور

کار بست و از تألیفات او است:

۱- شرح جمل زجاجی ۲- شرح محتسب ذیل ۳- المحتسب فی النحو ۴- المقدمة فی النحو که بمقدمه ابن بابشاذ معروف است. در رجب سال چهار صد و شصت و نهم یا پنجاه و چهارم هجری قمری در مصر از بالای مناره بسطح مسجد افتاده و درگذشت.

(کف و ص ۸۵ و ۳۳۸ ت و ۴۹ هب و ۲۵۵ ج ۱ کا)

ابن بابک - عبد الصمد

- بن منصور بن حسن بن بابک، مکنّی به ابو القاسم، از مشاهیر شعرای نامی عرب بغداد میباشد که اشعارش غایت رقّت و سلاست و کثرت و جودت را جامع بود، سیاحتها کرد و مدایح بسیاری درباره عضد الدوله دیلمی و اکابر دیگر گفته و بصله و انعامات بسیاری نایل گردید و صاحب بن عبّاد در اوّل ملاقات از وی پرسید: انت ابن بابک (بفتح حرف سیم) جواب داد انا ابن بابک (بکسر آن) پس این لطیفه او بغایت مورد تحسین صاحب گردیده و جایزه بسیاری بدو بخشید و از اشعار او است:

ص: ۴۰۰

کیما یضیی لنا من نورها العسق

یا صاحبی امزجا کأس المدام لنا

اخشی علیه من اللالاء یحترق

خمر اذا ما ندیمی هم یشربها

فی فیه کذبه فی خده الشفق

لورام یحلف ان الشمس ما غربت

صاحب ترجمه در چهار صد و دهم هجرت در بغداد درگذشت.

- بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، برادر ابن بابویه محمد صدوق معروف، بهره‌ای از فقاقت و روایت نداشت، تمامی عمر خود را در زهد و عبادت صرف کرده و با وحدت و انزوا میگذرانیده است. سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۵۲۴ مس و غیره)

- برادر دیگر ابن بابویه صدوق معروف میباشد. کنیه‌اش ابو عبد الله، از ثقات محدثین و فقهای امامیه، جلیل القدر و کثیر الروایه بود، از برادرش صدوق و پدرش علی بن بابویه و جمعی دیگر روایت کرده و سید مرتضی بلاواسطه و شیخ نجاشی هم بواسطه حسین بن عبید الله غضائری از وی روایت مینمایند.

چنانچه مصرّح به کلمات علمای رجال میباشد ولادت او و برادرش صدوق در اثر دعای حضرت ولیّ عصر عجل الله فرجه بوده است که پدرشان علی بن بابویه مدفون در قم را از زن اولیش (که دختر عمویش محمد بن موسی بن بابویه بوده) فرزندی نیامد پس بواسطه حسین بن روح نوبختی سفیر سیّم ناحیه مقدّسه، عریضه‌نگار پیشگاه مقدّس

(۱)- ابن بابویه - در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم، هریک از اولاد و احفاد بابویه بهمین عنوان ابن بابویه مذکور و ایشان بسیار و اکثرشان از اجلای علما بوده‌اند. با اینکه محقق بحرانی سابق الذکر رساله‌ای مستقل در تعداد ایشان نوشته باز هم بسیاری از ایشان را بقید تحریر نیاورده است و در اینجا چند تن از ایشان را که دیگر مشهورتر بدین عنوان هستند تذکر میدهد.

آن حضرت شد و در خصوص فرزند فقیهی خواستار دعای خیر گردید، حسین بن روح نیز وظیفه سفارت بجا آورد، بفاصله سه روز توقیع رفیعی از ناحیه مقدّسه شرف صدور مشعر بر اینکه برای او، فرزندی از آن زن قدیمی مقدر نیست و لکن زود باشد که مالک کنیزکی دیلمی شده و خداوند عالم از آن کنیزک، دو پسر فقیه (خبر خ ل) بدو عنایت خواهد فرمود، اینک بعد از آن، علی بن بابویه کنیزکی دیلمی را تملک نمود، سه پسر از او بوجود آمد: یکی حسن بن علی که فقیه و محدّث نبوده و

^{۵۲} (۱)- ابن بابویه - در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم، هریک از اولاد و احفاد بابویه بهمین عنوان ابن بابویه مذکور و ایشان بسیار و اکثرشان از اجلای علما بوده‌اند. با اینکه محقق بحرانی سابق الذکر رساله‌ای مستقل در تعداد ایشان نوشته باز هم بسیاری از ایشان را بقید تحریر نیاورده است و در اینجا چند تن از ایشان را که دیگر مشهورتر بدین عنوان هستند تذکر میدهد.

فوقاً مذکور داشتیم، دو تن دیگر محمد بن علی و همین حسین بن علی که هردو فقیه و محدث و کثیر الحافظه، کثرت محفوظات و خدمات دینیّه زبانی و قلمی این دو برادر والاگهر حیرت‌آور و فقط در اثر عنایت ملوکانه حضرت حجة الله الکبری عجل الله فرجه بوده است و همواره با تولد خودشان با دعای امام زمان افتخار میکردند. محمد بن علی در سال سیصد و هشتاد و یک هجرت وفات یافت و شرح حالش را هم بعنوان صدوق نگارش داده‌ایم. وفات حسین بن علی هم بعد از آن واقع شد و سالش غیرمعلوم و از تألیفات او است:

۱- التوحید ۲- الرد علی الواقفیه ۳- نفی التشبیه.

(ص ۱۸۳ ت و ۴ ج ۱ مه و کتب رجالیه)

ابن بابویه - علی بن حسین

- بن موسی بن بابویه قمی، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن بابویه (گاهی از کثرت استعمال بابویه هم گویند) از علمای امامیه زمان غیبت صغری میباشد که فیض حضور مبارک حضرت ابو محمد امام حسن عسکری ع را درک کرده است. در اصطلاح فقها گاهی به فقیه موصوف و گاهی در مقابل پسرش صدوق محمد بن علی سابق الذکر به صدوق اول موسوم، از کبار مشایخ شیعه و ارکان شریعت و ثقات فقهای امامیه، از مشایخ روایت تلعکبری و پسر خودش صدوق و دیگر اجله، در عصر خود شیخ اهل قم و پیشوا و فقیه و ثقه و معتمد ایشان بود.

از کثرت وثاقت او است که بفرموده شهید اول و شیخ بهائی و بعضی از اجلای دیگر، فتاوی وی نزد علمای دینیّه بمنزله نصّ معصومی میباشد، خصوصاً در مواردی که

ص: ۴۰۲

نصّ خاصی دسترس نمیشد از رساله او که پسرش صدوق هم در من لایحضره الفقیه از آن نقل میکند حکم شرعی میکردند. بالاتر از همه، توقیع رفیع همایونی است که از طرف قرین الشرف حضرت امام حسن عسکری ع شرف صدور یافته که علاوه بر فوائد دینیّه دیگر در غایت جلالت و نهایت فضیلت وی کافی و موافق آنچه در روضات الجنّات از احتجاج طبرسی و غیره نقل کرده از طرف آن حضرت بخطاب شیخی و معتمدی و فقیهی مخاطب شده و رایت مباهات بعالمیان افراشته است. قضیه عریضه‌نگاری او بآستان قدس حضرت ولیّ عصر ع و صدور جواب مباهات انتساب را هم فوقاً ضمن شرح حال فرزند ارجمندش حسین بن علی بطور اجمال تذکر دادیم.

وفات ابن بابویه علی، بسال سیصد و بیست و نهم یا هشتم هجرت در قم واقع شد و در جوار حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر مدفون و دارای یک قبّه و بقعه عالی و از مزارات متبرکه میباشد. قضیه خبر دادن علی بن محمد سمری که روز وفات ابن بابویه را بدون سابقه معین کرده بود تحت عنوان سمری نگارش دادیم. مخفی نماند که سال وفات ابن بابویه آخر غیبت صغری و اول زمان غیبت کبری و به سنه تناثر نجوم و تهافت نجوم معروف است که در یکی از آن دو سال (علی الخلاف)

مردم دیدند که شهابهای بسیاری از آسمان ساقط و فرود می‌آیند، مردم این قضیه عجیبه را حمل بر موت علما داشتند و این حدس ایشان بواقع اصابت کرد زیرا در همان سال علاوه بر ابن بابویه، محمد بن یعقوب کلینی از علمای شیعه و علی بن محمد سمری مذکور سفیر چهارمی ولیّ عصر ع و جمعی دیگر از اکابر فریقین وفات یافتند. ابن بابویه علی در هریک از اخوان و امانت و تسلیم و تفسیر و توحید و حج و صلوة و طب و مواریث و نکاح و موضوعات دیگر تألیفی دارد.

در نخبه المقال در ردیف اشخاص مسمّی به علی که پسر حسین هستند گوید:

صدوق الاول عدل صدقا

بو الحسن الطبری وکیل وثقا

الیه للشیخ و فی (الصرح - ۳۲۹) سرح

دعالة الحجة با بنیه و صح

(ص ۳۷۷ ت و ۴۹ هب و ۵۲۷ مس و ۱ ج ۱ و اطلاعات متفرقه)

ص: ۴۰۳

ابن بابویه - محمد بن علی

- فوق در باب اول بعنوان صدوق محمد مذکور شده است.

ابن باجریقی - شیخ محمد

- بن جمال الدین بن باجریقی، از علمای جزیره العرب اوائل قرن پنجم هجرت میباشد که از مردم انقطاع گزیده و بداعیه ارشاد عباد، طریقت مخصوصی مغایر احکام شرعیّه پیش گرفت، انبیا را در هدایت براه خداشناسی متّهم بدور و دراز کردن راه این مرام کرد، خودش مدّعی اقتدار بکوتاه کردن طریق حق (برخلاف رویّه معمولی انبیا) بود، از این جهت محکوم بقتل شد و مختفیا بمصر و بغداد و دمشق رفت، در همه آنها باز محکوم باعدام بود تا عاقبت بسال چهار صد و بیست و چهارم هجرت در دمشق در حال اختفا عازم مقرّ خود گردید.

(ص ۶۰۴ ج ۱ س)

ابن باجه - محمد بن یحیی

- بعنوان ابن الصائغ خواهد آمد.

ابن بادش - احمد بن علی

- بن احمد بن خلف، یا بادش بن محمد انصاری غرناطی، مکتبی به ابو جعفر، معروف به ابن بادش یا ابن بادش ثانی، ادیبی است نحوی قاری، در اعراب و فنون ادبیّه بصیر، نزد پدر خود و اکثر اساتید پدر تتلمذ کرده و کتاب الافناع فی القرائات السبع که در موضوع خود بی نظیر و بی سابقه است تألیف او میباشد. بسال پانصد و چهل و ششم هجرت درگذشت و گاهی او را در مقابل پدرش (که نیز معروف باین بادش است) ابن بادش ثانی گویند.

(کف و ص ۷۱ روضات الجنات)

ابن بادش - علی بن احمد بن بادش

- انصاری غرناطی، مکتبی به ابو الحسن، معروف به ابن بادش یا ابن بادش اول (در مقابل پسر فوق خود) از ادبای نامی قرن ششم هجرت میباشد که بسیار فاضل و زاهد و متدین، در نحو و اتقان علوم عربیّه و معرفت رجال، وحید زمان خود بشمار میرفت، در فنون دیگر نیز بی بهره نبوده و از تألیفات او است:

ص: ۴۰۴

۱- شرح اصول ابن السراج ۲- شرح ایضاح ابو علی فارسی ۳- شرح جمل عبد الرحمن زجاجی ۴- شرح کافی احمد بن محمد نحاس ۵- شرح کتاب سیبویه ۶- شرح مقتضب ابن جنی تماما در نحو میباشد و صاحب ترجمه در سال پانصد و بیست و هشتم درگذشت.

ابن بارز یا ابن البارزی - هبة الله بن عبد الرحيم

- بن ابراهیم بن هبة الله بن مسلم بن هبة الله قاضی حموی، ملقب به شرف الدین، مکتبی به ابو القاسم، معروف به ابن البارزی (که جدش لقب بارزی و شمس الدین داشته) از اکابر علمای شافعیّه قرن هشتم هجرت میباشد که نزد پدر و جدّ و دیگر اکابر وقت تفقه نمود، قرائات سبعة و دیگر علوم متداوله را نیز از اساتید وقت فراگرفت تا آنکه در فقه بتمام معاصرین خود تقدّم یافته و در اکثر علوم و فنون متداوله بحدّ کمال رسید، چهل سال قاضی القضاة بلده حماة بوده و در این مدت کسی از وی رنجیده خاطر نشد، از کسی چیزی قبول نمی نمود، از قضاوت بلاد مصر که تکلیفش کردند امتناع ورزید. با آن همه نفوذ و جلالتی که داشته بسیار متواضع و صالح و علم دوست بود، در طلب علم، جدّی وافر داشت، درباره صلحا و طلباب علوم دینیّه محبت می نمود، بدیدن ایشان رفته و احسان و اکرام تمام مبذول میداشت و از لطائف کلمات او است: سور حماه بر بها محروس که دارای صنعت عکس میباشد یعنی از حرف آخر باوّل همانطور خوانده میشود که از اوّل بآخر. مثل:

کل فی فلک و دام علا العمداد و نظائر آنها.

از تألیفات او است:

۱- اظهار الفتاوی ۲- تیسیر الفتاوی ۳- روضات الجنان فی تفسیر القرآن ۴- شرح شاطبیه در قرائت ۵- الشرعة فی القرائات السبعة ۶- مختصر جامع الاصول لاحادیث الرسول ص که ملخص کتاب جامع الاصول ابن الاثیر و نامش مجتبی یا تجرید الاصول است ۷- المغنی در فقه.

در آخر عمر نابینا شد، در سال هفتصد و سی و هشتم هجری قمری درگذشت. پدرش لقب نجم الدین و جدش هم موافق آنچه از کلمات کشف الظنون و درر کامنه استظهار میشود علاوه بر شمس الدین لقب بارزی هم داشته و هردو قاضی القضاة بوده‌اند.

(کف و ص ۴۰۱ ج ۴ کمن و ۱۳۶ ج ۴ فع و ۲۴۸ ج ۶ طبقات الشافعية)

ص: ۴۰۵

ابن البازيار - احمد

- بن نصر بن حسین بازيار، کاتب حلبی، مکنی به ابو علی، معروف به ابن البازيار، از فضلاي قرن چهارم هجرت میباشد که تهذیب البلاغة و کتاب اللسان از تألیفات او بوده و در سیصد و پنجاه و دویم هجرت درگذشت.

(کف و ص ۱۸۹ ف)

ابن الباقلانی - حسن بن ابی المعالی

- یا علی بن معالی ابن مسعود بن حسین حلّی، نحوی، مکنی به ابو علی، معروف به ابن الباقلانی، از افاضل قرن هفتم هجرت میباشد که بسیار بافهم و ذکاوت و در عصر خود از ائمه نحو و علوم عربیه بود، کلام و حکمت را از خواجه نصیر طوسی، فقه حنفی را از ابو المحاسن یوسف بن اسمعیل حنفی خواند، با سنّ پیری و ضعف باصره حرصی قوی بمطالعه داشته و محفوظات او بسیار است. در نهایت تواضع و وقار بود، با یاقوت حموی معاصر و در بدایت حال مذهب حنفی داشته و اخیرا بمذهب شافعی عدول کرد. در سال ششصد و سی و هفتم هجرت در شصت و نه سالگی درگذشت. (ص ۱۹۸ ج ۹ جم و ۱۳۷ حث)

ابن الباقلانی - محمد بن طیب

- در باب اوّل (القاب) بعنوان باقلانی مذکور شده است.

ابن باقی - سید علی بن حسین بن باقی

- یا علی بن حسان بن باقی یا علی بن حسین بن حسان بن باقی قرشی، معروف به ابن باقی و سید ابن باقی عالمی است عامل عابد زاهد صالح، از علمای امامیه قرن هفتم هجرت که با سید علی بن طاوس مؤلف کتاب اقبال (متوفی بسال ۶۶۴ ه ق- خسد) و محقق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ ه ق- خعو) و نظائر ایشان معاصر بوده و از تألیفات او است: کتاب الاختیار من

المصباح یا اختیار المصباح که در ادعیه و اعمال دینیّه و ملخص کتاب مصباح شیخ طوسی میباشد که در سال ششصد و پنجاه و سیّم هجرت تألیف، نزد علمای بحرین بس مشهور، ادعیه و اعمال آن معمول به، یک نسخه از آن نزد میرزا عبد الله افندی صاحب ریاض العلماء موجود و کفعمی هم در مصباح خود از آن نقل میکند. سال وفات ابن باقی بدست نیامد.

(ذریعه و ص ۳۹۶ ت و غیره)

ص: ۴۰۶

ابن باکثیر - شیخ احمد بن فضل

- بن محمد باکثیر مکی شافعی که بجهت انتساب جدّش محمد ملقب به باکثیر به ابن باکثیر معروف، ادیبی است محدث فاضل، از اکابر ادبای حجاز که دارای مقام علمی عالی بود، در زایچه و اوفاق و علوم فلکیّه یدی طولی داشت، نزد اشراف مکه بسیار معزّز و محترم و کتاب حسن المال فی مناقب الآل و یا وسیلة المال فی عد مناقب الآل از تألیفات او میباشد و در سال هزار و چهل و هفتم هجرت در مکه درگذشت.

(ص ۲۱۴ ج ۱ نی و ۲۷۱ ج ۱ خلاصة الاثر)

ابن بانه - عمرو بن محمد

- بن سلیمان بن راشد که آزاد کرده یوسف بن عمرو ثقفی بوده و بجهت انتساب به مادرش بانه دختر روح، به ابن بانه شهرت یافته است از مشاهیر مغنیان و خنیاگران زمان شوکت بنی عباس، در رشته خود ممتاز، با وجود علت برصی که داشته ندیم و مغنی خلفای وقت، خصوصا نزد متوکّل بسیار مقرب و مأنوس بود. کتاب مجرد الاغانی در سرود و نغمه، تألیف او میباشد و شعر خوب نیز میگفته و در هجو طاهر بن حسین ذو الیمینین گوید:

نقصان عین و یمین زائده

یا ذا الیمینین و عین واحدة

بسال دویست و هفتاد و هشتم هجرت در سامره مرد، پدرش منشی و از اکابر کتاب بوده است.

(ص ۶۰۶ ج ۱ س و ۲۰۷ ف و ۴۲۶ ج ۱ کا)

ابن البختری - لیث بن البختری

- در باب دویم (آباء) بعنوان ابو بصیر لیث مذکور شد.

ابن بختویه - عبد الله بن عیسی بن بختویه

- واسطی، مکنی به ابو الحسین، از مشاهیر اطباء اسلامی میباشد که در کتب حکمای سلف بصیر، در فنون طبّ مهارتی بسزا داشت، در موطن خود شهر واسط بمعالجه و تدریس علوم حکمت پرداخته و منصب خطابت نیز داشته است و از تألیفات او است:

۱- الزهد در طب ۲- القصد الی معرفة الفصد ۳- کنز الاطباء که در مقدمات طبّی برای پسرش تألیف داده است. سال وفاتش بدست نیامد و بنقل مطرح الانظار بتخمین

ص: ۴۰۷

بعضی از اهل تتبع، در سال چهار صد و بیستم هجرت زنده بوده و لکن در قاموس الاعلام برقم هندسی نوشته است که تألیف کتاب کنز الاطباء مذکور در تاریخ ۱۴۰ (یکصد و چهلیم) میباشد و این دو تاریخ بغایت متغایر، اولی اقرب بصحت و قضاوت محتاج بمراجعه منابع دیگر است. (ص ۴۵ ج ۱ مر و ۶۰۶ ج ۱ س)

ابن بختیار - احمد بن بختیار

- بن علی بن محمد، واسطی، مکنی به ابو العباس، فقیهی است فاضل ادیب کامل نحوی لغوی که در لغت و فنون ادبیّه معرفتی بسزا داشت، مدتی در واسط قضاوت نمود، دو کتاب تاریخ البطائح و کتاب القضاة از تألیفات وی میباشد. در جمادی الاخره سال پانصد و پنجاه و دویم هجرت در بغداد درگذشت.

(ص ۲۳۱ ج ۲ جم)

ابن بدرون - عبد الملك بن عبد الله بن بدرون

- حضرمی اشبیلی سبتی، مکنی به ابو مروان، معروف به ابن بدرون، از ادبای قرن ششم هجرت میباشد و از تألیفات او است: شرح قصیده رائیه ابن عبدون عبد المجید آتی الذکر که در قاهره و لیدن چاپ شده است و نامش کمامة الزهر و فريدة الدهر است و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۴۵ مط)

ابن البذوخ - ابو جعفر

- بن عمر بن علی بن بذوخ، از حکمای قرن ششم هجرت میباشد که در طب و فنون حکمت و تفسیر و حدیث و خواص ادویه مفرده و ترکیبات آنها و تشخیص امراض و فنون معالجه در نهایت خبرت، در استخراج مطالب کتب ابن سینا و دیگر حکما بصیرتی بسزا داشت، شعر خوب نیز میگفته و بیشتر اوقات او، در مطالعه کتب حدیثیه و طبّیه مصروف میشد، با این همه، علم را وسیله ارتزاق نکرده بود، با شغل عطّاری امرارمعاش مینمود، معاجین و سفوفات و حبوبات معموله در طبابت

را خودش تهیه کرده و به بیماران میفروخت، با این حال زمان طولی در شهر دمشق بسر برده و عمری زیاد کرد تا آنکه بدن، ضعیف، از حرکت عاجز و چشم نابینا شد. حواشی قانون ابن سینا و شرح فصول بقراط از تألیفات او میباشد و از او است:

ص: ۴۰۸

یا رب سهل لی الخیرات افعلها	مع الانام بموجودی و امکانی
یا ذا الجلالة و الاکرام یا املی	اختم بخیر و توحید و ایمان
ان کان مولای لا یرجوک ذو زلل	بل من اطاعک من للمذنب الجانی
عشر الثمانین یا مولای قد سلبت	انوار عینی و سمعی ثم اسنانی
و ما بقی فی لذیذ یستلذ به	لی لذة غیر تنصیت لقرآن
فالشیخ تعمیره یفضی الی هرم	یذله اوعمی اوداء ازمان
نعوذ بالله من شر الحیات و من	شر الممات و شر الانس و الجان
یا خالق الخلق یا من لا شریک له	قد جئت ضیفا لتقرینی بغفران
مولای مالی سوی التوحید من عمل	فاختم به منعما یا خیر منان

در پانصد و هفتاد و ششم هجرت درگذشت. (ص ۴۵ ج ۱ مطرح الانظار)

ابن البراج - شیخ عبد العزیز

- بن تحریر بن عبد العزیز بن براج، شامی حلبی طرابلسی، مکنی به ابو القاسم، ملقب به قاضی و سعد الدین، موصوف به عز الدین و عز المؤمنین، از اکابر فقهای امامیه اواخر قرن پنجم هجرت، از وجوه و اعیان ایشان، از تلامذه سید مرتضی علم الهدی بود، ماهی هشت دینار (طلای مسکوک هیجده نخودی) از طرف سید شهریه داشت و بهمین جهت تتلمذ سید لقب غلام المرتضی نیز داشته است چنانچه تحت عنوان غلام تذکر دادیم که لفظ غلام در اصطلاح رجال و درایه شاگرد و تلمیذ را گویند. گویا او را خلیفه المرتضی گفتن هم، چنانچه در بعض مواضع بنظر رسیده بجهت نیابت وی از طرف سید مرتضی در تدریس، یا قضاوت او در طرابلس از طرف سید بوده است. بهر حال بعد از وفات سید مرتضی حاضر درس شیخ طوسی شد، مراتب علمیه را تکمیل نمود و از طرف شیخ در بلاد شام نیابت داشت و بهمین جهت در کلمات بعضی از اجله به خلیفه

الشیخ هم ملقب بوده و گاهی ابو الصلاح حلبی را نیز خلیفه الشیخ گویند و بنا بتصریح راوندی، مراد شیخ طوسی از کلمه شیخ فاضل در اوائل بعضی از کتابهای خود همین قاضی ابن البراج است.

ابن البراج از دو استاد معظم خود و از ابو الصلاح تقی و ابو الفتح کراجکی روایت کرده و شیخ عبد الجبار مفید رازی که در ولایت ری فقیه امامیه بوده و جمعی از اکابر

ص: ۴۰۹

وقت نیز از وی روایت میکنند. قضاوت ابن البراج در طرابلس که اشاره نمودیم بیست یا سی سال بوده و بهمان جهت بلقب قاضی شهرت یافت، بلکه موافق آنچه تحت عنوان قاضی تذکر دادیم این کلمه در کتب فقهیه در صورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بهمین ابن البراج است و بس. در اصول و فروع تألیفاتی دارد:

۱- جواهر الفقه که با چند کتاب دیگر مجموعاً بنام جوامع الفقه در ایران چاپ شده است ۲- روضة النفس فی احکام العبادات ۳- شرح جمل العلم و العمل سید مرتضی ۴- عماد المحتاج فی مناسک الحاج ۵ تا ۱۱- الکامل و المعالم و المعتمد و المقرب و المنهاج و الموجز و المذهب تماماً در فقه و غیر اینها. کتابی هم در کلام داشته است و وفات او شب جمعه نهم شعبان چهار صد و هشتاد و یکم هجرت در حدود هشتاد سالگی در طرابلس واقع گردید.

(ص ۳۵۴ ت و ۴۸۰ مس و ۵۰ هب و اطلاعات متفرقه)

ابن براق - عمرو بن براق

- از فرسان عرب میباشد که در تاخت و تاز و اسب دوانی ضرب المثل و اعدی من ابن براق از امثال دائره است، گاهی در همین مثل من ابن براقه هم گویند. قضیه ای که بین او و شنفری سابق الذکر (متوفی بسال ۵۱۰ م- ثی) و تأبط شرا سابق الذکر (متوفی بسال ۵۳۰ م- ثل) وقوع یافته در جمهره الامثال ابو هلال عسکری مذکور است و رجوع بدانجا نمایند.

(جمهره مذکور و مرصع ابن الاثیر)

ابن براقه - عمرو بن براق

- مذکور فوق و هم شاعری است از قبیله همدان.

ابن البرخی یا ابن البرخشی - احمد بن محمد

- بعنوان ابو طاهر نگارش دادیم.

ابن البردعی - محمد بن یحیی

- بعنوان ابن هشام خواهد آمد.

ابن البرزالی - قاسم

- بن محمد بن یوسف بن محمد بن یوسف، ملقب به برزالی که مکنی به ابو محمد معروف به ابن البرزالی ملقب به علم الدین است از اکابر علما و حفاظ محدثین عامّه قرن هشتم هجرت میباشد. وی حافظ رجالی بود، ببلاد بسیاری سیاحتها کرد، هریک از فقه و قرائات و حدیث و دیگر علوم متداوله

ص: ۴۱۰

را از اکابر وقت تکمیل نمود، عده مشایخ اجازه‌اش از هزار متجاوز و مشایخ سماعش نیز بالغ بدو هزار بود، کتب بسیاری بخط خودش که بسیار خوب بوده استنساخ نموده و همه آنها را در حین وفاتش با املاک خودش وقف نمود.

از آثار قلمی و تألیفات او است:

۱- ذیل تاریخ ابو شامه که از سال ششصد و شصت و پنجم هجرت که سال ولادت خود او و وفات ابو شامه است شروع کرده و چندین مجلد میباشد ۲- معجم الشیوخ که حاوی شرح حال مشایخ خود بوده و محل استفاده محدثین است. وفات ابن البرزالی بسال هفتصد و سی و هشتم یا نهم هجرت در اثنای مسافرت مکه واقع شد و در قریه خلیص نامی نزدیکی مکه مدفون گردید.

(کف و ص ۶۰۶ ج ۱ س و ۲۳۷ ج ۳ کمن و غیره)

ابن برنیه

در اصطلاح رجالی هبة الله بن احمد بن محمد کاتب است.

ابن برهان - احمد بن برهان

- (بفتح ب) حنفی، از اکابر علمای حنفیه میباشد که در سال هفتصد و سی و هشتم هجرت درگذشت.

(سطر ۱۲ ص ۷۱ ت)

ابن برهان - احمد بن علی بن محمد

- شافعی، مکنی به ابو الفتح، معروف به ابن برهان، (بضم ب) از اکابر علما و فقهای شافعیه میباشد که در اصول و فروع مذهب خود متبحر، در مسائل خلافيه و وفاقیه متبصر بود. فقه را از ابو حامد غزالی و بوبکر شاشی و الکيا هراسی اخذ نمود،

در اصول فقه مابین علمای عامّه ضرب المثل بود. کتاب وجیز نامی در آن فن شریف تألیف داده و بیشتر او را ابو الفتح بن برهان اصولی گویند. در پانصد و بیستم هجرت درگذشت و در قاموس الاعلام سال وفات او را برقم هندسی ۲۵۰ نوشته و آن اشتباه و ناشی از تحریف کاتب است که رقم ۵ را برقم ۲ مقدم داشته است.

(س ۷۱ ت و ۳۰ ج ۱ کا و ۶۰۶ ج ۱ س)

ابن برهان - عبد الواحد

- بن علی بن عمر، یا عمران بن اسحق بن ابراهیم بن برهان، مکنّی به ابو القاسم، معروف به ابن برهان (بفتح ب)

ص: ۴۱۱

اسدی القبیله، عکبری الاقامه، ادیب نحوی لغوی مورّخ متکلم صوفی حنبلی حنفی، از اکابر نحویین و لغویین و مورّخین و متکلمین و صوفیه میباشد که در نحو و لغت و ادبیات عربیه و معرفت دقائق فن اعراب و وقایع ایام عرب و براهین اصول عقائد دینیّه از مشاهیر علمای وقت و مشایخ عهد خود معدود و نخست در عداد منجمین و حنبلی مذهب بود، پس از زمانی در سلک نحویین منسلک و بمذهب حنفی عدول کرد، تعصب ابو حنیفه را بیش از اندازه رعایت میکرد، نزد حنفیها بسیار محترم میزیست، هنگامی که وزیر روشن ضمیر عمید الدین وارد بغداد شد ابن برهان را احضار کرد، از آنرو که محاوراتش پسند خاطر گردید مالی بدو بخشید لکن وی از کثرت زهدی که داشته قبولش نکرد، پس قرآنی بخط ابن البواب و عصائی که از رومش آورده بودند بدو بخشید، او نیز آنها را قبول نمود. ابو علی بن ولید متکلم بدو گفت قرآن را حافظ هستی و عصائی هم در دست داری که تکیه گاه تو باشد پس چرا چیزی شبهه ناک را قبول کردی ابن برهان دردم پیش ابن الدامغانی قاضی القضاة وقت رفت و گفت نزدیک بهلاک بودم تا آنکه ابو علی بن ولید با اینکه در سن و سال از من کمتر است از غفلتم بیدار نمود اینک درخواست نمود که آن قرآن و عصا را باز بخود عمید الدین مستردّ دارد قاضی نیز اجابت کرد و هردو را به عمید الدین ردّ نمود.

ابن برهان در مجلس درس خلقی خشن داشت، شاگردان را با زبان بی پروای خود می رنجانید و همواره با اولاد اغنیا با کبر و مناعت می گذرانید، با غربا و زیردستان با کمال تواضع رفتار میکرد و از این روی بر رعایت آداب عرفیه و حفظ شأن و مقام خود نمی پرداخت، قلندرانه و لالاییانه با سر برهنه میگشت، شلوار هم نمی پوشید و بنقل معتمد، سیوطی گوید: اگر مردم مقام تقوی و زهد ابن برهان را رعایت نمیکردند البته او را بسبب آن حالت منکر و هیئت منفور سنگسارش میکردند.

از فوات الوفيات محمد بن شاکر نقل است که ابن برهان با آن همه زهد و تقوی خواستار روی خوش و دلکش بود، از نظر کردن بساده رویان و تقبیل ایشان پروائی

ص: ۴۱۲

نداشت، پدران‌شان نیز باقتضای حسن عقیدتی که پیارسائی وی داشته‌اند آن عمل او را حمل بر مهربانی و محبت مینمودند. باری وفات ابن برهان در جمادی الاولی یا آخره سال چهار صد و پنجاهم هجرت در بغداد واقع گردید.

(ص ۶ ج ۱ مه و سطر ۱۲ ص ۷۱ ت و ۶۰۶ ج ۱ س)

ابن برهان الدین - علی بن ابراهیم

- بعنوان حلبی برهان الدین نگارش داده‌ایم.

ابن بری - عبد الله

- بن ابی الوحش بری بعنوان مقدسی نگارش یافته است.

ابن البزاز - محمد بن محمد

- بن شهاب بن یوسف کردری خوارزمی، ملقب به حافظ الدین، معروف به بزاز و ابن البزاز، از افاضل اوائل قرن نهم هجرت میباشد که فروعا و اصولا فرید زمان خود بوده و از تألیفات او است:

۱- البزازیة یا الفتاوی البزازیة که بجامع وجیز موسوم و معروف و حاوی فتاوی مذکوره در کتب مختلفه میباشد و در قازان و قاهره طبع رسیده است ۲- مناقب ابی حنیفه که در هند چاپ شده است. وی در سال هشتصد و بیست و هفتم هجری قمری درگذشت.

(کف و اطلاعات متفرقه)

ابن البزری - ابو القاسم عمر

- بن محمد بن احمد بن عکرمه جزری الموطن، شافعی المذهب، زین الدین و جمال الاسلام اللقب، ابو القاسم الکنية، ابن البزری الشهرة، از اکابر فقههای شافعی و مفتی جزیره ابن عمر بود، نخست در همانجا از ابو الغنائم فارقی تفقه کرد، اخیرا در بغداد بابو بکر شاشی و ابو حامد غزالی و برادرش احمد تتلمذ نمود، باز بجزیره برگشته و بتدریس اشتغال یافت و از تألیفات او است: کتاب الاسامی و العلل من کتاب المذهب که اسامی رجال کتاب مهذب نام شیخ ابو اسحق شیرازی را که در فقه شافعی میباشد و مشکلات و غرائب آنرا شرح کرده است. وی بسال پانصد و شصتم هجرت در هشتاد و نه سالگی در جزیره درگذشت. شرح اجمالی این جزیره تحت عنوان جزری مذکور شد، بزری هم منسوب به بزر بمعنی تخم و عمل آن و خرید و فروش آن است. ابن خلکان گوید بزر در آن بلاد، روغنی است که از تخم کتان

ص: ۴۱۳

اخذ می‌کنند و بدان استصباح کرده و چراغ را با آن روشن نمایند.

(ص ۴۱۴ ج ۱ کا و غیره)

ابن بزيع

در اصطلاح رجال محمد بن اسمعيل بن بزيع است.

ابن بسام - علي بن محمد

- در باب القاب بعنوان بسامي ابو الحسن نگارش یافته است.

ابن بسطام - حسين بن بسطام

- بن سابور زیات، معروف به ابن بسطام، از اکابر علما و محدثین و روات اخبار قدمای امامیه زمان غیبت صغری، از معاصرین کلینی (متوفی سال ۳۲۹ ه ق - شکط) و ابن قولویه (متوفی سال ۳۶۸ ه ق - شسح) میباشد و کتاب طب الائمة از آثار قلمی او است که باعانت برادرش ابو عتاب تألیفش داده و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۸۲ ت و کتب رجالیه)

ابن بشر محمد بن سائب - ابن بشر هشام بن محمد فوق

هر دو در باب اوّل (القاب) بعنوان کلبی نگارش یافته است.

ابن بشران - محمد بن احمد بن سهل

- مکنّی به ابو غالب، معروف به ابن بشران و ابن الخالة، از مشاهیر علمای ادبای اواسط قرن پنجم هجرت میباشد که در حدیث و نحو و لغت و تواریخ و سیر خبیر، در تمامی علوم متداوله بصیر، مرجع استفاده اکابر وقت و در شعر و معانی اشعار نیز حظّی وافر داشته و از او است:

عنى التحية ان عرضت معرضا

بلغ رعاك الله سكان الغضا

باق على مر الليالي ما انقضى

و قل انقضى عصر الشباب و ودنا

ابدا فتسليما لما حكم القضا

ان كان قد حكم الزمان ببعدمكم

سيف المشيب على المفارق منتضى

و نضا الشباب قناعه لما رأى

در پانزدهم رجب چهار صد و شصت و دویم هجرت در هشتاد و دو سالگی در واسط وفات یافت.

(از مسوده‌های خودم نقل و مأخذ از نظرم رفته است)

ابن بشکوال - خلف بن عبد الملک

- بن مسعود بن بشکوال بن یوسف بن داحه بن داکه بن نضر خزرجی انصاری اندلسی قرطبی، مکنی به ابو القاسم، معروف به ابن بشکوال (که گاهی ابن داحه و ابن داکه نیز گویند) از علما و

ص: ۴۱۴

مورّخین قرن ششم اندلس میباشد که بسیار صالح و متواضع و سلیم النفس و کثیر الروایة بود، در حدیث و وقایع تاریخیّه قدیمه و جدیده اندلس اطلاعات بسزا داشت، در روایت احادیث شریفه نیز اهتمام تمام بکار میبرد و از تألیفات او است:

۱- تاریخ اندلس که مختصر است ۲- الصلة که ذیل و متمم تاریخ اندلس ابن الفرضی عبد الله بن محمد و حاوی شرح حال علما و محدثین و فقها و ادبا بوده و در مادرید بطبع رسیده است ۳- غوامض الاسماء المبهمة الواقعة فی متون الاحادیث المسندة ۴- کتاب المستغیثین بالله فی المهمات و الحاجات و غیرها که تألیف پنجاه کتاب در موضوعات مختلف بدو منسوب میباشد و در این کتاب آخری کرامتی بمالک بن دینار بصری نسبت داده که در شرح حال خود مالک تحت عنوان ابن دینار مذکور خواهد شد. وفات ابن بشکوال در نود و چهار سالگی بسال پانصد و هفتاد و هشتم هجرت در قرطبه واقع گردید و در مقبره ابن عباس دفن شد.

(ص ۶۰۷ ج ۱ س و ۱۹۰ ج ۱ کا و ۴۶ مط و غیره)

ابن البصری

در اصطلاح رجالی محمد بن احمد بن محمد مکنی به ابو جعفر است.

ابن بطریق - سعید بن بطریق

- از مشاهیر اطبّا و مورّخین نصاری عرب اوائل قرن چهارم هجرت میباشد که در هریک از علم طب و تاریخ ماهر، بامور مذهبی نصرانیّت نیز که مذهب خودش بوده واقف، در سال سیصد و بیست و یکم هجرت بسمت بطریقی باسکندریّه رفت، کتابی در طب و چندین کتاب دیگر متعلق بامور مذهبی نصاری تألیف نمود، کتاب نظم الجواهر هم که شرح حال سلاطین و خلفا و بطریق‌ها و اکثر قضایای نصاری و اعیاد و وقایع ایشان را از عهد آدم تا سنوات هجرت حاوی میباشد و اصل عربی آن با ذیل یحیی بن سعید بن بطریق (که از سال وفات صاحب ترجمه تا سال چهار صد و بیست و پنجم هجرت بر آن نوشته) در پاریس چاپ و یکمرتبه هم با ترجمه لاتینی در اوکسفورد طبع شده از آثار قلمی او میباشد. وی بسال سیصد و بیست و

هشتم هجرت در شصت و شش سالگی با مرض اسهال در اسکندریه درگذشت. بطریق بفتح و کسر اوّل، سرلشگر رومیان را گویند که فرمانده ده هزار نفر باشد چنانچه فرمانده پنج هزار نفر را ترخان و دویست نفر را قومس نامند و آن غیر از بطریق میباشد که نزد یهود، عالم

ص: ۴۱۵

و دانشور و نزد نصاری یکی از مناصب روحانیین است که مادون مطران و مافوق قسیس است و لفظ بطریق معرب بتریسیون لاتینی است.

(ص ۶۰۷ ج ۱ س و ۲۰۰ ج ۲ ع و غیره)

ابن بطریق - یحیی بن حسن

- بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق حلّی اسدی، مکنّی به ابو الحسن و ابو زکریا، ملقب به شرف الاسلام و شرف الدین و شمس الدین، از علمای امامیه قرن ششم هجرت میباشد که محقق محدث فاضل، صدوق ثقة، با ابن ادریس سابق الذکر معاصر بود و از ابن شهر آشوب مازندرانی و شیخ عماد الدین طبری روایت کرده و سید فخار بن معد موسوی و بعضی از اجلای دیگر نیز از او روایت نموده و شهید اوّل نیز بواسطه محمد بن جعفر مشهدی از وی روایت مینماید. از تألیفات او است:

۱- اتفاق صحاح الاثر فی امامة الائمة الاثنی عشر ۲- تصفح الصحیحین فی تحلیل المتعینین ۳- خصائص الوحی المبین فی مناقب امیر المؤمنین ع و آن حاوی تمامی آیاتی است که باقرار خود عامه و شهادت صحاح سته در مناقب آن حضرت نازل شده است ۴- الرد علی اهل النظر فی تصفح ادلة القضاء و القدر ۵- العمدة فی عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار ۶- المناقب و دور نیست که یکی از دو کتاب سیمی و پنجمی مذکورین فوق باشد ۷- نهج العلوم الی نفی المعدوم که معروف به سؤال اهل حلب است و غیر اینها. وی در سال ششصد تمام هجرت درگذشته و معنی بطریق هم فوقا مذکور شد.

(ص ۵۰ هب و ۷۷۱ ت و ۲۲۲ ج ۱۵ جم و باب (ی) از ریاض العلماء)

ابن بطوطه - محمد بن بطوطه

- یا محمد بن عبد الله، یا محمد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن ابراهیم بن یوسف، طنّجی الولادة، شمس الدین اللقب، ابو عبد الله الکنیة، ابن بطوطه الشهرة، از مشاهیر سیّاحان عرب قرن هشتم هجرت میباشد که در کم و کیف سیاحت بتمامی سیّاحان دیگر تقدّم داشت و کسی را سراغ نداده اند که باندازه وی سیاحت کرده باشد.

بسال هفتصد و دویم یا سیّم هجرت در شهر طنّجه از بلاد مغرب زمین متولد شد،

ص: ۴۱۶

بعد از تحصیلات متداوله در بیست و دو یا سه سالگی بنای سیاحت گذاشت، در مدت بیست و پنج سال در مصر و شامات و فرانسه و عراق و جزیره العرب و هند و اندلس و یمن و ایران و بلاد چین و سودان و تاتارستان و ترکستان و سرانندیب و اواسط افریقا و جزائر بحر محیط و اکثر بلاد مشرق زمین سیاحتها کرد، با گروه بسیاری از ملوک و مشایخ و طبقات مختلفه ملاقات و مصاحبت نمود، مدتی هم در هند بامر حکومت محل بقضاوت پرداخت، عاقبت باز ببلاد مغرب برگشته و با سلطان ابو عنان از ملوک بنی مرین که در فاس و نواحی حکومت داشته اند ارتباط یافت، بامر او وقایع و قضایا و نوادر اخبار و تمامی احوال و مشاهدات و محفوظات خود را که در آن مسافرتها دیده و از طبقات متنوعه مردمان بلاد مختلفه استفاده کرده بود برای ابو عبد الله محمد بن محمد بن جزی کلبی از علمای مغرب زمین املا و تقریر کرد، کلبی نیز همه آنها را با روش ادبی نگاشته و در قید تحریر درآورده و منقح نمود و یک قسمت از نسخه کلبی مذکور (متوفی بسال ۷۵۷ هـ ق - ذنر) بخط خودش در کتابخانه ملی پاریس موجود است.

بنوشته قاموس الاعلام، همین سیاحتنامه که در دسترس عموم میباشد و به رحله ابن بطوطه معروف است و چندین مرتبه در مصر و اروپا و غیره چاپ و منتشر و بزبانهای اروپائی ترجمه شده همان است که محمد کلبی مذکور بامر حکمران فاس نوشته و آن ملخص سیاحتنامه مفصلی میباشد که خود ابن بطوطه نوشته است که دسترس عموم نبوده و در یکی از فاس و قاهره محفوظ است. از آنرو که کلبی هم تمامی مسموعات خود را بدون تحقیق و محاکمه نوشته حاوی بعضی از خوارق عادات (افسانه‌ها) میباشد. معذالک نسبت باطلاعات و معلومات مربوطه بافریقای وسطی و اقطار بعیده که نگارش داده و دارای اهمیت بسیار است و اگر اصل مفصل مذکور نیز دسترس عموم باشد خدمت بزرگی نسبت به جغرافیای ممالک اسلامی و جغرافیای عمومی قرون وسطی خواهد شد. باری سیاحتنامه ابن بطوطه که به رحلت ابن بطوطه معروف و بنام تحفة النظر فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار بارها در مصر و قاهره چاپ شده همان تقریر ابن بطوطه و نگارش و تحریر کلبی است. وفات ابن بطوطه

ص: ۴۱۷

بسال هفتصد و هفتاد و هفتم یا نهم یا هشتادم هجری قمری در مراکش واقع گردید.

(ص ۴۸ مط و ۶۰۷ ج ۱ س و ۴۸۰ ج ۳ کمن و ۵۱ هب و ۳۰ ج ۱ فع و غیره)

ابن بطه - عبید الله بن محمد

- بن محمد بن حمدان بن بطه عکبری، محدث سنی حنبلی، مکنی به ابو عبد الله، از اکابر فقها و محدثین اهل سنت و جماعت میباشد که بسال سیصد و هشتاد و هفتم هجرت در هشتاد و سه سالگی درگذشت و خطیب بغدادی بسیارش طعن و قدح مینماید.

(ص ۵۰ هب و ۵۰۸ ج ۲ مه و ۳۷۱ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ابن بطه - محمد بن جعفر

- بن احمد بن بطه قمی شیعی، مکنّی به ابو جعفر، ادیبی است نحوی لغوی کبیر المنزلة کثیر العلم و الفضل و در حدیث مسامحه داشته و بحکم پاره‌ای قرائن قویّه از رجال اوائل قرن چهارم هجرت میباشد که زمان غیبت صغری را دیده است. با کلینی معاصر بود، کتاب تفسیر اسماء الله و ما یدعی به و کتاب قرب الاسناد و غیر آنها از تألیفات او میباشد و سال وفاتش غیر معلوم و مدح و قدحش موکول بکتاب رجالیّه است.

ابن البغونش - سعید بن محمد

- بن بغونش، مکنّی به ابو عثمان، از مشاهیر فلاسفه و اطّباءى اواسط قرن پنجم هجرت میباشد که طبّ و منطق و فلسفه و هندسه و ریاضیات را در شهر قرطبه تکمیل نمود، بمولد خود طلیطله مراجعت کرد، در فنون معالجه و تشخیص مرض مهارت فوق العاده داشت، با ظافر اسماعیل حکمران آنجا تقرّب یافته و اخیراً بمقام صدارت نایل گردید، در اواخر از آن مقام و مطالعات علمیّه نیز منصرف و تمامی اوقات خود را بتلاوت قرآن مجید مصروف داشت تا چهار صد و چهل و چهارم هجرت در هفتاد و پنج سالگی درگذشت و کتابی در کلیات طب دارد.

(ص ۴۹ ج ۱ مر و ۶۰۸ ج ۱ س)

ابن البغوی - احمد بن محمد

- هروی، بغویّ الاصل، بغدادیّ المولد و المنشأ، مکنّی به ابو الحسین، ملقّب به نوری و امیر القلوب و شمس العرفا، از اکابر و مشاهیر عرفای اواخر قرن سیّم هجرت میباشد مراتب عرفان را از شبلی و

ص: ۴۱۸

سری سقطی و جنید بغدادی و ذو النون مصری تکمیل نمود، بزهّد و تقوی و خوشزبانی معروف و به بغوی و ابن البغوی مشهور و جدّش از مردمان شهر بغشور مابین مرو و هرات بود. پدرش بیغداد منتقل و خودش هم در آنجا متولد و از آن رو که بنور فراست از اسرار باطن و قلوب مردم خبر میداده او را به نوری و امیر القلوب و شمس العرفا نیز ملقّب میداشتند. یا نور و شمس گفتن او بجهت آن بوده که گویند نوری دیدند که مثل آفتاب از بام صومعه او درخشیده و بیالا میرفت. احمد همیشه خرابه‌نشین بود، فقط در ایّام جمعه بشهر می‌آمد بلکه بعض اوقات تا یکسال از مردم عزلت گزیده و در صحراها و ویرانه‌ها میگذرانید، گاهی هم چند سال سکوت کرده و اصلاً حرف نمیزد تا بسال دویست و هشتاد و پنجم یا ششم یا نود و پنجم هجرت درگذشت و جنید بعد از فوت او گفت که نصف علم عرفان و تصوف با موت نوری رفت.

(ص ۱۲۲ ج ۲ فع و ۳۶۷ ج ۲ و ۱۵۰ ج ۳ مه و سطر ۹ ص ۶۰ ت)

ابن بقاح

در اصطلاح رجالی حسن بن علی بن بقاح و حسن بن علی بن یوسف بن بقاح است.

ابن بقی - یحیی بن عبد الرحمن بن بقی

- مکنّی به ابو بکر، از مشاهیر شعرای قرطبه اندلس بوده و از اشعار او است:

فاجعل ظلمی اسوة فی المظالم

اکل بنی الآداب مثلی ضایع

علی عربی ضاع بین اعاجم

ستبکی قوافی الشعر ملاجفونها

در سال پانصد و چهل هجری قمری درگذشت. (ص ۶۰۸ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابن بقیه - احمد

- بن بکر بن بقیه عبدی نحوی، فاضل ماهر، مکنّی به ابو العباس یا ابو طالب، معروف به ابن بقیه، از فضلاء نحویین، از قبيله عبد القیس، از تلامذه سیرافی و رمانی و ابو علی فارسی و شرح کتاب ایضاح نام ابو علی مذکور بوده و در هشتم رمضان چهار صد و هشتم هجرت درگذشت.

(ص ۳۰ ج ۱ کا)

ص: ۴۱۹

ابن بقیه - محمد بن بقیه

- یا محمد بن محمد بن بقیه، مکنّی به ابو طاهر، ملقب به ناصح و نصیر الدولة یا ناصر الدولة، وزیر عزّ الدولة بختیار بن معزّ الدولة بن بویه، از اکابر وزرا و اعیان اسخیا میباشد که در بدایت حال متصدی امور مطبخی معزّ الدولة بود، بعد از وفات او نزد پسرش عزّ الدولة تقرّب یافت تا آنکه در اثر خدمات شایان بمقام وزارت رسید، کثرت سخاوتهای او پرده پوش ایّام گذشته اش گردید چنانچه در ظرف بیست روز بیست هزار خلعت عنایت کرد و محض زیادت تقرّب بعزّ الدولة، عموزاده اش عضد الدولة را بعنوان مختلفه از خود رنجانیده و مابین ایشان نایره محاربه مشتعل ساخت پس عزّ الدولة احضارش کرده و میل آهین بچشمه های کشیده و ببغداد نزد عضد الدولة اش فرستاد، عضد الدولة نیز روز جمعه هفتم شوال سیصد و شصت و هفتم هجرت زیر پای پیلانش افکند و بعد از مردن در باب الطاق در دارش کردند و مدت مدیدی در سردار ماند. ابو الحسن محمد بن عمر انباری که از مسمولین مراحم و الطاف او بوده در مرثیه همان حال او قصیده ای بیست و یک بیتی گفته که از ابیات همان قصیده است:

خود ابو الحسن همین قصیده تأییه را نوشته و در طرق و شوارع بغداد انداخت تا آنکه مسموع عضد الدولة گردید و آرزومند بوده که کاش او را در دار می‌کردند و این مرثیه را درباره وی میگفتند سپس امر باحضار ابو الحسن داد، لکن تا یکسال دسترس نشد عاقبت وزیر روشن ضمیر صاحب بن عبّاد امان نامه‌ای منتشر ساخت ابو الحسن بمجرد اطلاع در محضر صاحب حاضر شد و در جواب استفسار از گوینده آن قصیده اقرار صریح آورد که خود او است پس بامر صاحب، شروع بخواندن تمامی قصیده کرد، همینکه این شعر را فروخواند:

و لم ار قبل جذعک قط جذعا

تمکن من عناق المکرمات

صاحب با وی معانقه کرد و دهانش را بوسید و پیش عضد الدولة اش فرستاد، او نیز در جواب استفسار از سبب مرثیه گفتن دشمنش (ابن بقیه) اظهار داشت که محض پاس حقوق

ص: ۴۲۰

دیرینه اش بوده است و بس، پس بامر عضد الدولة دو شعر لطیف هم در خصوص شمعی که پیش او فروزان بوده گفته و بانعام یک اسب و یک خلعت و یک کیسه وجه نقدی مفتخر گردید.

(ص ۲۱۹ ج ۱ نی و ۱۷۵ ج ۲ کا و ۲۱۲ لس و ۶۰۸ ج ۱ س و غیره)

ابن بکس - ابراهیم بن بکس

- مکنّی به ابو اسحق، از مشاهیر اطّباء اوائل قرن چهارم هجرت میباشد که از متمیّزین این طبقه بوده و کتب بسیاری را از یونانی عبری ترجمه نموده است. سال وفاتش بدست نیامد. پسرش ابو الحسن علی بن ابراهیم نیز از مهره اطّباء و هردو قسمت علمی و عملی طب را نزد پدر تکمیل کرده و سرآمد اقران خود بشمار میرفت. او نیز مانند پدر، از مترجمین این طبقه بوده و کتب طب و حکمت بسیاری را از یونانی عبری ترجمه نموده است، در آخر عمر نابینا شد و در سال سیصد و نود و چهار هجرت درگذشت.

(ص ۲۶ و ۲۷ ج ۳ مه)

ابن بکس - علی

- فوقا ضمن شرح حال پدرش ابراهیم مذکور شد.

ابن بکیر

در اصطلاح رجالی چند تن از اولاد و احفاد بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی که تحت عنوان آل اعین از خاتمه باب کنی اشاره خواهد شد و مشهورترین ایشان عبد الله بن بکیر است که تحت عنوان اصحاب اجماع تذکر داده‌ایم.

ابن بلبل - محمد بن عثمان بن بلبل

- نحوی لغوی، مکنّی به ابو عبد الله، از ادبای قرن پنجم هجرت و تلامذه ابو خالویه می‌باشد، با سیرافی و ابو علی فارسی مصاحب و در شعر و فنون ادب ب دیگران مقدّم بود و در سال چهار صد و دهم هجرت درگذشت. (ص ۲۴۹ ج ۱۸ معجم الادبا)

ابن بلنجر - احمد بن عبید

- بعنوان ابن ابو عصیده خواهد آمد.

ابن البناء - احمد بن عثمان

- یا احمد بن محمد بن عثمان، دانشمند فاضل مراکشی از دی عدوی، مکنّی به ابو العباس، معروف به ابن البناء، از ریاضیین قرن هشتم هجرت می‌باشد که نخست در مولد خود مراکش سپس در فاس

ص: ۴۲۱

مراتب علمیّه را تکمیل نمود، بنوشته بعضی از اهل تتبع در فنون معقول و منقول خصوصا در فقه و حدیث و تفسیر و نجوم و هیئت و طب و ریاضیات متخصص و مرجع استفاده دیگران شد، لکن با آنهمه مهارتی که در طب داشته بامر معالجه نمی پرداخت.

علاوه بر مقامات ظاهری، طریق سلوک و ریاضت و مکاشفه را نیز می پیمود، با ابو زید عبد الرحمن صوفی پیوسته و بسا روزها منزوی بوده و روزه می گرفت. ابن حجر که بواسطه قرب زمان بحال وی ابصر می‌باشد در درر کامنه گوید اخیرا خشگی دماغش عارض، مدتی از خوردن حیوانی مجتنّب و بعضی از حالات غیرمنتظره از وی بروز یافت که از ضمائر مردم خبر میداد، اهل بیت او بدستور ابو زید مذکور از معاشرت و مخالطت مردمش بازداشتند تا بفاصله یکسال بهبودی یافته و با مردم معاشرت کرد و عجائبی از آن حالات گذشته خود نقل می نمود من جمله رؤیت بعضی از صور علویه نورانی است که با اسلوبی عجیب بعلوم بسیاری متعلّق بقرآن مجید تکلم میکرده اند.

از تألیفات ابن البناء است:

۱- تلخیص اعمال الحساب که در روم چاپ شده است ۲- الروض المریع فی صناعة البدیع ۳- اللوازم العقلية فی مدارک العلوم ۴- المناخ فی معرفة اوائل الشهور و غیرها.

نسخه‌ای از همین کتاب و کتاب تلخیص مذکور و چند کتاب دیگرش در موزه بریتانیا موجود است و در سال هفتصد و بیست و یکم یا سیّم یا چهلّم هجرت درگذشت.

(کف و ص ۲۷۸ ج ۱ کمن و ۵۰ ج ۱ مر و اطلاعات متفرقه)

ابن البناء - حسن بن احمد بن عبد الله

- بغدادی حنبلی، فقیه نحوی قاری، مکنّی به ابو علی، معروف به ابن البناء. کتاب ایضاح نام ابو علی فارسی را شرح کرده و در علوم دیگر نیز یکصد و پنجاه کتاب تألیف داده است که همه آنها حاکی از قلت فهم او میباشند. (سطر ۳۴ ص ۲۱۹ ت)

ابن بنان - محمد بن ابی الفضل

- بنان انباری، مصریّ الولادة و النشأة، ابو طاهر الکنية، از مشاهیر ادبای اواخر قرن ششم هجرت میباشد که علاوه بر فنون ادبی در حدیث و شعر نیز ماهر بوده و خط خوبی داشت. یک تفسیر قرآن و یک

ص: ۴۲۲

کتاب منظوم و منظور نامی از آثار قلمی او میباشد و کتابهای بسیاری بخط خودش استنساخ نموده و از او است که در حق یکی از دوستان خود گفته است:

رک کیف اهتدیت نهج الطريق

عجالی و قد مررت بآنا

صدقوا مالیت من صدیق

اترانی نسیت عهدک فیها

بسال پانصد و نود و ششم هجرت در هشتاد و نه سالگی درگذشت.

(ص ۷۳۰ ج ۱ س)

ابن بنت ابی حمزة الثمالي ابن بنت احمد بن محمد برقی

در اصطلاح رجالی اولی حسین بن حمزة، دویمی علی بن محمد بن ابی القاسم برقی است.

ابن بنت الیاس - حسن بن علی

- در باب القاب بعنوان و شاء حسن نگارش یافته است.

ابن بنت زید شحام ابن بنت سعد بن عبد الله

در اصطلاح رجالی اولی قاسم بن ربیع صحاف، دویمی موسی بن محمد اشعری است.

ابن بندار علی بن محمد بن بندار - ابن بندار محمد بن جعفر بن بندار

- هردو مصطلح رجال بوده و موکول بدان علم شریف هستند.

ابن بندره

عبد الله بعنوان ابن بیدره خواهد آمد.

ابن البواب - عبد الله بن محمد

- از شعرای اوائل قرن سیّم هجرت و معروف به ابن البواب میباشد که پدرش بوّاب و دربان ابو جعفر منصور بلکه خودش نیز دربان عبد الله مأمون هفتمین خلیفه عبّاسی (۱۹۸ - ۲۱۸ ه ق - قصح - ریح)، بسیار ظریف و سخندان، باخبار و وقایع خلفا واقف، اشعارش سلس و لطیف بوده و از ابیات قصیده ایست که در مدح مأمون گفته است:

عینک نور جلال - و نور ملک مبین

قد صفت بک الدنيا - للمسلمین و دین

ما من یدیک شمال - کلتا یدیک یمین

القول منک فعال - و الظن منک یقین

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۶۰۹ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابن البواب - علی بن هلال

- کاتب بغدادی، مکتبی به ابو الحسن، ملقب به علاء الدین و قبله الکتاب، معروف به ابن البواب،

ص: ۴۲۳

از فحول ادبا و فضلا و مشاهیر قرّاء و خطّاطین و خوشنویسان اوائل قرن پنجم هجرت و از تلامذه ابن اسد محمد کاتب سابق الذکر و دیگر اساتید وقت بود، مدتها نزد ایشان بتکمیل خط پرداخته تا بدرجه استادی رسید، پس از آنکه ابن مقله آتی الذکر خطّ کوفی معمول وقت را بصورت خطّ نسخ متداولی آورده و بشکل دیگر انداخت ابن بواب نیز رنجهای برد، همان شیوه جدید اختراعی ابن مقله را مهذب نموده و باسلوب مرغوب انداخت و بلباس خوشش که همانا بنام خط نسخ و خط ثلث

بمرور دهور زینت درودیوار و اوراق و سطور است ملّیس گردانید، در حسن خط و فنّ کتابت مشار بالبنان و شهره جهان گشت و از خطّاطین نامی و مرجع استفاده مشاهیر خطّاطان آن زمان شد بلکه در متقدّمین و متأخّرین کسی را سراغ نداده‌اند که شبیه خط او را نوشته باشد.

با اینکه نوعا داعیه هرکس زیادتیر از استعداد خود بوده و پاره‌ای مزایای خارج از قابلیت را بخود میبندد اما کسی پیدا نشده که خودش را ردیف ابن بواب شمرده و یا دعوی هم سری با وی نماید. بالجملة استادی ابن بواب در حسن خط، بلامعارض و مسلّم کل میباشد و بهمین جهت انفرادیش، بخوشنویسی و خطّاطی شهرت یافته و آوازه حسن خطّش عالمگیر شده است و الا چنانچه اشاره نمودیم از فحول ادبا و قرّاء محسوب بلکه در اکثر علوم متنوعه متمهّر و در فقه نیز خبر است بلی ابن مقله از جنبه اختراعی خطّ و تقدّم زمانی متفرد و دارای فضیلت بی‌نهایت میباشد الفضل للمتقدم. بنوشته بعضی از ارباب تراجم، مبتکر خط ریحانی و خط محقّق همین ابن بواب بود، بعد از اختراع این دو خط آموزشگاهی برای فراگرفتن خط تأسیس داد که تا زمان یاقوت مستعصمی برقرار بوده است. ابن بواب حافظ قرآن مجید هم بوده و شصت و چهار نسخه از آن کتاب مقدّس را بخط خودش نوشته است، سلطان سلیم اوّل یکی از آنها را که بخط ریحانی بوده بمسجد لاله‌لی قسطنطنیه اهدا نموده و در آنجا محفوظ است. یک نسخه از دیوان سلامة بن جندل شاعر جاهلی نیز بخط ابن البواب در کتابخانه ایاصوفیا موجود میباشد.

ابن البواب علاوه بر حسن خط و کمالات دیگر، طبع شعر سرشاری نیز داشته و از

ص: ۴۲۴

ابیات قصیده رائیه غرائی است که در قاعده و ترتیب خط و ترغیب بر کتابت و وصف قلم و کاغذ و مرکب سروده و طالب خوشنویسی را مخاطب داشته و گوید:

و یروم حسن الخط و التصوير

یا من یرید اعادة التحرير

فارغب الی مولاک فی التیسیر

ان کان عزمک فی الكتابة صادقا

صلب یصوغ صیاعة التحرير

اعدد من الاقلام کل متقف

خیرا تخلّفه بدار غرور

و ارغب لنفسک ان تخطّ بنانها

عند التقاء کتابه المنشور

فجميع فعل المرء یلقاه غدا

وفات ابن البواب بسال چهار صد و بیست و سیّم یا سیزدهم هجری قمری در بغداد واقع شد و در جوار احمد بن حنبل مدفون گردید. اما وجه شهرت ابن البواب آن است که پدرش هلال، دربان آل بویه و پرده‌دار ایشان بود و بهمین جهت لقب بواب (دربان) و ستیری منسوب به ستر (پرده) داشته و پسرش علی را هم ابن البواب و ابن الستری میگفته‌اند.

(ص ۲۹۸ ج ۲ مه و ۳۷۶ ج ۱ کا و ۲۱۸ لس و ۸۴ ج ۵ فع و ۱۲۰ ج ۱۵ جم و ۶۰۹ ج ۱ س و ۵۱ هب و ۱۰۹ پیدایش خط و خطاطان و غیره)

ابن البویطی - یوسف بن یحیی

- مصری بویطی، مکنی به ابو یعقوب، معروف به بویطی و ابن البویطی، از محدثین عامه میباشد که بقدم قرآن معتقد، مصاحب امام شافعی و زینت حوزه درس او بود. احادیث نبویه را از او و عبد الله بن وهب فقیه مالکی استماع نموده و ترمذی، ابراهیم بن اسحق حربی و بعضی از محدثین دیگر نیز از وی روایت میکنند. در عهد خلافت واثق بالله نهمین خلیفه عباسی (۲۲۷-۲۳۲ هـ ق- رکز- رلب) از مصر در بغداد احضار شد و تکلیفش نمودند که بحدوث و خلقت قرآن معتقد باشد و از قول بقدم آنکه معتقدش بوده منصرف گردد، لکن او اکیدا امتناع نموده و در اصرار خود افزود و بهمین جهت زندانی شد تا بسال دویست و سی و یکم یا دومین هجرت در زندان درگذشت و کتاب الفرائض و المختصر الصغیر و المختصر الکبیر از تألیفات او است. (ص ۵۱۷ ج ۲ کا)

ابن بهته - محمد بن عمر

- بعنوان طاقی نگارش یافته است.

ص: ۴۲۵

ابن بیزره - یا ابن بندره، عبد الله

- بن بیزره یا بندره، در حماقت، زیان در سودا و معامله، خسارت در تجارت ضرب المثل بود و احمق من شیخ مهو و اخسر صفقة (کنایه از معامله و خرید و فروش است) من ابن بیزره از امثال دایره میباشد. مهو پدر شعبه ایست از قبیله عبد القیس و شیخ و بزرگ آن شعبه نیز همین ابن بیزره است. صورت قضیه و اصل و مورد این مثل چنان است که طائفه ایاد همواره با فسوه (بادبی، صدای راه پایین) مورد طعن و ملامت و سرزنش بودند تا آنکه مردی از ایشان در بازار عکاظه پیا شد و دوتا جامه حبری یمنی بدست گرفته و ندا درداد که من از قبیله ایاد هستم، کدامیک از شما این ننگ و عار را در عوض این دو جامه از ما خریداری می کنند پس ابن بیزره برخاسته و این معامله را پذیرفت و آن ننگ را در عوض آن دو جامه خرید و قبول نمود، یکی از آنها را بر کمر بسته و دیگری را بدوش انداخت و تمامی قبائل حاضره عرب را شاهد این معامله گرفت و بسوی قوم خود برگشت و در جواب استفسار ایشان که از بازار عکاظه چه آورده ای گفت ننگ و عار ابدی و یا این جمله را بمجرد رسیدن بقوم خود بدون سؤال ایشان خبر داد. راجز در این باب گوید:

من صفقة خاسره مخسرة

یا من رأى كصفقة ابن بيزرة

شلت يمين صافق ما اخسره

المشترى الفسو ببردی حبرة

اشعار دیگر نیز در این باب گفته‌اند که بعضی از آنها را در کتاب جمهره نگارش داده است.

(مرصع ابن الاثیر و جمهرة الامثال ابو هلال عسکری)

ابن البیطار - عبد الله بن احمد

- یا حمید بن بیطار اندلسی مالقی، مکنی به ابو محمد، ملقب به ضیاء الدین و عشاب و نباتی، معروف به ابن البیطار، از اکابر اطبا و اجلای علما و دانشمندان معرفة النبات، پیشوای علمای گیاه‌شناسی، از بزرگترین خدام تمدن اسلامی میباشد و شهرت او به نباتی و عشاب نیز از همین باب بوده است که از عشب، بمعنی گیاه و نباتات تازه اشتقاق یافته است.

ابن البیطار پس از آنکه علوم و فنون متداوله و علم معرفة النبات را در مولد خود

ص: ۴۲۶

در شهر مالقه از بلاد اندلس بحدّ کمال رسانید از سنّ بیست سالگی برای غوررسی نباتات، سالیان درازی بصوب شامات و مراکش و جزائر و تونس و یونان و ایتالیا و روم و افریقا سیاحتها کرد، با جمعی کثیر از دانشمندان معرفة النبات ملاقات نموده و بتحقیقات بسیاری در مزایای آن علم شریف موفق آمد، در تحقیق نباتات و خواص و اسامی و مواضع آنها با آن‌همه اختلافات بی‌پایان که دارند علامه وقت و وحید عصر خود شد، عاقبت بمصر رفته و بخدمت ملک کامل محمد بن ابی بکر ایوبی حکمران وقت وارد و بریاست گیاه‌شناسان منصوب و مشمول مراحم شاهانه گردید، در حضور او بشام رفته و با ابن ابی اصیبعه موفق الدین ملاقات کرد، موفق الدین با آن‌همه تبحری که در فن معرفة النبات داشته از کثرت احاطه وی در حیرت ماند و گوید بمرام معاینه نباتات و کسب اطلاع از مزایای آنها بهمراهی ابن بیطار بنواحی دمشق رفتیم، هرنباتی را که میدید اسم عربی و یونانی و خواص طبّی و محصول کجا بودن و منابت آن را کاملاً بیان میکرد، سهو و خطای هریک از جالینوس و دیسقوریدوس و دیگر دانشمندان معرفة النبات را که هریک از آنها داشته‌اند روشن میساخت. ابن بیطار بعد از وفات ملک کامل باز بمصر رفته و نزد پسرش ملک صالح نجم الدین نیز بهمان خدمت و عزت سابق خود باقی و در نتیجه زحمات بی‌پایان خود بتألیفات طریقه موفق آمد:

۱- الابانة و الاعلام بما فی المنهاج من الخلل و الاوهام که اشتباهات و اوهام کتاب منهاج البیان ابن جزله را که در ادویه مفردة و مرکبه میباشد حاوی است ۲- الافعال الغریبة و الخواص العجیبة ۳- تذکره در طب که بتذکره ابن بیطار معروف است ۴- جامع الادویه و الاغذیة المفردة در طب که بمفردات ابن بیطار معروف، بامر ملک صالح تألیف، در قاهره چاپ، جامع‌تر و مهمترین کتب مفردات بوده و مجلسی در کتاب سماء و عالم بسیار از آن نقل میکند ۵- المغنی فی الادویه المفردة یا فی العلاج بالادویه المفردة که در معالجه هرعضوی بطور مختصر بحث کرده و محل استفاده اطبا میباشد و یک نسخه قدیمی آن در کتابخانه بلدیه اسکندریه موجود است. وفات ابن بیطار بسال ششصد و چهل و ششم هجرت در دمشق واقع گردید.

(ص ۵۱ هب و ۳۰ ج ۱ فع و ۶۰۹ ج ۱ س و غیره)

ابن البیع - محمد بن عبد الله

- بن محمد بن حمدویه بن نعیم نیشابوری، مکنّی به ابو عبد الله، معروف به ابن البیع، فقیه قاضی محدّث حافظ کثیر المشایخ، از اکابر فقها و محدّثین نیشابور میباشد که در عصر خود امام اهل حدیث و جلالت او مسلم اکابر وقت بود و حق فضل و حرمت او را رعایت میکردند. شماره مشایخ او که از ایشان استماع حدیث کرده در حدود دو هزار نفرند. از طرف سامانیان به قضاوت نیشابور منصوب و بهمین جهت به حاکم نیشابوری نیز معروف و یا خود حاکم گفتن او بمناسبت معنی اصطلاحی حدیثی آن است که در شرح لفظ حافظ مذکور داشتیم.

خودش گوید که آب زمزم خورده و توفیق حسن تصنیف از خدا خواستم این است که تألیفات او بتصدیق اهل فن در موضوع خود متفرّد بوده و مسبوق به نظیر نمیباشند.

در روّضات او را در ردیف علمای عامّه نوشته و لکن بنوشته بعضی از اهل عصر، جمعی از فریقین بشیّع وی تصریح کرده‌اند. در ذریعه نیز که فهرست مؤلفات شیعه میباشد تألیفات او را مذکور داشته است، نیز او نخستین کسی است که علم درایه را وضع نموده و کتاب معرفة علوم الحدیث را در آن موضوع تألیف داد. از تألیفات او است:

۱- اصول علم الحدیث که نسخه آن در کتابخانه خیاطین دمشق و کتابخانه محمد پاشا در استانبول موجود و صاحب ذریعه استظهار کرده که دو فقره کتاب مدخل نام مذکور ذیل هم (که باین البیع نسبت داده‌اند) عبارت از همین کتاب اصول علم الحدیث است ۲- الاکلیل فی الحدیث ۳- الامالی ۴- تاریخ نیشابوری یا تاریخ علمای نیشابور که بقول شیخ حر عاملی از کتب معتمده شیعه است و یک نسخه از آن در کتابخانه سلطان محمد فاتح در استانبول موجود است ۵- تخریج الصحیحین ۶- فضائل فاطمة الزهراء ع ۷ و ۸- المدخل الی الاکلیل و المدخل الی علم الصحیح که فوقا اشاره شد ۹- المستدرک علی الصحیحین ۱۰- معرفة الحدیث یا معرفة علوم الحدیث که یک نسخه از آن برقم ۴۰۴۴ در کتابخانه ایاصوفیای استانبول موجود و بنوشته بعضی همان کتاب اصول مذکور فوق است و غیر اینها. وفات ابن البیع بسال چهار صد و سیّم یا پنجم هجرت در نیشابور واقع گردید.

(ص ۵۱ هب و ۷۱۶ ت و ۵۹ ج ۲ کا و ۶۱۰ ج ۱ س)

ابن تاج الدین - عبد الباقي

- بن عبد المجید بن عبد الله یمنی مکنّی مخزومی، مکنّی به ابو المحاسن، ملقب به تاج الدین و جمال الدین، از اعیان ادبا و اکابر فضلالی قرن هشتم هجرت میباشد که در نظم و نثر یدی طولی داشت، بفقّه و اصول و فنون ادب صرف اوقات می‌نمود، بیمن و مصر و شام و بیت المقدس مسافرتها کرده و مرجع استفاده بوده و از تألیفات او است:

۱- تاریخ النحاة یا طبقات النحاة ۲- تاریخ یمن ۳- تلخیص الاکتفا فی شرح الفاظ الشفا که شرح کتاب شفای قاضی عیاض است ۴- ذیل تاریخ ابن خلکان که بسیار مختصر میباشد، تقریباً بشرح حال سی نفر پرداخته و کلمات ابن خلکان را رد کرده و این تاثیر را بدو ترجیح داده است. بسال هفتصد و چهل و سیّم هجرت در شصت و سه سالگی درگذشت و بنوشته کشف الظنون و درر کامنه لقب تاج الدین داشته و فقط قاموس الاعلام بعنوان ابن تاج الدین مذکورش داشته است.

(کف و ۶۱۰ ج ۱ س و ۳۱۵ ج ۲ کمن و غیره)

ابن الترمکمانی - علی بن عثمان

- بعنوان قاضی القضاة علی بن عثمان مذکور شده است.

ابن التعاویذی - محمد بن عبید الله

- یا عبد الله یا محمد بن عبد الله، مکنّی به ابو الفتح، معروف به تعاویذی و ابن التعاویذی و سبط ابن التعاویذی، از مشاهیر ادبا و شعرا و نویسندگان قرن ششم هجرت و کاتب دیوان مقاطعات بغداد، بسیار خوش طبع و شیرین زبان، اشعارش مشهور و در غایت لطافت و حلاوت بود، بسیاری از معانی دقیقه را در قالب الفاظ رشیکه بعرصه بیان میآورد، بتصدیق ابن خلکان وحید عصر خود محسوب و از دویست سال پیش از زمان او، نظیرش نیامده بود. دیوان او مشهور، در قاهره چاپ، یک نسخه خطی آن بشماره ۲۷۱۹ در کتابخانه مدرسه سیهسالار جدید طهران موجود، خودش آن را در حال صحت چشم مرتّب کرده بود، اشعاری را هم که بعد از نابینائی گفته است زیادات نام کرده و بعضی از نسخه های دیوانش ملحق شده است.

چنانچه اشاره شد در اواخر عمر از هردو چشم نابینا شد، در مرثیه چشمها و ایام جوانی

ص: ۴۲۹

و قدرت و توانائی خود اشعار فصیح گفته و از اشعار او است که در حق ابو جعفر احمد بن محمد وزیر مستنجد بالله سی و دومین خلیفه عباسی (۵۵۵- ۵۶۶ ه ق - ثنه - ثسو) که ارباب دواوین را عزل کرده و در حبس و دیگر سیاسات ایشان فروگذاری نمیکرد گفته است:

انت علی کشفه قدیر

یا رب اشکو الیک ضرا

فیه ابو جعفر وزیر

الیس صرنا الی زمان

بعضی از ارباب تراجم نسبت تشیع بدو داده و پاره ای اشعار صریح در این معنی و مرثیه حضرت خامس آل عبا ع را بدو منسوب دارند. مخفی نماند که صاحب ترجمه محمد، نوه دختری ابو محمد مبارک بن مبارک معروف به ابن التعاویذی بوده که پدر ابو محمد بجهت افسونی و دعانویس بودنش بتعاویذی شهرت داشت (که جمع تعویذ بمعنی بازوبند است) و سبط ابن

التعاویذی گفتن محمد هم از همین راه بوده چنانچه من باب نسبت بجده، ابن التعاویذی بلکه بهمان وصف جدّ عالیش موصوف داشته و تعاویذی‌اش نیز گویند. وفات او بسال پانصد و هشتاد و سیّم یا چهارم هجرت در بغداد واقع شد و در مقبره باب ابرز مدفون گردید.

(کف و ص ۱۲۳ ج ۲ کا و ۲۳۵ ج ۱۸ جم و ۶۱۰ ج ۱ س و غیره)

ابن تغری - یوسف بن تغری

- بردی قاهرى حنفی، جمال الدین اللّقب، ابو المحاسن الکنیة، مصریّ الولادة و الوفاة و النشأة، از مشاهیر مورّخین قرن نهم هجرت و از تلامذه مورّخ شهیر تقی الدین احمد مقریزی سابق الذکر میباشد که علاوه بر تبخّر تاریخی در فقه و ادبیّات و دیگر علوم متداوله نیز دستی توانا داشت، نزد شمس الدین محمد رومی و دیگر اکابر وقت تفقه نمود، نحو را از شمنی و بدیع و ادبیّات را از ابن حجر عسقلانی و شهاب بن عربشاه فراگرفت، از کثرت میل و علاقه مفرطی که نسبت بعلم تاریخ داشته با مورّخین عصر مصاحبت نموده و اهتمام تمام در وصول این مرام بکار برد، تا بمساعدت جودت ذهن و حدّث فکر و صحت سلیقه که توأم با آن مساعی جمیله بوده بمقامی بس عالی رسید و تألیفات طریفه بسیاری بیادگار گذاشت:

۱- حلیة الصفات فی الاسماء و الصناعات ۲- حوادث الدهور فی مدى الايام و الشهور که ذیل کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک نام استاد خود مقریزی است ۳- الکواکب الباهرة

ص: ۴۳۰

من النجوم الزاهرة که تلخیص کتاب نجوم زاهره نام ذیل میباشد که در لیدن چاپ، بارها بلاتینی و دیگر السنه اروپائی ترجمه و در موقع فتح مصر مورد تقدیر سلطان سلیم بود و علامه وقت کمال پاشا هم بامر سلطان ترجمه بترکی‌اش نمود ۴- المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی که سه مجلد بوده و در شرح حال اعیان و اکابر است ۵- مورد اللطافة فی من ولی السلطنة و الخلافة ۶- النجوم الزاهرة فی اخبار مصر و القاهرة ۷- نزهة الرأی در تاریخ بترتیب سالها و ماهها و روزها. وفات ابن تغری بسال هشتصد و هفتاد و چهارم هجرت در شصت و یک سالگی در مصر واقع گردید. (کف و ص ۷۵۷ ج ۱ س)

ابن تقن - عمرو بن تقن بن معاویه

- مردی بوده عاقل و هوشمند از قبیله عاد که در ذکاوت و فطانت ضرب المثل و اعقل من ابن تقن از امثال دایره بود، چنانچه بجهت کثرت مهارتی که در تیراندازی داشته جمله ارمی من ابن تقن نیز از امثال سائره میباشد.

در مجمع الامثال میدانی علاوه بر این جمله (در جای دیگر از آن کتاب) گوید که ابن تقن دو نفر بوده یکی عمرو و دیگری برادرش کعب، لقمان نامی با هردو برادر عناد و عداوت داشته و میخواست که گوسفندان خود را با شتران ایشان مبادله کند لکن ایشان بهیچوجه راضی نبودند اینک لقمان منتظر وقت و اغتنام فرصت میبود که بهر وسیله باشد اشتران را متصرف گردد لکن در اثر اهتمام ایشان که در حفظ و حراست داشتند موفق بمرام نمیشد تا آنکه بالای درختی که در بیابان بیارگاه ایشان

بوده کمین کرد، در وقت آمدن عمرو تیری بیشتش زد و عمرو گفت احدی حظیات لقمان پس این جمله نیز مثل دایر گردید و در حق کسی گویند که عمل قبیحی را بکند که پیش از آن بارها کرده باشد و یا در حق شریری گویند که تمامی فنون شرارت را بکار برده و فقط یک فن باقی مانده باشد.

(ص ۲۳ و ۴۲۸ مجمع الامثال میدانی چاپ طهران)

ابن التلمیذ - هبة الله

- بن صاعد بن ابراهیم بن تلمیذ، یا علی، یا نام و نسب او موافق نوشته وفیات الاعیان هبة الله بن ابی الغنائم بن تلمیذ طبیب صاعد بن هبة الله بن ابراهیم بن علی است، بهرحال کنیه اش ابو الحسن، لقبش

ص: ۴۳۱

امین الدولة و موفق الملک، شهرتش ابن التلمیذ و در کلمات بعضی از ارباب تراجم به سلطان الحکما موصوف، طبیبی است نصرانی، از اکابر قسیسین نصاری و از اجلای اطبای قرن ششم هجری عرب که در طبابت و تشخیص مرض در نهایت مهارت، بقراط عصر و جالینوس وقت، نوادری از وی منقول، در دربار خلفای عباسی وقت با تمام احترام و عزت زیسته و در بغداد مدیر و حکیم باشی بیمارستان عضدی بود. علاوه بر مراتب علمیّه بسیار قانع و متواضع، دارای اخلاق فاضله و عزت نفس و بیجز ملوک و اکابر از سایر مردم اجرت طبابت نمیگرفت، بالخصوص علما و فقها را با تمام احترام خدمت میکرد، بیماران ایشان را بیمارستان نبرده و در خانه شخصی خود بمعالجه و مداوای ایشان میپرداخت. تا آخر عمر تنها بوظیفه طبابت و معالجه اکتفا نکرده بلکه بتدریس علوم طبیه نیز اشتغال داشت، خانه و حوزه درس او مرجع افاضل اطبا بود. بنام حواشی قانون ابن سینا و قرابادین و شرح احادیث نبویه در مسائل طبیه و غیر اینها تألیفات بسیاری دارد. گویند با آنهمه نصرائیت، در شرح کلمات مبارکه حضرت رسالت ص کمال انصاف را بکار میبرد، کتاب قرابادین او نیز مشهور و مدتها دستور العمل اطبای اسلامی بوده است. ابن التلمیذ علاوه بر تبخّر طبّی، در شعر و ادبیات عربی و دیگر فنون متداوله نیز خبیر و صاحب رأی و نظر، با اوحد الزمان ابو البرکات طبیب بلدی هبة الله یهودی سابق الذکر معاصر، او در حکمت و فلسفه متمهّر و این در فنون طبابت متبحّر، هر دو، سالها در خدمت خلفای عباسیه بودند، با همدیگر طریق رقابت پیموده و در تحقیر یکدیگر می کوشیدند و از اشعار ابن التلمیذ است:

الیهم و اعذر و اغرامی

لا تعجبوا من حنین قلبی

تن من فرقة السهام

فالقوس مع کونه جمادا

وفات او بسال پانصد و شصتم هجرت در نود و چهار سالگی واقع گردید.

(ص ۳۲۷ ج ۲ کا و ۲۷۶ ج ۱۹ جم و ۲۲۱ ج ۱ مر و ۶۱۰ ج ۱ س)

ابن تمام

در اصطلاح رجالی محمد بن علی بن فضل بن تمام است.

ص: ۴۳۲

ابن تیمیم - محمد

- بعنوان ابو العرب محمد مذکور شد.

ابن تیمیمه - احمد بن عبد الحلیم بن تیمیمه

- یا عبد السلام بن عبد الله بن ابی القاسم بن تیمیمه، یا عبد الله بن خضر بن محمد بن علی بن تیمیمه، یا نصر بن عبد الله بن تیمیمه، حرانی الولادة، ابو العباس الکنیه، ابن تیمیمه الشهرة، حنبلی المذهب، تقی الدین اللقب، از مشاهیر علمای نامی اوائل قرن هشتم هجرت میباشد که در فقه و اصول فقه و اصول کلام و حدیث و تفسیر و دیگر علوم متداوله معقولا و منقولا متبحر بود، در هفت سالگی در اثر تعدیات تاتاریان با پدر و خانواده‌شان از مولد خود حران بدمشق رفت، علوم عربیه و فقه و اصول و کلام و حدیث و تفسیر را در کمتر از بیست سالگی بحد کمال رسانید، بمقام اهلّیت تدریس و فتوی نایل و با وجود اساتید و مشایخ خود در عداد اکابر علما معدود شد، قوّت حافظه و کثرت احاطه و سرعت استحضر مطالب علمیّه و اطلاعات واسعه او از مذاهب مختلفه، جالب حیرت عموم گردید.

اقوال علمای رجال و تراجم احوال درباره وی مختلف است، جمعی کثیر از مشایخ و قضاة و فقهای اهل سنت (که من جمله ابن بطوطه و ابن حجر هیثمی و تقی الدین سبکی و عز الدین بن جماعه و ابن حیّان ظاهری اندلسی و نوربکری و ابن مخلوف قاضی مالکیه و شرف الدین حرانی قاضی حنبلی و بعضی از اکابر دیگر هستند) بجهت بعضی از عقائد باطله و بدع محدثه و فتاوی فاسده (از قبیل مجسمه بودن و صفات حقیقیه خدا دانستن روی و ساق دست و پا، اعتقاد بجانب و طرف در حق خدایتعالی، از عرش بآسمان اوّل آمدن خدا، مخالفت او با ائمه اربعه اهل سنت در چندین مسئله «باستناد کتاب و سنت» و قدیم و قائم بذات خدا دانستن قرآن و مخلوق و حادث نبودن و مرکب از اصوات و حروف نبودن آن، نسبت دادن هفده یا سیصد خطا به علی بن ابیطالب، یک یا خطاهای بسیاری بعمر بن خطاب، حجت ندانستن اجماع امت، تجویز طلاق در ایّام عادت، قبول نکردن محلّل، ابعاد الاجلین نبودن عده زن حامله شوهرمرده «با اینکه صریح قرآن هستند»، معاف از زکوة بودن مالیات‌دهنده و مانند اینها) تکفیر و محکوم بحبسش

ص: ۴۳۳

نموده‌اند، از تدریس و فتوی ممنوع کرده و بارها در مصر و اسکندریّه و مراکش و دمشق و شام محبوسش داشته‌اند و معتقدین عقائد او را هم محکوم بکفر و مهدور النفس و المال دانسته‌اند.

مخفی نماند که ابن تیمیه علاوه بر اینها، بسیاری از مذاهب اسلامیّه حمله برده و فلسفه یونانیها و اتباع آنرا نیز تخطئه مینموده است. نیز چنانچه واضح و روشن است مذهب تازه وهابیها نیز که در زمان ما، در اراضی حجاز رواج دارد از بعض فتاوی ابن تیمیه مأخوذ و از آن سرچشمه آب خورده است.

گروهی دیگر تجلیلش کرده‌اند، او را با علم و فهم و حلم و تبخّر و زهد و تقوی و کرم و شجاعت در اظهار حق و عدم اعتنا بطعن و اعتراض دیگران و سرعت استنباط احکام شرعیّه از آیات قرآنیّه و از آیات اللّه بودن خود او در تفسیر قرآن مجید و دریای علم بی‌پایان بودن و قبول نکردن انعامات اکابر و امرا و مانند اینها ستوده‌اند ذهبی، بعد از مدایح بسیاری که در حق او گفته گوید که از هردو فرقه خیرخواه و بدخواه ابن تیمیه در اذیت و آزار میباشم: هرکه عارف بحق او است این مدایح را کم می‌شمارد و مرا بتقصیر منسوب میدارد، بالعکس هرکه او را نشناخته و عارف بحق او نباشد به غلوّ و افراطم متهم دارد، این فرقه که جانبداران ابن تیمیه هستند طعن و تکفیر اکابر را که فوقاً تذکر دادیم حمل بر حسد و رقابت و عداوت معاصرین او دارند که ناشی از کثرت تبخّر علمی و توجه مردم باو و شهرت آفاقی او و کساد بازار خودفروشی ایشان است.

قضاوت عادلانه در این موضوع با قطع نظر از اینکه تخطئه یکنفر بهتر از جمعی از اکابر میباشد حکمیت تألیفات خود ابن تیمیه است:

۱- اقامة الدلیل علی ابطال التحلیل (فی النکاح) که با چندین رساله دیگرش که یکی هم بغیة المرتاد ذیل میباشد بنام فتاوی ابن تیمیه در قاهره چاپ شده است ۲- الاکلیل فی المتشابه و التأویل ۳- بغیة المرتاد فی الرد علی المتفلسفة و القرامطة و الباطنية ۴- بیان موافقة صریح المعقول لصحیح المنقول که در مصر در حاشیه منهاج السنه خود ابن تیمیه چاپ شده است ۵- زیارة القبور و الاستنجد بالمقبور که با چندین رساله دیگر خود ابن تیمیه که یکی هم اکلیل فوق

ص: ۴۳۴

است بنام رسائل ابن تیمیه در قاهره چاپ شده است ۶- منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة (الشیع و القدریة خ ل) که در مصر چاپ و در ردّ کتاب منهاج الکرامه علّامه حلّی و خلاف ضروریات دینیّه را حاوی میباشد و از کتاب سبل الهدی نقل است که در تطهیر اوساخ منکرات این کتاب، آب دریاها کافی نباشد و غیر اینها که بسیار و تا پانصد کتاب بدو منسوب و در معجم المطبوعات پنجاه و سه فقره از آنها را نگارش داده و بسط آنها خارج از وضع این مختصر است.

وفات ابن تیمیه شب دوشنبه بیستم ذیقعد سال هفتصد و بیست و هشتم هجری قمری در شصت و هشت سالگی در دمشق شام واقع شد، مراثی بسیاری در حق او گفتند، کثرت حاضرین نماز و تشییع جنازه او ضرب المثل است و کمترین شماره ایشان بنوشته بعضی پنجاه هزار نفر بوده و بعضی زیاده بر شصت هزار نوشته‌اند و بعضی گویند (و العهدة علیهم) دویست هزار مرد و پانزده هزار زن از راههای دورودراز حاضر و ازدحام عام بود، بجهت تبرک آب غسل او را می‌خوردند، باقیمانده سدر او را خریده و بین خودشان تقسیم میکردند، نخعی را هم که ابن تیمیه در حال حیات خود زیبقش زده و برای دفع شپش بجسدش آویخته بوده است بیکصد و پنجاه درهم خریداری نمودند.

(ص ۵۱ هب و ۱۰۲ ج ۲ مه و ۵۵ مط و ۶۱۱ ج ۱ س و ۱۴۴ ج ۱ کمن و ۱۶۸ ج ۱ دائرة المعارف اسلامی و غیره)

ابن تیمیه - عبد السلام

- جدّ ابن تیمیه احمد فوق بعنوان شیخ الاسلام نگارش یافته است.

ابن تیمیه - محمد

- بن خضر بن محمد بن خضر بن علی بن عبد الله، حرانی الولادة، فقیه محدّث حافظ خطیب مفسّر واعظ، ملقب به فخر الدین، مکنّی به ابو عبد الله، از فضلاء فقهای حنبلیّه میباشد که وحید بلاد خود بود، اغلب اوقات در بغداد بتدریس علم تفسیر اشتغال داشت، یک تفسیر قرآن مجید و بعضی تألیفات فقهیه داشته و امر خطیر خطابت حران نیز در عهده وی و بعد از او در خانواده‌اش بود.

در سال ششصد و بیست و یکم یا دویم هجری در هشتاد تمام یا هشتاد و یک سالگی درگذشت.

(ص ۹۸ ج ۲ کا و ۶۱۱ ج ۱ س)

ص: ۴۳۵

ابن ثابت

در اصطلاح رجالی محمد بن ابی حمزه ثابت بن دینار و بعضی دیگر است.

ابن جابر - محمد بن احمد

- بن علی بن جابر، اندلسی الاصل و الولادة، ابو عبد الله الکنیه، ابن جابر الشهرة، از نحوین قرن هشتم هجرت میباشد، با اینکه اعمی و نابینا بوده قرآن و فقه و حدیث را در بلاد خود خواند، پس بمصاحبت احمد بن یوسف رعینی بمصر رفت (ابن جابر نظم و املا میکرده و رعینی مینوشته است) همین دو نفر است که به اعمی و بصیر مشهور و تا آخر عمر بهمین روش بوده‌اند.

از تألیفات ابن جابر و آثار قلمی او شرح الفیه ابن مالک و قصیده‌ایست میمیه بدیعیه در مدح حضرت رسالت ص که با کتاب سبیل الرشاد شیخ احمد دمنه‌وری در مصر طبع شده و رعینی مذکور هم شرحش نموده است، نظم فصیح ثعلب نیز از آثار ابن جابر است. اخیراً هردو بشام رفته و بعد از اندکی بحلب مهاجرت کردند، در قریه بیره از توابع حلب اقامت نمودند و در حدود پنجاه سال بهمین منوال زندگانی کردند، وفات ابن جابر بسال هفتصد و هشتادم هجرت در هشتاد و دو سالگی در قریه مذکوره واقع گردید.

(ص ۳۳۹ ج ۳ کمن و غیره)

ابن جابر - محمد بن سنان

- در باب اوّل (القاب) بعنوان بتانی مذکور است.

ابن جبلة

در اصطلاح رجالی حکیم بن جبلة از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع و عبد الله بن جبلة بن حنان بن حرکنانی است.

ابن الجبی - محمد بن موسی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان سیبویه مذکور شده است.

ابن جبیر - سعید بن جبیر بن هشام

- کوفی اسدی خزرچی، مکنّی به ابو عبد الله یا ابو محمد، از اعلام و مشاهیر فضلا و صلحای تابعین، از اصحاب حضرت امام سجّاد ع و ممدوح آن حضرت بود، از ابن عباس اخذ مراتب علمیه کرد، در فقه و حدیث و تفسیر داناترین مردم و وحید عصر خود و جلالت وی مسلم میباشد.

روزی حجّاج بن یوسف بدو گفت که تو شقی ترین کس هستی، گفت مادرم اعرف باسم

ص: ۴۳۶

من میباشد که سعیدم نام کرده است. پس حال ابو بکر و عمر را از وی پرسید که بهشتی هستند یا جهنمی گفت وقتی که بهشت یا جهنم رفتیم معلوم خواهد شد، پرسید که در حق خلفا چه میگوئی گفت: لست علیهم بوکیل، پرسید کدامیک از ایشان نزد تو محبوب تر است گفت: ارضاهم لخالفه، پرسید کدامیک از ایشان مشمول این جمله است گفت علم این مطلب نزد پروردگار عالم ببواطن و اسرار است. حجّاج گفت مرا تصدیق نکردی گفت دوست ندارم که تکذیب کنم. حجّاج گفت حالا قتل تو واجب آمد بگو که بچه شکلت بکشم، سعید گفت هرطور که پسند خودت باشد پس در ماه شعبان نود و چهارم یا پنجم هجرت در چهل و نه سالگی در شهر واسط بامر حجّاج محض بجهت تشییع و کثرت محبت خانواده رسالت ص مقتول شد، قبرش در خارج شهر واسط معروف و مزار و در حال قتل میگفته است: وجّهت وجهی لله. حجّاج گفت از قبله منحرفش ساختند گفت:

اینما تولّوا فنمّ وجه الله. حجّاج گفت بر رویش افکندند گفت: منها خلقناکم و فیها نعیدکم پس امر بذبحش کرد، او نیز بعد از شهادتین گفت: اللهم لا تسلطه علی احد بعدی این بود که حجّاج نیز بعد از او در ماه شوال نود و پنجم با مرض و خستگی وحشتناکی در پنجاه و چهار سالگی مرد، در این مدت با آن همه نفوذ و اقتدار بی نهایت که داشته دیگر کسی مسلط نشد بلکه

گویند که همه شب ابن جبیر را در خواب می دید که بدو می گفته است یا عدو الله فیم قتلتنی و بهمین جهت نیز در غایت آزار و شکنجه بوده است.

با این همه، حال ابن جبیر مابین علمای رجال محل بحث می باشد و شرح زاید موکول بکتاب رجالیه است.

(ص ۳۱۰ ت و ۱۹۲۸ ج ۳ و ۲۵۷۸ ج ۴ س و کتب رجالیه)

ابن جبیر - محمد بن احمد بن جبیر

- اندلسی کنانی، مکنی به ابو الحسن یا ابو الحسین، معروف به ابن جبیر، از مشاهیر ادبا و شعرا و سیاحان اندلس می باشد که دارای اخلاق فاضله و وقتی محرم اسرار ابو سعید عبد المؤمن حکم فرمای غرناطه بود، بهمین جهت گاهی در موقع مخصوصی ناچار از نوشیدن نوشابه میشد، عاقبت

ص: ۴۳۷

بجهت توبه و کفاره این گناه عازم زیارت بیت الله گردید، از آنجا بمدینه و کوفه و بغداد و موصل و دمشق و مصر و جزیره و حلب رفت، با علما و ادبای هر محل ملاقات کرد، اخیرا یکمرتبه نیز بسیاحت مشرق زمین رفت، سیاحتنامه و سرگذشت و شرح مسافرتهاى او که نوشته است یکی از مهمترین مؤلفات عرب و به رحله ابن جبیر معروف و در لیدن و قاهره چاپ، معتمد و محل استفاده علما بوده و ابن بطوطه هم از آن نقل می نماید.

ابن جبیر در آخر عمر طریق زهد و تقوی و انقطاع و انزوا پیش گرفت و از همه کس قطع علاقه نمود و از اشعار او است:

و شاب لی السم الزعاف بشهده

صبرت علی غدر الزمان و حقهده

صدیقا جمیل الغیب فی حال بعده

و جربت اخوان الزمان فلم اجد

بسال ششصد و چهاردهم هجرت در اسکندریه درگذشت.

(ص ۵۲ هب و ۶۱۲ ج ۱ س)

ابن جحام - محمد بن عباس

- بعنوان ابن ماهیار خواهد آمد.

ابن جدعان - عبد الله بن جدعان

- تیمی القبیله، ابو زهیر الکنیة، ابن جدعان الشهرة، برادرزاده ابو بکر خلیفه میباشد که در بدایت حال از اشرار و دزدان و جنایتکاران بود، پند و اندرز پدر و قبیله کارگر نیفتاد تا در انظار عامّه مبعوض و منفور شد، عاقبت پدرش از خانه دورش کرده و سوگند یاد نمود که دیگر بخانه راهش ندهد این بود که در کوههای مکّه حیران و سرگردان میگشت تا آنکه غاری بنظرش آمد، محض اینکه بلکه ماری از آن غار آمده و هلاکش کند تا از آن آزار و فشار آسوده باشد بغار رفته و اژدهای بزرگ و مهیبی دید که چشمهایش مانند چراغ براق بود، بعد از وحشت زیاد مکشوفش گردید که آن اژدهای مصنوعی از طلا و چشمهایش نیز از یاقوت است، آن را شکسته و آن چشمها را برآورد و بخانه‌ای که در آن غار بوده داخل شد، جثه‌های بلندبالائی بر روی تخت دید که بمجرّد دست زدن محو میگشتند، در بالای سر ایشان لوحی از نقره یا مرمر بوده که تاریخ حیات ایشان در آن ثبت و از

ص: ۴۳۸

ملوک جرم بوده‌اند. یکی از ایشان خود را بدین روش معرفی کرده بوده که من نفیله و از احفاد هود پیغمبر هستم، برای طلب مجدت و ثروت ظاهر و باطن زمین را سیاحت کردم لکن هیچ‌یک از آنها از مرگ نجاتم ندادند. در وسط آن خانه نیز قبه بزرگی از یاقوت و مروارید و طلا و نقره و زبرجد بود، مقداری وافی از آنها اخذ کرد و بهمان غار علامتی گذاشت و آن مالها را بیدرش فرستاده و استعطاف و استرضا نمود و تمامی عشیره خود را صله بخشید و دائماً از آن خزینه انفاق و اطعام نموده و خیرات و مبرات بجا می‌آورد، کاسه طعام او چندان بزرگ بوده که شترسواران از آن طعام می‌خوردند و کودکی در آن افتاد و غرق شد.

از غریب الحدیث ابن قتیبہ نقل است که حضرت رسالت ص در سایه آن کاسه استظلال مینمود، روزی عایشه بعرض آن حضرت رسانید که آیا این طعام و مهمان‌نوازی و خیرات و مبرات ابن جدعان سودی برای او در قیامت دارد یا نه آن حضرت فرمود نه، زیرا روزی نشد که بگوید رب اغفر لی خطیئتی یوم الدّین و بروایت دیگر فرمود که ابن جدعان از حیث عذاب مخفّف‌ترین اهل جهنم میباشد زیرا که اطعام میکرد است.

ابن جدعان از کسانی بوده که در زمان جاهلیّت شراب را با آنهمه رغبتی که داشته برخودش حرام نمود بعلمت اینکه شبی در حال مستی می‌خواست که نور ماه را بگیرد، حاضرین خنده کرده و بعد از هشیاری بخودش نقل قضیه نمودند اینک سوگند یاد نمود که دیگر شراب نخورد. نیز بعد از پیری او، قومش از بذل و انعام منعش کرده و ملامتش نمودند بعد از این ملامت، اشخاص را نزد خودش می‌خواند، سیلی آهسته بآنها زده و می‌گفته است که دیه سیلی خودتان را بخواهید پس باز ببهانه دیه اکرام و احسان‌شان مینمود.

(ماده ثعبان از حیاة الحیوان دمیری)

ابن الجراح - محمد بن داود

- از ادبا و شعرای اواخر قرن سیم هجرت میباشد که در تاریخ نیز آشنا و خبیر بود، و کتاب الشعر و الشعراء و کتاب الورقة در شرح حال شعرا و غیر آنها از تألیفات او بوده و از اشعار او است:

ص: ۴۳۹

اذ ذهب الناس فلا ناس
و صار بعدا لطمع الياس
وساس امر القوم ادناهم
و صار تحت الذنب الراس

در دویست و نود و ششم هجرت مذبوحا درگذشت. (ص ۶۱۳ ج ۱ س)

ابن جریح یا ابن جریح - عبد الملك بن عبد العزيز بن جریح

- یا جریح (با دو جیم یا جیم اوّل و حای بی نقطه آخر) قرشی اموی مکی بصری، مکتبی به ابو خالد یا ابو الولید از علمای عامّه قرن دوم هجرت میباشد که از حضرت باقر ع روایت نموده و فیض حضور حضرت صادق ع را نیز درک کرده است، با ابو حنیفه مصاحبت داشت، احمد بن حنبل او را صندوق علم میگفته و مدت بسیاری در مکه اقامت نمود و از اشعار او است:

خلت الديار فسدت غیر مسود
و من الشقاء تفردی بالسود

بزعیم بعضی او نخستین کسی است که در دوره اسلام بتألیف کتاب پرداخته و کتاب جامع او که حاوی تفسیر قرآن مجید و احادیث نبویه میباشد مشهور و در کشف الظنون بنام تفسیر ابن جریح عنوانش کرده است، لکن نخستین مؤلف دوره اسلامی بودن او دور از تحقیق و به مختصر مراجعه بکتاب رجال و تراجم فساد آن واضح میگردد. وفات ابن جریح در سال یکصد و چهل و چهارم یا نهم یا پنجاهم هجرت واقع گردید.

(کف و ص ۳۴۶ ت و ۶۱۳ ج ۱ س و کتب رجالیه)

ابن جریح - علی بن عباس

- بعنوان ابن الرومی خواهد آمد.

ابن جریر محمد بن جریر بن رستم ابن جریر محمد بن جریر بن یزید

اولی بعنوان طبری ابن جریر شیعی، دومی بعنوان طبری ابن جریر سنی مذکور شدند.

ابن جزار - احمد بن ابراهيم بن ابی خالد

- افریقی قیروانیّ الولادة و النشأة، ابو جعفر الکنیة، ابن جزار الشهرة، از مشاهیر اطّباء اسلامی قرن چهارم هجرت میباشد. پس از آنکه هردو قسم علمی و عملی طبّ را در مولد خود بحدّ کمال رسانید بنای تدریس و معالجه گذاشت، در تشخیص مرض و تدایوی بیماران

ص: ۴۴۰

دارای یدبضا و نفس مسیحی بود، محض رعایت شرافت مقام علم بخانه کسی از ملوک و امرا نمیرفت، معاینه بیماران را در جایی دیگر جز خانه خود قبول نمیکرد. در تاریخ و اقسام طب و بعضی از دیگر علوم متداوله تألیفاتی بنام ابدال الادویة و اعتماد در ادویة مفردة و بغیه در ادویة مرکبة و بلغه در حفظ الصحة و زاد المسافر در طب و طب الفقراء و نصائح الابرار و غیر اینها داشته است. وفات او در چهار صد تمام و یا در حدود آن در قیروان واقع و بنوشته مطرح الانظار مقتول شده است.

(ص ۵۱ ج ۱ مر و ۱۳۶ ج ۲ جم و ۶۱۳ ج ۱ س)

ابن الجزری - احمد بن محمد بن علی

- جزری شافعی، مکتبی به ابو بکر، از علمای اوائل قرن نهم هجرت میباشد، وی مؤلف کتاب الحواشی المفهمة لشرح (فی شرح خ ل) المقدمة است که مقدمه جزریه پدرش را که در علم تجوید میباشد بسال هشتصد و ششم هجرت در شهر ادرنه شرح کرده و این شرح در قاهره چاپ و شرح حال پدرش بعنوان جزری مذکور، خودش نیز گاهی به جزری موصوف و در سال هشتصد و بیست و هفتم هجرت در حال حیات پدر درگذشت.

(کف و ص ۶۲ مط)

ابن الجزری - حسین بن احمد بن حسین

- حلبی، ادیب فاضل لغوی شاعر ماهر، اشعار او بحسن رشاقت الفاظ و رقت و حلاوت معانی آراسته و و این دو شعر را در وصف جوانی گفته که چشمش درد میکرده است:

و لکننی انیکم بوجوده

و مار مد فی عین حبی لعلّ

فأثر فیه جرم شمس خدوده

أراد یری ما فی محیاه من سنا

او را باشعار ابو العلا حرصی قوی بوده و از الفاظ و معانی آنها استفاده میگرد، خودش گوید شبی ابو العلا را در خواب دیدم که دیوان لزوم ما لا یلزم او را بر وی میخوانم و بعد از بیداری همین جمله از تقریرات رؤیائی او در لوح خاطر من نقش

بود: الخیر کل الخیر ما اکرهت النفس الطبیعیة علیه و الشر کل الشر ما اکرهتک النفس الطبیعیة علیه یعنی تمام خیر و خوبی در کاری است که تو نفس اماره را بدان واداری که کنایه از تسلط بر نفس است

ص: ۴۴۱

و هرگونه شر در کاری است که نفس اماره ترا با اکراه بدان وادارد. ابن الجزری علاوه بر مراتب ادبیه در معرفت قوانین شرعیه نیز حظی وافر داشت، در سال هزار و سی و دویم یا سیّم یا چهارم هجرت در سی و پنج سالگی در شهر حماة درگذشت و در قبرستان مشهور به علیلیات بخاک رفت. (ص ۳۲۸ ج ۲ مه و غیره)

ابن الجزری - محمد بن ابراهیم بن ابی بکر

- جزری، مورّخ، ملقّب به شمس الدین، از مورخین قرن هشتم هجرت میباشد که بسیار سلیم الباطن و نیکومعاشرت و باصداقت، گاهی به جزری هم موصوف بود، کتاب حوادث الزمان و انبائه تألیف او است که ذیل و متمم تاریخ مرآت الزمان سبط ابن الجوزی بوده و یک نسخه خطی ناقص آن در کتابخانه پاریس موجود است. ابن الجزری بسال هفتصد و سی و نهم هجرت در هشتاد و یک سالگی در دمشق وفات یافت و در مقبره باب الصغیر مدفون گردید.

(ص ۶۹۶ مط و غیره)

ابن الجزری - محمد بن محمد بن علی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان جزری مذکور شده است.

ابن جزلة - یحیی بن عیسی بن جزلة

- یا عیسی بن علی بن جزلة بغدادی، طبیب بلکه متطبّب نصرانی، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن جزلة، از مشاهیر اطّباءى اواخر قرن پنجم هجرت میباشد که در هردو قسمت علمی و عملی طب مهارتی بسزا داشت، در عهد مقتدی بالله بیست و هفتمین خلیفه عباسی (۴۶۷-۴۸۷ ه ق- تسز- تفز) بانجام وظائف معالجه پرداخت، فقرا و محتاجین را بی اجرت معالجه کرده و مجاناً دوا میداد، در یازدهم جمادی الاخره چهار صد و شصت و ششم هجرت حسب الارشاد استادش ابو علی بن ولید معتزلی (که بجهت تحصیل منطق ملازم خدمت او بوده) از کیش نصاری عدول و دین مقدّس اسلامی را قبول کرد، کتابی خطاب به راهبی الیاس نام در ردّ یهود و نصاری (که حاوی مفاسد مذهبی ایشان و محاسن دین مبین اسلامی و براهین حقایق آن است) تألیف داد، آیاتی را که در تورات و انجیل در باب ظهور

ص: ۴۴۲

نور خاتمی میباشد نقل کرد و بکتمان یهود و نصاری مر آنها را تصریح مینماید.

از تألیفات او است:

۱- الاشارة فی تلخیص العبارة ۲- تقویم الابدان فی تدبیر الانسان که مانند تقویم نجومی مجدول بوده و طیب حاذق محمد اشرف بن شمس الدین محمد آن را بامر شاه سلیمان صفوی پیارسی ترجمه کرده است و همین ترجمه در سال هزار و دویست و هفتاد و پنجم هجرت در ایران چاپ شده ۳- رد نصاری و یهود که فوقاً مذکور شد ۴- مناهج (منهاج خ ل) البیان فی ما يستعمله الانسان من الادوية المفردة و المركبة که بترتیب حروف معجمه مرتب، دو نسخه از آن برقم ۳۷۵۴ و ۳۷۵۶ در خزانه ایاصوفیا، یک نسخه نیز برقم ۲۱۹۷ در خزانه بانک‌ی فور، یک نسخه نیز که عربی الالفاظ و سریان‌ی الخط است در کتابخانه دیرشرقه از لبنان موجود است.

ابن جزلة علاوه بر مراتب عالیہ طبّی در فنون ادبیّه نیز خبیر، خطّش نیز بسیار خوب و ممتاز بود، کتابهای بسیاری بخط خود استنساخ نموده و در آخر عمر همه آنها را با تمامی کتابخانه خود وقف مقبره ابو حنیفه نمود و در آخر ماه شعبان چهار صد و نود و سیّم یا هفتاد و سیّم هجرت وفات یافت.

(کف و ۴۱۰ ج ۲ کا و ۶۱۴ ج ۱ س و ۶۳ مط)

ابن جزى - محمد بن احمد

- غرناطی، مکنّی به ابو القاسم، معروف به ابن جزى، از مشاهیر علمای غرناطه اندلس میباشد که تألیفاتی در فقه و حدیث و تفسیر دارد:

۱- الانوار السنیة فی الکلمات السنیة ۲- تقریب الوصول الی علم الاصول ۳- الفهرست که شرح حال علمای شرق و غرب است ۴- وسیلة المسلم فی تهذیب صحیح مسلم و غیرها و طبیعت شعری هم داشته و از او است:

و ان مرادی صحة و فراغ

لکل بنی الدنيا مراد و مقصد

بسال هفتصد و چهل و یکم هجرت در چهل و هشت سالگی درگذشت. سه پسرش ابو عبد الله، ابو بکر احمد، ابو محمد عبد الله نیز از فضایل وقت خود، به ابن جزى معروف، در ادبیّات و فنون متداوله مشهور، در بعضی از بلاد اندلس متصدی قضاوت و اشعار ایشان نیز در بعضی از کتب ادبیّه منقول است. (ص ۶۱۴ ج ۱ س)

ص: ۴۴۳

ابن الجعابی - عمرو

- یا عمر بن محمد بن سلام بن براء، قاضی معروف به ابن الجعابی، مکنّی به ابو بکر، بنوشته ابن الندیم از افاضل شیعه، نزد سیف الدوله حمدانی (متوفی بسال ۳۵۶ ه ق - شنو) بسیار معزّز و محترم، کتابی در شرح حال کسانی از اهل علم و فضل که

متدین به محبت حضرت امیر المؤمنین ع بوده‌اند تألیف داده و اقامه ادله هم نموده است، ظاهراً مراد ابن الندیم از آن کسان، بعضی از فضلاء اهل سنت و جماعت هستند که با تسنن مشهور ولی بحکم ادله خارجیه شیعه بوده‌اند.

(ص ۲۷۹ ف و ۵۳ هب و غیره)

ابن الجعابی - محمد بن عمر بن محمد بن سالم

- محدث حافظ امامی تمیمی کوفی بغدادی، مکنی به ابو بکر، معروف به ابن الجعابی (که گاهی خود او را نیز جعابی گویند) از اجلای علمای امامیه اواسط قرن چهارم هجرت، از مشایخ روایت شیخ مفید و دارقطنی و تلکبری و بعضی دیگر بوده و او نیز از ابن عقده روایت میکند. کثرت حافظه‌اش مشهور و خودش می‌گفته است که چهار صد هزار حدیث در حفظ داشته و ششصد هزار حدیث نیز مذاکره میکنم (و العهدة علی الراوی). علاوه بر حفظ فوق العاده که در حدیث داشته در معرفت علل حدیث و کنیه و القاب و اسامی روات و ضعفا و ثقات و ولادت و وفات ایشان نیز بحدی بصیر بوده که در اواخر عمر خود در این علم متفرد بود، مدتی هم در موصل قضاوت کرد و بهمین جهت به قاضی موصل و قاضی جعابی نیز شهرت یافت و از تألیفات او است:

۱ تا ۴- اخبار ایطالب ع و اخبار بغداد و اخبار علی بن الحسین ع و من روی حدیث غدیر خم و غیرها. در سال سیصد و چهل و چهارم یا پنجاه و پنجم هجرت عازم جنان گردید.

(هب و ص ۲۶ ج ۳ تاریخ بغداد و کتب رجالیه)

ابن جکینا - حسن بن احمد

- از مشاهیر شعرای بغداد میباشد که اشعار او با لطافت و عذوبت معروف بوده و از او است:

یوم استباحوا دم الحسین

و لائم لام فی اکتحالی

البس فیه السواد عینی

فقلت دعنی احق عضو

ص: ۴۴۴

در سال پانصد و بیست و هشتم هجرت درگذشت. (ص ۶۱۴ ج ۱ س)

ابن الجلاء - احمد بن یحیی بن جلاء

- در باب اوّل (القاب) بعنوان رملی مذکور شده است.

ابن جلجل - سلیمان بن حسان

- اندلسی قرطبی، مکنّی به ابو داود، معروف به ابن جلجل، از اطّابای قرن چهارم هجرت میباشد که در عهد هشام بن حکم بن عبد الرحمن دهمین خلیفه امویہ اندلس (۳۶۶-۴۰۳ ه ق - شسو - تج) در شهر قرطبه از بلاد اندلس بمعالجه و تدریس طبّی اشتغال داشت، طبیب مخصوص هشام بوده و از تألیفات او است:

۱- التبیین فی ماغلط فیہ بعض المتطبیین ۲- ترجمه کتاب دیسکوریدیس در ادویه مفردہ صاحب ترجمه در سال سیصد و هشتادم هجرت درگذشت.

(ص ۱۳۰ خع و ۵۳ ج ۱ مر و ۶۱۴ ج ۱ س)

ابن جماعة^{۵۲}

ابن جماعة - ابراهیم بن عبد الرحیم

- یا عبد الرحمن بن محمد بن سعد اللّٰه، یا محمد بن ابراهیم بن سعد اللّٰه بن جماعة، ملقّب به برهان الدین، معروف به ابن جماعة، نوه ابن جماعة محمد بن ابراهیم مذکور ذیل، از افاضل اواخر قرن هشتم هجرت میباشد که در بدایت حال در مولد خود قاهره نزد پدر و عمو و جدّ پدری خود و بعضی دیگر از مشایخ وقت تحصیل پس در شام تکمیل مراتب علمیّه نمود تا آنکه ریاست مذهبی بدو منتهی شد، کسی در اظهار حق و قلع و قمع ریشه فساد و کثرت بذل و احترام و عزت، معادل وی نبود، بعد از وفات پدر بتدریس و وعظ و خطابه بیت المقدس

(۱۱)- ابن جماعة - عنوان خانوادگی بعضی از دانشمندان میباشد که اصل ایشان از شهر حماة از بلاد شام بوده و تحت عنوان حموی تذکر دادیم. گاهی بجهت اشتراک عنوان بهمیدگر مشتبّه بوده و چند تن از ایشان را تذکر می‌دهیم. چنانچه از شرح حال ایشان مکشوف می‌گردد ابن جماعة گفتن ایشان همانا بجهت جماعة نام داشتن پدر یا یکی از اجداد ایشان است.

ص: ۴۴۵

^{۵۲} (۱) - ابن جماعة - عنوان خانوادگی بعضی از دانشمندان میباشد که اصل ایشان از شهر حماة از بلاد شام بوده و تحت عنوان حموی تذکر دادیم. گاهی بجهت اشتراک عنوان بهمیدگر مشتبّه بوده و چند تن از ایشان را تذکر می‌دهیم. چنانچه از شرح حال ایشان مکشوف می‌گردد ابن جماعة گفتن ایشان همانا بجهت جماعة نام داشتن پدر یا یکی از اجداد ایشان است.

منسوب و اخيرا دو مرتبه با کمال عزت و جلالت و مهابت و عفت قاضی القضاة مصر و قاهره گردید، بعضی از کسانی را که نسبت قلت علم بدو میداده‌اند سیاست کرده و چندین مرتبه استعفاى او مورد قبول نگردید و با جلالت بیشتر از سابق در همان مقام قضاوت ابقا شد.

بعد بقضاوت دمشق منصوب یک تفسیر ده‌جلدی که حاوی فوائد و غرائب مطالب بوده با بعضی از مجموعه‌های دیگر او که بخط خودش بوده‌اند بنظر ابن حجر رسیده است. در ماه شعبان هفتصد و نودم هجرت در شصت و پنج سالگی در دمشق وفات یافت.

(ص ۳۸ ج ۱ کمن و غیره)

ابن جماعة - عباد

- بن جماعة شافعی، قاضی دمشق بوده و همان است که در سال هفتصد و هشتاد و ششم هجری قمری بهمراهی قاضی برهان الدین مالکی بقتل شهید اول سابق الذکر فتوی داد، در اواخر قرن هشتم زنده بوده و شرحی دیگر بدست نیامد. (ص ۵۲ هب و غیره)

ابن جماعة - عبد العزيز

- بن محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعة بن صخر یا جماعة علی بن حازم بن صخر بن حجر حموی کنانی شافعی، ملقب به عز الدین، مکنی به ابو عمر، از افاضل شافعیّه اواسط قرن هشتم هجرت میباشد که قاضی القضاة مصر و شام و نیکومحضر بود، در امور و قضایای وارده و فیصل دادن محاکمات مردم نهایت تصمیم و اهتمام بکار میبرد، دوستدار علم و اهل علم و کثیر الحج و کثیر المشایخ بود، از ابو حیّان و پدر خود و مشایخ بسیاری که شماره ایشان بالغ بیک هزار و سیصد تن میباشد تفقه و استماع حدیث کرد. بسیار آرزو میکرد که از قضاوت معزول شود و در یکی از مکه یا مدینه معزولا مرده باشد تا آنکه عاقبت بآرزوی دیرینه خود نایل آمد، در سال هفتصد و شصت و پنجم از قضاوت استعفا نمود و استعفاى خود را بواسطه قسم دادن بقرآن مجید قبولانیده و در قاهره مشغول تدریس شد تا در ماه جمادی الاولی یا جمادی الاخره سال هفتصد و شصت و هفتم هجرت در مکه درگذشت و در حجون بخاک رفت.

(ص ۳۷۸ ج ۳ کمن و غیره)

ص: ۴۴۶

ابن جماعة - محمد بن ابراهیم

- پدر ابن جماعة عبد العزيز مذکور فوق، فقیه حموی شافعی کنانی، مکنی به ابو عبد الله، ملقب به بدر الدین، از اجلای فقها و علمای شافعیّه میباشد که در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و بسیاری از فنون متداوله صاحب یدی طولی و دستی توانا و

علّامه وقت خود بشمار میرفت، بسیار عاقل و متدین و زاهد و حلیم و باوقار و خوش‌رفتار و نیکو‌اخلاق، نزد جماعت بسیار محترم و باجلالت، در اظهار حق دارای تمامی شهامت، قاضی القضاة بیت المقدس و بلاد مصر و شامات علی الترتیب بود. از کثرت حلمی که داشته از هجو نصیر حمای:

قاضی القضاة المقدسی

صحب الامور المطاعة

سأله عن ابیه

فقال لی ابن جماعة

عفو و اغماض کرده و انعام و احسانش نمود. در اواخر نایبنا، بثقل سامعه مبتلا، در حدود شش سال منزوی شد، در خانه خود نیز مرجع استفاده بوده تا در جمادی الاخره سال هفتصد و سی و سیّم هجرت در نود و چهار سالگی در مصر درگذشت، در قرافه نزدیکی شافعی مدفون گردید، رساله‌ای در اسطرلاب و تألیفاتی در فقه و حدیث بدو منسوب دارند.

(ص ۲۸۰ ج ۳ یا ۴ کمن و ۶۱۵ ج ۱ س و غیره)

ابن جماعة - محمد

- بن ابی بکر بن عبد العزیز مذکور فوق، حموی متکلم اصولی نحوی لغوی بیانی جدلی فقیه محدث ادیب مفسر، بدرالدین یا عزالدین اللقب، شافعی المذهب، ابو عبد الله الکنیه، ابن جماعة الشهرة، ینبوعی الولادة، از افخم علمای شافعیّه، از تلامذه ابن خلدون و سراج بلقینی و بعضی از اجلّای دیگر وقت و در حسن تقریر اعجوبه زمان خود بود. گاهی شعر عجیب نیز میگفته که اکثر آنها بی‌وزن بود، با کثرت تألیفاتش که متجاوز از هزار و غالبا از قبیل حواشی و تعلیقات بوده حظّی از آنها نداشت. با اینکه در کبر سنّ بتحصیل علم پرداخته علاوه بر علوم مذکوره در رمل و کیمیا و شعب حکمت و فلسفه نیز مهارتی بسزا داشت، خودش میگفته است که من سی علم میدانم که اهل عصر من از اسامی آنها بی‌اطلاع هستند.

مدتی در قاهره بطبابت و تدریس فلسفه پرداخت، در پانزده روز تمامی قرآن مجید را

ص: ۴۴۷

حفظ نمود، چنانچه در هرروز دو جزو از آن را حفظ میکرد. از بسیاری از مشایخ وقت در نقل حدیث اجازه داشته و ابدای وضو بروایت حدیث نمی‌پرداخت، از مردم کناره کشیده و در تمامی عمر خود ازدواج نکرد و حج نمود و از تألیفات او است:

۱- تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام ۲ تا ۶- حاشیه هریک از الفیه ابن مالک و توضیح ابن هشام و شرح شافیه جاربردی و مغنی ابن هشام و منهاج بیضاوی و غیر اینها.

در سال هشتصد و نوزدهم یا سی و سیّم هجری قمری بمرض طاعون درگذشت.

(ص ۴۲ هب و ۷۴۸ ت و غیره)

ابن جماعة - مظفر بن ابراهیم بن جماعة بن علی

- مکنّی به ابو العز و ملقب به موفق الدین، ادیبی است نحوی شاعر اعمی، از ادبای قرن هفتم هجری قمری که علاوه بر دیوان شعر، کتابی هم در عروض تألیف داده که حاکی از حذاقت وی میباشد و از اشعار او است:

وفاح من عارضیه العنبر العبق

قبلته فتلفی ورد وجنته

لا ینطفی ذا و لا دامنہ یحترق

و حال بینهما ماء و من عجب

در تاسوعای محرم ششصد و بیست و سیّم هجرت در هفتاد و نه سالگی در مصر درگذشت و در دامنه کوه مقطم مدفون گردید.

(ص ۲۱۶ ج ۲ کا و ۱۴ ج ۱۹ جم و غیره)

ابن الجمال - علی بن ابی بکر

- بن نور الدین علی بن ابی بکر بن احمد انصاری خزر جی مکنّی، معروف به ابن الجمال، از اکابر علمای شافعیّه قرن یازدهم هجری مکه میباشد که در اندک زمانی فقه و اصول و حدیث و تفسیر و تصوف و عروض و معانی و بیان و کلام و ادبیّات و وجوه قرائات را تکمیل نمود، در مسجد الحرام مسندنشین تدریس و مرجع استفاده اعلام شده و از تألیفات او است:

۱- کافی المحتاج لفرائض المنهاج ۲- المجموع الوضاح علی مناسک الايضاح ۳- النفحة المکیة بشرح التحفة القدسیة و غیر اینها که در فقه و حدیث و فرائض و غیره بسیار است و در هزار و هفتاد و دویم هجرت در هفتاد سالگی درگذشت و جمال بتشدید میم است.

(ص ۴۱۹ ج ۲ مه)

ص: ۴۴۸

ابن جمیع - هبة الله بن زید

- یا زین بن حسن بن یعقوب بن افرائیم بن یعقوب بن اسمعیل بن جمیع اسرائیلی، مکنّی به ابو العشائر، ملقب به شمس الریاسة و موفق الدین، از اطّباء نامی اواخر قرن ششم هجرت میباشد که هردو قسمت علمی و عملی طب را در مولد و منشأ خود فسطاط مصر تکمیل نمود، در حسن تفتّن بمرض و اسباب و علل آن و مزایای حال مریض بمقامی رسید که با

یک نظر از تمامی حالات آینده مریض خبر میداد، اینک بتمامی اطّای مصر تفوق یافته و طبیب مخصوص ملک ناصر ابو المظفّر صلاح الدین ایوبی یوسف بن ایوب مؤسس سلطنت ایوبیه مصر (۵۶۷-۵۸۹ ه ق - شز - ثقط) گردید، تریاقی بنام تریاق فاروق برای او ترتیب داده و مشمول مراحم فوق الغایه وی شد.

گویند چون نسخه قانون شیخ الرئیس را بمصر آوردند ابن جمیع بعد از امعان نظر، کتاب التصریح بالمکنون فی تنقیح القانون را در ردّ آن تألیف داد، چون نسخه همین کتاب تصریح در بغداد بنظر یوسف بن محمد نخستین طبیب عراق رسید گفت اگر ابن جمیع در فهمیدن عبارات قانون صرف اوقات میکرد بهتر از آن بودی که در ردّ آن تزییع عمر نموده است. در نامه دانشوران گوید: روزی ابن جمیع در بازار مصر روی سکونی نشسته بود در آن حال دید که جنازه‌ای را روی تابوت بقبرستان می‌برند و جمعی از اکابر هم در تشییع او حاضر هستند، پس بحدس صائب دریافت که آن جنازه نمرده و هنوز زنده است، قضیه را اظهار کرد و گفت دفن کردن آن، زنده در گور نهادن است، جمعی بصدد انکار آمدند و بعضی دیگر گفتند که امتحان خالی از ضرر است. آن دانشمند همه را مراجعت داد، جنازه را بحمام برده و آب گرم بر بدنش ریخته و امر بمالش نمود، با معطّسات قوی الاثر بعطسه‌اش آورد، کسان او را بشارت دادند سپس چند روز دیگر نیز معالجه کرد تا بکلی بهبودی یافت، انتشار این قضیه دیگر سبب عمده اشتها وی گردید.

در جواب استفسار از سبب تفتّن حیات آن جنازه گفت که هردو پایش در تابوت، راست و رو ببالا بودند در صورتیکه اگر شخصی مرده و روح حیوانی بکلی قطع علاقه از جسد

ص: ۴۴۹

کرده باشد قدمین او مایل به یمین و یسار میشوند. از تألیفات ابن جمیع است:

۱- الارشاد لمصالح الانفس و الاجساد ۲- التصریح که مذکور شد ۳- رساله‌ای در تدابیر صحیه و طبیه مواضعی که طبیب نباشد ۴- الرسالة السیفیه فی الادویه الملوکیه و غیر اینها. وفات ابن جمیع در سال پانصد و نود و چهارم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۳۹۳ ج ۱ مه و ۵۴ ج ۱ مر و ۶۱۵ ج ۱ س)

ابن جنان - محمد بن سعید بن هشام

- شاطبی، ملقب به فخر الدین، معروف به ابن جنان، مکنّی به ابو الولید، با اینکه از فقهای حنفیه بوده در عداد ادبا و شعرا معدود، ادیبی بوده فاضل، بمزاح و معاشرت مایل، همواره با اکابر معاشر، نخست مذهب مالکی را داشته و اخیرا حسب الارشاد کمال الدین ابن العدیم و پسرش قاضی القضاة مجد الدین، مذهب حنفی را اختیار کرد و در مدرسه اقبالیّه تدریس مینمود. از اشعار او است:

ولی کاتب اضمرت فی القلب حبه

مخافة حسادی علیه و عدالی

له صنعة فی خط لام عذاره

و لکن سها اذتقط اللام بالخال

بسال ششصد و هفتاد و پنجم هجری قمری در شصت سالگی در مولد خود شهر شاطبه از بلاد اندلس درگذشت. (ص ۶۱۵ ج ۱ س و ۱۸۳ ج ۵ فع)

ابن الجندی - احمد بن محمد

- بن عمران بن موسی نهشلی، مکنی به ابو الحسن، معروف به ابن الجندی، از محدثین شیعه امامیه، استاد نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ ه ق- تن) و از مشایخ او بود، در اکثر مواضع بسیارش ستوده و از تألیفات او است: الانواع و الرواة و عقلاء المجانین و الغیبة و غیر اینها. در کتب رجال شیعه در زمان وفات او چیزی بنظر این نگارنده نرسید، در تاریخ بغداد گوید احمد بن محمد بن عمران در سال سیصد و پنجم یا ششم یا هفتم هجرت متولد شد، اوّل استماع حدیث او در سال سیصد و سیزدهم بود، از مشایخ بسیاری روایت نموده و خود خطیب نیز بواسطه جمعی از وی روایت کرده و گوید که در سال سیصد و نود و ششم درگذشت. از بعضی نقل کرده که بجهت تشیع او در مذهب و روایت او طعن میکرده‌اند و لکن همین ابن الجندی

ص: ۴۵۰

بودن احمدی که در تاریخ بغداد نوشته ظاهراً مستبعد بوده و قضاوت موکول بمدارک است.

(کتب رجال و ص ۷۷ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابن جنی - عثمان بن جنی

- ادیب صرفی نحوی شاعر ماهر شیعی، ابو الفتح الکنیه، موصلیّ الولادة و النشأة، بغدادیّ المسکن و الخاتمة، از اکابر ادبا و صرفیین و نحویین عصر خود میباشد که در نحو طریقه‌ای متوسط مابین نحو کوفی و نحو بصری اتخاذ کرد، از مشایخ علوم عربیه و فنون ادبیّه و از تلامذه ابو علی نحوی فارسی بشمار میرفت که در بغداد نحو را از او خوانده و تا آخر عمرش ملازم خدمت او، از اساتید سید مرتضی و سید رضی و بعضی از اجلای دیگر و ممدوح علمای ادب بود، در حل مشکلات ادبیّه و فتح مقفلات اعراب مانده او را نایاب دانند. بواسطه تمهّر در فنون ادبیّه و تبخّر در مطالب نحویه بدان اشتهار یافته و الا قریحه شعریه‌اش نیز مطبوع و از مهره شعرا محسوب است و در حق جوانی اعور (واحد العین) گوید:

له عین اصابت کل عین

و عین قد اصابتها العیون

از تألیفات او است:

۱- التذكرة الاصبهانية ۲- التصريف الملوکی که در مصر چاپ شده است ۳- التلقین فی النحو ۴- الخصائص فی النحو ۵- سر الصناعة و اسرار البلاغة در حروف مفردة و حركات ۶- شرح تصريف المازنی ۷- شرح دیوان متنبی ۸- شرح فصیح ثعلب ۹- الکافی فی شرح کتاب القوافی للاخفش ۱۰- اللمع فی النحو که شهر تألیفات او و محل توجه اکابر ادبا بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند ۱۱- المحتسب فی اعراب الشواذ ۱۲- المقتضب من کلام العرب در معتل العین یا در اسم مفعول ثلاثی معتل العین و در لیسیک چاپ شده و غیر اینها.

وفات ابن جنی روز جمعه بیست و هشتم صفر سیصد و نود و دویم یا سیم هجرت در بلده کاظمین واقع شد، در مقبره شونیزیه (مقابر قریش) جنب استادش ابو علی فارسی مدفون گردید. جنی پدر او (بکسر جیم و تشدید نون) غلامی بوده رومی از ممالیک سلیمان بن فهد بن احمد ازدی موصلی.

(کف و ص ۶۱۵ ج ۱ س و ۵۳ هب و ۱۶۹ ج ۱ مه و ۳۳۹ ج ۱ کا و ۴۶۶ ت و ۸۱ ج ۱۲ جم و ۱۱۵ لس و ۳۱۱ ج ۱۱ تاریخ بغداد و متفرقات ذریعه)

ص: ۴۵۱

ابن جنید - محمد بن احمد بن جنید

- در باب اول بعنوان اسکافی نگارش یافته است.

ابن الجوالیقی - اسمعیل

- در باب اول (القاب) بعنوان جوالیقی مذکور شده است.

ابن الجوانیقی - موهوب بن احمد بن محمد

- یا حسن بن خضر بغدادی، ادیب نحوی لغوی، مکنی به ابو منصور، معروف به جوالیقی و ابن الجوالیقی (که پدرش احمد نیز بهمین وصف جوالیقی معروف بوده) از ائمه فنون ادبیّه میباشد که مابین علمای اهل سنت بتواضع و وقار و وفور عقل و وثاقت حدیث و غزارت فضل و ملاحت خط و کثرت ضبط موصوف بود، نخست در مولد خود بغداد اصول خط و کتابت را تکمیل کرد، پس هفده سال ملازم حوزه درس خطیب تبریزی شد، اساس قوانین ادبیّات را استوار داشته و حدیث را هم از ابو القاسم بشری و دیگر مشایخ وقت استماع نمود، بعد بنای تعلیم و تدریس گذاشت، زمخشری و ابن الانباری کمال الدین و ابو الفرج ابن الجوزی و دیگر اکابر عصر از تلامذه او میباشند و از تألیفات او است:

۱- تتمه درة الغواص للحریری که نامش التکملة فی ما یلحن فیہ العامة بوده و در لیسیک چاپ شده است ۲- شرح ادب الکاتب ابن قتیبه ۳- ما یلحن فیہ العامة و ظاهرا همان کتاب تتمه نام مذکور است ۴- المعرب من الکلام الاعجمی و غیر اینها. صاحب ترجمه بسال پانصد و سی و ششم یا نهم در بغداد وفات یافته و در مقبره باب الحرب مدفون گردید.

در نسبت جوالیقی گوئیم: جوالق بنوشته قطر المحيط بضمّ اوّل و فتح و کسر لام لنگه بزرگ، بنوشته قاموس بکسر جیم و لام و بضمّ جیم و فتح و کسر لام، ظرفی است معروف و جمع آن بنوشته هردو جوالق و جوالیق و جوالقات است بفتح اوّل و کسر لام، بنابراین در مقام نسبت، جوالیقی یا جوالقی (بفتح اوّل) گفتن شاذّ و مخالف قیاس باشد که در نسبت بجمع، ردّ آن بصیغه مفرد را لازم دانند و اگر کلمه جوالقی با حرکات مذکوره لفظ مفرد باشد از قبیل نسبت بمفرد بوده و شاذّ و خلاف قیاس نمیباشد بلکه توان گفت که ردّ جمع بمفرد قاعده مطرده نبوده و نسبت دادن بلفظ جمع هم دایر و کثیر الاستعمال است مثل سماهیجی و عتایقی و غضائری و قواری و اشباه آنها. بهرحال ظاهر آن است

ص: ۴۵۲

که جوالق، عربی الاصل نبوده و معربّ جوال فارسی است و آن ظرفی است منسوج بزرگ که غالباً بار اسب و دیگر چاروایان باری، می نمایند و مؤید مدّعا قول بعضی از اهل فن میباشد که در کلمات عربی، جیم و قاف در یک کلمه مجتمع نگردند. صاحب ترجمه موهوب بن احمد را هم ابن الجوالیقی گفتن بجهت آن است که گویا پدر و یا یکی از اجداد او شغل جوال بافی یا جوال فروشی را داشته است.

(ص ۲۶۹ ج ۲ کا و ۴۹۴ ج ۱ مه و ۱۱۳ ت و ۲۰۵ ج ۱۹ جم و غیره)

ابن الجوزی - ابراهیم

- بن احمد بن محمد بن موسی، انصاری، مکنّی به ابو الیسر، معروف به ابن الجوزی، از فقها و شعرای عامّه اواسط قرن چهارم هجرت میباشد که شعر خوب میگفته و از اشعار او است که بصدیق خود محمد بن اصبع که دوا خورده بوده فرستاده است:

فانی لما اظهرته من تألم	اشد لما تشکوه منک تألما
اری بی من الاوصاب ما یک بل اری ال	لذی بی لعمری منک ادهی واعظما
فلازلت طول الدهر فی کل نعمه	معافی علی رغم الحسود مسلما

اخیرا از موطن اصلی خود موصل، ببغداد آمده و بنقل حدیث پرداخت تا در سال سیصد و پنجاه و سیّم هجری قمری درگذشت. (ص ۱۱ ج ۶ تاریخ بغداد)

ابن الجوزی - عبد الرحمن

- بن علی بن الجوزی، یا عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی بن جوزی، صدیقی قرشی بکری بغدادی تیمی (تیمی خ ل) فقیه حنبلی، ملقب به جمال الدین، مکنّی به ابو الفرج و ابو الفضائل، معروف به ابن الجوزی، فقیهی است مفسّر واعظ محدّث حافظ، بلکه در طب و تاریخ و تصوف و اکثر فنون متداوله نیز متبحّر، خصوصا در حدیث و وعظ و خطابه، علّامه عصر و

امام وقت خود بود. در مجلس وعظ او ازدحام عام میشد، شعر خوب هم میگفت، نسبش با شانزده واسطه بقاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق موصول و در اظهار مطاعن و نقائص دیگران بی‌پروا بود. به غزالی بجهت تصوّف او طعن میکرد و میگفت در کتاب احیاء العلوم مطالبی بقالب زده که شایسته علما نمیباشد و کتاب اعلام الاحیاء باغلاط الاحیا را در ردّ

ص: ۴۵۳

آن تألیف داده است.

ابن الجوزی بسیار بدیهه‌گو و حاضر الجواب بود، بعضی از سؤالات وارده در مجالس وعظ عمومی را که مجمع فریقین بودی جوابهای طریفه و عجیبه میگفته است. من جمله در جواب استفسار از عدد ائمه گفت: الی کم اقول اربعة اربعة اربعة. نیز در جواب سؤال از فضیلت کدام یک از ابو بکر و حضرت علی که مابین سنی و شیعه محل مشاجره بوده و او را حکم نموده بودند در بالای منبر گفت: افضلهما من بنته فی بینه یا من کانت بنته فی تحته دردم از منبر فرود آمد که مبادا سؤال را اعاده دهند و محتاج بتوضیح باشد و آن جمله را هریک از فریقین حمل بر عقیده مذهبی خود نمودند.

مخفی نماند که این قضیه از چندین جهت اشعار بلکه دلالت بر تشیع وی دارد:

اول تن دادن شیعی بر حکمیت او دویم پوشیده و مبهم جواب دادن او بطوری که تطبیق بهریک از هردو مذهب توان کرد و حال آنکه غلبه و تعصّب اهل سنت در آن زمان خصوصا در بغداد که مرکز لوای عباسیه و بحبوحه شوکت آن خانواده بوده مسلّم و جای تردید نبوده و مانعی از صریح و آشکارا گفتن افضلیت ابو بکر جز اینکه خلاف معتقد او بوده نبوده است سیم فی الحال فرود آمدن از منبر که دیگر اعاده سؤال نکرده و بمقام استیضاح برنیایند که در جواب این استیضاح تصدیق افضلیت علی ع منافی تقیه زمانی و مکانی بوده و تصدیق ابو بکر نیز خلاف معتقد او بوده است و تقیه از فرقه شیعه هم اگر خارج از امکان نیز نباشد بغایت مستبعد است. از قرائن تشیع ابن الجوزی، روایت کردن او حدیث ردّ شمس برای حضرت امیر المؤمنین علی ع است که این حدیث را در مجلس عمومی بالای منبر نقل نمود. همچنین بنقل معتمد، در تذکره سبط ابن الجوزی یوسف سابق الذکر گوید که در سال پانصد و نود و ششم از جدّم شنیدم که در مجلس وعظ این دو بیت را میخواند:

کم مشرک دمه من سیفه و کفا

اهوی علیا و ایمانی محبته

فاسمع مناقبه من هل اتی و کفی

ان کنت ویحک لم تسمع فضائله

لکن همه اینها، محمل دیگری غیر از تشیع هم داشته و ابن الجوزی علاوه بر شهادت

ص: ۴۵۴

بعضی از تألیفات خودش، بتصریح حاجی خلیفه و ابن خلّکان و نامه دانشوران و بعضی دیگر از تواریخ و سیر، در طریقت حنبلی و مروّج آن مذهب بوده است و تحقیق زاید را در صورت اقتضا موکول بکتاب مربوطه میداریم.

در کثرت احاطه حدیثی او گویند: تراشه‌های قلم خود را که برای نوشتن احادیث، بنوبه می‌تراشیده با دقت تمام جمع میکرد و در جائی نگه میداشت و وصیّت کرده بود که بعد از مردن، جنازه او را با آبی که با آن تراشه‌ها گرم کرده باشند غسل دهند، بعد از عمل بوصیّت، باز هم آن تراشه‌ها تمام نگردید پس توان دانست که چه مقدار حدیث نوشته و چقدر از عمر عزیز خود را صرف این خدمت دینی نموده است.

ابن الجوزی تألیفات متنوعه بسیاری در تفسیر و حدیث و تاریخ و مواعظ و دیگر موضوعات مختلفه دارد:

۱- اخبار اهل الرسوخ بمقدار الناسخ و المنسوخ من الحدیث که با کتاب مراتب المدلسین ابن حجر در قاهره در یکجا چاپ شده است ۲- الاذکیاء که در مصر و قاهره چاپ شده است ۳- ارشاد المریدین فی حکایات الصالحین ۴- الاریب فی تفسیر الغریب ۵- اسباب النزول ۶- اعلام الاحیاء که فوقا اشاره شد ۷- اعمار الاعیان که از متوفیات ده ساله شروع کرده و در متوفیات هزار ساله بپایان رسانده است ۸- انس الفرید و بغیة المرید ۹- الانصاف فی مسائل الخلاف ۱۰- ایقاظ الوسنان فی الموعظة که بیست و یک فصل و از زبان نباتات و حیوانات است ۱۱- البازی الاشهب المنقض علی مخالفی المذهب ۱۲- البلغة فی الفروع ۱۳- تحفة الوعاظ یا تحفة الواعظ و نزهة الملاحظ ۱۴- التحقيق فی احادیث الخلاف و یک نسخه از آن در خزانه مصر موجود است ۱۵- تذکرة الاریب فی التفسیر ۱۶- تذکرة المنتبه فی عیون المشتبه در قرائت ۱۷- تلبیس ابلیس فی تفصیل انواع المحرمات ۱۸- تنویر الغیش فی فضل السودان و الحبش یا فی تفسیر احوال الاعیان من الحبش که طرائف حکایات لقمان حکیم و فضلالی سودان را حاوی است ۱۹- الذهب المسبوک فی سیر الملوک ۲۰- الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن (ذم خ ل) یزید ۲۱- روح الارواح که در قاهره چاپ شده است ۲۲- زاد المسیر فی علم التفسیر که چهار مجلد بوده و حاوی مطالب عجیبه است ۲۳- سیرة عمر بن عبد العزیز که در قاهره چاپ شده است ۲۴- سیرة العمرین ۲۵- صفوة الصفوة که ملخص حلیة الاولیای ابو نعیم اصفهانی بوده و بسیاری از فضائل اهل بیت عصمت ع در آن مذکور است ۲۶- عجائب النساء ۲۷- عجالة المنتظر فی شرح حال الخضر که در آن باستناد آیه شریفه **وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ**

ص: ۴۵۵

الخلد زنده بودن خضر نبی را رد کرده و معتقدین آن را منسوب به وسواس داشته است ۲۸- عجب الخطب که به سی خطبه مشتمل و هریکی از آنها از یکی از حروف هجا خالی است چنانچه خطبه اولی بی‌الف، دومی بی‌حرف (ب) و بدین روش تا آخر و یک خطبه‌اش تماما با حروف بی‌نقطه و یکی دیگر نیز تماما با حروف نقطه‌دار است ۲۹- کتاب الحمقاء و المغفلین ۳۰- کشف مشکل الصحیحین ۳۱- کماة (کمامة خ ل) الزهر و فريدة الدهر ۳۲- اللباب فی قصص الانبیاء ۳۳- ما یلحن فیه العامة ۳۴- مثير الغرام الساکن الی اشرف الاماکن که ظاهرا در رد ابن تیمیه است ۳۵- المجتبى فی انواع من العلوم مثل قرائت و تواریخ و سیر و مانند آنها ۳۶- المغنی فی التفسیر ۳۷- ملئقط الحکایات که در حاشیه مختصر رونق المجالس شیخ عثمان میری چاپ شده است ۳۸- مناقب الامام احمد بن حنبل ۳۹- مناقب عمر بن عبد العزیز که با یک مقدمه بزبان لاتینی در

برلین چاپ شده است ۴۰- مناقب عمر بن خطاب ۴۱- مناقب معروف کرخی ۴۲- المنتظم فی تاریخ الامم که تاریخی است مبسوط بترتیب سنوات تا زمان خلافت مستضیء سی و سیمین خلیفه عباسی (۵۶۶- ۵۷۵ ه ق- ثسو- ثعه) و بیشتر از دوازده مجلد بوده و چند نسخه از آن در کتابخانه‌های اروپا موجود است ۴۳- منهاج اهل الاصابة فی محبة الصحابة ۴۴- منهاج القاصدين در اخلاق باصول احیاء العلوم با اسقاط احادیث واهی و مذاهب بی‌اساس صوفیه ۴۵- منهاج الوصول الی علم الاصول ۴۶- الموضوعات الکبری در احادیث موضوعة و مجعولة ۴۷- مولد النبی ص که در مصر و بیروت چاپ شده است ۴۸- نرجس القلوب و الدال الی طریق المحبوب ۴۹- نزهة الاعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر ۵۰- النطق المفهوم که از اعجب مصنّفات او است و غیر اینها که بسیار و اغلب در اخلاق و مواعظ است.

وفات ابن الجوزی شب جمعه دوازدهم رمضان پانصد و نود و هفتم هجری قمری در بغداد واقع شد، در مقبره باب الحرب مدفون گردید و بموجب وصیت خودش بر قبرش نوشتند:

جائک المذنب یرجو العفو عن جرم یدیه

یا کثیر الصفح عن کثر الذنب لدیه

انا ضیف و جزاء الضیف احسان الیه

اما لفظ جوزی، بنا بظاهر کلمات کشف الظنون و بعضی دیگر که در بیان اسم و نسب ابن الجوزی گفته‌اند نام یا لقب یکی از پدران وی بوده و ابن الجوزی گفتن نیز بجهت انتساب به او می‌باشد و بنوشته ابن خلّکان منسوب به فرضة الجوز است که موضعی است مشهور از بغداد، یا منسوب به مشرعه جوز است که آن نیز موضعی دیگر از بغداد می‌باشد

ص: ۴۵۶

که مسکن بعضی از اجداد ابن الجوزی بوده است.

(کف و ص ۳۰۱ ج ۱ کا و ۲۶۲ ج ۱ مه و ۴۲۶ ت و ۵۳ هب و ۷۲ ج ۱ و ۴۶ ج ۳ فع و ۷۴۹ ج ۱ س و غیره)

ابن الجوزی

یوسف بن قیزاوغلی را نیز گاهی گویند که بعنوان سبط ابن الجوزی گذشته است.

ابن جوهری- ابو بکر بن جوهری

- از مشاهیر ادبا و شعرای قرن دهم هجری دمشق بوده و از اشعار او است:

ذکر تک یجری دمع عینی علی الخد

خیالک فی عینی یلوح و کلما

و ما كان ظني بالفرق بيننا

إذا حكم المولى فما حيلة العبد

بعد از سال هزار و سیام هجرت درگذشت. (ص ۶۸۹ ج ۱ س)

ابن الجهم

در اصطلاح رجالی هارون بن جهم بن ثویر بن ابی فاخته است.

ابن الجهم - علی بن جهم بن بدر بن جهم

- عربی قرشی، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن الجهم، از فصحای شعرای عرب اواسط قرن سیم هجرت میباشد که قریحه شعریّه اش بسیار خوب، اشعارش لطیف و رقیق، بفنون شعریّه خبیر، از مقرّبین متوکل دهمین خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷ ه ق - رلب - رمز)، از ندمای مجلس او و از حضرت علی ع منحرف بود. اظهار تسنّن میکرد، شیعه و آل ابو طالب را هجوها میگفت، عاقبت گرفتار این رویه میشوم خود شد، در اثر سعایت‌های بی حقیقت او که از ندمای دربار خلافت میکرده کذّابی او مکشوف و بی‌پناه هجو خود خلیفه زندانی گردید و اخیرا بسمت خراسان تبعیدش نمودند. طاهر بن عبد الله والی وقت خراسان نیز بحسب دستور خلیفه در شادیاخ از بلاد نیشابور محبوسش داشت سپس یک روز تمام با تن برهنه در دارش کرد و در آخر روز، خلاصش نمودند پس باز بعراق آمد و از اشعار او است:

بلاء لیس یعد له بلاء

عداوة غیر ذی حسب و دین

یبیحک منه عرضا لم یصنه

و یرتع منک فی عرض مصون

نوب الزمان کثیرة و اشدّها

شمل تحکم فیه یوم فراق

ص: ۴۵۷

یا قلب لم عرضت نفسک للهوی

او ما رأیت مصارع العشاق

نیز بعد از خلاصی در مدح زندان گفته است:

قالوا حبست فقلت لیس بضائری

حبسی وای مهند لا یغمد

او ما رایت الليث یألف غيلة

کبرا و اوباش السباع تردد

و الشمس لو لا انها محجوبة

عن ناظرک لما اضاء الفرقد

و البدر یدرکه السرار فتنجلی

ایامه و کانه متجدد

بسال دویست و چهل و نهم هجری قمری در حلب درگذشته و یا مقتول گردید.

(ص ۲۳۸ ج ۱ نی و ۳۸۴ ج ۱ کا و ۶۱۵ ج ۱ س و ۸۰ ج ۲ ع و ۳۶۷ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

ابن جهیم یا ابن جهیم - محمد بن جهیم

- یا محمد بن علی بن جهیم، یا محمد بن علی بن محمد بن جهیم، معروف به ابن جهیم یا ابن جهیم، ملقب به مفید الدین، (که تخفیفاً مفید هم گویند) عالمی است فاضل ادیب فقیه اصولی متکلم، از اجلای علمای امامیه، از تلامذه محقق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ هـ ق- خعو)، از مشایخ اجازه علامه حلّی (متوفی بسال ۷۲۶ هـ ق- ذکو) و بعضی از اجلای دیگر بود. محقق در جواب سؤال خواجه نصیر طوسی که اعلم مردم باصول فقه و اصول کلام را استفسار نمود فرمود که اعلم باصولین ابن جهیم و یوسف بن مطهر است باری وی همان است که در سند اجازات بعبارت مفید بن جهیم مذکور میباشد و در روضات گوید مشهور در لفظ جهیم مصغر بودن آن است (جهیم بر وزن کمیل). سال وفات و شرحی دیگر بدست نیامد.

(ص ۵۷۰ ت و ۳۳۵ قص)

ابن الجیرانی - احمد بن هبة الله

- ضمن شرح حال شواء یوسف نگارش یافته است.

ابن الحائک - حسن بن احمد

- بن یعقوب بن یوسف بن داود، همدانی القبیلة، یمنی البلدة، ابو محمد الکنية، ابن الحائک الشهرة، ادیبی است کامل شاعر نحوی لغوی، از اکابر ادبای عصر خود و از تلامذه ثعلب نحوی مشهور، بالخصوص در نحو و لغت نادره زمان خود بود، در جغرافیا اشعاری گفته که حاوی عجائب یمن و جزیره العرب و اسامی بلاد و صحاری آنها و سایر جزئیات همین موضوع میباشد

ص: ۴۵۸

و از تألیفات او است:

۱- الاکلیل فی انساب حمیر و ایام ملوکها که در لیبسیک چاپ شده و کثیر الفائدة است ۲- صفة جزيرة العرب که در لیدن چاپ شده و تألیفات دیگری نیز در جغرافیا و فلکیات و غیرها داشته و عاقبت بجهت پاره هجویات ناشایست و ناگفتنی در زندان مولد خود صنعاى یمن در سال سیصد و سی و چهارم هجرت درگذشت.

(کف و ص ۷۳ مط و ۲۳۸ ت و ۲۰۴ ج ۲ ع)

ابن حاتم

در اصطلاح رجالى على بن حاتم قزوینی است.

ابن الحاج - احمد بن محمد بن احمد

- ازديّ القبيلة، اشبیلی البلدة، ابو العباس الكنية، ابن الحاج الشهرة، ادیبی است قاری اصولی لغوی محدّث، حافظ لغات عرب، از تلامذه ابو علی عمر بن محمد شلوین و از معاصرین ابن عصفور نحوی، در عروض و قوافی و فنون عربیّه وحید عصر. در لسان عرب بتمامی اهل عصر خود مقدّم بوده و از تألیفات او است:

۱- الاقامة ۲- حکم السماع ۳- مختصر خصائص ابن جنی ۴- مختصر المستصفی و غیرها. در سال پانصد و یکم و یا ششصد و چهل و هفتم یا پنجاه و یکم هجرت وفات یافت، لکن تاریخ اوّل منافی تلمیذ بودن شلوین (متوفی بسال ۶۴۵ ه ق- خمه) و معاصر بودن ابن عصفور (متوفی بسال ۶۶۳ ه ق- خسج) بوده اینک یکی از دو تاریخ آخری را تأیید مینماید.

(ص ۸۶ ت و ۲۷۵ ج ۱۰ عن و متفرقات ذریعه)

ابن الحاج - شیث بن ابراهیم

- بن محمد بن حیدره قفطی قناوی، یا قباوی، ملقب به ضیاء الدین، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن الحاج، از اکابر ادبای اواخر قرن ششم هجرت میباشد که نحوی لغوی عروضی، در علوم عربیّه و فنون ادبیّه بر دیگران مقدّم، از تلامذه ابو طاهر سلفی و دیگر اساتید وقت، بسیار باوقار و نزد اکابر و امرا محترم بوده و از تألیفات او است.

۱- الاشارة فی تسهيل العبارة ۲- تهذيب ذهن الراعی فی اصلاح الرعية و الراعی

ص: ۴۵۹

۳- حز الغلاصم و افحام المخاصم ۴- المعتصر من المختصر و غیرها. در سال پانصد و نود و هشتم یا نهم هجری قمری درگذشت. (کف و ص ۲۷۷ ج ۱۱ جم)

ابن الحاج - محمد بن عبد الله

- نحوی قرطبی، معروف به ابن الحاج، از اکابر نحویین قرن هفتم هجرت و مشاهیر اساتید وقت بوده و از تألیفات او است:

۱- مقاصد الکافیة ۲- نزهة الالباب فی محاسن الآداب. در سال ششصد و چهل و یکم هجرت درگذشت. (کف و غیره)

ابن الحاج - محمد بن محمد

- بن محمد بن حاج عبدی فارسی، یا فاسی قیروانی تلمسانی، معروف به ابن الحاج، مکنی به ابو عبد الله، فقیه محدث مالکی مذهب، از اکابر مشایخ وقت، زهد و ورع او مشهور بود. نخست از مشایخ بلاد خود استماع حدیث کرد، اخیرا بمصر رفته و با گروهی از صلحا و ارباب حقیقت ملاقات و با اخلاق ایشان متخلّق و فنون طریقت را از ایشان اخذ نمود و از تألیفات او است:

۱- شمس الانوار و كنوز الاسرار در سحر و طلسمات ۲- المدخل یا مدخل الشرع الشریف علی المذاهب الاربعة که کتابی است کثیر الفائدة، معایب و بدعتهایی را که اغلب از قبیل منکرات مسلمّه و بعضی نیز از قبیل شبهات بوده و مردم مرتکب آنها هستند در آن کتاب کشف و بیان نموده است. این هردو کتاب در مصر چاپ شده و وفات ابن الحاج در جمادی الاولی هفتصد و سی و هفتم هجرت در هشتاد سالگی یا بیشتر در قاهره واقع گردید.

(ص ۲۳۷ ج ۴ کمن و غیره)

ابن حاجب - عثمان بن عمر بن ابی بکر بن یونس

- مصری اسکندری دمشقی، کردی الاصل، مالکی المذهب، جمال الدین اللقب، ابو عمرو الکنیه، ابن حاجب الشهرة، اسنویّ الولادة، فقیه اصولی قاری نحوی، از مشاهیر فقها و ادبا و اصولیین و نحویین مالکیّه میباشد که بسال پانصد و هفتادم یا هفتاد و یکم هجرت در قصبه اسنا از بلاد صعيد مصر متولد شد. در اوائل زندگانی اصول عربیه و فنون ادبیّه و وجوه قرائات را از شاطبی و ابن البناء اخذ کرد، قرآن مجید را حفظ و فقه

ص: ۴۶۰

مالکی را نزد ابو منصور ابیاری تکمیل و متقن نمود، در اندک زمانی در اثر فطانت و ذکاوت و جودت قریحه در اغلب علوم و فنون متداوله متبحّر و از کثرت تبجّر به علامه مشهور گردید، دیری در مدرسه فاضلیّه قاهره تدریس کرد، اخیرا بدمشق رفته و در مسجد امویّه مشغول تدریس و مرجع استفاده اکابر شد.

و قاضی ابن خلّکان گوید که ابن حاجب چندین مرتبه برای ادای شهادت حاضر محضر قضاوت گردید، از هر مسئله مشکل عربی که از وی سؤال میکردم جوابی شافی و وافی داده و با کمال وقار و متانت حرف میزد. تألیفات و آثار قلمی طریفه منیفه ابن حاجب بهترین معرفّ کمالات علمیّه اش می باشند:

۱- الامالی که به امالی ابن حاجب معروف، تفسیر بعضی از آیات قرآنی و بسیاری از فوائد نحویه مربوطه بچندین جا از دو کتاب مفصل و کافیه را حاوی، یک نسخه از آن در خزانه مصریه و چند نسخه نیز در کتابخانه‌های استانبول و یک نسخه نیز برقم ۲۵۵۲ در خزانه بانگی فور موجود است ۲- الشافیة در صرف که از مهمترین کتب صرفیه است ۳- شرح شافیة مذکور ۴- شرح کافیه ذیل ۵- شرح مفصل زمخشری که نامش ایضاح است ۶- شرح وافیه ذیل ۷- الکافیة در نحو که آن نیز مثل شافیة از مهمترین کتب نحویه و هردو، محل استفاده و توجه اکابر و شروح بسیاری بر آنها نوشته‌اند و هردو بارها در مصر و هند و ایران مستقلا و با شروح متعلقه بآنها چاپ شده‌اند ۸- مختصر الاصول یا مختصر المنتهی که به مختصر ابن حاجب و مختصر حاجبی معروف و محل توجه فحول بوده و قطب الدین شیرازی و ملا سعد تفتازانی و جمعی وافر از اکابر شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند که اشهر از همه شرح مختصر عضدی تألیف عضد الدین ایجی سابق الذکر است و این کتاب مختصر المنتهی ملخص کتاب منتهی السؤل مذکور ذیل میباشد ۹- المقصد الجلیل فی علم الخلیل که قصیده‌ایست در عروض ۱۰- منتهی السؤل و الامل فی علمی الاصول و الجدل ۱۱- الوافیة که منظومه کافیه فوق است و غیر اینها.

اشعار علمیّه طریقه ابن حاجب نیز بسیار و با اینکه نقل آنها مستلزم اطناب و خروج از وضع کتاب است باز هم تکثیر فائده علمی را در نظر گرفته و دو فقره از آنها را ثبت اوراق می‌نماید: در اسامی اقداح عشره معموله در زمان جاهلیّت که بعضی از مفسرین کلمه ازلام از آیه سیّم سوره مبارکه مائده را هم بدانها تفسیر کرده‌اند گوید:

ثمّ حلس و نافس ثمّ مسبل

هی فذو توأم و رقیب

و منیح و ذی الثلثة تهمل

و المعلى و الوغد ثم سفیح

ص: ۴۶۱

مثله ان تعداول اول

و لكل ممن عداها نصیب

در توضیح اجمالی این جمله گوئیم: از عادات معموله زمان جاهلیّت بوده است که ده تن از ایشان یک شتر را میکشند، گوشت آن را بیست و هشت حصّه قسمت میکردند، بموجب ده قرعه که به قداح عشره موسوم بوده و در سه تا از آنها کلمه وغد و سفیح و منیح و در هفت‌تای دیگر نیز هفت کلمه فذ و توأم و رقیب و حلس و نافس و مسبل و معلى نوشته میشد تکلیف آن بیست و هشت حصّه را چنین تعیین میکردند که اصحاب سه قرعه اوّلی علاوه بر اینکه مهمل و بی‌نصیب بودند تمامی بهای آن شتر را نیز اثلاثا میدادند بخلاف اصحاب هفت قرعه دیگر که بهمان ترتیب، بیست و هشت سهم مذکور را بطور مجّانی متصاعدا می‌بردند چنانچه صاحب فذ یک سهم و توأم دو سهم تا صاحب معلى هفت سهم.

در قطر المحيط و خبری که در مجمع البیان در تفسیر آیه سیمی سوره مائده (وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ) از حضرت صادق ع روایت کرده نیز اسامی ذی نصیب و بی نصیب قداح عشره بهمان قرار ابن حاجب میباشد ولی در ترتیب آنها در خبر مذکور مسبل و نافس و حلس و رقیب را بهمین ترتیب سیمی و چهارمی و پنجمی و ششمی شمرده و در قطر هم گوید نافس (که در ترتیب ابن حاجب پنجم است) بزعم بعضی چهارم بوده و مسبل را هم (که در ترتیب ابن حاجب ششم است) مابین ششم و پنجم بودن مردّد گرفته و بنا بر تفسیر مذکور در آیه مزبوره نهی صریح از این بردو باخت فرموده است.

از اشعار علمی مفید ابن حاجب قصیده نونیّه‌ایست که در شماره مؤنّات سماعیه مشهوره زبان عرب سروده و آنها را بنام واجب التّائیت و جایز التّائیت بدو قسمت کرده که بعقیده او اوّلی شصت تمام و دویمی هفده تا است، لکن چنانچه ذیلا اشاره خواهیم کرد بعضی از افراد هردو قسمت، محل خلاف بعضی از اهل فن بوده و بهرحال حفظ آن برای محصلین و اهل علم عربیّت در غایت اهمیت است:

بمسائل فاحت كغصن البان

نفسی الفداء لسائل و افانی

هی یافتی فی عرفهم ضربان

اسماء تائیت بغیر علامه

هو ذو خیار لاخلاف معان

قد کان منها ما یؤنث ثم ما

ستون منها العین و الاذنان

اما التی لا بد من تائیتها

ص: ۴۶۲

اعدادها و السن و الكتفان

و النفس^{۵۴} ثم الدار ثم الدلو من

و الارض ثم الاست^{۵۵} و العضدان

و جهنم ثم السعیر و عقرب

و الريح منها و اللطی ویدان

ثم الجحیم و نارها ثم العصا

فی البحر تجری و هی فی القرآن

و الغول و الفردوس و الفلك^{۵۶} التی

^{۵۴} (۱) - بمعنی معروف روح و نفس ناطقه انسانی، اما بمعنی شخص، مذکر است

^{۵۵} (۲) - است بکسر اول نشستنگاه

و عروض شعر ^{۵۷} و الذراع و ثعلب	و الملح ثم الفاس ^{۵۸} و الورك ^{۵۹}
و القوس ثم المنجنيق و ارنب	و الخمر ثم البئر و الفخذان
و كذاک فی ذهب و فھر ^{۶۰} ذئب و فهد خ ل	ابدا و فی ضرب ^{۶۱} بكل مكان
و العين للينبوع ^{۶۲} و الدرع ^{۶۳} اللتي	هي من حديد قط و القدمان
و كذاک فی كبد ^{۶۴} و فی كرش ^{۶۵} و فی	سقر و منها الحرب و النعلان
و كذاک فی فرس و كأس ^{۶۶} ثم فی	افعى و منها الشمس و العقبان ^{۶۷}
و العنكبوت تحوك و الموسى ^{۶۸} معا	ثم اليمين ^{۶۹} و اصبع الانسان
و الرجل منها و السراويل ^{۷۰} اللتي	فی الرجل كانت زينة العريان
و كذا الشمال ^{۷۱} من الاناث و مثلها	ضبع ^{۷۲} و منها الكف و الساقان

-
- ۵۶ (۳) - یعنی فلک بر وزن قفل بمعنی کشتی، اما بر وزن فرس مذکر است، لکن بر وزن فرس مذکر است، لکن بر وزن قفل نیز ظاهراً بنوشته قطر المحيط واجب التأنیث نبوده و جایز الوجهین است
- ۵۷ (۴) - و هم چنین عروض اسم مکه و اسم مدینه
- ۵۸ (۵) - بر وزن فلس تبر
- ۵۹ (۶) - تشبیه ورک بر وزن خجل، سرین
- ۶۰ (۷) - بر وزن حبر سنگ کوچک
- ۶۱ (۸) - بر وزن فرس عسل سفید
- ۶۲ (۹) - یعنی بمعنی ینبوع و قنات، اما عین بمعنی چشم در شعر چهارمی فوق مذکور شد و عین بمعانی دیگر هم مذکر است
- ۶۳ (۱۰) - بر وزن حبر بمعنی زره، لکن بنوشته قطر المحيط جایز الوجهین است و اما درع بمعنی پیراهن مذکر است
- ۶۴ (۱۱) - بر وزن خجل جگر، این هم بنوشته بعضی جایز الوجهین است
- ۶۵ (۱۲) - بر وزن حبر شکنجه
- ۶۶ (۱۳) - بر وزن فلس جام پر از شراب، خالی را قدح گویند
- ۶۷ (۱۴) - تشبیه عقب بر وزن خجل پاشنه و پی با
- ۶۸ (۱۵) - تیغ دلاکی
- ۶۹ (۱۶) - دست راست، هم چنین یسار بمعنی دست چپ لکن ناظم آن را نگفته است
- ۷۰ (۱۷) - بمعنی شلوار و زیرجامه و این هم بنوشته بعضی جایز الوجهین است
- ۷۱ (۱۸) - یکسر اول دست چپ
- ۷۲ (۱۹) - بر وزن عضد گفتار

اما اللذى قد كنت فيه مخيرا
 هو كان سبعة عشر فى التبيان
 السلم^{٧٣} ثم المسك^{٧٤} ثم القدر^{٧٥} فى
 لعة و منها الحال^{٧٦} كل اوان
 و الليث منها و الطريق و كالسرى^{٧٧}
 و كذا السماء و كالسبيل مع الضحى
 و الحكم هذا فى القفا ابا و فى
 رحم^{٧٨} و فى السكين و السلطان

(١) - بمعنى معروف روح و نفس ناطقه انساني، اما بمعنى شخص، مذكر است

(٢) - است بكسر اول نشستگاه

(٣) - يعنى فلک بر وزن قفل بمعنى كشتى، اما بر وزن فرس مذكر است، لكن بر وزن فرس مذكر است، لكن بر وزن قفل نیز ظاهرا بنوشته قطر المحيط واجب التأنيث نبوده و جايز الوجهين است

(٤) - و هم چنین عروض اسم مکه و اسم مدینه

(٥) - بر وزن فلس تبر

(٦) - تشنيه ورک بر وزن خجل، سرین

(٧) - بر وزن حبر سنگ کوچک

(٨) - بر وزن فرس غسل سفید

^{٧٣} (٢٠) - بر وزن حبر و فلس آشتی و بعضی آنرا واجب التأنيث دانند

^{٧٤} (٢١) - بر وزن حبر مشگ و اما بر وزن و معنى دیگر مذكر است

^{٧٥} (٢٢) - بر وزن حبر دیک و بعضی آنرا نیز واجب التأنيث شمرده‌اند

^{٧٦} (٢٣) - يعنى حال بمعنى وقت واوان

^{٧٧} (٢٤) - بر وزن دعا راه رفتن در شب

^{٧٨} (٢٥) - بر وزن خجل بجه‌دان

(۹) - یعنی بمعنی ینبوع و قنات، اما عین بمعنی چشم در شعر چهارمی فوق مذکور شد و عین بمعانی دیگر هم مذکر است

(۱۰) - بر وزن خبر بمعنی زره، لکن بنوشته قطر المحيط جایز الوجهین است و اما درع بمعنی پیراهن مذکر است

(۱۱) - بر وزن خجل جگر، این هم بنوشته بعضی جایز الوجهین است

(۱۲) - بر وزن خبر شکنجه

(۱۳) - بر وزن فلس جام پر از شراب، خالی را قدح گویند

(۱۴) - تثنيه عقب بر وزن خجل پاشنه و پی پا

(۱۵) - تیغ دلاکی

(۱۶) - دست راست، هم چنین یسار بمعنی دست چپ لکن ناظم آن را نگفته است

(۱۷) - بمعنی شلوار و زیرجامه و این هم بنوشته بعضی جایز الوجهین است

(۱۸) - بکسر اول دست چپ

(۱۹) - بر وزن عضد گفتار

(۲۰) - بر وزن خبر و فلس آشتی و بعضی آنرا واجب التأنیث دانند

(۲۱) - بر وزن خبر مشگ و اما بر وزن و معنی دیگر مذکر است

(۲۲) - بر وزن خبر دیک و بعضی آنرا نیز واجب التأنیث شمرده‌اند

(۲۳) - یعنی حال بمعنی وقت و اوان

(۲۴) - بر وزن دعا راه رفتن در شب

(۲۵) - بر وزن خجل بچه‌دان

و قصیدتی بقی و انی اکتسی

ثوب الفناء و کل شیء فان

در شرح حال علی بن محمد سخاوی از کتاب روضات الجنّات از کتاب درّ منثور شیخ علی سبط الشهید نقل کرده است که جدّ او شهید ثانی همین قصیده را بسخاوی مذکور نسبت داده و بعد از بیت آخری مذکور این بیت را نیز افزوده است:

واقمت ذکر الرب ارجو عفوه

والله یغفر زلة الانسان

مخفی نماند که مؤنّثات سماعیه منحصر بهمین هفتاد و هفت نبوده و چنانچه اشاره نمودیم گویا نظر ناظم بتعداد مشهورات آنها است. چون ابو بکر پدر صاحب ترجمه، حاجب و دربان امیر عزّ الدین صلاحی بوده بهمین جهت او هم به ابن حاجب شهرت یافته است.

وفات او روز شانزدهم یا بیست و ششم شوال ششصد و چهل و ششم هجری قمری در اسکندریّه واقع شد و در خارج باب البحر در مقبره شیخ صالح بن ابی شامه مدفون گردید، لکن مشهور آنکه در واقعه هلاکو خان، ابن حاجب با چند تن دیگر از علمای عامّه در بغداد مقتول گردیده است، در روضات الجنّات نیز این قول را بکتاب تحفة الابرار حسن بن علی طبرسی صاحب کامل بهائی از علمای امامیه نسبت میدهند، از حاشیه شرح جامی عصام نیز آن را استظهار کرده و در قصص العلما هم کیفیت قتل او را با بعضی از جریانات دیگر مبسوطا نگارش داده است، لکن خود صاحب روضات قول اوّل را که وفات در اسکندریّه میباشد تقویت کرده و قول دویمی مشهور را شدیداً انکار مینماید و در مقام جمع بین القولین احتمال داده که در آن زمان دو تن از علمای اهل سنّت باین حاجب شهرت داشته است یکی همین ابن حاجب عثمان بن عمر مشهور که پیش از استیلای هلاکو خان در اسکندریّه وفات یافت، دیگری هم در بغداد بقتل رسید و الله العالم.

(ص ۴۶۸ ت و ۳۴۰ ج ۱ کا و ۴۵ هب و ۳۱ ج ۱ فع و ۶۱۶ ج ۱ س و غیره)

ابن الحاجّة

رجوع به ابن حجت علی بن احمد بن محمد شود.

ابن الحاشر - احمد بن عبد الواحد

- بعنوان ابن عبدون احمد خواهد آمد.

ابن حبان

(بر وزن عطار) محمد بن احمد، فقیه محدّث حافظ، مکنّی به ابو حامد یا ابو حاتم، از فقها و محدّثین اواسط قرن چهارم شافعیّه

میباشد که در طبّ و نجوم و دیگر علوم متداوله نیز بی بهره نبود، برای تحصیل علم سالها از مولد خود شهر بست از بلاد سیستان مسافرتها کرد، عاقبت قاضی سمرقند شد، اخیرا بتهمت زندقه از قضاوت منفصل و بنقل حدیث پرداخت تا در سیصد و پنجاه و چهارم هجری قمری در هشتاد سالگی درگذشت و از تألیفات او است:

۱- التقاسیم و الانواع در حدیث ۲- النقات ۳- روضة العقلاء و نزهة الفضلاء ۴- المسند الصحیح ۵- مشاهیر علماء الامصار و غیرها و رجوع بعنوان ابو الشیخ هم نمایند.

(کف و ص ۶۱۶ ج ۱ س و غیره)

ابن الحبی - محمد بن موسی

- بعنوان سیبویه در باب اوّل (القاب) مذکور است.

ابن حبیب - طاهر بن حسن

- بعنوان زین الدین در باب اوّل (القاب) مذکور است.

ابن حبیش - عبد الرحمن

- بن محمد بن عبد الله بن یوسف بن ابی عیسی بن حبیش انصاری اندلسی مرسی قاضی محدث نحوی، مکنّی به ابو القاسم، از ادبا و محدثین اندلس میباشد که نخست در جزیره شقر و اخیرا در شهر مرسیه از بلاد اندلس قضاوت نمود، در آن نواحی در عداد ائمه حدیث و غریب الحدیث معدود بود، کتاب المغازی در چند جلد تألیف داده و در سال پانصد و هشتاد و چهارم هجری قمری درگذشت. (ص ۴۲۶ روضات الجنات)

ابن الحجاج - حسین بن احمد بن حجاج

- یا احمد بن محمد بن جعفر بن حجاج، شیعی امامی، کاتب بغدادی نیلی، مکنّی به ابو عبد الله، معروف به ابن الحجاج، ادیبی است فاضل شاعر ماهر، با سید مرتضی و سید رضی معاصر، در عهد دیالمه از اکابر و از شعرای صمیمی اهل بیت رسالت ص، اشعارش طبیعی و خالی از تصنع و تکلف بود. گویند که ابن الحجاج و امرء القیس در فنّ شاعری در یک درجه و هریک مخترع طریق خاصی بوده‌اند و ثالثی ندارند. ابن الحجاج در هجو اعداء دین هم اشعاری گفته و لکن غالب اشعارش در هزل و مطایبه بوده و در جدّ نیز اشعار بسیاری دارد. روزی بحسب دعوت بهمراهی جمعی مهمان رفت، احضار غذا در خانه میزبان قدری دیر شد

پس ابن الحجاج این دو شعر را انشاء نمود:

یا ذاهبا فی داره جائیا
من غیر معنی لا ولا فائدة
قد جن اضیافک من جوعهم
فاقرء علیهم سورة المائدة

قصیده فائیه او که هشت اندر هشت و بشصت و چهار بیت مشتمل و در مدح حضرت امیر المؤمنین ع سروده مشهور و از لطائف قصائد میباشد و بعضی از ابیات آنرا محض تبرک و تیمّن زینت بخش اوراق می نماید:

یا صاحب القبة البیضا علی النجف
من زار قبرک و استشفی لدیک شفی
زوروا ابا الحسن الهادی لعلکم
تحظون بالاجر و الاقبال و الزلف
اذا وصلت فاحرم قبل مدخله
ملبیا واسع سعیا حوله وطف
حتى اذا طفت سبعا حول قبه
تأمل الباب تلقا وجهه فقف
و قل سلام من الله السلام علی
اهل السلام و اهل العلم و الشرف
انی اتیتک یا مولای من بلدی
مستمسکا من حبال الحق بالطرف
راج بانک یا مولای تشفع لی
و تسقنی من رحیق شافی اللهف
لانک العروة الوثقی فمن علقت
بها یداه فلن یشقی و لم یخف
و انک الآیة الكبرى اللتی ظهرت
للعارفين بانواع من الطرف
و قصة الطائر المشوی عن انس
تخبر بما نصه المختار من شرف
لا قدس الله قوما قال قائلهم
بخ یخ لک من فضل و من شرف
و یا یعوک بخم ثم اکدها
عاقوک و اطرحوا قول النبی و لم
محمد بمقال منه غیر خفی
هذا ولیکم بعدی فمن علقت
يمنعهم قوله هذا اخی خلفی
به یداه فلن یخشی و لم یخف

تا آنکه عنان قلم را بطرف ابن سکره محمد بن عبد الله آتی الذکر که منافرت مابین ایشان مثل منافرت جریر و فرزذق معروف است معطوف داشته و گوید:

عن ابن حجاج قولاً غیر منحرف

قل لابن سکره ذی البخل و الخرف

سقلقاتهم قد حضن من خلف

یا ابن البغا یا الزوانی العاهرات و من

در آخر قصیده گوید:

به شرفت و هذا منتهی شرفی

بحب حیدرة الکرار مفتحزی

یک مجلد از دیوان ابن الحجاج که حاوی قصائد دالیه و رائیه او است در موزه بریتانیا

ص: ۴۶۶

موجود میباشد و بعضی گویند دیوان ابن الحجاج حسین، ده مجلد بوده که سید رضی آن را منتخب کرده و الحسن من شعر الحسین نامیده است. بدیع اسطرلابی سابق الذکر هم آن دیوان را بیکصد و چهل و یک باب کههربابی در یکی از فنون شعریه میباشد مرتب نموده و آن را درة التاج فی شعر ابن الحجاج نام کرده و نسخه آن در پاریس است.

از نوادر قضایا که در روضات الجنّات از کتاب درّ النّضید سید جلیل القدر زین الدین علی بن عبد الحمید نجفی حسینی صاحب کتاب الانوار المضيئة نقل کرده و دلیل غایت جلالت و تقرّب ابن الحجاج نزد خانواده عصمت ع میباشد آنکه: پس از آنکه سلطان مسعود بن بویه دیلمی در نجف حصار صحن مقدّس مرتضوی ع را بنا نهاده و از تعمیرات قبه مبارکه فراغت یافت داخل حرم مبارک شده با کمال ادب نشست، در آن حال ابن الحجاج در مقابلش دم در مبارک حرم ایستاده و شروع بخواندن همین قصیده فائیه کرد تا به هجویات بعضی از معاندین که در ضمن قصیده بوده رسید، سید مرتضی که نیز حاضر بوده در غلظت شد و از خواندن آنها در حضور مبارک حضرت امیر المؤمنین ع صریحاً نهی فرمود ابن الحجاج نیز در همانجا قطع کلام نمود. شب آن حضرت را در خواب دید که تسلیت خاطرش داده و فرمود دلّتنگ مباش که سید مرتضی را امر کردیم برای اعتذار بخانه تو آید و تو استقبالش نکن که او بتو وارد شود تصادفاً همان شب سید نیز حضرت رسالت ص و ائمه اطهار ع را در خواب دیده و سلام داد، لکن توجهی ندیده و از این جهت افسرده شد، عرض نمود که ای موالی من، من بنده و فرزند شما هستم و بچه سبب سزاوار این عدم توجه شده‌ام فرمودند محض بجهت شکستن خاطر شاعر ما ابن الحجاج، اینک بمنزلش رفته و اعتذار کن، نزد ابن بویه‌اش برده و خاطر ابن بویه را نیز از عنایتی که درباره وی داریم مستحضر گردان پس سید از خواب بیدار شد و حسب الامر جهان مطاع، دردم برخاسته و رفته و در حجره ابن الحجاج را زد، ابن الحجاج ندایش کرد که یا سیدی همان کسی که ترا نزد من فرستاده مرا نیز امر کرده است که بسوی تو بیرون نشده و استقبالت نکنم سید گفت بلی اطاعت امر ایشان واجب است. سید وارد شده و اعتذار نمود، او را پیش ابن بویه

برده و قصه خوابی را که دیده بودند بدو نقل نمود و مشمول انعام وی گردید و بامر او همان قصیده را از اوّل تا آخر فروخواند. ابن الحجاج روز سه شنبه بیست و هفتم جمادی الاخره سیصد و نود و یکم هجری قمری در شهر نیل مابین بغداد و کوفه وفات یافت و بوسیّت خودش جنازه اش ببغداد نقل شد، در سمت پایین پای حضرت امام موسی بن جعفر ع دفن گردید و بر قبر او نوشتند: و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید و سید رضی قصیده ای در مرثیه اش انشا نموده است.

(ص ۲۳۹ ت و ۵۴ هب و ۱۷۰ ج ۱ کا و ۲۰۶ ج ۹ جم و ۲۲۸ لس و غیره)

ابن الحجاج - مسلم بن حجاج

- در باب اوّل (القاب) بعنوان قشیری مسلم مذکور است.

ابن حجام - محمد بن عباس

- یا عیاش بن علی بعنوان ابن ماهیار خواهد آمد.

ابن حجت - ابو بکر بن علی بن عبد الله

- یا محمد بن حجت، حمویّ الولادة، قادریّ المسلك، حنفیّ المذهب، تقیّ الدّین اللّقب، ابن حجت الشهرة، از فضلی قرن نهم هجرت میباشد که ادیبی است شاعر ماهر، در فنون شعر و ادب عارف، در نظم و نثر بصیر. مدایحی در حق اکابر دمشق گفته و ابن حجر او را شاعر انحصاری عصر خود معرفی کرده است و از آثار قلمی ابن حجت است:

۱- امان الخائفین من امة سيد المرسلین ص ۲- بدیعیه که قصیده ایست در مدح حضرت رسالت ص، بیکصد و چهل و سه بیت مشتمل، یکصد و سی و شش نوع از محسنات بدیعیه را حاوی، خود ناظم آن را تقدیم ابی بکر نامیده و شرحی بنام خزانه الادب بر آن نوشته و در قاهره با همین شرح چاپ شده است ۳- تخمیس مناجات عبد الرحمن سهیلی سابق الذکر ۴- ثمرات الاوراق فی المحاضرات که بزیده نوادر و حکایاتی که در مجالس و محافل بدانها حاجت افتد مشتمل و در حاشیه محاضرات الادبای راغب اصفهانی در قاهره چاپ شده است ۵- جنی الجنّین که نام دیوان او و حاوی اشعاری است که خود او یا دیگران در مدحیه گفته اند ۶- خزانه الادب و غایة الارب که مذکور شد ۷- دیوان شعر که ذکر گردید ۸- قهوة الانشاء ۹- کشف اللشام عن وجه التوریه و الاستخدام که در بیروت چاپ و بعد از شرح انواع و اقسام توریه بعضی از اشعار خود را که حاوی اقسام مذکوره میباشد ذکر کرده است. وفات ابن حجت بسال هشتصد و سی

و هفتم هجرت در بیشتر از شصت سالگی واقع گردید.

(کف و ص ۵۵ هب و ۶۷۵ هر و ۷۶ مط)

ابن حجت - احمد بن محمد

- بن محمد بن محمد، قرطبی، مکنّی به ابو جعفر، نحوی قاری محدّث حافظ محقّق واعظ زاهد متورع متواضع، معروف به ابن حجت و ابن ابی حجت، از اکابر اساتید وقت، زهد و ورع و کثرت فضل او مشهور، قرآن و نحو و حدیث را در قرطبه خوانده پس مدتی در اشبیلیه متصدی قضاوت و وعظ و خطابه بود تا بسال ششصد و چهل و دویم یا سیّم هجرت در هشتاد تمام یا هشتاد و یک سالگی درگذشت و از تألیفات او است:

۱- تسدید اللسان در نحو ۲- الجمع بین الصحیحین صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیرها.

(کف و ص ۸۷ ت و ۵۵ هب)

ابن حجت - شیخ زین الدین

- بن علی بن احمد شهید ثانی رجوع بذیل شود.

ابن حجت - علی بن احمد

- بن محمد بن جمال الدین بن تقی الدین بن صالح، ملقب به نور الدین، معروف به ابن حجت، یا بنوشته بعضی ابن الحاجه، والد ماجد شهید ثانی سابق الذکر و از افاضل عصر خود بود، شهید هم مقداری از فقه و علوم عربیه را از وی خوانده و هرروز نسبت باندازه محفوظات علمی وظیفه‌ای مقررّی از وی داشت، بسال نهصد و بیست و پنجم هجری قمری در چهارده سالگی شهید وفات یافت. جمیع اجداد شهید از اکابر علمی وقت خود و جدّ اعلایش شیخ صالح مذکور هم از تلامذه علّامه حلّی بوده است. از بعضی کلمات روضات الجنّات استظهار میشود که خود شهید ثانی شیخ زین الدین بن علی را نیز ابن حجت گویند.

(نی و سطر ۱۹ ص ۱۲۹ ت و اطلاعات متفرقه)

ابن حجت - علی بن عبد الله

- همان ابن حجت ابو بکر مذکور فوق است که در بعضی از مواضع کشف الظنون نامش را علی بن عبد الله نوشته و ابو بکر را کنیه قرار داده است.

ص: ۴۶۹

ابن حجر - احمد بن علی بن حجر

- ذیلا بعنوان ابن حجر عسقلانی مذکور است.

ابن حجر - احمد بن محمد بن علی

- ذیلا بعنوان ابن حجر هیثمی مذکور است.

ابن حجر - امرء القیس

- از شعرای نامی زمان جاهلیّت و یکی از اصحاب سبعه معلقه میباشد. با اینکه در باب اوّل بهمین عنوان امرء القیس نگارش داده‌ایم باز هم گوئیم چنانکه مذکور شده نامش جندح یا سلیمان پسر حجر (بر وزن قفل) کندی، حکمران بنی اسد در حیره و تهامسه و بنوشته قاموس یازده تن بهمین عنوان امرء القیس معروف هستند که هشت تن از ایشان از مشاهیر شعرا بوده‌اند و همه ایشان را در مقام نسبت، امرئی و فقط ابن حجر را مرقسی گویند (که از مجموع دو کلمه، یک کلمه اشتقاق داده و حرف نسبت را بدان الحاق نمایند مثل عبدی گفتن در نسبت به عبد الرحمن و نظائر آن).

شمی، در حاشیه مغنی در وصف امرء القیس گوید که مادرش در شیرخوارگی او مرد، بواسطه پیدا نشدن دایه و مرضه با شیر سگش تربیه نمودند این بود که در موقع عرق کردن بوی سگ از وی می‌آمد. امرء القیس بواسطه معاشقه با نامادری خود و غزلهایی که درباره او سروده بوده از طرف پدرش مطرود شد، مدتی در میان قبائل عرب امرار وقت نمود، اخیرا بعزم انتقام از پدر و یا بنوشته بعضی، بعد از کشته شدن پدرش بعزم خونخواهی پدر و ضبط تخت موروثی او بدستیاری بعضی از قبائل عرب بولایت بنی اسد که مقرّ حکومت پدرش بوده حمله برد، بعد از اندک محاربه کسانش فرار کردند، او نیز ناچار بقیصر روم پناهنده شد، اخیرا بواسطه تغزل با دختر قیصر و یا موافق آنچه در عنوان امرء القیس اشاره شد بتهمت هجو کردن قیصر محکوم باعدام گردید، در آن حال که در انقره بوده پیراهن سمّ‌داری برسم خلعت شاهانه با نهایت احترام برای او فرستادند که بمجرّد پوشیدن آن، بدنش در اثر سمّ ریش شده و درگذشت و پسران او زمان اسلام را درک کرده‌اند. دیگر مزایای حال او را تحت عنوان امرء القیس نگارش داده‌ایم.

(صف و ص ۱۰۳۵ ج ۲ س و ۲۵۹ ج ۱ فع و غیره)

ص: ۴۷۰

ابن حجر عسقلانی - احمد بن علی بن حجر

- یا موافق آنچه در صفحه الحاقی باوّل جلد اوّل درر کامنه نوشته احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمد بن احمد، مشهور به ابن حجر (بر وزن قمر) عسقلانی الاصل، مصریّ الولادة و الاقامة، مکّیّ الاقامة، اشعریّ الاصول، شافعیّ الفروع، شهاب الدین اللّقب، ابو الفضل الکنية، ابن حجر الشّهرة، فقیهی است محدّث حافظ رجالی ادیب کامل جامع و از اکابر فقها و محدّثین شافعیّه قرن نهم هجرت میباشد. وی بسال هفتصد و هفتاد و سیّم هجرت در مصر و یا در بلده عسقلان از اعمال فلسطین در ساحل بحر شام (که به عروس الشّام هم موسوم و از سرحدات مسلمین بوده و مشهد رأس الحسین ع هم در آنجا

است) متولد شد، بعد از تحصیل مقدمات متداوله و حفظ قرآن مجید هریک از فقه و اصول و حدیث و عروض و ادبیات و فنون متداوله را نزد اساتید وقت متقن داشت، ریاست بلامعارض مذهبی بدو منتهی و گاهی در کلمات بعضی از اجله به قسطلانی نیز موصوف بود، غالباً در مصر و قاهره و بلاد مصر اقامت داشت، شیخ الاسلام و قاضی القضاة آن نواحی بوده و اخیراً مدتی هم در مکه مجاورت نمود، اغلب اوقات او در بلاد مصر و شام و حجاز در علم حدیث مصروف میشد، حافظ وقت بدو منحصر و اکثر تألیفاتش نیز که از صد و پنجاه متجاوز است در آن علم شریف میباشد:

۱- الاصابة فی تمییز الصحابة تمامی اصحاب را که در اسد الغابة و استیعاب و ذیل آن هست نقل و بسیاری را هم بدانها افزوده و این کتاب در مصر و قاهره و کلکته طبع شده است ۲- الامالی الحلبیة که در شهر حلب املا کرده و اکثر آنها حدیث است ۳- انباء الغمر فی ابناء العمر در تاریخ ۴- بذل الماعون فی فضل الطاعون که حاوی احادیث وارده در طاعون و شرح آنها است ۵- بلوغ المرام من احادیث الاحکام که در هند و قاهره چاپ شده است ۶- تبصیر المنتبه فی تحریر المشتبه ۷- تقریب التهذیب فی اسماء الرجال ۸- تهذیب التهذیب الکمال فی معرفة الرجال که در حیدرآباد و دهلی چاپ شده است ۹- الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة که در حیدرآباد هند در چهار مجلد چاپ شده است ۱۰- شرح نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر که در قاهره چاپ شده است ۱۱- طبقات المدلسین که نامش تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس بوده و در قاهره چاپ شده است ۱۲- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری که در دهلی و قاهره چاپ و بتهنائی در اثبات تبحر مؤلفش کافی است ۱۳- القول المسدد

ص: ۴۷۱

فی الذب عن مسند الامام احمد ۱۴- الکافی الشافی فی تخریج احادیث الکشاف که در آخر جلد چهارم خود تفسیر کشاف در مصر چاپ شده است ۱۵- لسان المیزان در رجال که در حیدرآباد چاپ شده است ۱۶- مناقب الامام الشافعی ۱۷- نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر که در کلکته چاپ شده و غیر اینها که بسیار است. وفات ابن حجر بسال هشتصد و پنجاه و دویم یا سیّم هجری قمری در قاهره واقع گردید.

(کف و ص ۹۴ ت و ۶۱۶ ج ۱ س و ۳۲ ج ۱ فع و ۵۵ هب و غیره)

ابن حجر کندی

همان ابن حجر امرء القیس مذکور فوق است.

ابن حجر مکی

همان ابن حجر عسقلانی فوق و ابن حجر هیثمی ذیل است.

ابن حجر هیثمی - احمد

- بن محمد بن علی بن حجر (بر وزن قمر) مصری سعدی، هیشمی الولادة، مکیّ النشأة و الاقامة، ابو العباس الکنية، ابن حجر الشهرة، شهاب الدين اللّقب، شافعیّ المذهب، در سال نهصد و نهم هجرت در محله هیشم نام مصر متولد شد، در حال صغر او پدرش مرد پس در تحت کفالت بعضی از اجلای وقت بجامع ازهر رفته و مشغول تحصیل گردید، فقه شافعی و اصول و کلام و ادبیات و دیگر علوم متداوله را متقن داشت و باکابر وقت مقدّم شد. با آن تبجّر علمی برخلاف ابن حجر عسقلانی فوق الذکر نسبت بمذهب اهل سنت بسیار متعصّب بود، کمر عداوت شیعه را بر میان بسته و کتاب صواعق محرقه مذکور ذیل را در ردّ شیعه نوشت، از سال نهصد و چهل هجرت تا آخر عمر در مکه اقامت کرده و مفتی حجاز بود، بتدریس و تألیف و فتوی اشتغال داشت تا در سال نهصد و هفتاد و سیّم یا چهارم یا نود و چهارم هجرت مرد و از تألیفات او است:

۱- الاعلام بقواطع الاسلام که در مصر چاپ شده است ۲- تطهير الجنان و اللسان عن الخوض و التفوه بسبب سیدنا معاویة بن ابی سفیان که در حاشیه صواعق ذیل چاپ شده است ۳- الجوهر المنظم (المنتظم خ ل) فی زیارة القبر المکرم که در قاهره چاپ شده است ۴- الخیرات الحسان فی مناقب الامام الاعظم ابی حنیفة النعمان که در مصر چاپ شده و در رد مطاعنی است که غزالی بابو حنیفه وارد آورده است ۵- شرح قصيدة البردة که در مصر چاپ شده است ۶- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الزندقة یا الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقة یا

ص: ۴۷۲

الصواعق المحرقة لاختوان الابتداع و الضلال و الزندقة که در قاهره چاپ و یک نسخه خطی آن بشماره ۱۷۸۳ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود و صاحب مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری سابق الذکر هم کتاب صوارم مهرقه را که در این اواخر در طهران چاپ شده در ردّ همین کتاب صواعق تألیف داده است و غیر اینها.

هیشمی (چنانچه اشاره شد) بمحله هیشم نام مصر منسوب و حرف سیّم آن را در کشف الظنون و مواضع دیگر با ثای ثخذ نوشته‌اند و فقط در کتاب نور سافر با ثای قرشت نوشته و گوید که نسبت آن بمحله ابو الهیشم از سمت غربی مصر میباشد که در اواخر مسکن ابن حجر بوده است سعدی نیز منسوب بمحله سعد نامی است در سمت شرقی مصر که مسکن اولی او میباشد. اما ابن حجر گفتن وی (چنانچه از عنوان فوق ظاهر میشود) بجهت مسمی به حجر بودن جدّ عالی او میباشد و دور نیست که لفظ حجر لقب بوده و جدّ مذکورش را بهمان لقب معرفی کرده و اسم اصلی او را ننوشته باشند. در نور سافر گوید ابن حجر گفتن بجهت آن است که بزعم بعضی، یکی از اجداد او بسیار کم‌سخن بوده و بدون ضرورت حرف نمی‌زده است و بدین سبب او را حجر میگفتند که گویا سنگی است در گوشه خانه افتاده، تا متدرجا لقب مشهوری وی گردید و اولاد او نیز باین حجر معروف شدند.

(کف و ص ۲۸۷ نور سافر و ۹۸ ت و ۵۵ هب و غیره)

ابن حجله - احمد بن یحیی

- بعنوان ابن ابی حجله نگارش یافته است.

ابن الحداد - ابراهیم بن احمد بن فتح

- قرطبی، مکنّی به ابو اسحق، معروف به ابن الحداد، از قدمای علمای اندلس و از اکابر لغت و علوم عربیّه بود، در سال سیصد و نود و نهم هجری قمری درگذشت.

(سطر ۳۱ ص ۳۱۴ ت)

ابن الحداد - احمد بن محمد

- حداد، در باب اوّل (القاب) بعنوان جمال الدین مذکور است.

ابن الحداد - جعفر بن موسی

- نحوی لغوی، معروف به ابن الحداد، مکنّی به ابو الفضل، از ادبای اواخر قرن سیّم هجرت میباشد که در نحو

ص: ۴۷۳

و لغت مرجع استفاده جماعت بوده و در سال دویست و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت.

(ص ۲۰۵ ج ۷ جم و ۱۹۲ ج ۷ تاریخ بغداد)

ابن الحداد - سعید بن محمد

- غسانی، مکنّی به ابو عثمان، ملقب و معروف به ابن الحداد، در لغت و علوم عربیّه دستی توانا داشت، در اکثر فنون متداوله استاد کل و بالخصوص در جدل بی‌بدل بود و از تألیفات او است:

۱- الامالی ۲- توضیح المشکل فی القرآن ۳- عصمة النبیین ع و غیرها و زمان زندگانش بدست نیامد. (سطر ۱۷ ص ۳۱۴ روضات الجنات)

ابن الحداد - محمد بن احمد بن عثمان

- یا حداد اندلسی قیسی، مکنّی به ابو عبد الله، معروف به ابن الحداد، از مشاهیر ادبا و شعرای قرن پنجم هجری اندلس میباشد که دیوانی مرتب معروف به دیوان ابن الحداد و کتابی در عروض داشته و در سال چهار صد و هشتادم هجری قمری درگذشت.

(کف و ص ۶۱۷ ج ۱ س)

ابن الحداد - محمد

- بن احمد بن محمد بن جعفر، کنانی مصری، فقیه قاضی شافعی، مکنّی به ابو بکر، معروف به ابن الحداد، از اکابر محققین فقهای شافعیّه میباشد که در نحو و لغت و تاریخ و فقه و حدیث و تفسیر و علوم قرآنیّه و فنون ادبیّه و حید عصر خود، دارای استنباط و قوه متصرفه، مرجع استفاده عامّه بود.

در مصر بساط تدریس گسترده و متصدی امور قضاوت شد، نزد ملوک و امرا و عموم طبقات رعایا بسیار محترم میزیست، کتاب الفروع فی مذهب الشافعی که بسیار مختصر و مدقّقانه و محقّقانه و محل حیرت و مورد توجه اکابر بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند تألیف او است. بسال سیصد و چهل چهارم یا پنجم هجری قمری در هشتاد تمام یا هشتاد و یک سالگی در مصر درگذشت. (کف و ص ۳۱ ج ۲ کا و ۶۱۷ ج ۱ س)

ابن الحذاء - محمد بن یحیی

- بن محمد، یا احمد، تیمی اندلسی قرطبی مالکی، مکنّی به ابو عبد الله، معروف به ابن الحذاء (بصیغه مبالغه)

ص: ۴۷۴

فقیه محدّث خطیب بلیغ ادیب بارع که در فنون ادبیّه بدیگران تقدّم داشته و در علم تعبیر نیز بصیر بود و از تألیفات او است:

۱- الانباء بمعانی الاسماء ۲- البشری فی تعبیر الرؤیا ۳- الخطب و الخطباء.

وی بسال چهار صد و دهم یا شانزدهم هجری قمری در سرقسطه درگذشت.

(کف و ص ۱۰۸ ج ۱۹ جم)

ابن حذیفه

در اصطلاح رجالی حسن بن حذیفه بن منصور کوفی است.

ابن حذیم

(بر وزن درهم) مردی است شاعر طیب حاذق، از قبیله بنی تیم الرباب، بمهارت در طبّ معروف و بی‌بدل و ضرب المثل و طیب‌ترین عرب بود و جمله اطب من ابن حذیم از امثال دایره میباشد. اسم و زمانش بدست نیامد و او را ابن حذام نیز گویند. او نخستین کسی است که بر بلاد فانیّه و آثار باقیه گریه و ندبه کرده و در بعضی از اشعار امرء القیس و بعضی از شعرای دیگر اشاره بهمین مطلب شده است.

لفظ حذیم با خای نقطه‌دار مشهورتر از خای بی نقطه است و یا بقول بعضی، ابن حذیم دو نفر بوده یکی با خای نقطه‌دار و دیگری بی نقطه.

(مرصع و مجمع الامثال)

ابن الحر - عبید الله

- بن حر فارس شاعر جعفی، صاحب نسخه‌ایست که آنرا از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده، در سال شصت و هشتم هجرت مقتول شد و یا از خوف دستگیری در فتنه مصعب بن زبیر خود را در فرات انداخته و غرق گردید. (ص ۲۵۴ ج ۱ نی و کتب رجالیه)

ابن الحریری - قاسم بن علی

- در باب اوّل (القاب) بعنوان حریری نگارش یافته است.

ابن حزم - علی بن احمد

- یا محمد بن حزم، یا محمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح ظاهری فارسی اندلسی، قرطبیّ الولادة، ابو محمد الکنیه، امویّ النسب، ابن حزم الشهرة و اللقب، فقیهی است محدّث حافظ ادیب شاعر طبیب ماهر، از اکابر علما و ادبای اواسط قرن پنجم هجری، در فقه و تفسیر و حدیث و

ص: ۴۷۵

ادیبّات متداوله و علوم بسیاری متفنّن و بهمین جهت در کلمات اهل فن به علامه موصوف، در ذکاوت و کثرت و سرعت حفظ و صفای قریحه شعری و فنون فصاحت و بلاغت در نهایت شهرت و وحید عصر خود. نخست در مذهب شافعی بوده و باحکام وی عمل مینمود، اخیرا در فقه، رویه داود بن خلف اصفهانی را که از اهل ظاهر بوده ستوده و طریق استقلال پیمود و خودش احکام دینیّه را از ظواهر کتاب و سنّت استنباط مینموده و بهمین جهت مورد تشنّیع فقها شد و تبعیدش نمودند، یا خود تبعید او بجهت بدزبانی او بوده که احترام هیچیک از علمای وقت را رعایت نمی‌کرد و کسی از شرّ زبان او ایمن نبود بحدّی که زبان او و شمشیر حجّاج بن یوسف را برابر می‌شمردند. عاقبت اسباب نفرت حکومت و افراد ملت را نیز فراهم آورد تا او را از مولد خود قرطبه اندلس تبعید نمودند بالاخره در بادیه لبله یا لبله نامی بسال چهار صد و پنجاه و ششم هجرت در هفتاد و دو یا سه سالگی درگذشت و از اشعار او است:

فروحي عندکم ابدًا مقيم

لئن اصبحت مرتحلا بجسمي

له سأل المعاینة الکلیم

و لكن للعیان لطیف معنی

از تألیفات او است:

۱- الاحکام لاصول الاحکام ۲- اظهار تبدیل اليهود و النصاری فی التورات و الانجیل و بیان تناقض ما بایدیم من ذالک مما لا یحتمل التأویل ۳- التقریب فی المنطق ۴- جمهرة الانساب و یک نسخه از آن در خزانه مصریه موجود است ۵- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل یا الفصل بین اهل الاهواء و النحل ۶- مداواة النفوس در اخلاق و این هردو در قاهره چاپ شده است و غیر اینها که بسیار بوده و تمامی مصنفات او را در حدود چهار صد کتاب گویند.

(کف و ص ۵۵ هب و ۳۶۹ ج ۱ کا و ۲۳۵ ج ۱۲ جم و ۶۱۷ ج ۱ س و غیره)

ابن حزم - محمد بن یحیی

- مکنّی به ابو الولید، معروف به ابن حزم، از مشاهیر شعرای اندلس و عموزاده ابن حزم فوق بوده و از او است:

اتجزع من دمی و انت اسلته
و من نار احشائی و منک لهیبها

بعد از سال پانصدم هجرت درگذشت. (ص ۶۱۷ ج ۱ قاموس الاعلام)

ص: ۴۷۶

ابن حسام خوافی

از فصحای شعرای شیرین زبان ایرانی میباشد که اشعارش نمکین و آبدار بوده و از او است:

آن کیست که تقریر کند حال گدا را	در حضرت شاهی
کز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را	جز ناله و آهی
هرچند نیم لایق درگاه سلاطین	نومید نیم هم
کز روی ترخم بنوازند گدا را	گاهی بنگاهی

در سال هفتصد و سی و هفتم هجرت درگذشت و اسم و مشخص دیگری بدست نیامد.

خواف هم در ضمن عنوان شاه سنجان مذکور است.

(ص ۱۱۵ سفینه الشعرا و ۶۱۸ ج ۱ س)

- (مولانا) معروف به ابن حسام، ملقب به شمس الدین، از مشاهیر شعرای قهستان بوده و منظومه‌ای شیوا بنام خاورنامه در غزوات حضرت امیر المؤمنین ع دارد و از اشعار او است:

دوشم بچمن وقت سحرگه گذری بود	دل‌تنگ‌تر از شام غریبان سحری بود
هر ذره که چون سرمه مرا در نظر آمد	برخاسته از دیده صاحب‌نظری بود
از طعم لب نوش دهانی اثری داشت	هر شاخ دلاویز که او را ثمری بود

در مجالس المؤمنین گوید وی از شعرای عالی‌مقام شیعه بوده و در نظم اشعار طبعی وفاد داشت، با وجود شیوه شاعری از اهل انقطاع و تجرد بود، با زراعت نان می‌خورد، صباح که بصحرا رفتی اشعاری را که تا شام می‌گفته در دسته بیل مینوشته و بعضی او را از اولیا دانند، قصائد بسیاری در مدح حضرت رسالت ص و اهل بیت عصمت ع گفته و از او است:

کسی را که باشد سلیمان ندیم	ز دیو ستم‌کاره او را چه بیم
چو با کشتی نوح گشتی در آب	برستی ز طوفان دریای آب
گر آتش بگیرد جهان ای سلیم	تو چون با خلیلی ز آتش چه بیم
نخواهی که در ره شوی پایمال	برو جانب مصطفی جوی و آل

ص: ۴۷۷

نخواهی که باشی ز کم‌بودگان	مزن دست در دامن آلودگان
نگیرد دو دستم ز راه صفا	بجز دامن عترت مصطفی
ای رفته آستان تو رضوان بآستین	جاروب فرش مسند تو زلف حور عین
ماه منیر مملکت آرای طاوها	شاه سریر مسند اعلای یا و سین

تا آخر که هفده بیت میباشد. وفات ابن حسام بسال هشتصد و هفتاد و پنجم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۲۵۴ لس و ۶۱۷ ج ۱ س و ۲۱۳ سفینه الشعرا)

ابن حسکه

در اصطلاح رجالی علی بن حسکه است.

ابن الحلبي - ابراهيم بن محمد

- بعنوان حلبی ابراهیم مذکور شده است (در باب اول)

ابن حماد - علوی حسینی

- از ریاض العلماء همین مقدار نقل شده است که کتاب غرر الدلائل و الآیات فی شرح السبع العلویات لابن ابی الحدید (متوفی بسال ۶۵۵ ه ق - خنه) و کتاب المجموع العتیق بدو منسوب است دیگر چیزی از اسم و مشخصات دیگرش نگفته و لکن او بالقطع، غیر از علی بن حماد مذکور ذیل میباشد و رجوع بدانجا هم نمایند. (ص ۶۴ ج ۶ اعیان الشیعة)

ابن حماد - علی بن حماد

- بن عبید الله بن حماد عدوی بصری بغدادی، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن حماد، از اکابر علما و فضلاء ادبا و شعرای امامیه قرن چهارم هجرت میباشد که با صدوق ابن بابویه (متوفی بسال ۳۸۱ ه ق - شفا) و نظائر وی معاصر، از مشایخ اجازه و روایت ابن الغضائری معروف حسین بن عبید الله غضائری و نظائر وی بود. نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ ه ق - تن) او را دیده و با یک واسطه از او روایت مینماید. اشعار و قصائد ابن حماد که در مناقب و مراثی خانواده عصمت و طهارت ع خصوصا حضرت حسین بن علی ع گفته مشهور و در کتب امامیه خصوصا در منتخب طریحی و مناقب ابن شهر آشوب مذکور و از آن جمله است:

قرن الاله و لائه بولائه

لما تزکی و هو حان یرکع

ص: ۴۷۸

سماء رب العرش نفس محمد

و الشمس قد ردت عليه بخبير

و ببابل ردت عليه و لم يكن

نیز از ابیات قصیده تائیه مشهوره او است:

بقاع فی البقیع مقدسات

و فی کوفان آیات عظام

و فی الغری و بغداد و طوس

مشاهد تشهد البرکات فیها

ظواهرها قبور دار سات

جبال العلم فیها راسیات

معارج تعرج الاملاک فیها

اناس تقبل الحسنات منا

و لا تتقبل الصلوات الا

فان المرتضی الهادی علیا

وزیر محمد حیا و میتا

اخوه کاشف الکربات عنه

تری اسیافه یضحکن ضحکا

صوارمه یزوجها نفوسا

له کفان واحدة حیات

هو البحر الذی خبرت عنه

یوم البهال و ذاک ما لا یدفع

و قد ابتدت ظهر الکواکب تطلع

و الله خیرا من علی یوشع

و اکناف بطف طیبات

تضمنها العری المتوثقات

و سامرا نجوم زاهرات

و فیها الباقیات الصالحات

یواطنها بدور لامعات

بحار الجود فیها زاکرات

و هن بکل امرها بطات

بحبهم و تمحی السیئات

بحبهم و لا تزکو الزکوة

لیقصر عن مناقبه الصفات

شواهدہ بذالک واضحات

و قد همت الیه الداهیات

بها هام الفوارس باکیات

و للابدان هن مطلقات

اذا جائت و واحدة ممات

و لکن مائه عذب فرات

تا آخر قصیده که مجموعاً نود و دو بیت میباشد. شیخ جلیل ابو الفتوح رازی هم در تفسیر خود با بعضی از اشعار ابن حماد استشهد مینماید. ظاهر کلام مجالس المؤمنین آنکه این علی بن حماد بصری بغدادی معاصر صدوق، غیر از علی بن حماد بصری ازدی مشهور است که از متأخرین بوده و از ابیات قصیده بآئیه منسوبه به او است، (هر دو از مخلصین و مدّاحین آل رسول ص بوده‌اند).

تتری و فیه فوائد و مصائب (تا گوید):

الدهر فیه طرائف و عجائب

و يقال یاذا الصدق قولک کاذب

و يقال یاذا الحق حقک باطل

تا آخر قصیده که پنجاه و هفت بیت است. بهر حال سال وفات ابن حماد بدست نیامد.

ص: ۴۷۹

نگارنده گوید: دور نیست که این علی بن حماد ازدی همان شارح قصائد ابن ابی الحدید باشد که فوقاً بعنوان ابن حماد علوی تذکر دادیم.

(ص ۱۶۱ ج ۱ قب و ۲۳۱ لس و غیره)

ابن الحمّامی - حسن بن محمد

- بن اسماعیل بن اشناس، مکنّی به ابو علی، معروف به ابن الحمّامی بزاز، محدّث امامی مذهب و از مشایخ خطیب بغدادی بود، از جمعی از اکابر وقت استماع حدیث نمود و از خطیب نقل است که وی صحیح الحدیث بود الا اینکه مذهب رافضی داشته و در خانه خود از محله کرخ بغداد، بگروه شیعه که نزد او حاضر میشدند مطاعن صحابه و معایب سلف را بیان میکرد. در سال چهار صد و سی و نهم هجری قمری وفات یافت.

(ص ۱۸۸ ج ۱ نی)

ابن حمدون - احمد بن ابراهیم

- بعنوان ندیم مذکور و مصطلح رجالی نیز همین است.

ابن حمدون - محمد

- بن حسن بن محمد بن علی، بعنوان بهاء الدین در باب اوّل مذکور است.

ابن حمدیس - عبد الجبار

- بن ابی بکر بن محمد بن حمدیس صقلی ازدی، مکنّی به ابو محمد، معروف به ابن حمدیس، از مشاهیر شعرای اوائل قرن ششم هجری عرب میباشد که در فنون شعری ماهر بود، معانی لطیف را با الفاظ ظریف بیان میکرد و دیوان شعری هم دارد و در اظهار اشتیاق مولد خود صقلیه گوید:

ذکرت صقلیة و الاسی یجدد للنفس تذکارها

فان كنت اخرجت من جنة فانی احدث اخبارها

و لو لا ملوحة ماء البكاء حسبت دموعی انهارها

بسال پانصد و بیست و هفتم هجرت در هشتاد و یک سالگی درگذشت.

(ص ۶۱۸ ج ۱ س و ۳۲۷ ج ۱ کا)

ابن الحمرة

همان ابو الکلاب مذکور در باب دویم (آباء) است.

ص: ۴۸۰

ابن حمزه^{۷۹}

ابن حمزه - حسن بن حمزة بن علی

- بعنوان مرعشی سید حسن نگارش یافته است.

ابن حمزه - عبد الله بن حمزة

- بن عبد الله بن جعفر بن حسن بن علی طوسی مشهدی، ملقب به نصیر الدین، مکنّی به ابو طالب، عالم فاضل فقیه صالح و ثقة، از اعیان علمای امامیه قرن ششم هجرت، تألیفات بسیار بدو منسوب، در کلمات اجلّه به علامه موصوف، با شیخ منتجب الدین (متوفی بسال ۵۸۵ ه ق- ثقه) معاصر بود، بسال پانصد و هفتاد و سیّم هجرت قطب الدین کیدری در سبزوار از وی درس خوانده و با دو واسطه از مشایخ روایت علّامه حلّی است. سال وفاتش بدست نیامد.

^{۷۹} (۱) - ابن حمزه - در اصطلاح رجال و تراجم جمعی وافر از علما و محدثین میباشد و در اینجا بعضی از مشاهیر ایشان را تذکر داده و دیگرانرا موکول بکتاب رجال و تراجم مبسوطه میداریم.

(ص ۲۵۷ ج ۱ نی و کتب رجالیه)

ابن حمزة - علی

- بن حمزه بصری، لغوی نحوی، مکنّی به ابو القاسم، معروف به ابن حمزة، از اکابر نحو و لغت میباشد که ردهای بسیاری بجمعی از اجلای ایشان نوشته است و کتاب التنبیهاث علی اغالیط الرواة که یک نسخه از آن در خزانه مصریه موجود میباشد تألیف او است و در سال سیصد و هفتاد و پنجم هجری قمری درگذشت. (ص ۱۲۵ تذکرة النوادر)

ابن حمزة - محمد بن احمد بن حمزة

- در باب اوّل (القاب) بعنوان شافعی صغیر مذکور است.

ابن حمزة - محمد بن حسن بن حمزة

- بعنوان ابو یعلی محمد بن حسن نگارش یافته است.

ابن حمزة - محمد

- بن علی بن حمزه طوسی مشهدی، بعنوان عماد طوسی نگارش یافته است.

(۱۱)- ابن حمزه - در اصطلاح رجال و تراجم جمعی وافر از علما و محدثین میباشد و در اینجا بعضی از مشاهیر ایشان را تذکر داده و دیگرانرا موکول بکتب رجال و تراجم مبسوطه میداریم.

ص: ۴۸۱

ابن حمزة - محمود

- بن محمد حنفی حسینی، معروف به ابن حمزة، از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که مفتی دمشق شام و سالها نقیب الاشراف بود، هریک از فقه و اصول و کلام و تفسیر و معانی و بیان و حساب و فرائض و عروض و حدیث را از اساتید وقت تکمیل نمود، فضل و کمال او مشهور و باجازات اساتید خود نایل آمد، محبوب تمامی طبقات مردم و ملل مختلفه بود. علاوه بر مراتب علمیّه، اصول خط و کتابت را نیز متقن داشت، در چندین خط متفّن و بخطاطی و خوشنویسی نیز شهرت یافته و گویند (و العهدة علیهم) تمامی سوره فاتحه را روی دو ثلث یکدانه برنج نوشته بود. و از تألیفات او است:

۱- ایضاح المقال فی الدرهم و المثقال ۲- تفسیر الکلام المبجل که تفسیر قرآن کریم با حروف مهمله (بی نقطه) و نامش در الاسرار است ۳- الفرائد البهیة فی القواعد الفقهية و غیر اینها که تماماً در دمشق چاپ شده و وفات او بسال هزار و سیصد و پنجم هجرت در هفتاد سالگی واقع گردیده است. (ص ۱۷۰۶ مط)

ابن حمزة - یحیی

- بن حمزة بن علی بن ابراهیم علوی یمنی، معروف به ابن حمزة، از فضلاء قرن هشتم هجرت میباشد که در یمن لقب امیر المؤمنین داشته و از تألیفات او است:

۱- الانتصار علی علماء الامصار فی تقرير المختار من مذاهب الائمة و اقایل الامة که هیجده مجلد است ۲- الطراز المتضمن لاسرار البلاغة و علوم حقائق الاعجاز که در قاهره چاپ شده است و بسال هفتصد و چهل و نهم هجری قمری در هشتاد سالگی درگذشت.

(ص ۱۹۴۴ مط)

ابن حمويه - ابراهیم بن سعد الدین

- در باب اول (القاب) بعنوان حموی مذکور است

ابن حمويه - عبد الله بن عمر

- سرخسی الاصل، شامی النشأة، ابو محمد الکنیة، ابن حمویة الشهرة، از افاضل اواسط قرن هفتم هجرت میباشد که مدت مدیدی در اندلس و بلاد مغرب زمین سیاحتها کرده و از تألیفات او است:

۱- اصول الانشاء ۲- الرحلة که سیاحتنامه او بوده و شرح حال علما و امرا و سایر

ص: ۴۸۲

طبقاتی را که در ایام سیاحت دیده حاوی است ۳- سياسة الملوك ۴- المسالك و الممالك.

بسال ششصد و پنجاه و سیّم هجری قمری در دمشق درگذشت.

(ص ۶۱۸ ج ۱ س)

ابن حمیده - محمد

- بن علی بن احمد بن حمیده، یا علی بن حمیده حلّی معروف به ابن حمیده، مکنّی به ابو عبد الله، نحوی لغوی، از تلامذه ابن الخشاب نحوی آتی الذکر میباشد و از تألیفات او است:

۱- الروضة فی النحو که در مکه تألیف شده است ۲- شرح لمع ابن جنی ۳- شرح مقامات حریری ۴- کتاب الفرق و غیرها. در سال پانصد و پنجاهم یا پنجم هجری قمری درگذشت.

(کف و ص ۷۲۷ ت و ۲۵۲ ج ۱۸ جم)

ابن الحنائی - حسن

- بن علی بن امر الله یا اسرافیل، قاضی چلبی، معروف به قنالی زاده با اینکه بعنوان چلبی حسن بن علی نگارش داده ایم باز هم گوئیم که وی به ابن الحنائی نیز معروف و از افاضل اوائل قرن یازدهم هجری عثمانی میباشد که در فقه و فنون دیگر حظّی وافر و در منشآت ترکی و ترسلات بدیعه طبعی وسیع داشت، اشعار شعرای آل عثمان را که از آغاز تشکیل آن دولت تا عصر خودش در قلمرو ایشان بوده اند جمع کرده و تذکرة الشعرا را نامیده و بهمین سبب، خودش نیز به صاحب تذکره شهرت یافته است. در اواخر قرن دهم هجرت بقضاوت حلب و قاهره و حکومت شرعیّه ادرنه و مصر و بروسه و ایدنجک و کلیولی و ابوب و اسکی زغره و ناحیه رشید علی الترتیب منصوب و اخیرا بمجرّد ورود آن ناحیه در شوال هزار و دوازدهم هجری قمری درگذشت. (کف و ص ۲۱۴ ج ۲ مه)

ابن الحنائی - علی بن امر الله

- معروف به ابن الحنائی، پدر ابن الحنائی فوق میباشد که در بروسه تدریس میکرد، در علم اخلاق و حکمت عملی کتابی بزبان ترکی عثمانی در سال نهصد و شصت و سیّم هجرت در شام تألیف داده که تمامی اقسام حکمت عملی و محتویات اخلاق جلالی و محسنی و ناصری را با زیادات بسیار مطلوبی حاوی، در ظرف یکسال با تمام آن موفق، بجهت انتساب بنام علی پاشا

ص: ۴۸۳

امیر الامرای شامات به اخلاق علائی موسومش داشتند. خودش در مادّه تاریخ تألیف مذکور بترکی عثمانی گوید:

اولدی (اخلاق علائی احسن) - ۹۶۳

لاجرم ختمنه تاریخ اونون

وفات ابن الحنائی بسال نهصد و هفتاد و نهم هجری قمری در ادرنه واقع گردید.

(کف و ص ۱۰۶ ج ۱ فع)

ابن حنبل - احمد بن محمد بن حنبل

- یا احمد بن حنبل بن محمد بن هلال بن اسد، شیبانی النسل و النسب، عزّ الدّین اللّقب، ابو عبد الله و ابو عبد الرحمن الکنية، مروزی الاصل، بغدادی الولادة و الوفاة و النشأة، پدرش از اهل مرو بود، در ایّام حامله گی، مادرش در سال یکصد و شصت و چهارم هجرت ببغداد آمد، ولادت احمد هم در همین سال در بغداد واقع شد و یا بروایتی در مرو متولد و در ایّام شیرخوارگی او، پدر و مادرش ببغداد آمده‌اند. بهرحال وی چهارمین ائمه اربعه اهل سنت و جماعت بوده و مذهب حنبلی هم که یکی از مذاهب چهارگانه فروعیه ایشان است بدو منسوب می‌باشد.

ابن حنبل نخست بعد از تکمیل مراتب علمیّه، بمکه و مدینه و شام و یمن و بصره و کوفه و جزیره و بعضی از بلاد دیگر مسافرتها کرد، از مشاهیر محدّثین وقت استماع احادیث شریفه بسیاری نمود، بنوشته ابن خلّکان و احمد رفعت زیاده از سیصد هزار حدیث را حافظ بود، بلکه بتصریح بعضی (که افسانه‌نما است) هزار هزار (یک میلیون) حدیث در حفظ داشته و از کثرت محفوظات به امام المحدثین معروف بوده است، بخاری و مسلم و دیگر اکابر محدّثین نیز از وی روایت میکنند و ابن الجوزی و احمد بن حسین بن علی بیهقی و بعضی از اکابر دیگر کتابهایی در مناقب او تألیف داده‌اند.

ابن حنبل از تلامذه و خواصّ اصحاب امام شافعی و ملازم حضور او بود، موقعی که شافعی بمصر میرفته گفت از بغداد رفتم و کسی را که در فقه و تقوی نظیر ابن حنبل باشد نگذاشتم.

از تألیفات او است:

ص: ۴۸۴

۱- السنة موصل المعتقد الى الجنة و موافق نقل معتمد یک نسخه خطی آن در کتابخانه برلین موجود است ۲- العلل و الرجال و موافق نقل معتمد یک نسخه خطی آن برقم ۳۳۸ در خزانه ایاصوفیای استانبول موجود و این جمله: (قرأنا هذا الكتاب علی عبد الله بن احمد بن حنبل) در آن نسخه بخط ابو علی محمد صواف تلمیذ عبد الله بن احمد بن حنبل در سال سیصد و چهل و نهم هجرت نوشته شده است ۳- المسند که بمسند امام احمد بن حنبل معروف و سی هزار حدیث را حاوی و در قاهره چاپ شده است ۴- مناقب علی بن ابیطالب ع.

ابن حنبل بقدّم قرآن مجید معتقد بود، بهمین جهت در سال دویست و بیستم هجرت در دربار معتصم هشتمین خلیفه عباسی (۲۱۸-۲۲۷ هـ ق- ربیع- رکز) احضار شد، پس از اقامه ادله قاطعه، باعراض از آن عقیده و معتقد بحدوث و مخلوق بودن قرآن تکلیفش کردند لکن او شدیداً انکار کرده و در امتناع خود میافزود تا آنکه مورد سیاست خلیفه شد و محکوم بتازیانه و زندان گردید، از کثرت ضرب تازیانه بی‌هوش و بدنش پاره‌پاره شد، باز هم در امتناع از قبول آن تکلیف و اصرار در عقیده اوّلی افزود، در تازیانه اوّلی بسم الله، در دویمی لا حول و لا قوة الا بالله، در سیمی القرآن کلام الله غیر مخلوق، در چهارمی **قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا** بر زبان می‌آورد، پس در زندان کرده و مقیدش نمودند، مدتی در زندان بود چون نوبت خلافت به متوکل دهمین خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷ هـ ق- رلب- رمز) رسید از زندان خلاص و مورد اکرام و اعزاز شد تا در

دوازدهم ربیع اول یا آخر سال دویست و چهل و یکم هجری قمری در بغداد وفات یافت و در مقبره باب الحرب که بحرب بن عبد الله از اصحاب منصور دوانقی نسبت دارد مدفون گردید. گویند (و العهدة علیهم) در تشییع جنازه او هشتاد یا هشتصد هزار مرد و شصت هزار زن حاضر بودند و بیست هزار تن از مجوس و یهود و نصاری هم از برکت آن جنازه مذهب مقدس اسلامی را قبول کردند.

(کف و ص ۱۶ ج ۱ کا و ۵۱ ت و ۱۴۱ ج ۲ ع و ۹۸ ج ۱ فع و ۷۸۸ ج ۱ س و ۵۵ هب و غیره)

ابن الحنفیة - محمد

- بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع که نام والده ماجده اش خولۀ بنت جعفر بن قیس بن سلمة بن ثعلبة بن یربوع بن ثعلبة

ص: ۴۸۵

بن دول بن حنیفة بن لجیم، از قبیلۀ بنی حنیفة و بهمین جهت به حنیفه ملقب بود و محمد را ابن الحنفیة و همچنین بعضا محمد حنیف و محمد حنفی گفتن نیز از همین راه است. ولادت او در سال بیست و یکم هجرت واقع شد و در تحت تعلیم و تربیت حضرت علی ع در علوم حقّه دینیّه مانند ابن عباس بمقامی عالی رسید، علم و ورع و تقوی و صولت و قوت و شجاعت او معروف و بموجب خبر مرتضوی ع یکی از محامد اربعه بوده که اصلا بمعصیت خداوندی رضا نداده بوده‌اند. سه دیگر عبارت از محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر و محمد بن ابی حذیفه میباشد. در شدت قوت او نوادری در تاریخ ابن خلکان و غیره منقول، بیش از حد طرف توجه حضرت امیر المؤمنین ع و بعد از سبطین، اکمل و ارشد اولاد آن حضرت و در صفین و جمل نیز علمدار بوده است.

اما ادّعی امامت کردن او که بعد از واقعه کربلا (بشبهه اینکه حضرت حسین ع تعیین امام نکرده) خود را بواسطه کبر سنّ و کفو و همدوش بودن برادرش (در اینکه هردو فرزندان علی بوده‌اند) اولی بامامت میدانست اخیرا در نظر خودش واضح البطلان بود پس از آنکه حضرت امام سجّاد ع امامت خود را (که حضرت حسین ع در مدینه پیش از مسافرت عراق، در کربلا پیش از شهادت وصیّت کرده بوده) متذکر شد و هم تذکّرش داد که خداوند عالم وصیّت و امامت را در نسل حسینی قرار داده است از آن دعوی منصرف و آن شبهه مرتفع گردید. بالخصوص بعد از محاکمه پیش حجر الاسود و شهادت صریحه حجر بوصایت و امامت حضرت سجّاد ع (بشرحیکه در کتب مربوطه مشروحا نگارش یافته) دیگر نادم و بامامت آن حضرت معتقد شد بلکه بموجب بعضی از اخبار وارده، بعد از شهادت دادن حجر، بقدمهای آن حضرت افتاد و دیگر اصلا بمقام منازعه برنیامد.

وفات او بسال هفتاد و یکم یا دویم یا سیّم یا هشتادم یا هشتاد و یکم هجرت بنابر مشهور در مدینه واقع و در بقیع مدفون گردید، یا بقولی در طایف وفات یافته و هم در آنجا مدفون است. بهر حال اصل وفات او مسلم و جای تردید نمیباشد و اینکه فرقه کیسانیه سابق الذکر، امام غایب حی و مهدی منتظرش دانند باطل و دور از صحت بوده تحقیق آن موکول بکتب

ص: ۴۸۶

مربوطه است. (ص ۴۱۹۰ ج ۶ س و ۱۹ ج ۲ کا و ۵۵ لس)

ابن الحورانی - نبا

- بن محمد بن محفوظ قرشی دمشقی، معروف به ابن الحورانی، مکنّی به ابو البیان، فقیه ادیب لغوی شاعر ماهر عابد زاهد و ناظم منظومه صاد و ضاد میباشد و در پانصد و پنجاه و یکم هجرت درگذشت.

(ص ۲۱۳ ج ۱۹ جم)

ابن حوط الله - عبد الله

- بن سلیمان بن داود بن عبد الرحمن بن سلیمان بن عمر بن حوط الله اندلسی، معروف به ابن حوط الله (بفتح ح)، مکنّی به ابو محمد، فقیه جلیل اصولی ادیب نحوی شاعر ماهر کاتب متقی متدین، از مشاهیر علما و ادبای مغرب زمین و اکابر نویسندگان آن نواحی میباشد که با عقل و فضل معروف، نزد اکابر و ملوک محترم و مدتی با تمام درستکاری متصدی قضاوت قرطبه و مرسیه و اشبیلیه بود. خط بسیار خوبی هم داشت و بجهت ممکن نبودن دست راست همواره با دست چپ می نوشت و دست راست را زیر لباس پنهان میداشته است و کسی بسرّ آن واقف نبود. بسال ششصد و دوازدهم هجرت در شصت و سه سالگی در غرناطه درگذشت.

(ص ۴۵۳ روضات الجنات)

ابن حوقل - محمد بن حوقل

- در باب اوّل (القاب) بعنوان نصیبی محمد مذکور است.

ابن حی - حسن بن محمد

- بن حسین بن حی، از ریاضیین قرن پنجم هجری قرطبه میباشد که در نجوم و هیئت و اعداد و هندسه ماهر بود، بمصر و یمن مسافرت کرده و نزد امیر یمن محترم و برسم سفارت از طرف او نزد قائم بامر الله بیست و ششمین خلیفه عباسی (۴۲۲-۴۶۷ ه ق - تکب - تسز) رفت. زیجی از مصنّفات او بوده و از اشعار او است:

فمن ينظر اليه هدى

نأمل صورة العدد

وان كثرت الى الاحد

كما الاعداد راجعة

لرب واحد احد

كذاك الخلق مرجعهم

ص: ۴۸۷

در چهار صد و پنجاه و ششم هجری قمری در یمن درگذشت.

(ص ۱۵۸ ج ۱۰ جم و غیره)

ابن حیان - جابر بن حیان

- بعنوان کیمیاوی در باب اوّل (القاب) مذکور است.

ابن حیان - هرم بن حیان

- عبدی، موافق آنچه تحت عنوان زهاد ثمانیه اشاره شد، هرم یکی از چهار تن اتقیای ایشان، از خواصّ اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین ع بوده است. این نگارنده باشعار باب ه از نخبه المقال الحاق نموده‌ام:

من الثمان زاهد محترم

ثم ابن حیان التقی هرم

از اصحاب تواریخ و سیر نقل است که هرم مصاحب اویس قرنی (که او نیز یکی دیگر از زهاد مذکورین است)، بود در اوّل ملاقات (بی سابقه شناسائی) بدین روش سلامش داد: السلام علیک یا اویس بن عامر اویس هم در جواب گفت: و علیک السلام یا هرم بن حیان.

هرم گفت من ترا با علامات و صفاتی که شنیده بودم شناختم لکن تو مرا چطور شناختی اویس گفت ارواح مؤمنین عطر و بوی یکدیگر را دریافته و ادراک میکنند. سال وفات و مشخص دیگری بدست نیامد و هرم بر وزن خجل است.

(کتب رجالیه)

ابن حیوس - محمد بن سلطان

- بن محمد بن حبوس (بفتح اوّل و تشدید ثانی) بن محمد، ملقب به صفی الدولة، مکنّی به ابو الفتیان، از مشاهیر شعرای قرن پنجم شام میباشد که مدایح بسیاری در حق آل مرداس ملوک حلب گفته و از این راه ثروت بسیاری اندوخته است. از ابیات قصیده‌ایست که در مدح نصر بن مرداس صاحب حلب گفته و پیش از آن مدحی نیز در حق پدر نصر گفته و هزار دینار (معادل هیجده نخود طلای مسکوک) صله گرفته بوده است:

و انجز لی رب السماوات وعده ال

کریم بان العسر یتبعه الیسر

فجاد ابو نصر بالف تصرمت

و انی علیم ان سیخلفها نصر

و انی بآمالی لدیکم مخیم

و کم فی الوری ثاو و آماله سفر

ص: ۴۸۸

پس از آنکه این قصیده را (که ابن خلّکان چهارده بیت از آن را نقل کرده) نزد نصر فرو خواند او نیز مثل پدر هزار دینار بدو عنایت کرده و قسم یاد نمود که و الله اگر بعوض جمله: سیخلفها نصر، سیضعفها نصر میگفتی آن هزار را مضاعف کرده و چندین هزار میدادم. نیز بعد از وفات پدر نصر قصیده‌ای مشعر بر تهنیت جلوس و تعزیت و تسلیت پدرش گفته که از ابیات آن است:

کفی الدین عز اما قضی لک الدهر

فمن کان ذا نذر فقد وجب النذر

صبرنا علی حکم الزمان الذی سطا

علی انه لولاک لم یکن الصبر

وفات ابن حبوس بسال چهار صد و هفتاد و سیّم هجری قمری در هشتاد سالگی در حلب واقع گردیده و دیوان بزرگی دارد. (کف و ص ۶۱۹ ج ۱ س و ۱۱۴ ج ۲ کا)

ابن خاتون^{۸۰}

^{۸۰} (۱) - ابن خاتون - عنوان مشهوری هریک از افراد خانواده آل خاتون (بنی خاتون) میباشد که از خانواده‌های علمی قدیمی جبل عامل بلکه قدیم‌ترین ایشان و با علم و فضل معروف هستند.

خاتون بنابر مشهور، نام جد عالی این خانواده، از معاصرین محقق و علامه و از علما و زهاد عصر خود بوده است. در اعیان الشیعة گوید خاتون کلمه‌ایست پارسی بمعنی سیده و امیره و آن، نام یکی از دختران ملوک ابوییه بوده که پدرش در یکی از مسافرتهاى خود در قریه امیه از قراء جبل عامل که در این اواخر خراب و نزدیکی قریه ارشاف میباشد نزول کرد، تمامی طبقات مردم بدیدن و زیارت وی رفتند مگر شوهر خاتون (که بعد از این قضیه شوهرش شد) اینک ملک کس فرستاده و از سبب نرفتنش استفسار نمود و منضجر بودن خودش را اظهار داشت پس بدین حدیث شریف جواب داد: اذا رأیتم العلماء علی ابواب الملوك فبئس العلماء و بئس الملوك و اذا رأیتم الملوك علی ابواب العلماء فنعیم الملوك و نعم العلماء. ملک در اثر این جواب حقایق مآب، بچشم عظمتش نگریسته و دختر خود خاتون را بازواجش درآورد، ذریه‌اش نیز بجهت انتساب به بنی خاتون (آل خاتون) شهرت یافتند. در اعیان الشیعة بعد از این جمله گوید که این خبر در میان اهل جبل عامل مشهور و مستفیض بوده و اکابر مورخین و علما، خلفا عن سلف نقل میکنند. از این خانواده آل خاتون علمای بسیاری در جبل عامل و عراق و هند و

- بن حسن بن علی بن احمد بن محمد بن علی بن خاتون عاملی، از علمای امامیه اواخر قرن یازدهم هجرت و مؤلف

(۱)- ابن خاتون - عنوان مشهوری هریک از افراد خانواده آل خاتون (بنی خاتون) میباشد که از خانواده‌های علمی قدیمی جبل عامل بلکه قدیم‌ترین ایشان و با علم و فضل معروف هستند.

خاتون بنابر مشهور، نام جد عالی این خانواده، از معاصرین محقق و علامه و از علما و زهاد عصر خود بوده است. در اعیان الشیعة گوید خاتون کلمه‌ایست پارسی بمعنی سیده و امیره و آن، نام یکی از دختران ملوک ایوبیه بوده که پدرش در یکی از مسافرتها خود در قریه امیه از قراء جبل عامل که در این اواخر خراب و نزدیکی قریه ارشاف میباشد نزول کرد، تمامی طبقات مردم بدیدن و زیارت وی رفتند مگر شوهر خاتون (که بعد از این قضیه شوهرش شد) اینک ملک کس فرستاده و از سبب نرفتنش استفسار نمود و منضجر بودن خودش را اظهار داشت پس بدین حدیث شریف جواب داد: اذا رأیتم العلماء علی ابواب الملوك فبئس العلماء و بئس الملوك و اذا رأیتم الملوك علی ابواب العلماء فنعم الملوك و نعم العلماء. ملک در اثر این جواب حقایق مآب، بچشم عظمتش نگریسته و دختر خود خاتون را بازدواجش درآورد، ذریه‌اش نیز بجهت انتساب به بنی خاتون (آل خاتون) شهرت یافتند. در اعیان الشیعة بعد از این جمله گوید که این خبر در میان اهل جبل عامل مشهور و مستفیض بوده و اکابر مورخین و علما، خلفا عن سلف نقل میکنند. از این خانواده آل خاتون علمای بسیاری در جبل عامل و عراق و هند و عجم و غیرها نشأت یافته و یکی از ایشان بوزارت بعضی از ملوک قطب شاهیه هند نایل گردیده است. علم و فضل در ایشان استمرار داشته تا در این اواخر بحکم تطور زمان و اهل زمان پر گشته‌اند انتهی.

ما نیز بعضی از افراد این خانواده را بحسب مساعدت وسائل موجوده تذکر میدهیم.

ص: ۴۸۹

کتاب قصص الانبیاء من طرق الشیعة میباشد که در سال هزار و نود و دویم هجرت از تألیف آن فراغت یافته و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۴۲ ج ۵ عن)

ابن خاتون - احمد

- بن محمد بن علی بن محمد بن محمد بن خاتون عاملی، ملقب به جمال الدین، مکنی به ابو العباس، عالمی جلیل و فقیهی نبیل از علمای امامیه قرن دهم هجرت میباشد که شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ ه ق - ظسو) از وی روایت کرده و او هم از

عجم و غیرها نشأت یافته و یکی از ایشان بوزارت بعضی از ملوک قطب شاهیه هند نایل گردیده است. علم و فضل در ایشان استمرار داشته تا در این اواخر بحکم تطور زمان و اهل زمان پر گشته‌اند انتهی.

ما نیز بعضی از افراد این خانواده را بحسب مساعدت وسائل موجوده تذکر میدهیم.

محقق کرکی علی بن عبد العالی (متوفی بسال ۹۴۰ ظم) روایت نموده و شریک درس وی هم بوده است که هردو از شیخ محمد پدر صاحب ترجمه درس خوانده و از او اجازه دارند. سال وفات صاحب ترجمه بدست نیامد.

(ص ۲۱ ت و ۲۶۱ ج ۱ نی و ۳۸ ج ۱۱ عن و غیره)

ابن خاتون - احمد

- بن نعمت الله بن علی بن احمد فوق، عالم فاضل عابد زاهد ادیب شاعر، با صاحب معالم (متوفی بسال ۱۰۱۱ ه ق - غیا) و نظائر وی معاصر، از اجلای علمای امامیه، خود او و پدرش هردو از اساتید و مشایخ اجازه مولی عبد الله تستری سابق الذکر بوده‌اند. از تألیفات صاحب ترجمه کتاب مقتل الحسین ع میباشد، سال وفاتش بدست نیامد و بنوشته اعیان الشیعة نام اصلی پدر احمد، علی بوده و نعمت الله لقبش میباشد. (ص ۱۴۰ ج ۱۰ عن و سطر ۳۲ ص ۲۱ ت و غیره)

ابن خاتون - محمد

- بن احمد بن نعمت الله بن علی نیز از اکابر علمای امامیه قرن یازدهم هجرت میباشد و از تألیفات او حاشیه الفیه شهید است که بسال هزار و سیّم هجرت در مکه معظمه بخط خودش نوشته و در سال هزار و هشتم هجرت هم در مکه بمیرزا ابراهیم حسینی همدانی (که شرح حالش را بعنوان ظهیر الدین میرزا سید ابراهیم نگارش داده‌ایم) اجازه داده و سید ماجد بحرانی سابق الذکر هم از او اجازه دارد، سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۶۱ ج ۱ نی و سطر ۲۰ ص ۲۲ ت و غیره)

ابن خاتون - محمد

- بن علی بن خاتون همان محمد بن علی بن نعمت الله ذیل است.

ص: ۴۹۰

ابن خاتون - محمد

- بن علی بن نعمت الله بن علی (که گاهی محمد بن علی بن خاتون هم مینویسند) از اجلای علمای امامیه قرن یازدهم هجرت میباشد که از اکابر تلامذه شیخ بهائی، عالمی ادیب محقق جلیل القدر بارع و فنون بسیاری را جامع بوده و از تألیفات او است:

۱- ترجمه اربعین استاد خود شیخ بهائی که در حال حیات خود شیخ، با بهترین اسلوب بامر سلطان محمد قطب شاه از سلاطین قطب کلیشه خط ابن خاتون عاملی محمد بن علی - ۴

شاهبه هند تألیف شده و بهمین جهت ترجمه قطب شاهیه اش نامیده است، در ایران چاپ شده و سه نسخه خطی آن نیز بشماره‌های ۱۷۹۴ و ۱۷۹۵ و ۱۷۹۶ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود است ۲- شرح ارشاد علامه حلی و نسخه اصل آن بخط خود مؤلف (که تاریخ کتابتش یکهزار و شصت و هشتم هجری می باشد) نزد حاج شیخ عباس قمی سابق الذکر موجود بوده است ۳- شرح جامع عباسی استاد مذکور خود و غیر اینها و سال وفاتش بدست نیامد. (ملل و ص ۵۶ هب و سطر ۱۵ ص ۲۱ ت)

ابن خاتون - نعمت الله

- بن احمد، یا علی بن احمد عاملی، عالمی است فاضل جلیل ادیب شاعر، از اجلای علما و فقهای امامیه و چنانچه فوقا ضمن شرح حال پسرش احمد اشاره شد از اساتید و مشایخ اجازه مولی عبد الله تستری سابق الذکر می باشد و او هم از شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ ه ق- طسو) و جمعی دیگر از اجلای وقت روایت مینماید بلکه بواسطه طول عمری که داشته و خارق عادتش هم شمارند از محقق کرکی (متوفی بسال ۹۴۰ ه ق- ظم) هم روایت کرده و از تلامذه او می باشد. رساله مختصری در عدالت نوشته و سال وفاتش بدست نیامد.

(ملل و باب نون از ریاض العلما)

ص: ۴۹۱

ابن خاتون - نعمت الله

- بن علی بن احمد بن محمد بن علی، از علمای امامیه و یکی از معروفین باین خاتون می باشد. با صاحب مدارک و شیخ حسین پدر شیخ بهائی معاصر و از اساتید و مشایخ روایت مولی عبد الله فوق بوده و او نیز از محقق کرکی مرقوم روایت مینماید و سال وفاتش بدست نیامد.

(باب نون از ریاض العلما)

ابن الخازن - احمد

- بن محمد بن فضل بن عبد الخالق، مکنی به ابو الفضل، دینوری الاصل، بغدادی المولد و المدفن، کاتب بارع شاعر ماهر، از مشاهیر ادبا و خطاطین اوائل قرن ششم هجرت می باشد که در حسن خط و کتابت نادره عصر خود محسوب میشد، روزی بحسب دعوت در خانه حکیم ابو القاسم هبة الله بن حسین طبیب اهوازی مهمان و مشمول نوازشهای آن میزبان بود، بباغچه و حمامی که در آن خانه بوده رفته و در همین باب گوید:

الا تلقانی بسن ضاحک

وافیت منزله فلم ارحاجبا

لمقدمات حياء وجه المالك

و البشر فى وجه الغلام اماره

فشكرت رضوانا و رافقه مالك

و دخلت جنته و زرت جحيمة

بعضی از اهل فن همین اشعار را بخود حکیم ابو القاسم مذکور منسوب دارند و نیز از ابن الخازن است:

يختص بالاسعاف و التمكين

من يستقم يحرم مناه و من يزغ

عجم و فاز به اعوجاج النون

انظر الى الالف استقام ففاته

تمامی اشعار او خوش سبک و نیکو مقصد بوده و دیوانی دارد که بعد از وفات او، پسرش نصر الله کاتب تدوینش کرده است. وفات ابن الخازن بسال پانصد و دوازدهم یا هیجدهم هجری قمری واقع شد و ولادت او در سال چهار صد و پنجاه و یک بوده است.

(ص ۵۶ هب و ۴۹ ج ۱ کا و ۶۱۹ ج ۱ س)

ابن الخازن - حسین

- بن علی بن حسین، کاتب، مکتبی به ابو الفوارس، معروف به ابن الخازن، نیز از فضلی اوائل قرن ششم هجرت میباشد که

ص: ۴۹۲

با ابن الخازن فوق معاصر، از مشاهیر خطاطین، علاوه بر تفرّد حسن خط در کثرت کتابت نیز بی نظیر بود. کتابهای بسیاری استنساخ کرده و پانصد قرآن نوشته و مقدار کتابت او در کثرت، دسترس کسی نبوده است. شب سه شنبه بیست و ششم ذیحجه پانصد و دویم هجری قمری بموت فجاءه درگذشت. (ص ۱۷۸ ج ۱ کا و ۶۱۹ ج ۱ س)

ابن الخازن - علی

- بن خازن، حائری، مکتبی به ابو الحسن، ملقب به زین الدین، معروف به ابن الخازن، عالم فقیه فاضل کامل، از تلامذه شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ ه ق - ذفو) و از اساتید شیخ احمد بن فهد حلّی (متوفی بسال ۸۴۱ ه ق - ضما) و مشایخ اجازه او بود، خودش نیز از شهید اجازه عالی داشته و سال وفاتش بدست نیامد. مخفی نماند که صاحب ترجمه را علی بن خازن گفتن چنانچه مشهور است من باب نسبت بلقب جدّ میباشد و الا پدرش حسن بن محمد بوده و محمد هم خازن آستان مقدّس حسینی ع بوده است. (ص ۵۶ هب و اطلاعات متفرقه)

ابن الخاضبة - محمد

- بن احمد بن عبد الباقي، دقاق، مکنی به ابو بکر، معروف به ابن الخاضبة، از مشاهیر قراء، صحت قرائت او مشهور و مسلم اهل زمان خود بود با کتابت حدیث امرارمعاش میکرد و از خودش نقل است که در اوقات تمام تنگدستی، شبی مشغول کتابت حدیث بودم بناگاه موشی از سوراخ خود آمد و پیش من دوندگی کرد، بعد از ساعتی موشی دیگر نیز آمده و در دوندگی شریک او شد تا نزدیکی چراغ رسیدند، یکی بطرف من آمد، طاسی را که دم دست داشتم برداشته و بر روی آن موش گذاشتم پس رفیقش رفته و بعد از ساعتی یک دینار صحیح از سوراخ خود آورده و پیش من گذاشت لکن اعتنائش نکردم و مشغول کتابت بودم تا بعد از لمحهای برگشته و دیناری دیگر آورده و منتظر استخلاص رفیقش شد باز هم اعتنائی ننمودم، دینار سیمی آورده و بدین روش چهار یا پنج دینار پیش من روی هم گذاشت و منتظر شد باز هم اعتنائی نکردم تا بالاخره برگشته و یک کیسه پوستین پردیناری آورده و پیش من گذاشت پس یقین کردم که دیگر چیزی در سوراخ نمانده است لذا آن طاس را برداشتم،

ص: ۴۹۳

هر دو موش برگشتند، من هم آن دینارها را صرف ضروریات خودم نمودم.

یا قوت حموی پس از آنکه قضیه را بواسطه سمعانی از ابو المناقب از خود ابن الخاضبة بهمین روش نقل کرده گوید اگرچه این قضیه بحسب ظاهر محال است لکن بجهت وثاقت ناقل و دقت او در نقل قضایا نقل شد تا اگر در واقع صحیح است خواننده را حظی عجیب باشد و در صورت عدم صحت نیز مثل افسانه‌های دیگر مورد التذاذ قرار گیرد. وفات ابن الخاضبة در سال چهار صد و هشتاد و نهم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۲۲۶ ج ۱۷ جم)

ابن خاقان - فتح بن محمد

- بن عبید الله بن خاقان بن عبد القیس قیسی اشبیلی، یا موافق دو موضع از کشف الظنون فتح بن عیسی بن خاقان یا بنا بظاهر کلام قاموس الاعلام اصل نامش محمد بن عبید الله است. بهر حال کنیه اش ابو نصر، شهرتش همان ابن خاقان و فتح بن خاقان، از وزرای نامی و از مشاهیر ادبا و فضلا و شعرای اشبیلیه از بلاد اندلس میباشد که ببلاد بسیاری مسافرتها کرده و کلمات و عباراتش در نهایت ملاحه و عذوبت، مصدوقه سحر حلال بوده و از تألیفات او است:

۱- قلائد العقیان فی محاسن الاعیان که در پاریس و تونس و استانبول و مصر و قاهره چاپ، حاوی شرح حال و اشعار اکابر وقت بوده و بچهار قسمتش نموده است اولی، در ملوک، دومی در وزرا، سیمی در قضاة و علما، چهارمی در ادبا و شعرا ۲- مطمح الانفس و مسرح التأنس فی ملح اهل الاندلس که آن نیز در قاهره چاپ شده و حاوی شرح حال اکابر کتاب و بلغا و قضاة و علما و فقها و ادبا، کثیر الفائدة و حاکی از تبخر فضلی مؤلفش میباشد و سه کتاب بدین اسم تألیفش داده که بقید کبری و وسطی و صغری امتیاز یابند و ظاهرا آنچه چاپ شده همین صغری است. ابن خاقان بسال پانصد و سی و پنجم هجری قمری در مراکش مقتول گردید.

(کف و ص ۳۳۴ ج ۵ س و ۱۴۳۴ مط)

ابن خالویه - حسین

- بن احمد بن خالویه بن حمدان، یا حمدان بن خالویه، همدانیّ الاصل و الولادة، بغدادیّ النشأة، ابو عبد الله الكنية، ابن خالویه الشهرة، حلبیّ المسکن و المدفن، از مشاهیر ادبا و شعرا و نحویین و افاضل

ص: ۴۹۴

قرن چهارم هجری امامیه میباشد که نحوی لغوی قاری شاعر ماهر، جامع فنون فضل و ادب، عارف بفنون عربیه بود، در سال سیصد و چهاردهم هجرت از مولد خود همدان ببغداد رفته و فنون ادبیه را از ابو عمر زاهد و نفطویه و ابن الانباری و دیگر اکابر وقت اخذ نمود، وجوه قرائات را هم از ابو سعید سیرافی فراگرفت تا آنکه آوازه او در تمامی بلاد منتشر و محل توجه و استفاده اکابر آفاق گردید، نزد سیف الدولة بن حمدان و دیگر اکابر آل حمدان قریب بسزا داشته و مورد اکرام و احترام و مرجع استفاده علمیّه ایشان هم بود. خودش گوید روزی وارد مجلس سیف الدولة شدم، در اذن جلوس گفت افتعد، و نگفت اجلس، پس دریافتم که باسرار کلام عرب اطلاع کامل دارد زیرا که قعود نشستن از قیام است و جلوس نشستن از نیام، بعبارت دیگر قعود از بالا بیائین منتقل شدن است و جلوس برعکس آن.

روزی سیف الدولة که اوّلین ادیب بوده از جمعی از علمای وقت که حاضرش بودند پرسید که آیا اسم ممدودی سراغ دارید که جمعش مقصور باشد همه‌شان اظهار بی‌اطلاعی کردند، ابن خالویه گفت دو اسم همچنانی را سراغ دارم و محض برای اظهار قدردانی هزار درهم صله لازم دارد و آن دو اسم عبارت از صحراء و عذراء است که هر دو ممدود و جمع آنها صحاری و عذارى میباشد (بر وزن نصاری). ابن خالویه گوید بعد از چند ماهی، دو اسم دیگر هم در کتاب تنبیه جرمی پیدا کردم که عبارت از صلفاء و خبراء بوده و جمع آنها صلافی و خباری است (بر وزن نصاری) اوّلی بمعنی زمین غلیظ و درشت، دومی زمین رطب و نمناک. بعد از بیست سال دیگر یک اسم پنجمی نیز پیدا کردم که عبارت از سبتاء و سباتی میباشد بمعنی زمین درشت و خشن. از اشعار ابن خالویه است:

إذا لم يكن صدر المجالس سيدا

فلا خير في من صدرته المجالس

و كم قائل مالي رأيتك راجلا

فقلت له من اجل انك فارس

او را در مجلس سیف الدولة مباحثاتی و مشاجراتی با متنبیّ مشهور جریان یافته که نقل آنها مخالف وضع این عجاله است. از تألیفات او است:

ص: ۴۹۵

۱- الاشتقاق و اعراب ثلثین سورة من القرآن و امامت علی ع و الجمل فی النحو و القرائات و کتاب لیس و غیر اینها. موضوع این کتاب آخری لیس، شرح مطالبی است که بی اصل بوده و در لسان عرب وجود ندارد بدین عنوان لیس فی کلام العرب کذا و لیس کذا، این کتاب آخری در مصر و اروپا چاپ شده است، نیز رساله‌ای در اسامی حیه (مار) که دویست اسم میباشد و رساله‌ای در اسامی اسد که پانصد اسم است و رساله‌ای هم در اعضای مصدر بحرف کاف از بدن انسانی تألیف داده و تا صد اسم همچنانی بشماره آورده است که همه اینها حاکی از کثرت احاطه وی میباشد. وفات ابن خالویه بسال سیصد و هفتادم هجری قمری در حلب واقع گردید.

(ص ۲۳۷ ت و ۴۹۱ ج ۱ مه و ۱۷۳ ج ۱ کا و ۳۰۱ ج ۲ ع و ۲۰۰ ج ۹ جم و ۱۲۴ ف و ۶۱۹ ج ۱ س و غیره)

ابن خالویه - علی بن محمد

- بن یوسف بن مهجور فارسی، معروف به ابن خالویه، مکنّی به ابو الحسن، از مشایخ حدیث قرن چهارم هجرت و محل توثیق جمعی از علمای رجال میباشد و نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ ه ق - تن) بواسطه عده خود که در حرف عین مهمله (بی نقطه) اشاره نمودیم از وی روایت میکند و او مؤلف سه کتاب عمل رجب و عمل رمضان و عمل شعبان بوده و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۵۶ هب و سطر ۱۷ ص ۲۳۸ ت و کتب رجالیه)

ابن الخالّة - محمد

- بن احمد بن سهل بعنوان ابن بشران نگارش یافته است.

ابن خانبه - احمد بن عبد الله

- بن مهران بن خانبه کرخی، مکنّی به ابو جعفر، معروف به ابن خانبه که در عبارات بعضی از اجلّه باحمد بن خانبه و احمد بن عبد الله بن خانبه نیز مذکور است از ثقات امامیه میباشد که اصلاً از عجم و از غلامان یونس بن عبد الرحمن از خواص اصحاب حضرت امام رضا ع بود، بحضور مبارک آن حضرت هم مکاتبه داشت، کتاب التّأدیب که کتاب یوم و لیلة است از او بوده و موافق آنچه از کتاب تتمات و فلاح السائل سید بن طاوس نقل شده ابن خانبه همان کتاب را بنظر مبارک حضرت امام حسن عسکری ع رسانید، آن حضرت بعد از ملاحظه و قرائت،

ص: ۴۹۶

حکم بصحت آن کرده و بعمل بمحتویات آن امر فرمودند. سال وفات ابن خانبه بدست نیامد، اینکه بعضی سال دویست و سی و چهارم را نوشته اند منافات بین با قضیه مذکوره ابن طاوس دارد زیرا که اصل ولادت حضرت عسکری ع در دویست و سی و دویم، امامتش بسال دویست و پنجاه و سیّم، وفاتش در دویست و شصتم هجرت وقوع یافته است.

اما محمد بن احمد کرخی پسر صاحب ترجمه که کنیه اش ابو جعفر و شهرتش ابن خانبه میباشد نیز از ثقات محدثین امامیه بوده و بنام کتاب الحج و کتاب الزکاة چندین کتاب داشته است.

(هب و نی و کتب رجالیه)

ابن خانبه - محمد بن احمد

- فوقاً ضمن شرح حال پدرش تذکر دادیم.

ابن الخباز - احمد بن حسین

- بن احمد بن معالی بن منصور بن علی اربلی موصلی نحوی لغوی، ملقب به شمس الدین، معروف به ابن الخباز، از اساتید نحو و لغت و عروض و فرائض بوده و از تألیفات او است:

۱- الغرة المخفية فی شرح الدرة الالفية که شرح الفیه نحو ابن معط است ۲- النهاية فی النحو.

وفاتش بنا بنوشته کشف الظنون و روضات الجنات در سال ششصد و سی و هفتم هجرت واقع گردید لکن بموجب یک نسخه خطی خوبی از شرح الفیه مذکور که تاریخ کتابتش ششصد و هشتاد و هفتم هجرت بخط بسیار عالی عثمان بن عمر حجار بوده و بنظر این نگارنده رسیده تألیف شرح مذکور روز دوشنبه بیست و سیّم صفر ششصد و سی و نهم هجرت پایان رسیده است. وفات مؤلف هم روز شنبه هفتم رجب همین سال وقوع یافت.

(کف و ص ۵۷ هب و ۸۵ ت و اطلاعات متفرقه)

ابن خدیو - محمد بن قاسم

- بعنوان ابن ابی المناقب مذکور داشتیم.

ابن الخراسانی - محمد

- بن محمد بن مواهب بن محمد نحوی عروضی شاعر کاتب، مکنّی به ابو العز، معروف به ابن الخراسانی، از مشاهیر ادبای قرن ششم هجرت میباشد که در نحو و ادب علّامه زمان خود بود، از ابو منصور جوالیقی درس خوانده و به عروض اهتمام تمام داشت، طبع شعرش مثل آب جاری روان بود که در

ص: ۴۹۷

ظرف یک ساعت هرمقدار از شعر که اراده داشتی انشا می نمود. دیوان شعر او پانزده مجلد میباشد، کتابی در عروض و چندین کتاب دیگر در فنون ادبیه تألیف داده و از اشعار او است:

یرتضیه لعاشق معشوق	انا راض منکم بایسر شیء
جمعتنا بالاتفاق طریق	بسلا من الطریق اذا ما
فخل زیدامعا و عمروا	ان شئت ان لا تعد عمرا
مازلن طول الزمان امرا	و استعن الله فی امور
لله حتی الممات امرا	و لا تخالف مدی الیالی
و البس اذا ما عریت طمرا	واقنع بما راج من طعام

در سال پانصد و هفتاد و ششم هجری قمری درگذشت.

(ص ۴۶ ج ۱۹ جم و سطر ۸ ص ۱۱۴ ت)

ابن الخراط - عبد الحق بن عبد الرحمن

- اشبیلیّ الولادة، ازدیّ القبیلّة، ابو محمد الکنیّة، ابن الخراط الشّهرة، از علمای اواخر قرن ششم اندلس میباشد که در انقلابات آن نواحی به بجایه فرار کرده و در آنجا مشغول تدریس و تألیف شد و از تألیفات او است: کتابی در حدیث که حاوی محتویات صحاح سته است و کتاب الرقائق و کتاب الزهد و کتابی در شرح حال فقها و کتاب العاقبة در محشر و قیامت و کتابی در لغت و غیرها. در سال پانصد و هشتاد و یکم یا دویم هجری قمری درگذشت.

(کف و ص ۶۲۰ ج ۱ س)

ابن خردادبه - عبید الله

- بن احمد، یا عبید الله بن عبد الله، یا عبد الله بن احمد بن خردادبه، خراسانی، مکنّی به ابو القاسم، معروف به ابن خردادبه، از مشاهیر مورّخین و جغرافیّین اواخر قرن سیّم هجرت میباشد، از ندما و مقرّین دربار معتمد علی الله پانزدهمین خلیفه عباسی (۲۵۶ - ۲۷۹ ه ق - رنو - رعط) بوده و از تألیفات او است:

۱- ادب السماع ۲- الانواء ۳- جمهرة انساب الفرس ۴- اللهو و الملاهی ۵- المسالك و الممالک که با ترجمه فرانسوی آن در لیدن چاپ و برای استحضار از اوضاع تجارتی و فلاحتی و منابع ثروتی و مقدار مسافت بلاد و ممالک و از اوضاع تمدن اسلامی

ص: ۴۹۸

در ممالک اسلامیّه از مهمترین وسائل و مدارک معتمده میباشد. مسعودی گوید: از حیث نظم ابرع و از حیث اشتغال بر اخبار ملوک و امم، اجمع کتب است و آنرا تاریخ ابن خردادبه نیز گویند. وفات ابن خردادبه در حدود سال سیصد تمام هجرت در حوالی نود سالگی و جدّش خردادبه، اصلاً عجم و در کیش مجوس بوده و اخیراً بدست پرامکه مشرف بشرف اسلام گردیده است. (کف و ص ۲۱۲ ف و ۶۲۰ ج ۱ س و غیره)

ابن خرقه - محمد

- بن محمد بن نصر مصطلح رجال و بعنوان سکونی نگارش یافته است.

ابن خروف - علی بن محمد

- ضیاء الدین اللّقب، ابو الحسن الکنبیة، ابن خروف الشّهرة، قیسى القبیلة، قرطبىّ الولادة و النشأة، از شعرای اندلس است که بیاد شرقیه مسافرتها کرده و از اشعار او میباشد که در وصف نیل گفته است:

فی ضفتیه من الاشجارا دواح

ما اعجب النیل ما ابهی شمائله

تهب فیها هبوب الریح ارواح

من جنة الخلد فیاض علی ترع

وانما هی ارزاق و ارباح

لیست زیادته ماء کما زعموا

بسال ششصد و سیّم هجری قمری در حلب درگذشت.

(ص ۶۲۰ ج ۱ س)

ابن خروف - علی بن محمد

- بن یوسف بن خروف، یا علی بن محمد بن علی بن محمد بن خروف حضرمی اندلسی اشبیلی، مکّنی به ابو الحسن، ملقب به نظام الدین، معروف به ابن خروف، لغوی نحوی محقق مدقق، از ائمّه و متمهّرين علوم عربیّه میباشد که با عبد الرحمن سهیلی سابق الذکر مناظراتی داشت، طبع شعرش نیز بسیار خوب بوده و از تألیفات او است:

۱- تنزیه ائمة النحو عما نسب اليهم من الخطاء و السهو که در رد کتاب تنزیه القرآن عما لایلیق بالبیان ابن مضا احمد بن عبد الرحمن لخمی آتی الذکر تألیف داده است ۲- تنقیح الالباب فی شرح غوامض الکتاب که شرح کتاب سیبویه است ۳- شرح جمل زجاجی ۴- شرح جمل شیخ عبد القاهر جرجانی ۵- شرح کتاب سیبویه که کثیر الفائدة میباشد، بعد از اتمام

ص: ۴۹۹

آن اهدای دربار صاحب اندلسش کرد و بصله هزار دینار (که دینار معادل یک منقال طلای مسکوک هیجده نخودی است) نایل گردید. از اشعار ابن خروف است که در خصوص جوانی زیبا که بحکم قاضی زندانی بوده گفته است:

اقاضی المسلمین حکمت حکما اتی وجه الزمان به عبوسا

حبست علی الدرهم ذا جمال و لم تسجنه اذ سلب النفوسا

نیز در باب استعفا از تصدی امور بیمارستان نوری که شخص سید (بر وزن عید، بمعنی گرگ) نامی دربارش بوده بقاضی القضاة محیی الدین بن زکی فرستاده است:

مولای مولای اجرنی فقد اصبحت فی دار الاسی و الحتوف

و لیس لی صبر علی منزل بوابه السید وجدی خروف

خروف در زبان عرب بمعنی برّه و بچه گوسفند میباشد. مخفی نماند که ابن خروف در تمامی عمر خود ازدواج نکرد، در کاروانسراها امرار حیات نمود، کسب خیاطی داشته و هرچه عایدش میشد با استاد خود ابو الحسن بن طاهر تصنیف میکرد، در اواخر عمر مجنون و دیوانه شد، در کوچه و بازار عریان و برهنه و مکشوف العورة میرفت، تا در سال ششصد و پنجم یا ششم یا نهم یا دهم هجری قمری درگذشت و موافق آنچه از شهاب الدین قوسی که از تلامذه اش بوده نقل شده شبی در چاه افتاد و مرد.

(ص ۸۳ و ۴۸۶ ت و ۳۷۳ ج ۱ کا و ۷۵ ج ۱۵ جم و ۶۲۰ ج ۱ س و ۵۷ هب)

ابن خزیمه - محمد

- بن اسحق بن خزیمه بن مغیره بن صالح، حافظ سلمی نیشابوری، شافعی، مکنی به ابو بکر، از مشاهیر فقها و محدثین شافعیّه میباشد که در فقه و حدیث طاق، استاد علمای عراق، بامام الائمه موصوف، تألیف زیاده بر یکصد و چهل کتاب بدو منسوب، از آن جمله کتاب التوحید و الصفات و کتاب فقه الحدیث میباشد و بسال سیصد و یازدهم هجری قمری در هشتاد و هشت سالگی درگذشت.

(ص ۳۲ ج ۱ فع و ۶۲۰ ج ۱ س و ۲۶۵ ج ۱ نی و غیره)

ابن خزیمه - محمد

- بن خزیمه بلخی قلاسی حنفی، معروف به ابن خزیمه، از افاضل حنفیه و از مشایخ حدیث بلخ میباشد و کتاب اختیارات در مذهب

ص: ۵۰۰

از آثار قلمی او بوده و در سیصد و چهاردهم هجری قمری درگذشت. قلاسی منسوب به قلنس بمعنی طناب کشتی دریائی است. (ص ۱۶۸ فوائد البهیة)

ابن الخشاب - عبد الله بن احمد

- بن احمد بن احمد بن عبد الله بن نصر بن خشاب بغدادی، مکنّی به ابو محمد، معروف به ابن الخشاب، ادیبی است نحوی لغوی شاعر محدّث مفسّر قاری منطقی، از مشاهیر ادبای وقت خود. در انساب و فرائض و حساب و تفسیر و حدیث و هندسه و حکمت و فلسفه و دیگر علوم متداوله نیز حظّی وافر داشته و حافظ قرآن بود، آن کتاب آسمانی را با اکثر قرائات متداوله میخواند، خط و کتابتش نیز در غایت جودت و بتصریح بعضی از ارباب سیر نسبت بافاضل عصر خود مانند آفتاب بوده نسبت بکواکب و یا مثل دریا بوده است نسبت باستخر و برکه.

ابن الحدید که در شرح نهج البلاغه، از استاد خود مصدق بن شیبب که از تلامذه ابن الخشاب بوده نقل میکند که ابن الخشاب خطبه شقشقیّه مذکوره در نهج البلاغه را در کتابهائی که دویست سال پیش از ولادت سید رضی مؤلف نهج البلاغه تألیف شده دیده است، همانا منظور او از این جمله ردّ کسانی است که آن خطبه مبارکه را از خود حضرت علی ع ندانند.

در معجم الادبا گوید ابن خشاب با آن همه مراتب علمیّه که داشته ابداء شرف و ناموس علم را رعایت نمیکرد، بسیار کثیف و چرکین بوده و مقید بوظائف دینیّه نبود، در وسط راه با عوام شطرنج بازی می نمود، با لباس و معاش بسیار پست میگذرانید، در معرکه های شعبده بازی و خرس بازی و میمون بازی و مارگیری حاضر میشد، هرگاه اراده خرید کتابی را داشتی صاحب آن را اغفال میکرد یک ورق آنرا در میآورد تا بیهانه نقصان آن، بیهای ارزانش ابتیاع نماید. کتاب امانتی را نمیداد و میگفت که توی کتابها رفته و دیگر قدرت بیرون آوردنش را ندارم. نگارنده در این موضوع قضاوت نکرده و همین مقدار گوئیم که صدور اینگونه نسبت ها و تهمت ها از اهل حسد و رقابت کثیر الوقوع است.

از اشعار ابن الخشاب چیزی بدست نیامد و از تألیفات او است:

۱- الاستدراکات علی مقامات الحریری که در استانبول چاپ شده است ۲- تاریخ موالید

و وفیات اهل بیت طهارت ع که تاریخ الائمه نیز گویند ۳- شرح جمل ابن جنی ۴- شرح لمع ابن جنی ۵- المرتجل فی شرح الجمل که شرح جمل عبد القاهر جرجانی است. ابن الخشاب در ماه رمضان پانصد و شصت و هفتم یا هشتم هجری قمری در هفتاد و پنج سالگی در بغداد وفات یافت و در مقبره احمد بن حنبل نزدیکی قبر بشر حافی بخاک رفت.

(ص ۵۷ هب و ۴۵۱ ت و ۲۸۹ ج ۱ کا و ۳۵۳ ج ۱ مه و ۴۷ ج ۱۲ جم)

ابن خشکانچه - احمد

- بن علی بن وصیف بغدادی، مکنّی به ابو الحسین، بنوشته معجم الادبا کاتب بلیغ فصیح شاعر بود، سه کتاب صناعة البلاغة و فوائد و نثر موصول بنظم هم تألیف او میباشد و دیگر از زمان او چیزی ننوشته است.

نگارنده گوید شرح حال پدرش علی بن وصیف را بعنوان خشکانچه نگارش داده و نیز تذکر دادیم که وفاتش در زمان حیات معاصر و معاشرش ابن الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ ه ق - شفه) بوده و همین سه کتاب مذکور نیز تألیف علی است نه پسرش احمد. بنابراین احمد، از رجال اواخر قرن چهارم بوده و یا با احتمال قریب اوائل پنجم را نیز دیده و سه کتاب مذکور هم از او نبوده است. (ص ۲۲۹ ج ۱ جم و اطلاعات متفرقه)

ابن الخصیب - احمد

- بن اسمعیل بن ابراهیم بن خصیب بن عبد الحمید، ادیب نحوی لغوی کاتب منشی فصیح بلیغ شاعر ماهر، از فضلالی قرن سیّم هجرت میباشد که در فنون بلاغت خبیر، در فنون شعری بصیر و بدیگران مقدّم بود، با معاصر خود ابن المعتز (متوفی بسال ۲۹۶ ه ق - رصو) طریق مودت پیموده و مکاتبات و مراسلاتی داشته‌اند. از تألیفات احمد است:

۱- دیوان الرسائل ۲- صفة النفس ۳- طبقات الکتاب و غیره و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۲۷ ج ۲ جم)

ابن الخطاب - تقی الدین

- طبیب، ملقب به رأس عینی، از اطّباء عصر مستعصم سی و هفتمین خلیفه عباسی و آخرین ایشان (۶۴۰-۶۵۶ ه ق - خم - خنو) و طبیب خاص سلطان غیاث الدین یازدهمین سلطان سلجوقی روم (۶۳۶-۶۴۴ ه ق - خلو - خمد) و خانواده‌اش بود، نزد ایشان بسیار محترم، عاقبت علاوه

بر طبابت، سمت معاشرت و منادمت را نیز داشته و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۸۴ ج ۱ مر و اطلاعات متفرقه)

ابن الخطاب - حسن

- بن علی بن حسن در باب اوّل بعنوان وراق حسن نگارش یافته است.

ابن الخطیب - محمد

- بن عبد الله در باب اوّل (القاب) بعنوان لسان الدین مذکور است.

ابن الخطیب - محمد

- بن عمر بن حسین در باب اوّل بعنوان فخر رازی مذکور است.

ابن الخطیب - یحیی

- بن علی در باب اوّل (القاب) بعنوان خطیب تبریزی مذکور است.

ابن خطیب الدهشة - محمود

- بن احمد بن محمد، معروف به ابن خطیب الدهشة، ملقب به نور الدین، حموی الولادة و النشأة، مدتی بمصر و شام مسافرت کرده و از علمای آن نواحی استماع حدیث و اخذ مراتب علمیّه نمود، مدتی هم قضاوت حماة و ریاست مذهبی آن نواحی بدو موکول بوده و از تألیفات او است:

۱- اعانة المحتاج الى شرح المنهاج ۲- تحفة ذوی الارب فی مشکل الاسماء و النسب که در لیدن چاپ شده و در علم رجال است ۳- شرح کافیّه ابن مالک. مخفی نماند که کافیّه ابن مالک در نحو و کتابی نظمی مبسوط بوده و الفیه معروف ملخص آن است. صاحب ترجمه نیز نخست در سال هشتصد و پنجم هجرت یکصد و پنج بیت در تتمیم آن بنام وسیلة الاصابة نظماً نوشت، سپس اصل و متمم را شرح کرده و در سال هشتصد و سی و چهارم هجری قمری درگذشت. مخفی نماند که در معجم المطبوعات اسم و نسب و شهرت صاحب ترجمه را موافق عنوان فوق ابن خطیب الدهشة نوشته ولی تحت عنوان کافیّه شافیه از کشف الظنون گفته است که آن را ابو الثناء محمود بن محمد ابن خطیب الریفه ذیل (متمم) نوشته (بشرحی که اشاره شد). (کف و ص ۹۳ مط)

ابن خطیب الری - محمد

- بن عمر بن حسین بعنوان فخر رازی در باب اوّل مذکور شده است.

ابن خطیب الریفه

رجوع باین خطیب دهشده مذکور فوق شود.

ص: ۵۰۳

ابن خفاجه - ابراهیم

- بن ابو الفتح بن عبد الله بن خفاجه اندلسی، مکتبی به ابو اسحق، معروف به ابن خفاجه، از شعرای اوائل قرن ششم هجری اندلس میباشد که بسال چهار صد و پنجاهم در جزیره شقر (بروزن هنر) از اعمال شهر بلنسیه از بلاد اندلس متولد شد، با توجه بر اینکه شعرا مشمول اکرامات ملوک وقت هستند هیچیک را مدیحه نگفته و از مولد خود بیرون نگردید تا بسال پانصد و سی و سیّم یا بیست و سیّم در همانجا درگذشت و از اشعار لطیفه او است:

قد خط فیه من الدجی محرابا

ما للعذار کان وجهک قبله

قد خر فیه راکعا و انابا

و اری الشباب و کان لیس بخاشع

ان سوف یزجی للعذار سحابا

و لقد علمت بکون ثغرک بارقا

در غزل و مرثیه اشعار خوب گفته که اغلب آنها در وصف کائنات جوّ و منظره‌های طبیعی است. دیوانش هم بسیار خوب، در مصر و قاهره چاپ، یک نسخه خطّی آن بشماره ۱۵۲ در کتابخانه مدرسه سیهسالار جدید طهران موجود است.

(ص ۱۳ ج ۱ کا و ۴۵۸ هر و ۶۲۱ ج ۱ س)

ابن الخل - حسن بن مبارک

- از مشاهیر شعرای قرن ششم هجرت میباشد که در فقه نیز یدی طولی داشته و از اشعار او است:

هواک قد هیج بلباله

قلت لها لا تقتلی مدنفا

ان قطع الهجران اوصاله

ما زال یرجو منک وصلا الی

قد قتلت عینای امثاله

فابتسمت تیها و قالت و کم

در سال پانصد و پنجاه و دویم هجری قمری درگذشت. (ص ۶۲۱ ج ۱ س)

ابن الخل - محمد

- بن مبارک بن محمد بن عبد الله بن محمد بغدادی، مکنی به ابو الحسن و ابو البقاء، از فقهای شافعیّه میباشد که خط او نیز مرغوب و بسیار خوب بود، مردم بدون ضرورت، محض بهانه بدست آوردن خط او استفتای مسائل دینیّه مینمودند اینک تمامی اوقات او در جواب نوشتن آنها مصروف و در زحمت بی نهایت بود تا آنکه بالاخره ملتفت قضیه شد، جواب مسائل را با قلم شکسته و ساییده مینوشت، این بود که مردم بعد از آن، استفتا کردن را موقوف داشتند.

ص: ۵۰۴

تلمیذش خطیب مصری از او روایت کرده است که این اشعار را بسیار میخواند ولی از قائل آنها اسمی نبرده است:

و الحق قد يعتريه سوء تعبیر

فی زخرف القول تزیین لباطله

و ان ذممت فقل قبیء الزنا بیر

تقول هذا مجاج النحل تمدحه

حسن البیان یری الظلماء کالنور

مدحا و ذما و ما جاوزت وصفهما

وفات ابن الخل بسال پانصد و پنجاه و دویم هجری قمری در بغداد واقع شد و جنازه اش را بکوفه نقل دادند. (ص ۴۰ ج ۲ کا و غیره)

ابن خلدون - عبد الرحمن بن محمد بن خلدون

- یا عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن حسن بن خلدون، قاضی القضاة حضرمی، اشبیلی الاصل، تونسّی الولادة، ابو زید یا ابو مسلم الکنیه، ابن خلدون الشهرة، مالکی المذهب، ولی الدین اللقب، از اکابر و مشاهیر مورّخین اوائل قرن نهم هجرت میباشد که بواسطه تحقیقات و انتقادات و محاکماتی که در کتاب تاریخ خود معمول داشته و بسبب افکار حکیمانه ای که در مقدمه آن کتاب بعرصه ظهور آورده هزاران شایان تمجید است، گوی سبقت از مورّخین ربوده و بین ایشان مقامی بس عالی حیازت نموده است. علاوه بر فن تاریخ که یگانه سوار این مضمار میباشد در فقه و انشا و کتابت و فنون شعری و علوم ادبیّه نیز متمهّر و صاحب یدی طولی میباشد.

جدّ اعلای او، خلدون، در اصل از اهالی خطّه حضرموت جزیره العرب بود، بعد از فتح اندلس در قرمونیه از نواحی اندلس توطّن کرد، اولاد او نیز در اوائل قرن سیّم هجرت در اشبیلیه متوطّن بوده اند. پس از آنکه اشبیلیه مسخر اجانب گردید جدّ عبد الرحمن در تونس از بلاد افریقا اقامت کرد، عبد الرحمن نیز همانجا در اوّل رمضان هفتصد و سی و دویم هجرت متولد شد، قرآن مجید و ادبیّات و علوم و فنون متنوعه متداوله و علوم عقلیه را از پدر خود و دیگر اساتید و حکمای مغرب زمین با

حرصی قوی و همتی فتورناپذیر که نسبت بتحصیل کمالات و فضائل داشته در اندک زمانی تحصیل، کتب اشعار را حفظ، تا در سال هفتصد و چهل و نهم هجرت ابوبن و اقارب و اساتید او

ص: ۵۰۵

از طاعون عمومی فوت کردند، ناچار بعضی از بلاد جزایر و مغرب زمین مسافرتها کرد، در هرجا بسیار محترم میزیست. در سن جوانی آوازه کمالات او در تمامی اقطار در نهایت اشتها، در هریک از بلاد متفرقه متصدی بعضی از مشاغل سیاسی دولتی از قبیل وزارت و کتابت و غیره بود، اخیراً حظّ علم را بهمه مراتب دولتی ترجیح داد و چند سال در حدود صحرا بتألیف همین کتاب تاریخ معروف و شرح قصیده برده و تلخیص بسیاری از کتب ابن رشد و تألیفات دیگری در حساب و منطق و اصول فقه و ادبیات متداوله پرداخت، در سال هفتصد و نود و هفتم از تدوین کتاب تاریخ مزبور فراغت یافت. در بعضی از مواضع دوچار حبس نیز بود، اخیراً در مصر بامر سلطان برقو حکمران آن نواحی قاضی القضاة مذهب مالکی مصر یا حلب شد، در هنگام استیلای تیمورلنگ مورد تجلیل و عنایات تیموری نیز گردید، بقول بعضی اسیر شده و درعین حال اسارت ندیم تیمور هم بود و اسیرا و ندیما بسمرقند رفت، تا روزی بدو گفت من کتاب تاریخی حاوی تمامی وقایع را دارم که در مصر مانده و خوف آنرا دارم که دست برد این مجنون (سلطان برقو) باشد پس بعد از اذن تیمور باز بمصر برگشت و در قاهره مشغول تدریس بوده و از تألیفات او است:

۱- تاریخ غرناطه که غیر از تاریخ معروف ذیل او میباشد و یک نسخه از آن در کتابخانه اسکوریال از اسپانیا موجود است
۲- شرح قصیده برده که شرحی عجیب است ۳- العبر و دیوان المبتدء و الخبر فی ایام العرب و الروم (و العجم خ ل) و البربر که هفت مجلد، به تاریخ ابن خلدون معروف، کثیر الفائدة و در قاهره و غیره چاپ، جلد آخر آن بتاریخ الدول الاسلامیه بالمغرب موسوم، جلد اولش نیز بمقدمه ابن خلدون معروف و بارها در بیروت و قاهره و غیره بطبع رسیده و بتصریح بعضی از اهل خبره خزانه علوم ادبیّه و سیاسیّه و اجتماعیه میباشد و مانند آن تألیف نشده است و غیر اینها که فوقاً اشاره گردید. وفات ابن خلدون بسال هشتصد و ششم یا هشتم هجری قمری بموت فجّاه در قاهره واقع شد و در خارج باب النصر در مقابر صوفیه مدفون گردید.

(کف و ص ۵۷ و ۳۲ ج ۱ فغ و ۴۶۵ هر و ۶۲۱ ج ۱ س و ۹۵ مط)

ص: ۵۰۶

ابن خلدون - عمر بن احمد بن خلدون

- حضرمی اشبیلی، مکنی به ابو مسلم، از اشراف و مشاهیر علمای اشبیلیه اندلس میباشد که در نجوم و هندسه و طب و فلسفه ماهر و استاد ابن الصفار طبیب بود، بسال چهار صد و چهل و نهم هجری قمری در اشبیلیه درگذشت. (ص ۵۶ ج ۱ مر و ۶۲۱ ج ۱ س)

ابن خلدون - یحیی بن محمد بن خلدون

- مکتبی به ابو زکریا، برادر ابن خلدون عبد الرحمن مذکور فوق، ادیبی است بارع، از افاضل قرن هشتم هجرت، مؤلف کتاب بغیة الرواد فی ذکر الملوک من بنی عبد الواد که ملوک تلمسان هستند. این کتاب دو جلد بوده و با ترجمه فرانسوی آن در تونس چاپ شده است.

(ص ۹۹ مط)

ابن خلف - احمد بن عبد العزيز

- بعنوان ابن هشام احمد خواهد آمد.

ابن خلف - سید علی خان

- بعنوان حویزی سید علی خان نگارش یافته است.

ابن خلفه - شیخ محمد

- بن اسمعیل خلفه حلّی، معروف به ابن خلفه، از فضلاء شعرای قرن سیزدهم هجری قمری میباشد که بسال هزار و دویست و چهل و دویم در اوّل طاعون عمومی در حلّه وفات یافت و جنازه اش بنجف اشرف نقل شد و از آثار او تخمیس قصیده میمیه مشهوره فرزددق است.

(ص ۱۱ ج ۴ ذریعه)

ابن خلکان - احمد

- بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان، هکاری، اربلیّ الولادة، برمکیّ النسل، اشعریّ الاصول، شافعیّ الفروع، شمس الدین اللّقب، ابو العباس الکنیة، ابن خلکان الشّهرة، از مشاهیر مورّخین و قضاة و علمای نامی قرن هفتم هجرت، از معاصرین خواجه نصیر طوسی و محقق حلّی و علامه حلّی و نظائر ایشان بود. بسال ششصد و هشتم هجرت در شهر اربل از بلاد ناحیه هاکریه یا هکاریه (با فتح و تشدید) از نواحی موصل متولد شد و بهمین جهت به اربلی و هکاری هم موصوف گردید، (که بنا بر اوّل محرّف هاکری است) نسبش بچندین واسطه به یحیی

ص: ۵۰۷

بن خالد برمکی وزیر هارون عباسی موصل میباشد.

نخست در مولد خود از پدرش و دیگر اکابر وقت، فقه و ادبیات و علوم متداوله را تکمیل و بنواحی مصر و شام و حلب مسافرتها کرد، در مدارس بسیاری تدریس نموده و در ادبیات یدی طولی داشت، در فنون شعری نیز خبر و بسیار شعر دوست بود، خصوصا موافق آنچه در شرح حال محمد بن عمران مرزبانی اشاره نمودیم نسبت باشعار یزید بن معاویه رغبتی وافر بخرج میداد، در مصر قضاوت مذاهب اربعه بدو موکول شد، اخیرا در سال ششصد و پنجاه و یکم هجرت قاضی القضاة دمشق گردید، ده سال با کمال درستکاری انجام وظیفه نمود، در سال شصتم معزول و در هفتاد و ششم باز بقاضی القضاتی منصوب شد و در رجب ششصد و هشتاد و یکم هجری قمری در مدرسه تجیبیه دمشق وفات یافت و در دامنه کوه قاسیون مدفون گردید. کتاب وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان تألیف منیف او میباشد که بتاریخ ابن خلکان معروف، اتقن و اجمل کتب تاریخی، شرح حال هشتصد و شصت و چهار یا پنج نفر از مشاهیر طبقات متنوعه اسلامی را حاوی، با تحقیقات عمیق و دقیقه معروف، تلخیصا و تزییلا و ترجمتا محل توجه اکابر، بترکی و اکثر السنه اروپائی ترجمه و بارها در مصر و ایران و غیره چاپ شده است و فقط بشرح حال تابعین و متأخرین از ایشان تا زمان خود پرداخته و از اصحاب و خلفای راشدین بجهت شهرت ایشان نامی نبرده است.

با آن همه مراتب علمیّه، از متعصّبین اهل سنت بود، زیاده از وصف، طریق عصیّت میپیمود و از اشعار او است:

آیس من سلامتی

انا و الله هالک

قد اقامت قیامتی

اوارى القامة اللتى

لفظ خلکان که لقب جدّ صاحب ترجمه میباشد بفتح خای معجمه و کسر لام مشدّد، یا بضمّ اوّل و فتح و تشدید ثانی، یا بکسر هردو (علی الخلاف) است. در وجه و مناسبت این لقب بنابر وجه اوّلی گفته اند که جدّ مذکور او که صاحب این لقب میباشد روزی در مجلسی با مفاخر آبا و اجداد خود که از آل برامکه بوده و سمت وزارت بنی عباس را داشته اند

ص: ۵۰۸

تفاخر کرده و میگفته است که کان ابی کذا و کان جدی کذا، حاضرین بدو گفتند: خلّ کان، یعنی کان ابی کذا و جدی کذا گفتن را ترک کن و مفاخر شخصی خود را بشمار (ان الفتی من یقول ها انا ذا- لیس الفتی من یقول کان ابی) این بود که این جمله خلّ کان لقب مشهوری جدّ مذکورش گردید و شاید دو وجه دیگر نیز تحریف آن باشند.

(ص ۸۷ ت و ۳۳ ج ۱ فغ و ۶۲۳ ج ۱ س و ۱۴ ج ۵ طبقات الشافعیة و غیرها)

ابن خلوف - احمد

- بن ابی القاسم محمد خلوف بن عبد الرحمن، حمیری القبیلة، اندلسی تونسّیّ البلدة، ابو العباس الکنیة، ابن خلوف الشهرة، شهاب الدین اللّقب، مالکیّ المذهب، از ادبای اواخر قرن نهم هجرت میباشد که قریحه شعری هم داشته و از آثار قلمی او است:

۱- دیوان شعر مشهور به دیوان الاسلام که در بیروت چاپ شده است ۲- نظم التلخیص در معانی و بیان ۳- نظم المغنی در نحو. در سال هشتصد و نود و نهم هجری قمری درگذشت.

(ص ۷۸۷ ج ۱ س و ۹۹ مط)

ابن خلیل - علی بن خلیل

- در باب اوّل بعنوان علاء الدین علی بن خلیل مذکور است.

ابن الخمار - حسن

- بن سوار بن باباً بن بهرام، مکنّی به ابو الخیر، بنوشته ابن الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ ه ق- شفه) در زمان او از افاضل منطقیین و در نهایت ذکاوت و فطانت بود، در تحصیل علوم اصحاب خود اهتمام تمام داشت، ولادت او در ربیع الاول سیصد و سی و یکم هجرت بوده و از تألیفات او است:

۱- الآثار العلویة ۲- الآثار المخیلة فی الجو الحادثة عن البخار المائی ۳- تفسیر ایساغوجی ۴- الحوامل که مقاله ایست در طب ۵- سیرة الفیلسوف ۶- الصدیق و الصداقة ۷- الوفاق بین رأی الفلاسفة و النصاری و غیرها انتهى ملخصا. ظاهرش آنکه ابن الخمار از رجال قرن چهارم هجرت بوده و یا اوائل قرن پنجم را نیز دیده است، لکن در نامه دانشوران پس از آنکه اسم و نسب و کنیه و شهرت او را بهمان قرار مذکور فوق (با تبدیل نام جدّ عالیش بهرام به بهنام) نوشته گوید که او طیب و حکیم باشی سلطان محمود غزنوی

ص: ۵۰۹

(۳۸۷- ۴۲۱ ه ق- شفز- تکا)، ترجمه بسیاری از کتب سریانی عبری بدو منسوب، از اجلای حکمای عصر خود محسوب، معاصرش شیخ ابو علی سینا همواره آرزومند دیدار او بوده و در بعضی از تصنیفات خود بی نهایتش تبجیل می نماید.

این دانشمند با آن همه مقامات عالی که داشته با فقر با کمال تواضع رفتار میکرد، با اکابر و اغنیا متکبران و با تمام وقار و متانت می گذرانید، در بدایت حال نصرانی بود و سلطان معظّم نیز باقتضای علاقه قلبی که بدیانت داشته و محبت مفرط آن دانشمند که در دلش جاگیر بوده همواره او را بقبول دین مقدّس اسلامی تحریص می نمود و او هم در انکار خود میافزود تا روزی عبورا شنید که یک طفل دبستانی آیه مبارکه **الم أَحَسِبَ النَّاسُ** را باواز بلند میخواند پس از استماع کلام حقیقت نظام حالش دگرگون شد، قدری دم در دبستان ایستاده و بحال خود گریسته و بمنزل خود رفت، در عالم رؤیا دید که حضرت

خاتم الانبیا ص بدو فرمود یا ابا الخیر امثال ترا با این همه کمال علمی که داری انکار نبوت برانزده نباشد پس در حال منام بشرف اسلام مشرف و بعد از بیداری نیز قبول اسلام نمود.

علی الجملة این حکیم دانشمند زیاده بر صد سال عمر کرد، همواره با سلاطین غزنوی بسر میبرد تا در سال چهار صد و هشتاد و نهم هجری قمری که یکصد و هشت سال داشته روزی حسب الاحضار سلطان ابراهیم بن سلطان مسعود بن سلطان محمود (۴۴۵-۴۹۲ هـ ق- تمه- تصب) بر اسب خاص سلطانی سوار و عازم دربار بود، در بازار کفشگران، اسب او از شتر رم خورده بزمینش زد و دردم جان داد. بنام تدبیر المشایخ و معالجات الحمیات و غیر اینها تألیفات بسیاری دارد. نگارنده گوید: این تاریخ وفات و تاریخ ولادت هم که از مدت عمر او معلوم میشود با معاصر بودن ابن الندیم و از افاضل عصر او بودن ابن الخمار (چنانچه فوقاً مذکور شد) منافات کلی داشته و بسیار مستبعد است و جز قول بتعدد ابن الخمار قابل اصلاح دیگر نمیشد و تحقیق زاید در صورت اقتضا موکول بعهد ارباب رجوع است.

(ص ۵۱ ج ۱ مه و ۱۱۳ ج ۱ مر و ۳۷۰ ف و اطلاعات متفرقه)

ابن الخمری

در اصطلاح رجالی حسین بن جعفر بن محمد خزاز مخزومی است.

ص: ۵۱۰

ابن خمیس - حسین

- بن نصر بن محمد، یا احمد بن حسین بن قاسم بن خمیس بن عامر، قاضی موصلی البلدة، جهنی کعبی القبيلة، ابن خمیس الشهرة، ابو عبد الله الکنیة، تاج الاسلام و مجد الدین اللقب، شافعی المذهب، از اکابر فقهای شافعیه میباشد که علم حدیث را در مولد خود موصل، فقه و اصول و بعضی از علوم دیگر را هم در بغداد از امام غزالی و بعضی دیگر از اکابر وقت اخذ نمود، بقضاوت رحبه مالک منصوب گردید، اخیراً در موصل مقیم شد و در ربیع اول یا ثانی سال پانصد و پنجاه و دویم هجری درگذشت. بنام اخبار المنامات، تحریم الغیبة، مناقب الابرار، منهج التوحید یا منهج المرید فی التوحید و غیرها تألیفات دارد.

(کف و ص ۲۱۸ ج ۱ مه و ۲۱۸ طبقات الشافعية و ۶۲۳ ج ۱ س)

ابن خمیس - محمد بن خمیس

- تلمسانی، مکتبی به ابو عبد الله، معروف به ابن خمیس، از مشاهیر شعرای مغرب زمین میباشد که بسیار صالح و خوش طبع و به تصوف مایل بود، در اشعار و ادبیات و اخبار عرب نیز یدی طولی داشت، مدتها در غرناطه تدریس کرد، قسمت عمده عمر او در عزلت و سیاحت مصروف بوده و از اشعار او است:

و ما كنت الازهرة في حديقة

تبسم عنى ضاحكات الكمام

فقبلت من طور لطور فيها انا

اقبل افواه الملوك الاعاظم

بسال هفتصد و هشتم هجرت در غرناطه مقتول شد. (ص ۶۲۳ ج ۱ س)

ابن الخوي - محمد

- بن احمد بن خليل بن سعادة خوي، قاضي القضاة شافعي نحوي، معروف به ابن الخوي، مكنى به ابو عبد الله، ملقب به شهاب الدين، از اكابر علمای شافعيه ميباشد كه در صغر سن بتحصيلات علمي پرداخت، در نحو و معاني و بيان و فقه و اصول و كلام و حساب و هندسه و فرائض و تفسير و اكثر فنون متداوله ديگر مهارتي بسزا يافت، باجازات جمعي از اكابر اصفهان و بغداد و مصر و شام نايل و مرجع استفاده افاضل شد، مدتي در شام و حلب و بيت المقدس بقضاوت

ص: ۵۱۱

منسوب و در بلاد مصريه هم قاضي القضاة گرديد و از تأليفات او است:

۱- شرح فصول ابن معط ۲- المطلب الاسني في امامة الاعمي ۳- نظم فصيح ثعلب و غيرها. وي بسال ششصد و نود و سيم هجرت در هفتاد و نه سالگي درگذشت.

(ص ۷۴۲ ت)

ابن الخياط - احمد بن محمد

- بن علي بن يحيى بن صدقه تغلبي، اديب شاعر كاتب دمشقي، مكنى به ابو عبد الله، از مشاهير ادبا و شعراي دمشق اوائل قرن ششم هجرت ميباشد كه ديوانش مشهور و اشعارش در غايت جودت و ملاحه بود. در بلاد بسياري سياحتها کرده و مدايحي گفت، ببلاد عجم نيز رفته و در حلب با ابن حيوس سابق الذكر ملاقات و شعر خود را بدو اظهار داشت، ابن حيوس نيز بعد از تحسين بسيار گفت كه اين جوان خبر مرگ بمن داد زيرا بحكم تجربه هر كسي در فني مهارت يافته و بمقامي عالي برسد دليل وفات استاد سابق آن فن ميباشد. يكمرتبه نيز با نهايت فلاكت وارد حلب شده و اين دو بيت را بابت حيوس نوشته و استرحام نمود:

لم يبق عندى ما يباع بحبة

و كفاف علما منظرى عن مخبرى

الا بقية ماء وجه صنتها

عن ان يباع و اين ابن المشتري

ابن حیوس مستحضر شده و گفت که اگر در مصراع آخری و انت نعم المشتري میگفت دیگر بهتر میبود، در رمضان پانصد و هفدهم هجرت در شصت و هفت سالگی درگذشت.

(ص ۴۷ ج ۱ کا و ۲۷۰ ج ۱ نی)

ابن الخياط - علی بن ابی سعد

- یا سعید بن ابی الفرج خیاط، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن الخياط، عالم صالح واعظ متّقی، از علمای امامیه اواخر قرن پنجم هجری بوده و یا خود اوائل قرن ششم را نیز دیده و مؤلف کتاب الجامع فی الاخبار است. شیخ منتجب الدین (متوفی بسال ۵۸۵ ه ق - ثقه) بواسطه پدر خود همین کتاب را از خود مؤلف روایت مینماید و آن غیر از کتاب جامع الاخبار معروف است که بارها چاپ و اشتباهها بصدوق ابن بابویه منسوبش دارند. سال وفات ابن الخياط بدست نیامد.

(ذریعه و غیره)

ص: ۵۱۲

ابن الخياط - محمد

- بن احمد بن منصور خیاط سمرقندی، مکنّی به ابو بکر، معروف به ابن الخياط، از اکابر علمای نحو و لغت میباشد که از بلد خود سمرقند بیگداد آمد، با ابراهیم بن سری زجاج و ابو علی فارسی ملاقات کرده و با ایشان مناظراتی داشت و از تألیفات او است: معانی القرآن و المقنع و الموجز و النحو الكبير. در زمان غیبت صغری بسال سیصد و بیستم هجرت درگذشت.

(ص ۱۲۱ ف و ۷۰۶ روضات الجنات و ۱۴۱ ج ۱۷ جم)

ابن الخياط - یحیی

- بن احمد اندلسی، مکنّی به ابو بکر، معروف به ابن خیاط، از مشاهیر علمای اندلس میباشد که در نحو و طبّ و فنون شعریّه و ادبیّه و هیئت و هندسه و احکام نجومی شهرت داشت، رساله‌ای در حفظ الصحة و کتابی در علم نجوم تألیف داده و از اشعار او است:

کلا فشان النائبات عجیب

فیها لابناء الذکاء نصیب

لم یخل من نوب الزمان ادیب

و غضارة الايام تأبى ان یری

بسال چهار صد و چهل و هفتم هجرت در شهر طلیطله از بلاد اندلس در هشتاد سالگی درگذشت.

(ص ۵۶ ج ۱ مر و ۳۱۳ ج ۱۹ جم و ۶۲۴ ج ۱ س)

ابن خیام - عمر بن ابراهیم

- بعنوان خیام عمر نگارش یافته است.

ابن خیران - احمد بن علی

- ضمن عنوان نویختی علی بن احمد از باب اوّل نگارش یافته است.

ابن الخیزرانی - اسعد

- بن هبة الله بن ابراهیم نحوی حنفی، معروف به ابن الخیزرانی، مکتبی به ابو المظفر، از ادبای قرن ششم هجرت، از معاصرین جار الله زمخشری (متوفی بسال ۵۴۸ ه ق - محشر) و هردو از تلامذه ابن الجوالیقی موهوب بن احمد (متوفی بسال ۵۶۳ ه ق - ثلو) بوده‌اند و سال وفاتش بدست نیامد.

(سطر ۷ ص ۱۱۴ ت)

ابن داحه

در اصطلاح رجالی گاهی ابن ابی داحه سابق الذکر را گویند.

ص: ۵۱۳

ابن داحه

خلف بن عبد الملك بعنوان ابن بشکوال نگارش یافته است.

ابن دارم

در اصطلاح رجالی احمد بن محمد سری است.

ابن الداعی - سید مرتضی

- بهمین عنوان سید مرتضی رازی مذکور داشته‌ایم.

ابن داکه - خلف بن عبد الملك

- بعنوان ابن بشکوال نگارش داده‌ایم.

ابن داود - حسن

- بن علی بن داود، حلّی، ملقب به تقی الدین، از اکابر و فحول علمای امامیه می‌باشد که فقیه فاضل محقق ادیب رجالی مدقق بارع مجتهد جامع شاعر ماهر، با خواجه نصیر طوسی و علامه حلّی و نظائر ایشان معاصر، از تلامذه سید احمد بن طاووس و سید عبد الکریم بن طاووس و محقق حلّی و بعضی دیگر از اکابر وقت بود، از ایشان روایت نموده و شهید اوّل هم بواسطه ابن معیه از وی روایت کرده و با مبرز بودن او در نحو و عروض و ملک النثر و النظم بودنش ستوده است و در اجازات خود هم او را با سلطان الادباء و البلغاء و تاج المحدثین و الفقهاء می‌ستاید.

ابن داود در فقه و اصول دین و منطق و نحو و عروض و رجال و علوم عربیه تألیفات و آثار قلمی نثری و نظمی مختصر و مطول دارد، نخستین کسی است که برای هریک از کتب رجالیه و حضرات معصومین ع رمز مخصوصی که فعلا در کتب رجالیه متداول می‌باشد وضع کرده است، هم اوّلین کسی است که اسامی خود رجال و آبا و اجداد ایشان را بترتیب حروف هجا کاملاً مرتب نموده و این دو رویه پیش از او معمول نبوده است.

از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- احکام القضاة در منطق ۲- الاکلیل التاجی در عروض ۳- تحصیل المنافع در فقه و یک نسخه از آن در کتابخانه حاج سید محمد باقر حجت الاسلام رشتی در اصفهان موجود است ۴- التحفة السعدیة در فقه ۵- الجوهرة فی نظم التبصرة که ارجوزه‌ایست در فقه و آن نظم تبصره علامه حلّی بوده و اولش این است:

سلطانہ و شأنہ معظما

الحمد لله الذي تقادما

۶- الخريدة العذراء فی العقيدة الغراء که منظومه‌ایست در اصول دین ۷- الدر الثمین فی اصول الدین که منظومه است ۸- شرح قصیده صدر الدین ساوی در عروض ۹- قرّة عین الخلیل

ص: ۵۱۴

فی شرح النظم الجلیل لابن حاجب ایضا در عروض ۱۰- کتاب رجال که به رجال ابن داود معروف و موافق آنچه اشاره شد تمامی ترتیب حروف تهجی را رعایت کرده و رموز مخصوصی بکار برده است و غیرها که تا سی کتاب بدو منسوب دارند. سال وفات او بدست نیامد لکن در سال هفتصد و هفتم هجرت که تاریخ اتمام تألیف کتاب رجال مذکور می‌باشد در قید حیات بوده است، ولادتش هم در پنجم جمادی الاخره سال ششصد و چهل و هفتم هجرت واقع شد و جمله ربی حبیب الفقراء مادّه تاریخ ولادت بوده و در نخبه المقال در ردیف اشخاصی که نامشان حسن و پدرشان علی است گوید:

(تنقيح المقال و ذريعه و ۱۷۶ ت و ۴۴۲ مس و غيره)

ابن داود- محمد

- بن احمد بن داود بن على، قمی بغدادی، مكنی به ابو الحسن، از فقهای امامیه و مشایخ حدیث فرقه محقه میباشد که در وقت خود عالم و فقیه ایشان، شیخ اهل قم، ممدوح نجاشی و علامه و دیگر علمای رجال بود. شیخ مفید و دیگر اجله از وی روایت نموده‌اند، ابن الغضائری که از اکابر مشایخ است گوید کسی را ندیدم که افقه و احفظ از ابن داود و یا نسبت بحديث اعرف از او باشد. کتاب البیان عن حقیقة الصیام و کتاب الحديثین المختلفین و کتاب الذخائر و کتاب المزار الکبیر و کتاب الممدوحین و المذمومین من الرواة و غیر اینها از تألیفات او میباشد.

بسال سیصد و شصت و هشتم هجرت در بغداد وفات یافته و در مقابر قریش مدفون گردید.

(کتب رجالیه)

ابن الدایة- احمد

- بن ابی یعقوب یوسف بن ابراهیم، مكنی به ابو جعفر، معروف به ابن الدایة (که پدرش پسر دایه ابراهیم بن مهدی برادر هارون عباسی و رضیع او بوده) از فضلالی مصر میباشد در طب و نجوم و حساب و فنون ادب مقامی عالی داشت، در سال سیصد و سی و چهارم هجرت وفات یافته و از تألیفات او است:

۱- اخبار الاطباء ۲- اخبار المنجمین ۳- حسن العقبی ۴- سیره احمد بن طولون ۵- سیره هارون بن خمارویه ابن احمد بن طولون ۶- مختصر المنطق. از کلمات کشف الظنون

ص: ۵۱۵

درمیآید که ابن الدایة عنوان مشهوری دو نفر بوده یکی همین صاحب ترجمه احمد که مؤلف سه فقره کتاب سیمی و چهارمی و پنجمی مذکور در فوق، دیگری هم پدرش یوسف بن ابراهیم که کنیه اش ابو الحسن و مؤلف دو کتاب اولی مرقوم میباشد و سال وفاتش را ذکر نکرده است.

(کف و ص ۱۵۴ ج ۵ جم و ۳۵۲ ج ۱۱ اعیان الشیعة)

ابن الدایة- یوسف

- فوقاً ضمن شرح حال پسرش ابن الدایة احمد مذکور شد.

ابن الدباس - حسین بن محمد

- در باب اوّل بعنوان بارع بغدادی مذکور است.

ابن الدباغ - خلف

- بن قاسم بن سهل ازدی قرطبی، محدّث حافظ، مکنّی به ابو القاسم، از بسیاری از فضلاء وقت اخذ مراتب نمود، ابو الولید فرضی و ابو عمرو دانی و بعضی دیگر از وی روایت کرده‌اند، کتابی در زهد تألیف داده و بسال سیصد و نود و سیّم در شصت و هشت سالگی درگذشت.

(ص ۲۷۲ ج ۱ نی)

ابن الدیثی - محمد

- بن سعید بن یحیی بن علی، ابو عبد الله الکنیة، واسطیّ الولادة، بغدادیّ الخاتمة، ابن الدیثی الشهرة، از فقها و مورّخین و محدّثین و حفاظ شافعیّه میباشد که در حدیث و تاریخ و رجال از مشاهیر وقت خود بوده و از تألیفات او است:

۱- تاریخ واسط ۲- ذیل تاریخ بغداد (متمم آن) و غیره. بسال ششصد و سی و هفتم هجری قمری در هفتاد و نه سالگی در بغداد درگذشت. دیثی بر وزن کمیلی منسوب به قریه دیثا از قراء واسط است. (ص ۱۰۰ ج ۲ کا و ۶۲۴ ج ۱ س)

ابن دراج^{۸۱}

ابن دراج - احمد

- بن محمد بن عاص بن احمد بن سلیمان بن عیسی بن دراج، اندلسی، قسطلیّ الولادة، ابن دراج الشهرة، ابو عمر الکنیة،

(۱۱)- ابن دراج - عنوان رجالی ایوب بن نوح بن دراج و جمعی دیگر میباشد و بعضی ایشانرا تذکر میدهد و در ضمن شرح حال ایوب از تنقیح المقال گوید که دراج با فتح و تشدید بر وزن شداد و از اسامی متعارفه متداوله بوده و بعد از این احتمال داده است که با ضم اول باشد که با اسم مرغ معروف تسمیه میکرده‌اند.

^{۸۱} (۱) - ابن دراج - عنوان رجالی ایوب بن نوح بن دراج و جمعی دیگر میباشد و بعضی ایشانرا تذکر میدهد و در ضمن شرح حال ایوب از تنقیح المقال گوید که دراج با فتح و تشدید بر وزن شداد و از اسامی متعارفه متداوله بوده و بعد از این احتمال داده است که با ضم اول باشد که با اسم مرغ معروف تسمیه میکرده‌اند.

ص: ۵۱۶

بغدادی الخاتمة، از اکابر ادبا و شعرای اندلس میباشد که کاتب شاعر متمهر، در آن نواحی مثل متنبی بوده است در نواحی شام، اشعار او مقبول عموم و با اشعار ابو نواس و متنبی مقایسه میشد و در حق منصور بن ابی عامر خلیفه وقت گوید:

اذا نحن اثینا علیک بصالح فانت کمانثنی و فوق الذی نثنی

و ان جرت الالفاظ منا بمدحة لغيرک انسانا فانت اللذی نعنی

ان کان وادیک ممنوعا فموعدنا وادی الکری فلعلی فیہ الفاکا

دیوانش دو مجلد، وفاتش بسال چهار صد و بیست و یکم هجرت در بغداد واقع شد، ولادتش نیز بسال سیصد و چهل و هفتم در قصبه قسطله (بفتح اوّل و ثالث و فتح و تشدید رابع) از بلاد اندلس بوده است. (کف و ص ۴۴ ج ۱ کا و ۷۴۳ ج ۱ و ۳۶۶۱ ج ۵ س)

ابن دراج - جمیل

- بن دراج بن عبد الله، نخعی القبیله، کوفی البلده، ابو علی الکنیة، از ثقات محدثین امامیه، وجوه و اعیان فرقه محقه، بلکه موافق آنچه تحت عنوان اصحاب اجماع تذکر دادیم یکی از ایشان و از اکابر اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام میباشد که از آن دو بزرگوار گاهی بلاواسطه و گاهی مع الواسطه روایت نموده است. بسیار جلیل القدر بود، از زرارۀ بن اعین نیز اخذ مراتب علمیّه نمود، در آخر عمر نابینا شد، کتابی هم دارد که ظاهرا یکی از اصول اربع مائة است و در عهد سعادت حضرت رضاع وفات یافت. در تنقیح المقال گوید که شخصی موثق از شخصی موثق خبیر، نقل نمود که قبر جمیل بن دراج در طارمیه ساحل دجله، در محاذات جایی است که در این ایام سمیکه گویند و آنجا قبری است موسوم به قبر شیخ جمیل بن کاظم و آن قبر همین جمیل بن دراج است.

اما نوح بن دراج برادر کهنتر جمیل نیز بنابر مشهور شیعه امامی و از اصحاب حضرت صادق ع بود، قبول قضاوت کوفه از طرف خلیفه وقت هم از راه ضرورت بوده است بشرحی که در کتب مربوطه نگارش داده اند. (نی و کتب رجالیه)

ابن دراج - نوح بن دراج

- فوقا ضمن شرح حال برادرش جمیل مذکور شد.

ص: ۵۱۷

ابن درستویه - عبد الله

- بن جعفر بن محمد بن درستویه بن مرزبان، فسوی الاصل، بغدادی المسکن و المدفن، ابو محمد الکنیة، ابن درستویه الشهرة، از مشاهیر ادبا و نحویین قرن چهارم هجرت میباشد که در بسیاری از علوم بصریین متفنین بود، در نحو و لغت رویه و اصول ایشان را اختیار کرده و با قواعد ایشان استشهاد مینمود، درباره ایشان تعصب بی نهایت بکار برده و از آراء کوفیین اعراض مینموده است. فنون ادبیّه را در بغداد از مبرّد و ثعلب و بعضی دیگر از اکابر وقت اخذ کرده و بمقام عالی علمی رسید تا مرجع استفاده افاضل وقت خود شد، دارقطنی و عبید الله مرزبانی و بعضی از اجلای دیگر نیز از تلامذه وی میباشند. بنام اخبار النحویین و ادب الکاتب و ارشاد در نحو و اسرار النحو و شرح فصیح ثعلب و غریب الحدیث و معانی الشعر و غیر اینها تألیفات بسیاری بدو منسوب است. وفات او بنابر مشهور در سیصد و چهل و هفتم یا ششم هجرت واقع شد، لکن بنوشته فهرست ابن الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ هـ ق- شفه) که بواسطه قرب زمان بلکه معاصر بودن ایشان ابصر بحال او میباشد در سال سیصد و سی و چندم وقوع یافته است. اما لفظ درستویه بقول ابن سمعانی بضمّ اوّل و ثانی و رابع و فتح سادس و بقول ابن ماکولا بفتح اوّل و ثانی و رابع و خامس و سکون باقی است.

(کف و ص ۶۲۴ ج ۱ س و ۹۳ ف و ۵۷۷ ج ۱ مه و ۴۴۸ ت و ۲۷۳ ج ۱ کا و ۴۲۸ ج ۹ تاریخ بغداد و غیره)

ابن درید - محمد

- بن حسن، یا حسین بن درید بن عتاهیه بن خیشم، بصریّ الولادة، ازدیّ القبیلة، ابو بکر الکنیة، ابن درید الشهرة و اللقب، قحطانی النسب (که نسب او با سی و پنج واسطه به یعرب بن قحطان موصول و گاهی بجهت انتساب بجده عالیش، به ابن العتاهیه نیز موصوف میباشد) از اکابر و مشاهیر ادبای شعرا و شعرای ادبا میباشد که نحوی لغوی شاعر ماهر کثیر الحفظ، از اساتید سیرافی و ابو عبد الله مرزبانی و جمعی دیگر، حافظه اش از نوادر معدود بود. گویند (و العهدة علیهم) هرگاه دیوان شعری را نزد او میخواندند تمامی آنرا از اوّل تا آخر حفظ میکرد.

بالجملة جامع کمالات متنوعه، حافظ بسیاری از اشعار و وقایع عرب، از ائمه شعر و

ص: ۵۱۸

و ادب، بالخصوص در لغت و حید عصر خود و قائم مقام خلیل بن احمد، نکات و دقائقی را درج کتابهای خود نموده که دور از حیطه فهم پیشینیان بوده است. نخست در مولد خود بصره تکمیل مراتب علمیّه نمود، در موقع استیلای زنگیان به عمان فرار کرد، بفاصله دوازده سال باز بصره برگشته و با ابن میکال اسمعیل بن عبد الله بن محمد بن میکال که از طرف خلیفه وقت عباسی حکومت نواحی فارس را داشته ارتباط یافت، بمصاحبت او بفارس رفته و کتاب جمهرة اللغة را که از اقدم و اصحّ کتب لغت عرب میباشد برای او تألیف داد، هم او و برادرش را با قصیده‌ای که بمقصوده ابن درید معروف و در حدود دویست و شصت بیت میباشد مدیحه گفته و بصله و انعام کامل نایل گردید. از ابیات همین مقصوده است.

یا ظبیة اشفه شیء بالهما ترعی الخزامی بین اشجار النقی

طرة صبح تحت اذیال الدجی

اما ترى رأسی حاکی لونه

مثل اشتعال النار فی جزل الغضا

و اشتعل المبيض فی مسوده

این مقصوره ابن درید بس مشهور و محل توجه اکابر و فحول بوده و شروح و حواشی بسیاری بر آن نوشته‌اند و بارها در ایتالیا و قاهره و غیره مستقلا و بضمیمه ترجمه و شروح مربوطه چاپ شده و اکثر اخبار نادره و حکم بالغه و مواعظه نافع و امثال دایره و اغلب کلمات مقصوره زبان عرب را مشتمل می‌باشد.

مخفی نماند که تسنن و تشیع ابن درید محل خلاف و نظر می‌باشد، ابن شهر آشوب و شیخ حرّ عاملی و صاحب مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری بتشیع وی رفته بلکه از شعرای اهل بیت عصمت ع اش شمارند. از اشعار او است که در اظهار محبت و ولایت آن خانواده طهارت گفته است:

و ابنیه و ابنته البتول الطاهرة

اهوی النبی محمدا و وصیه

ارجو السلامة و النجا فی الآخرة

اهل العباء فانتی بولائهم

سببا یجیر من السبیل الجائرة

و اری محبة من یقول بفضالهم

یوم الوقوف علی ظهور الساهرة

ارجو بذاک رضا المهیمن وحده

لکن اکثر ارباب تراجم بتسنن وی قائل، قضاوت در این موضوع خارج از وضع کتاب

ص: ۵۱۹

و از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- الآداب و الامثال ۲- ادب الکاتب ۳- اشتقاق اسماء النسبة که در غوتا چاپ شده است ۴- الامالی در علوم عربیه ۵- الجمهرة فی اللغة یا جمهرة اللغة که فوقا اشاره شد ۶- دیوان شعر ۷- السحاب و الغیث ۸- السرج و اللجام و این هردو در لیدن چاپ شده است ۹- غریب القرآن که با کمالش موفق نشده است ۱۰- المقصورة که به مقصوره ابن درید معروف و فوقا مذکور شد. وفات ابن درید روز چهارشنبه هیجدهم شعبان یا رمضان سال سیصد و بیست و یکم یا دویم هجرت در بغداد واقع شد، در مقبره عباسیه مدفون گردید، یا موافق تاریخ بغداد ابن درید و ابو هاشم جبائی (که نیز در همان روز وفات یافته بوده) هردو در مقبره خیزرانیه بخاک رفته‌اند و مردم می‌گفتند که با مردن این دو نفر، علم لغت و علم کلام هم مردند. چنانچه در شرح حال کسائی تذکر دادیم نظیر این جمله، از هارون الرشید نیز روز دفن کسائی و محمد بن حسن شیبانی که در خاک ری بوده صدور یافته است.

(ص ۵۸ هب و ۷۰۵ ت و ۱۸۸ ج ۲ ع و ۶۸۳ ج ۱ مه و ۷۴ ج ۲ کا و ۱۲۷ ج ۱۸ جم و ۱۱۵ لس و ۱۹۵ ج ۲ تاریخ بغداد و غیره)

ابن دعاس

ابو بکر بن عمر بن ابراهیم در باب دوم بعنوان ابو العتیق مذکور شد.

ابن دقماق - ابراهیم بن محمد

- در باب اول (القاب) بعنوان صارم الدین مذکور شده است.

ابن دقیق یا ابن دقیق العید - محمد

- بن علی قشیری مصری، مکنّی به ابو الفتح، ملقب به تقی الدین، معروف به ابن دقیق یا دقیق العید، از مشاهیر علما و فقها و محدّثین شافعیّه مصر میباشد که بسیار باذکات بوده و مطالعات بسیاری نمود، در فقه و حدیث و تفسیر و ادبیّات و دیگر علوم متداوله متمهّر و مدتی قاضی القضاة مصر بود. از تألیفات او است:

۱- الالمام فی احادیث الاحکام که متون احادیث نبویه فقهیه متعلقه باحکام شرعیه را (با حذف اسانید و سلسله روات آنها) حاوی بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند و اتقن از همه شرح خود مؤلف میباشد که موسوم به الالمام فی شرح الالمام و دارای فوائد و استنباطات بسیار و جلیل القدر بوده و بهمین جهت بعد از موت او از طرف اهل حسد مفقودش کردند و بقول بعضی

ص: ۵۲۰

موفق با کمال آن نبوده است ۲- الالمام فی شرح الالمام که مذکور شد ۳- جمع الاربعین فی رواية عن رب العالمین چنانچه در قاموس الاعلام گفته است ۴- شرح عمدة الاحکام ذیل در حدیث ۵- علوم الحديث ۶- عمدة الاحکام. بسال هفتصد و دوم هجرت در هفتاد و هفت سالگی درگذشت. (کف و نی و ص ۳۳ ج ۱ فع و ۶۲۴ ج ۱ س)

ابن دمیثه - عبد الله

- بن عبید الله بعنوان ابو السراء نگارش یافته است.

ابن دوست - عبد الرحمن بن محمد

- مکنّی به ابو سعید، معروف به ابن دوست، از مشاهیر ادبای اواخر قرن چهارم هجری خراسان می‌باشد و یا خود اوائل قرن پنجم را نیز دیده است. علم لغت را از اسمعیل بن حماد جوهری سابق الذکر صاحب صحاح اللّغة خوانده و در حال صغر تدریس می‌کرده است. در نحو و منطق و علوم دیگر تألیفاتی داشته و از اشعار طریفه او است:

فان للکتاب آفات تفرقها

علیک بالحفظ دون الجمع فی کتب

و الفأر یخرقها و اللص یسرقها

الماء یغرقها و النار تحرقها

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۶۲۵ ج ۱ س)

ابن دؤل

در اصطلاح رجالی احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن دؤل قمی است.

ابن الدهان^{۸۲}

ابن الدهان - حاسب

- همان ابن الدهان محمد بن علی مذکور ذیل است.

ابن الدهان - حسن

- بن محمد بن علی بن رجای معتزلی نحوی لغوی، معروف به ابن الدهان، مکنّی به ابو محمد، از اکابر نحویین و لغویین قرن پنجم هجرت می‌باشد که فضل او در نحو مشهور و بمعاصرین خود مقدّم، در لغت هم متبحّر و از اساتید هردو فن بود، در فقه و اصول نیز حظّی وافر داشت، فنون عربیه

(۱) - ابن الدهان - عنوان مشهوری جمعی از لغویین و نحویین ادبا می‌باشد که چندی از ایشان را تذکر می‌دهد و در ضمن بعضی از ایشان بوجه تسمیه نیز اشاره خواهد شد.

ص: ۵۲۱

^{۸۲} (۱) - ابن الدهان - عنوان مشهوری جمعی از لغویین و نحویین ادبا می‌باشد که چندی از ایشان را تذکر می‌دهد و در ضمن بعضی از ایشان بوجه تسمیه نیز اشاره خواهد شد.

را از رمانی و یوسف بن سیرافی اخذ کرد، خطیب تبریزی سابق الذکر و دیگران نیز از تلامذه وی بوده‌اند. با آن‌همه مراتب علمی بسیار فقیر و ژولیده و پریشان‌حال بود، از کثرت کثافت و چرکینی لباس و هیئت، بهمین لقب ابن الدهان شهرت داشته است.

در سال چهار صد و چهل و هفتم هجرت درگذشت.

(سطر ۲۱ ص ۳۱۵ ت نقل از بغیه سیوطی)

ابن الدهان - سعید

- بن مبارک بن علی بن عبد الله، مکتبی به ابو محمد، ملقب به ناصر الدین، معروف به ناصح و ابن الدهان، از مشاهیر نحویین و اساتید علوم عربیه قرن ششم هجرت می‌باشد که وحید دهر و سیبویه عصر خود بود، او را بر معاصرین خود که من جمله ابن الجوالیقی و ابن الخشاب و ابن الشجری می‌باشد (هریکی از ائمه نحو بوده‌اند) ترجیح میداده‌اند. اخیراً از مولد خود بغداد بموصل رفت، با وزیر کبیر جمال الدین اصفهانی ارتباط یافته و مشمول اکرام و تفقدات کریمانه وی شد تا غرق سیلاب شدن کتابهای او در بغداد که نتیجه و اندوخته یک عمر بوده‌اند مسموعش شد، پس از آنکه بموصل نقل داده و خواستند که بلکه بواسطه تبخیر چاره‌ای کرده باشند علاوه بر چاره‌پذیر نبودن کتب، خودش نیز در اثر کثرت بخار از یک چشم نابینا شده و عمرش بهدر رفت. ابن الدهان شعر خوب نیز میگفته و از او است:

و الجد یعلوبه بین الوری القیم

لا تجعل الهزل دأباً فهو منقصة

ما تصخب السحب الا حين یبتسم

و لا یغرنک من ملک تبسمه

از تألیفات او است:

۱ تا ۵- الاضداد و تفسیر سورة الاخلاص و تفسیر الفاتحة و تفسیر القرآن که چهار جلد بوده و معروف به تفسیر ابن الدهان است و تکمله که شرح ایضاح ابو علی فارسی و بسیار مفصل و چهل و سه مجلد است ۶- شرح لمع ابن جنی در نحو که دو مجلد و بهترین شروح آن کتاب بوده و نامش غره است ۷- النکت و الاشارات علی السنة الحیوانات و غیرها. وفات ابن الدهان روز یکشنبه غره شوال سال پانصد و شصت و نهم یا هشتم یا ششم هجری در موصل واقع شد، ولادتش نیز در رجب چهار صد و نود و چهارم بوده است و شرح حال پسرش یحیی نیز

ص: ۵۲۲

ذیلاً بعنوان ابن الدهان یحیی مذکور است.

(کف و ص ۲۲۴ ج ۱ کا و ۴۴۸ ج ۱ مه و ۳۱۴ ت و ۲۱۹ ج ۱۱ جم)

ابن الدهان - عبد الله

- بن اسعد بن علی بن عیسی، موصلیّ الولادة و النشأة، حمصیّ المسکن و الاقامة، ابو الفرج الکنية، ابن الدهان الشهرة، مذهب اللّقب، شافعیّ المذهب، از افاضل فقها و ادبا و شعراى قرن ششم هجرت میباشد که در فنون شعریّه خبیر، بسیار لطیف الشعر و ملیح السبک، اشعارش معانی دقیقه را با الفاظ رشیکه جامع و از این رو با اینکه از فقها بوده بسمت شاعری شهرت یافته است. دیوان مرتب کوچکی دارد که تمام اشعارش لطیف و پرمعنی، از آن جمله است که در حق جوانی گفته که لبش از نیش زنبور آماس کرده است:

آلمت اکرم شیء و اجل

بابی من لسعته نحلة

ما براها الله الا للقبل

اثر لسعتها فی شفة

اذ رأته ریخته مثل العسل

حسبت ان بقیه بیتها

در ماه شعبان پانصد و هشتاد و یکم یا دویم هجرت در حدود شصت سالگی در شهر حمص درگذشت.

(ص ۲۷۷ ج ۱ کا و سطر ۱۸ ص ۳۱۵ ت و غیره)

ابن الدهان - فرضی

- همان ابن الدهان محمد بن علی مذکور ذیل است.

ابن الدهان - مبارک

- بن سعید الدین، یا سعید بن ابی السعادات، یا مبارک بن ابی طالب، یا مبارک بن مبارک بن سعید، حنبلی حنفی شافعی نحوی لغوی صرفی عروضی، واسطیّ الولادة، بغدادیّ النشأة، ملقب به وجیه الدین (که گاهی تخفیفاً به وجیه نیز ملقب بوده و در مقابل وجیه صغیر ابراهیم سابق الذکر، به وجیه کبیر نیز موصوف میباشد) از اساتید نحو و صرف و عروض و لغت میباشد که در فقه و تفسیر و حدیث و طب و نجوم و معانی اشعار و تعلیل قرائات هم یدی طولی داشت، فنون ادبیّه را از ابن الخشاب و ابن الانباری اخذ کرد، حدیث را هم از طاهر مقدسی فراگرفته و از اساتید یاقوت حموی بود، با هفت زبان عربی و پارسی و ترکی و حبشی

ص: ۵۲۳

و رومی و زنجی و ارمنی حرف میزد، هرشاگردی که از فهمیدن زبان عربی قاصر میبود مرام خود را بزبان اصلی آن شاگرد ادا مینمود، تمامی اطوار و حالات و کشفیهی شاگردان را متحمل شده و با کمال حلم و ملایمت می‌گذرانید، اصلاً حالت غضب را بخود راه نمیداد، این خلق کریم او شهرت یافته بود، حتی بعضی از خلفا هرچه سعی کردند که او را بسر غضب و خشم آرند موفق نشدند، با وجود این، حظی از تلامذهاش نداشته است، مطالبی را که از وی اخذ میکردند بنام خودشان انتشار میدادند.

ابن الدهان نخست حنبلی بوده پس حنفی شد، اخیراً بواسطه اینکه در مدرسه نظامیه بغداد سمت تدریس داشته و واقف هم مدرسی مدرسه را بشافعی مذهب تخصیص داده بوده بمذهب شافعی گرایید و یکی از تلامذهاش در همین موضوع گوید:

و من (الا خ ل) مبلغ عنی الوجیه رسالۃ و ان کان لاتجدی الیه الرسائل

تمذهبت للنعمان بعد ابن حنبل و ذالک لما اعوزتک المآکل

و ما اخترت قول الشافعی تدینا و لکنما (لکن لان خ ل) تهوی للذی منه حاصل

و عما قلیل انت لاشک صائر الی مالک فافطن لما انا قائل

از بغیه سیوطی نقل است که بعد از ذکر این قضیه گوید عادت تلامذه بدین جاری شده که از دولت اساتید، بمقامی عالی میرسند و بعد از آن، ایشان را هجو میکنند لاقوة الا بالله.

باری ولادت ابن الدهان بسال پانصد و سی و دویم و وفاتش در ششصد و دوازدهم یا سیزدهم هجرت در بغداد واقع شد و در مقبره وردیه بخاک رفت.

(ص ۱۶ ج ۲ کا و ۴۱۲ ج ۱ مه و ۵۸ ج ۱۷ جم و سطر ۲۵ ص ۳۱۵ ت)

ابن الدهان - محمد

- بن علی بن شعبه بن برکه بن دهان، یا محمد بن علی بن دهان بغدادی، ادیب نحوی فرضی حاسب ریاضی نجومی فاضل متفنن، مکنی به ابو شجاع، ملقب به عز الدین و فخر الدین و برهان الدین، معروف به ابن الدهان، از افاضل اواخر قرن ششم هجرت میباشد که در نحو و تاریخ و ادبیات و نجوم و ریاضیات و حساب و فرائض و حلّ زیج و مشکلات نجومی یدی طولی داشت، مصنفاتی بدو منسوب و قلمش نسبت به بیان زبانش ابلغ بود، نخستین کسی است که

ص: ۵۲۴

فرائض را بشکل منبری متداول بعضی از کتب فقهیه اواخر درآورده و بهمین جهت به فرضی نیز مشهور و از تألیفات او است:

۱- تاریخ که در کشف الظنون بنام تاریخ ابن الدهان مذکورش داشته است ۲- غریب الحدیث که شانزده مجلد بوده و دارای پاره‌ای رمزهای حروفی است که بواسطه آنها محل کلمات مطلوبه را پیدا توان کرد. اشعار ابن الدهان نیز لطیف و شیوا و پرمعنی میباشد و به زید بن حسن کندی فرستاده است:

یا زید زادک ربی من مواهبه	نعماء یقصر عن ادراکها الا مل
لا بدل الله حالا قد حباک بها	ما دار بین النحاة الحال و البدل
النحو انت احق العالمین به	الیس باسمک فیه یضرب المثل

نیز از اشعار او است، بیکى از رؤسا که از مرض بهبودی یافته بوده نوشته است:

نذر الناس یوم برئک صوما	غیر انی نذرت وحدی فطرا
عالما ان یوم برئک عید	لا اری صومه و لو کان نذرا

وفات او در ماه صفر پانصد و نودم هجرت واقع گردید، چنانچه در حین مراجعت از سفر حج بواسطه لغزش شتر مرکبی او، در حین ورود حله سیفیه سرش بچوب کجاوه برخورد و دردم جان تسلیم نمود.

اما ابن الدهان گفتن او نیز بنوشته روضات الجنّات، بجهت پیرمرد بدخلقت و قبیح المنظر و آبله‌رو بودن وی بوده است چنانچه نظیر آن را فوقا در ابن الدهان حسن نیز مذکور داشتیم. نگارنده گوید: صاحب ترجمه را تحت عنوان غریب الحدیث از کشف الظنون بعبارت محمد بن علی بن دهان نوشته و در ضمن عنوان سعید بن مبارک از روضات الجنّات هم از بغیه سیوطی بعبارت محمد بن علی بن شعبه بن برکه بن دهان نقل کرده چنانچه در صدر عنوان بهردو اشاره نمودیم و ظاهر این عبارت بغیه مثل صریح عبارت کشف الظنون آنکه کلمه دهان اسم یا لقب جدّ عالی و یا جدّ بلاواسطه خود محمد بوده و ابن الدهان گفتن نیز بجهت انتساب بهمان جدّ مذکور او است که گویا شغل دهن

ص: ۵۲۵

(روغن) فروشی را داشته است.

(ص ۷۲۸ و سطر ۷ ص ۳۱۶ ت و ۶۲۵ ج ۱ س و ۲۲۹ ج ۲ ک)

ابن الدهان - یحیی

- بن سعید بن دهان، یا یحیی بن سعید بن مبارک بن علی بن عبد الله بن دهان، نحوی لغوی ادیب شاعر صوفی، مکتبی به ابو زکریا، معروف به ابن الدهان، از فضیله ادب و شعرای عصر خود میباشد که در حال کبر سن پدر متولد شد، مزده ولادت او را پدرش دادند پس این شعر را فروخواند:

قلت عزوه بفقدی ولد الشیخ یتیم

قیل قد جائک نسل ولد شهیم و سیم

پس در حال صغر بلکه در ایام شیرخوارگی او، پدرش وفات یافت، او هم بعد از سن رشد نحو را از مکی بن ریان خواند و بخاطرخواهی پدرش محل توجه او بوده و از اشعار خود یحیی میباشد که در ایام پیری و خمیدگی گفته است:

حکی الف ابن مقلة فی الکتاب

و عهدی بالصبی زما و قدی

افتش فی التراب علی شبابی

فصرت الان منحیا کانی

در ششصد و شانزدهم هجرت درگذشت. وجه شهرت به ابن الدهان هم از نسب فوق مکشوف میگردد.

(ص ۶۲۵ ج ۱ س و ۱۵ ج ۲ جم و سطر ۱ ص ۳۱۶ ت نقل از بغیه)

ابن الدیبع - عبد الرحمن

- بن علی بن حمد بن عمر بن علی بن یوسف یمنی، زبیدی الولادة، شیبانی القبیلة، ابو عبد الله الکنیه، ابن الدیبع الشهرة، وجیه الدین اللقب، شافعی المذهب، از افاضل علمای عامه قرن دهم هجرت میباشد در هشتصد و شصت و ششم هجری در شهر زبید از بلاد یمن متولد شد، پدرش از یک سالگی او مفقود الخبر گردید، اینک تحت تربیت جد مادریش بزرگ شد، در ده سالگی قرآن مجید را حفظ نمود، قرائات سبعة و فرائض و حساب و جبر و مقابله و هندسه و علوم عربیه را نزد خال خود علامه فرضی خواند، حدیث و تفسیر و فقه و صحاح سته معروفه و بسیاری از دیگر کتب حدیثیه را از مشایخ وقت اخذ و بالاخره مرجع استفاده اکابر شد و از نواحی بعیده حاضر حوزه علمیّه وی میشدند. عده اساتید و مشایخ او در حدود صد نفر بوده و از تألیفات او است:

ص: ۵۲۶

۱- بغیة المستفید فی اخبار زبید که منظور اصلیش شرح حال بنی طاهر است ۲- تمییز الطیب من الخبیث مما یدور علی السنة الناس من الحدیث که در قاهره چاپ و آن ملخص کتاب مقاصد حسنه نام محمد بن عبد الرحمن سخاوی است ۳- تیسیر الوصول الی جامع الاصول من حدیث (احادیث خ ل) الرسول ص که ملخص کتاب جامع الاصول نام ابن الاثیر جزری مبارک بن محمد بوده و در قاهره و کلکته چاپ شده است ۴- العقد الباهر فی تاریخ دولة بنی طاهر که ملخص کتاب بغیه فوق بوده و بسبب این تألیفش مشمول مراحم ملک ظافر گردید و غیرها.

وفات ابن الدیبع در رجب سال نهصد و چهل و چهارم هجرت واقع گردید و لفظ دیبع بکسر اوّل و فتح ثالث در زبان اهل نوبه بمعنی ابیض و سفید است که در کودکی یکی از غلامانشان او را بدین اسم میخوانده تا آنکه علم و لقب مشهوری وی گردید.

(کف و نور سافر و ص ۱۰۴ مط)

ابن دیصان

شخصی بوده که در اوائل اسلام در سمت کوفه بمرام ایجاد دینی تازه ظهور کرد، آفتاب را پدر و ماه را مادر کائنات می دانست، با آن همه فواحش و منکراتی که در باطن داشته است محض در اثر زهد ظاهری بعضی از اهالی یمن و مغرب زمین بدو گرویدند. (ص ۶۲۵ ج ۱ س)

ابن دینار - مالک بن دینار

- بصری، مکنّی به ابو یحیی، عالم زاهد قانع متقی، همواره با اجرت و دستمزد کتابت قرآن مجید امرارمعاش میکرد و مناقب بسیاری داشته است. ابن بشکوال سابق الذکر در کتاب مستغیثین نام خود گوید (و العهدة علیه) روزی مردی نزد ابن دینار رفته و درباره خلاصی زن آبستنی که چهار سال از درد حمل، در شدت و تعب بوده التماس دعای خیر نمود، این دینار از کثرت افسردگی قرآنی را که در دست داشته برهم زد و گفت مردم تصور میکنند که ما انبیا هستیم پس قدری از قرآن تلاوت و این دعا را خواند: اللهم ان هذه المرأة ان كان في بطنها جارية فابدلها لها غلاما فانك تمحو ما تشاء و تثبت و عندك ام الكتاب پس کسی آمده و آن مرد را گفت که زن خود را دریاب، هنوز مالک از دعا فارغ نبوده که آن مرد از مسجد بیرون رفت و یک بچه موی پیچیده و دندان برآورده و ناف نبریده چهار ساله برآورده و عاقبت

ص: ۵۲۷

آن بچه از کبار سادات گردید. مالک در سال یکصد و سی و یکم هجرت در بصره درگذشت.

(ص ۱۱ ج ۲ کا)

ابن ذی یزن - سیف بن ذی یزن

- یکی از ملوک حمیر می باشد که در بلاد یمن فرمانروا بوده اند، سیف در قصاص و خونخواهی ضرب المثل و پدرش ذی یزن از طرف ابرهه که از حبش آمده بوده مغلوب و بجهت استمداد از سلطان روم بقسطنطنیه رفت و لکن سودی ندید، نزد نوشیروان شاه ایران رفته و در آنجا وفات یافت، پس سیف با لشکر ایران یمن رفته و مسروق پسر ابرهه را مغلوب کرد، حبش ها را از جزیره العرب اخراج نمود، اول زمان سعادت توأمان حضرت رسالت ص را نیز درک کرد، حضرت عبد المطلب را بنبوّت آن حضرت مستبشر گردانید. بشارت او بظهور آن حضرت پیش از بعثت مشهور و در تواریخ و سیر مذکور است.

(مرصع ابن الاثیر و ص ۲۷۶۶ ج ۴ س)

ابن رئاب - علی بن رئاب

- یا ریاب (علی الخلاف) مصطلح علم رجال است.

ابن الرائض - فضل بن عمر بن منصور

- مکنّی به ابو منصور، معروف به ابن الرائض، کاتب خطّاط حافظ قرآن بود، قرائات عشره را از ابن عساکر خوانده و از مشاهیر خطّاطین میباشد. بشیوه و اصول ابن البواب علی سابق الذکر مینوشته و بسال ششصد و نهم هجرت در پنجاه و هفت سالگی درگذشت.

(ص ۲۱۵ ج ۱۶ جم)

ابن رائطه - محمد بن عبد الله

- بعنوان ابن سکره خواهد آمد.

ابن راجح - محمد

- بن علی بن حسن بن راجح، حسینی تونسی، مکنّی به ابو عبد الله، از مشاهیر ادبا و شعرا و محدّثین تونس میباشد که بسیار خوش خلق و شیرین گفتار، اشعارش لطیف و آبدار، مشایخ حدیثش نیز از صد متجاوز بود. با لسان الدین ابن الخطیب سابق الذکر مشاعره داشته و در مقام اعتذار بدو نوشته است:

ص: ۵۲۸

عن الواق الآتی لبابک یستهدی

لقد اشعرتنی النفس انک معرض

فصفحا و ما و الله اذنبت عن قصد

فان زلة منی بدت لک جهرة

در شعبان هفتصد و شصت و پنجم هجرت در حدود هفتاد سالگی درگذشت.

(ص ۶۲ ج ۴ کمن و ۶۷۶ ج ۱ س)

ابن الرازی - جعفر

- بن احمد بن علی، یا بالعکس علی بن احمد قمی ایلاقی نزیل ری، معروف به ابن الرازی، مکتبی به ابو محمد، از محدثین امامیه و از مشایخ روایت صدوق (متوفی بسال ۳۸۱ ه ق- شفا) میباشد چنانچه او نیز تفسیر امام حسن عسکری ع را از صدوق روایت کرده و از جمعی دیگر نیز که هم طبقه صدوق بوده‌اند روایت می‌کند و از تألیفات او است:

۱- ادب الامام و المأموم و شهید ثانی در روض الجنان و سید بن طاووس هم در فلاح السائل از این کتاب روایت می‌کنند
۲- الاعمال المانعة من دخول الجنة که مانعات هم گویند ۳- جامع الاحادیث النبویة که هزار حدیث نبوی را بترتیب حروف هجا جمع کرده است ۴- الغایات که حاوی اخبار مشتمله بر افعال التفضیل است مثل افضل الاعمال کذا و ابغض الاعمال کذا و هکذا ۵- مسلسلات الاخبار ۶- نوادر الاثر و غیرها که دویست و بیست کتاب بدو منسوب دارند.

زمان وفاتش بدست نیامد لکن بقرینه مشایخ از رجال اواخر قرن چهارم هجرت بوده و دور نیست که اوائل قرن پنجم را نیز دیده باشد.

(ص ۱۴۳ ت و ۳۸۶ ج ۱ و ۳۱ ج ۵ ذریعه و کتب رجالیه)

ابن راشد - حسن بن راشد

- در اصطلاح رجالی چند تن بوده و موکول بدان علم شریف است.

ابن الراوندی - احمد

- بن یحیی بن محمد بن اسحق مروزی، راوندی الاصل، بغدادی المسکن، مکتبی به ابو الحسن یا ابو الحسین، معروف به ابن الراوندی، از افاضل متکلمین عصر خود میباشد، مقاله‌ای در علم کلام نوشته و در بعضی از عقائد متفرد بوده که در کتب متکلمین نگارش داده‌اند. حال او مابین اهل فن بلکه مابین علمای شیعه نیز محل خلاف است، در شرح شعر مشهور: کم عاقل الخ از کتاب جامع الشواهد معروف گوید قائل آن (ابن الراوندی) از زنداقه بوده و از ابن شهر آشوب

ص: ۵۲۹

نقل است که ابن الراوندی بالقطع مطعون و مورد طعن است. از ابن الجوزی نقل شده که زنداقه اسلام سه نفر بوده‌اند ابن الراوندی و ابو حیان توحیدی و ابو العلاء معری. در قاموس الاعلام گوید: ابن الراوندی در اصل از متکلمین معتزله بود، اخیرا ملحد و لامذهب شد و اصلا زیربار مذهبی نرفت، بعقیده مخصوصی مقید نبود، در اهواز در خانه یکنفر یهودی ابو عیسی نامی اقامت داشت، اغلب کتب ضلال و لامذهبانة خود را در آن خانه تألیف داد، بهمین جهت ابو عیسی توقیف شد، خود ابن الراوندی به یهودی دیگر ابن لاوی نامی پناهنده شد و کتاب دماغ نام را هم در رد قرآن و حضرت رسالت ص بنام او تألیف داد و چهار هزار درهم از یهودیان سامرا گرفته و کتاب بصیرت نامی در رد اسلام نوشت. اکثر تألیفات او کفریات میباشد چنانچه کتاب التاج را در قدم عالم و کتاب الزمرد را هم در انکار نبوت تألیف داده و این آخری حاوی کلمات جسارت‌آمیز در حق انبیا میباشد.

در قاموس الاعلام گوید: از اینکه خود ابن الراوندي اكثر كتابهاى خود را ردّ کرده مکشوف میگردد که وی آدمی مجنون و دیوانه و بی فکر و هوش بوده و هم گویند که در آخرین نفس توبه کرده است. از شیخ منتجب الدین هم نقل است که ابن الراوندي یهودی مذهب بوده و اخیرا اسلام آورد، بامامت عباس بن عبد المطلب معتقد گردید.

بنقل روضات الجنّات در ریاض العلما گوید: گمان دارم که سید مرتضی در مطاوی کلمات شافی یا غیر آن بتشیّع و حسن عقیده ابن الراوندي تصریح کرده و ابن شهر آشوب نیز بعد از قطع بطعن ابن الراوندي چنانچه مذکور شد از کتاب شافی سید مرتضی نقل کرده که تألیفات مشعر بر سوء عقیده ابن الراوندي که مورد طعن و تشنیع وی شده محض برای مغالطه و اعتراض بر معتزله میباشد، خودش علنا از آنها تبرّی کرده و تمامی آنها را بدیگران نسبت میداده است و الاّ تألیفات متقن دیگری نیز دارد مثل کتاب الامامة و کتاب العروس.

در اعیان الشیعة نیز بتشیّع وی تصریح کرده و گوید تمامی آن کتابها را (که مشعر بر سوء عقیده وی میباشد) در اوقاتی تألیف داده که خودش از معتزله مذهب بوده و بعد از استبصار و قبول مذهب امامیه آنها را ردّ و نقض کرده است و در پایان کلامش گوید

ص: ۵۳۰

زبدۀ قول در خصوص ابن الراوندي این است که در آن قسمت از تألیفات خود که از کتب ضلال هستند بخطا رفته خواه از روی عقیده باشد و خواه از روی اعتراض و مغالطه، الاّ اینکه چون خودش اکثر آنها را نقض کرده و توبه او هم نقل شده است قطع بزندقه و الحاد او نتوان کرد اگرچه در تألیف کتابهای همچنانی بالقطع بخطا رفته است. بالجملة از زندۀ شمردن او محض بجهت تألیفات مذهب معتزله میباشد که پس از آنکه خودش آنها را نقض کرده و بمذهب شیعه گرایید مورد طعن معتزله شد و بزندقه اش متهم داشتند.

باری از تألیفات او است:

۱- الابتداء و الاعادة ۲- اجتهاد الرأی که ابو سهل اسمعیل نوبختی سابق الذکر نقضش کرده است ۳- الاحتجاج علی الانبیاء که اخیرا خودش آن را نقض کرده است ۴- الامامة چنانچه فوقا از سید مرتضی نقل شد ۵- البصيرة که فوقا مذکور شد ۶- البقاء و الفناء ۷- التاج که فوقا مذکور شد ۸- التوحید ۹- خلق القرآن ۱۰ و ۱۱- الدامغ و الزمرد که هر دو فوقا مذکور شدند ۱۲- الطعن علی تعلم القرآن که اخیرا خودش نقض کرده است ۱۳- العروس که فوقا اشاره شد ۱۴- فضیحة المعتزلة در رد کتاب فضیلة المعتزلة ابو الحسین خیاط ۱۵- القضب الذهب در حدوث علم الهی ۱۶- نعت الحکمة در تکلیف خدایتعالی مر بندگان خود را و غیر اینها که بسیار و ابن خلکان صد و چهارده کتاب بدو نسبت داده و از اشعار ابن الراوندي است:

سبحان من وضع الاشياء موضعها

و فرق العز و الاذلال تفریقا

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه

و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا

وفات ابن الراوندی بقول کشف الظنون تحت عنوان کتاب التاج بسال سیصد و یکم هجرت بوده و بقول ابن خلکان که البته اتقن میباید بسال دویست و چهل و پنجم در چهل سالگی در رحبه مالک وقوع یافته است. راوند دیهی است در نواحی اصفهان.

(کف و ص ۶۲۶ ج ۱ س و ۵۴ ت و ۲۸ ج ۱ کا و ۳۳۹ ج ۱۱ عن و ۵۹ هب)

ابن راهویه - اسحق

- بن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم مروزی، فقیه محدث حافظ، مکنی به ابو یعقوب، معروف به ابن راهویه (که پدرش ابراهیم لقب راهویه داشته) از مشاهیر محدثین قرن سیّم هجرت و از مشایخ بخاری و مسلم و ترمذی میباید و هرسه که از اصحاب صحاح سته هستند از وی روایت میکنند.

ص: ۵۳۱

او از اجلّای اصحاب احمد بن حنبل بود، از سفیان بن عیینه و امام شافعی و دیگر هم طبقه‌های ایشان روایت کرده بلکه هم‌عنان امام شافعی محسوب است. از خودش نقل است که هفتاد هزار حدیث در حفظ داشته و یکصد هزار هم تحت مذاکره بوده و نیز گوید هیچ اتفاق نیفتاده که چیزی از مسموعاتم را حفظ نکرده و یا از محفوظات خود را فراموش کرده باشم. در تاریخ بغداد نیز گوید که ابن راهویه در علم، از اعلام دین و جامع فقه و حدیث و حفظ و صدق و زهد و ورع بوده است.

بالجملة ابن راهویه یکی از موثقین مشایخ حدیث و از کسانی میباید که حدیث مبارک سلسله الذهب (لا اله الا الله حصنی الخ) را در شهر نیشابور از زبان مبارک حضرت رضا استماع نموده و ثبت اوراق و دفاتر کرده‌اند، چنانچه صدوق ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا بچند واسطه از ایشان روایت نموده است و شرح قضیه و کثرت حاضرین استماع آن حدیث و حاضر کردن چندین هزار دوات برای ثبت و ضبط آن و دیگر مزایای قضیه را در کتب مربوطه نگارش داده‌اند. در کشف الغمّه نیز بعد از آنکه اصل حدیث شریف را با سندی دیگر روایت کرده از شیخ ابو القاسم قشیری نقل نموده است که چون این حدیث شریف با این سند، مسموع یکی از امرای سامانیّه گردید آن را با طلا نوشته و وصیت نمود که با جسدش دفن نمایند. از تألیفات ابن راهویه، تفسیر قرآن و کتاب السنن در فقه و کتاب المسند در حدیث میباید. وفات او در دویست و سی و هشتم یا هفتم هجرت وقوع یافت. ابن خلکان گوید: راهویه بسکون ه و فتح واو، لقب ابراهیم پدر اسحق صاحب ترجمه است که ولادتش در طریق مکه بوده است و بزبان فارسی راه بمعنی طریق و ویه نیز بمعنی وجد (بصیغه ماضی مجهول) میباید (یعنی یافته شده).

(کف و ص ۶۸ ج ۱ کا و ۱۰۰ ت و ۴۷۹ ج ۱ مه و ۵۹ هب و ۳۲۱ ف و غیره)

ابن رباح ابن رباط

در اصطلاح رجالی اولی احمد بن رباح و اسمعیل بن رباح، دویمی هریک از اسحق و حسن و حسین و عبد الله و علی و یونس، اولاد رباط است.

ص: ۵۳۲

ابن الربوة - محمد

- بن احمد بن عبد العزيز ناصر الدين دمشقی قونوی، معروف به ربوة یا ابن الربوة، از اعیان و اکابر علمای حنفیه میباشد که که فقیه اصولی مفسر محدث جدلی ادیب نحوی لغوی و در مدرسه مقدمیه دمشق مدرّس بوده و از تألیفات او است:

۱- شرح المنار در اصول فقه که شرح کتاب منار الانوار عبد الله بن احمد نسفی سابق الذکر است ۲- قدس الاسرار فی اختصار المنار که ملخص کتاب منار مذکور است ۳- المواهب المکیة فی شرح الفرائض السراجیة که شرح کتاب فرائض محمد بن عبد الرشید سجاوندی سابق الذکر است. صاحب ترجمه بسال هفتصد و شصت و چهارم هجرت در هشتاد و پنج سالگی درگذشت.

(کف و ص ۳۲۷ ج ۳ کمن و ۱۵۶ فوائد البهیة)

ابن الریب - حسن بن ایطالب

- در باب اول (القاب) بعنوان آبی مذکور است.

ابن الریب - ابو العاص

- لقیط بهمین عنوان ابو العاص لقیط مذکور شد.

ابن الریب - عبد الرحمن

- چنانچه در ذریعه نوشته و لکن بعنوان ابن الدیبع مذکور شد.

ابن الریب - محمد

- بن سلیمان بن ربیع معافری، مکّنی به ابو عبد الله، از مشاهیر علمای صلحای اندلس میباشد که ببلاد شرقیه رحلت کرد، پس از آنکه در دمشق و غیره تحصیل مراتب نمود در اسکندریه مقیم شد و اوقات خود را در عبادت مصروف داشت تا در سال ششصد و هفتاد و دویم هجری قمری درگذشت و از تألیفات او است:

۱- الاربعین المضيئة فی الاحادیث النبویة ۲- الحرقة فی لباس الخرقه ۳- زهر العریش فی تحریم الحشیش ۴- شرف المراتب و المنازل فی معرفة العالی فی القرائات و النازل ۵- اللمة الجامعة فی العلوم النافعة ۶- المنهج المفید فی ما یلزم الشیخ و المرید و غیر اینها.

(ص ۷۳۸ ج ۱ س)

ابن رجب - عبد الرحمن

- بن احمد بن رجب، محدث حافظ بغدادی حنبلی، ملقب به زین الدین، مکنی به ابو الفرج، معروف به ابن رجب،

ص: ۵۳۳

از محدثین اواخر قرن هشتم هجرت بوده و از تألیفات او است:

۱- جامع العلوم و الحكم فی شرح اربعین حدیثا من جوامع الکلم که شرح اربعین نووی میباشد و در هند چاپ شده است ۲- شرح حدیث ما ذئبان جائعان که در لاهور چاپ شده است ۳- طبقات الحنبلیة و یک نسخه از آن برقم ۲۴۶۶ در خزانه بانگی فور و یک نسخه نیز در سه مجلد در خزانه مصریه موجود است ۴- کشف الکربة فی وصف حالة اهل الغربة که شرح حدیث بدء الاسلام غریبا بوده و در مصر چاپ شده است ۵- لطائف المعارف در مواعظ. وفات او در سال هفتصد و پنجاهم یا نود و پنجم واقع گردید. (کف و ص ۱۰۱ تذکرة النوادر و ۱۰۷ مط)

ابن رحمون - عبد الرحمن

- بن محمد بن عبد الرحمن اندلسی نحوی، مکنی به ابو القاسم، از تلامذه ابن خروف علی بن محمد بن یوسف سابق الذکر بوده و بسال ششصد و چهل و نهم هجرت در شهر سبتة از بلاد اندلس درگذشت.

(سطر ۱۸ ص ۴۲۶ ت)

ابن رستم - ویجن

- یا ویزن بن رستم، بعنوان ابو سهل ویجن نگارش یافته است.

ابن رشد - عبد الله بن محمد

- مکنی به ابو محمد و پسر ابن رشد مذکور ذیل، از اطبای نامی عصر خود میباشد که در هر دو قسمت علمی و عملی طب متمهر، طبیب مخصوص و حکیم‌باشی محمد بن یعقوب ملقب به ناصر حکمران اندلس و بسیار محترم بوده و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۷۲۸ ج ۱ س و ۶۰ ج ۱ فع)

ابن رشد - محمد بن احمد بن رشد

- یا محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن احمد بن رشد، قاضی مالکی اندلسی، قرطبیّ الولادة و النّساء، ابو الولید الکنیة، ابن رشد الشّهره، از اعظم فلاسفه و حکمای اسلامی اواخر قرن ششم هجرت میباشد که در فنون حکمت و فلسفه و هردو قسمت علمی و عملی طبّی وحید عصر خود، در فقه و حدیث و ادبیّات و علم خلاف و منطق و دیگر علوم متداوله نیز متبحّر، با فرط ذکاوت و کثرت مطالعات علمیّه معروف، از نوادر روزگار معدود، با آن همه مقامات عالیّه علمیّه و عرفیّه که داشته

ص: ۵۳۴

بسیار متواضع بوده است. فنون حکمت را از مشاهیر فلاسفه وقت اخذ نمود، طبّ را نیز از ابو مروان بن جزیول فراگرفت، هریک از علوم دیگر را هم از اکابر وقت خواند تا بمقامات عالیّه رسید. با اکابر علمی و سیاسی ارتباط یافت، نزد ملوک اندلس مقرب، مشمول عنایات ایشان و قضاوت مولدش قرطبه پس اشبیلیّه بدو مفوض گردید. عاقبت بهر عنوانی که بوده از روی حقیقت و یا حسد و رقابت، با الحاد و زندقه و بی‌دیانتی در ترویج مطالب مخالف اسلام فلسفه متهم و مورد اعتراض و بارها تکفیر شد و تابعین افکار او هم مورد تعقیب گردیدند و یعقوب بن یوسف، ملقب به منصور، حکمران وقت اندلس را بر وی شورانده و بسر خشم و غضب آوردند تا عاقبت باستناد این نسبتها که توأم با رفتار متکبرانه او با منصور بوده (وی را از کثرت کبر و غرور علمی بلفظ یا اخی (برادرا) مخاطب میداشته است) بخروج از موطن خود قرطبه و باقامت در شهر یسانه (که نزدیکی قرطبه و اختصاص بیهودیها داشته) محکوم گردید تا اینکه بسر لطف آمد، در سال پانصد و نود و پنجم بمراکش احضار و مشمول مراحم شاهانه شد و همانسال در هفتاد و پنج یا هشتاد و یک سالگی وفات یافته و دفن شد و اخیرا جنازه‌اش را بقرطبه نقل دادند و از تألیفات او است:

۱- بدایة المجتهد و نهاية المقتصد که در فاس و استانبول و قاهره چاپ شده است ۲- التحصیل که جامع اختلافات دایره مابین صحابه و تابعین و دیگر علما است ۳- تهافت التهافت یا تهافت المتهاافتین که در رد کتاب تهافت الفلاسفه غزالی میباشد و هردو در مصر یکجا چاپ و در آن گوید گفته‌های غزالی دور از مرتبه برهان و یقین است، نیز در آخرش گوید که این مرد (غزالی) بی‌شک همچنانچه به حکمت خطا کرده بشریعت نیز خطا کرده است سپس مینویسد که اگر اظهار حق، وظیفه نبودی چیزی در این باب نمی‌گفتم ۴- جوامع کتب ارسطاطالیس فی الالهیات و الطبیعیات ۵- ذیل فصل المقال مذکور ذیل ۶- رسالة التوحید و الفلسفة که در قاهره با ترجمه آلمانی چاپ شده است ۷- السماء و العالم ۸- الضروری فی المنطق ۹- فصل المقال و (فی خ ل) تقریر مابین الشریعة و الحکمة (و الطبیعة خ ل) من الاتصال و خودش ذیل و متممی هم بر آن نوشته است ۱۰- فلسفه ابن رشد که سه کتاب فصل المقال مذکور و ذیل آن و کتاب کشف نام مذکور ذیل بهمین نام فلسفه ابن رشد در قاهره چاپ شده است ۱۱- الکشف عن مناهج الادلة فی عقائد الملة که اشاره شد ۱۲- کلام فی الکلمة و الاسم المشتق ۱۳- الکلیات که شرح ارجوزه طبّی ابن سینا

است ۱۴- کیفیت وجود العالم فی القدم و الحدوث ۱۵- ما بعد الطبیعة ۱۶- مختصر المجسطی ۱۷- المسائل و یک نسخه آن برقم ۶۳۲ در کتابخانه اسکوریال موجود است ۱۸- المقدمات الممهدات در فقه و غیر اینها که بسیار و زیاده از صد کتاب بدو منسوب و در هریک از اثبات ماده المواد و تریاق و جرم سماوی و حرکت فلک و حمیات و قیاس و مزاج و وجود زمانی و وجود سرمدی و موضوعات دیگر مقاله‌ای نوشته و بسیاری از کتب حکمت و طب و نفس و مزاج و اخلاق و ما بعد الطبیعة و سماع طبیعی و حمیات و اسطقسات ارسطو و جالینوس و دیگر اکابر را شرح یا تلخیص کرده است. بسیاری از تألیفات او بلاتینی و غیره ترجمه و مدت مدیدی در مدارس اروپا تدریس میشد و ترجمه بعضی از آنها که نسخه عربی از بین رفته باقی است.

(ص ۳۳۹ ج ۲ مه و ۷۹ ج ۱ فع و ۶۲۷ ج ۱ س و ۵۸ ج ۱ مر و ۱۰۷ مط)

ابن رشید - محمد

- بن ابی بکر بن رشید در باب اول (القاب) بعنوان واعظ مذکور است.

ابن رشیق - حسن بن رشیق

- در باب اول بعنوان قیروانی حسن مذکور است.

ابن الرضا - عیسی بن جعفر

- ابن امام علی النقی ع، معروف به ابن الرضا، عالم فاضل محدث کامل امامی، از مشایخ اجازه میباشد، هارون بن موسی تلعبیری در سال سیصد و بیست و پنجم هجرت از وی استماع حدیث کرده و اجازه گرفته است و از اشعار ابن الرضا است:

م و انتم غدا لرد جوابی

یا بنی احمد انادیکم الیو

کل باب منها الی الف باب

الف باب اعطیتیم ثم افضی

ولدیکم یؤل فصل الخطاب

لکم الامر کله و الیکم

برادرش محسن بن جعفر، مکنی به ابو الرضا، در زمان مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵-۳۲۰ ه ق - رصه - شک) در نواحی دمشق مقتول شد، سر او را ببغداد آورده و در جسر بدار کردند. سال وفات هیچیک از این دو برادر بدست نیامد.

(تنقیح المقال و ص ۲۸۰ ج ۱ نی و غیره)

ص: ۵۳۶

ابن رضوان - علی

- بن رضوان بن علی بن جعفر، طبیب، مصری المولد و المنشأ و المدفن، ابو الحسن الکنیة، ابن رضوان الشهرة، از مشاهیر و اعظم اطباء نامی اسلامی اواسط قرن پنجم هجری مصر میباشد که در طب و فنون فلسفه در عصر خود بی‌عدیل، ریاست طبّای وقت بدو منحصر، به رئیس الاطبا مشهور، مرجع استفاده اکابر نزدیک و دور، نزد ملوک فاطمیین وقت بسیار محترم بود و اعتراضات بسیاری باطبّای معاصر خود و کتب سلف مینمود، بالخصوص با ابن بطلان سابق الذکر (چنانچه در شرح حالش اشاره نمودیم) مناظره‌ها داشته و اغلب مطالب یکدیگر را ردّ میکردند.

نیز ابن رضوان مدّعی بوده بر اینکه تنها چند کتاب، قابل تدریس و تدرّس بوده و غیر آنها لایق کتابخانه نمیباشند (و الانصاف کما قبل) در علم نجوم نیز متمهّر و هم معتقد بوده بر اینکه در طب عملی از احکام نجومی استفاده توان کرد. بسال چهار صد و پنجاه و سیّم یا در حدود شصتم هجرت در مصر وفات یافت و از تألیفات او است:

۱- ابطال طريقة ابن بطلان ۲- اثبات النبوة الخاصة من التوراة و الفلسفة ۳- الادوية المفردة ۴- تفسیر ناموس الطب بقراط حکیم ۵- التنبيه على حیل المنجمين ۶- علاج الجذام و داء الاسوداء الفیل ۷- المعاجين و الاشربة و غیرها که بسیار و شروح بسیاری بر کتابهای متفرقه افلاطون و ارسطو و بقراط و جالینوس و دیگر اکابر حکما نوشته است و در هریک از هیولی و باه و اورام و اثبات رسل و حدوث عالم و ازمنه امراض و دفع مضرات بدن و انتصار مذهب ارسطو و توحید و عبادت فلاسفه و جوابات سؤالات طبّیه و ردّ فخر رازی در علم الهی و حل شکوک رازی بر کتاب جالینوس و مانند اینها مقاله‌ای نوشته است.

(ص ۶۵۷ ج ۱ مه و ۶۰۵ ج ۱ مر و ۶۲۸ ج ۱ س و سطر ۳۰ ص ۴۸۷ ت و غیرها)

ابن الرفاعی - سید احمد

- بن علی، در باب اوّل بعنوان رفاعی سید احمد نگارش یافته است.

ابن روح - حسین بن روح

- سفیر حضرت ولی عصر ع بعنوان روحی مذکور شده است.

ص: ۵۳۷

ابن الرومی - علی بن عباس بن جریح

- یا جورجیس بغدادی، مکتبی به ابو الحسن، معروف به ابن الرومی، (که گاهی به ابن جریح نیز موصوفش دارند) از مشاهیر شعرای اواخر قرن سیّم هجرت میباشد که با فصاحت و بلاغت و تمهّر در فنون شعری معروف، در عداد ابن البختری و نظائر وی معدود و صاحب نظمى عجیب بود. بسیاری از معانی طریفه و نادره را که بخاطر اغلب مردم خطور نمیکرد با الفاظی فصیح و زیبا و نمکین و شیوا ادا مینمود، در هر موضوعی که بنای سخنرانی داشتی استقصا میکرد و بحدّ کمالش می‌رسانیده و در نظر مخاطب و مستمع مجسمش می‌نمود.

غالباً طرف معنی را اهمیت می‌داد، معانی طریفه را بنظم می‌آورد و بخشونت و رکاکت الفاظ مقید نمیشد و از او است:

كما ان فضل الزاد داء لجسمه

اری فضل مال المرء داء لعرضه

و ليس لداء الجسم شيء كحسمه

فليس لداء العرض شيء كبذله

و ترى الشريف يحطه شرفه

دهر علا قدر الوضع به

سفلا و تعلقو فوقه جيفة

كالبحر يرسب فيه لؤلؤة

و يخفض كل ذى شيم رضية

رأيت الدهر يرفع كل وغد

و لا تنفك تطفو فيه جيفة

كمثل البحر يغرق فيه حى

و يرفع كل ذى زنة خفيفة

او الميزان يخفض كل واف

اشعار ابن الرومی مرتب و مدوّن نبوده و ابو بکر صولی آنها را مرتّب بترتیب حروف نمود، ابو الطیب وراق بن عبدوس نیز از چندین نسخه آنها را جمع و در حدود هزار بیت بهمان نسخه مرتّبی صولی افزود و جلد اول دیوان ابن الرومی در قاهره چاپ شده است.

چنانکه بس مشهور است ابن الرومی بتطیّر و بدفالی مبتلا بود، هرچه را که می‌دید یا می‌شنید فال بد زده و بچشم بدش نگاه میکرد، خودش نیز از این مرض روحی و طبع ناموزون خود در شکنجه و فشار قلبی بود، از این رو با کسی مراوده نمی‌نمود که مبدا بجهت بعضی تصادفات ناگوار مخالف طبع، دچار دلخستگی باشد و نوادر بسیاری در این موضوع از وی منقول میباشد.

ص: ۵۳۸

روزی یکی از دوستانش مجلس انسی ترتیب داده و خوش داشت که ابن الرومی نیز در آنجا باشد اینک محض سدّ راه بدفالی او، یک جوان اقبال نام نیکو صورت زیبا، با لباسی دیبا، برای دعوتش فرستادند که در آن مجلس حاضر باشد، ابن الرومی بعد از رؤیت حسن منظره و لباس معطر ابریشمی که دیگر جای بدفالی نبوده از اسم وی استفسار نمود، همینکه اقبال

بودن آنرا شنید گفت مقلوب اقبال، لابقا است پس بحکم آن مرض روحی فال بد زده و آن دعوت را اجابت نکرد، در را بسته و برگشت. نیز علی بن عباس نوبختی که از تلامذه ابن الرومی و ناقل بعضی از اخبار و اشعار او است گوید در ایام مرض ابن الرومی بعیادتش رفتم، در جواب احوال‌پرسی من گفت چگونه باشد حال کسیکه مردنی است گفتم بشهرات صاف و هنوز آثار مرگ در تو احساس نمیشود گفت شخص مردنی یکروز پیش از مرگ، آثار بهبودی در وی ظاهر میگردد گفتم خدا صحت و عافیت میدهد گفت داستانی دارم که اگر بعد از شنیدن آن قاطع بمرگ من نباشی حق بجانب تو باشد و هرچه خواهی بکن پس گفت مایل بودم که در شهر ابو جعفر سکونت نمایم، در این موضوع با یکی از رفقای خود که کنیه‌اش ابو الفضل بوده مشورت کردم جواب داد که بعد از عبور از قنطره بطرف ایمن (دست راست) در کوچه نعیمیّه خانه معافی را سراغ کرده و در آنجا اقامت کن پس مخالفت کرده و نرفتم و حال آنکه از همه جهت آثار فال نیک ظاهر و هویدا بود: ابو الفضل از افضال، ایمن از یمن، نعیمیّه از نعمت، معافی از عافیت اشتقاق داشتند و این نیست مگر از بدبختی و نزدیک شدن اجل حتمی. سپس با دوست دیگر جعفر نامی مشورت کردم پاسخ داد که بعد از عبور از قنطره بطرف ایسر در کوچه عباس از خانه قلیب سراغ کرده و در آنجا اقامت کن. با اینکه شوم و از هر جهت فال بد بود:

جعفر از جوع و فرار مشتق، عباس حاکی از عبوس، قلیب مشعر بر انقلاب بود باز هم اقامت کرده و بهمین حال افتادم که می‌بینی. بالاتر از این، آنکه همه‌روزه گنجشکها در همین خانه گرد آمده و در مقابل من سیق سیق میزنند که حاکی از سیاحت (نزع روح) من میباشد. علی بن عباس گوید بعد از این مذاکره، از نزد ابن الرومی بیرون آمدم،

ص: ۵۳۹

فردای آنروز باز بعیادتش رفته و دیدم که مرده است. نیز روزی بجائی میرفته در اثنای راه، دو سبد متصل بهم دید که زیر آنها قدری تمر (خرما) بود و اتصال آن دو سبد جوری بوده که شکل حرف (لا) تصور میشد پس کلمه تمر را که در زیر آنها بوده فعل مضارع، از مرور گرفته و با حرف (لا) ترکیبش داد و معنی نهی از مرور استخراج کرده و برگشت.

ابن الرومی بسیار بدزبان و هجوگو بود، قضیه‌ای دایر بر این موضوع در شرح حال اخفش علی بن سلیمان نگارش یافته و در هجو مفضل بن سلمه نیز گوید:

لو تلففت فی کساء الیمانی

و تفریت فروة الفراء

و تخللت بالخلیل و اضحی

سیبویه لدیک رهن سباء

و تکونت من سواد ابی الاس

ود شخصا تکنی ابا السوداء

لابی الله ان یعدک اهل ال

علم الا من جملة الاغیاء

عاقبت ابو الحسين قاسم بن عبد الله، يا عبيد الله بن سليمان بن وهب وزير معتضد بالله شانزدهمین خلیفه عباسی (۲۷۹-۲۸۹ هـ ق- رعط. رفظ) از خوف هجو او و یا بعد از هجو مسمومش گردانید، چنانچه در دربار وزارتت احضارش کرد، او نیز بعد از خوردن خشکناچهای (که قبلاً مهیا شده بود) در حال، ملتفت شده و برخاست، وزیر پرسید که اراده کجا داری گفت همانجا که توام فرستادی، وزیر گفت که پیدر مرحومم سلام را برسان، گفت که جهنم سر راه من نیست پس بیرون شد و بفاصله چند روزی در بیست و هشتم جمادی الاولی دویست و هشتاد و سیّم یا چهارم یا ششم یا هشتم یا نودم هجری قمری در بغداد مسموما درگذشت و در مقبره باب البستان مدفون گردید. موافق تصریح بعضی از اهل فن، ابن الرومی شیعه و از مدّاحان و پروردگان آل نوبخت سابق الذکر بود، مراحم و عنايات ایشان را که درباره وی مبذول داشته‌اند در مدایح خود تذکر داده است و این دو شعر را نیز بدو منسوب دارند:

تراب ابی تراب کحل عینی

اذا رمدت جلوت بها قذاها

تلذلی الملامة فی هواه

لذکره و استحلّی اذاها

(کف و ۱۵۸ ج ۲ ع و ۳۸۵ ج ۱ کا و ۴۷۳ ت و ۶۲۹ ج ۱ س و غیره)

ص: ۵۴۰

ابن الرومية - احمد

- بن محمد بن مفرح، یا مفرج بن ابی الخلیل طبیب نباتی اموی اندلسی، اشبیلیّ الولادة و الوفاة، مکنّی به ابو العباس، علاوه بر اینکه از ارکان نباتیین اطّبا و در هردو قسمت علمی و عملی طب متمهّر و در علم معرفة النبات متبحّر بوده از اکابر فقها و محدّثین نیز میباشد که در فقه و حدیث نیز گوی سبقت از دیگران ربوده و در این دو علم شریف بمنزله دو نفر فقیه و محدّث کامل بود.

با اینهمه باز برای توسعه علمی بلاد مصر و شام و عراق و حجاز مسافرتها کرد، از مشایخ بسیاری استماع حدیث نمود، نباتات و علقیات بسیاری را که در دیار اندلس (مغرب‌زمین) وجود نداشته معاینه کرد، مشمول عنايات ملک عادل ابو بکر بن ایوب صاحب مصر بود.

ولی از کثرت استغنائی طبع بخدمت اکابر رغبت نمیکرد و تألیفات طریفه دارد:

۱- اختصار کتاب دارقطنی در مشکلات و غرائب احادیث مالک ۲- ترکیب الادویة ۳- تفسیر اسماء الادویة المفردة ۴ و ۵- عیون الاخبار و کنز الاخبار هردو در حدیث ۶- المعلم بما زاده البخاری علی کتاب مسلم. وفات ابن الرومية بسال ششصد و سی و هفتم هجری قمری در هفتاد و هفت سالگی در اشبیلیه از بلاد اندلس واقع گردید.

(ص ۶۹۰ ج ۱ مه و ۱۲۷ ج ۱ مر)

ابن ریاب ابن ریان ابن ریزویه

در اصطلاح رجالی اولی علی بن ریاب ابو الحسن طحان، دویمی علی بن ریان بن صلت، سیمی محمد بن جعفر بن عنبسه اهوازی است.

ابن الزاهدة - علی بن مبارک

- بن علی بن مبارک بن عبد الباقي نحوی، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن الزاهدة، از تلامذه ابن الخشاب سابق الذکر و ابن الشجری آنی الذکر بود، در علم نحو بصیرتی بسزا داشت، در سیّم ذیحجه پانصد و نود و چهارم هجری قمری درگذشت. مادرش امة الاسلام دختر علی بن ابو الحسن بن ابو الحریش هم از مشاهیر وعاظ و رواة حدیث بوده و به زاهده شهرت داشته است.

(ص ۱۰۸ ج ۱۴ جم)

ابن زباده - یحیی

- بن ابو الفرج سعید بن ابو القاسم هبة الله بن علی بن قیزاوغلی بن زباده واسطی الاصل، بغدادی الولادة و المسکن و المدفن،

ص: ۵۴۱

شیبانی القبیلة، ابو طالب الکنیة، قوام الدین و عمید الدین اللّقب، از اکابر علمی اواخر قرن ششم هجرت میباشد که علاوه بر فقه و اصول و کلام و دیگر علوم متداوله که با دانشمندان دیگر وقت شرکت داشته در حساب و فنون انشا و کتابت متفرد، بسیار جید فکر و ملیح العبارة و لطیف الاشارة بود، بیشتر از رعایت طرایف سجع و قافیه در رعایت دقائق معانی اهتمام تمام بکار می برد و از اشعار او است:

انا له الدهر منهم فوق همته

لا تغبطن وزیرا للملوك و ان

أرض الوقود كما مارت لهیته

و اعلم بان له یوما تمور به ال

لو لا الوزارة لم يأخذ بلحیته

هارون و هو اخو موسی الشقیق له

دیوان رسائلی هم دارد و در ذیحجه پانصد و نود و چهارم هجری قمری در هفتاد و دو سالگی درگذشته و در سمت غربی مرقد مطهر حضرت امام موسی بن جعفر ع مدفون گردید.

(ص ۳۹۹ ج ۲ کا)

ابن الزبیری - عبد اللہ

- بن الزبیری بن قیس سهمی قرشی، از مشاہیر بلغای شعرای قریش میباشد کہ مسلمین را هجو میکرد و با اشعار مہیج و شیوای خود کفار قریش را بر سر ایشان میسورانید، در غزوہ احد نیز حاضر بود، عاقبت خود وجود مقدس حضرت رسالت ص را نیز بدگوئی کردہ و اعتراضاتی بر قرآن مجید وارد آورد، از آن جملہ بعد از نزول آیہ شریفہ: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ** گفت کہ اگر محمد را پیدا کنم با همین آیہ مخاصمہ خواہم کرد کہ معبودها، چگونہ وارد جہنم میباشند و حال آنکہ معبود یہود عزیر، معبود نصاری عیسی و دیگران ملائکہ هستند. چون این خبر مسموع آن حضرت گردید فرمود آیا نمیداند کہ در زبان عرب لفظ (ما) در غیر ارباب عقول و کلمہ (من) در ارباب عقول استعمال یابد پس این آیہ نازل گردید: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ**. ابن الزبیری بجهت همین بدگوئی‌ها و جسارتهای خود روز فتح مکہ فرار کردہ و اخیراً شرفیاب حضور مبارک آن حضرت گردیدہ و توبہ نمود و عذرہا آورد و بشرف اسلام مشرف، عذر و توبہ‌اش قبول و مورد عفو و اغماض و رأفت آن بزرگوار گردید و از عذریات او است:

ص: ۵۴۲

اسدیت اذانا فی الضلال اہیم

انی لمعتذر الیک من اللذی

زللی فانک راحم مرحوم

فاغفر فداک والدای کلاہما

حق و انک فی العباد جسیم

و لقد شہدت بان دینک صادق

از ابیات قصیدہ‌ایست کہ پیش از قبول اسلام در غزوہ احد گفتہ است:

انما تنطق شیئاً قد فعل

یا غراب البین اسمعت فقل

لکلا ذینک وقت و اجل

ان للخیر و للشرمدی

یزید بن معاویہ لع ہم ہنگامیکہ رأس اطہر حضرت حسین بن علی ع را در پیشرو گذاشتہ و چوب، بر لب و دندان مبارک آن حضرت میزد بہمین اشعار ابن الزبیری تمثّل میکرده است:

جزع الخرج من وقع الاسل - الخ

لیث اشیاخی بیدر شہدوا

لفظ زبیری بکسر اوّل و فتح ثانی با الف مقصوره آخر، در اصل بمعنی مرد بدخلق و باغلظت میباشد و ظاهر کلمات اهل فن آنکه نام اصلی پدر عبد الله صاحب ترجمه است.

(مرصع ابن الاثیر و ص ۲۸۲ ج ۱ نی و ۶۳۰ ج ۱ س و غیره)

ابن زبیر^{۸۳}

ابن الزبیر - احمد

- بن ابراهیم بن زبیر بن محمد بن ابراهیم بن زبیر عاصمی، جیانیّ الولادة، غرناطیّ النشأة، ابو جعفر الکنیة، از اکابر علمی اوائل قرن هشتم هجرت میباشد که استاد ابو حیّان توحیدی نحوی سابق الذکر و محدّثی است جلیل القدر نحوی اصولی ادیب فصیح قاری مفسّر مورّخ و لفظ ابن الزبیر در صورت اطلاق و نبودن قرینه بدو منصرف. نخست قرآن و نحو و حدیث را در مالقه و غرناطه و بعضی از بلاد دیگر خواند، دیگر علوم متداوله را نیز از اکابر وقت تکمیل نمود و از تألیفات او است:

۱- حاشیه کتاب سیبویه ۲- صلة الصلة که دو مجلد بوده و متمّم کتاب صله نام

(۱۱)- ابن زبیر- در اصطلاح رجالی، علی بن محمد بن زبیر قرشی کوفی و بعضی دیگر و لفظ زبیر اغلب بر وزن کمیل و در یکجا بر وزن امیر است چنانچه اشاره خواهد شد.

ص: ۵۴۳

ابن بشکوال سابق الذکر میباشد. کتاب مذکور ابن بشکوال نیز یک مجلد و متمّم کتاب ابو الولید بن الفرضی و همه اینها در تاریخ علمای اندلس میباشد. ابن الزبیر بسال هفتصد و هشتم هجرت در حدود هشتاد و یک سالگی درگذشت.

(سطر ۱۶ ص ۷۷ ت و غیره)

ابن زبیر - احمد

- بن علی بن ابراهیم بن محمد بن حسین بن زبیر، ازدیّ القبيلة، غسانیّ الشعبة، زبیری یا ابن زبیر الشهرة، ابو الحسین الکنیة، مصری اسوانیّ البلدة (بشهر اسوان نامی از بلاد مصر منتسب است) به رشید یا بجهت امتیاز از رشید وطواط و نظائر وی به رشید اسوانی و رشید بن زبیر ملقب، اغلب به قاضی رشید و قاضی غسانی موصوف، از مشاهیر علما و شعراى قرن ششم هجرت میباشد که در شرعیّات و ریاضیّات و ادبیّات یدی طولی داشت، فقیه نحوی لغوی منطقى کاتب منشی شاعر عروضی

^{۸۳} (۱) - ابن زبیر- در اصطلاح رجالی، علی بن محمد بن زبیر قرشی کوفی و بعضی دیگر و لفظ زبیر اغلب بر وزن کمیل و در یکجا بر وزن امیر است چنانچه اشاره خواهد شد.

بود، در طب و نجوم و موسیقی و هندسه و اکثر فنون متداوله متمهّر کاتب منشی شاعر عروضی بود، در طب و نجوم و موسیقی و هندسه و اکثر فنون متداوله متمهّر و مدتی در یمن قضاوت نمود تا بلقب قاضی قضاة الیمن و داعی دعاة الزمن ملقب گردید.

پس هوای خلافت بر سرش افتاد، گروهی هم اجابتش کرده و بنام وی سکه زدند، از این رو مغلولاً بشهر قوص از بلاد صعیه مصرش برده و در آنجا بامر طرخان والی، در مطبخ زندانی شد، بفاصله یک یا دو شب بتوصیه کتبی طلایع بن زریک از وزرای خلفای فاطمیّه خلاص گردید، در اواخر ایشان بجهت مرثیه‌ای که درباره ظافر عبیدی دوازدهمین خلیفه فاطمی سابق الذکر انشا کرده و در مجلس عزا و ماتم خوانده بود (که از ابیات آن است: افکر بلاء بالعراق - و کربلاء بمصر اخری) بمقام عالی رسید، بسمت سفارت ببلاد یمن اعزام شد، در آنجا بمداّحی بعضی از اکابر پرداخت، از این رو، تمامی دارائی او در مصر ضبط دولت گردید، بعد از مراجعت، خودش را نیز در سال پانصد و شصت و دویم یا سیّم هجرت بدار کشیدند.

از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- جنان الجنان و ریاض الازهان که در شعراء مصر و تذییل یتیمه الدهر ثعالبی است

ص: ۵۴۴

۲- دیوان شعر ۳- شفاء العلة فی سمت القبلة ۴- منیة الالمعی و بلغة المدعی ۵- الهدایا و الطرف و غیر اینها. در معجم الادبا گوید ابن الزبیر احمد بن علی با اخلاق خوبی که داشته بسیار قبیح المنظر و کوتاه‌قد و سیاه‌چرده بود، بینی پهن و لب کلفت و درشت داشت. از شریف محمد بن عبد العزیز نقل کرده که ابن زبیر با ما انسی تمام داشته و یکروز بی‌ملاقات ما نبود تا آنکه روزی برخلاف عادت معمولی خود در اواخر روز حاضر شد، در جواب استفسار از سبب دیرپائی لبخندی کرده و جوابی نداد و گفت این مطلب را سؤال نکنید، تا بعد از اصرار گفت امروز عبوراً زن جوانی را دیدم که با نظر تمام بقّد و قامت من نگاه میکند، من هم از صورت و هیئت خودم غفلت کرده و پنداشتم که محبت جمال من در دلش جاگیر شده و بالخصوص که بآستینش هم اشاره نمود پس بجانب وی رفتم تا آنکه چند کوچه پیچ‌اندریچ رفته و بخانه‌ای وارد شد و مرا نیز خواند، نقاب از جمالش که نمونه ماه چارده‌شبه بوده برداشت، دخترک خود را نزد خودش خوانده و گفت که ای بچه، اگر بعد از این در جامه خواب خودت شاش کنی اینک مولانا قاضی (اشاره بمن) حاضر است و ترا میخورد بعد از آن رو بمن کرده و اعتذار نمود و گفت: لا اعد منی الله تفضلک یا سیدنا القاضی پس بیرون شدم در حالتیکه از کثرت همّ و غم و خجلت قدرت حرکت را نداشته و راه را پیدا نمی‌کردم باری ظاهر بلکه صریح ذریعه و اعیان الشیعة تشیع صاحب ترجمه است.

(نی و ص ۷۶ ت و ۵۱ ج ۱ کا و ۵۱ ج ۴ جم و ۸۴ ج ۱۰ عن و ۱۵۳ ج ۵ ذریعه و ۳۲۸۰ ج ۵ س و غیره)

ابن زبیر - عبد الله

- بن زبیر اسدی، از شعرای عصر بنی امیّه و مدّاح ایشان میباشد، بسیار بدزبان و هرزه‌دهان بوده و مردم از شرّ زبان وی اندیشناک بوده‌اند. همواره تعصّب بنی امیّه را رعایت می‌نمود، در آخر عمر، بصرش نیز مثل بصیرتش شد و در زمان عبد الملک بن مروان پنجمین خلیفه اموی (۶۵-۸۶ ه ق - سه - فو) مرد. اکثر مدایح او در حق بشر بن مروان اموی بوده و از آن جمله است:

کأن بنی امیه حول بشر
نجوم وسطها قمر منیر

ص: ۵۴۵

هو الفرع المقدم من قریش
إذا اخذت مأخذها الامور
(ص ۲۷۲ ج ۱ ع و اطلاعات متفرقه)

ابن الزبیر - عبد الله بن زبیر

- (بر وزن امیر) اسدی، از شعرای شیعه میباشد، ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی برای شرح حال او بابتی منعقد ساخته و چندی از اشعار او را نقل کرده است. بفرموده سید ابن طاوس در کتاب ملهوف، در مرثیه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه گفته است:

إذا كنت لا تدرين ما الموت فانظري
الی هانی بالسوق و ابن عقيل
الی بطل قد هشم السيف وجهه
و آخر يهوى من طمار قتيل

سال وفاتش بدست نیامد و بحکم قرائن قویّه، او غیر از ابن الزبیر اموی مذکور فوق شاعر بنی امیّه است. (تنقیح المقال و کتب رجالیه)

ابن الزبیر - عبد الله

- بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب قرشی اسدی، مکنّی به ابو بکر و ابو خبیب که مادرش اسماء دختر ابو بکر بن ابی قحافه و پدرش زبیر نیز یکی از عشره مبشره سابق الذکر است در سال اوّل هجرت و یا بیست ماه بعد از آن در مدینه متولد شد، بعد از آن حضرت، طریق الحاد پیموده و دعوی خلافت کرد، در ایّام دعوی خلافت تا چهل

جمعه در خطبه، صلوات بر پیغمبر نگفته و با رغم انف بعضی از اشخاص اعتذار می نمود. روزی به عبد الله بن عباس گفت چهل سال است که عداوت این اهل بیت در دلم جاگیر است و بالخصوص مبغض حضرت علی ع بود، روزی در خطبه خود نسبت بآنحضرت بدگویی کرد، این خبر مسموع جناب محمد بن حنفیه شد، دردم، در اثنای خطبه ابن زبیر حاضر و روی یک کرسی نشسته و خطبه او را قطع کرد، خودش خطبه بلیغی انشا نموده و فضایح او را گوشزد حاضرین نمود (بشرحی که در کتب مربوطه نگارش داده اند). ابن زبیر عاقبت روز سه شنبه هفدهم جمادی الاخره سال هفتاد و سیّم هجرت بدست حجّاج بن یوسف ثقفی مقتول و مصلوب گردید.

(تنقیح المقال نقل از ابن ابی الحدید و کلبی و واقدی و دیگر ارباب سیر)

ص: ۵۴۶

ابن الزبیر - عروة بن زبیر بن عوام

- ضمن عنوان فقهاء سبعة مذکور و یکی از ایشان است.

ابن الزبیر - علی

- بن محمد بن زبیر امامی قرشی کوفی، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن الزبیر، از مشایخ محدّثین امامیه میباشد که در غایت علم و فضل و وثاقت و جلالت بود، اکثر اصول شیعه را از صاحبانش و کتب علی بن حسن بن فضال را نیز از خودش روایت کرده و تلعهبری و ابن عبدون نیز از وی روایت نموده اند. بسال سیصد و چهل و هشتم هجرت در نود و شش سالگی در بغداد وفات یافت و در نجف دفن گردید. کتابی در رجال تألیف داده که ابن الندیم در فهرست خود از آن نقل میکند. بقول وافی، کلمه ابن زبیر، در کتب رجالیه در صورت عدم قرینه منصرف به همین علی بن محمد است. (نی و تنقیح المقال و کتب رجالیه)

ابن زبیر - مصعب بن زبیر بن عوام

- از طرف برادر خود عبد الله بن زبیر بن عوام مذکور فوق والی بصره شد، کوفه را ضبط نمود و جناب مختار بن ابو عبیده ثقفی را کشت، خودش نیز در سال هفتاد و یکم هجرت بدست حجّاج بن یوسف مقتول شد و سرش را نزد عبد الملک بن مروان پنجمین خلیفه اموی (۶۵-۸۶ ه ق - سه - فو) فرستاد و قضیه نادره راجع بهمین موضوع را در ضمن عنوان شعبی تذکر دادیم.

(ص ۴۳۱ ج ۶ س و غیره)

ابن زرارۃ

در اصطلاح رجالی محمد بن عبد الله بن زراره است.

ابن الزرقاء

مروان بن حکم و غیر او چنانچه ضمن عنوان اوقص اشاره نمودیم.

ابن الزقاق - علی

- بن عطیه مکنّی به ابو الحسن، از مشاهیر شعرای عرب میباشد که به ابن الزقاق معروف و اشعار لطیف و بسیاری در مدح اکابر و دیگران گفته و از ابیات قطعه‌ایست که برای نوشتن در سنگ مزارش سروده است:

أخواننا و الموت قد حال دوننا و للموت حکم نافذ فی الخلائق
سبقتکم للموت و العمر طبه و اعلم ان الكل لا بد لاحق

ص: ۵۴۷

در پانصد و بیست و هشتم هجری قمری درگذشت. (ص ۶۳۰ ج ۱ س)

ابن الزقاق - علی

- بن قاسم بن یونش (با شین نقطه‌دار) نحوی اندلسی، اشبیلیّ الاصل، دمشقیّ المسکن، از فضلاء اواخر قرن هفتم هجرت میباشد که شرح جمل در چهار مجلد و مفردات قرائات را تألیف داده و در سال ششصد و پنجم درگذشته و پدرش نیز از اکابر قراء بوده است. (ص ۴۸۶ ت)

ابن زکریا - محمد بن زکریا

- در باب اوّل (القاب) بعنوان رازی مذکور است.

ابن زکی الدین - محمد

- بن زکی الدین علی بن محمد قاضی دمشقی شافعی، ملقب به محیی الدین، مکنّی به ابو المعالی، معروف به ابن زکی الدین، از افاضل اواخر قرن ششم هجرت میباشد که نسبش به عثمان بن عفان موصول، در فصاحت و بلاغت و فقه و ادبیات و دیگر فنون متداوله مشهور و از اکابر عصر خود بود، اشعار ملیح و خطب و رسائل بسیار فصیح انشا نمود و نزد سلطان صلاح الدین

ایوبی مؤسس سلطنت آل ایوب مصر (۵۶۷-۵۸۹ هـ ق- شز- ثفظ) مکانت و تقریبی بسزا داشت، پس از آنکه در هیجدهم صفر پانصد و هفتاد و نهم هجرت بلاد حلب از حیطة تصرف فرنگ مستخلص و مفتوح اسلامیان گردید قضاوت و حکومت شرعیّه آن دیار از طرف سلطان معظّم بدو مفوض گردید، او نیز قصیده باییه‌ای در نهایت جودت و لطافت انشا نمود که از ایات آن قصیده است:

و فتحک القلعة الشهباء فی صفر مبشر بفتوح القدس فی رجب

پایان قضیه همانطور شد که بزبان او جاری شده بود، در بیست و هفتم رجب پانصد و هشتاد و سیّم هجرت بیت المقدس نیز فتح گردید، در اوّل جمعه که نماز را آنجا خواندند صاحب ترجمه خطبه فصیح و بلیغی با حضور خود سلطان و ارکان دولت خوانده که در کتب مربوطه مذکور است. در سال پانصد و هشتاد و هشتم نیز قضاوت دمشق بدو موکول شد و بسال پانصد و نود و هشتم در چهل و هشت سالگی در همانجا که مولدش هم بوده درگذشت و در دامنه کوه قاسیون مدفون گردید.

(ص ۴۱ ج ۲ کا و ۶۳۰ ج ۱ س)

ص: ۵۴۸

ابن الزملکانی - شیخ عبد الواحد

- بن عبد الکریم، معروف به ابن الزملکانی، از افاضل اواسط قرن هفتم هجرت و مؤلف کتاب التبیان فی علم البیان میباشد و در سال ششصد و پنجاه و یکم هجرت درگذشت. شیخ ابو المطرب احمد بن عبد الله مخزومی هم کتاب التنبیهاث علی مافی التبیان من التمویهاث را در انتقاد کتاب مذکور تألیف داده است و یک نسخه از کتاب تبیان مذکور در خزانه مصریّه موجود میباشد.

(کف و ص ۱۳۲ تذکرة النوادر)

ابن الزملکانی - محمد بن علی

- در باب اوّل بعنوان کمال الدین ابن الزملکانی ذکر شده است.

ابن زولاق - حسن بن ابراهیم

- لیشی مصری، از فضلاى علما و مورّخین قرن چهارم مصر میباشد که به ابو محمد مکنّی، بقبیله لیث بن کنانه منسوب و بجهت انتساب بجده هشتم زولاق نام خود، به ابن زولاق معروف و از تألیفات او است:

۱- خطط مصر ۲- قضاة مصر که در حقیقت ذیل و متمم کتاب اخبار قضاة مصر ابو عمر محمد بن یوسف کندی است. در ذیقعدہ سیصد و هشتاد و ششم یا هفتم هجرت در هشتاد تمام یا هشتاد و یک سالگی درگذشت.

(ص ۶۰ هب و ۱۴۶ ج ۱ کا و ۳۲۰ ج ۲ ع و ۲۲۵ ج ۷ جم و ۶۳۰ ج ۱ س)

ابن زهر- زهر

- بن عبد الملک بن محمد بن مروان بن زهر، مکنی به ابو العلاء، از مشاهیر حکما و اطباء اندلس میباشد که در تشخیص مرض و اصول معالجه وحید عصر خود بود، در ادبیات و طبیعیات و فنون حکمت نیز یدی طولی داشت، خانواده‌شان نیز باین زهر معروف و از بزرگترین خاندانهای اشبیلیه میباشد.

بنام ادویه مفردة و حل شکوک الرازی و ردبر ابن سینا و مجربات و نکت طبیه و غیرها تألیفاتی دارد و در سال پانصد و بیست و پنجم هجرت درگذشت. (ص ۷۴۱ ج ۱ س)

ابن زهر- عبد الملک

- بن ابی العلاء زهر پسر ابن زهر فوق بعنوان ابو مروان نگارش داده‌ایم.

ص: ۵۴۹

ابن زهر- محمد

- بن عبد الملک بن ابی العلاء فوق، مکنی به ابو بکر، معروف به ابن زهر، علاوه بر اینکه ادیب فاضل شاعر لغوی بوده مانند پدرش از مشاهیر اطباء وقت خود محسوب میشد، در سال پانصد و نود و پنجم یا ششم هجرت درگذشت و این اشعار را بحسب وصیت خودش بر سر قبر او نوشتند:

تأمل بحقک یا واقفا و لاحظ مکانا دفعا الیه

تراب الضریح علی و جنتی کأنی لم امش یوما علیہ

ادای الانام حذار المنون و ها انا قد صرت رهنا لدیه

(ص ۱۱۲ ج ۲ کا)

ابن زهره - سید احمد

- بن قاسم بن زهره حسینی، مکنی به ابو طالب، عالم فاضل جلیل از علمای شیعه و اکابر تلامذه شهید اول (متوفی بسال ۷۸۶ هـ ق- ذفو) بوده و از وی روایت میکند و سال وفاتش بدست نیامد.

(ملل و سطر ۲۵ ص ۲۰۲ ت)

ابن زهره - سید احمد

- بن محمد بن ابراهیم حسینی، عالم فاضل جلیل القدر و ذیلا ضمن شرح حال عمویش ابن زهره علی مذکور است.

ابن زهره - سید احمد

- بن محمد بن حسن بن زهره حسینی میسی، مکنی به ابو طالب، عالمی است فاضل جلیل کامل و از مشایخ شهید اول

(۱)- بنی زهره یا آل زهره- خانواده بزرگی است در حلب، از اکابر خاندانهای شیعه که با فضائل و کمالات صوری و معنوی آراسته، نظیر آن نادر و قلیل الوقوع، در بین تمامی اهل اسلام مشهور، بجد عالیشان زهره بن علی بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسین بن اسحق مؤتمن ابن امام جعفر صادق ع منسوب، هریک از افراد این خانواده باین زهره معروف، تا عصر حاضر ما علمای دینی بسیاری از این خانواده ظهور یافته و علوم دینی را در نواحی عراق و سوریه و غیره نشر داده‌اند و شرح حال بعضی از ایشان را باندازه مساعدت وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید. معروفترین ایشان سید ابو المکارم حمزة بن علی میباشد که مذکور میشود و لفظ ابن زهره در صورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف بدو میباشد و بس.

ص: ۵۵۰

(متوفی بسال ۷۸۶ هـ ق- ذفو) میباشد. (ملل و سطر ۲۵ ص ۲۰۲ ت)

ابن زهره - سید حسن

^{۸۴} (۱)- بنی زهره یا آل زهره- خانواده بزرگی است در حلب، از اکابر خاندانهای شیعه که با فضائل و کمالات صوری و معنوی آراسته، نظیر آن نادر و قلیل الوقوع، در بین تمامی اهل اسلام مشهور، بجد عالیشان زهره بن علی بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسین بن اسحق مؤتمن ابن امام جعفر صادق ع منسوب، هریک از افراد این خانواده باین زهره معروف، تا عصر حاضر ما علمای دینی بسیاری از این خانواده ظهور یافته و علوم دینی را در نواحی عراق و سوریه و غیره نشر داده‌اند و شرح حال بعضی از ایشان را باندازه مساعدت وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید. معروفترین ایشان سید ابو المکارم حمزة بن علی میباشد که مذکور میشود و لفظ ابن زهره در صورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف بدو میباشد و بس.

- بن محمد بن ابراهیم حسینی حلبی، مکنّی به ابو محمد، ملقب به جمال الدین، عالمی است فاضل جلیل القدر از تلامذه علّامه حلّی (متوفی بسال ۷۲۶ هـ ق - ذکو) و ذیلا ضمن شرح حال عمویش ابن زهره علی هم مذکور است.

(امل الآمل)

ابن زهرة - سید حسن

- بن محمد بن حسن بن محمد بن علی بن حسن بن زهره حسینی حلبی، ملقب به شمس الدین، رئیس طبل خانه بوده و در سال هفتصد و شصت و ششم هجرت درگذشت. (ص ۳۵ ج ۲ کمن)

ابن زهرة - سید حسن

- بن محمد بن علی بن حسن بن زهره حسینی حلبی، ملقب به بدر الدین، در حلب نقیب الاشراف و ناظر بیمارستان بود که در محرم هفتصد و سی و دویم هجرت با مکر و حيله مقتول گردید.

(ص ۳۸ ج ۲ کمن)

ابن زهرة - حسین بن علی

- ذیلا ضمن شرح حال پدرش ابن زهره علی مذکور است.

ابن زهرة - حمزة

- بن علی بن ابو المحاسن زهره، یا علی بن حسن بن ابو المحاسن زهرة بن حسن بن زهره حسینی صادقی اسحقى امامی حلبی، مکنّی به ابو المکارم، ملقب به عز الدین، معروف به ابن زهره و سید ابن زهره، عالم فاضل جلیل القدر از اجلّای علمای امامیه و اکابر متکلمین و فقهای شیعه میباشد و چنانچه فوقا اشاره شد نسب شریف جدّ سیّم یا چهارمش زهره که سرسلسله این خانواده آل زهره است با شش واسطه بجانب اسحق مؤتمن ابن امام جعفر صادق ع موصول میشود و این خانواده آل زهره بهمین جهت به اسحاقیون نیز موصوف هستند. سید حمزه قرّة العین این خانواده جلیله بوده و لفظ ابن زهره در صورت نبودن قرینه تنها بدو منحصر است، اقوال او در کتب فقهیه منقول میباشد، در کثرت تبخّر علمی گوی سبقت از دیگران ربوده و از پدر خود روایت کرده و با یک واسطه از ابو علی پسر شیخ طوسی نیز روایت

ص: ۵۵۱

می نماید، معین الدین مصری، ابن ادريس، شاذان بن جبرئیل قمی، محمد بن جعفر مشهدی صاحب مزار معروف و بعضی دیگر هم از وی روایت میکنند.

از تألیفات او است:

۱- اباحة المتعة ۲- غنية النزوع الى علمى الاصول و الفروع يا فى الاصولين و الفروع که نخست مسائل اصول عقائد و اصول فقه را مبین داشته و بعد از آن متعرض بیان احکام فقهیه میباشد و در ایران با چند کتاب دیگر بنام جوامع الفقه چاپ سنگی شده و یک نسخه خطی قسمت فروع آن هم بشماره ۲۶۶۸ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود است ۳- قیس الانوار فى نصرۃ العترة الاطهار (الاخيار خ ل) ۴- النکت در نحو و غیر اینها که در هریک از امامت، جوابات مسائل وارده از بغداد و جبل و نصیبین، حسن و قبح عقلی، ردّ فلاسفه، ردّ منجمین، منع قیاس در دین، نفی رؤیت، رساله‌ای مفردة تألیف داده و بسال پانصد و هشتاد و پنجم هجری قمری در هفتاد و چهار سالگی در حلب وفات یافت و در دامنه کوه جوشن نزد مشهد السقط محسن بن حسین بن علی ع مدفون گردید و در ردیف اشخاص مسمی به حمزه از نخبه المقال گوید:

ذو غنية عنه ابن ادریس نقل

و ابن علی بن زهرة الاجل

مخفی نماند که علی بن زهره پدر صاحب ترجمه، حمزه بن علی نیز عالم فاضل کامل و چنانچه اشاره شد از مشایخ اجازه پسر مذکور خودش بود، همچنین ابو المحاسن زهره بن حسن بن زهره جدّ پدری حمزه نیز از اجلای سادات علما بوده است اما برادرش عبد الله بن علی بن زهره و برادرزاده‌اش ابو حامد محمد بن عبد الله نیز ذیلا مذکور هستند.

(ص ۴۷۵ مس و ۲۰۲ ت و ۶۱ هب و غیره)

ابن زهرة - عبد الله

- بن علی بن ابی المحاسن زهره حسینی حلبی، مکنّی به ابو القاسم، ملقب به جمال الدین، برادر حمزه بن علی مذکور فوق، فقیه کامل محقق ادیب فاضل از علمای امامیه قرن هفتم هجرت میباشد و از تألیفات او است:

۱- التبيين لمسألتی الشفاعة و عصاة المسلمين ۲- تبیین المحجة فی کون اجماع الامامية حجة ۳- التجريد در فقه ۴- الجبارية در اثبات جباریت خداوند عالم ۵- الغنية عن الحجج و الادلة و آن غیر از کتاب غنیه برادر مذکورش میباشد و غیر اینها از رسائل متفرقه و جوابات مسائل

ص: ۵۵۲

وارده از بلاد دیگر. ولادت عبد الله در سال پانصد و سی و یکم یا پنجم هجرت واقع شد و سال وفاتش بدست نیامد. اما پسرش محمد بن عبد الله بن علی بن زهره حسینی حلبی، مکنّی به ابو حامد، ملقب به محیی الدین، عالم فاضل جلیل القدر متبحر از اکابر فقهای امامیه و از مشایخ روایت محقق حلّی و یحیی بن سعید حلّی میباشد که ایشان از وی روایت کرده و او نیز از ابن بطریق و ابن شهر آشوب و پدر و عموی مذکورین فوق خود روایت مینماید و از تألیفات او است: کتاب الاربعین فی حقوق الاخوان و رساله حضرت صادق ع که به عبد الله نجاشی والی اهواز فرستاده و به اهوازیه معروف میباشد در همین

کتاب اربعین درج شده و شهید ثانی هم همین رساله را در کتاب کشف الریبه خود از همین کتاب اربعین روایت کرده است. ابو حامد در سال پانصد و شصت و ششم متولد شد و موافق آنچه از اجازه صاحب معالم استظهار شده تا حدود هفتاد سالگی در قید حیات بوده است و سال وفاتش معلوم نیست. (ملل و ۴۲۶ ج ۱ ذریعه و سطر ۲۰ ص ۲۰۲ ت)

ابن زهره - علی

- بن ابراهیم بن محمد بن علی بن حسن بن زهره حسینی حلبی، مکتبی به ابو الحسن، ملقب به علاء الدین، فقیه کامل، از افاضل علمای امامیه بوده و بسال هفتصد و هفتاد و پنجم هجرت در هفتاد و چند سالگی وفات یافت. بنی زهره هم که علامه حلی (متوفی بسال ۷۲۶ ه ق - ذکو) برای ایشان اجازه داده و به اجازه کبیره معروف و حاوی مدح بسیار ایشان میباشد و در جلد اجازات بحار مجلسی نیز درج است عبارت از همین علی بن ابراهیم و پسرش سید شرف الدین ابو عبد الله حسین بن علی بن ابراهیم و برادرش سید بدر الدین محمد بن ابراهیم و دو برادرزاده اش احمد و حسن پسران سید بدر الدین مذکور میباشد که همین پنج نفر از خانواده آل زهره که معاصر علامه و از تلامذه او بوده اند با اجازه کبیره مذکوره مفتخر هستند. سید بدر الدین مذکور بسال هفتصد و سی و سیّم هجرت در شصت و چند سالگی وفات یافت.

(سطر ۲۳ ص ۲۰۲ ت و غیره)

ابن زهره محمد بن ابراهیم - ابن زهره محمد بن عبد الله -

هر دو از اجلای علمای امامیه بوده و فوقاً اوّلی را ضمن شرح حال برادرش ابن زهره

ص: ۵۵۳

علی و دویمی را نیز ضمن شرح حال پدرش ابن زهره عبد الله تذکر داده ایم.

ابن زهیر - کعب

- بن زهیر بن ابی سلمی مزنی، از اصحاب حضرت رسالت ص و مشاهیر مخضرمین شرعای عرب میباشد که هر دو دوره جاهلیت و اسلام را دیده است. در بدایت حال در بدگوئی آن حضرت جدی وافر داشت تا آنکه از طرف آن حضرت مهدور الدم شد، اینک حسب الارشاد برادرش بجیر که بجهت قبول اسلام مورد مذمت او بوده قصیده لامیه معروفه را که پینجاه و هفت بیت مشتمل و بتوبه و انابه و عذرخواهی از جسارتهای زبانی وی میباشد انشا کرده و بمسجد رفت، قصیده را خواند و اسلام آورد، مورد تحسین و عفو و اغماض آن حضرت شد و به برد شریف مخصوص خود آن حضرت که در دوش مبارک داشته مخّلع و مفتخر گردید. برد شریف مذکور را خلفای امویّه از ورثه کعب ابتیاع نمودند، از ایشان نیز بخلفای عباسیه رسید و اخیراً از طرف یعقوب بن متمسک بالله هفدهمین و آخرین خلفای عباسیه مصر (که در سال نهصد و بیست و چهارم هجری قمری خلافت را تسلیم آل عثمان نمود) اهدای دربار سلطان سلیم خان اوّل نهمین سلطان عثمانی (۹۱۸ - ۹۲۶ ه ق - ظیح -

ظکو) گردید و تا زمان مؤلف قاموس الاعلام (شمس الدین سامی بیگ سابق الذکر در باب القاب) در دربار خلافتی محفوظ و به خرقة شریف مشهور است و مطلع قصیده مذکوره است:

بانت سعاد و قلبی الیوم مبتول

متیم اثرها لم یفد مکبول

ان الرسول لسیف یستضاء به

مهند من سیوف الله مسلول

انبئت ان رسول الله اوعدنی

و العفو عند رسول الله مأمول

همین قصیده بقصیده بانت سعاد معروف و بنوشته قاموس الاعلام بهمان مناسبت مذکوره قصیده برده‌اش نیز گویند و آن غیر از قصیده برده میمیه مشهوره میباشد که در عنوان بوصیری تذکر داده‌ایم. این قصیده بانت سعاد نیز محل توجه اکابر بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند و بارها با شروح متفرقه در مصر و لیدن و غیره بطبع رسیده است. کعب در سال بیست و چهارم هجرت درگذشت و پدرش زهیر بن ابی سلمی نیز یکی از اصحاب معلقات بوده و بعنوان ابن ابی سلمی نگارش داده‌ایم. (ص ۳۸۶۷ ج ۵ س و غیره)

ص: ۵۵۴

ابن الزیات - محمد

- بن عبد الملک بن ابان بن حمزه مکنّی به ابو جعفر، معروف به ابن الزیات وزیر معتصم هشتمین خلیفه عباسی (۲۱۸-۲۲۷ ه ق- ریح- رکز) و پسرش واثق بالله، ادیبی بوده نحوی لغوی منشی باهر شاعر ماهر، اشعارش لطیف و دیوان رسائلی هم دارد و از او است:

سماعا یا عباد الله منی

و کفوا عن ملاحظة الملاح

فان الحب اخره المنايا

و اوله یهیج بالمزاح

ابو عثمان مازنی در هریک از مسائل نحویه که تردیدی داشت بدو مراجعه کرده و حل اشکال می‌نمود. ابن الزیات بترجمه کتب یونانی حرصی قوی داشته و کتب بسیاری بنام او، از یونانی عبری ترجمه شد، هریک از مترجمین را شهریه گزافی تخصیص داد. در دربار معتصم بسیار محترم بود، لکن واثق در باطن نسبت بوی بدبین و قسم یاد کرده بود که هنگام خلافت خود، معزولش کند و دخیل هیچ کارش ننماید تا آنکه نوبت خلافت بعد از مرگ پدرش معتصم بدو رسید، لکن ارقام و بیعت‌نامه‌ها که منشیان درباری می‌نوشتند موافق طبع وی نشد، فقط قلم و رقم ابن زیات پسند خاطر او بود اینک باز در مقام وزارتش ابقا کرد و برای تخلف سوگند، کفّاره داده و گفت خلف قسم را کفّاره بدل میشود لکن ابن زیات را بدلی نیست، بدینجهت باز با کمال نفوذ و اقتدار مشغول انجام وظائف وزارت گردید، با متوکّل عباسی برادر واثق با خشونت میگذرانید،

برای مقصرین دولتی نیز یک فیرین آهنی ترتیب داد که در ته آن، مسمارهای آهنین نوک بیالا نصب شده بود، مقصر را توی آن فیرین داخل کرده و از خارج گرمش مینمودند تا آن بیچاره از حرارت بی طاقت می شد و بجنبش می آمد بهرطرف که میل میکرد آن مسمارها بدنش می خلید و بنهایت شکنجه مبتلا میگردد و در جواب التجا و استرحام ایشان میگفت: الرحمة خور فی الطبیعة. یعنی رحم و دلسوزی ناشی از ضعف دل و سستی طبیعت است. بدین منوال بود تا بعد از فوت واثق، امر خلافت، محلّ خلافت شد، ابن زیات بخلافت پسر واثق شایق و قاضی ابن ابی داود سابق الذکر نیز خلافت متوکل را مایل بود، پس از آنکه خلافت

ص: ۵۵۵

بمتوکل استقرار یافت ابن داود را باز در مسند قضاوت نشانید، ابن زیات نیز بقرار سابق در وزارت باقی بود تا بفاصله چهل روز در اثر کینه دیرینه که توأم با تحریک و تحریص قاضی هم بوده ابن زیات را در همان فیرین (که خودش برای مقصرین تهیه کرده بود) انداخته و یک زنجیر پانزده رطلی نیز در گردنش کردند، هرچه از متوکل استرحام میکرد همان جواب را میشنید که الرحمة خور فی الطبیعة. چهل روز بهمین روش در عذاب بود تا در اوائل سال دویست و سی و سیم هجرت عازم مقرر خود گردید. من حفر بئرا لأخیه وقع فیه.

(ص ۱۶۵ ج ۲ کا و ۶۳۱ ج ۱ س و ۳۴۳ ج ۳ تاریخ بغداد)

ابن زیاد - عبید الله

- بن زیاد بن ابیه، از طرف یزید بن معاویه والی کوفه شد، ظلم و ستمی که از آن ناپاک نسبت بحضرت حسین بن علی ع و خانواده رسالت ص و اهل بیت عصمت و طهارت ع رسیده مشهور جهان و ثبت اوراق و دفاتر تاریخی است و قضیه عالم سوز محرم سال شصت و یکم هجری کربلا از یاد رفتنی نمیباشد. عمر بن عبد العزیز گوید اگر من از قاتلان حسین بن علی بودم و بعد از آن بالفرض، مشمول رحمت خداوندی شده و به بهشت میبرد باز هم از حضرت پیغمبر ص خجالت کشیده و داخل نمیشدم. شرح و بسط فجایع ابن زیاد، علاوه بر اینکه خارج از گنجایش و حوصله این مختصرات میباشد از کثرت شهرت تاریخی، دیگر حاجتی بذکر آنها و بدرد و الم آوردن قرطاس و قلم ندارد و همین قدر گوئیم چندین برابر آنها هم از صاحب نسبی چون ابن زیاد اصلاً مستبعد نمیباشد چنانچه، مادرش مرجانه کنیزکی بوده بدکاره و در روایت مشهوری که حضرت امیر المؤمنین ع بشهادت رسیدن میثم تمار بدست عبید الله را خبر داده مصرح است: لیاخذنک العتل الزنیم ابن الامة الفاجرة عبید الله بن زیاد.

پدرش زیاد، مکئی به ابو المغیره نیز بی پدر و مجهول النسب بود، از این رو گاهی بمادرش که سمیه نام داشته و کنیز حارث بن کله بوده نسبت داده و زیاد بن سمیه میگفتند و گاهی زیاد بن عبید ثقفی و بیشتر محض اظهار بی پدری او زیاد بن ابیه مینامیدند تا آنکه معاویه محض جلب او بطرف خود، اعلان قرابت داده و از راه مکر و حیل برادرش خطاب

ص: ۵۵۶

کرد و پیدر خود ابو سفیان ملحقش نمود و زیاد بن ابو سفیان گفتند.

در نامه چهل و چهارم حضرت امیر المؤمنین ع در نهج البلاغه بهمین مطلب اشاره شده و در قاموس الاعلام نیز گوید که زیاد، ولد نامشروع ابو سفیان بود. ابن خلکان هم ضمن شرح حال ابن مفرغ یزید، شرحی در همین موضوع نگاشته است و هجوّیات خود ابن مفرغ که درباره خود زیاد و دو پسرش عبید الله و عباد گفته بسیار بوده و در شرح حالش اشاره خواهد شد. عبید الله در سال شصت و هفتم هجرت بدست ابراهیم بن اشتر مقتول شد، بعد از سوزاندن بدن سرش را بکوفه فرستاده و در دار الاماره خود آن لعین پیش مختار گذاشتند بشرحی که ضمن عنوان شعبی اشاره نمودیم.

(ص ۲۴۳۵ و ۳۱۱۹ ج ۴ س و اطلاعات متفرقه)

ابن زیدون - احمد

- بن عبد الله بن احمد بن غالب بن زیدون، اندلسی قرطبی اشبیلی مخزومی، مکنّی به ابو الولید، معروف به ابن زیدون، از مشاهیر ادبا و شعرای اندلس از قبیله بنی مخزوم میباشد که بسال سیصد و نود و چهارم هجرت در شهر قرطبه از بلاد اندلس متولد شد، با فصاحت بیان و طلاقت لسان معروف و نزد ملوک اندلس بسیار محترم بود، بجهت بصیرت کاملی که در سیاسات داشته گاهی بسمت سفارت ببلاد دیگر اعزام میگردد تا اخیرا مفضوب و زندانی شد، از آنجا با شبیلیه فرار کرده و از خواص ندمای معتضد بالله صاحب اشبیلیه بوده و بالاخره بمقام وزارت رسید، بعد از وفات معتضد، متصدی وزارت پسرش معتمد نیز گردید و از این رو بلقب ذو الوزارتین شهرت یافت، در دیوان اشعاری نیز بدو منسوب است و بسال چهار صد و شصت و سیّم هجری قمری در اشبیلیه درگذشت و از ابیات قصیده نونیه مشهوره طریفه او است:

و ناب عن طیب لقیانا تجافینا

اضحی التنائی بدیلا من تدانینا

ثوبا من الحزن لایبلی و یبلینا

من مبلغ الملبسینا بانتزاحهم

انا بقربکم قد صار بیکینا

ان الزمان الذی قد کان یضحکنا

سودا او کانت بکم بیضا لیالینا

حالت لبعدکم ایامنا فغدت

و الیوم نحن و ما یرجی تلاقینا

بالامس کنا و لا نخشی تفرقنا

عنکم و لا انصرف منکم امانینا

و الله ما طلبت ارواحنا بدلا

(ص ۱۶۵ ج ۱ نی و ۴۵ ج ۱ کا و ۴۲۶ هر و غیره)

ابن زینب - حسن بن ابیطالب

- در باب اوّل (القاب) بعنوان آبی مذکور است.

ابن زینب - محمد بن ابراهیم

- نعمانی بعنوان ابن ابی زینب نگارش دادیم.

ابن زینی دحلان - احمد بن زینی

- در باب القاب بعنوان زینی دحلان نگارش یافته است.

ابن الساریان - علی بن ایوب بن حسین

- کاتب قمی الاصل، شیرازی الولادة، بغدادی المسکن و المدفن، ابو الحسن الکنبی، ابن الساریان الشهرة، از علمای امامیه قرن پنجم هجرت میباشد که از تلامذه ابو سعید سیرافی و ابو عبید الله مرزبانی و از اساتید و مشایخ حدیث خطیب بغدادی بوده. دیوان متنبی را از خودش شنیده و در چهار صد و سیام هجرت درگذشت. (ص ۱۸۷ ج ۲ نی)

ابن الساعاتی - احمد بن علی بن تغلب

- یا ثعلب، بعلبکی الاصل، بغدادی المسکن، حنفی المذهب، مظفر الدین اللقب، ابن الساعاتی الشهرة، از اکابر فقههای حنفیه و اجلای علمای اصول و علوم عربیه میباشد که در ذکاوت و فصاحت ضرب المثل، در حسن خط نیز بی بدل بود. بعضی از اجله باین حاجبش ترجیح میدهد و از تألیفات او است:

۱- البدیع در اصول ۲- مجمع البحرین و ملتقى النهرین در فقه حنفی که مختصر قدوری و منظومه او را در آن جمع کرده و فوائد بسیاری افزوده است و نسخه اصل که با خط خود مؤلف میباشد در جامع سلطان محمد خان فاتح در استانبول موجود است ۳- شرح مجمع مذکور در دو جلد بزرگ و در سال ششصد و نود و چهارم هجرت درگذشت. پدرش علی بن تغلب ملقب به نور الدین نیز در نجوم و هیئت مشهور بود، ساعتی را که در درب مستنصریه بغداد است ساخته و مرتب نمود و بهمین جهت به ساعاتی شهرت یافت و پسرش احمد نیز به ابن الساعاتی مشتهر گردید. نور الدین در سال ششصد و هشتاد و سیّم هجرت درگذشت.

(کف و ص ۸۹ ت و ۲۶ فوائد البهیة و ۴۴۴ حوادث جامعه)

ابن الساعاتی - رمضان

- یا رضوان بن رستم - ملقب به فخر الدین، معروف به ابن الساعاتی، برادر علی بن رستم مذکور ذیل میباشد که در طب

ص: ۵۵۸

و منطق و حکمت و موسیقی و برطنوازی یدی طولی داشت، قریحه شعریّه اش صاف و در ادبیات نیز با بهره، از اطّبا و وزرای ملوک ایوبیّه بوده و از تألیفات او است:

۱- حاشیه قانون ابن سینا ۲- المختار فی الادبیات و الاشعار و از اشعار او است:

و روضة زاد بالاترج بهجتها فی صفة اللون یحکی لون مسکین
عجبت منه فما ادری اصفرته من فرقة الغصن ام من خوف سکین

در سال ششصد و هیجدهم هجرت درگذشت. (ص ۱۴۱ ج ۱۱ جم و ۶۳۲ ج ۱ س)

ابن الساعاتی - علی بن رستم

- یا علی بن محمد بن رستم بن هردوز، دمشقیّ الولادة، مصریّ المدفن، که به بهاء الدین ملقب و بمناسبت اینکه پدرش در دمشق شغل ساعت سازی داشته به ابن الساعاتی شهرت یافته از مشاهیر شعرای نامی و یگانه تاز عرصه سخنوری میباشد که در غایت سلاست و لطافت بود. دیوان شعری دو مجلدی و یک دیوان دیگر موسوم به مقطعات النیل از آثار قلمی وی بوده و از اشعار او است:

لله يوم فی سیوط و لیلة صرف الزمان باختها لا یغلط
بتنا و عمر اللیل فی غلوائه وله بنور البدر فرع اشمط
و الطل فی سلک الغصون کلؤلؤ رطب یصافحه النسیم فیسقط
و الطیر یقرأ و الغدیر صحیفة و الریح یکتب و الغمام ینقط

در سال ششصد و چهارم هجرت در مصر درگذشت. (ص ۶۳۱ ج ۱ س و ۳۹۸ ج ۱ کا)

ابن ساعتی - رضوان بن رستم

- فوق چنانچه در قاموس الاعلام است.

ابن ساعد - محمد بن ابراهيم

- بعنوان اکفانی محمد در باب اول (القاب) مذکور شده است.

ابن الساعی - علی

- بن انجب بن عثمان بن عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الرحيم، مکتبی به ابو طالب، ملقب به تاج الدين که به ابن انجب نیز موصوف و بجهت انتساب بجده عثمان (که لقب ساعی داشته) به ابن الساعی معروف میباشد فقیهی است محدث ادیب شاعر مورخ، خازن کتب مستنصر بالله سی و ششمین خلیفه عباسی (۶۲۳ - ۶۴۰ هـ ق - خکج - خم) و از تلامذه ابن النجار. وی از جمعی وافر استماع حدیث

ص: ۵۵۹

نموده است، بالخصوص در علم تاریخ متبحر بود، بنام اخبار الحلاج و اخبار الخلفاء و اخبار الربط و المدارس و اخبار قضاة بغداد و اخبار المصنفين و اخبار الوزراء و جامع مختصر و طبقات الفقهاء و مختصر اخبار الخلفاء و مقابر مشهورة و غیر اینها تألیفات بسیاری دارد و بسال ششصد و هفتاد و چهارم هجرت در هشتاد و یک سالگی درگذشت.

(کف و ص ۳۸۶ حوادث جامعه و غیره)

ابن سباع - محمد

- بن حسن بن سباع بن صائغ، یا سباع صائغ دمشقی، ملقب به شمس الدين، معروف به ابن الصائغ و ابن سباع، از ادبا و شعرای قرن هشتم دمشق میباشد که در نظم و نثر قادر بود، در بازار زرگران دکانی داشته و در همان دکان درس میگفت. از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- شرح مقصوده ابن درید ۲- قصیده تائیه در استقبال تائیه ابن فارض ۳- اللمحة فی شرح الملحة که شرح ملحۃ الاعراب حریری است ۴- مختصر صحاح الجوهری ۵- المقامة الشهاییة در ایامی که در مصر مقیم بوده در اظهار اشتیاق موطن خود دمشق گوید:

انی و قلبی فی ربوعک موثق

اشتاق منک منازل لم انسها

و به عرفت فکل ما اتخلق

طلل به خلقی تکون اولاً

در هفتصد و بیستم یا بیست و دویم یا پنجم هجرت در گذشت.

(کف و ص ۶۳۲ ج ۱ س و ۴۱۹ ج ۳ کمن)

ابن السبعین - عبد الحق

- یا محمد بن عبد الحق بن ابراهیم، ملقب به قطب الدین، معروف به ابن السبعین، مکنی به ابو محمد، از علما و فقهای اندلس میباشد که در ادبیات نیز یدی طولی داشته و بتصوف و فلسفه منتسب بود، بلکه بعضی از ارباب تراجم از مشاهیر عرفا و متصوفه اش شمرده اند. بعد از استحضار از افکار ایشان خودش طریقت مخصوصی اتخاذ کرد، گروهی هم تابع وی شدند و اتباع او به سبعینیه معروف گردیدند. اخیرا بفساد عقیده متهم شد و بدینجهت از اندلس تبعیدش نمودند تا بسال ششصد و شصت و نهم هجری قمری در پنجاه و پنج سالگی در مکه معظمه در گذشت. از تألیفات او است:

۱- الاحاطة ۲- الجوهر ۳- رسالة العهد. (ص ۶۳۲ ج ۱ س و ۱۷ ج ۶ فع)

ص: ۵۶۰

ابن السبکی - عبد الوهاب

- بن علی بعنوان تاج الدین عبد الوهاب در باب اول مذکور شده است.

ابن الستری - علی بن هلال

- بعنوان ابن البواب علی نگارش دادیم.

ابن السراج^{۸۵}

ابن السراج - ابراهیم بن عمر

- در باب اول (القاب) بعنوان سلفی ابراهیم مذکور شده است.

ابن السراج - جعفر بن احمد

^{۸۵} (۱) - ابن السراج - عنوان مشهوری جمعی از افاضل است که لفظ سراج در بعضی از ایشان بر وزن کتاب بوده و در بعضی دیگر بر وزن عطار میباشد که از سرج بمعنی زین اشتقاق یافته است.

اینک بعضی از ایشان را باندازه مساعدت وسائل موجوده با تعیین حرکات لفظ سراج تذکر میدهد.

مشهورترین ایشان ابن السراج محمد بن سری نحوی است که مذکور میگردد و لفظ ابن السراج در کلمات ادبا، در صورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف به او میباشد و بس. این لفظ در اصطلاح رجالی عبارت از احمد بن ابی بشر بوده و لفظ سراج در آن بر وزن عطار است.

- در باب اول بعنوان قاری جعفر نگارش یافته است.

ابن السراج - سراج

- بن عبد الملك بن سراج (بر وزن کتاب) بن عبد الله بن محمد بن سراج اندلسی، مکنّی به ابو الحسین، از اکابر لغت و فنون عربیه میباشد و بالخصوص در فنّ صرف و اشتقاق داناترین اهل عصر خود و از اساتید ابن الأبرش (متوفی بسال ۵۳۲ ه ق - ثلب) و ابن بادش (متوفی بسال ۵۲۸ یا ۵۴۰ ه ق - ثکج یا ثم) بوده و سال وفاتش بدست نیامد. (سطر ۲۹ ص ۱۶۱ ت)

ابن السراج - طالب بن محمد

- یا طالب بن احمد بن محمد بن قشیط یا نشیط، نحوی، مکنّی به ابو احمد، معروف به ابن السراج (که بنوشته روضات بر وزن کتاب و بقول معجم الادبا بر وزن عطّار است) از تلامذه ابن الانباری محمد بن قاسم سابق الذکر بوده و از تألیفات او است:

۱- الاخبار ۲- فنون الاشعار ۳- المختصر فی النحو. وفات او در سال چهار صد و ششم هجرت واقع گردید. (ص ۲۷ ج ۱۲ جم و سطر ۲۰ ص ۱۶۱ ت)

(۱)- ابن السراج - عنوان مشهوری جمعی از افاضل است که لفظ سراج در بعضی از ایشان بر وزن کتاب بوده و در بعضی دیگر بر وزن عطار میباشد که از سرج بمعنی زین اشتقاق یافته است.

اینک بعضی از ایشان را باندازه مساعدت وسائل موجوده با تعیین حرکات لفظ سراج تذکر میدهد.

مشهورترین ایشان ابن السراج محمد بن سری نحوی است که مذکور میگردد و لفظ ابن السراج در کلمات ادبا، در صورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف به او میباشد و بس. این لفظ در اصطلاح رجالی عبارت از احمد بن ابی بشر بوده و لفظ سراج در آن بر وزن عطار است.

ص: ۵۶۱

ابن السراج - عبد الرحمن

- بن قاسم بن یوسف بن محمد فارسی قاری نحوی، مکنّی به ابو القاسم، معروف به ابن السراج (بر وزن کتاب) از ادبای اوائل قرن هفتم هجرت بوده و در ششصد و نوزدهم درگذشت.

(سطر ۲۳ ص ۱۶۱ ت)

ابن السراج - عبد الملك بن سراج

- مکنّی به ابو مروان، معروف به ابن السراج (بر وزن کتاب) پدر ابن السراج مذکور فوق، از اکابر علمای نحو و لغت میباشد، در علم لسان براعت داشت، هیجده سال عمر خود را فقط در کتاب سیبویه و بحث و انتقاد اغلاط و اشتباهات مؤلفین مصروف نموده و آنها را در قید تحریر آورد، نسبش به سراج بن قره کلابی صحابی پیوندد. سال وفات او معلوم نشد و از شرح حال پسر مذکورش استکشاف میشود که از رجال اواسط یا اواخر قرن پنجم هجرت بوده است.

(سطر ۲۶ ص ۱۶۱ ت)

ابن السراج - محمد

- بن حسین بن عبید الله بن عمر بن حمدون نحوی صیرفی، مکنّی به ابو یعلی، معروف به ابن السراج (بر وزن کتاب) مؤلف کتاب مصنف در قرائات است و زمان حیات او بدست نیامد.

(سطر ۲۱ ص ۱۶۱ ت)

ابن السراج - محمد

- بن سری بن سهل، یا سراج، ادیب نحوی بغدادی مصری، ملقب به شمس الدین، مکنّی به ابو بکر، معروف به ابن السراج (بر وزن عطار) و ابن سهل، از مشاهیر ادبا و نحویین قرن چهارم هجرت میباشد که با ذکاوت و فطانت معروف، جلالت علمی وی مسلم، زیاده از حد طرف میل استاد خود ابو العباس میرد، در تمامی حالات خلوت و جلوت با وی انسی تمام داشت، به زجاج نیز تتلمذ نموده و از اساتید ابو سعید سیرافی، علی بن عیسی رمانی و اکابر دیگر بود، جوهری در چندین جا از کتاب صحاح خود، از اقوال وی نقل کرده است. بعد از مرگ زجاج مذکور، ریاست علمیّه بدو منتهی گردیده و از تألیفات او است:

۱- احتجاج القراء فی القراءة ۲- الاصول در نحو ۳- جمل الاصول ۴- شرح

ص: ۵۶۲

کتاب سیبویه ۵- الشعر و الشعراء ۶- کتاب الاشتقاق ۷- کتاب الرياح و الهواء و النار ۸- الموجز فی النحو و غيرها.

وفات ابن السراج در ذیحجه سال سیصد و دهم یا شانزدهم هجرت واقع شد، در یکجا از کشف الظنون سیصد و شصت و یکم نوشته و قطعا اشتباه است. از اشعار او است، در حق کنیزکی با جمال که بسیارش دوست میداشته و لکن درباره او جفا کرده بوده گفته است:

فاذا الملاحه بالخيانة لاتفى

میزت بین جمالها و فعالها

حلفت لنا ان لاتخون عهودها

فكأنما حلفت لنا ان لاتنفى

و الله لا كلمتها و لو انها

كالبدر و كالشمس او كالمكتفى

همانا مرادش از مکتفی هفدهمین خلیفه عباسی مکتفی بالله علی (۲۸۹-۲۹۵ ه ق- رفظ- رصه) میباشد که او را در ردیف بدر و شمس شمرده است.

(کف و ص ۷۰۴ ت و ۸۰ ج ۲ کا و ۷۱ صف و ۱۹۸ ج ۱۸ جم و ۶۳۲ ج ۱ س و ۳۱۹ ج ۵ تاریخ بغداد و ۱۸۵ ج ۱ مه و غیره)

ابن السراج - محمد بن سعید

- مکتبی به ابو بکر، معروف به ابن السراج (بر وزن کتاب) از مشاهیر نحویین قرن ششم اندلس میباشد که در حدیث نیز دستی توانا داشت، مدتی سیاحت کرده و در مصر بتدریس نحو اشتغال ورزید تا در سال پانصد و چهل و نهم هجری قمری درگذشت و از تألیفات او است:

۱- تنبیه الالباب فی فضل الاعراب ۲- مختصر عمده ابن رشیق و غیرها.

(ص ۶۳۲ ج ۱ س و غیره)

ابن السراج - محمد

- بن محمد بن محمد بن نمیر، ملقب به شمس الدین، معروف به ابن السراج (بر وزن کتاب) قاری کاتب عابد صالح، از افاضل قرن هشتم میباشد که در قرائات قرآنی اهتمام تمام داشت، خطش نیز بسیار خوب، حوزه تعلیم خط و قرائات او دایر و مرجع استفاده اکابر بود. در شعبان سال هفتصد و چهل و هفتم هجرت درگذشت.

(ص ۲۳۲ ج ۴ کمن و سطر ۲۴ ص ۱۶۱ ت)

ص: ۵۶۳

ابن السرایا عبد العزیز بن سرایا ابن السری ابراهیم بن محمد بن سری ابن سریج احمد بن عمر بن سریج

در باب اول (القاب) اولی بعنوان صفی الدین عبد العزیز دویمی بعنوان زجاج ابراهیم، سیمی بعنوان بازاشهب ابو العباس مذکور شده‌اند.

ابن سعد - محمد

- بن سعد بن منیع، زهری بصری، مکنی به ابو عبد الله، معروف به ابن سعد، از اکابر علما و محدثین عامه قرن سیم هجرت می باشد که بکثرت حدیث و روایت و طلب علم موصوف بود و از آن رو که مدتی مصاحب محمد بن عمر واقدی سابق الذکر و مشغول عمل کتابت وی بوده به کاتب واقدی (با اضافه) هم اشتها داشت و بجهت اجتماع هردو وصف کاتب و زهری به کاتب زهری نیز معروف است. از واقدی مذکور و سفیان بن عیینه و دیگر اکابر استماع حدیث کرده و روایت مینماید. تألیفاتی در فقه و حدیث بدو منسوب و شهر آنها کتاب طبقات الصحابة و التابعین است که به طبقات ابن سعد و طبقات الکبری معروف، شرح حال سه هزار نفر از صحابه و تابعین و خلفای سلف تا زمان خود را حاوی و اکثر روایات آن از واقدی مذکور و کتابهای او می باشد که تزییلا و تلخیصا محل توجه اکابر، در چهارده مجلد بزرگ در لیدن چاپ و چند نسخه خطی آن در کتابخانه های غوطا و لندن و برلین و قسطنطنیه موجود می باشد.

وفات ابن سعد بسال دویست و سی ام هجری قمری در شصت و دو سالگی در بغداد واقع شد و در مقبره باب الشام مدفون گردید. (ص ۶ هب و ۱۴۸ ج ۲ ع و ۴۱۹۱ ج ۶ س و غیره)

ابن سعدان - ابراهیم بن محمد بن سعدان

- ذیلا ضمن ترجمه حال پدرش مذکور است.

ابن سعدان - محمد

- بن سعدان بن مبارک - قاری نحوی شیعی کوفی نابینا، مکنی به ابو جعفر که در نحو پیرو کوفیان بود، قرآن مجید را هم موافق قرائت حمزه زیات سابق الذکر می خواند، اخیرا خودش قرائت مخصوصی اختراع کرد که رواج نیافت و از تألیفات او است:

۱- کتاب القراءة ۲- مختصر النحو و غیرها صاحب ترجمه بسال دویست و سی و یکم هجرت در مولد خود بغداد درگذشت. پسرش ابراهیم نیز از نحویین و صحیح الخط و

ص: ۵۶۴

صادق الروایة بود، حروف القرآن و کتاب الخیل از تألیفات او بوده و سال وفاتش نامعلوم است.

(ص ۴۱۶ ج ۵ عن و ۲۱۵ ج ۲ جم و ۱۰۴ و ۱۱۸ ف)

ابن سعید - شیخ جعفر

- همان محقق حلی سابق الذکر است.

ابن سعید - عبد السلام بن سعید

- در باب اوّل (القاب) بعنوان سحنون مذکور است.

ابن سعید - عبد الغنی

- بن سعید ازدی، اسدیّ القبیلّة، مصری یا مقدّسیّ البلدة، ابو محمد الکنیة، در عصر خود حافظ مصر بود، تألیفات مفید بدو منسوب که از آن جمله است:

۱- المختلف و المؤتلف فی مشتبّه اسماء الرجال یا المؤتلف و المختلف فی اسماء نقلة الحديث ۲- مشتبّه النسبة و این هردو کتاب، در یکجا در هند چاپ شده است. ابن سعید بسال چهار صد و نهم هجرت در هفتاد و هفت سالگی در مصر درگذشت.

(کف و ص ۴۲۸ مط)

ابن سعید - علی بن موسی بن سعید

- یا موسی بن عبد الملک بن سعید، مغربی غرناطی، ملقب به نور الدین، مکنی به ابو الحسن، معروف به ابن سعید مغربی، بسال ششصد و دهم هجرت در شهر غرناطه از بلاد مغربزمین (اندلس) متولد شد، نسبش به عمّار یاسر منتهی می‌شود، از مشاهیر ادبا و مورّخین و شعرای اندلس بود. نخست در اشبیلیه از ابو علی شلوبین و دیگر اکابر تکمیل مراتب علمیّه نمود، پس بتمامی بلاد اندلس و سواحل غربی افریقا و مصر و شام و حجاز و عراق و اکثر بلاد شرقیه سیاحتها کرد، با اکابر و علمای هردیاری ملاقات نمود، اوصاف و احوال ممالک و بلادی را که دیده بود بقید تحریر درآورد.

از وصایائی که بیسرش کرده این است که بر عقل خود اتکال نکن، اقوال پیشینیان را که خلاصه عمر چندین ساله و محصول تجربه‌های زیاد ایشان است گوش داده و سرمشق زندگانی خود بنما که اگر برای ایشان با قیمت گزافی حاصل شده ولی برای تو ارزان تمام خواهد شد. نیز سه خصلت تو در دل‌های دیگران تولید محبت می‌نماید: سبقت

ص: ۵۶۵

بسلام، جا دادن مردم در مجالس، با احترام و نام نیک خواندن ایشان. نیز دیدار مردم را کمتر کن بحدّی که به ملال و افسردگی نینجامد. نیز اگر در میان جمعی شدی که معلومات تو را از روی توهین و حسد مذمت نمودند و تحقیر کردند مبادا که بدان وسیله دل‌سرد و منصرف شده و به علمی دیگر بگرائی که در این حال، مثل تو مثل غرابی خواهد بود که رفتار کبک را تصمیم نمود، لکن آن را نیاموخته رفتار اصلی خود را نیز از دست داد، حیران و سرگردان از اینجا رانده و از آنجا مانده گردید:

فی ما مضی من سالف الاجیال

ان الغراب و کان یمشی مشیة

فاصابه ضرب من العقال (کذا)

حسد القطا و اراد یمشی مشیها

از تألیفات او است:

۱- الطالع السعید فی تاریخ بنی سعید ۲- عدة المستنجز و عقله المستوفز که سیاحتنامه او از تونس بشرق است ۳- المرقص و المطرب فی اخبار اهل المغرب ۴- المشرق فی اخبار (حلی خ ل) المشرق که سیاحتنامه بلاد شرقیه او است ۵- المغرب فی حلی المغرب یا فی محاسن حلی اهل المغرب که سیاحتنامه بلاد غربیه او است ۶- المقتطف من ازاهر الطرف ۷- النّفحة المسکّیة فی الرحلة المکیة که سیاحتنامه بلاد حجازیه او است. وفات ابن سعید بسال ششصد و هفتاد و سیّم یا هشتاد و پنجم هجری قمری در تونس واقع گردید.

(کف و ص ۶۲ هب و ۹۲ ج ۷ فع و ۶۳۳ ج ۱ س و غیره)

ابن سعید - موفق بن احمد

- بعنوان اخطب خوارزمی در باب اوّل مذکور است.

ابن سعید - یحیی

- بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید، حلی هذلی بجلّی، مکنّی به ابو زکریا، ملقب و معروف به نجیب الدین و ابن سعید، عالمی است فاضل فقیه کامل اصولی ادیب لغوی نحوی، از اکابر و فحول فقهای امامیه قرن هفتم هجرت که فتاوی و اقوال او در کتب فقهیه منقول، پسر عمّ محقق حلی سابق الذکر، نوه دختری ابن ادریس محمد حلی سابق الذکر، اورع و ازهد فضلاّی زمان، از مشایخ روایت علّامه حلی، ابن داود شیخ حسن بن علی، سید عبد الکریم بن طاوس و بعضی از اکابر دیگر بود. او هم از عموزاده خود محقق حلی و سید محیی الدین محمد بن

ص: ۵۶۶

عبد الله بن زهره سابق الذکر و نجیب الدین محمد بن نما و اکابر دیگر روایت مینماید و در مدح او گفته اند:

انت یحیی و العلم باسمک یحیی

یا سعید الجدود یا ابن سعید

ظنه العالم المحقق وحیا

ما رأینا کمثل بحثک بحثا

از تألیفات او است:

۱- جامع الشرائع در جمیع ابواب فقه از طهارت تادیات و نسخه خطی آن در بعضی از کتابخانه‌های کاظمین و نجف موجود و یک نسخه خطی ناقص آن نیز که از طهارت تا حج می‌باشد بشماره ۲۶۶۰ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود است ۲- الفحص و البیان عن اسرار القرآن ۳- کشف الالتباس عن نجاسة الارجاس ۴- المدخل فی اصول الفقه ۵- معالم الدین فی الفقه ۶- نزہة الناظر فی الجمع بین الاشباه و النظائر که در فقه امامیه، از طهارت تادیات، در طهران چاپ، صغیر الحجم، در حدود نصف تبصره علامه بوده و با آنهمه صغر حجم دلیلی متقن بر کثرت احاطه و حضور ذهن و تبحر فقهی مؤلف می‌باشد. ولادت ابن سعید بسال ششصد و یکم در کوفه، وفاتش هم در عرغه سال ششصد و نودم یا هشتاد و نهم هجرت در حله واقع شد و در آخر حله قبه بلندی است معروف بقبه شیخ نجیب الدین یحیی بن سعید. در ردیف اشخاص مسمی به یحیی از نخبه المقال موافق دو قول مذکور در تاریخ وفاتش گوید:

ذو جامع مقبضه (خط المحب) - ۶۹۰

و ابن سعیدنا الی الجد انتسب

ذو جامع مقبضه (الخط مح) - ۶۸۹

و ابن سعید شیخ د شمس الضحی

ناگفته نماند که یحیی بن حسن بن سعید حلی که جدّ صاحب ترجمه و محقق حلی می‌باشد نیز ملقب به نجیب الدین و مکنی به ابو زکریا، از اکابر فقهای عصر خود در قضای فوائت بتوسعه قائل، این قول او در شرح ارشاد شهید منقول، محض بجهت رفع اشتباه اسمی مابین او و صاحب ترجمه به یحیی اکبر موصوف بوده و محقق بواسطه پدر خود از او روایت مینماید. سال وفاتش بدست نیامد و در سال پانصد و هشتاد و سیم هجرت بشیخ ورام بن نصر اجازه داده است.

(قص و ملل و تل و ۴۶۲ مس و ۱۱۷ لس و باب (ی) از ریاض العلماء و غیره)

ص: ۵۶۷

ابن السقا - احمد

- بن علی بن مسعود بن عبد الله، معروف به ابن السقا، ادیبی است فاضل با کیاست، از ابن الخشاب سابق الذکر درس خوانده و در نحو بصیرتی خوب داشت، در سال ششصد و سیزدهم هجرت درگذشت. در روضات گوید دور نیست که مؤلف کتاب مراج صرف که مختصر و مشهور و دایر است همین ابن السقا باشد. از ریاض العلماء هم همینقدر نقل کرده که مؤلف مراج مذکور، احمد بن علی بن مسعود می‌باشد و لکن صاحب ریاض باقرار خودش بحال او وقوف نیافته است. نگارنده گوید: در کشف الظنون مینویسد که مراج الارواح، در علم صرف و مختصر و نافع و متداول و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند و تألیف احمد بن علی بن مسعود است، او نیز مثل ریاض از زمان احمد و یا معروف به ابن السقا بودن او چیزی ننوشته است.

(کف و سطر ۱ ص ۵۱ ت)

ابن السقا - عبد الله

- بن محمد بن عبد الله بن عثمان، مزیّ القبیلة، واسطیّ البلدة، ابن السقا الشهرة، از موثقین محدّثین عامّه میباشد که حافظ و تیزفهم بود، از مشایخ بسیاری روایت نموده و ابو نعیم حافظ و دارقطنی و جمعی دیگر نیز از وی روایت مینمایند. در سال سیصد و هفتاد و یکم یا سیّم درگذشت. از تذکرة الحفاظ ذهبی نقل است که ابن السقا حدیث طبر را که از ادله خلافت حضرت علی ع میباشد برای اهل واسط خواند لکن ایشان از کثرت تعصّب تحمل نکرده و بروی شوریدند تا آنکه بجهت صدمه سختی که از ایشان وارد آمد خانه‌نشین شد و دیگر حدیثی برای ایشان نقل ننمود این است که حدیث او در میان اهل واسط کم است.

(ص ۳۰۰ ج ۱ نی و ۱۳۰ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ابن السکاک - یوسف

- بن ابی بکر محمد، بعنوان سکاکی یوسف در باب اوّل مذکور است.

ابن سکره - محمد بن عبد الله بن سکره

- یا محمد هاشمی عباسی بغدادی، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن رائطه و ابن سکره (بضمّ اوّل و فتح و

ص: ۵۶۸)

تشدید ثانی) از مشاهیر شعرای اواخر قرن چهارم هجری عرب و از اولاد علی بن مهدی عباسی میباشد که بسیار جسور و بی‌باک، اشعارش ملیح و مطبوع، با ابن الحجاج حسین شیعی سابق الذکر معاصر و معارض بود، منافرت مابین ایشان مثل منافرت جریر و فرزدق مشهور و زبانزد عموم است. در بغداد میگفته‌اند که در سخاوت زمانه همین بس که مانند ابن الحجاج و ابن سکره را میپروراند. دیوان اشعار ابن سکره مرتب و در حدود پنجاه هزار بیت بوده و در حق جوانی اعرج گوید:

قالوا بلیت باعرج فاجبتهم

الغیب یحدث فی غصون البان^{۸۶}

انی احب حدیثه و اریده

للنوم لا للجری فی المیدان

نیز در حق جوانی که شاخه شکوفه‌داری در دست داشته گوید:

غصن بان بداو فی الید منه

غصن فیه لؤلؤ منظوم

فتحیرت بین غصنین فی ذا

قمر طالع و فی ذا نجوم

^{۸۶} (۱) - درختی است بلند که در طول قد و قامت، بدان تشبیه نمایند

نیز در مقامه کرجیه از مقامات حریری بدو منسوب و به کافات الشتاء معروف است:

جاء الشتاء و عندي من حوائجه سبع اذا القطر^{۸۷} من حاجاتنا حبسا^{۸۸}

کن^{۸۹} و کیس و کانون^{۹۰} و کأس طلا^{۹۱} بعد الکباب و کس^{۹۲} ناعم^{۹۳} و کسا

ابو الشتاء محمود بن نعمت بن ارسلان نحوی شیرازی که بسال پانصد و شصت و پنجم هجرت در دمشق وفات یافته در جواب آن گوید:

يقولون کافات الشتاء كثيرة و ما هی الا واحد غیر مفتری

اذا صح کاف الکیس فالکل حاصل لدیك و کل الصید یوجد فی الفراء^{۹۴}

(۱) - درختی است بلند که در طول قد و قامت، بدان تشبیه نمایند

(۲) - قطر بر وزن امر، باران

(۳) - حبس، منع کردن

(۴) - با کسر و تشدید، خانه

^{۸۷} (۲) - قطر بر وزن امر، باران

^{۸۸} (۳) - حبس، منع کردن

^{۸۹} (۴) - با کسر و تشدید، خانه

^{۹۰} (۵) - گرم‌گاه و منقل آتش

^{۹۱} (۶) - شراب

^{۹۲} (۷) - با ضم و تشدید، فرج

^{۹۳} (۸) - نرم و صاف

^{۹۴} (۹) - فراء بر وزن کمر و کنار، بمعنی حمار (الاغ) وحشی و جمله کل الصید فی جوف الفراء یا یوجد فی الفراء، از جمله امثال مشهوره عرب میباشد و بمدلول بعضی از آثار نبویه حضرت رسالت ص نیز بدان تمثیل فرموده و اصلش چنان است که جمعی بشکار رفتند، یکی از ایشان آهو و خرگوشی شکار کرد، دیگری هم فرائی شکار نمود این جمله را (کل الصید فی جوف الفراء) برای تفاخر برفقای خود گفت جهت اشعار بر اینکه همه شکارهای ایشان نسبت بشکار او کالعدم و بسیار کم است.

(۵) - گرم‌گاه و منقل آتش

(۶) - شراب

(۷) - با ضم و تشدید، فرج

(۸) - نرم و صاف

(۹) - فراء بر وزن کمر و کنار، بمعنی حمار (الاغ) وحشی و جمله کل الصيد فی جوف الفراء یا یوجد فی الفراء، از جمله امثال مشهوره عرب میباشد و بمدلول بعضی از آثار نبویه حضرت رسالت ص نیز بدان تمثل فرموده و اصلش چنان است که جمعی بشکار رفتند، یکی از ایشان آهو و خرگوشی شکار کرد، دیگری هم فرائی شکار نمود این جمله را (کل الصيد فی جوف الفراء) برای تفاخر برفقای خود گفت جهت اشعار بر اینکه همه شکارهای ایشان نسبت بشکار او کالعدم و بسیار کم است.

ص: ۵۶۹

وفات ابن سکره در سیصد و هشتاد و پنجم هجرت واقع و چنانچه در صدر عنوان اشاره شد نام جدّ او مابین سکره و محمد مردّد و ظاهر آن است که اصل نامش محمد بوده و سکره لقب وی میباشد.

(ص ۶۳۳ ج ۱ س و ۶۳ هب و ۱۰۵ ج ۲ کا و ۴۶۵ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابن السکون - شیخ علی

- بن محمد بن علی بن سکون، یا موافق ریاض العلما علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمد بن سکون، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن السکون (بر وزن صدوق) عالمی است عابد زاهد متعهد فقیه فاضل نحوی لغوی شاعر ماهر، از ثقات علمای امامیه اوائل قرن هفتم هجرت. در نقل روایات خود معتمد و بتصحیح کتب حریص بود، یک نسخه از امالی صدوق با خط همین ابن السکون (که تاریخ کتابتش پنجشنبه چهاردهم ذیحجه پانصد و شصت و سیّم هجرت میباشد) در کتابخانه فاضل محدّث معاصر حاج شیخ عباس قمی سابق الذکر موجود است.

مصنّفاتی بدو منسوب، شرح حال او در معجم الادباء یاقوت حموی و بعضی دیگر از کتب عامّه نیز مذکور، با اوصاف و مدایح علمی و اخلاقی و براعت در فقه شیعه ممدوح، با عمید الرؤساء سابق الذکر راوی صحیفه سجادیّه معاصر بلکه بعقیده شیخ بهائی راوی آن صحیفه مبارکه و قائل کلمه حدثنا (که در اوّل آن است) همین ابن السکون بوده و مجملی از این موضوع را در شرح حال عمید الرؤساء نگارش دادیم و بدانجا مراجعه نمایند.

وفات ابن السکون در حدود ششصد و ششم هجرت واقع گردید.

(ص ۶۳ هب و ۷۵ ج ۱۵ جم و ۷۳ ج ۶ عن و غیره)

ابن السکیت - یعقوب

- بن اسحق سکیت خوزی دورقی اهوازی شیعی امامی، مکنّی به ابو یوسف، معروف به ابن السکیت (بکسر اوّل و تشدید ثانی) از ائمّه شعر و ادب و نحو و لغت، حامل لوای علوم عربیّه، از ثقات و افاضل امامیّه بغداد، مورد تصدیق و توثیق علمای رجال و ارباب سیر، در شعر و علوم قرآنیّه باخبر، از تلامذه فراء و ابن الاعرابی و ابو عمرو شیبانی بود. با فصحای اعراب نیز ملاقات

ص: ۵۷۰

کرد هرآنچه را که از ایشان شنیده در کتابهای خود نقل نمود. ثعلب گوید که در انواع علم متصرف بود، در فن لغت هم بعد از ابن الاعرابی کسی را سراغ نداریم که اعلم از ابن السکیت باشد. در نحو و لغت و ادبیّات و منطق تألیفات بسیاری بدو منسوب است:

۱- اصلاح المنطق که از اجود کتب نافعه جامعه، شرحا و تلخیصا محل توجه ادبا، در بیروت چاپ و چندین نسخه خطی آن نیز در کتابخانه‌های مصر و اروپا و استانبول موجود است.

مبرد گوید که در منطق کتابی بهتر از آن را ندیده‌ام و دیگری گوید که کتابی مانند آن از جسر نگذشته است ۲- الاضداد که در بیروت چاپ شده است ۳- الامثال ۴- الایام و اللیالی ۵- تهذیب الالفاظ که در بیروت چاپ و چند نسخه خطی آن نیز در کتابخانه‌های لیدن و پاریس موجود است ۶- الجبال و الاودیة ۷- سرقات الشعراء ۸- الشجر و النبات ۹- الفرق ۱۰- القلب و الابدال که در بیروت چاپ شده است ۱۱- معانی الشعر الصغیر ۱۲- معانی الشعر الکبیر ۱۳- المقصور و الممدود ۱۴- النوادر و غیرها و از اشعار ابن السکیت است:

و من الناس من یحبک حبا

ظاهر الحب لیس بالتقصیر

فاذا ما سئلته عشر فلس

الحق الحب باللطیف الخبیر

یصاب الفتی من عثرة بلسانه

و لیس یصاب المرء من عثرة الرجل

فعرته بالقول تذهب رأسه

و عثرته بالرجل تبرء عن (علی خ ل) مهل

ابن السکیت درعین حال که از خواص اصحاب حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی ع بوده و محبت مفرط نسبت بحضرت امیر المؤمنین علی ع و خانواده عصمت ع و اهل بیت رسالت ص داشته، مؤدّب معتزّ و مؤید پسران متوکّل عباسی بود تا آنکه موافق نوشته قاموس الاعلام روزی متوکّل در حال درس از او پرسید که کدام یک از حسنین ع و این دو پسر مرا زیادتر دوست میداری؟ گفت قنبر غلام حضرت علی ع را با خود تو و این دو پسر تو مبادله نمیکنم، متوکّل در خشم شد و امر کرد که زبان او را بریدند. بروایت دیگر متوکّل پرسید که من و پسرانم نزد تو بهتر است یا علی و حسنین؟ در جواب گفت

قبر خادم علی بهتر است از تو و پسران تو، یا خود در جواب، بتعداد فضائل حسنین پرداخته و از معتز و مؤید هیچ نگفت
اینک بامر متوکل زبانش را از قفایش بیرون کردند و یا غلامان متوکل، بامر او، در زیر پایش انداخته و شکمش را لگدمال
نمودند

ص: ۵۷۱

و یا بهردو شکنجه‌اش مجازات کردند پس دردم و یا فردای آن روز که پنجم رجب دویست و چهل و سیّم یا چهارم یا ششم
هجرت بوده عازم جنان گردید.

(ص ۷۷۴ روضات الجنات و ۴۶۹ ج ۲ کا و ۳۹۶ ج ۱ مه و ۶۳ هب و ۵۰ ج ۲۰ جم و ۱۱۸ ج ۲ ع و ۶۳۴ ج ۱ س و
۱۰۷ ف و غیره)

ابن سلام - قاسم بن سلام

- بعنوان ابو عبید قاسم نگارش یافته است.

ابن سلام - محمد بن سلام

- در باب القاب ضمن عنوان جحّمی نگارش یافته است.

ابن سلامة - محمد بن سلامة

- در باب القاب بعنوان قاضی قضاعی نگارش داده‌ایم.

ابن سلمة - مفضل بن سلمة

- در باب اوّل بعنوان ضبی نگارش یافته است.

ابن سماعة

(با فتح و تخفیف) در اصطلاح رجال جعفر بن محمد بن سماعة، حسن بن محمد بن سماعة، محمد بن سماعة بن موسی،
محمد بن سماعة بن مهران بوده و در صورت نبودن قرینه متصرف به حسن است و بس.

ابن السماک - محمد بن صبح

- یا صبیح عجلی کوفی، قاضی عابد زاهد متقی، حافظ قرآن و واعظ خوش‌بیان، از مشاهیر قضاة و محدثین و وعاظ می‌باشد که بامتانت اقوال حکیمانه دایر بر موعظه و نصیحت معروف، با معروف کرخی و سفیان ثوری معاصر و معاشر، از مشایخ روایت احمد بن حنبل و نظائر وی بود، نزد هارون عباسی مقامی عالی داشت، روزی هارون آب خوردنی خواست پس ابن السماک گفت پیش از خوردن آب حرفی دارم، هارون گفت هرچه خواهی بگو گفت اگر از خوردن این آب ممنوع باشی مگر با بذل تمامی دنیا، آیا بذل میکنی یا نه گفت بلی گفت پس بخور، بعد از خوردن نیز گفت اگر این آب در شکم حبس باشد آیا تمامی دنیا را فدیہ بیرون آمدن آن میکنی یا نه؟ هارون باز هم تصدیق نمود، پس گفت یا امیر المؤمنین چه کار داری با چیزیکه یک جرعه آب از آن بهتر است اینک هارون با شدت گریه نمود. از مواعظ او است: از خدا چنان بترس که گویا اصلا اطاعتش نکرده‌ای و برحمتش چنان امیدوار باش که گویا در مدت عمر اصلا مخالفتش ننموده‌ای. اینگونه مواعظ شیرین و دلنشین

ص: ۵۷۲

او بسیار است، تمامی عمر خود را با تجرید و تفرید گذرانید، اصلا ازدواج نکرد، در جواب استفسار از سبب آن میگفت که تاب دو شیطان را ندارم. ابن السماک در زمان هارون از کوفه بی‌غداد رفت، اخیرا باز بکوفه برگشته و در سال یکصد و هشتاد و سیّم هجرت درگذشت و جمله محمد کامل - ۱۸۳ مادّه تاریخ او است. لفظ سماک با صیغه مبالغه بمعنی ماهی‌فروش و ماهی‌شکار است.

(ص ۶۶ ج ۲ کا و ۳۶۸ ج ۵ تاریخ بغداد و ۱۳۲ خه و ۶۳۴ ج ۱ س)

ابن سمان - اسمعیل

- بن علی بن حسین سمان بن محمد بن رنجویه، حافظ رازی، مکنّی به ابو سعید، معروف به سمان (روغن‌فروش) و ابن السمان، عالمی است فقیه محدث ثقه رجالی کثیر المشایخ، مفسّر متبحّر، متکلم خلافی معقولی منقولی، در حدیث و قرائات قرآنی و فرائض و حساب و رجال و انساب متبحّر، با شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ هـ ق- تس) و نظائر وی معاصر. بسیار زاهد متقی قانع و با شهامت بود، در تمامی عمر تنها یک طعام صرف نموده و رهین منت کسی نمیشد، اوقات او در تدریس و تألیف و قرائت قرآن و روایت اخبار و ارشاد عباد مصروف بود، تمامی کتب خود را وقف مسلمین نمود، با اینکه در علوم عربیه وحید عصر خود بوده نسبت بعلم حدیث اهتمام تمام داشت، برای تکمیل آن علم شریف مسافرتها کرد، از مشایخ بسیاری که عدّه ایشان در حدود چهار صد نفر بلکه بقول بعضی از سه هزار بیشتر و دیگری (و العهدة علیهما) سه هزار و ششصد نفر بوده‌اند استماع حدیث کرد.

تشیع و امامی بودن وی مسلم است، روایت کردن او بعضی از احادیث نبویه را که ظاهرا مخالف مذهب امامیه و مشعر بر تفضیل دیگران بر حضرت علی ع می‌باشند دلیل غیر امامی بودنش نبوده و بسیاری از ثقات، روایات مخالف عقیده خودشان را نقل مینمایند. همچنین نسبت معتزله‌گی دادن بدو ناشی از متحد العقیده بودن معتزله و امامیه در نفی رؤیت و حدوث قرآن و حسن و قبح عقلی و بعضی دیگر از مسائل اصولیه می‌باشد.

از تألیفات ابن سمان است:

ص: ۵۷۳

۱- البستان فی تفسیر القرآن که ده مجلد است ۲- الرشاد در فقه ۳- الرياض در حدیث ۴- سفینه النجاة در امامت ۵- المدخل در نحو ۶- المصباح در عبادات ۷- النور در وعظ و غیر اینها. سال وفاتش بدست نیامد و شیخ عبد الرحمن مفید سابق الذکر از وی روایت مینماید. اما لفظ سمان که بر وزن عطار و بمعنی روغن فروش است بنا بظاهر بعضی از ارباب تراجم، صفت حسین جد اسمعیل میباشد این است که او را ابن السمان نامند و چنانچه در صدر عنوان اشاره نمودیم گاهی خود اسمعیل را نیز سمان گویند.

(ملل و ص ۳۱ ت و ۶۱ ج ۱۳ عن و کتب رجالیه)

ابن سمح - اصبع بن محمد بن سمح

- مکتبی به ابو القاسم، حکیمی است طبیب مهندس ریاضی نجومی، از محققین علم اعداد و هیئت و هندسه، در اکثر علوم متفنن، در هیئت و نجوم و طب و هندسه شهرت داشت و در ماه رجب چهار صد و بیست و ششم هجرت در غرناطه درگذشت و از تألیفات او است:

۱- التعریف بصورة صنعة الاسطرلاب ۲- ثمار العدد ۳- زیج معروف به سند هند ۴- طبیعة العدد و غیر آنها. (ص ۶۶ ج ۱ مر و ۶۳۴ ج ۱ س)

ابن سمحون - ابو بکر

- بن سلیمان بن سمحون، انصاری قرطبی نحوی، معروف به ابن سمحون، از ادبای قرن ششم هجرت و از تلامذه ابن الطراوه آتی الذکر و دیگر افاضل وقت بوده و تألیفی از وی سراغ نداده اند و از اشعار او است:

اذا رتی فیها و تابع النظر

اربعة تزید فی نور البصر

و الماء و الوجه الجمیل و الخضر

المصحف المتلو بالآی الکبر

صاحب ترجمه در سال پانصد و شصت و چهارم هجرت درگذشت.

(سطر ۱۴ ص ۳۲۳ ت)

ابن سمعون - محمد

- بن احمد بن اسمعیل بن عیسی، یا عنبس بن اسمعیل، واعظ بغدادی، مکنی به ابو الحسن یا ابو الحسین، معروف به ابن سمعون، از مشاهیر واعظ اواخر قرن چهارم هجرت میباشد که در فصاحت و بلاغت کلام و عذوبت و ملاحات بیان وحید عصر بود، کلمات حکیمانه و عبارات عبرت آمیز وی در غایت اشتهاست، در ابتکار معانی دقیقه و مضامین رقیقه خاطری وسیع داشت. در

ص: ۵۷۴

وعظ و خطابه بی بدل و ضرب المثل بود و گویند که در موعظه خود میگفته است: سبحان من انطق باللحم و بصر بالشحم و اسمع بالعظم.

نگارنده گوید: پرواضح است که ابن سمعون این سه گوهر گیتی فروز گرانبها را از دریای بی پایان علم و کمال ولی ذوالجلال حضرت امیر المؤمنین علی ع اخذ کرده است که آن ولی کردگار در کلمات قصار خود آن لثالی آبدار را بدین روش منتظم فرموده است:

اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم و يتكلم بلحم و يسمع بعظم. این مطلب منقصتی برای ابن سمعون نیست بلکه مایه افتخار وی بوده و اختصاص بدو هم ندارد بلکه کلمات حقایق سمات آن مخزن علوم ربّانی، فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق و سرمقاله کلمات متکلمین و فلاسفه و سرمشق علمای فنّ و ادب و دستور العمل مستوفیان و فصحای عرب میباشد.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود هرنافه که در دست نسیم سحر افتاد

وفات ابن سمعون در ذیقعه یا ذیحجه سال سیصد و هشتاد و هفتم هجرت در هشتاد و هفت سالگی در بغداد واقع و در خانه خود مدفون شد و سالها بعد از آن، در رجب چهار صد و بیست و ششم هجرت جنازه او را به مقبره باب الحرب نقل داده و نزدیکی مدفن احمد بن حنبل بخاکش سپردند. گویند (و العهدة علیهم) که کفنش هم پوسیده نبوده است و در تاریخ بغداد کراماتی بدو منسوب دارد.

(ص ۵۷ ج ۲ کا و ۱۵۹ ج ۱ مه و ۶۴ هب و ۲۷۴ ج ۱ تاریخ بغداد و غیره)

ابن سمعون - یوسف بن یحیی

- بعنوان ابو الحجاج نگارش دادیم.

ابن سمیه - عمار

- بن یاسر صحابی و زیاد بن ابیه پدر عبید الله لعین مشهور قاتل حضرت حسین بن علی ع که نام مادر هردو سمیه بود، لکن نسبت عمار بمادرش از راه مدح میباشد که آن مخدّره سبقت در اسلام داشت ولی نسبت زیاد بمادر محض از راه قدح و

توییخ میباشد که از فواحش و زنان زانیه و بدکاره بوده است و این قدح و توییخ زیاد علاوه بر قدح بی‌پدری او بوده که بهمان جهت زیاد بن ابیه می‌گفته‌اند بشرحیکه تحت عنوان ابن زیاد بطور اجمال تذکر دادیم.

(مرصع ابن اثیر و غیره)

ص: ۵۷۵

ابن سنان

در اصطلاح رجالی عبد الله بن سنان و محمد بن سنان است.

ابن سنان - عبد الله بن محمد

- در باب اول (القاب) بعنوان خفاجی مذکور است.

ابن سنبدی

از دانشمندان اسطرلاب میباشد که در مصر میزیسته و از وی نقل است که در کتابخانه قاهره مصر، شش هزار و پانصد کتاب نجوم و هندسه و فلسفه دیده است، یک کره مس عمل بطلمیوس منجم مشهور هم در آنجا موجود است و بر روی آن نوشته شده که این کره را خالد بن یزید بن معاویه با خود برداشته و زمان ساختن آن تا آن تاریخ هزار و دویست و پنجاه سال بوده است. نیز کره دیگر عمل ابو الحسن عبد الرحمن صوفی در آنجا میباشد که آنرا برای عضد الدوله دیلمی ساخته و وزنش سه هزار درهم و بسه هزار دینار طلا خریداری شده بود. ابن سنبدی در حدود سال چهار صد و سی و پنجم هجرت در قید حیات بوده و اسم و سال وفات و مشخص دیگری بدست نیامد.

(اطلاعات متفرقه)

ابن السنی - احمد

- بن محمد بن اسحق، حافظ شافعی، مکنی به ابو بکر، معروف به ابن السنی دینوری، از محدثین قرن چهارم هجرت میباشد که برای استماع حدیث مسافرتها نمود، از نسائی و نظائر وی روایت کرده و از تألیفات او است:

۱- عمل الیوم و اللیلة که در حیدرآباد هند چاپ و جامع‌ترین کتب این موضوع است ۲- کتاب الفناعة. در سال سیصد و شصت و چهارم هجرت درگذشت.

(کف و ص ۱۲۳ مط)

ابن سهل - ابراهیم بن سهل

- اشبیلی اسرائیلی، از اذکیای ادبا و شعرای اندلس قرن هفتم هجری میباشد که کنیه اش ابو اسحق، شهرتش ابن سهل، نخست کلیمی مذهب و عاشق مشرب و بجوان یهودی موسی نامی محبت مفرط داشت، اخیرا علاقه مند شخصی دیگر محمد نامی شد و این را برای هدایت یافتن خود فال نیک شمرد اینک اخیرا بشرف اسلام مشرف شد و قصائد بلیعه بسیاری در مدح حضرت

ص: ۵۷۶

خاتم الانبیاء ص انشاء کرد و از اشعار او است:

و لو لا هدی الرحمن ما کنت اهتدی

ترکت هوی موسی لحب محمد

شریعة موسی عطلت بمحمد

و ما عن قلی منی ترکت و انما

دیوان او هم در مصر و بیروت چاپ شده و در سال ششصد و چهل و نهم هجرت با والی سبته در دریا غرق شدند. (ص ۶۳۵ ج ۱ س و ۱۲۳ مط)

ابن سهل ابراهیم بن محمد ابن سهل احمد بن سهل ابن سهل حسن بن عبد الله

اولی در باب اوّل (القاب) بعنوان زجاج، دویمی و سیمی نیز در باب دویم بعنوان ابو زید احمد و ابو هلال حسن نگارش یافته است.

ابن سهل - محمد بن سری

- بعنوان ابن السراج محمد بن سری مذکور شد.

ابن سهلان - حسن بن مفضل

- بعنوان کاتب - حسن در باب اوّل مذکور شده است.

ابن سیحان - عبد الرحمن

- بعنوان ابن ارطاة نگارش یافته است.

ابن سید - احمد

- بن ابان بن سید، ادیب لغوی کاتب اندلسی، معروف به ابن سید و صاحب شرطه، از ائمه لغت و علوم عربیه و فنون ادبیه میباشد که بسیار تندقلم و سریع الكتابة و از تلامذه ابو علی قالی بوده و از تألیفات او است:

۱- العالم (بفتح لام) در لغت که با جناسش مرتب کرده است، از فلک شروع نموده و در ذره پیاپیانش رسانده و صد مجلد میباشد. ۲- کتاب العالم و المتعلم بطریق سؤال و جواب، در کشف الظنون این کتاب را بامام اعظم ابو حنیفه نسبت داده لکن تعدد ممکن است. احمد در سال سیصد و هشتاد و دویم هجرت درگذشت. لفظ سید بنوشته معجم الادباء بفتح اول و کسر و تشدید ثانی و بنوشته دیگران بکسر اول بر وزن فیل و بهر حال بی الف و لام است. (ص ۶۵ هب و ت ۲۰۳ ج ۲ جم)

ابن سید - احمد بن حسن بن سید

- در باب اول بعنوان مالقی احمد مذکور است.

ابن سید - احمد بن سید

- مکنی به ابو العباس، از مشاهیر شرای اندلس میباشد که بجهت سرقت اشعار دیگران به لص (دزد) شهرت داشته

ص: ۵۷۷

و از اشعار او است:

و لکن جودکم افنی السؤالا

و ما افنی السؤال لکم نوالا

زمان زندگانی او بدست نیامد. نگارنده گوید: دور نیست که این احمد همان ابو العباس احمد بن علی، ملقب به لص مذکور در ضمن شرح حال مالقی احمد باشد و تعدد احمد لص هم ممکن و محتاج به تحقیق زاید است.

(ص ۶۳۵ ج ۱ س و اطلاعات متفرقه)

ابن السید - عبد العزیز

- بن احمد بن سید، اندلسی بلنسی، شاعر نحوی لغوی، معروف به ابن السید (بر وزن عید) از اکابر علمای عربیه بوده و شعر خوب نیز میگفته است و در سال چهار صد و بیست و هفتم هجرت در مصر درگذشت.

(ص ۳۲۱ ج ۱ کا و سطر ۲۰ ص ۶۹ ت)

ابن السید - عبد الله

- بن محمد بن السید، اندلسی، بطلیوسیّ الولادة، بلنسیّ الاقامة و الخاتمة، ابو محمد الكنية، ابن السید (بر وزن عید) الشهرة، ادیبی است شاعر نحوی لغوی متبحر حسن التعليم جلیل التألیف، مرجع استفاده عموم، فتاوی او در فقه و لغت و مسائل نحویه در کتب عامّه مذکور، بسال پانصد و بیست و یکم هجرت در هفتاد و هفت سالگی در شهر بلنسیه وفات یافت و از اشعار او است:

اخو العلم حی خالد بعد موته و اوصاله تحت التراب رمیم

و ذو الجهل میت و هو ماش علی الثری یظن من الاحیاء و هو عدیم

از تألیفات او است:

۱- اصلاح الخلل الواقع فی الجمل در نحو که شرح کتاب جمل عبد الرحمن زجاجی است ۲- الاقتضاب فی شرح ادب الکتاب که شرح کتاب ادب الکتاب ابن قتیبّه نحوی می باشد، مهمترین شروح آن کتاب بوده و در بیروت چاپ شده است ۳- الانصاف فی التنبیّه علی الاسباب اللتی اوجبت الاختلاف بین المسلمین که در مصر چاپ شده است ۴- سبب اختلاف الفقهاء ۵- شرح دیوان متنبی ۶- شرح سقط الزند ابو العلاء معری ۷- شرح موطأ مالک بن انس ۸- المثلث که حاوی مطالب طریفه است و غیرها.

(ص ۲۸۷ ج ۱ کا و ص ۴۵۰ و سطر ۲۳ ص ۴۸ ت و غیره)

ص: ۵۷۸

ابن السید - علی

- بن محمد بن السید، نحوی لغوی، مکنّی به ابو الحسن، معروف به خیطال و ابن السید (بر وزن عید) برادر بزرگ ابن السید عبد الله مذکور فوق می باشد که از اکابر لغویین، در حفظ و ضبط لغت متفرد بود. برادر مذکورش اکثر کتب ادبیّه را از وی خوانده و تألیفی از او بدست نیامده است. بسال چهار صد و هشتاد و هشتم هجرت از طرف ابن عکاشه در قلعه ریاح از اندلس حبس شد و هم در آنجا درگذشت.

(ص ۵۶ ج ۱۵ جم و سطر ۲۵ ص ۴۵۰ ت)

ابن سید الناس - محمد

- بن احمد بن عبد الله اندلسی اشبیلی یعمری، ادیب منشی بلیغ حافظ شافعی که کنیه اش ابو الفتح، لقبش فتح الدین و بجهت انتساب بجدّش که کنیه ابو بکر داشته به ابن ابی بکر مشهور و بسبب انتساب بجدّ سید الناس نام خود (که بنوشته بعضی جدّ نهمش بوده) به ابن سید الناس نیز معروف می باشد از اکابر فقها و محدّثین قرن هشتم شافعیّه بشمار میرود که نحو را از ابن

النحاس، حدیث را از پدر خود خواند، پس در دمشق در حوزه ابن دقیق العید سالها حاضر و تکمیل مراتب علمیّه نمود، علاوه بر فقه و حدیث، در تاریخ و ادبیّات و دیگر علوم متداوله نیز متمهّر و بر اقران خود مقدّم شد، ریاست مذهبی او مسلم بود، شعر خوب نیز میگفته و از او است:

فکل حزب بما اوتوه قد فرحوا

ان غص من فقرنا قوم غنی منحوا

فان ما خسروا اضعاف ما ربحوا

ان هم اضاعوا لحفظ المال دینهم

از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- بشری اللیب بذکری الحیب در آن قصائدی را که در مدح حضرت رسالت ص گفته بوده مرتب بحروف نمود و حاوی شصت اسم از اسامی آن حضرت میباشد ۲- شرح بشری مذکور ۳- عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر که دو مجلد بوده و فوائد تاریخی بسیاری را حاوی است ۴- نور العیون فی تلخیص سیر الامین و المأمون که ملخص عیون الاثر فوق بوده و از هریکی چند نسخه خطی در خزانه تیموریه هند موجود است و غیر اینها. صاحب ترجمه، در شعبان هفتصد و سی و چهارم هجرت در مولد خود قاهره در شصت و چهار یا

ص: ۵۷۹

هفتاد و چهار سالگی وفات یافت و در قرافه مدفون گردید.

(ص ۷۴۰ ج ۲ مه و ۵۹۲ ج ۱ س و ۱۲۵ مط)

ابن سیده- علی بن اسمعیل

- یا احمد، یا محمد بن سیده اندلسی مرسی، ادیبی است نحوی لغوی، مکنّی به ابو الحسن، معروف به ابن سیده، از علمای شهر مرسیه اندلس میباشد که از ائمه لغت و علوم عربیّه و حافظ آنها، دارای قوه حافظه فوق العاده و تمامی معلومات او عبارت از محفوظاتش بود. فتاوی و اقوال او در مغنی ابن هشام و غیره مذکور و صاحب تألیفات سودمند بسیاری میباشد:

۱- الانیق که شرح حماسه ابو تمام و شش مجلد است ۲- شرح کتاب الاخفش ۳- المحکم و المحيط الاعظم که کتابی است بزرگ در لغت، تمامی انواع لغت را حاوی، محل استفاده صاحب قاموس اللغة هم بوده، در ترتیب آن بکتاب عین خلیل اقتفا نموده که از حروف حلق شروع و در حروف شفوی ختم کرده است ۴- المخصص باز هم در لغت که باسلوب فقه اللغة تعالی و از آن بزرگتر بوده و در قاهره چاپ شده است ۵- الوافی فی علم القوافی. مخفی نماند که ابن سیده مثل پدرش اعمی و نایینا بود، در ربیع الاخر چهار صد و چهل و هشتم یا پنجاه و هشتم هجرت در حدود شصت سالگی در شهر دانیه از بلاد اندلس درگذشت و لفظ سیده بکسر اوّل است.

(ص ۳۷۱ ج ۱ کا و ۴۵۰ روضات الجنات و ۲۳۱ ج ۱۲ جم و ۳۱۱ ج ۲ ع و ۶۵ هب و غیره)

ابن السیرافی - یوسف

- بن حسن سیرافی سابق الذکر که کنیه‌اش ابو محمد و بجهت لقب سیرافی داشتن پدرش به ابن السیرافی معروف بلکه اغلب خودش نیز به سیرافی موصوف است نحوی لغوی فاضل بارع صالح متقی در لغت و فنون عریبه بدیگران مقدم، از تلامذه پدر خود و از اساتید سید رضی سابق الذکر و در حال حیات پدر مرجع استفاده اهل علم بود. بعد از وفات او هم از همه جهت خلیفه و جانشین وی گردید و از تألیفات او است:

۱- تکمیل کتاب اقناع پدرش ۲- شرح ابیات اصلاح المنطق ابن السکیت ۳- شرح کتاب سیبویه و در سبده و هشتاد و پنج هجرت در پنجاه و پنج سالگی وفات یافت.

(ص ۵۲۱ ج ۲ کا و ۶۰ ج ۲۰ جم و سطر ۵ ص ۲۱۹ ت و ۱۳۱ ج ۵ مه و غیره)

ص: ۵۸۰

ابن سیرین - محمد

- بن سیرین بصری، مکنی به ابو بکر، از اکابر فقها و روات و محدثین تابعین می‌باشد که با ورع و تقوی موصوف، با صحت تعبیر خواب معروف بود، احادیث بسیاری را از ابو هریره، عبد الله بن عمر، انس بن مالک صحابی و دیگر اصحاب روایت کرده است. پدرش سیرین آزادکرده انس مذکور و مادرش صفیه نیز آزاد کرده ابو بکر خلیفه بود. محمد، در بدایت حال با حسن بصری مصاحب و نسبت بوی محبت تمام داشت، اخیراً آن محبت مبدل به عداوت و ترک مصاحبت شد بحدی که منافرت ایشان مثل منافرت جریر و فرزدق مشهور و ضرب المثل و جمله: جالس الحسن او ابن سیرین از امثال دایره شد. ابن سیرین بجنازه حسن نیز حاضر نگردید و خودش نیز در سال دهم هجرت صد روز بعد از وفات حسن درگذشت. گویند که از یک زن او نوزده پسر و یازده دختر بوجود آمد که فقط یک پسر عبد الله نامی باقی ماند، او هم سی هزار درهم قرض پدر خود را که در حین مرگ داشته تأدیه نمود اینک در اثر آن حسن خدمت پیدر، ترکه عبد الله در حین موتش ده برابر مبلغ مذکور و معادل سیصد هزار درهم بوده است.

درباره ورع و تقوی ابن سیرین نوادری در کتب مربوطه منقول است و در سبب اصابت تعبیرات او نیز که شهرت آفاقی دارد گویند که او را جمالی بس زیبا و سرشتی نیکو بوده و شغل بزازی داشت، تا زنی بصحبت و معاشرت او راغب شد و درخواست نمود که اجناس بزازی را بخانه او ببرد تا هرکدام را که موافق میلش باشد بخرد، بعد از آمدن ابن سیرین، با غنج تمام عرض اندام نمود و خواستار کام گردید، ابن سیرین شرحی در مذمت زنا بیان کرد لکن سودی نبخشید بلکه آتش عشق وی دیگر تیزتر گردید، عاقبت از روی ناچاری بیهانه‌ای بیرون شد، بدن خود را آلوده بنجاسات کرده و برگشت، چون زن آن هیئت منکره را دید از خانه‌اش بیرون کرد، او نیز از آن اجناس بزازی صرفنظر نموده و بخانه خود برگشت همچنانکه حضرت

(ص ۶۹۰ ت و ۳۰۸ ج ۱ نی و ۲۵ ج ۲ کا و ۶۳۶ ج ۱ س و ۳۵ ج ۱ فع و ۳۳۴ ج ۱ مه و غیره)

ابن سینا - حسین بن عبد الله بن سینا

- یا حسین بن عبد الله بن حسین بن علی بن سینای بلخی بخاری، مکنّی به ابو علی، ملقب به شرف الملک، معروف به شیخ الرئیس و ابن سینا، از فحول اطّباء نامی و اعظم فلاسفه و حکمای اسلامی اوائل قرن پنجم هجرت میباشد که بنظر حقیقت بقراط و ارسطوی اسلام، از مفاخر مسلمین بر سایر طبقات انام بود، علاوه بر تمامی فنون و علوم متداوله، در تعبیر خواب و مراحل عرفانی و عزائم و طلسمات و کیمیا و خواص اعداد و دیگر علوم غریبه نیز مهارت داشت و آثار قلمی او شاهد صدق مدّعا هستند. آوازه کمالات او در تمامی اقطار، در نهایت اشتهاست و اختصاصی ببلاد اسلامی ندارد. ترجمه لاتینی تألیفات او از قرون وسطی باینطرف فرنها در مکاتب و مدارس اوروپا دستور العمل و بین المحصلین متداول و مرجع استفاده اکابر و افاضل بود. موافق تصریح آداب اللّغة العربیة و بعضی از اجله، تألیفات ابن سینا تأثیرات عجیب بزرگی در نهضت آخری اوروپا نموده است.

عبد الله پدر ابن سینا در اصل، از اهالی بلخ و یا عمّال بلخ و از طرف نوح بن منصور هفتمین ملک سامانی (۳۶۵-۳۸۷ ه ق - شسه - شفز) در دیهی خرمیث نام از قراء بخارا متصدی بعضی از اعمال دولتی بود، با دختری ستاره نام از همان دیه یا دیهی

ص: ۵۸۳

دیگر افشنه نام نزدیکی آن، ازدواج کرد، ابن سینا هم در ماه صفر سال سیصد و هفتادم یا هفتاد و سیّم یا پنجم هجرت از همان ستاره بدرخشید و با پدر خود ببخارا که در آن اوان مرکز علما و فحول دانشمندان بوده رفت. پیش از ده سالگی قرآن مجید را حفظ نمود و در اندک زمانی ادبیّات و علوم دینیّه و حساب و هندسه و منطق و جبر و مقابله و هیئت را یاد گرفت. پس بتحصیل طبّ و فنون حکمت و فلسفه آغاز نمود تا در تمامی علوم متداوله معقولا و منقولا وحید عصر خود شد و بتمامی معلّمین و اساتید خود تفوق یافت، استعداد و ذکاوت فوق العاده او جالب حیرت تمامی علمای وقت گردید. اخیرا محض تمهّر در فنون طبّی بنای معالجه و طبابت گذاشت تا آنکه در اثر حسن معالجه بعضی از سامانیان، دیگر بیشتر مورد توجه شد و کتابخانه مکمل ایشان تحت اختیار وی درآمد.

در نتیجه مطالعات عمیقّه شبانروزی تمامی کتب طبّیّه موجوده، خصوصا بعضی از نسخه‌های نایاب منحصر، چون این مطالعات توأم با ذکاوت فطری و تجربیّات شخصی خودش بوده در هردو قسمت علمی و عملی طبّ یگانه دهر و شهره آفاق شد، مهارت و حذاقت فوق العاده و نوادر معالجات محیر العقولی که از وی به بروز آمد مورد شگفت یگانه و بیگانه گردید.

بواسطه شیخ ابو عبید جوزجانی (از تلامذه ابن سینا) از خودش نقل است که چون بحدّ تمیز رسیدم مرا بمعلم قرآن و پس بمعلم ادب سپردند، هرچه را که شاگردان دیگر میخواندند من حفظ میکردم. علاوه بر آنها از طرف استاد، بقرائت کتاب الصفات و غریب المصنف و ادب الکاتب و اصلاح المنطق و شعر حماسه و دیوان ابن رومی و تصریف مازنی و نحو سیبویه

موظف شدم و همه آنها را در مدت یکسال و نیم حفظ کردم و اگر تعویق استادم نبودی در کمتر از آن نیز حفظ میکردم. چون بده سالگی رسیدم محل حیرت و تعجب اهل بخارا بودم پس بفقہ شروع کردم و در دوازده سالگی در بخارا موافق مذهب ابو حنیفه فتوی میدادم. بعد شروع بتحصیل طب کردم و در شانزده سالگی کتاب قانون طب را تألیف دادم. در نتیجه معالجه و طبابت مرض نوح بن منصور که با موافقت

ص: ۵۸۴

اطبای وقت برای معاینه، حاضر و اصول تداوی من پسندیده همه ایشان بود کتابخانه دولتی باختیار من موکول شد، از کتب حکمت فارابی که در آنجا جمع بودند شب و روز فنون حکمت را یاد گرفتم تا در سن بیست و چهار سالگی دیگر علمی بنظرم نیامد که معرفتی بدان نداشته باشم.

از روضة الصفا نقل است که بعد از بیان بعضی از مراتب مذکوره گوید: ابن سینا در ده سالگی از اصول عربیه و قواعد ادبیه فراغت یافت، گاهی رسائل اخوان الصفا را مطالعه کرد، حساب و جبر و مقابله را از محمود مساح خواند، منطق و مجسطی و تحریر اقلیدس را از حکیم ابو عبد الله مائلی فراگرفت، پس به طبیعیات و الهیات و طب اشتغال ورزید، در اندک زمانی بمقامی نایل گردید که دسترس پیشینیان نبوده است.

محفل او مجمع مهره و حذّاق اطبا بود، با این حال برای اخذ فقه و اصول بمجلس اسمعیل زاهد تردد داشت و آنی از مطالعه و کتابت فراغت نیافت، شبها بسیار کم می‌خوانید هر مطلبی که در حل آن درمی‌ماند وضو گرفته و بمسجد میرفت، با خشوع تمام دو رکعت نماز می‌خواند، بدعا و استغاثه اشتغال مییافت تا آنکه شبهه و اشکال او مرتفع می‌گشت تا قضیه معالجه نوح بن منصور و تحت اختیار وی آمدن کتابخانه را مذکور داشته و گوید:

در بیست و دو سالگی او، که پدرش مرد و در دولت سامانیان تزلزلی راه یافت بخوارزم رفت، با ابو سهل مسیحی و ابو ریحان بیرونی و ابو الخیر خمار و بعضی دیگر از اکابر حکما و علمای وقت که ملازم دربار خوارزمشاه علی بن مأمون بوده‌اند ملاقات نمود، تصادفاً یک مطلب لغوی بین او و علاء الدولة ابو منصور اصفهانی مورد بحث شد، ابو منصور گفت که تو حکیم و فیلسوف بوده و از لغت بی‌اطلاع هستی و آن پایه را نداری که گفته‌های تو پذیرفته باشد اینک ابو علی بسیار متأثر شد، بمطالعه لغت پرداخت و در اندک زمانی مهارت بینهایت یافت و با لغات غریبه غیرمتداوله سه قصیده نظم کرده و سه رساله نگاشت، آنها را در کاغذهای کهنه و پوسیده نوشته و با جلدی کهن مجلد ساخته و بنظر ابو منصور رسانید و هریک از لغات آنها که محل شبهه بود ابو علی مدرک و مأخذ آن را معین نمود

ص: ۵۸۵

تا آنکه ابو منصور بفرست دریافت که همه آنها از خود ابو علی میباشد اینک از قول مذکور سابق خود اعتذار و بفضیلت وی در جمیع فنون اذعان نمود. شیخ بعد از این قضیه، کتابی بنام لسان العرب تألیف داد که در موضوع خود بی‌سابقه بوده و لکن بواسطه حلول اجل حتمی موفق باتمام آن نشد، کسی دیگر نیز موفق بمرتب ساختن آن نگردید.

شیخ در اواخر عمر خود که آثار موت را احساس نمود توبه کرد، تمامی اموال خود را صدقه نمود، ممالیک خود را آزاد کرده و قرآن ختم نمود و بفاصله سه روز در جمعه اوّل ماه رمضان چهار صد و بیست و هفتم یا هشتم هجرت درگذشت. و در تاریخ آن گفته‌اند:

در شجع - ۳۷۳ آمد از عدم بوجود

حجّة الحق بو علی سینا

در تکز - ۴۲۷ کرد این جهان بدرود

در شصا - ۳۹۱ کرد کسب جمله علوم

در بعضی از حدیثات و معالجات فوق العاده و حدّت قوای باصره و سامعه و حافظه ابن سینا هم نوادری افسانه‌نما در بعضی از کتب تراجم نگارش یافته است. چنانچه گویند (و العهدة علیهم) زهره و عطارد را در حین مقارنه با آفتاب، مانند خال در روی جرم آفتاب می‌دید.

اشخاص را از مسافت چهار فرسخی دیده، حیوانی و انسانی بودن، رنگ و سوارگی و پیادگی ایشان را تشخیص میداد. در اصفهان صدای چکوج مسگران کاشان را می‌شنید.

کتاب قانون خود را که علمای اصفهان در صدد استنساخ آن بوده‌اند بواسطه حاضر نبودن اصل نسخه، از حفظ خواند بعدا که تطبیق کردند خطا و غلطی نیافتند، مانند این داستانها که بشیخ نسبت داده‌اند بسیار است. بالاجمال توان گفت که تمامی قوای ظاهری و باطنی خصوصا قوه حافظه شیخ (که این همه تألیفات طریقه بی‌سابقه، نمونه‌ای از آن میباشند).

بطوری در حدّ کمال بوده‌اند که اینگونه داستانها مثل لاف‌وگزارف بودن افسانه‌های معمولی نبوده و چندان استبعاد نمینموده‌اند (تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها) و الله العالم.

ابن سینا با شیخ ابو سعید ابو الخیر سابق الذکر نیز معاصر بوده و با همدیگر ملاقات

ص: ۵۸۶

نموده‌اند. بعد از ملاقات، از شیخ ابو سعید پرسیدند که ابو علی را چون یافتی گفت آنچه را که من می‌بینم او میداند. از شیخ ابو علی هم پرسیدند که شیخ ابو سعید را چگونه دیدی او هم مطابق همان جواب را گفت که آنچه را که من میدانم او میبیند. اشعار و قصائد و رباعیات علمی و ادبی، عربی و فارسی متنوعه ابن سینا نیز بسیار بوده و از او است:

سرگشته بعالم از پی چیستمی

ای کاش بدانمی که من کیستمی

ورنه، بهزار دیده بگریستمی

گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی

و اندر پی عشق عاشق انگيخته‌اند

تا باده عشق در قدح ریخته‌اند

با جان و روان بو علی، مهر علی

چون شیر و شکر بهم برآمیخته‌اند

بر صفحه چهره از خط لم یزلی

معکوس نوشته گشته نام دو علی

یک لام و دو عین، با دو یای معکوس

از حاجب و عین و انف، با خطّ جلی

کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر، یک مسلمان نبود

با این دو سه نادان که چنان میدانند

از جهل که دانای جهان ایشانند

خر باش که این جماعت از فرط خری

هرکو، نه خر است کافرش میدانند

نیز در دون پروری و مخالف ارباب حقیقت و فضل و کمال بودن زمان که در حقیقت مرثیه بزرگی بعالم علم و اهل علم و یا خود تسلیت خاطر ایشان است گوید:

زمانه سفله‌نواز است و دهر، دون پرور

ستاره شعبده‌باز است و چرخ، افسونگر

اگر نه سفله‌نواز است آن، چرا داده است

مقام جاه سلیمان بدیو بدگوهر

وگر نه شعبده‌باز است این، چرا هر دم

هزار نقش برآرد خلاف یکدیگر

ص: ۵۸۷

وگر نگشته خرف روزگار پیر، چرا

گزیده راعی اشتر بمالک اشتر

عدو اگر بتو بد کرد، از کمال تو بود

که نیست دشمن طاووس، غیر خوبی پر

کمال عزّت، نقص آورد درست ببین

خمیده گردد، شاخ شجر، ز فرط ثمر

ستاره گرچه فزون از شماره است بچرخ

ولی کسوف و خسوف است خاصّ شمس و قمر

نیز موافق آنچه دمیری در ماده عقرب از کتاب حیاة الحیوان نقل کرده ابن سینا ارجوزه‌ای در خواصّ رؤیت بعضی از کواکب گفته و خاصّیت رؤیت ستاره سها را نیز امن از دزد و نیش عقرب شمرده و گوید:

فی شولة العقرب نجم توأم	برأى عين من رآه يعلم
كف الخضب فرقة الى الابد	لكائن من كان من كل احد
ينظره الانسان او جماعة	يفترقوا الى قيام الساعة
نجم السها مأمنة من سارق	و من سموم عقرب و طارق
و من رأى عشية نجم السها	لم تدن منه عقرب يمسها
و قيل لا يدنو اليه سارق	فى سفر و لا بسوء طارق
ابلع من الصابون وزن درهم	تبخ من القولنج غير المحكم
مرارة الحية سم قاتل	و هى لملدوغ بها تقابل
اذا سقى المسموم منها حبة	نجا من السم بتلك الشربة
و ان سقى منها صحيح ماتا	من يومه و فارق الحياتا

نیز از اشعار طَبّی ابن سینا است:

فى اول النزلة فصدوفى	اواخر النزلة حمام
بينهما ماء شعير به	صحت من النزلة اجسام

نیز از اشعار علمى وی قصیده عینیّه او است که در تجرّد نفس ناطقه و هبوط و صعود و

ص: ۵۸۸

و تعلّق آن بدین بدن عنصری جسمانی و مفارقت کردن از آن، نظم کرده و به قصیده غراء معروف و عناوین مختلفه محل توجه اکابر بوده و مطلع آن این است:

هبطت اليك من المحل الارفع	و رقاء ذات تعزز و تمنع
---------------------------	------------------------

محجوبة عن كسل مقلّة عارف
و هی اللتی سfert و لم تتبرقع
وصلت علی کره الیک و ربما
کرهت فراقک فهی ذات تفجع - الخ

نیز به ابن سینا منسوب دارند:

اسمع جميع وصیتی و اعمل بها
فالطب مجموع بنظم کلامی
اقلل جماعک ما استطعت فانه
ماء الحیاة یصب فی الارحام
و اجعل غذائک کل یوم مرة
و احذر طعاما قبل هضم طعام
لا تشرین عقیب اکل عاجلا
فتقود نفسک للاذی بزمام
لا تحقر المرض الیسیر فانه
کالنار تصیح و هی ذات ضرام

تا آخر قصیده که مجموعا هفده بیت است و بعضی آن را باین بطلان طبیب سابق الذکر نسبت داده‌اند.

ابن سینا در اغلب علوم و فنون معقولی و منقولی تألیفات طریقه متنوعه بسیاری دارد که مرجع استفاده فحول و اکابر بوده و تبخر و تمهر و تفنن علمی او را برهانی بامر میباشند و چنانچه اشاره شد ترجمه آنها در اروپا متداول و تأثیرات عجیبی در نهضت اروپائیا داشته‌اند:

۱- الاجوبة عن المسائل العشرة که جواب ده مسئله بهمنیار است ۲- اربع مسائل در معاد و این هردو با شرح هدایه میبیدی در طهران چاپ شده است ۳- ارجوزه فی المجریات من الاحکام النجومیة و القواعد الطبیة که به ارجوزه سینائیة معروف، در لکنا و چاپ و در حدود صد و ده بیت بوده و متضمن تجربیات خود ابن سینا و پاره‌ای از اسرار طبی میباشد و مطلع آن این است:

ابدء بسم الله فی نظم حسن
اذکر ما جربت فی طول الزمن
ما هو بالطبع و بالخواص
لکل عام و لکل خاص
هذا اللذی جریته فی عمری
نظمته للمقتفین اثری

۴- الاشارات و التنبیهاة در منطق و حکمت که مطالب منطق را در ده منهج، مطالب حکمت را هم در ده نمط حاوی، از مهمترین کتب حکمت و عناوین مختلفه محل توجه فحول علمای معقول میباشد و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند که بهتر از

همه شرح فخر رازی است که سراپا اعتراض و شرح خواجه نصیر طوسی است که حاوی مدافعه از اعتراضات مذکوره میباشد، قطب الدین رازی هم شرحی نوشته و بمحاکمه اختلافات این دو شارح پرداخته و شرح خود را بمحاکمات

ص: ۵۸۹

موسوم داشته است و شروح دیگر اشارات نیز از علامه حلی و دیگر اکابر بسیار است. کتاب اشارات چندین مرتبه در مصر و ایران با شروح آن چاپ و یکمرتبه نیز با ترجمه فرانسوی آن در لیدن بطبع رسیده است ۵- الافعال و الانفعالات فی المعجزة و السحر و التیرنجات که نسخه خطی آن با چند رساله دیگر خود در کتابخانه رضویه موجود است ۶ و ۷- الاکسیر الابیض و الاکسیر الاحمر که هردو بزبان اوردوی هند ترجمه شده است ۸- الاوسط یا اوسط الجرجانی که در جرجان تألیف شده است ۹- البرء الاتم یا خود البر و الاثم در اخلاق که عبارت اولی در کشف الظنون بوده و در ذریعه دویمی را تصحیح کرده و بهرحال آن غیر از رساله اخلاق میباشد که در ضمن رساله‌ها اشاره خواهد شد ۱۰- تدارک انواع خطأ الحدود در طب ۱۱- تدبیر الجند و الممالیک و العساکر و ارزاقهم و خراج الممالک ۱۲ تا ۱۶- تفسیر هریک از آیه دخان و سوره اخلاص و سوره اعلی و سوره فلق و سوره ناس که بعضی از اینها با شرح هدایه صدرا چاپ شده است ۱۷- جوابات ابو ریحان بیرونی که هیجده مسئله حکمی است ۱۸- جوابات ابو سعید ابو الخیر در سؤال سر زیارت قبور و سبب استجابت دعا نزد آنها و کیفیت تأثیر زیارت در نفوس و ابدان و بعضی مسائل متفرقه دیگر ۱۹- الحاصل و المحصول در فلسفه که بیست جلد است ۲۰- الحکمة العرشية ۲۱- الحکمة المشرقية ۲۲- الخطب التوحیدية ۲۳- دانش‌نامه که فارسی مختصر و اشاره بمباحث منطق و حکمت است ۲۴ تا ۶۱- رساله‌های متفرقه در هریک از اثبات نبوت و اجرام علویه و اخلاق و ادویه قلبیه و اسباب حدوث حروف و اسباب حزن و اسباب رعد و مانند آن و اسرار و ماهیت صلوٰة و افیون و اقسام حکمت و علوم عقلیه و تدبیر مسافرین و تدبیر منزل و تقسیم موجودات و تقسیم نفوس و جواب شبهه ابو سعید در انتاج شکل اول و جوهر و عرض و جوهریت نفس و حدود اشیاء و حفظ الصحة و رد منجمین و رفع مضرات کلیه از ابدان انسانی و زاویه و سحر و طبیعیات و طلسمات و سکنجبین و طیر و عروض و عشق و عهد و قصه حی بن یقظان و قولنج و قوای انسانی و معانی حروف هجا و مغایرت علم زید با علم عمرو و ممالک و بقاع ارض و نبض و نفس و موضوعات دیگر ۶۲- شرح کتاب النفس لارسطو ۶۳- الشفا در حکمت و فلسفه که در طهران چاپ سنگی شده است ۶۴- شفاء الاسقام فی علم الحروف و الارقام ۶۵- عیون الحکمة در منطق و طبیعیات و الهیات ۶۶- الفصول فی النفس و الطبیعیات ۶۷- فصول الهیة فی اثبات الاول ۶۸- القانون فی الطب که اجمع و انفع کتب طبیه و بارها در قاهره و لکناو و ایران چاپ و محل توجه اکابر و فحول می‌باشد ۶۹- قصیده عینیه که فوقا در ضمن اشعار او اشاره شد ۷۰- قصیده مزدوجه در منطق ۷۱- کتاب الارصاد ۷۲- کتاب الانصاف ۷۳- کتاب المبدء و المعاد ۷۴- لسان العرب در لغت که فوقا اشاره شد ۷۵- المدخل الی صناعة الموسيقى ۷۶ تا ۹۱- مقاله‌های متفرقه در هریک از ابطال احکام نجوم و ارثماطیقی و تحصیل سعادت و حد جسم و خواص خط استوا و قضا و قدر و قوای طبیعیه و کیفیت رصد و مطابقت آن با طبیعیات و لانهایه

ص: ۵۹۰

و مخارج حروف و هندبا و هیئت زمین نسبت بآسمان و ملائکه و مناظرات و منافع الاعضاء و موسیقی و غیر اینها ۹۲ و ۹۳- الموجز الصغیر و الموجز الکبیر هردو در منطق ۹۴- النجاة در حکمت که مختصر شفای مذکور فوق بوده و در مصر چاپ شده است و غیر اینها.

عقائد مذهبی او نیز بین ارباب سیر محل خلاف و نظر میباشد و بنابر آنچه در اوّل عنوان از خودش نقل شد حنفی مذهب بود، در روضات الجنّات نیز در ردیف علمای عامّه اش شمرده است. بهر حال با آن همه کمالات فوق العاده، مبتلای شدائد بسیار و بدتر از همه فشار حسد ابنای روزگار بود که علاوه بر تفسیق و نسبت منکرات دینیّه، تکفیرش نیز نمودند و بعضی از اشعارش هم اشعار بدین معنی دارند و قضاوت در این موضوعات خارج از وضع کتاب میباشد. بالا جمال خاطرنشان مینماید که بشهادت عادلانه تاریخ و تجربه، اکابر هر طبقه، از گزند رقیب و حسود در امان نبوده اند و بالخصوص افاضل علمی که دیگر بیشتر باتش حسد رقبا میسوزند و هر چه فاضل تر باشند نازل ترشان مینمایند (خدایا زین معما پرده بردار).

وفات ابن سینا بسال چهار صد و بیست و هفتم یا هشتم هجرت بمرض قولنج (که خودش در معالجه آن مهارتی بسزا داشته) بنابر منقول از تاریخ کبیر ابن اثیر در اصفهان و لکن موافق مشهور در همدان وقوع یافت و قبرش نیز در آنجا معروف است. در وفیات الاعیان از کمال الدین یونس نقل کرده که علاء الدولة، ابن سینا را در زندان، مغلول داشت و هم در زندان درگذشت لکن دیگران، قضیه موت در حبس را ردّ کرده و روایت کمال الدین را محمول بر عناد و غرض دارند، قضاوت صحیح موکول بمنابع مبسوطه میباشد.

(کف و قص و ص ۲۴۱ ت و ۵۳ ج ۱ مه و ۳۳۶ ج ۲ ع و ۱۶۷ ج ۱ کا و ۶۸ ج ۱ مع و ۶۷ ج ۱ فع و ۶۳۶ ج ۱ س و ۱۵۸ لس و غیره)